

مقالاتی پیرامون عنوانهای زیر نیز هستند .

- تئوری ، نقد ، فلسفه و جامعه شناسی ادبیات .
- ادبیات چیست ؟ نویسنده کیست ؟
- در باره شعر و تئاتر .
- ادبیات در تاریخ بشر .
- در باره هنر و هنرمند .
- ادبیات آوانگارد و سنتی .

نویسنده: علی سلطانی

۱- شاعره ای برای مادران زندانیان ؟

وزیر فرهنگ شوروی زمان استالین با اشاره به اشعار عاشقانه دوران جوانی و شبه عرفانی آنا احمدآوا (یا) آنا اخماتوا)، او را شاعره ای میان راهبه و فاحشه نامید. خانم آخمتوا در سالهای قبل از انقلاب اکتبر، در دوره دانشجویی در پاریس مدتی مدلی زیبایی نقاشان و عکاسان آن زمان بود. او در سال 1889 در شهر اودسا، در کنار دریای سیاه چشم جهان گشود.

آنا آخمتوا از همان آغاز، با اشعارش، جلب نظر تمام سلیقه ها نمود، حتی زمانی که به جنبش مدرن ادبی “ اوج گرایان “ برخاسته می‌شد، منتقدین او را به حال خود گذاشتند. وی می‌گفت که هنر شعر ضرورتاً واسطه حقایق تلخی نیز می‌باشد، گرچه شاعر گاهی مجبور است دستکش چپ را به دست راستش بپوشاند. شاید به این دلیل اشعار او بین سالهای 1923-1940 ممنوع و خود او از شورای نویسندگان اتحاد جماهیر شوروا! اخراج گردید. با اینهمه در زمان جنگ جهانی دوم برای حفاظت از جاننش، او را به شهر تاشکند انتقال دادند تا او سرود “ طوفان جنگ “ را پیرامون مقاومت میهنی برای پخش در رسانه ها بسراید.

غیر از موضوعات عاشقانه شعرهای آغازین او، به مطرح نمودن نوعی آگزیستانسیالیسم فیمینیستی، اسطوره‌ها، و مسایل تاریخی نیز پرداخت. گرچه شوهرش، نیکولای گومیلف، شاعر و منتقد مشهور به اتهام ضدانقلاب بودن اعدام و پسر 17 ساله اش در سال 1934 دستگیر گردید. او می‌گفت که شرایط سیاسی ناگوار نباید بهانه ای برای ترک کشور از جانب روشنفکران شود.

اهل نظر موضوع اصلی اشعار او را ثبت یادداشتهای روزانه درباره عشق نامیدند. او خالق بخشی از بهترین اشعار عاشقانه ادبیات روس است، گرچه غم و افسرده گی و سرخورده گی نیز در اشعارش مشهود است. توانایی خاص او این بود که بر اساس رنجها و دردهای شخصی، شرایط اجتماعی پیچیده را خطاب قرار دهد. اشعارش یادداشتهای روزانه ایستگاهیهای زندگی یک انسان حساس گرفتار سرنوشت هستند، زن شاعر جوانی که گرچه غمگین و بدبین، ولی امیدوار به تحولات اجتماعی است. غیر از درد و رنج، زیبایی و تنوع اندیشه، مقاومت و مبارزه تا آخرین لحظه، در اشعارش ملموس است. اشعار کوتاه عاشقانه اش قبل از انقلاب اکتبر، بین بخشی از شاعران جوان، سرمشق بودند. یکی از همسرانشان او یعنی ماندل اشتام مدعی بود که محتوای اشعار آخمتوا، ایده‌های غنی رمانهای قرن 19 روسیه هستند، هر شعرش نوولی کوتاه، رمانی شاعرانه، و یا درامی احساسی است. و در پشت هر قهرمان شکاک و تیزهوش شعرش، خود او مخفی شده. شعر ساده و زنانه اش، اشاره ای است به تنهایی و بی کسی بخت برگشته گانی که وظیفه شاعر را دوچندان میکنند.

همچون سایر شاعران جنبش “اوج گرا” او غالباً بازبان کنایه و اشاره و سانسور و سنبل سخن میگفت. او مینویسد که در هر شعرش چنان استعاره و مخفی بازی بکار میبرد که انگار آن با جوهر نامرئی نوشته شده.

در سال 1961 میسراید: نه زیر يك آسمان بیگانه/ نه زیر باله‌های حمایت اجنبی،/ من آنزمان نیز درشورش مبارزه ماندم،/ جایی که متاسفانه/ خلق من نیز حضور داشت. یکی از اشعار آن آخمتوا “حماسه وجدان” نام گرفت.

نام اصلی او آنا گورنکو و پدرش افسر نیروی دریایی وزارت بازرگانی بود. آخمتوا در پاریس به تحصیل حقوق و فلسفه پرداخت. او غیر از شاعری، سالها نیز مترجم بود.

آنا آخمتوا در سال 1966، در 77 سالگی در مسکو درگذشت. او یکسال پیش از مرگ اجازه یافت تا برای دریافت دکترای افتخاری به دانشگاه آکسفورد سفر کند. بعد از 20 مین کنگره حزب کمونیست شوروی، دوباره از او اعاده حیثیت شد و قدرانی گردید، بدون اینکه به جنبه های مذهبی بودن شعرش اشاره گردد.

از جمله اشعار مشهور آخمتوا: حماسه بدون قهرمان- نخستین پاییز- خاطرات و اشعار یادگاری- غروب- عهد و پیمان- در ستایش صلح- موجی سفید- سرود آخرین دیدار- آموختم که ساده و آگاهانه زندگی کنم- به صلیب کشیده شده‌ها- بازداشت در سپیده صبح- جادوگر صدساله- در میان افکار و خاطرات- و تسبیح یا تاج گل- هستند.

از جمله موضوعات اشعارش: تنهایی شاعر غیر پروتئل در زمان خفقان، دیالوگهای شاعرانه با همعصران، اعتراض به اعدامهایی که خواننده را بیاد مریم مقدس و عیسی مسیح می اندازد، خاطرات، وداع، تراژدی جامعه و خلقی در شرایط زورگویی، احترام و یاد از مادرانی که در جلو دادگاهها، زندانها، بیمارستانها، و ادارات مسئول روزها در هراس و سرگردانی منتظر جوابی هستند، از هم پاشیده گی خانواده شخصی بدلیل اعدام و زندان نان آوران و غیره، هستند.

گویا یکی از شرط های قبول بازگشت سولژینینسین به میهن، انتشار بدون سانسور کتاب “به صلیب کشیده شده گان” آنا آخمتوا بود که پیرامون اعدام و زندان محکومین و اعتراض و مقاومت زنان، مادران، و همسران آنها است.

آنا آخمتوا، پوشکین را معلم هنری شعر خود میدانست. به این سبب یکی از شخصیت های محوری دیالوگ های اشعارش، پوشکین است. او میگفت که کوتاهی، سادگی، و اصالت واژه های شاعرانه را از پوشکین آموخت. اشعارش چون پوشکین دارای محتوایی احساسی و فکری هستند. تعداد بیشماري از اشعار آخمتوا، هدیه و تقدیمی هستند به دوستان و همزمان از جمله به: پاسترناک، ماندل اشتام، و بابل. مترجم هلندی اشعار آخمتوا، اورا یکی از برجهای غول آسای ادبیات 200 ساله اخیر روس معرفی نمود، گرچه تعداد زنان ادیب ثبت شده در کتابهای تاریخ ادبیات آن کشور، تا زمان گورباچف از تعداد انگشتان تجاوز نمی کرد.

امروزه پیرامون اشعار آخمتوا گفته میشود که آنها نیز چون اشعار سایر اعضای گروه اوجگرایان، فاقد محتوایی انعکاس فلسفی و انتقاد سیاسی مستقیم از واقعیات هستند. و مانند سایر “ادبیات سایه ای”، فضایی غیر آزاد با زبان اشاره و سنبل سروده شده اند. آخمتوا خود میگفت، هیچ موضوعی را مستقیم نگفتم. با اینوجود اشعارش در دهه 60 قرن گذشته منبعی برای الهام همعصران جوان شعر در شوروی شد. رقم قابل توجهی از اشعار او پیرامون مادرانی است که شاهد “ستاره مرگ” بر فراز خانه خود هستند. در رابطه با جنبش ادبی اوجگرایان اشاره میشود که بلشویکها بعد از بقدرت رسیدن در سال، 1917 مانع هرگونه ادبیات موسوم به مدرن و غیرطبقاتی گردیدند.

۲- ادبیات شهروندی – مدرن یا دود زده ؟

Anna Achmatowa (1889-1966)

نه من جیمز جویس هستم نه این متن اولیسه و نه شهر زادگاهم دوبلین. با این وجود میخوام در اینجا حرفهایی را در باره رابطه ادبیات و شهر مطرح کنم. اگر بقول عده ای پاریس بوی صابون میدهد استانبول بوی کاج-بغداد و کابل بوی باروت تهران بوی دود شهرهایی نه تنها دودزده و مه آلود بلکه شهرهایی با ازدهام ملخی و چهرههایی از آدمهایی بازنده و کودکان خیابانی. شرقشناسان هم با تکیه بر کتابهای آسمانی از رقاصه ها و دختران خیابانی بابل و رم و نینوا در دوران جاهلیت می نویسند. برشت نیز میگوید که امروزه در شهرها حقه بازی و حیل و گری باچهره ای جدی و حق به جانب به کلاه گذاشتن سر قربانیان خود مشغول است. ادبیات در اینگونه شهرها نه کارنوال خونین و نه شرکت سهامی با انحصارات محدود است. شاعر مسئول هم بعد از یک مبارزه بی سرانجام با اداره سانسور و بوروکراتی کشنده دولتی شکست خورده کشور را ترک کرده و مدتی بین پایتخت و بی درکجای ناکجا آبادی در حال رفت و آمد بوده اگر چه او خود پرچم رازمین گذاشت و یا از زیر پرچم در رفت و دست به مهاجرت درونی زد و لی به دیگران پیام رساند که آی دل غافل! شهر منتظر آن است که شاعری بیاید و آنرا ورنجهایش را توصیف کند و یا از حیثیت از دست رفته اش دفاع کند و خود چنان شوق زده شده بود که هنگامیکه پلیس اداره مهاجرت از او نام محل تولدش را جویاشد بر اثر خستگی و اغتشاش فکری جواب داد: بیمارستان نمازی شهر گل و بلبل! انتقاد انتقاد از خود نیز هست و طنز نباید موجب بی اعتباری گوینده گردد. زندگان حداقل میدانند که روزی خواهند مرد و لی مردگان هیچ چیزی نمیدانند. ایوب اسطوره ای خودمان هم گویا در سوره سی و چهار یکی از کتابهای آسمانی گفته: وای به جالت تو مجبور به انتخاب هستی ولی من خیر! ایوبی که درد ورنج بی انتهایش زباند هنر و تاریخ شد

و در جامعه او طبق اسناد و مدارک موجود به هر کسی توپ فوتبالی نمیدادند تا خود را مشغول کند و به استادبوم ورزشی جهت تماشا با بازی نرود. در شهرهای بزرگ امروزی میتوان تصویر فقر راحتادری پیاده رو خیابانها دید. با زبان اغراق میتوان ادعا کرد که محل تولد ادبیات مدرن در آغاز اینگونه پیاده روها بود. یعنی ادبیات یابوی درشکه زهوار در رفته رفته روستاهای قدیمی اطراف شهر نیست بلکه کره اسبی است تیزی پای سرمست و بازیگوش که رام کردنش بی دردسر نیست. وقایع نگاری کوچه گنجشکان یا محله کبوتر بازان شهر بخشی از وظایف شاعر و داستانسر اگر دیده آنها میخوانند با کمک جنجال و هوچیگری واقعیات شوکی روشنگرانه به خوانندگان آثارشان بدهند. شاعر پیشگام هیچگاه بدون همراهی اسلحه ای در جیب جلیقه اش به بیرون از خانه نمی رفت و چنانچه او در تنگنا قرار می گرفت از آن نیز استفاده میکرد و گرنه جسد خفه شده اش را در نمکزارهای بین راه پیدا میکردند. گناه شاعر آن بود که در آرزوی رنسانس دیگری از دل و قلب آنا رشی بود یعنی تولدی دوباره از جسم و جان هرج و مرج انقلابی. جنجال و جیغ و داد واقعیات در زمان باستان نه تنها شعر و داستان و نمایشنامه بلکه ضرب المثل و کلمات قصار و جدول صفحات رنگین نامه های آن دوره را نیز مورد استفاده قرار میدادند. تابه مردم پیامی برساند. امروزه دین و دولت نباید خود را به عنوان معلم و داور و نگهبان بحث های جو روشنفکری به جامعه تحمیل کنند. از صفات برگزیده هر دولتی همیشه پدیده موقت بودن آن است. در بعضی از دورهها بعد از رفتن دیکتاتور یا دوران مهاجرت آدمهانانگهان فاقد یک دشمن یا قدرت مقابل شده و در آن شرایط عده ای از ادیبان و هنرمندان و مبارزین دچار بحران روحی شده و دشمن خود گردیده یا به اختلاف و درگیری غیر ضروری با دیگران می پردازند. صاحب غرضی در این باره ادعا میکند که: انسان شرقی غیر از غریزه تولید مثل و خورد و خوراک دوشوق و سرگرمی دیگر نیز دارد: سرو صدرا انداختن شعار دادن و هیچگاه به کسی گوش ندادن. و به جای مطالعه عمیق اثر شاعر و داستانسر را روی سنگ قبر او یک جاسیگاری یا ساموری نصب و حک میکند تا آرامگاه هنرمند نیز زیارتگاه دیگری برای او گردد یعنی او نمیداند که در سایه خدایان و نوابغ زیستن ممکن است باعث رنگ پریدگی ضعف و خفگی اش گردد.

تاریخ ادبیات شهرهای مهم در تاریخ اینگونه شهرها قابل بررسی است و تاریخ هر شهری در تاریخ ادبیات آن نیز مورد توجه اهل خرد و احساس قرار گرفته. چه امیدهای انسانی که در دلهرهای ناشی از رشد و توسعه بی برنامه و غلط و سریع و عظیم شهرها مدفون نگردیدند! در نظامهای شبه استالینیستی میگویند اگر دیکتاتور و سانسور نتوانند دیگر موضوعی را قلع کنند به پایان حکومت زورگو و کوته بین خود نزدیک شده اند. در غرب اولین بار مکتب ناتورالیسم بود که به سبب آشنایی با دستاوردهای جدید علم و صنعت آرزوی مدرن کردن ادبیات را مطرح کرد. در شهرهای بزرگ جوانان معترض حداثت نامی خود شعار: زنده باد اکسپرسیونیسم و فوتوریسم را سر دادند. مدرنیست ها نیز خواهان تجدیدنظر و قطع ارتباط با معیارهای زیبایی گرایی استتیک رایج شدند. آنها سرخورده خطاب به قشر مرفه طرفدار رمانتیک ادبی میگفتند: مرگ بر ماه تابان و جلسه شمع و گل و پروانه و بلبل تان! از نتایج ناگوار شهروندی و صنعتی شدن جامعه این بود که طرفداران مدرنیته و بازیگران تاریخی آن باید در مقابل قدرت برتر و گاهی خشن شهر سرخم میکردند. عشق و رابطه دوستی بین اشرف زادگان و خانزاده های رمانتیک قبلی و روشنفکران تحصیل کرده قشر سرمایه داری وابسته جدید شهری مدتی طولانی به درازا نکشید. دارالفنونی های از پاریس و استانبول بازگشته با کمک مطبوعات جدید و کرسی های دانشگاهی مکتبی ها و مدرسه دیده ها را به بحث و جدل دعوت کردند. آنها در این راه قربانیانی نیز برای نهال جوان روشنگری دادند. صحنه و جو ادبی شهروندان در آغاز در پاتوق های کافه ها و قهوه خانه ها کلوپها و کارگاههای هنری شکل گرفت. اگر اشراف زادگان و مالکین و وابستگان با سواد آنها در سالنهای خانه های ویلایی و بیلاقی خود ملاقات میکردند نوگرایان دوره های اول و دوم مقیم پایتخت مجبور به دیدار در کافه ها و کلوپها و قهوه خانه های پست مدرن! شدند. صنعت مونتاژ و علوم طبیعی جدید در شهرها انگیزه دینامیک جدید ادبی و فرهنگی و آزادی کلام و سخن نیز گردید. ضعف و نارسایی زشتی ها نیز وارد واقعیات ادب و هنر شدند. به جای فردگرایی و نشنگی رمانتیک جمع گرایی و محفل گرایی طرفدار زنده پوشان و بینوایان شهری از جمله تهران مخوف وارد ادبیات و فرهنگ شد. با اجتماعی و انتقادی شدن ادب و هنر اداره سانسور و سرکوب و بازجویی هم دفتر و دستک به رانداخت تا هر گونه صدای غیر خودی را در نطفه خفه کند. ماموری خطاب به مبارزی در این مورد گفته بود: مابا هر موش مضر خانگی بطریقی و با وسایل خاصی خواهیم جنگید به عده ای سوراخ رانشان خواهیم داد همان سوراخی که از آن بیرون آمده بودند - به سر و گوش عده ای دستی خواهیم مالید و به آنها نوازش خواهیم نمود یا سبیل شانرا چرب خواهیم کرد - عده ای را به تله سیاه چال خواهیم انداخت - عده ای را به فرنگ فراری خواهیم داد - برای هر کدام قبض و صورت حسابی مناسب صادر خواهیم کرد - برای هر کدام علاجه داریم - هیچکس خارج از کنترل و توجه ما نخواهد ماند. زنی مبارز هم خاطرات ناخوشایند آزمانش را چنین نقل میکند: به علت فرار از تعقیب و ترس از دستگیری شغل معلمی ام را در شهرستان ترک کرده و نزد خویشان در پایتخت اقامت گزیدم - عصرها گاهی قدم زنان به خیابان میرفتم - دیگرانی که با عجله در حال رفت و آمد بودند از خونسردی و بی خیالی من تعجب میکردند - شنا در خلیج آرام و بی خطرانبوه شهروندان ناشناخته غیر ممکن بود - اگرچه جاخالی میدادم مرتب به آدم تنه میزدند و پاپا روی انگشت پایم می گذاشتند! - نگاهها اغلب مشکوک و وحشت زده بود - در جلو ویتزین مغازه ها که مکتبی میکردم تظاهر را به شام برسانم - حرکات و رفتار من گویا به نظرشان مشکوک و غیر طبیعی بود - گمان میکردند که قصد دستبرد به مغازه ها یا هدف دیگری دارم. شبه سوء ظن و ترس و وحشت بال های سیاه و پهن خود را همه جا گسترده بود. کابوسهای آن روزها هنوز بعد از سالها دست از سرم بر نمی دارند!

Sully Prudhomme (1839 – 1907), Francios Mauriac (1885 – 1970),
Frederic Mistral (1830 – 1914), Rogger Martin du Gard (1881 – 1958)

نویسندگان فرانسوی از سال 1901 تاکنون 12 بار جایزه ادبی نوبل را از آن خود نموده اند. آنان را میتوان بدو دسته تقسیم کرد؛ دسته اول را غالب ما ممکن است بشناسیم، از آنجمله: رمان رولان، آناتول فرانس، هنری برگسن، آندره ژید، آلبر کامو، ژان پاول سارتر، و دسته دوم، نویسندگانی هستند که ممکن است میان خوانندگان فارسی زبان آنچنان مشهور نباشند، از آنجمله: سولی پرودهوم، فردریک میسترال، روجر مارتین دوگارد، فرانسویس ماوریاک، سنت جان پرزه، و کلاود سیمون. در اینجا اشاره ای به زندگی و آثار 4 تن از آنان میگردد.

سولی پرودهوم: او نخستین دریافت کننده جایزه ادبیات نوبل در سال 1901 بود. منتقدین ادبی مدعی هستند که اگر او این جایزه را دریافت نمیکرد امروزه حتی اسمش را در هیچ کتاب دایره المعارف ادبی ثبت نمیکردند. تحویل این جایزه به او حتی آنزمان موجب اعتراض اهل کتاب شد که پرسیدند چرا آنرا به نویسندگانی مانند: تولستوی، زولا، و ایبسن اعطا نمودند، گرچه اشعار او در آغاز قرن 20 در غالب کتابهای درسی فرانسه قرار داده شده بودند. کمیته نوبل آنزمان دلیل اعطای این جایزه به او را: "وحدتی استثنایی از احساس و عقل، ایده آلیسم عالی و توانایی هنری" در آثار وی ذکر کرده بود. گروه دیگری او را شاعری علم گرا و فیلسوف میدانند. او آنزمان تحت تاثیر شعر مدرن علم گرا بود. امروزه آشکار شده که کوشش او برای وحدت علم و شعر با شکست روبرو شده است، گرچه او از سال 1888 فقط خالق نثر بود. وی بدلیل شکست عشق نسبت به دختر عمویش، زندگی غم انگیزی داشت و در غالب اشعارش اشاره به موضوع تنهایی انسان می نماید. تمایل او به علوم تجربی به سبب ترک تحصیل در رشته ریاضیات بود که به علت مشکل بینایی، او دانشگاه رانانام ترک کرده بود. تاینه؛ منتقد فرهنگی آنزمان میگفت که "عالم بدون فلسفه، یک پیشه ور - و هنرمند بدون فلسفه، یک دلچک است". پرودهوم غیر از ایده آل های خاص خود، طرفدار استتیک کلاسیک بود. وی گرچه تحصیل رشته حقوق و ریاضی رانانام گذاشت، ولی باتکیه به ارثیه پدری، توانست با خیال راحت به خلاقیت ادبی بپردازد. از جمله آثار او مجموعه اشعار سوزان، گلدان شکسته، عدالت و خوشبختی، هستند.

فرانس ماوریاک: نویسنده دیگر کاتولیک فرانسوی، برنده جایزه نوبل سال 1952 بود. پدر او تاجر شراب بود، وی به تحصیل ژورنالیسم پرداخته بود. او در مقالات ژورنالیستی خود به مبارزه ضد کمونیستی پرداخت. وی یکی از مهمترین رمان نویسان کاتولیک و منتقد فرهنگی قرن 20 بود. او در آثارش مدافع سرسخت اخلاق و اصول مسیحی کاتولیک بود. در مقالات ژورنالیستی وی، مواضع دوگلی اوقابل ملاحظه میباشند. او در پایان عمر در روزنامه فیگارو فقط فعال ژورنالیسم سیاسی بود. موضوع دیگر آثار او مبارزه ارواح گناهکار انسان با وجدان وی میباشند. او میگفت حتی اگر کلیسا با سرمایه وحدت کند، باید مورد طرد و انتقاد قرار گیرد. مسایل دیگر آثارش تضاد میان اصول اخلاقی، حرص، طمع و شهوت انسان است. او از خانواده تاجری مرفه برخاسته بود که به تحصیل ادبیات و ژورنالیسم پرداخته بود. وی کوشید تا در رمان شاگرد پروست باشد و بیوگرافی هایی درباره: پاسکال، پروست، بودلر، راسین، و هنری بور دوکس منتشر نمود. او غیر از رمان، خالق نمایشنامه هایی مانند "پایان شب" نیز بود. مخالفت او با زولا در آنجاست که در نظریه زولا به انکار "دست نامرئی" در روان انسان می پردازد، ولی داستایوسکی و برناتوس بارمانهای واقعی خود جهنم این دنیایی سرمایه داری را نشان داده اند. در آثار او غیر از مبارزه علیه گناه، تضاد میان نیکی و بدی و نجات از طریق اعلان سعادت، میگردد. طرح ترسهای وجودی انسان و مبارزه او علیه بی اخلاقی و نفس و شهوت، او را نویسنده مسیحیت کاتولیک نموده است. از جمله آثار او: راههای دریا، عمل خانم ترزا، بیوگرافی ژنرال دوگل، دست ها زیر بغل، خون و گوشت، گناه، تصویر خودم، منابع مخفی، جوانکی بنام علاین، مالتا ورنه، سالهای سخت، جذامی

و مقدس، کویر عشق، تولید افعی، و غیره هستند. اوباکمک رمانهای انتقادی اش مسائل اجتماعی و وجودی زندگی انسان را به امید رسیدن به یک نجات مسیحی؛ ولی کاتولیکی، مطرح می نماید.

روجر مارتین دوگارد: وی برنده جایزه نوبل در سال 1937 و نماینده هومانسیم بورژوایی است که به طرح موضوعات جامعه زمان خود پرداخت. چون پدرش قاضی بود، او در محیطی بورژوایی رشد نمود. رئالیسم انتقادی او از موضع هومانسیم بورژوایی وی میباید. او در سنت رئالیسم فرانسوی یعنی: فلور، زولا و ژید، رمانهایی پیرامون بحران انسان در جامعه سرمایه داری نوشت. او رمان نویس را یک مورخ بهتر نامید. وی در آثارش روی خصوصیات طبقاتی افراد تاکید خاصی داشت. شجاعت متکی به فلور و کونکورت او، از وی بهترین چهره رئالیسم فرانسوی را بوجود آورد. وی با فروتنی اقرار نمود که بعنوان رمان نویس کار جدیدی نکرده بلکه رمان نویسان قرن 19 فرانسه، روسیه، و انگلیس را تقلید کرده و راههایی را که آنان نشان دادند، پیموده است. نویسندگان مهم قرون 19 و 20 فرانسه مانند بالزاک، و فلور از جمله آموزگاران وی بودند. تولستوی و رمان "جنگ و صلح" نیز از جمله راهنمایان مهم او در نویسندگی گردیدند. سخت کوشی و کامل گرایی باعث شدند که او چند اثر خود را ناتمام بگذارد. منتقدی پیرامون بعضی از آثار او گفته بود که "قهرمانانش اغلب مانند دیوانه زندگی میکنند و مانند دیوانه می میرند". گرچه او فقط در وطن معروف است ولی موضوعات آثار وی مانند آینده اروپا، خودکشی، و همجنسگرایی نیز مورد توجه قشر کتابخوان اروپا میباشند. معروف ترین اثر او رمان 8 جلدی "یعقوب تابیولت" است. از جمله دیگر آثار او: رمان جان باربس، جهان کوچک، زندگی آندره ژید، تابستان 1914، پایانه، و سرگروهیان ما مورث، هستند. افسردگی، شکاکی اجتماعی و تبلیغ نظرات تکامل داروین در آثار او موجب کفر گروهی از خوانندگان شدند. قهرمانانش کافرانی موروثی هستند که در پایان بدلیل نزدیک شدن مرگ، باز با ایمان میشوند. او در ماجرای در ایفوس در فرانسه آنزمان، از موضع زولا حمایت نمود. وی شخصا با آندره ژید رابطه دوستی داشت. ناشری در جواب ارسال یکی از رمانهای او برای نشر، نوشته بود که: "این رمان نیست بلکه شبیه یک پرونده است" وی فرزند یک قاضی مرفه بود که در دانشگاه در رشته باستانشناسی درس خوانده بود. او در زمان جنگ جهانی دوم عضو شورای ملی مقاومت فرانسه شد.

فریدریک میسترال: نویسنده فرانسوی، دهقان زاده ای است که در سال 1904 برنده جایزه نوبل برای ادبیات شد. او خالق اشعاری پیرامون چوپانان و زندگی روستایی است. عشق او به ادبیات محلی، بومی و ولایتی باعث شد که وی خواهان یک خودمختاری سیاسی در مقابل حکومت مرکزی فرانسه شود، به این دلیل او رهبر جنبش نوگرایی ادبیات ولایتی و رنسانس زبان و ادبیات محلی گردید. وی غیر از اشعار حماسی به کشف مسایل محلی برای زبان ادبی شد. کتاب لغت شناسی محلی او موجب رشد زبان و فرهنگ و ادبیات بومی گردید. اشعار او مهمترین آثار شعری فرانسه قرن 19 شدند. زندگی روزانه ماهیگیران ولایتش نیز بخش دیگری از موضوع آثار وی بودند. با کمک وی زبان محلی یک بار دیگر زبان ادبی شد. در آثار او آداب و رسوم و مناظر نواحی جنوب فرانسه به شعر کشیده شده اند. میرایو؛ یک دوشیزه عاشق در شعری از او سنبل: معصومیت، صداقت، ادب، جذابیت و نجابت است که با قلبی آتشین روح و فرهنگ بومی رانشان میدهد. در شعر او زندگی انسانهای ساده و مذهبی ولایتش نیز توصیف میشوند. او در پایان به ترجمه آثار بومی خود به زبان سراسری کشورش یعنی زبان فرانسه پرداخت. وی در دانشگاه در رشته حقوق درس خوانده بود و یکبار موفق به دریافت جایزه شعر آکادمی فرانسه شد. از جمله آثار او: جزیره طلایی، فرهنگ لغت بومی محلی عامیانه، ترانه ها و داستانها، درام لارانیو ژانو، روح ولایت، سالهای کودکی در ولایت، و 12 سرود حماسی میرایو، هستند.

۵- دوره ها ، شاهکارها ، و نوابع ادبیات غرب .

از ادبیات قهرمانی و خداجویی تا واقعگرایی و انسان دوستی.
غرب ادبیاتش را دوره بندی نموده .

گرچه مورخین ادبیات غرب، ادعای سه هزارساله میکنند ولی پاره ای از آنان، اعتراف به کهن تر بودن ادبیات ایران، هند، چین، مصر، سومر، بابل و غیره نیز می نمایند. آنها ادبیات اروپا را شامل دوره های تاریخی : یونان باستان، سده های میانه، دوره رنسانس، عصر روشنگری، دوره رئالیسم، سالهای مدرن، و زمان حال، می نمایند. غیر از هفت دوره فوق، سه مرحله و جریان جنبی ادبی-فرهنگی نیز در همسایگی مراحل اصلی فوق وجود داشته اند؛ از جمله: دوره باروک در اواخر رنسانس، دوره رمانتیک در پایان دوره روشنگری، و دهه های ادبیات سوسیالیستی در زمان میان رئالیسم و مدرن. ادبیات غرب تاکنون شامل ژانرهای: شعر، درام، داستان، مقاله، رمان، کمدی، و اتوبیوگرافی بوده، شاهکارهای ملی وجود دارد که جهانی نشده اند؛ مثلا از نوع شاهنامه فردوسی. با این وجود اشاره میشود که تعداد کتابهای قابل خواندنی بیشتر از عمر یک انسان معمولی میباشد. داود تورئو، نویسنده آمریکایی گفته بود که بعد از اینکه الفبا را یاد گرفتید، باید بهترین ها را بخوانید، چون عمر کفاف مطالعه تمام آثار جاودانی را نمی نماید.

ادبیات اروپا گرچه با ادبیات یونان باستان در قرن هشتم پیش از میلاد با آثار هومر شروع میشود، ولی آن، کهن ترین ادبیات جهان نیست. موضوع ادبیات یونان و رم باستان را شامل: لعنت و نفرین و خشم خدایان، مسخ انسان و حیوان، اسطوره ها و افسانه ها میدانند. در آن زمان بدلیل بیسوادی عوام، بیشتر شعر، حماسه، درام کمدی یا تراژدی، امکان شکوفایی داشتند. شعر در ژانرهای گوناگون فرق مینمود. از جمله نویسندگان یونان باستان: هومر، آشیلوس، سوفوکلس، آریستوفانس، و خانم سافو، هستند، ولی از نثر، نخستین بار در آثار ادبی و فلسفی: افلاتون و ارسطو استفاده گردید و سرانجام ادبیات رم باستان در قرن سوم پیش از میلاد با فعالیت: پلاتوس، ورژیل، هوراز، اوید، و اپیکور آغاز گردید. کتاب انجیل نخستین بار در سال 180 بعد از میلاد از زبان آرامی به زبان لاتین ترجمه گردید.

قرون وسطا دوره ای هزارساله بین قرون پنجم و پانزدهم میلادی حدس زده میشود. شخصیت های ادبی در آثار این دوره : قهرمانان، عیاران، شوالیه ها، خداجویان، و مجاهدین رنگارنگ، بودند. عصر نو در پایان قرن 15 میلادی آغاز میشود. در زمان سده های میانه، سیاست در جوامع غربی را : پاپ ها و امپراطورها یا قیصرها تعیین میکردند. در پایان این دوره، ادبیات مردمی به زبان غیر لاتین یعنی زبان مردم هر جامعه ای نوشته شد. موضوعات آن آثار: قهرمانی، عشق، و مذهب هستند.

در دوره رنسانس، هومانیزم ها به کشف مجدد فرهنگ و جهان باستان پرداختند. آنان از قرون 13 و 14 میلادی شروع به فعالیت نموده بودند و بعد از شکست فرهنگ مسیحی قرون وسطایی، خواهان یک رنسانس فرهنگی، با کمک دوره باستان شدند و علاقه خاصی به طبیعت گرایی، لذت جویی و زیباپرستی دوره باستان داشتند. در این دوره تقلید ادبی از ورژیل و سیسرو دوباره تبلیغ میشد. آنان غیر از ادبیات، به نقاشی و معماری دوره باستان نیز اهمیت خاصی میدادند. دانته و شکسپیر از جمله قلمزنان آغازین این دوره هستند و سرانجام در قرن 17، در کنار رنسانس، یک جنبش جدید بنام باروک به مخالفت برخاست. آنها بجای ارزشهای دوره باستان، خواهان یک مذهب کاتولیک ترفیخواه شدند. در نظر آنان اشتباه سده های میانه این بود که به سنت های باستان از نظر سیاسی و ادبی اهمیتی ندادند. در دوره باروک، مقامات کاتولیک و شاهان، ادبیات و هنر را در خدمت عقاید کاتولیک و دربار قرار دادند. در این دوره حکومت های مطلقه و کلیساها اهمیت خاصی به شکوه و جدال و ریز و پاش و اصراف شکم سیرانه

خودمیدانند. باید یادآوری نمود که در این جنبش ادبی و فرهنگی باروک اروپا، اسپانیایی ها و فرانسویان فعال بودند. دوره باروک را میتوان دوره تضادها نیز نامید چون: مرگ-زندگی، این جهان-آن جهان، ابدیت-گذر زمان، در ادبیات مطرح میشدند. قرن 17 را میتوان قرن کلاسیک نیز نامید، چون آنان بازگشت به دوره باستان را دوباره توصیه نمودند.

در دوره روشنگری سرانجام عقلگرایی حاکم شد. میان رنسانس و باروک، سنت از جمله: سنت باستان و سنت مسیحی، تأمیانه قرن 18 نقش مهمی داشت. و در پایان باکمک کانت، بجای اتوریته های پیشین، سازمان های خردگرایی فعال گردیدند و عقل جای یقین های جبری پیشین و داده های پذیرفته خدایی را گرفتند. روشنگری، یک جنبش عظیم اصلاحی یا انقلابی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی بود. ادبیات دیگر تنها وسیله ای برای سرگرمی طبقات مرفه نبود بلکه وظایفی مانند: شناخت، تشخیص خوب و بد، غلط و صحیح را بعهده گرفت. معرفی ایده آل ها نیز از جمله وظایف ادبیات گردید؛ به این دلیل نیاز به ژانرهای روایتی و دراماتیک احساس میشد. از جمله روشنگری های ادبی عصر روشنگری، رونق رمان سفرنامه ای و رمان مکتبه ای بود که شامل دیالوگ و بحث نامه ای میشدند. سرانجام با کمک روسو و شعار "بازگشت به طبیعت" و در مخالفت با عقلگرایی، جنبشی ظاهر گردید که دنبال احساسات رفت. رمانتیک ها در ادبیات نه تنها جهان درون بلکه جهان بیرون را نیز مورد توجه قرار دادند. موضوعات طبیعی و تاریخی نیز در رمان تاریخی اهمیت خاصی یافتند. غیر از "منیت"، طبیعت و تاریخ، - خلق نیز در ادبیات جای خاصی یافت. رمانتیکها خود را غیرسیاسی نمیدانستند بلکه طرفدار جنبش ملی بودند که عکس العملی علیه ناپلئون، و به این سبب آنها ضد انقلاب فرانسه شدند. آنها در سده های میانه به جستجوی قهرمان ملی می پرداختند، همه آنان محافظه کار یا سنت گرا نبودند بلکه نویسندگانی مانند ویکتور هوگو، حتا مبلغ عدالت اجتماعی شدند. در این دوره بجای درام، ژانرهای: شعر، ناول و رمان، اهمیت خاصی یافتند. ادبیات رمانتیک رابطه تنگاتنگی نیز با نقاشی و موسیقی داشت، نخستین بار مترجمینی نیز در این دوره بوجود آمدند که آثار شکسپیر را به زبانهای دیگر اروپایی ترجمه نمودند.

آنطور که رمانتیک، عصر روشنگری را کنار زد، در ادبیات قرن 19، رئالیستها، دوره رمانتیک را منحل نمودند. در ادبیات رئالیستی، واقعیات روزمره مطرح میشد، نه انسان خیالپرداز بلکه کسانی که کار میکردند و بخشی از جامعه بودند، در ادبیات مطرح شدند و بجای نظر به دورستها و عجایب و جادو و جمل، موضوعات اطراف و معمولی در ادبیات مطرح میشدند. جنبش رئالیسم از سال 1830 باکمک نویسندگانی چون: بالزاک، فلوربر، دیکنز و تولستوی شروع به فعالیت نمود. مهمترین ژانر ادبی رئالیسم، رمان بود یعنی یک داستانسرایی عظیم و طولی. درام و شعر، فقط در محافل خصوصی، علاقمندانی داشت. رمان رئالیستی شامل رمان اجتماعی بود که آن خود شامل رمان: خانوادگی، زناشویی و عشقی میشد. انتقاد از شرایط اجتماعی-سیاسی موجب شد که ادبیات رئالیستی را ادبیات ضد بورژوازی و اجتماعی-انتقادی بحساب آورند. مهمترین مکان رمان رئالیستی غرب، شهرهای بزرگ مانند: پاریس، لندن، پتروگراد، وبرلین بودند. ادبیات رئالیستی پارالل هایی در نقاشی نیز یافت. توضیح اینکه بین سبک رئالیستی و دوره رئالیسم فرق گذاشته میشود. سبک رئالیستی گاهی در دوره های پیش از رئالیسم نیز وجود داشته؛ مثلاً رمان "دکامرون" از قرن 14. و تمام نویسندگان دوره رئالیسم، رئالیستی نبودند، از آنجمله: یوسف کنراد و کیپلینگ.

بعدها دوره رئالیسم، دوره مدرن ظاهر شد که زمان آزمایش و تجربیات ادبی بود. مدرن، مفهومی است که خود دائم امکان مدرن شدن دارد. ادبیات مدرن اروپا در میانه قرن 19 در فرانسه باکمک اشعار بودلر شروع گردید. مدرن گرایان مانند رئالیست ها و رمانتیکها، به طرح زشتی ها نیز در جامعه پرداختند. در این دوره، آزمایش و تجربه، اصل مرکزی نوشتن شد. نویسندگان مکتب مدرن، خواهان انقلاب ادبی بودند. برشت، ایسن، چخوف، لورکا، و بکت از جمله نویسندگان مدرن میدانند. بعضی دیگر مانند کافکا، و ویرجینیا ولف، بجای

داستان، افکار و احساسات رادادبیات مطرح می نمودند. در ادبیات مدرن ممکن است که خواننده با سبک و محتوایی روبرو شود که تاکنون نمی شناخته و تجربیات مطالعاتی قبلی اش دچار لرزش شوند.

معمولاً ادعا میشود که یک دوره تاریخی یا ادبی ممکن است صد سال طول بکشد. با این وجود ادبیات مدرن قرن بیست دهها سال است که خستگی خود را نشان میدهد. ادبیات بعد از مدرن را، ادبیات زمان حال می نامند. ادبیات مدرن، رسماً از میانه قرن بیست به پایان رسیده است. چون در نظام های دیکتاتوری، ادبیات مدرن دچار سانسور میشود، در بعضی از کشورها، جریان ادبی مدرن با سالها تاخیر شروع میشود. ادبیات بعد از مدرن را ادبیات پسا مدرن یا ادبیات مدرن مرحله دوم نیز می نامند. از جمله نویسندگان ادبیات زمان حال: دورنمات، پاسترناک، و الیاس کانتی هستند. بعد از جنگ جهانی دوم، شعر و درام که برای مدرنیته اهمیت خاصی داشتند، جای خود را به داستان و رمان داده اند. در ادبیات زمان حال غرب، غیر از ادبیات آمریکا، ادبیات کشورهای مستعمره پیشین، طرفداران خاصی یافته است.

از جمله آثار مهم ادبیات غرب در طول سه هزار سال گذشته: الیاس، ادیسه، مدنا، کمدی الهی، دکامرون، دن کیشوت، رمئو و ژولیا، هاملت، دشمن مردم، رابینسون کروزه، سفرهای ژول ورن، ناتان دانا، رنجهای ورتتر جوان، فاوست، ویهلم تل، مرگ دانتون، باغ آلبالو، بودنبروک، سیدارتا، محاکمه، اوپرای سه قروشی، در جستجوی زمان بر باد رفته، اولیس، 1984، جامعه بسته، طاعون، در انتظار گدو، پیر مرد و دریا، طبل حلبی، عکس جمعی با بانو، لولیتا، دکتر شیواگو، صدسال تنهایی، کوژپشت نتردام، رویاهای از دست رفته، بیچارگان، دماغ، مادام بواری، اعترافات و مکافات، جنگ و صلح، آنا کارنینا، گلهای خشم، و غیره هستند.

از جمله مشهورترین نویسندگان غرب در طول سه هزاره پیش: هومر، ازوپ، سوفوکلس، ایشیلوی، اریستوفانس، ورژیل، اووید، دانتی، سروانتس، مونتینگن، شکسپیر، مولیر، دانیل دفو، ولتیر، دیدرو، گوته، والتر اسکات، شیلر، برادران گریم، بوشنر، هاینه، آلن پو، اسکار وایلد، چخوف، توماس مان، هرمان هسه، افکا، برشت، پروست، جویس، ویرجینیا وولف، اونایل، ارول، سارتر، کامو، لورکا، بورخس، بکت، همینگوی، دورنمات، ماکس فریش، گونتر گراس، هنریش بول، نابکوف، پاسترناک، مارکوز، ویکتور هوگو، استاندال، بالزاک، دوما گوگول، پوشکین، کریستیان آندرسن، دیکنز، فلور، ژول ورن، داستایوسکی، تولستوی، مارک تواین، یوسف کنراد، ایبسن، غیره هستند.

۶- زنی از تبار ادبیات پلیسی .

بی خانمان – ولی جایی در قلبش !

قتل و جنایت – شاخه دیگر ادبیات سرمایه داری.

آگاتا کریستی .. Agatha Christie (1890 – 1976)

غالب انسانهای متوسط غرب گویا رمانهای جنایی – سرگرم کننده آگاتا کریستی، نویسنده زن انگلیسی، از آن جمله: قتل در قطار اکسپرس شرق الوسط – آنها به بغداد آمدند – و جنایتی روی رودخانه نیل، را خوانده یا فیلم آنها را دیده باشند. مکان اتفاق بعضی از آثار او در کشورهای خاورمیانه است، چون همسر باستانشناس اش آن زمان سالها در عراق مشغول بکار بود، و کریستی معمولاً با قطار از استانبول یا دمشق برای دیدار او و یا اقامت های کوتاه، به عراق پیش از جنگ جهانی دوم، میرفت.

خانم آگاتا کریستی در زمان جنگ جهانی اول حین شغل پرستاری در لندن با زهر و سم و سلاح و قتل و مواد بیهوش کننده و غیره آشنا شده بود.

او پرفروش ترین نویسنده رمان جنایی و یکی از موفق ترین نویسندگان تاریخ ادبیات غرب است. در قرن گذشته رمان جنایی یک ژانر مهم ادبیات سرگرم کننده بود. کریستی در آثارش سقوط و زوال روحی انسان جامعه طبقاتی را نشان میدهد. آدم کشی بقول منتقدین، موضوع ادبیات او گردید. کریستی، پرخواننده ترین نویسنده انگلیس قرن بیست نیز بشمار می آید. نمایشنامه (تله موشگیری) او از سال 1952 تاکنون بدون توقف روی صحنه تئاتر است. در تاریخ ادبیات نمایشی، این قطعه طولانی ترین زمان نمایش را بخود اختصاص داده است. رقم فروش آثار او را گویا فقط میتوان با تیراژ کتاب انجیل ویا آثار شکسپیر مقایسه نمود.

جمله قصار نیچه که “هر نویسنده ای باید هنر رقص در بند و قل و زنجیر را نیز استاد باشد” شامل حال او نیز میشود. آنهایی که آگاتا کریستی را وقایع نگار جامعه انگلیس و نامنی در جوامع آنزمان خاورمیانه می نامند، بهتر است او را وقایع نگار جرم و جنایت جوامع بورژوازی سرمایه داری بشمار آورند!

غالب کتب بیوگرافی پیرامون آگاتا کریستی ، با اعداد و ارقامی درباره آثارش شروع میشوند. از آنجمله: دو میلیارد فروش کتابهایش شامل : 79 رمان جنایی و داستان کوتاه که به 109 زبان خارجی ترجمه شده اند. در جای دیگری رقم نشر آثارش را تا حدود دو بیلیون حدس میزنند. در حالیکه هر سال حدود هژده میلیون از آثارش بفروش میرود. و نشر رمانهای جنایی هیجان انگیزش به رقم دو بیست میلیون رسیده است. رمانهای او به تمام زبانهای اروپایی ترجمه شده اند. تنها در آلمان هر سال 75000 رمان او بفروش میرسد. درآمد او در سال گویا 2/5 میلیون پوند انگلیس بود و برای چاپ کتاب (ساعت 4/5 عصر از پادینگون) او، در آمریکا می بایست چند هکتار جنگل را برای تهیه کاغذ بیدرخت میکردند و یک قطار سریع السیر نیاز به ده ساعت وقت دارد تا از کنار کتابهای ردیف شده او بگذرد. و از هفت هزار نام و شخصیت ادبی آمده در آثارش، حدود دو هزار نفر، نقش اصلی را در داستان بعهده دارند.

آثار او شامل 84 رمان ، 150 داستان کوتاه ، و 19 نمایشنامه، تخمین زده میشوند، از آنجمله : قتل در زمین بازی گلف، حلقه گمشده زنجیر، جنایت در عطر فروشی، ده دختر بچه سیاه پوست، سند بی گناهی، شاهد جرم، 13 نفر روی میز، مورفین، سرنوشت در فرد، ویلای قناری، آخرین تعطیلات هفته، قتل های آقای الفبا، ر. آ و قاتل اش ، و 4/5 عصر حرکت از پادینگ .

او شش رمان غیر جنایی موفق با نام مستعار “ماری وستماکت” نیز منتشر نمود. منتقدین ، آثار او را در ساختار بنیادین، تقلیدی از داستانهای کوتاه نویسنده ای بنام “آرتو کوبان دوپلز” بشمار می آورند.

آگاتا کریستی در مصاحبه ای گفته بود که همیشه هدفش سرگرم کردن خواننده و دادن درسهای اخلاقی و نشان دادن پیروزی حق و عدالت بر رذالت، و آزاد شدن انسان بیگناه از دست آدم خشن و تجاوزگر، بوده است. منتقدین طرفدار او، مدعی هستند که در آثارش، نه گذشته، بلکه تاکید همیشه روی آینده است و اصل امید و حوشبینی در تمام طول داستان حاکم است. غیر از امید- بشاشیت زندگی، از دیگر همراهان آگاتا کریستی بوده اند. او میکوشد موضوع پیچیده جرم و جنایت را با کمک طنز ، عقل گرایی و منطق حل نماید. از جمله جملات مشهور کریستی آن است که میگفت : برای یافتن شرایط و وضعیت جدید، هیچگاه دیر نیست .

پیرامون رفتار شخصی او گفته میشود که در انتظار عمومی بندرت ظاهر میشد و سخنرانی هایش بیش از دو دقیقه طول نمی کشیدند. ولی در پشت نام این نویسنده آثار جنایی، انسانی آزاد، لائیک، فمینیستی. و آزادیخواه قرار داشت. او همچون نویسندگان قرن 19 انگلیس از جمله دیکنز و تاکنز، میگفت که نویسندگی باید نان آور و منبعی برای درآمد شود. طبق خاطرات خدمتکار فروید، کریستی یکی از نویسندگان مورد علاقه فروید بوده است. و نابکوف در رمان لولیتا از آثار کریستی نام برده است.

از مشهورترین شخصیت های آثار او: خانم مارپل- و آقای پویروت، هستند. پویروت در چهل رمان او نقش اصلی داستان را بعهده دارد.

مخالفین آگاتا کریستی، او را خالق قتل های ادبی نام نهادند و زبان دختر مدرسه ای، ساختار مصنوعی پیچ و مهره ای، شباهت ملال آور موضوعی، را از جمله ضعفهای آثارش می‌شمارند.

خانم آگاتا کریستی در سال 1890 در انگلیس بدنیا آمد و در سال 1976 در آنجا درگذشت. نام کامل او پیش از ازدواج (آگاتا ماری کلاریا میلر) بود. وی در سال 1914 با کلنل آرشیبالد کریستی، ازدواج نمود و در سال 1928 از وی تلاق گرفت - و گرچه در سال 1930 با یک باستانشناس مقیم عراق، بنام ماکس ملوان، ازدواج نمود، ولی نام فامیل کریستی، شوهر اول خود را، حفظ نمود.

زمانیکه حین تلاق، یازده روز ناپدید شد، جنجال مطبوعاتی عظیمی علیه او برافراختاد و همه خبر از قتل و ربوده شدن وی دادند، گرچه هیچگاه تاکنون افشا نشده که آیا آن زمان به گروگان گرفته شده بود یا اینکه از شدت غم جدایی، عمدا خود را در جایی مخفی کرده بود.

رمانهای غیرجنایی او بنام مستعار (ماری وستماکت) نیز خوانندگان زیادی یافتند. و بالاخره ملکه انگلیس در سال 1971 طی مراسمی بعد از دیدن فیلمهای رمانهایش، جایزه و رتبه اشرافی را به وی اعطا نمود.

از جمله دیگر نویسندگان مشهور جهانی که یک یا چند اثر جنایی نوشتند میتوان از: آلن پو، دورنمات، شیلر، و کلايست نام برد. ارنست بلوخ نخستین بار کوشید تا تعریفی از داستان و ژانر جنایی بدهد. در ادبیات جنایی بورژوایی یا چپ ممکن است بدلائل روانی یا عوامل اجتماعی اشاره گردد. امروزه رمان پلیسی و کارآگاهی را بخشی از ادبیات جنایی بشمار می آورند.

۷. از جایزه گلشیری تا تراژدی یونانی!

چند روز پیش نتایج مسابقه داستان نویسی بنیاد خصوصی گلشیری در تهران اعلان شد. 2490 سال پیش هم مسابقه تراژدی نویسی در غرب ایران زمین در یونان برقرار گردید. آشیلوس، خالق نمایشنامه "ایرانیان"، آن زمان پیروز شد. تراژدی "ایرانیان"، نخستین نمایشنامه تاریخی جهان غرب است. بجای موضوعات افسانه و اسطوره ای، واقعیتی تاریخی به روی صحنه رفت. او غیر از داستانهای اسطوره ای، مواضع اجتماعی و اخلاقی رانیز وارد نمایشنامه نمود. "ایرانیان"، نخستین اثر نمایشی سالم بجا مانده، ادبیات فرنگ است. او گویا در آنجا از مواضع دشمنانه و شوینیستی خودداری، و با ایرانیان شکست خورده در جنگ، همدردی می نماید.

نمایشنامه ایرانیان، آغاز درام غرب است. آن زمان شایعه شد که کسانی که با خدایان یونان سرشاخ شوند، تنبیه خواهند گردید. و ادعا شده که در این اثر از دید ایرانیان به نتایج جنگ نگریسته شده است. آشیلوس، نخستین بار هنرپیشه ی دومی را وارد نمایشنامه نمود تا امکان دیالوگ پیش آید. پیش از آن، دسته کر با تنها بازیگر وارد مکالمه میشد. گرچه او در سیاست فعال نبود، ولی نمایشنامه هایش سیاسی هستند. تا آن زمان تراژدی های "آتی" برای احترام به خدایی بنام دینوسیوس به نمایش در می آمدند. آشیلوس پایه گذار تترالوگی یعنی ترکیب 3 تراژدی و یک کمدی نیز است. امروزه می پرسند چرا به جای دمکراسی برده داران یونان، او از نظام مطلقه ایران حمایت کرد. گرچه

آشیلوس خود دوبار در جنگ با ایرانیان شرکت کرد و شاهد نابودی نیروی دریایی ایران در نزدیکی جزیره سالاموس گردید.

او در دربار هیرون در شهر سیراکوس شغلی یافت.
و میگفت که انسان سخنور زیر چتر عدالت خدایان قادر قرار خواهد گرفت.
خبر جنگ را سوارکاری بنام "آپیا" به درون قصر ایرانیان در شوش آورد، جایی که روح داریوش و آتوسا، والدین شاه جوان، در کنار او بودند.
طبق چاخان های تایید نشده گویا داریوش پسرش را سرزنش کرده باشد که چرا با خدایان در افتاد
و نتایج جهانگشایی پیشین او را این چنین برباد داد!
و اکنون بازگردیم به ادبیات!
از 90 درام آشیلوس، گویا 7 عدد آن سالم به آرشیو غرب رسیده باشند.
از آنجمله:

پناهجویان، صدقه و نذر در قبرستان، نیکوکاران، پرومئوس در زنجیر، و یک اثر سه بخشی یا تریلوژی.
اثر پرومئوس آشیلوس تاثیر مهمی روی شعر، موسیقی و مجسمه سازی عصر جدید اروپا از خود بجا گذاشته است.
خیال پردازی نیوگ آمیز و هنر عظیم سخنسرایی، گویا موجب مشهوریت جهانی و ابدیت نویسنده شده باشند.
آشیلوس از 525 تا 456 پیش از میلاد زندگی نمود.
پدرش، یک زمیندار کلان ثروتمند بود.
او در آتن بدنیا آمد و در روی جزیره سیسیل، دارفانی را وداع گفت!

Aischylus (525 – 456)

۸- از فرهنگ عشایری تا ادبیات سوسیالیستی.

چوپان زاده های ادبی در کلخوز و سلخوز!
چنگیز آیتماتوف، نویسنده پروستریکا؟
(!)

Aitmatow, Tschingis (1928 -

چنگیز آیتماتوف، نویسنده سوسیالیستی، متولد شکر در قرقیزستان، و خالق نوول عاشقانه مشهور جمیله، تا چند روز دیگر 76 ساله میشود. پدر او که کارمندی جزء بود در پاکسازی های توطئه آمیز استالینیستی، به اتهام حمایت از رویونیست ها، در سال 1937 بقتل رسید. و چنگیز نزد پدر بزرگش در دامن کوه و صحرا، میان چادر و چراگاه رشد نمود. به این سبب قرقیزستان در آثار ادبی او جای خاصی دارد. غیر از آن، داستان هایش، تصفیه حسابی حسابگرانه با گذشته استالینیستی شوروی نیز است. آیتماتوف بعدها در دانشگاه به تحصیل مهندسی کشاورزی و باغ وحش شناسی پرداخت و با کشف استعداد قلم زنی اش، اجازه یافت تا در دانشگاه نویسندگی مسکو نیز به تحصیل بپردازد.

او یکی از نخستین نویسندگان دوره آزادی های گلاسنوس زمان گورباچف بود که به مسایل جدیدی مانند: اعتیاد، رشد دین، محیط زیست، شکار غیرقانونی و غیره میپردازد. داستان و رمانهای او میان افسانه و واقعگرایی در نوسان هستند. داستایوسکی، بولگاکف و همینگوی را میتوان از جمله آموزگاران ادبی او بشمار آورد. او غیر از زبان قیرقیزی، غالب آثارش را بزبان روسی نوشت تا شاید با کمک ترجمه آنان، وارد ادبیات جهانی شود. او در زمان گورباچف، سفیر شوروی در لوکزامبورگ و از سال 1995 به بعد سفیر جمهوری قرقیزستان در بروکسل شد. از جمله جوایز دریافتی آیتماتوف: جایزه لنین در سال 1963، جایزه دولتی شوروی در سال 1983، و جایزه ادبی کشور اتریش در سال 1994 میباشد.

آیتماتف خالق آثاری مانند : وداع با گلزری ، نخستین معلم، نول جمیله ، مرد جوان و دریا، نمایشنامه صعود به قله فوجی یاما، کشتی بخاری سفید، ابر سفید چنگیزخان، یک روز طویل تر از زندگی، میدان اعدام، و اتوبیوگرافی دوران کودکی در قیرقیزستان ، هستند.

اودرآثارش به برخورد میان فرهنگ آسیایی و فرهنگ اروپایی - یا فرهنگ عشایری و فرهنگ صنعتی مدرن سوسیالیستی میپردازد ، و در پایان با کمک مارکسیسم، وحدتی دیالکتیکی بین آنان را، ممکن معرفی می نماید. احساسات، افکار، زندگی، آداب، رسوم، عناصر فولکلوریک، حساسیت زبانی، روانشناسی مردمی، سرنوشت، عقاید و فرهنگ آسیایی. مناظر زیبای وطن، اسطوره، افسانه، زورگویی و خودسری های بوروکراتیک استالینستی، نیز درآثار او جای مهمی دارند.

اوموضوعات و مشکلات عملی نمودن سوسیالیسم در جمهوری های آسیایی شوروی سابق را نیز درآثارش به نقد می کشاند و به معرفی اسطوره و افسانه هایی می پردازد که همچون نیرویی مذهبی یا سیاسی، برای ایدئولوژی مارکسیسم ایجاد دردرس می نمایند. در نول مشهور او ، جمیله ، دختر قرقیز جوانی است که علیه اخلاق و فرهنگ سنتی به مبارزه می پردازد. و در داستان گلزری، بر اساس خوشبینی رئالیسم سوسیالیستی، خواننده باید با “ آخر خوش شاهنامه “ روبرو شود . این داستان او را شبیه نول “پیرمرد و دریای “ همینگوی بحساب می آورند.

۹- انجمن شکست خورده گان درجلسه ادبی هفته.

الیاس کانتی ، نویسنده تگ رمانی و آواره ای بی وطن ، نامی است ادبی برای دوخاطره بعضی از اعضای یک محفل استثنایی . غالب اعضای انجمن “شکست خورده گان “ شهر فلان ، تحصیل کردههای سابق کشورهای بلوک شرق مرحوم! هستند که درنظام جدید جهانی سرمایه داری، کار و شغلی نیافته ، تنها و بی کس و بی خانواده ، بدهکار و بیمار، گاهی هم تلاقی ، سرخورده و وارفته ، انجمنی، به طنز، تشکیل داده و هر چهارشنبه پیرامون دلایل اصلاح یا نابودی شرایط موجود، بحث و جدل و چالش! میکنند. درجلسه گذشته ، نوید همرزم افغانی، از سهراب ، هموطن ایرانی می پرسد که آیا او برنده جایزه نوبل ادبیات درسال 1981 را میشناسد؟، سهراب باقدری مکث و حالت شوک زده گی ، بالبخندی تلخ میگوید که انسان گاهی بدلیل شرایط خاص و فوق العاده ، وجود و گذر سالها، یاتاریخ های زمانی را متوجه نشده ، احساس نکرده ، یافراموش نموده است. مثلا اودراین سال نامبرده، تازه ازشهرستان به تهران مخوف ،آمده و شبها درهتلی ظرفشویی میکرد ،و قبل از ظهرها درمسافرخانه ای ارزان در میدان توپخانه میخوابید ، وعصرها دنبال یافتن اطاقی اجاره ای از یک بنگاه معاملاتی به یک بنگاه اجاره ای دیگر سگ دویی میکرد تا درآن شهر گران،شلوغ، مشکوک و پر از سوء دن و تفاهم ، اطاقی مسکونی بیابد . مارسل ، عضو دیگر محفل فوق، که کار ادبی نیز میکند، داستان مصاحبه خود با الیاس کانتی ، نویسنده اتریشی-انگلیسی و برنده جایزه نوبل درسال 1981 را با آب و تاب و افتخار خاصی تعریف میکند. اواز یهودی بودن خود و کانتی استفاده کرده واز او تقاضای قرار ملاقاتی برای یک مصاحبه می نماید. کانتی که خودرا همیشه تحت تعقیب مصاحبه کنندگان و ژورنالیست ها میدید، شماره تلفن اش را به مارسل میدهد و به او میگوید که چندماهی دیگر با او در لندن تماس بگیرد تاچنانچه او وقت داشته باشد ، مصاحبه ای راانجام دهد و به مارسل توصیه میکند که بهتر است برای جلوگیری از مزاحمت سایرین، مخصوصن خوانندگان آثارش، قبلا مارسل 2 بار تگ زنگ کوتاهی بزند تا کانتی بداند که تماس گیرنده، خودی است و او پای تلفن برود. خلاصه بعداز گربه و موش بازی های زیادی، مارسل به خانه کانتی میرود وبا او مصاحبه راآغاز میکند. درطول مصاحبه، مارسل به این نتیجه میرسد که کانتی از تنهایی رنج میبرد و کسی سراغی از او نمیگیرد و ساعتها حاضر

است برای مارسل از آواره گی هایش تعریف کند. نتیجه ای که مارسل از نقل این داستان میگیرد، این است که بعضی از اهل قلم چنان دچار خودخواهی و تنهایی میشوند که حاضرند در آن شرایط رنج ببرند ولی به تنهایی خود اعتراف نکنند تا یک زندگی معمولی رادرمیان خلق الله و خوانندگان آثارشان بگذرانند.

الیاس کانتی غیر از رقم بیشماری نمایشنامه های ناموفق، تنها یک رمان نوشت و آن رمانی با عنوان “کوری” است که در سال 1935 منتشر گردید. گرچه اواز جمله دریافت کنندگان جایزه نوبل در سال 1981 و جایزه مهم ادبیات آلمانی، یعنی جایزه بوشنر، در سال 1972 است، ولی وی در دوران زندگی، به اندازه کافی شناخته نشد. منتقدین ادبی دلیل این گمنامی را وابسته نبودن آثار او به یک مکتب ادبی خاص میدانند. رمان کوری، بعدها به 14 زبان خارجی ترجمه شد و امروزه یکی از آثار مهم قرن بیستم بشمار میرود.

الیاس کانتی با افتخار خود را شاگرد نویسندهگان اتریشی چون: بروخ، موسیل، و کراوس میدانست. او کراوس را یکی از بت های ادبی خود نامید. کانتی در سال 1928 در برلین با برشت و اسحاق بابل، شخص آشنا شد. او این آشنایی را یکی از عوامل وسعت نظر و باز شدن دید جدید خود برای سالهای بعدی دانست. کانتی در حین سخنرانی برای دریافت نوبل، از 4 معلم خود یاد نمود؛ از کارل کراوس، یعنی بزرگترین طنز نویس آن زمان ادبیات اتریش، واز کافکا که به نظر او، با شرح جزئیات به انسان می آموزد که چگونه میتوان از آسیب و تهاجم کلی گرای زور و خشونت، در امان بود. کانتی از روبرت موسیل و هرمان بروخ نیز با احترام یاد نمود و گفت که اگر آنها زنده بودند، امروزه یکی از آنها در اینجا برای دریافت نوبل حاضر میشد و نه کانتی که شاگرد آن استادان کبیر و علمای عظام قلم! است.

رمان کوری، داستان یک شرقشناس است که به تنهایی در عالم کتابخانه خصوصی خود زندگی میکند و سرانجام آنها را به آتش می کشاند. این رمان شرح روانشناسانه یک روشنفکر دمدمی مزاج است که در دنیای مجازی و خیالی کتابها زندگی میکند و تنها وسیله رابطه اش با واقعیات خارج از خانه، کلفت خصوصی فلک زده اش است که در پایان نیز به همسری وی برگزیده میشود. این کتاب را میتوان نمایش و شرح تلقینی از خودبیبگانگی و روابط آسیب دیده انسان اسیر دیکتاتوری دانست. موضوع رمان، زوال و نابودی نظم و قوانین: اخلاقی، فکری و انسانی، بر اثر حاکمیت بربریت و توحش دیکتاتوری در جامعه و دولت است. ارزش هنری-فلسفی-عاطفی، این رمان را در ردیف آثار: جویس، موسیل و بروخ میدانند که به رمان سنتی، زمینه ای روشنگرانه داد. از جمله دلایل کمیته نوبل برای انتخاب این رمان، آزمون از: دوراندیشی و واقعگرایانه، اهمیت و شرف ایدهها، و نیرو و زیبایی خلاقیت هنری کتاب، نام برده شد. رمان کوری سالها بعد، در آمریکا با عنوان “برج بابل” منتشر گردید.

الیاس کانتی بین سالهای 1905-1994 زندگی نمود. پدر و مادر وی از بازرگانان یهودی اسپانیا بودند، ولی او خود در بلغارستان دنیا آمد، در اتریش بزرگ شد، در انگلیس زندگی نمود و ملیت آنجارا پذیرفت، در آلمان به مدرسه رفت و در وین دکترای شیمی گرفت! با آمدن نازیها و الحاق اجباری اتریش به آلمان، کانتی به سبب یهودی بودن به لندن فرار کرد. زبان مادری و ادبی کانتی، آلمانی بود و در دانشنامه های عمومی او را اغلب نویسنده ای اتریشی-انگلیسی می نامند. مرگ پدر در کودکی باعث شد که او همیشه رفتار و نظری تحقیرآمیز نسبت به مقوله و حادثه مرگ داشته باشد.

از جمله مشهورترین آثار او: کوری، زبان نجات یافته، داستان یک جوانی، صداهایی از مراکش، محاکمه ای دیگر، مشعلی در گوش، مقالات و جملات قصار، یادداشتها، احترامات زیادی هدر رفته، و نمایشنامه های: ازدواج، و کمدی خودخواهی، هستند.

کانتی در انگلیس به 20 سال مطالعه و تحقیق پیرامون رابطه انسان و جامعه پرداخت و در این رابطه در سال 1960 کتابی بی نظیر با عنوان “تودهها و قدرت” درباره رفتار روانشناسانه مردم منتشر کرد، این کتاب را سهمی در تحقیقات علمی-اجتماعی بشمار می آورند. کانتی

میکوشد در این کتاب باکمک : اسناد، اسطوره‌ها ، وآداب و رسوم فرهنگی ، برای تفهیم رفتار عجیب توده‌ها در رابطه با قدرت را ، برای خواننده روشن نماید. این اثر مفصل علمی-جامعه‌شناسانه را باید کوششی برای درک زمان و جامعه دانست . کانتی با اشاره به سیر تحول رفتار انسانی در فرهنگ های ابتدایی و نشانه های آرکائیک آن ، به زمان حال اشاره کند . آنزمان از جمله دلایل اعضای جایزه آلمانی بوشنر به این کتاب : اشاره به اختلاف و تضاد میان قدرت و روشنفکری، توده‌ها و فریب های تبلیغاتی ، اخلاق و مقاومت انقلابی ، و زمان و ایدئولوژی ، بودند. درنمایش نامه های ناموفق کانتی ، میتوان نتایج اینگونه تحقیقات انسانی و اجتماعی را مشاهده نمود. پیرامون آثار اسحاق کانتی اشاره میشود که او خالق متونی : دقیق ، روشن ، نفوذگر و تعثیرآمیز بود.

Elias Canetti (1905 – 1994)

۱۰. خیابانی بنام آلبِر کامو .

شهرداری شهرخیالی ناکجاآباد دریک همه پرسى عمومي از ساکنین محله-جهنم زیرپای شما- تقاضا

نموده که پیرامون نامگذاری خیابانی بنام آلبِر کامو شرکت نمایند. توضیح اینکه ، آلبِر کامو، نویسنده اگزیتنیسیا لیست فرانسوی، 44ساله بود که جایزه ادبیات برای نوبل رادریافت کرد، و 47 ساله بود که در اثریک سانحه اتومبیل جوانمرگ گردید.

جانبداری او از سیاست استعماری فرانسه در جنگ استقلال طلبانه مردم الجزایر سبب بدنامی اش در میان روشنفکران عرب و ترقیخواه جهانی شد. روشنفکران چپ هم آنزمان در فرانسه، بدلیل اعتراضات و فعالیت های ضد استالینیستی کامو، به طرد او پرداختند.

مکتب ادبی و فلسفی اگزیتنیسیالیسم رامیتوان محصول دوران شکست، ناامیدی، پوچی، سرخورده گی، شکست، شك و تردید بخشی از جوانان و روشنفکران غرب، بعد از فاجعه جنگ جهانی دوم دانست. در کشور های عقب افتاده، غیردمکرات جهان سوم نیز به دلیل حضور خشن دیکتاتوری و تحت پیگرد قرار گرفتن روشنفکران و اهل قلم، در آغاز عده ای به ترجمه و تبلیغ اگزیتنیسیالیسم ادبی پرداختند و سعی کردند آنرا بومی و وطنی نمایند تا جبران قدغن شدن اندیشه های سوسیالیستی یا ترقیخواه را بنمایند.

حال بازگردیم به جلسه تصمیم گیری خیالی برای نامیدن خیابانی بنام کامو . موافقین و مخالفین او دلایل خود را بصورت زیر مطرح می نمایند :

خانم هانا آرنه، به علت فعالیت های کامو در شورای ملی مقاومت ضد هیتلر در زمان اشغال فرانسه، او را مبلغ انسانیت میداند. یعنی او انسانگرایی است بدون شوینیسم و ناسیونالیسم. به نظر هانا آرنه، کامو برای شناخت و معرفی بهتر و دقیقتر انسان اروپایی، پرداختن به روانشناسی او را توصیه میکند.

گوتنر گراس یادآوری می نماید که او از کامو درس آزاده گی را آموخت. چون گرچه کامو در رابطه با آینده بشر ناامید بود، ولی خواننده را همیشه تشویق به مبارزه و مقاومت میکند. او، کامو و قهرمان اسطوره ایش، سیسیفوس را آموزگاران مبارز و پرتلاش خود میداند.

در میان مخالفین کامو حاضر در جلسه، یک سوسیالیست طرفدار استالین وجود دارد که آلبِر کامو را وکیل و مدافع آزادی فرد میداند تا نجات جمع. او اشاره میکند که کامو، پدیده اگزیتنیسیالیسم و آبرورد بودن در جوامع مشهور به سوسیالیستی بودن، سابق را عمده میکرد.

ادوارد سعید میگوید که کنراد و کامو، نه تنها نماینده فکری جهانی غرب بودند، آنها حتا اتوریته و حاکمیت کشورهای غرب در جهان سوم را نیز تبلیغ می نمودند. محمد دبیب، نویسنده الجزایری اشاره میکند که کامو به اشاره داستایوسکی، که مدعی مرگ خدا بود، او مرگ انسان را پیشگویی مینمود. و رشید میمونی، همکار او، شکایت میکند که هومانیسیم کامو، فقط در مرز های اروپا، شامل حال غربیها بود و نه عربها .

طالب ابراهیم، نویسنده دیگر عرب، به اعتراض میگوید که، جایزه نوبل، حق افراد جهانوطن و انترناسیونالیست است و نه سهم افرادی مثل کامو که نمیتوانند از ناسیونالیسم فرانسوی خود در جنگ الجزایر بگذرند. چارلز بوکوفسکی، نویسنده ادبیات آسفالتی، توضیح میدهد که مرگ هنری و فرهنگی کامو بر اثر سانحه اتومبیل نبود بلکه از آن لحظه ای شروع شد که او شروع به سخنرانیهای رسمی در سالنهای گردخورده دانشگاهها نمود. نویسنده دیگری بنام امیل سیوران از خاطره ای تعریف میکند که بر اساس آن، یکبار کامو بعد از مطالعه کتابش به او نصیحت میکند که نویسنده نباید خود را در دایره شیطانی ایدئولوژیها محبوس کند.

آنچه امروزه درباره کامو میتوان گفت، اینست که او زیر تاثیر فلسفه مرسوم اگزیستنیالیسم آندوره، نماینده ادبیات اگزیستنیالیستی در فرانسه شد. طبق آماري، سالانه در مجلات فرهنگی کشورش حدود 30 تا 70 مقاله در باره او منتشر میشود. کامو نویسنده ایست اخلاقگرا که آثارش مشهوریت جهانی دارند. اهمیت او در فرهنگ غرب در قرن بیستم، دست کمی از تاثیر افرادی چون: مارکس-نیچه-فروید- ندارد. او همچون همه هنرمندان بزرگ قبل از خود، خالق اسطورههایی شد که انسان غربی با کمک آنها حتی امروزه دست به گریبان است. در محیط های فرهنگی، کامو را در کنار مشاهیری چون: کافکا-نیچه-همینگوی-فاکنر-داستایوسکی-بکت-یونسکو، قرار میدهند. کامو را میتوان: نویسنده-فیلسوف-نمایشنامه نویس-روزنامه نگار-مقاله نویس-ناشر- ویراستار-هنرپیشه-فیلمساز-دانست. او میگفت، حتی جایزه نوبل نمی تواند مزد واقعی انسان در جامعه و جهان آرزورد غربی باشد، یعنی هیچکس مزد حقیقی خود را در دنیای پوچ و بی معنی فعلی دریافت نمی کند.

درباره بیوگرافی کامو می توان گفت که او در سال 1913 در خانواده ای فرانسوی در شمال الجزایر در کنار دریای مدیترانه دنیا آمد، جایی که خرابه های تاریخی روم باستان هنوز در زیر باد و آفتاب خودنمایی می کنند. او در سال 1960 در فرانسه درگذشت. کامو از خانواده ای کارگری و فقیر برخاسته بود. او دوران جوانی و کودکی خود را در الجزایر گذراند و بعد از تحصیل رشته فلسفه، مدتی کارمند دولت بود.

کامو میگفت که او اهل سیاست نیست و علاقه ای به آن ندارد، چون هیچگاه نمیتواند مرگ دشمن و یا رقیب خود را آرزو کند. او ادامه میدهد، گرچه انسان موجودی کوشا و پیگیر است، ولی جبر پوچی، نیهیلیستی، و بی معنی بودن زندگی، همه جا بر او حاکم است. کامو هستی و وجود و حضور انسان در تاریخ و جامعه را آرزورد و پوچ میدانست. عده ای کامو را نماینده فلسفه لادری شکاکون قدیم نیز بحساب می آورند. منتقدین کامو، درباره او مینویسند که افکار و ادعاهای اخلاقی اش زیر ساده لوحی و ساده گرایی تفکر سیاسی خطرناکش مستتر هستند.

منتقدین چپ، کامو را زیر تاثیر خرافاتی سرنوشت تاریخی میدانند که به قبول روابط سرمایه داری و تبلیغات ضد کمونیستی می پردازد. کامو در مصاحبه های گوناگون، اتهام اگزیستنیالیست بودن خود را رد کرد و گفت، او نه از نظر مذهبی مانند: پاسکال-کیرکگارد- پاسپر- و نه در شکل آته ایستی آن مانند: هوسرل-هایدگر- روسو- اگزیستنیالیست است. کامو آرزو میکرد که مانند کیریلیف در رمان-دیوهای-داستایوسکی، خود کشی کند تا بتواند بعدها در لباس و عباي خدا دنیا باز گردد.

از مشهورترین آثار کامو کتابهای: طاعون-بیگانه-اسطوره سیسیفوس-انسان در شورش-سوئ تفاهم- وضعیت اضطراری- هستند. آثارش شامل ژانرهای: رمان-نول-داستان-نمایشنامه-مقاله-گزارش-می باشند. تاچندی پیش، حدود 12 میلیون از کتابهایش، مخصوصا دو اثر مشهور او: بیگانه-و طاعون- بفروش رفته اند. کتابهایش در بعضی از کشورهای غربی، بخشی از برنامه های درسی مدارس هستند. بنظر جامعه شناسان، خریداران آثار کامو، معمولا روشنفکران اقلیت متوسط و طبقه مرفه جامعه شهری هستند. در کتابهای تاریخ ادبیات، غالبا هومانیزم و انسانگرایی کامو، با روشنگری و روشنفکری سارتر مقایسه می شوند.

کامو رمان طاعون و مقاله بلند سیسیفوس را تحت تاثیر مقاومت زیرزمینی در برابر فاشیسم آلمان نوشت. گروهی از منتقدین، رمان طاعون کامو را اعلان جرمی علیه خدای بی خیال و بی خبر میدانند. دو مقاله: اسطوره سیسیفوس- و انسان در شورش- مسئولیت انسان در جهان آبزورد را نشان میدهند. سیسیفوس. قهرمان کتاب، بدلیل پشتکار، عشق و شور و درد و رنج بیکرانیش، قهرمان و سنبل فلسفه آبزورد است. غالب پروژهای ادبی-فرهنگی کامو، شورش و اعتراض فردی، انسان از خودبیگانه، غربی را برای یک هستی بامعنی نشان میدهند. کتاب مجموعه مقاله های او یعنی-انسان در شورش-سبب جدایی، اختلاف و دشمنی اش با سارتر، نویسنده دیگر و عملگرایی اگزیستنیالیست گردید. این کتاب بدلیل جدل بین دو نویسنده فوق، درجو فرهنگی قشرکتابخوان اروپا، بسیار مطرح و مشهور گردید. گروهی این کتاب را سطحی، غیرعلمی و جنجالی میدانند، چون در 378 صفحه این کتاب، از 160 نام نویسنده، 98 شخصیت تاریخی، 20 شخصیت اسطوره ای نام برده میشود. به این دلیل، بنظر آنها، این کتاب نمی تواند جدی باشد. سارتر و کامو در سال 1952 به دلیل انتشار کتاب فوق از هم جدا شدند. به نظر کامو، هستی و وجود بطور آزاد و دلخواه در جهان وجود ندارند، چون خود آزادی، مقوله ای آبزورد و پوچ است. طبیعت، تاریخ و جامعه فقط ایستگاههایی هستند برای درک و احساس بهتر دردسر آبزورد بودن زندگی. به عقیده کامو، آنهایی که به پیروزی تاریخ باور دارند، به خود اجازه میدهند از وسیله کشتار و ترور دیگران نیز استفاده کنند. اینک سارتر برای رنجبران و یا بفول خودش پرولتاریا، خواهان هزار وکیل و مدافع است، در صورتیکه آنها احتیاج به یک برادر واقعی و دلسوز دارند. از جمله دیگر ادعاهای عجیب و غریب کامو، این است که میگفت، آزادی مطلق موجب دیکتاتوری مطلق خواهد شد. با این وجود به عقیده اهل نظر، در آثار کامو، رابطه انسان با خدا-تاریخ-ارزشهای انساندوستانه-به مراتب عمیقتر از کولی بازیهای سارتر، می باشند.

اختلاف دیگر این دو نویسنده این است که مثلاً، کامو آبزورد بودن هستی را جدی میگیرد، ولی سارتر فقط ادعای پیامبری میکند و بعد از مدتی پشیمانی به تصحیح حرفهای قبلی خود میپردازد.

گرچه اختلاف آندو بر اثر موافقت و مخالفت با سیاستهای استالینیستی آنزمان احزاب کمونیستی غرب بود، سارتر، کامو را یک روشنفکر بورژوا و لمپن میدانست. به ادعای سارتر، کامو تمام انقلابات نسل بشر از سال 1789 تاکنون را رد میکند، چون به نظر کامو، همه کوشش انقلابیون این بود که بجای خدا، انسان را روی اهرام ارزشها بنشانند. از نظر صداقت تحقیقی و مطالعه علمی، به ادعای بعضی از منتقدین، کامو فقط به مطالعه سطحی، نشریاتی، و دست دوم آثار: مارکس-انگلس-کیرکگارد-هوسرل-هایدگر-سارتر- پرداخت. کامو خود را بیشتر زیر تاثیر ادبیات یونان باستان و آثار افلاتون میدانست. او قهرمان رمان-جنگ و صلح- تولستوی، یعنی ناتاشا را محبوب ترین چهره زن ادبیات مورد علاقه اش میدانست. کامو مهمترین ارزشها را حقیقت میدانست و میگفت که آثار هنری باید همیشه منعکس کننده این مقوله مهم باشند.

۱۱- سارتر و کامو، از جهنم سرمایه داری تا دوزخ استالینیسم .

ادبیات فلسفی غرب .

Albert Camus (1913-1960), Albert Camus (1913- 1960), Jean-Paul Sartre (1905- 1980)

سارتر و کامو هر دو فرانسوی، هر دو برنده جایزه نوبل در ادبیات، هر دو عضو شورای ملی مقاومت فرانسه علیه فاشیسم اشغالگر آلمان، و هر دو ادیب و فیلسوف مکتب اگزیستنیالیسم

بودند که بدلیل موضعگیری روی فلسفه مارکسیسم باهم اختلاف پیدا کردند. سارتر خود را قربانی سرمایه داری- و کامو نظراتش راناشی از نفوذ عقاید استالینیستی میان روشنفکران فرانسوی میدانست.

آلبرت کامو (1913-1960) برای چپ های کمونیست فرانسه یک دشمن ایدئولوژیک و یک بورژوا بود، برای راستهای فرانسه او یک فاسد و یک چپ نما بحساب می آمد. او در رابطه با انقلاب روسیه در سال 1905 می پرسید که آیا "هدف وسیله را توجیه میکند؟"، با این وجود کامو نه تنها از جمهوریخواهان اسپانیا در زمان جنگ داخلی علیه فاشیسم- بلکه از کمونیستهای محکوم شده یونان در زمان کودتای نظامیان در آن کشور، دفاع کرد. او نکوشید تا بدلیل تراژدی هستی، باکمک امیدمسیحی و آرمانهای مارکسیستی بخود دلداری دهد. او آئه ایسم رانیز رد کرد چون آنرا نیز نوعی عقیده میدانست، گرچه آگزیتنسیالیسم او را یک الاهیات سکولار، با تمایلات مطلقه میدانند. وی به تقلید از دکارت میگفت: "من شورش میکنم، پس هستم". شورش او را نه انقلابی و نه تروریستی میدانند. او برای فرار از پوچی جهان، خودکشی رانیز توصیه نمی نمود. وی میگفت که هنر و زیبایی نباید در خدمت حزب بلکه در خدمت درد ورنج و آزادی انسان قرار گیرند. او مدعی بود که فقط در لحظات کوتاهی که انسان به وضعیت خود آگاه میشود، به تراژدی هستی و زندگی اش واقعا پی میبرد.

وجه مشترک میان سارتر و کامو را عشق رادیکال آنان به آزادی و حقیقت بشاش اراده خواهی میدانند. اختلاف او با سارتر به سبب ضد کمونیست بودن وی و تفسیری قدری- سرنوشتی از تاریخ است که به نظر چپ ها موجب پذیرش روابط غیر عادلانه سرمایه داری میشود. کامو یک روشنفکر ایده آلیست، اخلاق گرا، و ضد کمونیست بود، و سارتر کوشید تا ایده آلیسم او را افشاناید. سارتر به سبب مارکسیست بودن همیشه در جستجوی وحدت با کمونیستهای فرانسه بود. کامو در مخالفت با نیچه، هایدگر و سارتر، خواهان مقاومت؛ حتا در شرایط پوچی بود و نه تسلیم عقل گریزی این سه متفکر.

کامو پوچی هستی و جهان را غیر قابل تحمل و آبزورد میدانست. او میگفت باید به اشکال گوناگون علیه این آبزورد بودن لجاجت نمود. او استنمار، استعمار، استعمار!، حکم اعدام، استفاده از خشونت و حاکمیت دیکتاتورها را از جمله پدیدههای وجود پوچی و آبزورد بودن در جهان و جامعه میدانست. او به کوشش برای شرح جهان باکمک فلسفه متافیزیکی و راه نجات متافیزیکی انسان پایان داد. وی برای مبارزه مستقل و مخالف دیکتاتوری، خود را هنرمند، نویسنده، و فیلسوف میدانست.

کشف مهم دیگر کامو این بود که مدعی شد که اروپا دیگر در مقوله های آزادی فکر نمیکند بلکه اسیر مقوله های سرنوشت دنبال راه حل میگردد. او میگفت که برای نسلهای آینده ارثیه اخلاق و هوماننیسم را در فرهنگ فرانسویان بجا گذاشته است. وی به افشای قاطعانه ظاهر زیبا پرداخت که زیر پوشش واقعیات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را تبلیغ میکنند تا رونق بیشتر بیابند. او غیر از مسئله مرگ، مقوله های سعادت، آزادی ولذت را انسانی میدانست. نظرات وی پیرامون موضوع مرگ، سقراطی و لادری (آگنوستی) هستند.

سارتر (1905-1980) در بازداشتگاه فاشیسم در زمان جنگ جهانی دوم در آلمان با آثار هایدگر آشنا شد. او بعد از مدتی باکمک مدارک جعلی توانست از زندان فرار کند و خود را به شورای ملی مقاومت فرانسه برساند. اگر هایدگر در خدمت فاشیسم آلمان بود، سارتر کوشید تا بعدها در خدمت چپ رادیکال باشد. او سعی نمود تا به فلسفه خود پایه ای مارکسیستی بدهد. برای سارتر تا پایان عمر، مارکسیسم یک فلسفه غیر قابل بحث زمان ما بود. او فلسفه حاکم زمان خود یعنی فلسفه نوکانتی را "فلسفه هضم" نامید چون آن کوشید تا بقیه فلسفه های قرن بیست را غورت دهد و مفاهیم آبستراکت، صوری، و مجازی را تهوع نماید. او همچون مارکسیستها تقاضای عملگرایی میکند و میگوید انسان چیزی نیست غیر از آنکه آن چیزی که از خود می سازد. وی بعد از دیدار از شوروی در سال 1954 نه تنها از استالین بلکه بعدها از مائو، کاسترو،

وسازمان چریکی ارتش سرخ آلمان دفاع نمود. بعدها تضادها و اشتباهات عمل سیاسی و اخلاقی او باعث انتقاد قرارگرفت و از وی پرسیدند چگونه او توانست از سیستم هایی توتالیترمانند استالینسم دفاع نماید. باید یادآوری کرد که سارتر بدلیل از دست دادن پدرش در دوران کودکی، همیشه خود را محصول سرمایه داری و کاپیتالیسم میدید.

فلسفه سارتر همچون فلسفه راسل تئوری و عمل؛ یعنی وحدتی از هر دو است. وی چون راسل نه تنها خالق آثار فلسفی بلکه نویسنده آثار علمی عامیانه، ادبی و مقاله گونه است. او چون راسل عضو هیچ حزب و نماینده رسمی هیچ ایدئولوژی و مکتب فلسفی نبود، چون زندگی و نظریه هایش در خدمت آزادی بودند. وی سرانجام در سال 1967 دبیر تریبون راسل علیه جنایات آمریکا در جنگ ویتنام گردید. برای سارتر، هستی انسان هم معنی است با آزادی انسان. در نظر او انسان محصول اتفاق است و باید از پوچی و هیچی خود چیزی بسازد چون آنکس که با سرنوشت سرشاخ نشود، از آزادی خود سودی نخواهد برد. در نظر او انسان بدلیل آزادی اش، مجبور است در تمام عمر از قدرت تصمیم و آزادی انتخاب خود استفاده نماید. در نظر سارتر آته ایست، انسان مسئول خود است چون به خدا نمی توان امید بست، انسان نه تنها برای خود بلکه برای دیگران در جامعه نیز مسئول است. اگزیستنیالیسم از آنجا هومانیتی است چون انسان در آن قانونگذار است و به تنهایی باید تصمیم بگیرد برای انسان نه خدا و نه جامعه مسئول هستند. سارتر مرد عمل و تصمیم است چون میگوید که هر انسانی میتواند از خود فردی خاص بسازد. شعار خود آزادی سارتر: " ما مازاد تولید هستیم، پس هستیم". است، با این وجود آدم اضافی با یک حالت تهوع نسبت به هستی، حق خودکشی ندارد.

گروهی سارتر را نه تنها یک آته ایست بلکه یک نیهلیست رادیکال میدانند. فلسفه او بیشتر تکنیکی است تا مسیحی. انگیزه های دوره باستان مانند خلاقیت، آزادی، و ترس از مرگ، در آثار او جای مهمی دارند. مبارزه او با هستی، آدم را بیاد آثار ارنست همینگوی می اندازد که نمایشگر احساس زندگی انسان غربی در قرن بیست بودند. او میگفت که زندگی، طرح کامل و پایان یافته ای نیست بلکه آن در تحول دائم است. وی مدعی بود که انسان در شرایطی است که تمام حمایت های امنیتی متافیزیک از بین رفته اند. امروزه گفته میشود که آثار سارتر اعصاب زمان خود را هدف قرار دادند. او چهار ای جذاب در فضای فرهنگی- اجتماعی فرانسه شد چون او بخشی از توفان مخفی زمان خود را آشکار نمود. سارتر در سال 1968 بعد از سرکوب جنبش " بهار پراگ" توسط استالینیست ها موضعی ضد کمونیستی و ضد شوروی بخود گرفت.

گروهی از محققین مدعی هستند که آثار هایدگر در زندان آلمان، فکر و اعمال بعدی سارتر را تحت تاثیر خود قرار دادند. گرچه سارتر خیلی از مفاهیم هایدگری را مورد استفاده قرار داد، هایدگر در نامه معروف " هومانیسیم" از فلسفه سارتر فاصله گرفت. گروه دیگری او را نه تنها شاگرد هایدگر نمیدانند بلکه یادآوری می نمایند که سارتر مخالف هر اتوریته، معلم و سازمانی بود. سارتر در فلسفه هستی شناسی، بیشتر به ارسطو و پارمیندس متکی است تا به نظرات سقراط. او در آثارش به سه پرسش مهم می پردازد: ادبیات چه نقشی در جامعه دارد؟ روشنفکر چه رابطه ای با انقلاب دارد؟ آیا مکتب اگزیستنیالیسم یک مکتب هومانیتی است؟؛ چیزی که آن زمان مارکسیسم و اگزیستنیالیسم را از هم جدا میکرد. او در مقابل فلسفه های خرده بورژوازی ترس و همدردی، جمله " انسان به آزادی محکوم است" را قرار داد. وی ماتریالیسم دیالکتیکی را افسانه و اسطوره انقلاب نامید چون آن مانع سیاست انقلابی و محدودیت آزادی و حقوق انسانی میشود. آثار سارتر آن زمان موجب چنان گردبادی در فرانسه شدند که هایدگر مجبور شد از آنان فاصله بگیرد.

رمان " تهوع" سارتر نخستین رمان اگزیستنیالیستی غرب بود. با کتاب " ادبیات چیست؟" او روی مسئولیت ادبیات تاکید نمود. وی در آنجا برای ادبیاتی مسئول، اجتماعی، سیاسی، خط دار و متمایل تبلیغ میکند. او میگفت که تهوع انسان از اشیاء و انسانها باعث شد که انسان به تحقیق

پیرامون خود پردازد. کتاب اتوبیوگرافی او یعنی " واژه ها " در این رابطه نوشته شد. کتاب " بیوگرافی فلور " او آخرین اثر ساختارگرایان علیه مکتب اگزیستنسیالیسم است که در دهه 60 قرن گذشته انحلال و انحراف اگزیستنسیالیسم را نشان میدهد. او میگفت که ادبیات بطور خیالی به خلق جهانی می پردازد که خواننده در آن باید مسئولیت آزاد را عملی نماید. سارتر اشاره میکند که حتی آزادی، وضعیت نهایی نیست بلکه مانند حقیقت راهی است که مدام باید تعمیر شود و مورد حمایت مبارزه انسان قرار گیرد. سارتر را نماینده رادیکال فلسفه اگزیستنسیالیسم فرانسه میدانند؛ فلسفه ای آنتروپولوژی و انسانشناسانه که بعنوان فلسفه زندگی بشمار می آید.

۱۲. شاعر و پیشگویی سیاسی .

آلساندر بلوک ، شاعر سمبولیسم . Alexander Block (1880 – 1921)

به آلساندر بلوک ، شاعر و نمایشنامه نویس روس ، رهبر و نماینده مکتب ادبی سمبولیسم ، لقب پیامبر و پیشگو را داده اند . او در اشعارش به موضوعات دو انقلاب 1905 و 1917 روسیه پرداخت . وی نابغه ترین و ظریف ترین شاعر سمبولیستهای روس است . بلوک با دوری از قافیه گرایی شعر کلاسیک ، پایه گذار شعر نو شد . وی تنها شاعر سمبولیستی بود که بعد از انقلاب اکتبر در شوروی مورد احترام مقامات حزبی قرار گرفت . برای بعضی از سمبولیستها او پیامبر ادبی جدیدی بود . ادعا میشود که او در سال 1908 در اشعارش ، جنگ جهانی اول و انقلاب اکتبر 1917 را پیش بینی کرده بود . اشعار او همچون رمانهای داستایوسکی تصویری از فقر و ابتدال شهرهای انبوه سرمایه داری روسیه تزاری هستند . اسلومین مینویسد که او آخرین شاعر روسیه تزاری و نخستین شاعر روسیه سوسیالیستی بود . در اشعار او یک استعاره " زنانگی ابدی " ملاحظه میشود .

آلساندر بلوک در سال 1880 در شهر پتروگراد روسیه بدنیآ آمد و در سال 1921 در آن شهر در سن 41 سالگی درگذشت . از طرف پدری او از یک خانواده پزشک آلمانی و از طرف مادری از یک خانواده اشرافی روسیه برخاسته بود . پدر وی استاد دانشگاه بود و او خود در دانشگاه به تحصیل رشته حقوق و لغت شناسی کهن پرداخت . وی با دختر مندلیف ؛ شیمیدان معروف روس ازدواج نمود . انقلاب 1905 و جنگ روسیه و ژاپن موجب شدند که او بسوی موضوعات میهن پرستانه برود .

آثار او شامل شعر ، نمایشنامه ، مقاله ، یادداشتهای روزانه ، و ترجمه هستند ؛ از آنجمله – مجموعه اشعار ، صورت برفی ، سکاها ، بانوی زیبا ، در باره روسیه ، روزا و صلیب ، خانه نمایشی کوچک ، خوشحالی غیرمنتظره ، ماسکی از برف ، زمین در برف ، اشعار ایتالیایی ، هستی روسیه ، زن ناشناس ، دوازده ، در باره شرایط امروزی سمبولیسم در روسیه ، کارخانه ، جهان و جنگ ، خطاب به الهه الهام ، خلق و روشنفکران ، شاهین ، بحثی در باره هنر و سیاست ، فرد و سقوط هومانیزم ، نمایشنامه ناشناس ، و نمایشنامه روزا و صلیب ، هستند . درامهای او بسبک نئورمانتیک نوشته شده اند . در شعر " بانوی زیبا " او به الهه ، عشق ، و اروس ، یک معنی مذهبی عرفانی میدهد . در شعر دوازده او ، 12 افسر گارد سرخ حین انقلاب اکتبر در شهر پتروگراد رژه میروند . گورکی این شعر را طنزی در باره انقلاب اکتبر میدانست .

بلوک بعدها در مجموعه اشعارش از شعر " بانوی زیبا " فاصله گرفت . در اشعار او اشاره ای به شهر پتروگراد میشود که شلوغ و پر سرو صدا ، با قهوه خانه های زیاد ، زیرزمین های تاریک ، کوچه های تنگ ، فواحش ، سرمایه ، صنعت ، پرولتاریا، و غیره است .

بلوک در نوجوانی هوادار شاعران رمانتیک مانند گوته ، هاینه ، و آیشندرف بود . در نمایشنامه نویسی او احترام خاصی برای ایبسن و استرینبرگ قائل بود . او از نظر شعری زیر

تأثیر پوشکین و لرمانتوف و از نظر فلسفی هوادار ولادمیر سولویف و فلسفه عرفانی مذهبی وی بود. بلوک، یک منتقد ادبی و مترجم زبردستی نیز بود. او به ترجمه بعضی از آثار هایپنه، بایرون، یاکوبسن و گرینپارس به زبان روسی پرداخت. آثار ترجمه شده بلوک تأثیر مهمی روی ادبیات روس گذاشت. اشعار خود بلوک نقطه اوج مکتب سمبولیسم روس است. او در شعرش تصویری ایمپرسیونیستی از زندگی روسیه پیش از انقلاب میدهد. بلوک روی فوتوریستها نیز تأثیر مهمی از خود بجا گذاشت. وی پایان یک دوره ادبی روس را که از زمان پوشکین شروع شده بود، نشان میدهد. اشعار او نوعی آینده گرایی در ادبیات روس را نیز مژده میدهند.

گرچه او از خانواده ای مرفه برخاسته بود، در اشعارش نارسایی های اجتماعی روسیه نیز مشاهده میشوند. او در ادبیات شوروی بعد از انقلاب با مکتب سمبولیسم قطع رابطه نمود. بلوک بعد از انقلاب 1905 به موضوع شورش خلق روس و عشق به روسیه پرداخت. گرچه او خود از فرهنگ قدیم بورژوایی روسیه برخاسته بود، به انتقاد از آن پرداخت. بلوک در بحث و جدل مکتب ادبی سمبولیسم در سال 1910 فعالانه شرکت نمود. در پایان عمر او از رفتار بلشویکها سرخورده شد و اعتراف نمود که موسیقی جهانی در نظر او لال شده است. بلشویکها ولی به او اجازه مهاجرت و خروج از شوروی را ندادند.

بلوک بعد از شکست انقلاب 1905 روسیه، شاعر اجتماعی و انتقادی شد و از عرفان مذهبی بسوی واقعیات اجتماعی رفت. او در شعر "دوازده" پیروزی انقلاب اکتبر را تبریک گفت و از شعر عرفانی "زیباترین بانو" فاصله گرفت. او از روسیه بعد از انقلاب در مقابل فرهنگ غرب دفاع نمود. وی در آغاز انقلاب به کوشش برای آفرینش فرهنگ جدید سوسیالیستی پرداخت. در نظر او "زنانگی" فلسفی نشانه بشاشی زندگی است. او سمبل تمام سمبلها را، زن و عروس و همسر و الهه میدانست. خدمت آکساندر بلوک به بلشویکها بعد از انقلاب اکتبر با مرگ زودرس او به پایان رسید.

۱۳. آناتول فرانس

زنده گی نامه های آماده ی پیش از مرگ ! Anatole France (1844-1924)

آناتول فرانس، رمان نویس، منتقد ادبی و برنده جایزه نوبل سال 1921 بیش از بیست سال، یعنی تا آغاز جنگ جهانی اول، از پرحواننده ترین نویسندگان اروپا بود. به روایت تاریخ، بعد از مرگ در سال 1924، چنان بیوگرافی های گوناگون درباره اش منتشر شد که انگار نویسندگان آنها، سالها خود را برای مرگ او آماده کرده بودند. او حدود بیست سال، یعنی تا آغاز جنگ جهانی اول، پرحواننده ترین نویسنده فرانسوی بود. چون او عضو رسمی نویسندگان جمهوری سوم فرانسه بود، بعد از مرگ، یک مراسم خاکسپاری دولتی سراسری برایش انجام شد، گرچه یکسال بعد از دریافت نوبل، آثار او در لیست کتب سیاه کلیسا قرار گرفته بودند. آناتول فرانس نوشته بود که بدون تجدید نظر در قانون مالکیت شخصی، امکان هیچ اصلاحی در جامعه وجود ندارد. از جمله سرزنشهای کلیسایی این بود که چرا او به دنبال روی از: ولتر، رابله، و دیدرو، به نابودی ارزشهای قدیمی همت نموده و سازمانهای حاکم مسیحی را زیر سؤال برده بود. سوررئالیست های ادبی هم بدلیل شکاکي، ولترگرایی و اتهام اپیکورخواهی، به انتقادش دیدار آناتول فرانس پرداختند. آندره برتون، بعد از مرگ فرانس در مقاله "لاشه ها" نوشت که اکنون زندگی ننگ آور یک همکار، نوکر و مطیع دولتی، نویسنده فرصت طلب، شکاک ناامید و بی احساس، به پایان رسیده است. این مقاله برتون آنزمان خشم بخشی از فرهنگیان فضای فرهنگی فرانسه را برانگیخت. آوانگاردهای ادبی از آغاز قرن 20 تاکنون در آناتول فرانس، یک منتقد هنری وابسته به گذشته و مملو از پیشداوریهای ارتجاعی، درباره ادبیات مدرن می

بینند، چون در نظر آنها آنا تول فرانس از ادبیات جدید متنفر و سمبولیسم را، نوعی بیماری شکسیرها یا قرتیها! میدید. سوسیالیستها نیز آنا تول فرانس را متهم به ارتجایی بودن، نمودند، چون او امکان هرگونه شناخت و پیشرفت اجتماعی را در آینده، غیر ممکن میدانست. بورژوازی! فرانسه هم موضع ضد مسیحی و مهربانی های او با سوسیالیسم، را هرگز نبخشید.

اکنون ادعا میشود که آنا تول فرانس در خارج از فرانسه مشهورتر است تا در کشور خود، گرچه مشهوریت او کمی رنگ باخته، ولی او را نویسنده اجتماعی مهمی بحساب می آورند. در دهه 20 قرن گذشته او نویسنده محبوب جمهوری سوم در فرانسه بود و فرانسه او را نماینده فرهنگ لاتین غربی خود بشمار می آورد. در خارج از فرانسه، توماس ولف و والتر بنیامین به نقد مثبت آثار او پرداختند. آنا تول فرانس در سال 1866 وارد یک محفل ادبی شاعرانه شد که به فرم اهمیت میداد و نه به محتوا. اوبا موپاساد و پروست جزو محفل "چهارشنبه ها" نیز بود. بعدها آنا تول فرانس در رمانهایش، بحرانهای: سیاسی، مذهبی زمان خود را به طنز کشید. او سالها زیر تعثیر سنت متفکرین فرانسوی مانند: رابله، راسین، ولتر، دیدرو، و فلور بود. آنا تول فرانس در ژانرهای: رمان، نمایشنامه، ناول، شعر، مقاله، و نقد ادبی، دست به قلم زد. سه رمان او یعنی: گل های سوسن قرمز - تشنگی خدایان - و تقصیرات پروفیسور برنارد - شهرت جهانی یافتند. گرچه بعضی از منتقدین ادبی آثار او را سطحی، ولی سبک قلم نوشتاری او را زیبا بحساب می آورند. موافقین آثار آنا تول فرانس، او را نویسنده ای روشنفکر، بامطالعه و جامع العلوم! میدانند که خواننده میتواند در آثارش شاهد: انتقاد اجتماعی، طنز و شکاکي، دیالکتیکی، و تجزیه و تحلیل علمی، باشد. کمیته نوبل از جمله دلایل اعطای این جایزه به او را: قردانی از فعالیت خلاقانه - نیرو و شرف سبک زیباشناسانه - عشق قلبی به بشریت - و خون گرمی و مهربانی فرانسوی! نامید.

Anatole France آنا تول فرانس بین سالهای 1844 و 1924 در فرانسه زندگی نمود. او از خانواده ای خرده بورژوا! برخاسته بود. پدرش کتابفروش و مادرش، دختر آسیابانی بود. او سالها ویراستار یک بنگاه نشر معروف و کتابدار کتابخانه ملی پاریس بود.

تکیه گاه فکری او را، فرهنگ دوره باستان غرب و عصر روشنگری اروپا میدانند. او مسیحیت را دین غم و غصه، گریه و زاری نامید. همدردی وی با انسانها باعث شد که او طرفدار فلسفه شکاکي شود. او هدف زندگی روشنفکر را، مطرح کردن مسائل اجتماعی و احساس مسئولیت در زندگی میدانست. وی با نوشتن "داستانهای زمان حال"، یکی از مدافعین جمهوری و با نوشتن "جزیره پنگوئن ها"، یکی از منتقدین تیزبین جامعه بورژوازی شد. علاقه او به شاعران و روشنفکران قرن 16 و 18 و مخالفت با عرفان و انواع سبکهای چاپلوسانه درباری مرسوم، موجب جلب نظر خوانندگان زیادی برای آثارش شد. آنا تول فرانس در پایان قرن 19 به تقلید از ولتر و رابله، به استفاده از طنز و دیالوگ، و داستانهای خیالی و اسطورهها، در آثارش پرداخت. پیرامون آنا تول فرانس تا امروز قضاوتهای گوناگونی میشود، چون زندگی فکری و طبیعی او دچار تحولات مختلفی گردید. سخنرانی او در روز تحویل جایزه نوبل، به بهترین وجه تضاد شخصیت او را نشان میدهد. با اینوجود دهها سال، نسلهای جوان اروپایی اورامبارز راه عدالت و انساندوستی میدانستند. او در دوران جوانی موضعی سنتی و ضد مکرراتیک داشت و از ترس روزهای کمون پاریس، گویا از شهر به روستا فرار کرد. وی در ماجرای درایفوس بامقالات تیزبینانه خود به ناسیونالیسم شبه فاشیستی فرانسوی حمله نمود. صاحب نظران دلیل موفقیت او را: انتقاد طنزآمیز از سنتهای: سیاسی، دینی، و ناسیونالیستی، میدانند. سالها او را در خارج، سنبل فرهنگ فرانسه بشمار می آوردند. ادعا میشود که او: روشنفکر، فروتن، تیزهوش، عدالتخواه، ضد ارتجاع و مخالف پیشداوری غلط و کورکورانه بود. دولت جمهوری سوم در سال 1924، هشتادمین سال تولد او را با شکوه و جلال خاصی جشن گرفت. تقاضا و فعالیت های صلحخواهانه او میان اختلاف فرانسه و آلمان پیش از جنگ جهانی اول، باعث خشم شونیستهای فرانسوی شد. آنا تول فرانس برای رد اتهام

غیرملمی بودنش، آنزمان در 70 سالگی تصمیم به شرکت در جنگ جهانی اول، به نفع فرانسه گرفت.

غیر از کلیسا، بورژوازی، ناسیونالیسم، و آوانگارد‌های ادبی، سوسیالیستها نیز به انتقاد از شخصیت و نظرات متناقض آنتول فرانس پرداختند، گرچه اودرپایان عمر، خودرا کمونیست و جانبدار انقلاب اکثیر شوروی، میدانست. او در اولین رمان خویش، از جمله در (خواست‌های یوهان). (گرچه لاغر و رنجور) و (تقصیرهای پروفیسور برنارد)، هنوز علاقه ای به مسائل اجتماعی یا عدالت خواهی نداشت، ولی در ماجرای محاکمه درایفوس به هواداری از سوسیالیستها پرداخت و سرانجام درسال 1921 رسماً عضو حزب کمونیست شد. منتقدین، آخرین اقدام او یعنی به کمونیستها پیوستن را نیز نتیجه ناامیدی و سرخوردگی روشنفکری اش میدانند و نه امید به آینده و یا انقلاب مردمی. با اینوجود او در غالب سالهای عمر خود، در راه سوسیالیسم، حتا در چهارچوبی محدود، فعال بود و میگفت که سوسیالیسم اجتناب ناپذیر و نتیجه بحران جامعه سرمایه داری نامرد! است. او در نظام سوسیالیستی، محو و نابودی تعصب دینی و ناسیونالیسم را آرزو میکرد و در کتاب "روی سخره سفید"، اعتقاد به آینده بشر و اتوپی کمونیستی را مطرح نمود. فرانس در غالب رمانهایش به دفاع از دگراندیشی مذهبی، رعایت حقوق مدنی، سوسیالیسم دمکراتیک و رد راسیسم و بنیادگرایی پرداخت. او در رمان "تقصیرهای پروفیسور برنارد"، احترام به انسان و فلسفه مثبت در زندگی را تبلیغ نمود، و در رمان "آشپزخانه ملکه پاغازی"، بقول منتقدین چپ، از موضع هومانیزم بورژوازی به انتقاد از مسیحیت میپردازد. موضع گیری های انتقادی، اجتماعی، واقعگرایانه ادبی او را میتوان در تریلوگی "داستانهای زمان حال"، شاهدبود، و در "جزیره پنگوئن ها"، او به انتقاد از سوسیالیستهای فرانسوی پرداخت. تعجب کارشناسان از آنجاست که خلاف رسم معمول آنزمان، کمیته نوبل جایزه ادبی را به نویسنده 77 ساله ای داد که چند ماه قبل وارد حزب کمونیست شده و یکی از منتقدین کلیسای کاتولیک در فرانسه بود.

درخاتمه؛ یکبار دیگر اشاره ای به بعضی آثار او از جمله: اعتراض و شورش فرشته ها، تشنگی خدایان، زندگی یحیی مقدس، کلیسا و جمهوری، گل های سوسن قرمز، آشپزخانه ملکه پاغازی، خواسته های ژان، جزیره پنگوئن ها، درود به کشور شوراها، داستانهای زمان حال، و تقصیرهای پروفیسور برنارد، در اینجا میشود.

۱۴. نویسنده یانکی؛ کمی سوسیالیسم، قدری ناسیونالیسم ویا پاسیفیسم

(رابطه سرد انقلابیون پیشین با ادبیات سابق دشمن !)

زمانی که عکسش را نشان مامان! دادم، گفت اگر او را در مناطق نفت خیز جنوب می دیدی، فکر میکردی یکی از کارکنان شرکت ملی نفت ایران است. قبل از آنکه جنبش دانشجویی غرب دردهه 60 قرن گذشته در رابطه با جنگ ویتنام شعار: "یانکی به خانه ات برگرد" را بدهد، صفت یانکی، دشنام گونه ویا تحقیرآمیز نبود، بلکه در آمریکا به هلندیهای مهاجری گفته میشد که غالباً دارای اسامی مانند: یان، یانز، یونس، یوهنا و غیره بودند.

شروود آندرسن، استاد مشهور داستان کوتاه در آمریکا، مهاجر هلندی نبود. او در سال 1941 متاسفانه در سرحدات کشور یا کانال پاناما، سهواً خلال دندان از درخت خاردار زیتون را غورت داد که باعث مرگش شد، بدون اینکه دست سازمان سیا یا موساد و غیره و ذلك در کار باشد. گرچه او 7 رمان نوشت ولی اهل مطالعه در جهان او را یکی از پیشگامان هنر داستان کوتاه نویسی مدرن میدانند. سبک نوشتن او بعدها روی نویسندگان آینده مانند فاکنر، همینگوی و جان اشتاین بک اثر گذاشت. ناتانل وست به تقلید از او، انتقاد اجتماعی در ادبیات

را تا مرز داستان عجیب و غریب و گروتسک، بشکل ناشناسی در آورد. امروزه در باره او گفته میشود که وی معلمی است که درسایه شاگردانش قرار داشت چون مشهوریت بعدی همینگوی و فاکنر بیش از او گردید. آندرسن کوشید تا زبان ساده و بی آرایش اقتشار پایین جامعه را وارد ادبیات کند. او به انتقاد از نابودی هومانیزم در عصر صنعت پرداخت و از سودجویی، منفعت طلبی و ماتریالیسم فردگرایانه در آمریکا شکایت نمود. امروزه بعد از حدود 70 سال آثار او را انتقاد از جنبه های منفی زندگی ماشینی یسما می آورند. او با کمک داستان ورمانهای اتوبیوگرافیک و روانکاوانه خود به انتقاد از صنعتی نمودن نظام سرمایه داری بی بند و بار آمریکا پرداخت. آندرسن بوسیله هنر و ادبیات به مطرح نمودن مسایل جامعه ای بدون برنامه تحول اجتماعی اشاره کرد.

فاکنر میگفت که شروود آندرسن پدر سبک نسلی از نویسندگان آمریکایی شد، گرچه در آثارش جنبه هایی از مکتب سوررئالیسم نیز یافت میشوند. او هیگانه دست از آوانگارد بودن ادبی برداشت. منتقدین سنت گرای او ادعا نمودند که آندرسن چنان راحت دنبال مدهای ادبی می افتد، انگار که دست به سیگار میبرد. شاید به این دلیل او در پایان عمر ادبی خود، شروع به مقاله نویسی بی خطر و بی دردسر، نمود.

آندرسن در سالهای 1930-1935 هوادار جنبش کارگری و نیروهای انقلابی آمریکا شد. موضوع پاره ای از آثارش: سرخورده گی اجتماعی، ناتوانی برای عملی نمودن امیدها، دروغ و نیرنگ های زندگی، سوء تفاهم های دایمی بین انسانها، اختلاف بین شهرهای پر جمعیت متروپل و شهرستانهای دور و پرت افتاده بودند. قرار دادن پاره ای از آثار او، در کتابخانه های عمومی زیر نفوذ طبقه متوسط، ممنوع شد. نظرات ضد تمدن صنعتی، ضد فرهنگ طبقه حاکم، اهمیت دادن به احساسات غریزی و جنسی، خواننده را بیاد معلم مشهور او یعنی لاورنس می اندازد. داستانهایش را میتوان تصویربرداری از لحظه های زندگی دانست. او میگفت که خود زندگی هم موضوعی است دائما جاری و بدون فرم. به این دلیل نقد سنتی به دشمنی با او پرداخت، گرچه آندرسن خود را شاگرد جویس میدانست. اهمیت سبک داستان پردازی او در آنجاست که کوشید سبک ادبی قرن 19 را با سبک ناتورالیستی و روانکاوانه جدید خود تعویض کند. در نظر مورخین ادبی، سبک تمام آثارش زیر تاثیر سبک مدرن مادر آوانگاردها، یعنی خانم گترود اشتاین بود. آنزمان روش داستان نویسی او برای نسل آینده اهل قلم، یک نرم و اصل قابل اطمینان شد. امروزه آندرسن در خاطره اهل ادب بعنوان داستان نویس بجا مانده تا رمان نویس. نقش او در ادبیات آمریکا باید یک بار دیگر مورد تجدید نظر قرار گیرد. عجیب اینکه بعد از سال 1930 در آمریکا از مرگ ادبی اوسخن به میان آمد. منتقدین امروزی گرچه او را نویسنده ای درجه یک نمیدانند، ولی به اهمیت مهم او برای ادبیات آنزمان احترام میگذارند.

شروود آندرسن در سال 1876 در آمریکا در خانواده ای نسبتا فقیر دنیا آمد، پدرش زین ساز اسب بود. آندرسن زندگی آواره و کولی مانندی را پشت سر گذاشت و به شغل های گوناگون پرداخت، مدتی بیکار بود، گاهی کارگر فصلی میشد، چهاربار ازدواج نمود و در پاریس با آوانگاردهای مهاجر آمریکایی (به سازماندهی خانم اشتاین) آشنا گردید. او مدتی نیز به بیماری عصبی و روانی دچار شد و چندی در محفل ادبی "رنسانس هارلم" در شیکاگو به سرودن شعر روی آورد. زندگی سخت و پرماجرایی آندرسن، زندگی پردردسر نویسندگان آغاز قرن بیستم در آمریکا است. او در جنگ اسپانیا و آمریکا در رابطه با اشغال کوبا در سال 1898 نیز شرکت نمود. او گاهی مدیر یک شرکت تبلیغاتی و مدتی مدیر یک کارخانه رنگ سازی شد. غیر از جویس، همینگوی و اشتاین، او شخصا با فاکنر نیز آشنا گردید. در نظر اهل ادب، زندگی تراژدی-کمدی آندرسن، خواننده را بیاد داستانهای عجیب و غریب گروتسک همینگوی می اندازد.

از جمله آثار او : خنده سیاه، سلام به شهر، سفیدپوست بیچاره، داستانهایی پیرامون شهرک اوهایو، مجموعه داستانها، مجموعه مقالات، و خاطرات آندرسن هستند.

کتاب داستانهایی پیرامون شهرک اوهایو، در آغاز می‌بایست «کتاب گروتسکه‌ها» نام می‌گرفت. این مجموعه داستان که گاهی با عنوان رمان منتشر شده، روایت سرنوشت انسان طبقه متوسط در شهرستانهای غرب ایالات متحده است. تمام شخصیت‌های داستان فکر میکنند که بین آنها و جامعه بی‌بند و بار سرمایه‌داری سوء تفاهمی پیش آمده و خود را تنها، ناامید، سرخورده و ترک شده احساس میکنند. موضوع اصلی کتاب، تغییر ساختار شهرهای کوچک بر اثر پروسه صنعتی شدن است که در آنها انسانها بدلیل ترس، سوء تفاهم و ناتوانی در زندگی عملی، دچار از خود بیگانگی شده، گرچه در نهایت آنها راهی بسوی انساندوستی می‌یابند. از ورود این کتاب به کتابخانه‌ها، سالها جلوگیری شد، چون با وجود درخواست و خواهش انسانگرایی او در آن کتاب، آندرسن به مسایل عشقی و جنسی افشاری از جامعه می‌پردازد. او با اشاره به روابط عشقی بین سیاهان، نتیجه می‌گیرد که آنها انسانهایی غیرپیچیده و بدون عقده هستند. محل اتفاق داستان، یک ساختمان اجاره‌ای چند طبقه، مانند «خانه قمر خانمی»، با کرایه نشین‌های بی‌شمار، در شهر کوچکی است. او در این کتاب، تصویری رئالیستی از آمریکای زمان خود می‌کشد. در رمان خنده‌سیاه، آندرسن به روش جویس از موضع یک سیاهپوست به انتقاد از زندگی غریزی و داروینستی سفیدها می‌پردازد و جنبه‌های تکراری، ملال‌آور و شابلونی آن را نشان میدهد. در کتاب فراسوی علاقه‌ها، او به جنبش کارگران صنف ریسندهی سال 1925 و فعالیتهای انقلابی آنان می‌پردازد.

در زمان آندرسن، ادبیات دهه 20 قرن گذشته، در رابطه با مردم سیاهپوست، پر از کلیشه‌های تحقیر آمیز و پیشداورانه غلط نویسنده‌گان سفیدپوست بود. کوشش گروهی از روشنفکران سفیدپوست که خواستند معترض‌تر از خود سیاهان باشند، با شکست روبرو شده و دوامی نیاورد. آندرسن، یکی از اولین واسطه‌های ادبیات آوانگارد بین سیاهان و سفیدهای استثمارشده آمریکا بود. ساده‌گرایی مدرنیته ادبی موجب علاقه سیاهان نیز به فرهنگ و ادبیات شد و آنها نیز امکان یافتند که خود را با کلام نوشتاری آشنا کنند. غیر از کلیشه‌ها و قضاوتهای نژادپرستانه، آوانگارد‌های ادبی و شاعران «رنسانس هارلم» به دفاع از ادبیات معترض پرداختند. منتقدین سنتی و ارتجاعی با اشاره به توصیف محاسن زندگی اولیه، غریزی و طبیعی در آثار آندرسن، او را «روسو‌گرایی فرویدیست» نامیدند. ولی همین‌گویی به دفاع از ساده‌نویسی سبک او پرداخت، سبکی که با جملات کوتاه، زبان عامیانه، تکرار جملات و خلاصه‌نویسی، نویسنده‌گان جوان را علاقمند به مطالعه و نوشتن نمود.

۱۵- آندره ژید

بر بالین نویسنده و پارتیزان زخمی !

Andre Gide (1869 – 1951), Anderson, Sherwood (1876-1941)

آندره ژید، نماینده و رمان‌نویس فرانسوی و دریافت‌کننده جایزه نوبل سال 1947، در زمان هیجان‌های ناسیونالیستی، اعلان ضرورت جهانوطنی نمود. او از سال 1932 به سوسیالیسم علاقمند شد و در سال 1936 سفری به شوروی کرد و مدتی کمونیست شد، ولی بعد از بازگشت از شوروی به انتقاد از نظام بوروکراتی استالینیستی پرداخت و یادداشت‌های انتقادی آن سفر و دیدار را در گزارشی با عنوان «بازگشت از شوروی» منتشر نمود. کتاب فوق را بعدها شادروان جلال آل احمد به فارسی ترجمه کرد.

و اما عنوان این مقاله -در رابطه با تصویری است که آندره ژید را در کنار بستر جوان لاغر و مجروحی نشان میدهد. آن جوان، اوستروفسکی مبارز و نویسنده رمان مشهور «چگونه فولاد آبدیده شد» در شوروی سابق است، کتابی که گویا میلیون‌ها خواننده جوان آن، بعدها نسلی از انقلابیون چپ در کشورهای گوناگون شدند. در این عکس، چهره رنجور و استخوانی

اوستروسکی با چشمانی گود و بسته، بیننده را امروزه بیاد مبارزین عصر ما می اندازد که در شرایط مختلف در اعتصاب غذا و دادخواهی هستند. آندره ژید پیش از این دیدار، چند هفته قبل، در مراسم خاکسپاری ماکسیم گورکی نیز سخنرانی نموده بود و استروفسکی هم، چند روزی بعد از این ملاقات ژید، بر اثر جراحات وارده، از جمله نابینایی درگذشت. ژید هنوز در این زمان به عملی شدن کمونیسم در شوروی اعتقاد داشت، ولی بعد از دیدار از روستاهای "پوتمکینی"، زبان به اعتراض گشود. کتاب "بازگشت از شوروی" او، برگشت از آرمانهای سوسیالیستی نیز بود. او نظام بوروکراتی حزبی را تحقیر و نابودکننده و غیرانسانی و ضدسوسیالیستی نام گذاشت.

مورخین ادبیات، امروزه آندره ژید را چون: نیچه، گوته، و داستایوسکی، ادامه دهنده سنت اومانیزم اروپایی بحساب می آورند. کمیته نوبل سالها اهدای جایزه ادبیات به وی را به تاخیر انداخت، چون ژید دائم میان: ایمان و کفر، اخلاق و ضداخلاق، کمونیسم و لیبرالیسم، در نوسان بود. کلیسای کاتولیک سرانجام آثار او را در سال 1952 بدلیل انتقاد از مسیحیت، ممنوع نمود، گرچه ژید غیر از جایزه نوبل، در سال 1947 دکترای افتخاری از دانشگاه آکسفورد را نیز دریافت کرده بود.

ژید درباره روحانیون مسیحی گفته بود: "به آنهایی اعتقاد داشته باش که در جستجوی حقیقت هستند و نه آنهایی که ادعا میکنند که حقیقت رایافته اند". او خود را مبلغ نوعی "ادبیات مسئول" میدانست و با نوشتن داستان بلند "ایزابل"، همچون هرمان هسه، یکی از برابری خواهان روشنفکر قرن بیستم گردید. او در نمایشنامه ای نوشت: "انسانی که در جستجوی خوشبختی است، مسئول خوشبختی دیگران نیز میباشد". ژید مسائل و مشکلات و علایق شخصی اش را توانست هنرمندانه بصورت ادبیات به خوانندگان تقدیم نماید. در آثار او ما شاهد وحدت تفکر و احساسات انسانی هستیم. افشاگری او پیرامون سیاست استعماری فرانسه و سایر کشورهای اروپایی در آفریقا، امروزه سندی تاریخی با ارزش علمی است.

درباره ژید گفته میشود که او در تمام عمر، با اخلاق مسیحی در مبارزه بود و میگفت برای اینکه به بهشت برسی، باید از راهرویی تنگ بگذری. آیا انطور که ادعا میشود؛ ژید در تمام آثارش، فقط خود را به نمایش گذاشته است؟، و به این دلیل بخش مهمی از آثارش اعتراضی است به تربیت سختگیر مسیحی پوریتانی؟. او کوشید با کمک بعضی از کتابهایش در ژانرهای: رمان، داستان، درام، و طنز، جانشینی برای اصول اخلاقی بیابد. همت او برای تجدیدنظر درباره نرمهای جامعه و اصول اخلاقی، در میان جوانان بی نتیجه ماند. او همیشه در جستجوی معنی و هدف زندگی، میپرسید: "میخواهم بدانم برای چه زندگی میکنم؟". گروهی او را به جانبداری از فلسفه لذت پرستی متهم می نمایند. او از جوانان فرانسوی خواست که درباره دلایل ارزش های سنتی خانوادگی خود به تفکر بپردازند. و در مخالفت با کلاودل، شاعر فرانسوی، نوشت که مفهوم آزادی و دین سالاری، با هم در تضاد هستند. در رمان "آدم غیر اخلاقی"، او، زن مفلوکی از همسر مسلولش پرستاری میکند و در خاتمه، همسر بهبودی می یابد، ولی زن فوق بدلیل ابتلا به بیماری سل فوت می نماید.

درباره آثار ادبی ژید ادعا میشود که تمام اشخاص کتابهایش، آینه اتوبیوگرافیک خو او هستند. آثار او نشانی از مشکلات شخصی ژید در زندگی و کوشش و راه حل های او میباشد. راوی داستان در آثارش معمولا نویسنده آن است. ژید این سبک را عینی ترین شکل رابطه با خواننده میدانست. او میگفت که با کمک ادبیات میتوان به طرح مسائلی پرداخت که معمولا در زندگی ممنوع هستند. موضوع یکی از رمانهایش. آموزش رمان نویسی بود. ژید میخواست با کمک ادبیات، نه تنها سبک روایتی و داستانی جدید، بلکه اخلاقی نو را در میان مردم مطرح کند. از جمله کوششهای ادبی او، ساده، روشن و مختصر نویسی بود. ژید سالها تنها مغز رهبری فضای روشنفکری بین نویسندگان جوان فرانسه شد. کمیته نوبل در آثار او: نگاهی تیزبینانه، روانشناسانه، عشق شجاعانه به حقیقت، طرح روابط و مسائل انسانی را، تحسین و

عمده نمود. ژید غیر از مقاله نویسی به نقد ادبی آثار دیگران نیز پرداخت. او در آغاز در مکتب سمبولیسم شروع و در سال 1891 به گروه مالر مه پیوست، ولی بتدریج در آثار بعدی اش، شاخه فرانسوی مکتب رمانتیک، یعنی سمبولیسم محو شد. یادداشت های ادبی روزانه ژید شامل یک دوره 60 ساله هستند. هانس مایر، مورخ و منتقد ادبی آلمانی، آنها را بخش اصلی و مهمترین اثر ژید نامید.

پیرامون جدایی او از کمونیزم گفته میشود که ژید همیشه تمایل به شرح عرفانی جهان داشت، چون در جستجوی خود بودن، برای او مهمتر از کمونیست شدن بود، او بیش از اندازه فردگرا بود که بتواند سوسیالیست شود و حتی در مخالفت با کمونیسم نوشت که برای هنرمند، نه آزادی شخصی بلکه آزادی شکوفایی هنرش، مهم است. منتقدین چپ، فردگرایی خاص او را غیرقابل تعریف دانستند، چون موضوع اصلی آثارش در نظر آنها، تمایلات بورژوایی از مفهوم اخلاق به نفع یک آزادی مطلق شخصی بود. آثار او را نشانه تضادهای شخصی ادبی او در بورژوازی قبل از جنگ جهانی دوم می‌شمارند، گرچه ژید خالق اثری مهم و متنوع و جامع بود. تقاضای آزادی های اخلاقی نامحدود او حتی خلاف نرمهای خاص اخلاق بورژوازی بود. در نظر روشنفکران سوسیالیست او با کمک استتیک نفی و انکار، باعث انحراف تمایلات انقلابی جوانان کشور خودگردید، چون مخالفت او با پدیدههای ظاهری و منفرد سرمایه داری، عمده شدند. ژید همیشه فکر میکرد برای مشکلات شخصی خود و دیگران، راه حل هایی یافته است. او میگفت در سالهایی که کمونیست بود، برای سرودن شعر احساس آزادی نمی نمود. یورگن روله در کتاب "ادبیات و انقلاب یا نویسنده و کمونیسم" می نویسد که گزارش ژید درباره شوروی، آخرین ضربه به جبهه فرهنگی سوسیالیسم بود. در یک همه پرسی که در سال 1969 به مناسبت صدمین سال تولد ژید از طرف یک مجله فرهنگی در فرانسه شد، غالب جوانان اهل مطالعه، تمایلی به مطالعه آثار ژید نداشتند.

آندره ژید **Andre Gide** بین سالهای 1869 و 1951 زندگی نمود. پدرش استاد حقوق در دانشگاه بود. به این دلیل او همچون مارسل پروست به علت رفاه مالی توانست از مزایای معلم خصوصی داشتن، برخوردار باشد. چون پدرش از جنوب فرانسه و مادرش از نورماندی، در شمال فرانسه بودند، ژید خود را اغلب بی ریشه و بیگانه با جامعه اش میدانست. او بعدها از اصول تربیتی مسیحی پوریتانی مادرش نیز گله کرد. ژید بانویسندهگان زمان خود از جمله با: کلاودل، والرئ، و ریلکه رابطه مکاتبه ای داشت. مورخین ادبی بر این نظرند که برای شناخت بهتر ژید، باید یادداشتهای روزانه او را با دقت مطالعه کرد. ژید سفرهای گوناگونی به خارج، از جمله به آفریقا و ترکیه نمود. گزارش های سفر او به کشورهای کنگو و چاد، اهمیت اثری ضد استعماری دارند. او بعد از سفر به آفریقا، به انتقاد از کاپیتالیسم و جانبداری از سوسیالیسم پرداخت، چون در نظر او غربیها مردم بومی آفریقا را استثمار میکردند. وی در سال 1893 در سفری به شمال آفریقا با اسکار وایلد آشنا شد. مکاتبه او با کلاودل شاعر فرانسوی بین سالهای 1899 تا 1926، سندی بر انتقاد او از کلیسای کاتولیک هست. از زمان مکاتبه او با والرئ، شاعر دیگر فرانسوی، حدود 462 نامه بجا مانده. بعد از مرگ، سالها ژید را "وجدان ملی" فرانسه نامیدند.

آندره ژید را از نظر ادبی زیر تاثیر: نیچه، داستایوسکی، یوسف کنراد، شکسپیر، ریلکه و گوته میدانند. ایده آلهای هنری او سال ها زیر تاثیر عرفان و ایده آلیسم مالر مه بودند. ژید را در کنار پروست از مهمترین نویسندگان سبک ادبی "رمان نو" به حساب می آورند. او آنزمان در رابطه با سفر به ترکیه کتاب "سلول های زندان واتیکان" را منتشر نمود. و از جمله کسانی است که داستایوسکی و گوته را میان فرانسویان مشهور نمود. کامو و توماس مان از جمله تحسین کنندگان ادبی ژید هستند.

آثار ژید شامل: مقاله، نمایشنامه، یادداشت های روزانه، نقد ادبی، سفر نامه، گزارش، داستان، رمان، و کتاب های اجتماعی سیاسی هستند. از آنجمله: مدرسه زنان، سکه های جعلی،

بازگشت پسران از دست رفته، یادداشتها و اشعار والتر، آدم غیراخلاقی، سنفونی مسیحی، زمین به ما نزدیک میشود، بمیر و بشو!، چهار دیالوگ سقراطی، و نمایشنامه محاکمه کافکا، قابله توصیه می باشند.

۱۶- آندره مالرو

زندگینامه ای پر فراز و نشیب
Andre Malraux (1901-1976)

آندره مالرو، نویسنده، سیاستمدار، و مقاله نویس فرانسوی، پیش از اینکه مشاور سیاسی ژنرال دوگل و وزیر فرهنگ اودر جمهوری پنجم فرانسه شود، زندگی پر نشیب و فراز و پرماجرایی داشت و بقول معروف؛ بارها درچشمان مرگ نگرست؛ از جمله در جوانی به دلیل کمونیست بودن، در انقلاب کشورهای هندوچین شرکت کرد و مدتی رهبر یک گروه چریکی و سردبیر نشریات انقلابی و ادبی بود. بعدها به سبب تنفر از سیاست استالینیستی، ضد کمونیست شد. و در جنگ داخلی اسپانیا، در کنار ارتش جمهوری خواهان، خلبان جنگی شد. و در زمان فاشیسم هیتلری، عضو شورایی ملی مقاومت فرانسه شد و بعد از اسارت تا پای چوبه دار پیش رفت. و در لباس وزیر فرهنگ فرانسه، با مائو و نهرو دیدار کرد. و بعد از اینکه در سال 1934 در کنگره سراسری نویسندگان شوروی سخنرانی نمود، در سال 1939 به انتقاد از کمونیسم استالینیستی پرداخت. و برای اینکه در سال 1945 وزیر کابینه دولت دوگل شود، علنا اعلان مخالفت با سوسیالیسم و کمونیسم نمود.

آندره مالرو خود را هوادار ادبیات اجتماعی مسئول میدانست و در جوانی با آوانگارد های ادبی در تماس بود. به نقل از زندگینامه نویسان، کلارا مالرو، همسر اولش، او را با ادبیات و فلسفه آلمانی آشنا نمود. مالرو در دانشگاه در رشته باستانشناسی و زبانهای شرقی، از جمله زبان سانسکریت تحصیل کرده بود و آثار ادبی بجا ماندنی درباره شرق آسیا به رشته تحریر درآورد. او عضو "نسل ادبی دهه 30" قرن بیست بود. این نسل، از زندگی و بیوگرافی های خود بعنوان سند و شاهدهی برای ادبیات استفاده کرد و همیشه موضوعات: اجتماعی، مذهبی، سیاسی، و ایدئولوژیک را مسئله مرکزی آثار خود قرار میداد و مستقیم یا غیر مستقیم درباره آن موضوعات موضع گیری می نمود. نوشته ها و آثار مالرو، پله های مسیر زندگی او را دنبال میکنند.

آندره مالرو بین سالهای 1901-1976 زندگی نمود و پدرش کارمند بانک بود. او در نوجوانی مدرسه را ترک کرد و تحصیلات خودآموز را شروع نمود.

مالرو تحت تاثیر نیچه و اسپینگلر چند رمان فردگرایانه شبه آنارشیستی، از جمله: شکست ناپذیران، شاهراه، و زندگی انسانی، را خلق نمود. نقد ادبی لیبرال مخالف او، در آثارش نشانه هایی از: اروتیک، فردگرایی، آنارشیسم، قهرمان گرایی و کمونیسم خواهی را عمده میکند. و منتقدین چپ مینویسند که، قهرمانان آثارش با دست زدن به اعتراض و اقدامات عملی آنارشیستی فردگرایانه، شورش و تایید خود را نشان میدهند. و او زیر تاثیر هوگو و تروتسکی، بجای کوشش برای حل تضادهای اجتماعی، به پارس کردنهای ادبی خرده بورژوازیانه و عمده نمودن اسطوره های ملی گرایی میپردازد. دوگل در او یک شاهد بی نظیر زمان میدید که آینه ای از توحش انسان قرن بیست را روبروی اش نگه داشته تا امیدی برای نجات خود بیابد.

نخستین آثار آندره مالرو پیرامون هنر و تاریخ هنر بودند. او خود را آته ایستی نامید که دوستدار هنر دین مسیحی بود و در هنر، ابدیت انسانیت را میدید. مالرو در پایان عمر، یکبار دیگر نیز به موضوعات تاریخی-هنری پرداخت. او میگفت، فقط هنر میتواند موجب نجات انسان از جذابیت و رمانتیک نیستی و پوچی شود و قهرمان گرایی ابدی و مداوم، تنها در هنر

وجود دارد. در نظر مالرو هنر باید ضد نظریه سرنوشت باشد و آن وسیله ای است که استقلال انسان در برابر سرنوشت گرایي و خرافات پرستی را تامین میکند. در نظر او از جمله وظایف هنر و ادبیات، آن است که بین مرگ و زندگی مرزبندی کند و به انسان امید دهد. و به تعریف مالرو، فرهنگ یعنی مجموعه تمام فرمهای: هنری، عشقی، فکری، که در طول هزاران سال به انسان کمک کردند تا در برابر برده گی، مبارزه نماید. مالرو در یک مصاحبه، هدف وزیر فرهنگ شدن خود را، آن دانست که حداقل بتواند پانصد هزار جوان را از سرما و غیرانسانی بودن عصر ماشین، بیرون آورد و باعث نجات جوانانی شود که بدلیل تبلیغات تجاری و دنبال پول و مادیات افتادن، ارزش های اخلاقی را فراموش کرده اند. او میگفت که اگر انسان روزانه به هنر و تماشای آن دسترسی داشته باشد، میتواند سه دوره زمانی: گذشته، حال، و آینده را با هم متحد نماید و با ایجاد یک معنی و هدف، در مقابل پوچی جهان مقاومت کند. مالرو در آثارش ادعا میکرد که زندگی یک انسان جهانوطن، با وجود بی خدایی، میتواند با کمک فکر و عمل و آزادی خود، به زندگی اش یک معنی دهد. مالرو از زمان جنگ جهانی دوم به بعد، خود را در آثارش با موضوعات فلسفی و زیباییشناسی مشغول نمود.

از جمله آثار او: سالهای تحقیر و توهین، امید، مبارزه با فرشته، ضد خاطره، زندگی انسان، فریادهای سکوت، مقالات فلسفی پیرامون روانشناسی هنر، و شکست ناپذیران، هستند. کتاب «سالهای تحقیر و توهین» او درباره نظام های فاشیستی است. و کتاب «امید» او را بهترین اثر ادبی درباره جنگ داخلی اسپانیا میدانند. کتاب «مبارزه با فرشته» درباره فرار از زندانهای فاشیسم است. و کتاب «ضدخاطره» مجموعه مقالات هنری-علمی و زیبا شناسی خاص او هستند. کتاب «زندگی انسان» را مهمترین اثر او میدانند. این کتاب پیرامون هواداری از کمونیسم و رفتن او به چین و شرکت در انقلاب چین است.

مالرو میگفت که زندگی، زمانی معنی پیدا میکند که انسان غیر از علاقه به عدالت و آزادی، به همنوعان خود نیز احترام بگذارد. او مینویسد که با اعتقاد به ارزش های انسانی، راه رشد و ترقی برای انسان باز خواهد شد و گرچه جهان ظاهراً پوچ و بی معنی می نماید ولی باید آنرا با کمک انسانیت، قدری قابل زندگی برای فلسفه وجود نمود.

۱۷- یکی از زنان ادبیات سکولار .

انتظارات آنزمانی از رئالیسم سوسیالیستی !.

Anna Seghers 1900 – 1983

آنا زگر

آنهایی که امروزه ناآگاهانه یا فرصت طلبانه به پرخاش و تمسخر مکتب ادبی واقع گرایی اجتماعی (رئالیسم سوسیالیستی) می پردازند، باید بدانند که این سبک نوشتن، پیش از حاکمیت استالینسم به معنی «ادبیات انساندوستانه» و اومانیستی بود. ولی آن چاپلوسان مقام طلب بودند که کوشیدند آنرا به رسانه و وسیله تبلیغ تبدیل نمایند. خانم آنا زگر، نویسنده آلمانی را یکی از پیشگامان ادبیات کمونیستی، طبقاتی و کارگری بشمار می آورند. او از جمله زنانی است که با کمک ادبیات، پرچم مقاومت را برافراشت و با ایمان به کمونیسم، به انتقاد از زمان خود یعنی فاشیسم و سرمایه داری پرداخت. احترام او برای انقلاب های اجتماعی تاحدی بود که یکی از آثارش را تقدیم به «شورش های شکست خورده بعد از انقلاب اکتبر» نامید! او میگفت که باید یاد و خاطره و رنج های گمنامان مبارزه طبقاتی را در ادبیات و هنر زنده نگهداشت. آنا زگر در آثارش از محرومین حقوق اجتماعی، تعقیب شدگان، زیر فشار قرار گرفته ها، مبارزه انقلابی و سوسیالیستی، مقاومت ضد فاشیسم و دیکتاتوری، و اتحاد جهانی علیه زورگویی و استثمار، میراند. احترام به انسان، خوشبینی، امید، عشق به وطن، طبیعت و ولایت، تربیت مثبت

انسانها، ایده آلهای سوسیالیستی، عدالت، اتحاد، همبستگی جنبش جهانی کمونیسم، و آزادی، از جمله موضوعات کتابهای او هستند. او در فضای غیرانسانی فاشیسم و دیکتاتوری، آثاری ترقیخواه و امیددهنده نوشت. آنا زگر مینویسد که هنرمند باید واقعیات را در وضعیت تحول و تکامل انقلابی اش بنمایش بگذارد تا کارگران را از نظر ایدئولوژیک تغییر شخصیت دهد و برای خدمت به سوسیالیسم و عدالت اجتماعی تربیت نماید. و نویسنده باید به مردم کمک کند تا به شرایط بن بست خود، آگاه شوند و نیروی تغییردهنده زندگی را بیابند. او از موضع ادبیات رئالیسم سوسیالیستی (واقعگرایی اجتماعی) توصیه میکرد که در مرکز هر اثر باید یک قهرمان آرمانگرای سوسیالیست، توصیف شود تا مردم سنبلی برای مبارزات خود داشته باشند. و هدف وزارت فرهنگ در درازمدت باید آن گردد که کارگران در آینده نه تنها ادبیات بخوانند بلکه خود نیز بنویسند تا بازمانده های جدایی "خلق و هنر" که از نتایج جامعه طبقاتی هستند، از بین بروند. در ادبیات باید از زیبایی وطن، خطرات تهدیدکننده کره زمین و رنج های پرولتاریا سخن گفت. او در آثارش از زنانی خبر میدهد که در شرایط بحرانی و فاجعه آمیز، امکان ادامه زندگی را ممکن و آسانتر می نمایند. در پاره ای دیگر از آثار خانم زگر، از رنج و مشکلات مهاجرین، فراریان، و انسانهای بدون گذرنامه، و بدون وطن، سخن می آید.

آنا زگر، مهمترین زن نویسنده قرن بیستم آلمان و یکی از مبارزین جنبش زنان غرب و نویسنده ملی ادبیات سوسیالیستی کشورش نیز بود. او یکی از زنان کمونیست و نویسنده مکتب ادبی و واقعگرایی اجتماعی آلمان شد و زیر تاثیر تئوریهای جرج لوکاک، پیرامون رئالیسم سوسیالیستی، آثاری ضد فاشیسم آفرید. وی دو کتاب نخست اش را با سبک "اکسپرسیو نیستی" نوشت. او خالق مهمترین کتاب ادبیات تبعید آلمان یعنی (هفتمین صلیب) است و بعد از پایان جنگ، "امنیت زندگی در تبعید" را با زندگی در خرابه های "جنگی" کشورش تعویض نمود. زگر با کمک ادبیات، غیر از جنبش کارگری شهر وین، به سرنوشت فعالین انقلابی و کادرهای حزبی و سازمانی در کشورهای مختلف پرداخت.

آنا زگر نام مستعار "نتی رایلینگ"، قبل از ازدواج - و "نتی رادوانی"، پس از ازدواج است. او بین سالهای 1900 تا 1983 زندگی نمود. پدرش مغازه عتیق فروشی داشت و یکی از کارشناسان بازار آثار هنری بود. آنا در دانشگاه: تاریخ هنر، فلسفه، هنر، و ادبیات چین خوانده بود. او یهودی تبار بود و موضوع پایان نامه دکترایش را پیرامون "یهود و یهودیت در آثار نقاشی رمبرانت" نوشتت، و به سبب آشنایی با یکی از یهودیان کمونیست اهل رومانی بنام رادوانی، از سال 1928، عضو حزب کمونیست کشورش گردید. با قدرت رسیدن نازیها، او مدتی زندانی شد، ولی مادرش در اسارت بقتل رسید و شوهر وی نیز مدتی در اردوگاههایی نابودی بسر برد. زگر بعد از آزادی از زندان، از طریق فرانسه، به مکزیک فرار کرد، چون بدو دلیل: یهودی و کمونیست بودن، در معرض خطر قرار داشت. وی از آغاز به مطالعات ادبیات داستانی جهان؛ از جمله آثار: فرانسوی، روسی، و آلمانی پرداخت. آموزگاران کبیر ادبی و فلسفی او، غیر از لوکاک و داستایوسکی، کیرکگارد و دس پاسوس، هستند. وی بعد از بازگشت به آلمان شرقی آنزمان، پایه گذار اتحادیه نویسندگان "پرولتری انقلابی" و بین سالهای 1952-1978، منشی و دبیر اول "کانون نویسندگان آلمان شرقی" گردید. زگر غیر از جایزه صلح استالین، دو بار جایزه ادبیات ملی آلمان شرقی را از آن خود نمود. سالها منقدین ادبی کشورهای سرمایه داری غرب، آثار او را: یک جانبه، ملال آور، تبلیغاتی، و از نظر کیفیت ادبی، بی ارزش نامیدند. او به سبب سوسیالیست بودنش، هنوز که هنوز است مورد دشمنی رسانه ها و فضای فرهنگی پاره ای از محافل غرب قرار میگیرد.

آثار آنا زگر شامل: رمان، داستان، و مقاله، هستند؛ از جمله: هفتمین صلیب - ترانزیت - شورش ماهیگران - کشته شده گان جوان می مانند! - نیروی ضعیف - سه زن از جزایر هائیتی - مرده های جزیره جال - داستانهای صلح - داستانهای جزائر کاریبیک - دیداری مسافرتی - سفری دریایی - رفقا! - نان و نمک - نجات - تصمیم - گذری از میان ماه فوریه - گردش .

جزیره مرده ها - آبی واقعی - ملاقاتی جالب - و مقالاتی با عنوانهای: خلق و نویسندگان - وظایف هستی - و پیرامون داستایوسکی و تولستوی.

رمان هفتمین صلیب را سروده ای برای مبارزه و مقاومت کمونیستی نامیدند. این رمان و داستان ترانزیت بعدها بصورت فیلم درآمدند. کتاب رفقا را "وقایع نگاری شهدا" لقب دادند که تقدیمی بود به شورشهای شکست خورده بعد از انقلاب اکتبر شوروی! رمان ترانزیت پیرامون جهان ترس، دلهره، بیچارگی، پوچی و ابتذال بوروکراتی سرمایه داری، و حفظ هویت در شرایط بحرانی و زمان تبعید است. سه کتاب: گردش - دختر مرده - و ترانزیت، آثار اتوبیوگرافیک نویسنده بحساب می آیند. در رمان "ملاقات جالب"، کافکا، گوگل، و هوفمن، بشکل خیالی با هم دیدار می نمایند.

۱۸- ادبیات روزهای ماقبل تاریخ

موقعیکه در یکی از جلسات درسی دانشگاه بعد از انقلاب، دکتر پاک گفت که، علت بدبختی ایران همیشه نفت آن بوده، خدیجه فارسی مدان، یک دختر شجاع، که پشت سر ما نشسته بود، به آهستگی گفت: ای بابا! دلیل توسعه نیافتگی ایران، دنبال شعر و شاعری افتادن ایرانیان و فراموش کردن زردشت بود. همچون امروزه که بحث جمهوری خواهی و جامعه مدنی گرم است، آن زمان بازار نظریات پیرامون توسعه نیافتگی داغ بود.

من هم از آنروز تاکنون دنبال کشف زمان آغاز شعر و شاعری نوع بشر شدم. گرچه به علت روشهای غلط سالهای دبستان، از شعر قافیه دار، زده شده و شعر نو را هم هیچگاه دقیق نفهمیدم. به علت تنگ نظری و یک بعدی بودن محققین غربی، در کتاب های تاریخ ادبیات، همیشه از یونان و هومر برای آغاز شعر و شاعری نام برده میشود، چون آنها ادعا میکنند که از سایر خلفها و فرهنگهای باستان، سند و مدرکی دال بر شعر و شاعری کتبی بجا نمانده. اطلاعات ما از ادبیات بابل، مصر، و اقوام آریایی بر پایه آثار کتبی دست دوم است، و غالباً سرنوشت مرگ و زندگی اسناد ادبی در دست اتفاقات کور تاریخ بوده که اجازه دست یابی محققین به اینگونه مدارک را ممکن می سازند. در مورد تحقیقات تاریخی هم که گفته میشود، هر مورخی سرانجام در جایی مجبور به نوعی، کلی گویی، ساده گرایی و ساده لوحی میشود. تعجب اینکه اینگونه محققین، دوره ادبیات آرشایی (آرکائیك) یا ادبیات ابتدایی و ماقبل تاریخ را بعد از مرحله ادبیات حماسی میدانند. بعد از ادبیات آرشایی، ادبیات کلاسیک به علت تحولات اجتماعی باب روز شدند.

ادبیات حماسی یونان در قرن هشتم قبل از میلاد با دو شاهکار هومر یعنی الیاس و ادیسه شروع شد. و ادبیات آرشایی (آرکائیك) یونان در قرن چهارم قبل از میلاد با مرگ شاعری بنام پیندار به پایان رسید. او 52 سال به خلاقیت ادبی در زمینه شعر کر و آواز دسته جمعی فعال بود. در شعر پیندار ادبیات آرشایی به اوج قله خود رسید. از جمله آثار ادبی کتبی که گویا بجا مانده اند: سه اثر از هومر، سه کتاب از هزئید، دو کتاب از تئوگنیس، و چهار کتاب از اشعار و ترانه های پیندار هستند. بقیه آثار یونانی یا نابود شدند و یا هنوز کشف نگردیده اند.

چون در آن دوره به ادعای محققین، نه نام نویسنده، نه مالکیت اثر و حق تالیف و نه سبک و استیل نویسنده مهم بودند، فقط کیفیت، محتوا و محبوبیت نوشته، تعیین کننده زندگی یا فراموشی آن اثر بود. آثاری که دوران باستان و قرون تاریک وسطی را با موفقیت پشت سر گذاشتند و به عهد رنسانس رسیدند، به علت صنعت چاپ و هنر نسخه برداری، زندگی ابدی یافته و اکنون در گوشه کتابخانه ها گرد می خورند. جالب اینکه آثار کتبی ادبی یونان برای اولین بار در شهر اسکندریه مصر کشف شدند و نه در خود کشور مادر یعنی یونان. شهر اسکندریه از زمان حمله اسکندر زیر تاثیر فرهنگ هلنی بود.

از دوران ماقبل تاریخ فرهنگ سایر خلقها، به ادعای مورخین، فقط سرودهای مذهبی، وردهای اعتقادی، سخنان جادویی با شکل و محتوایی ثابت بجا مانده اند، چون اینگونه خلقها متن را وحی نازل شده از آسمان میدانستند و هرگونه تغییر و دستبرد در متن را ممنوع میدانستند، چون فکر میکردند آن، نیروی جادویی خود را از دست میدهد. صاحب نظران به غلط یا درست، مدعی هستند که یونانیها چون اعتقاد به مقدس بودن متن و نوشته نداشتن، دائم آنها را تغییر میدادند، زیبا میکردند و از لحاظ محتوا کامل می نمودند. به این دلیل ادبیات یونان با دو اثر کامل و شاهکار ادبی از هومر شروع شد. به اعتراف محققین، ادبیات یونان از جمله ادبیاتی است که هیچگاه پروسه زندگی و رشد اش قطع نشد، دست به دست یا سینه به سینه، کامل شد تا چون یک ماهی عظیم به اقیانوس عصر رنسانس رسید.

کارشناسان ادبی میگویند که در شعر پیندار حتا فرم هم، حامل محتوایی مخصوص است چون تغییر فرم در طول شعر، انعکاس تغییر و تحولات فکر و احساس شاعر را نشان میدهد. پیندار خواهان روشنگری، خردگرایی و تجربه از تصور جهان نبود. هر موضوعی که او را به تعجب نمی انداخت، آنرا نادیده میگرفت. تقوا، خوف از هستی، وفا به آداب و رسوم، وطن پرستی، احساس سختگیری این جهانی را در او زنده میکردند. بعد از پیندار و پایان دوره آرشایی (آرکائیك) ادبیات، در دوره کلاسیك، بحث، انتقاد و کنجکاو، اهمیت و احترام خاصی بین روشنفکران یافتند. یعنی زمانیکه ایدههای دموکراتیک و جمهوریخواهی، شهر-دولت ها، آغاز به رشد نموده بودند. تجزیه و تحلیل دوره کلاسیك، جایی کلی گویی، ایمان کور، تعصب و خرافات را گرفت، ولی سرانجام در این دوره انسان هم به جسم و روح تقسیم شد، عناصری که جهانی در دوره کلاسیك را تعیین میکردند.

استاد ارسطو هم فقط به مطرح کردن و نقد آثار قدیمی در مدرسه اش پرداخت که به شکلی با نظرات او رابطه ای داشتند و باقی آثار را او نادیده میگرفت و یا انکار میکرد.

امروزه در دایرة المعارف های ادبی غرب، شعر آرشایی را نوعی شعر و موسیقی کر میدانند و آنرا در مقابل شعر عوام یعنی شعر شکایتی، ناله و زاری، نوحه سرایی و عزا داری قرار میدهند، که محتوایی ضعیف و متغیر دارد. آلمان، شعر آرشایی (آرکائیك) را دسته های کر در بازیهای المپیک در حضور طبقات اشراف برای حمایت از ورزشکاران، قهرمانان و پهلوانان می خواندند.

۱۹- رمانتک فقر، ادبیات و رنجهای روشنفکری.

شورش، گوشه گیری، تنهایی و بدخلقی نویسنده ناامید غربی. - Arno Schmidt (1914 - 1979)

چرا گاهی نویسنده در پایان زندگی روشنگری خود گوشه گیر، بدخلق، ناامید، بدبین و یا طلبکار میشود؟ آرنو شمیت، داستانسر، مترجم، بایگان، و روان پژوه، یکی از نمایندگان ادبیات بعد از جنگ آلمان و از کلاسیکهای مدرن، خود را نویسنده ای بدون وطن، بدون دولت و بدون دین میدانست. اشاره میشود که بندرت کسی او را خندان دیده بود، و با چهره ای جدی و مشکوک به دوربین عکاسان مانند دشمن می نگریست. او در ده سال آخر عمر از فضای ادبی کشورش فاصله گرفت و حتا در مراسم اعطای جایزه به وی شرکت نمیکرد، و با همسرش راهمراه متنی توهین آمیز به میان حظار میفرستاد، و یا خود بعنوان اعتراض به فقر نویسندگان ناسازگار، با زیرپیراهن شرکت میکرد. درباره وی اشاره میشود که او حتا به گاز گرفتن دستهایی می پرداخت که برای کمک به او دراز شده بودند. او حتا با همسرش که تنها همراه او در زندگی اش بود، در خانه با تلفن صحبت میکرد. او را نه تنها جویند آلمانی نامیده اند بلکه نویسنده ای میان:

ژان پاول و جیمز جویس دانسته اند. آرنو شمیت، یکی از کلاسیک های مدرن نیز است. در حالیکه گروهی جلو اوزانو میزدند، گروه دیگر، از تعجب درباره او سر تکان میدادند. وی در طول عمر مطالعاتی-نویسنده خود به گردآوری صدها هزار نسخه یادداشت پرداخت و در یکی از رمانهایش، بیش از 120000 یادداشت استفاده نموده بود. وی با بیست ساعت کار در روز و افراط در مصرف الکل، سرانجام دچار مرگی زودرس شد. او یکی از چهره های مشهور ادبیات آوانگارد آلمان است. او را همچون جویس، پدر ادبیات آزمایشی-تجربی اکسپریمنتل نیز میدانند. آرنو شمیت، داستانسرا، مقاله نویس، خالق آثاری تئوریک و تاریخی در ادبیات، نیز بود. یکی از اهداف او معرفی نویسندگان و کتابهای فراموش شده در فضای ادبی بود. او میگفت که باید برای نجات کتابهایی که دچار طوفان مدرنیته شده اند، کشتی نوحی ساخت تا بخشی از آنان را حداقل نجات داده و به نسل های بعدی برسانند.

مخالفین آرنو شمیت او را متهم به آته ایست بودن نمودند، گرچه او نویسنده ای است که میان سنت و مدرنیته، ماتریالیسم و ایده آلیسم، بابدینی نسبت به فرهنگ سنتی، در نوسان بود. وی دائم از مهاجرت به درون و سرزمین درونی، در ادبیات میگفت. او گرچه در آغاز نویسنده ای چپ، روشنگر، ضد کلیسا و ضد جنگ بحساب می آمد، در پایان از نظر امید به تحولات سیاسی و اجتماعی، ناامید و سرخورده شده بود. او در آثارش به عوارض جنگ، اقدامات سیاسی حکومت آلمان، و انتقاد از مسیحیت و معیارهای اخلاقی جنسی پرداخت. فاشیسم، جنگ زده گی، و بازسازی بعد از جنگ، از جمله دیگر موضوعات آثار او بودند. او از نظر تئوری در زمینه ادبیات نیز پیشنهاداتی نمود و به دفاع از کتابها و نویسندگان فراموش شده قرون 18 و 19 پرداخت. تئوری زبان، فلسفه تاریخ و انتقاد از فرهنگ رسمی حاکم، نیز مورد توجه او قرار گرفتند، گرچه او سالها بدلیل نیاز مالی به ترجمه آثار آمریکایی و انگلیسی پرداخت. او بانمایندگی یک اوتوپی منفی، جهان خود را جهان تراژدی-کمدی نامید که در آسیاب مادی - اجتماعی و روزمره گی سرمایه داری به یک درام غم انگیز تبدیل شده است.

از طرف دیگر، منتقدین ادبی، غالب آثار او را آزمایشاتی با فرم های رمان نویسی بحساب می آورند. او سالها در شوق مکاتب ادبی رمانتیک و اکسپرسیونیسم میسوخت. گروه دیگری او را یکی از ستاره های ادبیات آوانگارد آلمان بشمار می آورند. وی سالها کوشید تا نمایندگان رمانتیک ادبیات غرب را از اتهام غیر رئالیستی و بی مسئولیتی اجتماعی، نجات دهد. او گرچه تحت تاثیر فلسفه بدبینی شوپنهاور بود، کوشید تا ادبیات را با علم آشتی دهد، به این سبب بعضی ها او را یکی از نمایندگان ادبیات پست مدرن نیز میدانند. وی میگفت که نویسنده باید راه خود را به تنهایی برود. او تحریک آمیز مدعی بود که نابغه ای است که ناشناخته مانده و انتقاد از خود را همچون توهینی بزرگ به مقامات عالی رتبه میدانست. عده ای دیگر او را روشنفکری خودخواه، خودپرست، ذهنی و بیمار میدانستند، گرچه هواداران محفلی اش؛ هنوز مقدس وار، او را یکی از فرهنگیان چپ بشمار می آورند.

او تحت تاثیر ادبی : آلن پو، جویس، فروید، و ژان پاول بود. اکسپریمنتل ادبیات تجربی-آزمایشی دوبلین، و دیالوگهای روانی درونگرایی جویس، بی تاثیر روی آثار او نبودند. او احترام خاصی برای نویسندگان قرن 18 قایل بود. از نظر داستانسرای او زیر تاثیر اکسپرسیونیست هایی مانند: اشتراپ، دوبلین، و اهرن اشتاین بود و علاقه خاصی به نویسندگان رمانتیک همچون: هوفمن، تیک، و فوکو داشت. از نظر درونگرایی غیر از جویس و فروید، او زیر تاثیر: جیمز، لویز، و کارول - و از نظر داستانی تحت تاثیر: اشتیفر بود. آرنو شمیت کوشید تا نویسندگان فراموش شده مانند: شابل، کوپر، و بروکس را به علاقمندان معرفی نماید. او از نظر تاریخ ادبیات به معرفی رمانتیک هایی مانند: کارل مای، و فوکو پرداخت. از جمله نویسندگانی که برای او احترام قایل شدند: هرمان هسه، دوبلین، کازاک، هاینریش بل، و آندرش بودند، گرچه او نویسندگان همعصر خود مانند: بل، گراس، و والسر را ملال آور میدانست. امروزه او در فرانسه نسبت به آمریکا و انگلیس خوانندگان بیشتری دارد.

پدر آرنو شمیت، پلیس بود و با روی کار آمدت نازیها، وی در دانشگاه، تحصیل ریاضیات و نجوم را بدلیل مزاحمت های فاشیسم، قطع نمود و سالها کارمند کارخانه نساجی شد. بعد از پایان جنگ او مدتی مترجم دانشگاه پلیس بود. رفتار ناسازگار و فردگرایانه آرنو شمیت با طرفیان را نتیجه تجربیات خشن دوران کودکی او میدانند. در زمان حاکمیت حزب سوسیال مسیحی آلمان، از وی به اتهام تبلیغ کفر و پورنوگرافی، شکایت گردیده بود.

از جمله آثار آرنو شمیت : مدرسه آته ایست ها، بیوگرافی فوکو، قلب سنگین، اخباری درباره کتابها و انسانها، برج یادداشت ها، مکاتباتی با ویلهلم میشل، ژولیا وتابلو نقاشی، آینه سیاه، جمهوری ادیبان، جنگجوی فکر، تحلیل روانشناسانه آثار کارل مای، جنگ زده گان مهاجر، جزیره، زیبایی دریاچه بایوکا، و ژولیا ! بابا ول کن، هستند. در آثار او نویسنده، راوی داستان نیز میباشد. وی غیر از ترجمه رمانهای جنایی، خالق مقالاتی رادیویی نیز بود. او در سال 1950 جایزه ادبی شهر ماینس، و در سال 1973 جایزه ادبی گوته را از آن خود نمود.

۲۰. از جایزه گلشیری تا تراژدی یونانی !

چند روز پیش نتایج مسابقه داستان نویسی بنیاد خصوصی گلشیری در تهران اعلان شد. 2490 سال پیش هم مسابقه تراژدی نویسی در غرب ایران زمین در یونان برگزار گردید. و آشیلوس، خالق نمایشنامه "ایرانیان"، آن زمان پیروز شد. تراژدی "ایرانیان"، نخستین نمایشنامه تاریخی جهان غرب است. بجای موضوعات افسانه و اسطوره ای، واقعاتی تاریخی به روی صحنه رفت. او غیر از داستانهای اسطوره ای، مواضع اجتماعی و اخلاقی را نیز وارد نمایشنامه نمود. "ایرانیان" نخستین اثر نمایشی سالم بجا مانده، ادبیات فرنگ است. او گویا در آنجا از مواضع دشمنانه و شوینیستی خودداری، و با ایرانیان شکست خورده در جنگ، همدردی می نماید.

نمایشنامه ایرانیان، آغاز درام غرب است. آن زمان شایعه شد که کسانی که با خدایان یونان سرشاخ شوند، تنبیه خواهند گردید. و ادعا شده که در این اثر از دید ایرانیان به نتایج جنگ نگر بیسته شده است. آشیلوس،

نخستین بار هنرپیشه ی دومی را وارد نمایشنامه نمود تا امکان دیالوگ پیش آید. پیش از آن، دسته کر با تنها بازیگر وارد مکالمه میشد. گرچه او در سیاست فعال نبود، ولی نمایشنامه هایش سیاسی هستند. تا آن زمان تراژدی های "آتی" برای احترام به خدایی بنام دینوسیوس به نمایش در می آمدند. آشیلوس پایه گذار تترالوگی یعنی ترکیب 3 تراژدی و یک کمدی نیز است. امروزه می پرسند چرا به جای دمکراسی برده داران یونان، او از نظام مطلقه ایران حمایت کرد. گرچه

آشیلوس خود دوبار در جنگ با ایرانیان شرکت کرد و شاهد نابودی نیروی دریایی ایران در نزدیکی جزیره سالاموس گردید.

او در دربار هیرون در شهر سیراکوس شغلی یافت. و میگفت که انسان سخنور زیر چتر عدالت خدایان قادر قرار خواهد گرفت. خبر جنگ را سوارکاری بنام "آپیا" به درون قصر ایرانیان در شوش آورد، جایی که روح داریوش و آتوسا، والدین شاه جوان، در کنار او بودند. طبق چاخان های تایید نشده گویا داریوش پسرش را سرزنش کرده باشد که چرا با خدایان در افتاد

و نتایج جهانگشایی پیشین او را این چنین برباد داد !

و اکنون بازگردیم به ادبیات !
از 90 درام آشیلوس، گویا 7 عدد آن سالم به آرشیو غرب رسیده باشند.
از آنجمله :
پناهجویان ، صدقه و نذر در قبرستان، نیکوکاران، پرومئوس در زنجیر، و یک اثر سه بخشی
یا تریلوگی .

اثر پرومئوس آشیلوس تعثیر مهمی روی شعر، موسیقی و مجسمه سازی عصر جدید اروپا از
خود بجا گذاشته است .
خیال پردازی نبوغ آمیز و هنر عظیم سخنسرایی، گویا موجب مشهوریت جهانی و ابدیت
نویسنده شده باشند.
آشیلوس از 525 تا 456 پیش از میلاد زندگی نمود.
پدرش، یک زمیندار کلان ثروتمند بود.
او در آتن بدنیا آمد و در روی جزیره سیسیل، دارفانی را وداع گفت ! .

Aischylus (525 – 456)

۲۱- بوتیقایی شعر - یا هنر مردمی ؟

روی میز محفل زیبا شناسان
زیبایی شناسی ، زیباشناسی ، زیبا پرستی ، یا جمال خواهی ؟
علم استتیک .

Ästhetik

اعراب اندیشمندان گویا بدلیل کمبود بعضی از حروف الفبا، واژه “پوئی تیک” یونانی را که
به معنی “هنر شعرسرایی” است، بوتیقا ترجمه کردند. بنده هم در دوران شباب سالها
فکر میکردم آن نام پرنده ای است! . گرچه این کتاب حاوی تئوری شعر و شاعری مهمی است.
حدود 2100 سال بعد از کتاب زیباشناسی هنر شعر، یعنی “بوتیقایی” ارسطو، اسکندر باوم
گارتن، فیلسوف آلمانی در سال 1750، شاخه فلسفه زیباشناسی یعنی “استتیک” را رسم
در عصر جدید وارد فضای فرهنگی غرب نمود. مفهوم استتیک در زبان یونانی به معنی “درک با
کمک حواس” است .

امروزه علم استتیک یا زیباشناسی، بخشی از رشته فلسفه است که به : شرایط تشکیل آثار ادبی-
هنری، ساختار آنان، رابطه میان هنر و واقعیت، شرایط و اشکال نقد و تعثیر زیبایی روی فرد
و اجتماع، می پردازد. علم زیبایی شناسی را، فلسفه شناخت حسی نیز می نامند. محتوا ،
اهمیت، جذابیت، اصالت، مواضع، عمق، وسعت، قانونمندی، و معیارهای ارزشی، از جمله
زمینه های قضاوت زیباشناسی در ادبیات، هنر، و فرهنگ، هستند.

موضوع زیبایی شناسی، عنصری است علمی در فرهنگ انسانی . فرهنگ شناسان چپ
مدعی هستند که درحین مبارزه آشتی ناپذیر طبقات در طول تاریخ بشر، آثار مهمی از هنر و
فرهنگ بشر از بین رفته اند. از زمان روشنگری، بحث میان اخلاق گرایان اجتماعی - و
ریبایی گرایان هنردوست، آغاز گردیده است. واز زمان رنسانس، مکاتب مختلف زیباشناسی
بوجود آمد که بعدها باعث سیستمهای زیباشناسی : ایده آلیستی، مارکسیستی، پدید شناسی، و
اگزیستنسیالیستی. شدند. مارکسیسم با اشاره به زیباپرستی غیر طبقاتی بورژوازی ، سیستم
سرمایه داری را “تمدن در چهارچوب بربریت وحشی نیازها” نامید. چون زیباگرایان و
زیباپرستان، خلاف زیباشناسان، آنرا وسیله شناخت و آگاهی ندانسته، بلکه هدفی برای شعار
“هنر در خدمت هنر”، یعنی مستقل از واقعیات اجتماعی و تاریخی بحساب می آورند.
بورژوازی خواهان اثری ادبی-هنری است که با مسائل و مشکلات: اخلاقی، سیاسی ،

اجتماعی، و دینی، رابطه ای نداشته و فقط در خدمت: لذت، سرگرمی، مصرف، و اقتصاد، باشند. چپ‌ها، زیباگرایی غیر اجتماعی را فرمالیسم نامیدند. لیبرال‌ها این موضع چپ‌ها را نتیجه فرهنگ زمان استالین دانستند، چون در نظر مارکسیست‌ها، ادیبان و هنرمندان غیراجتماعی برج عاج نشین با پناه به گوشه‌گیری، احساس‌گرایی رمانتیک، از واقعیات گریخته و موجب یاس و ناامیدی میشوند.

اقتصاد و رسانه‌های سرمایه‌داری با دستکاری نیازهای زیبادوستی مردم، تبلیغ مدام مدهای مصرفی؛ از لباس تا رفتار اجتماعی “چوخ‌بختیاری”، تشویق موج و جریان‌های هنری فریبکار، تشویق به مالکیت و داشتن کالا و آثار هنری، فعالیت در شاخه اقتصاد توریسم سودجویانه، افتتاح فروشگاه‌های زنجیره‌ای کالاهای مصرفی، باعث زشتی پرستی بجای زیباگرایی شده‌اند. در نظر چپ‌ها، لذت جویی موجب ضدانسانی شدن محتوای کالاهای فرهنگی میشود. مارکسیست‌ها آنرا بیان بربریت فرهنگ امپریالیستی مینامند که سرانجام به زوال و ابتذال فرهنگی منتهی خواهد شد.

کیرکگارد از موضعی مذهبی، زیباگرایی و لذت‌جویی را موجب بی‌اخلاقی و جدی نبودن میدانست. انتقاد به زیباپرستی از زمان باستان شروع شد، چون فرار از واقعیات تلخ به ظاهر زیبای جهان و کالا، ممکن است موجب نیهلیسم ضد زندگی نیز بشود. زیباپرستی غرب در ادبیات و هنر قرن 18 نزد رمانتیک‌هایی مانند: شلگل و شاتوبریان- و با شعار “هنر برای هنر” در نزد سمبولیست‌ها، اکسپرسیونیست‌ها مشاهده شده است. اسکار وایلد و روسکین در انگلیس – مالر، فلور و پروست در فرانسه – و نوالیس در آلمان، از جمله ادیبان اخلاق‌گریز زیباپرست، بشمار می‌آیند.

فلسفه زیباشناسی، غیر از تئوری شناخت حسی – دارای تئوری هنرهای آزاد، نیز بشمار می‌آید. در زیباشناسی کلاسیک پیش از مارکس و هگل، فقط به جنبه زیبایی آثار ادبی و هنری توجه می‌شد و رابطه آن واقعیات و تحولات اجتماعی را در نظر نمی‌گرفتند؛ مثلن کانت، قوانین زیباشناسی عینی را نفی میکرد، ولی شیلر میگفت که آثار ادبی و هنری، مسائل عصر خود را مطرح می‌نمایند. گوته می‌نویسد که هنر، تصویری است از زندگی – و رابطه هنر با زندگی اجتماعی را نمی‌توان انکار نمود. هگل مدعی بود که هنر، یعنی انسانی نمودن جهان خارج، و آن یک نوع رابطه انسان با جهان اطرافش می‌باشد، چون هنر، نخستین سکوی تحول خودشناسی “ایده مطلق” است. زیباشناسان و دمکرات‌های انقلابی روس مانند: بلینسکی، چرنیشفسکی، و دوبرولیف، مورد توجه مارکسیست‌ها قرار گرفتند.

در تاریخ سیر اندیشه، غیر از فیلسوفان، ادیبان نیز به بحث استتیک و زیباشناسی پرداختند. به شواهد تاریخ، علم زیباشناسی در جوامع برده‌داری شرق مانند: هند، چین، بابل، و مصر بصورت مبارزه تمایلات مادی و ایده‌آلیستی همیشه وجود داشته است.

ارسطو در کتاب بوتیفای خود، هنر را تقلیدی از طبیعت میدانست، و افلاتون، تئوری زیبایی را تصویری از ایده بحساب می‌آورد. شلینگ در آلمان، اثر هنری را نتیجه وحدت طبیعت با آزادی میدانست. هگل آنرا نتیجه وحدت محتوا با ظاهر حسی معرفی نمود. لسینگ خواهان رابطه آثار هنری با خلق بود. سارتر بعد از جنگ جهانی دوم، بجای زیباگرایی در ادبیات- خواهان مسئولیت اجتماعی برای آن شد. او میگفت که شعر، زیباگرا است – و نثر مسئولیت‌خواه. آرنو در این رابطه نوشت که رابطه هنر با جامعه تنها از طریق محتوا نیست، بلکه در فرم نیز این رابطه ثبت شده است. بعدها نیچه شاگرد فکری شوپنهاور را، یکی از نظریه پردازان سبک “هنر برای هنر” آوردند.

در سال 1978 منتقدی بنام ووتنف، مبحث زیباشناسی را بخشی از (تاریخ ادبیات تطبیقی) اعلان نمود. نیچه گفته بود که زندگی فقط از نظر زیباشناسی معنی دارد و بودلر زیر تعثیر نویسنده‌ای بنام گاوئیر، استتیک را خلاف ارسطو، تقلید و تصویری از واقعیات نمیدانست، بلکه آنرا معثرترین شاهد خیالپردازی و خلاقیت انسانیت نامید. چند دهه بعد، اسکار وایلد نوشت

که نخستین وظیفه انسان در زندگی آنست که تا آنجایی که ممکن است همدردوست و هنرمند باشد!

۲۲- رمان " جناب رئیس جمهور " و جایزه نوبل .

ادبیات اعتراضی سرخپوستان آمریکای لاتین .

آستروس ؛ نویسنده گواتمالایی در آمریکای لاتین ، بخاطر رمان ضد دیکتاتوری " جناب رئیس جمهور " ، در سال 1966 برنده جایزه نلین – و در سال 1967 برنده جایزه نوبل شد . او پایه گذار ژانر ادبی " رئالیسم جادویی " از طریق رمان فوق و رمان " مردهای دزتی " نیز است .

آستروس با تاکید بر موضوعات اجتماعی-سیاسی به انتقاد از امپریالیسم آمریکا و دیکتاتوری های بومی آمریکای لاتین میپردازد . مشهوریت جهانی او به سبب رمان " جناب رئیس جمهور " بود که سرمشق دهها رمان ضد دیکتاتوری جدید در قاره آمریکای لاتین گردید . این رمان یکی از رمانهای مهم قرن 20 و یک شاهکار ادبی؛ با ارزشی ادبی است .

آستروس خالق داستان ، شعر ، مقاله و درام نیز است . او مهمترین نماینده مکتب رئالیسم جادویی است که در نیمه دوم قرن بیست در آمریکای لاتین مرسوم شد . پایه آثار او، فرهنگ و اسطورههای قدیمی سرخپوستان مایا در کشورهای آمریکای لاتین هستند . آثار آستوریا ریشه ای خاص در فرهنگ و سنت سرخپوستان کشورش دارند .

آستوریا مدعی است که دیکتاتوری سیاسی موجب مسخ انسان و بی اراده گی افراد جامعه میگردد . او گرچه خالق آثار ادبی با مسئولیت سیاسی است ولی به رد مکتب ادبی " رئالیسم سوسیالیستی " استالینیت ها پرداخت . آستوریا با کمک اسطوره شناسی ، تضاد های سرمایه داری و اهداف استثماری کنسرن ها و کارتل ها را نشان میدهد .

وی به مبارزه با سیاست استعماری پرداخت که قصد داشت در آمریکای لاتین ، کشور گواتمالا را تبدیل به یکی از ایالت های جنوبی آمریکای شمالی بنماید . آثار او میان اسطوره گرایی و انتقاد و شکایت سیاسی در چرخش هستند .

آستوریا پیشگام 6 رمان مهم ضد دیکتاتوری در آمریکای لاتین شد . او از جمله عواقب دیکتاتوری حاکمان سیاسی را – جنایت ، خیانت ، آدم کشی ، و ابتذال اخلاق میداند . 6 رمان نویسندگان زیر مشهورترین رمانهای ضد دیکتاتوری ادبیات جهانی در کشورهای آمریکای لاتین هستند .

1- رمانی از مامون ماریا دولا در سال 1926 در اسپانیا . 2- رمان میگول آنگل آستوریا در سال 1947 در گواتمالا . 3 – رمانی از آوگودو روال باستوس در سال 1974 در کشور پاراگوئه . 4- رمانی از آلیویو کارپنتیر از سال 1974 در کوبا . 5- رمانی از گابریل گارسیا مارکوز از سال 1975 در کشور کلمبیا . و رمانی از مارو وارگاس لیوسا از سال 2000 در کشور پرو . آستوریا در رمان " جناب رئیس جمهور " ترور سیاسی را معرفی میکند که راهنمایی برای تقلید رمانهای ضد دیکتاتوری شد . در رمان نویسنده اول ، دیکتاتوری بنام باندراس ، رئیس جمهور یک کشور آمریکای لاتین میشود و به استنمار ساکنین سرخپوست آن میپردازد و سرانجام بر اثر یک شورش مردمی کشته میشود .

در رمانی از نویسنده دوم ، حاکم دیکتاتور بدلیل کینه شخصی و احساس تحقیر خود توسط مردم ، مخالفین سیاسی را شکنجه داده و بقتل میرساند . در رمانی از نویسنده سوم یعنی در رمان " من و قادر توانا " ، دیکتاتوری در کشور پاراگوئه در قرن 19 با منشی خود پیرامون یک توطئه علیه مردم مشاوره می نماید . در رمانی از نویسنده چهارم ، روشهای قدرت در یک دیکتاتوری با لباس مدرن ولی با واقعیات آرکائیک نشان داده و یک چوخ بختیار عاشق

قدرت حکومت میکند. در رمان " پائیز پدرسالار " از نویسنده پنجم، یک حاکم ظالم در کشور کاریبیک، پیش از مرگش، از حراج املاک خود به خارجها با خبر میشود و دچار خشم میگردد. در رمان " جشن و شادی بز نر " از نویسنده ششم، سرنوشت قربانیان و مهرهای اطراف دیکتاتور مقایسه میشوند که در سال 1961 قربانی یک ترور سیاسی میگردد

آقای میگل آنجل آستوریا در سال 1899 در کشور گواتمالا از مادری سرخپوست و پدری سفید پوست دنیا آمد. او در سال 1974 در شهر مادرید درگذشت و در پاریس دفن شد. آستوریا در فرانسه به تحصیل رشته حقوق و فرهنگ مردم پرداخته بود. او در آنجا با مکتب سوررئالیسم اجتماعی-سیاسی آشنا گردید.

آستوریا سالها سفیر کشور گواتمالا در کشورهای مختلف بود و در دوران تبعید در کشورهای ایتالیا، فرانسه، و آرژانتین زندگی نمود. او در سال 1965 یکی از پایه گذاران کانون نویسندگان قاره آمریکای لاتین بود و از سال 1966 سفیر کشور گواتمالا در فرانسه گردید.

گرچه ادبیات ایدئولوژیک آستوریا برنده جوایز لنین و نوبل شدند، او خود را ولی مبلغ اینگونه ادبیات نمیدانست. آستوریا با کمک رمان سه جلدی " موزها " خالق رئالیسم انقلابی نیز بود. وی در کتاب " افسانه هایی از گواتمالا " اسطوره های قدیمی را با عناصر رئالیستی و سوررئالیستی ترکیب نمود. او مدعی بود که در جامعه مصرف مدرن سرمایه داری، از طریق مثلا تبلیغات، رسانه ها به خلق اسطوره های جعلی مضر جدید میپردازند.

از جمله دیگر آثار آستوریا، رمانهای / آخر هفته در گواتمالا، یک زن دورگه سیاهپوست، جغرافیای رویاها، و سه از چهار خورشید هستند. رمان سه جلدی موزها شامل سه رمان، توفان، پاپ سبز، و چشمهای مردگان، است. در رمان " مردهای ذرتی " آستوریا به پایه ترکیب مکتب رئالیسم با اسطوره های فرهنگ سرخپوستان قوم مایا در آمریکای لاتین میپردازد.

۲۳. فلسفه روشنگری یا مرگ در انظار عمومی

Asturias, Miguel Angel (1899 – 1974)

در روزهای اخیر، رسانه ای و نمایشی کردن مراسم خاکسپاری پاپ پاول دوم، باعث شد که یکی از شرکت کنندگان میزگردی تلویزیونی، با اشاره به شرکت نمودن حدود چهار میلیون "زوار" مسیحی در این مراسم ادعا کند که دوره روشنگری در غرب تاکنون نتوانسته به تمام اهداف خود برسد. گرچه مهمترین شعار عصر روشنگری، جدایی دین از دولت و مبارزه با خرافات دینی بودونه نابودی و حذف دین. مثلا

ولتیر خود متفکری مذهبی بود، با اینهمه می گفت: برای تفکر شجاع باشید! فلسفه روشنگری، فلسفه عمل اجتماعی بود و انقلاب یعنی عملی کردن فلسفه روشنگری. کانت می گفت؛ روشنگری، راه خروج انسان از وابستگی است؛ وابستگی به شاه و شیخ، خرافات و اسطوره، طبیعت و سنت، اخلاق ارتجایی، جهل و سرنوشت، جزم و دگم های تاریک اندیشی، پیشداوری و قضاوتهای غلط، از خودبیگانگی. یاس، قفس اخلاقی دین و غیره.

تمام فیلسوفان عصر روشنگری، خردگرا بودند. دوره روشنگری را میتوان ادامه آرمانهای عصررنسانس و تایید هومانیزم، یعنی ایمان انسان به خود دانست. دیدرو در مقدمه دایرت المعارف نوشت، قرن مذهب و فلسفه ایده آلیستی باید جای خود را به قرن علم و دانش بدهد، زمان دین و فلسفه گذشته، زمان علوم فرارسیده. روشنگری یعنی جدایی دین از دولت، فلسفه یعنی روشنگری. نه کشف حقیقت، بلکه شناخت واقعیات مهم است. اگر دین و کلیسا با قدرت دولتی متحد شوند، باعث سلب آزادی انسان میشوند. دین نیازی به جزم و دگم ندارد. به نظر ولتیر، کلیسا و دین مانع نیروهای خلاق و طبیعی انسان میشوند تا انسان طبق طبیعت خود زندگی

کند. روشنگری به انسان می آموزد تا درباره توانایی هایش فکر کند، درباره وجود وهستی اطرافش، درباره طبیعت و جهان و جامعه بیندیشد تا آنها را شکل دهد. ولتیر میگفت، فلسفه مبارز به محضی که ظاهر شود، تحت تعقیب قرار میگیرد. برخلاف فرقه کرایبی های قلبی و جنگهای خونین گذشته، روشنگران عصر روشنگری خود را جهانوطن و انساندوست میدانستند. ایدههای روشنگری یعنی مبارزه: بادیکتاتور مذهبی، فقدان آزادی و بی عدالتی.

مبارزان عصر روشنگری به انتقاد از خشونت و دیکتاتوری شاه و دربار و فئودال، مذهب، امتیازات اشرافی و سانسور پرداختند. برنامه آنها ترکیب و سنتزی از خردگرایی، تجربه گرایی و رفاه طبیعی انسان بود. ریسمان حقیقت، تقوا، سعادت، عدالت و رفاه در هر برزنی آویزان گردید. به نظر آنها دین و خدا نیازی به جزم و مراسم نمایشی مذهبی ندارند. تاریخ نباید تاریخ حوادث باشد، بلکه باید تاریخ سیر اندیشه بشر و تاریخ فرهنگ باشد. ولتیر از کلیسا خواست که قدرت این جهانی را از مسایل فکری و دینی جدا کند، بنیادگرایی و خرافات را حذف نماید و از بلند نظری، آزادی و حقوق انسانی دفاع کند. منتسکیو مبلغ لیبرالیسم سیاسی شد که در زمان تبعید در انگلیس تجربه کرده بود. لسینگ با نوشتن نمایشنامه "ناتان دانا" خواهان همزیستی مسالمت آمیز ادیان و پیروان آنها شد. جان لاک برای شناخت، بکار بردن عقل، و نیوتون استفاده از روشهای علوم طبیعی را توصیه میکردند. باکون علیه پیش داوری و قضاوتهای غلط مبارزه کرد. در آن زمان تودهها چنان به شعارهای روشنگران گوش میدادند که لودویگ شانزده، پادشاه دستگیر شده، در زندان با اشاره به کتابهای روسو و ولتیر نوشت: این دو نفر باعث نابودی فرانسه شده اند.

درباره سیر تاریخی روشنگری میتوان اشاره کرد که با صنعتی شدن و موفقیت علوم طبیعی و پیروزی های تدریجی آنها بر روی اتوریته کلیسا در اروپا، اعتقاد جدیدی پیدا شد، اعتقاد به عقل گرایی. روشنگری قرن 18 باعث انقلاب فرانسه در سال 1789 شد. واژه روشنگری در قرن 18 در فرانسه در رابطه با انقلاب فرانسه بکار رفت. نماینده آن ولتیر با جمله مشهورش: فرومایگی، پستی و دنائت در خرافات را نابود کنید، بودیک قرن قبل از انقلاب، فرانسویها روشنگری را از انگلیسی ها آموختند. ریشه روشنگری از انگلیس و از طریق نیوتون و انقلاب اواخر قرن 17 انگلیس به فرانسه آمده بود. ولتیر مدتی در انگلیس در تبعید بود. منسکیو و ولیر در انگلیس با عقاید لاک و نیوتون آشنا شدند و آنها را به فرانسه آوردند که پایه شناخت و تئوری گردید. با تکیه بر سابقه طرح نوشتن دایرت المعارف نویسی در زمان انقلاب فرانسه، روشنگری 300 سال در غرب ریشه داشت. آخرین فیلسوف عصر روشنگری اروپا کانت است که فلسفه اش برخلاف فلسفه روسو تبدیل به عمل و انقلاب نشد، چون در آلمان حکومت مرکزی وجود نداشت و در هر ایالتی شاهی یا حاکمی امر و نهی می نمود.

درباره متفکرین مبارز میتوان گفت، که همیشه فیلسوفانی وجود داشتند که علیه جزم ها، فرضیات، حدسیات و خرافات مبارزه کرده اند. بعضی از فیلسوفان سوفسطایی دوره باستان قبل از سقراط، نومینالیست ها (فلسفه کل گرایی، نوع گرایی) در سدههای میانه، پوزیوتیست ها (مثبت گرایان) در قرن 19، و فیلسوفان مکتب تجزیه و تحلیل، مانند برتراند راسل در قرن اخیر.

با اشغال زندان باستیل و شعارهای: برابری- برادری- آزادی، انقلاب نشان داد که فلسفه میتواند به عمل تبدیل شود. در ایتالیا و اسپانیا به دلیل مقاومت کلیسای کاتولیک، تحولی پیش نیامد و روشنگری با مشکلاتی روبرو شد. دکارت میگفت باید روی عقل خود تاکید کرد نه روی دین، به این دلیل مبارزه علیه جامعه موجود، باعث تعقیب متفکرین شد. ادبیات دوره روشنگری هم حتا ادبیات فلسفی شده بود. افکار فلسفی در ژانرهای: رمان، مقاله، نمایشنامه و شعر و نامه منتشر میشدند که موجب نشر و پخش عقاید انتقادی شدند.

قرن روشنگری قرن دایرت المعارف نویسی نیز بود و قدیمی ترین آن، دایرت المعارف شامل: علوم- هنرها - و پیشه ها بود. هدف این بود که دانش زمان را در دسترس عموم قرار دهد.

دایرت المعارف مشعل راهم‌ای انقلاب توده‌های کم سواد شد. دانش زمان اغلب در کتاب دایرت المعارف گردآوری میشد و آن اثری مهم برای روشنگری بود. نام دیدرو در رابطه تنگاتنگ با دایرت المعارف قرار دارد. او 27 سال همکار کتاب دانش و هنر و پیشه‌ها بود. دیدرو می‌گفت، دایرت المعارف باید شامل تمام دانستنی‌هایی که موجب کنجکاوی، نیازها، وظایف و تفریحات انسان هستند، باشد. روشنگران اغلب هواداران : دکارت- لاک- نیوتون- و دیدرو بودند. برای تهیه مهمترین دایرت المعارف آن زمان، 170 نویسنده مختلف، 71000 مقاله نوشتند که 300 مقاله آن از هولباخ، نویسنده کتاب (سیستم طبیعت) بود. و روسو هم مقاله‌هایی پیرامون تئوری موسیقی تهیه کرد.

مهمترین فیلسوفان عصر روشنگری، ولتیر و روسو هستند. ولتیر با تکیه بر عقلگرایی می‌گفت، خدا انسان را با دو پا آفرید تا که او روزی راه برود. و در پایان نامه هایش می‌نوشت، از کلیسا باید متنفر شد تا پستی نابود شود. او با کمک نامه‌ها به انتقاد از استبداد فرانسوی پرداخت و کتاب و نامه‌هایی در باره انگلیسی‌ها نوشت. ولتیر رابطه مکاتبه‌ای نامحدودی با مشاهیر آن زمان مانند هنرمندان و متفکران داشت. او بین سالهای 1694 و 1778 زندگی نمود. او فیلسوفی انتقادی است که آثارش را بصورت رمان، تاتر، و طنز نوشت. همانطور که قبلاً اشاره شد در عصر روشنگری از ادبیات برای تبلیغ استفاده میشد. ولتیر مدتی در زندان باستیل در حبس بود.

روسو در کنار ولتیر یکی از نظریه پردازان روشنگری است. او در سالهای 1712-1778 زندگی نمود. روسو از پیشگامان فکری انقلاب فرانسه است و می‌گفت، مالکیت موجب قتل، جنگ، حاکمیت و خودسری می‌شود. روسومی نویسد، پایه گذار جامعه بورژوازی کسی بود که نخستین بار حصار را دور قطعه زمینی کشید و گفت این متعلق به من است. مارکس بعدها به استفاده از نظریه مالکیت خصوصی او پرداخت. تاثیر روسو روی قوانین دولتی- تعلیم و تربیت - و انتقاد از فرهنگ حاکم، می‌باشد. او در رمان امیل می‌نویسد، می‌توان انسان را جوری تربیت کرد که او به طبیعت خود برگردد و در کتاب (قرارداد اجتماعی) نوشت، مهمترین اصل قرارداد اجتماعی، آزادی و برابری انسان در جامعه است. کلیسای به خشم آمده به جای او، آثارش را سوخت، چون او موفق به فرار به انگلیس نزد هیوم گردید.

منتسکیو، یکی دیگر از روشنگران بین سالهای 1688-1755 زندگی نمود. او تقسیم قوای سیاسی جان لاک را کامل کرد و قوه قضایی را به دو قوه مقننه و اجرایی اضافه نمود. و به تقلید از فیلسوفان ستونی یونان باستان می‌گفت، قانون یعنی عقل گرایی تا جایکه راهنمای تمام خلقها شود. منتسکیو نویسنده کتاب (نامه‌های ایرانی) است که طنزی در باره استبداد، کلیسا، و ابتذال اخلاقی است که در هلند در سال 1721 به چاپ رسید. کتاب هزار صفحه‌ای (روح القوانين) او تحقیقی در باره حقوق و قانون است.

مبارز دیگر عصر روشنگری دیدرو است. اگر روسو تبعید، دیدرو به زندان افتاد. او می‌گفت، نه عقل بلکه خلاقیت هنری و طبیعی نشان نبوغ انسان است. استعداد عجیب او، پیرامون تئوری استتیک و نبوغ پروری رمانتیک بود. در کتاب دیگر دیدرو یعنی (نامه پیرامون نابینایان) نوشت که شناخت وابسته به حواس است.

۲۴- سه قرن فعالیت روشنگری در غرب .

فلسفه روشنگری غرب آغاز حاکمیت عقلگرایی بود. جنبش ادبی-اجتماعی روشنگری دارای فلسفه‌ای خاص خود بود. روشنگری نه تنها فلسفه عمل بلکه فلسفه‌ای ساده و عامیانه بود. واژه روشنگری از میانه قرن 18 در غرب مرسوم شد. از نظر سیرتاریخ اندیشه، فلسفه روشنگری متکی به هومانیزم، رنسانس، عقل گرایی و اصلاح خواهی قرن 17 علیه فئودالیسم و دگم‌های دین مسیح بود. این جنبش زمینه فکری انقلابات قرون 17 و 18 در اروپا شد. روشنگری

در قرن 17 در انگلیس شروع شد و از طریق فرانسه و آلمان به سایر نقاط اروپا اشاعه یافت. در انگلیس در سال 1697 این گونه مبارزان اجتماعی خود را آزاد اندیش نامیدند. در تاریخ سیر اندیشه همیشه فیلسوفانی یافت شدند که علیه فلسفه رسمی حاکم دست به اعتراض زدند؛ مثلاً سوفسطائیان در زمان باستان، نومیالیستها (استقرایی ها) در قرون وسطا، مثبت گرایان در قرن 19 و تحلیلگراییان در زمان حال. گرچه گروهی عصر روشنگری را غیر تاریخی میدانند، آنها ولی مانند رواقیون رویای انسان ایده آل جهانی داشتند؛ انسانی که با کمک عقل و طبیعت موجودی متعالی گردد. حقوق بشر، انسانگرایی، آزادی خواهی، علم دوستی، عقلگرایی و طبیعت گرایی، مفاهیم جدید و شعار گونه آنان، جوابی منفی به قدرتهای حاکم مانند شاه، خان و روحانیون مسیحی بود. نظام های سیاسی در غرب از مشروطه سلطنتی انگلیس تا سوسیالیسم استالینیستی روسی کوشیدند تا پاره ای از ایده آلهای این جنبش را عملی سازند.

از طریق جنبش روشنگری هر دو انقلاب انگلیس در قرن 17 موجب حاکمیت نظام مشروطه سلطنتی و حذف حکومت مطلقه شد. جنبش روشنگری انگلیس آشکارا سیاسی، اخلاقی و ضد دین بود. از جمله متفکران آن: باکون، هابس، لاک، تولاند و ماندویل بودند. آنان میخواستند با کمک بورژوازی جامعه را از اجبارهایی مانند حکومت مطلقه، دگم های کلیسایی و ارتجاع فئودالیسم آزاد نمایند. آنها میگفتند که با توجه به طبیعت، انسان آزاد است و هیچ قدرتی روی زمین حق ربودن حقوق انسانی را ندارد. این جنبش در فرانسه نه تنها ضد کلیسا و ضد فئودال بود بلکه مقدمات جنبش و ایده های سوسیالیسم تخیلی را فراهم نمود. از جمله اندیشمندان آن: ولتیر، منتسکیو، هولباخ، و مارات بودند. در آلمان این جنبش گرچه سیاسی ولی بسیار متنوع و تئوریک (نظری) بود، که منتهی به فلسفه کلاسیک آلمان گردید. از جمله نظریه پردازان آن: لایبنیتز، لسینگ، کانت، ویلاند و غیره بودند. در آمریکا نمایندگان این جنبش برای استقلال آمریکا از انگلیس، دست به مبارزه زدند؛ از آنجمله: فرانکلین، پاین، و جفرسون. جنبش روشنگری که در قرن 18 در روسیه شروع شده بود، در قرن 19 موجب یک انقلاب دمکراتیک گردید. از جمله مبارزان آن: لومونوسوف، رادیشف، هر تسن، بلینسکی، چرنیشفسکی، پیزارف و دو برولویف بودند. مورخین چپ مدعی هستند که امپریالیسم و بورژوازی زمان حال به ایده های روشنگری خیانت نموده است. اندیشمندان چپ در حالیکه از خیانت امپریالیسم و سرمایه داری به ایده های روشنگری سخن میرانند خود را تنها وارث ایده های عصر روشنگری میدانند. آنها مدعی هستند که ارثیه سنت ترقی خواهانه روشنگری در مارکسیسم تائید شد و ایده های روشنگری در آینده نه چندان دور در سوسیالیسم و کمونیسم عملی خواهند گردید. باید اشاره کرد که نویسندگان دایره المعارفی در انقلاب فرانسه نقش مهمی داشتند. آنان در آن مجموعه آثار نوشتند که دوره دین و فلسفه پایان یافته و عصر علم و عقل فرارسیده است. انقلاب فرانسه در سال 1789 رامیتوان نتیجه تاثیر کتاب دایره المعارف در میان روشنفکران دانست.

روشنگری فرانسه رادیکال تر از روشنگری انگلیس بود. انقلابی بودن آنرا میتوان مدیون آته ایسم و ماتریالیسم بودنش دانست. آنان میگفتند که دین را نباید اصلاح کرد بلکه آنرا باید بکنار زد و در سیاست منظور تحول نیست بلکه برای انقلاب باید کوشید. آنان در جواب متافیزیک مذهبیبون میگفتند که عقل و دین با هم سرسازش ندارند. در حالیکه دیدرو به یک آته ایسم آشکار اعتراف نمود، دالامبر میگفت که آته ایسم عده ای، او را به خنده می اندازد. دوایده مهم روشنگری انگلیس یعنی لیبرالیسم و دنیسم بودند. دنیست ها خدارا سازنده ماشین جهانی میدانستند که نیازی به پیامبر و مقدسین ندارد. لیبرالیسم فردگرایانه روشنگری انگلیس خواهان تقسیم قوا در حاکمیت بود. سرانجام خواسته های روشنگری اروپا به آمریکا رسید؛ جائیکه دهها سال لیبرالیسم لاک ادعای مطلق آزادی فردی دارد. متفکران روشنگری همچون دوره رنسانس میگفتند که انسان مهمتر از جهان و کائنات است، و روانشناسی مهمتر از علم مافیزیک میباشد.

خصوصیات مشترک روشنگری فرانسه ترکیبی از: عقلگرایی، تجربه گرایی، و کوشش برای رفاه اجتماعی بود.

امروزه میتوان تصور نمود که تمام شعارهای دوره روشنگری برای رسیدن به عقلگرایی، آزادیخواهی، و ترقی خواهی بی مرز بوده اند. آته ایسم رادیکال غالب آنان متکی به قدرت عقل و افکار علمی بود. ولتیر و هولباخ در فرانسه به انتقاد شدید از افکار اتوریته مانند دین و کلیسا پرداختند. دوحقیقت مهم دیگر جهانبینی آنان اعتقادی خوشبینانه به پیشرفت اجتماعی نامحدود و قابل تربیت بودن انسان هستند. آنان با تکیه بر قوانین طبیعی خواهان برابری میان انسانها بودند. از نظر طبیعی آنان دارای ایمانی به منطقی بودن، عقلگرایی و نیکوصفتی و خوش قلب بودن انسان شدند. آنان غیر از آزادی و برابری انسان در مقابل قانون خواهان سعادت و خوشبختی او و تحمل و مدارای دگراندیشان بودند. روشنگران مخالف خرافات دینی و طرفدار آته ایسم، فردگرایی و جهانوطنی بودند. از جمله دیگر خواسته های آنان: حق اعتراض، حق مالکیت و حق امنیت بودند. ماتریالیستهای عصر روشنگری طرفدار برابری حقوق زن و مرد شدند. شفافیت فکری، تیزی انتقادی و وسعت تجربی از جمله دیگر خصوصیات آنان بود.

ادیبان و ادبیات نیز در جنبش فکری روشنگری نقش مهمی داشت. پاره ای از آنان از جمله معروفترین نویسندگان اروپا در سه قرن گذشته بوده اند. لسینگ آلمانی بانمایشنامه "ناتان دانا" خواهان دوستی و مدارای مذهبی بین ادیان گردید. منقدین در آغاز این دوره به کشف آثار شکسپیر از دیدی اجتماعی، انسانی و انتقادی گردیدند. روسو غیر از عقلگرایی اشاره ای به لزوم احساسات و غرایز طبیعی انسان می نمود. اهمیت به نقش احساسات موجب شد که هنر و ادبیات روشنگری بسوی هنر روکوکو تمایل یابد. آثار آموزشی، گزارشی و سفرنامه ای نویسندگانی مانند: سویت، دفو، و روسو خوانندگان بیشماری یافت و کوشش شد تا برای قوانین عام ادبی و مرزهای ژانرهای گوناگون آن، دانشنامه ای تهیه گردد.

بعضی از مهمترین نمایندگان فکری جنبش روشنگری آنزمان از کشور خود فرار کرده و به خارج رفتند؛ دیدرو مدتی مهمان کاترین کبیر ملکه روسیه شد، و ولتیر چندسالی نزد پادشاه پروس در آلمان بود. همدمی با اینگون روشنگران باعث شد که شاه مطلقه ای مانند فریدریش اعتراف نماید که حاکم باید نخستین خدمتکار دولت خود باشد. ولتیر در رابطه با مسیحیت میگفت که " خرافات رذیل را در میان مردم ریشه کن کنید!" دالامبر مینویسد که مسیحیت بر اثر یک فریب کبیر بوجود آمده، چون بعد از بودن جنازه عیسی شایعه نمودند که او به ملکوت در آسمانها پیوسته است. دیگری میگفت که دین حقیقی، دین عقلگرا است چون عقاید دیگر فقط خرافات هستند. در رابطه با روشنگری، کانت میگفت که شهادت استفاده از عقل خود را داشته باشید، " روشنگری یعنی رهایی انسان از وضع خودخواسته حقارت و تصمیم وجسارت برای بکارگیری فهم خود بدون کمک دیگران " (ترجمه نقل قول از سیما راد در فرهنگ اصطلاحات ادبی). آنان میخواستند که کوششهای فردی سعادت آمیز پایه وحدت میان خلقها نیز گردد.

۲۵- غم های خارجی بودن

باما قدری صبور باشید. می بخشید که ماهنوز اینجا هستیم. می بخشید که مادر اینجاکار می کنیم. می بخشید که زن هایمان بچه می زایند. می بخشید که بچه هایمان به مدرسه می روند. می بخشید که ما سققی بالایی سرمان داریم. می بخشید که آب جاری و برق در خانه داریم. لطفا قدری بلند نظر باشید و خود را به کوچه علی چپ بزنید چون ماقبل از بیداری قصد رفتن نداریم. همسایه ام حسن ترک اهل ترابوزان ده سال است که در اینجا است. او از ساعت پنج صبح برای کار شیفت خانه را ترک میکند. صبح ها نمک برفی و شن در خیابانهای یخ زده می پاشد تا شما

لیز نخورید. بعد از کار او فوری به خانه می آید تا تصویر خیابانهای تان همچون صفحه تلویزیون برفکی نشود تا او توهینی برای چشمهای آبی سردتان نباشد. در اتوبوس اوسرپامی ایستد تا شما بنشینید چون کسی حاضر نیست کنار او با لباس سپوری بنشیند.

او اعتصاب نمی کند اعتراض نمی کند راهپیمایی نمی کند بایکوت نمی کند تحریم نمی کند تقاضای حق رای ندارد تقاضای حق تجمع ندارد پاسپورت دو ملیتی نمی خواهد اگرچه شما اینهمه قانون پاراگراف بند ماده در مجلس تان در باره او به تصویب رسانده اید. شما در خانه به بچه هایتان یاد می دهید: من کار میکنم تو زحمت می کشی او حقوق میگیرد تا در کشورش خانه هتل و اتوبوس بخرد.

ما حقی نداریم ولی وظایفی داریم. صاحب دو زبان شده ایم گرچه تنها وطن مان را هم از دست داده ایم. زبان را نیز از دست داده ایم چون دره سکوت پرت افتاده ایم. دوزبان داریم یکی را در خانه حرف میزنیم با دیگری در بیرون از ما سوء استفاده میکنند. فاصله مان تنها کیلومترها راه نیست بلکه زبان فرهنگ دین آیین آداب و رسوم. در اینجا

همچون زبانهای ساکنین برج شهر بابل هیچکس زبان دیگری را نمی فهمد چون خدایتان از ارتباط ما با هم وحشت دارد. هر زمان دهان را برای گفتن جمله ای باز میکنم ترسم از آنست که یکی از شماها بگوید: جماعتی بی سواد با رفتاری روستایی که از حرص حلیم توی دیگ افتاده اند.

در فرهنگ ما خارجی یعنی غریب بیگس با نوستالژی شوق دیدار جایی یا کسی. در زبان شما خارجی یعنی وحشی بربر مزاحم انگل و تنبل. هر بار که نامه ای به خانه مینویسم ترسم از آنست که مادرم متوجه شود که زبانم را فراموش کرده ام.

سلام درود بدرود آقای پستیچی. من دو هفته در بیمارستان بستری بودم کسی از من ملاقات نکرد یک روز اینجا را ترک خواهم کرد یا بقول شما گورم را گم خواهم نمود هیچکدام از شما سراغی از من نخواهد گرفت هیچکس نبود مرا احساس نخواهد کرد.

اکنون کاغذی سفید و بی گناه روی میز تحریر دو کتاب لغت فارسی به خارجی و خارجی به فارسی در کنارم دو دانشنامه یا دایرة المعارف در پیش ام خودنویس خودکار قلم نیزه و اژه نگار زرنگار پارسا و دیگر برنامه های پارسی نویسی. منظورم نوشتن نامه ای بلند است. با این وجود اینها نمی توانند مشکل زبان خارجی ام را بیان کنند چون برای هر کلمه ای و جمله ای باید دنبال آن در کتاب لغت یا کتاب گرامر بگردم. یقین دارم که تو آنها را نیز نخواهی فهمید. فکر کنم سرم را زیادی از پنجره بیرون کرده ام. بدرود آقای پستیچی!

۲۶. شاعره - میان مرگ و آواره گی!

Rose Auslaender (1901 – 1988)

روزا اوسلندر

روزا اوسلندر، از مشهورترین زنان شاعر آلمانی زبان، یهودی تبار، قرن بیستم اروپا است. شعر او حاوی حقایق و احساسات دو فاجعه دردآور است: یکی اینکه، ولایت دوران کودکی او یعنی شهر "بوکووینا" بر اثر نتایج دو جنگ جهانی دائم تحت اشغال ارتش یکی از کشورهای: آلمان، اتریش، رومانی و مجارستان قرار گرفت. دوم اینکه او بدلیل یهودی بودن، چهارسال همراه مادرش در اردوگاه اسیران آلمان هیتلری در انتظار مرگ بسر برد تا اینکه سرانجام ارتش سرخ شوروی در سال 1944 آنها را آزاد نمود، گرچه گویا نیمی از جمعیت یهودی شهر صد هزار نفری بوکووینا از طریق نازیها بقتل رسیدند. او در آن اردوگاه نیز با شاعر دیگر آلمانی زبان و یهودی تبار، یعنی پاول سلان شخص آشنا گردید.

روزا اوسلندر پیرامون آن روزهای سخت و ناگوار مینویسد : “ما به اعدام محکوم شده گان، بطور غیرقابل بیانی، نیاز به همدردی داشتیم. و درحالیکه هر لحظه منتظر مرگ بودیم، بعضی در جهان خیالی واژه‌ها میزیستند ؛ یعنی درخانه ای روئایی در شرایط بی خانمانی. نوشتن، زندگی مان بود و شعر، مقاومت مان در آنجا فقط واژه “مادر” هنوزنیرو و قدرت جادویی داشت ؛ یعنی نقش مرکزی مقاومت در مقابل فشار و تهدید جسمی و روانی . و زبان ، جانشین گم شده‌ها و از دست رفته گان مان شده بود . و چون آن بلاهایی که بسرمان آمد، قافیه نداشتند و بی نظم بودند، ما هم به شعر نو پناه بردیم. ما نجات یافتگان آن قتل عام ، باکمک واژه‌ها ، زندگی ساختیم ، چون قلم زنی، زندگی بود ، یعنی مقاومت در برابر مرگ . و زبان مادری ، محلی برای سکونت ، سکوت و استراحت – و زبان شاعرانه ، ناقل زیبایی مناظر طبیعی وطن، و فرهنگ و سنت جامعه مان ، گرچه در جهان مکانیکی، واژه‌های صفتی ، بی معنا شده بودند . ایمان به انسانیت ، و نیروی نجات بخش ادبیات را ، کوشیدیم تا در نزد خود حفظ نماییم .”

امروزه گفته میشود که در شعر او ، فاجعه های قرن بیستم و نابودی زیبایی مناظر طبیعی اروپای شرقی، بدلیل جنگ، بچشم میخورند. مرگ، تنهایی، وطن، نوستالژی دوران کودکی، وحشت های زندگی گذشته، بیگانگی در مهاجرت و آواره گی ، از دیگر موضوعات شعر او هستند. اشعار او با تنوع موضوعی و سبک و فرم رادیکال و شرح جهان باکمک تصاویر، و زیبایی آرکائیک، یکی از بهترین شعرهای زنان اروپا هستند. شعرش، بخشی از شعر مدرن اروپانیز است. او در نیمه دوم قرن بیستم باکمک پاول سلان، با فرهنگ آوانگارد و شعر مدرن آلمان آشنا شد. گرچه او چهل سال تحت تاثیر فرم شعر سنتی بود. و در پایان، او بدون توجه به مدهای ادبی، به سبک خود ادامه داد و شعرهایی: روشن، کوتاه، و فشرده سرود . هیله دو بین ، او را یکی از آخرین زنان شاعر یهودی آلمانی زبان اروپا نامید. روزا اوسلندر دهها سال وادار به مهاجرت و تبعید گردید و بدین سبب چندین سال، اشعارش را به انگلیسی نوشت، چون بقول خودش، در زبان آلمانی لال شده بود و سرانجام در سال 1957 بعد از دیدار مجدد با پاول سلان در پاریس، دوباره آغاز به سرودن شعر نو نمود. اشعار نیمه دوم قرن بیست او شامل: تجربیات روزانه، افکار و احساسات، تجربه های تعقیب و فرار، عشق، دوستی، مناظر طبیعی، نابودی قومی در شهرها، و موضوع زبان ، هستند. از نظر ادبی اوزیر تعثیر : هلدرین، تراکل، هاینه، ریلکه ، کافکا ، شعر مدرن آلمانی، و رمانتیک غربی، قرار گرفت . و از نظر فلسفی: فروید، افلاتون و اسپینوزا او را تحت تعثیر قرار دادند . پاره ای از اشعارش بدلیل فلسفه “طبیعت خدایی” اسپینوزا، حاوی “عرفان طبیعت گرایی” هستند. آ . مارگول او را “سافوی” طبیعت زیبایی اروپا نامید . مجموعه اشعار او را حدود 25000 رقم، حدس میزنند.

روزا اوسلندر در سال 1901 در شهر آلمانی زبان بوکووینا، واقع در روسیه امروزی دنیا آمد و در سال 1988 در شهر دوسلدورف در آلمان درگذشت . نام اصلی او پیش از ازدواج ، روزالی بناتریس شرتسر بود . وی در دانشگاه فلسفه و ادبیات خوانده بود . پاول سلان شهر محل تولد خود یعنی بوکووینا را شهری نامید که در آغاز قرن بیستم در آن کتابها و انسانها باهم زندگی میکردند. روزا اوسلندر در دوران اسارت در اردوگاههای کار اجباری فاشیسم، نوشته بود که زندگی نباید فقط مکان فرار باشد. او درباره ناگواری سالهای اسارت میگفت که حتا پرندهای مهاجر هم دیگر بسوی جنوب پرواز نمی کردند ، چون بو، رنگ، مزه ، نور و همه چیز دیگر تغییر کرده بود.

از جمله آثار او : تابستان کور ، رنگین کمان ، مجموعه شعر نیویورک، اشعار شهر مانهاتان ، انگیزه های اسارتگاهی ، بدون ویزا ، همه چیز انگیزه شعر شده ، نفس ام نیش میزند، و شهر و نیز غرق شدنی نیست، هستند. مجموعه شعر (تابستان کور) باکمک تصاویر سوررئالیستی، تهدید، تعقیب، بن بست ، و قتل مخالفین، از طریق نیروهای اس اس را نشان میدهد . کتاب مانهاتان ، نوعی اتوبیوگرافی نویسنده است و واژه‌ها اغلب حاوی “انتظار مسیحایی” میباشند.

کتاب مجموعه شعر نیویورک، اشاره ای به اکسپرسیونیست شدن جهان شهرهای بزرگ مینماید.

۲۷- ارسال مجدد یک مقاله ادبی.

به مناسبت سالگرد اینگهبورگ باخمن . Bachmann.Ingeborg (1926-1973)

به قول ریش سفیدان ولایت مان؛ پدر این سرمایه داری بسوزد که حتا کتاب و سایر کالاهای فرهنگی را نیز سودجویانه نموده است، چون در این مملکت پناهگاه، که چاپ کتاب نیز برای خود، صنعتی مستقل شده، اغلب کتابهای عکس دار چنان گران هستند که خواننده بی پول میتواند فقط آنها را در کتابخانه ها ورق بزند. چندی پیش در بخش ادبیات، کتاب عکس داری درباره خانم اینگبرگ باخمن، شاعره مدرن آلمانی زبان اهل اتریش، جلب نظر کرد. در یکی از عکسها تصویر او را روی جلد مجله مشهور و پرتیراژ اشپیگل سال 1954 چاپ کرده بودند. در عکس دیگری، او حین شرکت در جلسه شعرخوانی گروه ادبی مشهور به گروه 47 در آلمان، کنار پاول سلان نشسته و سرگرم بحث است. و در عکس سوم در پشت صندلی اش، ماکس فریش و هاینریش بل، با افتخار "فدایت گردیم" ایستاده اند. بوبه همدیگر لبخند میزنند. در جای دیگری درباره مرگ مشکوکش آمده که او در سال 1973، در سن 47 سالگی، در شهر رم در آتش سوزی خانه اش در گذشته است، گرچه مرگش آنزمان مشکوک بود، پلیس اعلان نمود که او احتمالاً در حین سیگار کشیدن بخواب رفته و آتش سیگارش موجب حریق خانه شده است. توضیح اینکه او از قرص های مسکن و مشروب نیز علیه افسرده گی اش استفاده می نمود. در دانشنامه های چپ درباره وی آمده که او از موضع هومانیزم بورژوازی، به خلق آثاری اجتماعی پرداخت. و یا اینکه گرچه آدرنو زمانیکه از تعقیب فاشیسم به خارج فرار کرده و گفته بود که: بعد از اینهمه جنایتهای فاشیسم، شاعری نوعی بربریت است، باخمن و خانم ایلزه آشینگر، از جمله زنانی بودند که بعد از پایان جنگ جهانی دوم به سرودن شعر، روی آوردند. یادآوری اینکه او قبل از شاعری، دکترای فلسفه و روانشناسی گرفته بود. در جای دیگری باخمن گفته بود که عشق، آخرین تکیه گاه انسان، و ادبیات هوایی است برای تنفس کردن. منتقدین در آثارش نوعی یاس و ناامیدی و شکست در عشق، می بینند، چون او 5 سال با ماکس فریش، نماینده نویسنده سوئیسی همخانه بود و بعد از جدایی، سالها دچار افسرده گی شد. شاید به این دلیل بعضی از اشعارش، شرح شکست در روابط عشقی و دوستی هستند. باخمن پیرامون دوستی اش با پاول سلان هم کتابی با عنوان "صحبت های ادبی-عاشقانه" منتشر نمود. او از موضعی فمینیستی مینویسد که اغلب زنان وقتی در رابطه با مردان و مسایل اجتماعی به بن بست میرسند، شروع به نابودی تدریجی خود مینمایند.

اشعار او شرح جهانی سرد و سخت هستند. در نظر او نه تنها انسان بلکه کره زمین نیز در خطر است. او در کتاب "کابوس بعد از تولد"، از پوچی و بی معنی بودن جهان حرف میزند و بدلیل دو جنگ جهانی و وجود فاشیسم و ناسیونالیسم شوینیستی، او از تهدید فرد از طریق گذشته و حال سخن میگوید. در اشعارش نه تنها از خودبیگانگی فرد با جهان، بلکه تصاویری از طبیعت مجروح و آسیب دیده، به نمایش در می آید. او کوشید با کمک زبان رمز و استعاره، اسطوره و افسانه، ترس و قصه، تصاویری شاعرانه به روی کاغذ بیاورد. در آثارش خواننده شاهد روبرتافتن او از جهان خارج و بازگشت به عالم درون است. در دهه 50 قرن گذشته که درباره اثرات منفی دستکاری های تبلیغاتی-تجارتی، روان انسان، هنوز تحقیق نشده بود، او از جهان مصنوعی جامعه مصرف و انسان سخن گفت که گرفتار: ظاهر و با نورهای مصنوعی نئون است. عنوان یکی از نماینده های رادیویی او "تجارت با رویاهای انسان" بود. موندلوهایی انسان ناامید، شورش و اعتراف انسان در یک جهان پوچ و بی ارزش هستند که بر پایه تجربیات

جنگ جهانی دوم نوشته شده اند. مجموعه داستان “ دستکاري و تمرین مجازي و مصنوعي ” او، پیرامون مسایل زنان است. رمان اتوبیو گرافیک “مالینا” ی او، که مورد علاقه جنبش فمینیستی قرار گرفت، از طرف منتقدین ادبی، مهر “عریان و برهنگی روحی” خورد. اشعار تیره و غمگین اش اغلب دارای آهنگ و قدرت تصویرسازی هستند.

خانم باخمن، شاعره ای است میان دو فیلسوف؛ از نظر فلسفه زبانی، او زیر تاثیر ویتگنشتاین و از نظر جهانی بینی، زیر نفوذ هایدگر، پایان نامه دکترای خود را “ فلسفه انتقادی اگزیستنسیالیستی هایدگر ” نام گذاشت. باخمن مینویسد که شاعر باید با کمک واژه ها و زبان، پا را از دیوار و مرزها، فراتر بگذارد. اودرکتر ایلزه آشینگر، از معروف ترین زنان شاعر آلمانی زبان قرن بیستم بود. در آغاز، شرکت در اولین جلسه شعرخوانی “ گروه ادبی 47 ” در سال 1952 موجب جلب نظر شنوندگان شعرش شد. چون اشعارش اغلب بدلیل آهنگ و زیبایی مورد تحسین قرار گرفته و یا گاهی باعث سوء تفاهم هایی شدند، باخمن تصمیم گرفت که بعد از 10 سال شاعری، از سرودن شعر دست بکشد. او می پرسد چرا خواننده اشعارش، دچار ترس “در خطر بودن انسان و طبیعت” نمیشوند. وی با قلم خلاق خود غیر از شعر و داستان و رمان، به نوشتن مقاله، نمایشنامه، گزارش، نقد و غیره نیز پرداخت. او مدتی با نام مستعار “ روت کلا ”، مسئول برنامه های رادیویی شهر برمن در آلمان بود. از جمله آثارش در این دوره، کتاب “در رعد و برق گلهاي رز” می باشد.

اینگرگ باخمن، شاعره نوگرای آلمانی زبان، در سال 1926 در اتریش بدنیا آمد و در سال 1973 در شهر رم درگذشت. پدر وی معلم بود. او در رابطه با سفر خود به کشورهای مصر و سودان، کتاب “انواع مرگ” را منتشر نمود.

از جمله آثار او: جوانی در یک شهر اتریش، حرص و طمع، آغاز و پایان، محلی برای حوادث، و مجموعه داستان “ سی امین سال ” هستند. از جمله نمایشنامه های رادیویی او: خدای خوب مانهاتان، و جیرجیرک ها، می باشند. دو مجموعه شعر او، یعنی: زمان تعیین شده، و پرستش حرص بزرگ، موجب شهرت وی گردیدند.

۲۸- بالزاک، ساعدي فرانسه؟

با قدری خیالپردازی نوستالژیک، آلبوم عکس و تصویر بالزاک، بیننده را بیاد ساعدي، نمایشنامه نویس مبارز ایرانی می اندازد. ویکتور هوگو در سال 1850 در حین خاکسپاری بالزاک در پاریس، ضمن یک سخنرانی تحسین آمیز در باره او میگوید: دوستان گرامی!، ما چند لحظه پیش، نویسنده و نابغه ای را به درون قبر سرازیر نمودیم که او قبل از آن در بالای سرمان، در میان ستارگان میهن، در پشت ابرها و همراه آنها، به حرکت درآمده بود.

بالزاک بین سالهای 1799 و 1850 زندگی نمود، پدرش کارمند دولت وقت در فرانسه بود. او غیر از مقالات سیاسی-اجتماعی و نقد ادبی، حدود صد رمان و ناول و چند نمایشنامه نوشت. به نقل از دوستان، او روزانه بیش از پنجاه لیوان قهوه ترکی می نوشید تا همچون کارگر زحمتکش ادبی، در کارگاه کمدی انسانی، به خلاقیت و سروصدای گوشخراش بپردازد. بالزاک خود میگوید: من عجیب ترین آدمی هستم که تاکنون ملاقات کرده ام.

بالزاک قبل از موفقیت در نویسندگی، ناشر و چاپخانه دار بود، ولی به علت بحرانهای غیرقابل پیش بینی در آغاز سرمایه داری اروپا، ورشکسته شده بود. بدهکاریهای غول آسای این تجربه تلخ شغلی تا آخر عمر گریبانگیر او شدند. او به نظر صاحب نظران ادبی، پایه گذار واقعگرایی انتقادی در رمان است. اهمیت بالزاک برای ادبیات مردمی و جهانی تا آن حد است که مشاهیر و صاحب نظرانی چون: انگلس-لوکاچ-آدرنو-گورکی-برشت-پروست-هسه-وایدل-هوگو-تولستوی-زولا-فلور-بودلر و دیگران در باره اش مقاله و کتاب نوشتند.

استاندال مینویسد، آثار بالزاک به این دلیل محبوب هستند چون آنها نشانه عشق به بشریت میباشند. مسایل و مشکلات سالهای حدود 1830 و آغاز سرمایه داری در فرانسه، موضوعات کنونی اکثر کشورهای عصرمانیز میباشند. گویی نوشته های صد و هفتاد سال پیش بالزاک، گزارشهای فعلی دوران جهانی شدن سرمایه، در عصر ما نیز هستند.

انگلس مینویسد: آثار ادبی رئالیستی بالزاک در مورد تاریخ اجتماعی فرانسه میباشند. اهمیت آنها برای تحقیقات علمی اجتماعی ما مهمتر از منابع اقتصادی، تاریخی و آماری دیگران بودند. لوکاچ میگوید او در آثارش نشان میدهد که چگونه نظام سرمایه داری حتماً به تحقیر و فاحشگی ادبیات و فرهنگ میپردازد، سیستمی که از فکر و احساسات شاعر، گرفته تا کاغذ سهمیه بندی شده، همه را به کالای سودجویانه تبدیل نموده. در این جنگل انبوه و وحشی، فرد در مقابل فرد- و گروه در برابر گروه، بی رحمانه با هم می جنگند یا به رقابت مرگ و نیستی می پردازند. بالزاک با بررسی سرنوشت فرد در دوره ای معین، وضعیت گروه، قشر یا طبقه او را هم در جامعه به نقد می کشاند. به این دلیل روش او را واقعگرایی می نامند. آثار او بعد از شکسپیر، مهمترین گنجینه فرهنگ و سند اجتماعی درباره طبیعت انسان، این جاندار دوپا، هستند. بودلر میگوید: در تمام آثار او گرمی و آتش زندگی شعله ور است. در او شوق و شور هنرمندانه و استعداد و توانایی های علمی همدست هستند. نام او همیشه در جمع دوستان و آشنایان ماحاضر بود، گرچه اسمش جزو لیست دعوت شدگان نبود. لوکاچ، انگلس و هوگو رئالیسم او را نه تنها تحسین نمودند، بلکه او را یک انقلابی ناخواسته نام گذاشتند.

منتقدین، آثار بالزاک را بدین دلیل رئالیستی میدانند، چون او شکست و سقوط طبقه حاکم و روی کار آمدن طبقه جدید را پیش بینی میکند، گرچه او شخصاً خود هوادار دولت مردان وقت بود. در زمان او با رشد بورژوازی و مطرح شدن شعار جمهوری خواهی و عدالت طلبی، طبقه اشراف و دربار سلطنتی و ادار به تحویل قدرت گردیدند.

بالزاک به علت تجربیات شخصی خود، منتقد- روزنامه نگار- نویسنده- ناشر- کتابفروش- و هنرمند را از جمله استنمار شدگان و قربانیان نظام سرمایه داری میدانند. او در یکی از مقاله هایش می نویسد: ما خود نیز دکاندار سخن شده ایم.

گورکی میگوید: من از طریق رمانهای ترجمه شده، دوستدار او گردیدم، او از این راه، معلم و رفیق من شد. تولستوی به گورکی توصیه میکرد، برای اینکه نویسنده توانایی گردد، باید آثار بالزاک را دقیقاً بخواند.

مجموعه آثار بالزاک در کمپی انسانی است. از جمله دیگر کتابهای او: آرزوهای برباد رفته- خادمین شاه- فراز و فرود معشوقه های درباریان- جنبش دهقانی مشروطه خواه- و پدر گوریت میباشند.

غالب آثار او شکوه و زاری در باره سقوط و به خطر افتادن طبقه اشراف هستند، گرچه او خود شخصاً جانبدار قانون جاری و قشر حاکم زمان خود بود. شاید بدین دلیل انگلس گفته بود، رمانهای رئالیست بالزاک سلطنت طلب را به آثار ناتوئالیست زولای جمهوریخواه ترجیح میدهد.

۲۹- ادبیات، بعد از بازگشت تان

(تشویق ادبیات، تعقیب ادیبان)

اشعار بیمار نشانه جامعه بیمار است. گرچه ادبیات به کسی بدهکار نیست؛ نه قاضی است و نه وکیل مدافع. با امید به شعار؛ قبل از مرگ، نمیر! بعد از بازگشت تان، نسیم تازه ای در ادبیات خواهد وزید. و ما سراغ او تویی انقلاب فرهنگی خواهیم رفت. برایتان مراسم استقبالی برقرار خواهیم کرد، مانند جشن بازگشت بزرگ علوی از آلمان، گورکی از ایتالیا و

سولژینیسین از آمریکا. خانه آتش گرفته را دیگر نمیشود با آب خاموش کرد بلکه باید با اشک شما بازگشت گان. عده ای خود را فروختند، عده ای سازش کردند و عده ای هم خودکشی نمودند. آنهایی راکه انگشت بالا گرفتند، فراموش نخواهیم کرد، و آثارشان را بخشی از کتابهای درسی خواهیم نمود، نام های مستعارشان را به رسمیت خواهیم شناخت. برج عاج دیگران از عاج فیل نیست بلکه از استخوان خرد شده اهل ادب آسیب دیده است. زندانیان آزاد خواهند شد، از قربانیان برنامه خراب نمودن مشاهیر، یعنی برنامه هویت، اعاده حیثیت خواهد شد. جنگ داخلی ادبیات به پایان خواهد رسید، و اعلان آتش بس خواهیم کرد. اردوگاههای استراحت و تفریحی نویسندگی براه خواهیم انداخت. برای زنان کانون نویسندگان تشکیل خواهیم داد. اتهامات فراماسیونی ادبی را افساء خواهیم نمود. برای حمایت از ادب و فرهنگ یارانه تعیین خواهیم کرد. کتابهای ممنوعه اجازه نشر خواهند گرفت. انحصار چاپ و نشر را بی اعتبار اعلان خواهیم نمود. بوروکراتهای ادبی را به اردوگاههای پناهندگان در غرب خواهیم فرستاد. سازمانهای ادبی-فرهنگی وابسته دولتی، منحل خواهند شد. کتابهایی که با سرمایه شخصی و تیراژ پایین، مانند آثار فوتوریستی، درخارج و داخل منتشر شدند، جبران هزینه و غرامت خواهند شد. ادبیات آوانگارد جوانان را ناشی از ایدز فرهنگی غرب معرفی نخواهیم کرد. ادبیاتی که باعث دندان درد شود، مورد انتقاد قرار خواهد گرفت. کارتل و کنسرنهای کواکولا، مک دونالد و مارلبرو، هم حتما میتوانند جایزه ادبی اهدا کنند، چنانچه آنها موجب تشویق اهل ذوقی شوند. ادبیات زنان بیش از این تشویق خواهند شد چون به قول صاحب نظران، آنها دارای زبان، سبک، و موضوع خاص خود هستند. ساختن دشمنان ساختگی فرهنگی مانند زنان، جوانان، و خارجیها، را فریبی برای انحراف اذهان عمومی میدانیم.

ادبیات ایرانی و فارسی را با هم آشتی خواهیم داد. با آغوش باز به پیشباز فرهنگ جهانی و خارجی خواهیم رفت. چنانچه لازم شود از کیسه خلیفه خواهیم بخشید. اشعار شیکاگو و هارلم تان را ترجمه خواهیم کرد. برای نوشتن رمان (گلهاي خشم) جایزه تعیین خواهیم نمود. رمان باید نه تنها جاده صاف کن اندیشه بلکه یخ شکن تابوها باشد. ادبیاتی که با مشت‌های گره کرده در جیب، شعار دهد، اندیشیدن را فراموش خواهد کرد. همچون چنگیز آیت‌ماتوف، اسطوره‌های ایل و دیار و وطن را وارد داستان و نوول خواهیم کرد. زاری و نوحه های نمایندگان مجلس را تجدید چاپ خواهیم کرد. چون اکسیژن زیادی و مازاد بر مصرف، ممکن است باعث خفگی شود. باز هم به بحث: فرم و محتوا، زیبایی شناسی یا اخلاق‌گرایی خواهیم پرداخت. کانون نویسندگان را نباید وادار کرد که نقش حزب سیاسی یا سازمان انقلابی بازی کند، چون فعالیت اجتماعی نه تنها سرکوب خواهد شد بلکه تشویق خواهد گردید. با اینهمه نویسنده میتواند نقشهایی مانند معلم اخلاق، منتقد و شاکي، جامعه شناس، مفسر عشق و طلاق، عارف و اقتصاددان بعهدہ بگیرد. در دیکتاتورهای مردم بجای کتاب و فرهنگ دنبال ماشین و لباس مد و عطر بودند. از کتاب در مقابل سایر رسانه ها مانند مطبوعات، فیلم، رادیو، تلویزیون، اینترنت، و ویدئو پشتیبانی خواهد شد. به جستجوی سرزمین خیالی و فرضی خواهیم رفت. نویسنده میتواند درباره تابوها نیز بنویسد، از جمله: ناسیونالیسم، معتادان، مخالفین، هیپی ها، فیمینیست ها. در زمان پست اتوپی حال، باید دوباره به فکر ادبیات افتاد. در زندگی فرهنگی، هر جنبش و حرکتی حتی پاپ و راک نیز امکان فعالیت دارند. ادبیات را دیگر نباید به شاخه های: رسمی، لیبرال، روستایی تقسیم کرد. پرچمداران انترناسیونالیستی ادبیات نباید ادبیات ملی و روستایی خود را فراموش کنند. ما به نقش مهم ادبیات برای بازسازی از جمله نقش روانشناسی، اخلاقی، اجتماعی و اقتصادی آن آگاه هستیم. ادبیات پورنو و سکسی، ادبیات نژادی، ادبیات ضد کمونیستی باید افشا گردند. نویسندگان خارجی، از جمله کافکا، جویس، پاسترناک و سولژینیسین را زیر ذره بین نقد خواهیم برد.

رنالیسم میتواند با سمبولیسم رقابت کند. يك متن ادبی میتواند اجتماعی، سیاسی، مذهبی یا استتیک باشد. رنالیسم به دلیل توانایی هنری دوام آورد و رنالیسم سوسیالیستی به خاطر حمایت دولتی.

مکاتب ادبی دیگر مانند پسامدرن، آبرزد، وساختارگرا ممکن است بدلیل نیهلیسم ارزشی، موقتی باشند. ما مهمانی آنها را تحمل خواهیم کرد. ادبیات کلاسیک و رئالیسم به دلیل ایده آل اتحاد، یعنی وحدت اخلاق و زیبایی، دوام آوردند. شهامت نویسنده نباید جای اهمیت هنری او را بگیرد. مردم، همیشه باشرف و حاکمین نامردمی بودند. مردان نیز میتوانند به موضوعاتی مانند: آشپزخانه، خانواده، خانه داری، و روابط احساساتی در آثارشان بپردازند. باز هم؛ تولد در وطن، مرگ در غربت!

۳۰- ویلیام یت

YEATS, W.B (1865 – 1939)

سه زن در زندگی شاعر ملی!

شاعر ملی؛ استقلال یا خودمختاری؟ تابوت پوسیده ویلیام یت، شاعر ملی و مبارز استقلال طلبی ایرلند، مهمترین شاعر انگلیسی زبان قرن 20 و برنده جایزه نوبل ادبی سال 1923، را بعد سالها، سرانجام طی مراسمی باشکوه؛ دولتی و نظامی، از فرانسه به محل زادگاهش در ایرلند منتقل کردند. او نزدیک بود به سبب ناسیونالیسم و میهن پرستی به فاشیست های اروپا به پیوندد. در مبارزه اجتماعی و خلاقیت ادبی وی گویا سه زن در سه مرحله زندگی اش تاثیر مهمی بجا گذاشتند. در جوانی خانم معود گونه او را با مبارزات استقلال طلبانه برای رهایی ایرلند از زیر یوغ بریتانیایی کبیر! آشنا کرد. در میانسالی خانم ایزابل گریگوری موجب آشنایی او با ادبیات رئالیستی و اجتماعی شد. و در کهنسالی خانم گرجیه هیدلس او را با عرفان و خودشناسی و عالم هپروت برای زندگی بعد از مرگ آشنا نمود! آقای ویت پایه گذار تاثیر ایرلند در جنبش فرهنگی "رنسانس ایرلند" بود و سالها در راه استقلال کشورش مبارزه نمود. آثار وی تضاد قوی میان سنت و تجدد اجتماعی زمان و جامعه اش را نشان میدهند. از جمله دلایل جایزه نوبل، اعلان شد که او بخشی از فرهنگ خلق خود را توانست به شکل هنر در اختیار دیگران بگذارد. ویت بعد از دیدار با رابیندار تاگور و آشنایی با فلسفه و ادیان شرقی، به نوعی عرفان روی آورد. در پایان عمر بعد از سناتور شدن او در دولت مرکزی انگلیس، ناسیونالیست های ایرلند به نشانه اعتراض، خانه و کاشانه اش را به آتش کشیدند.

یت نه تنها یکی از مهمترین شاعران و نمایشنامه نویسان انگلیسی زبان قرن بیستم بود، بلکه او به ادبیات مدرن انگلیس تکانی مهم داد. آثار او تغییری عظیم روی ادبیات مدرن انگلیس و ایرلند بجا گذاشتند. اوزیر تاثیر مکتب سمبولیسم فرانسوی، اشعاری بسیار زیبا آفرید. ویت پایه گذار شعر "سمبولیسم جادویی" در غرب است. او سنت گرایی است که خود را به طنز "آخرین شاعر رمانتیک" اروپا نام نهاد. ویت سالها با کوشش عجیبی به گردآوری فرهنگ فولکلوریک، قصه ها و اسطوره های مردم ایرلند پرداخت و نمایشنامه هایی با تکیه بر ادبیات قدیمی و فولکلوریک مردمش به روی صحنه فرستاد. او روی هر کدام از نوشته هایش سالها کار میکرد تا آنها را بصورت ساده و خلقی درآورد. او غیر از تاگور با اسکار وایلد و برنارد شاو، رفت و آمد دوستانه داشت.

یت در دفاع از رمانتیک جامعه روستایی ایرلند به انتقاد از جنبش صنعتی شدن در غرب و به انتقاد از ماده گرایی دوره مدرن پرداخت و آنرا پایان و مرگ "حقیقت ادبی" دانست. اعتراض یت به تفکر ناتورالیستی؛ و در نظر او، ضد هنری، دمکراسی و شهر نشینی، با حمله او به موج "کثیف مدرن"، همراه بود. او در جهان مدام دونیروی دونالیستی را در حال مبارزه میدید: فرد-جهان، مرگ-زندگی، جسم-روح، خیال-واقعیت، حال-گذشته، و غیره. یت غالبن دارای افکاري متضاد و متناقضی بود. او بجای ماتریالیسم و رئالیسم ادبی، سالها تمایلات و ایده های هنری اشراف، نجیب زادگان و برگزیدگان را تبلیغ میکرد. وگاه هشدار دهنده، سقوط جهان و دوره آخر زمانی و منتقد زمان و جامعه خود شد. او در آثارش از

زبانی سنبلک استفاده میکرد: درخت، پرند، برج، دریا، خانه و غیره در نوشته هایش معانی استعاره ای دارند. وی به طرح اختلاف بین زندگی فرد و تودهها در آثارش، و در سال 1910 بدلیل تمایلات عرفانی به انتقاد از درام رئالیستی پرداخت. منتقدین، تبلیغ ایده آلهای اشرافی و برگزیدگان، در آثار او را بدلیل سنت رمانتیک سمبولیسم وی میدانند، و صاحب نظران در آثار گاه غلوآمیزش مخلوطی از استتیک اشرافی و فردگرایی عرفانی می بینند. او توانست جنبه دراماتیک دین مسیح را با اشاره به مبارزه دائم میان خدای مسیحیت و دیو درون انسان غربی، بصورت هنر مطرح نماید.

یت عناصر فرهنگ فولکلوریک ایرلندی را به شکل ترکیبی از خیالپردازی و واقعگرایی مطرح نمود. او بسته به شرایط زمان گاهی نیز به نوشتن نمایشنامه هایی رئالیستی پرداخت. فعالیت نمایشنامه نویسی ییت را باید در رابطه با کوشش آغاز جنبش تاتری ایرلند دانست. معمولاً طرف خطاب تاتر تشریفاتی اش، اقشار برگزیده اشراف و روشنفکران ناسیونالیست هستند. بعد از انتقاد و حمله روشنگران جنبش ملی گرایی استقلال طلبانه ایرلند، ییت از ادبیات رمانتیک و سمبولیستی فاصله گرفت و کوشید همچون شکسپیر به رئالیسم و سنت ادبیات انگلیس برگردد.

ویلیام ییت در سال 1865 در دوبلین دنیا آمد و در سال 1939 در فرانسه درگذشت. او از خانواده ای هنرمند برخاسته بود و پدرش یک نقاش نسبتاً زبردست بود. ییت در تمام عمر یک رمانتیک سیاسی ماند. آثار اولیه اونه تنها زیر تاثیر رمانتیک انگلیس بلکه زیر نفوذ سمبولیسم فرانسه نیز قرار داشتند. بخش مهم انگیزه های آثار ییت جستجوی سمبول و تصویرها در ادبیات و فرهنگ فولکلوریک ایرلند هستند. او خود را طرفدار روانشناسی یانگ میدانست. ییت نویسنده ای است که دائم در حال تغییر و تحول بود و مطابق شرایط زمان به فعالیت فرهنگی میپرداخت. او تا آخر عمر توانست احساسات خاصی برای نیازهای زنده انسان خوشبین و امیدوار داشته باشد. تضاد و پیچیده گی آثار ییت را بدلیل تناقض زندگی شخصی و اجتماعی او میدانند. او بارها تاکید نمود که راه نجاتی برای حل مشکلات سرمایه داری نمی شناسد.

یت تحت تاثیر عذرا پاوند جانبدار ادبیات و درام غیرخلقی، و هنر برای برگزیدگان شد. بعد از اینکه ییت اعلان نمود که معیارهای استتیک مهمتر از تبلیغات سیاسی هستند، رفقای! نماینده جنبش استقلال طلبی ایرلند به بایکوت آثار غیراجتماعی و غیرسیاسی وی پرداختند. پاوند در اوج جنبش هنری مدرن، نوشت که ییت بهترین شاعر انگلیس و بشاشیت و سرزنده گی در آثارش فناپذیر هستند. ییت سالها به ترجمه نظرات هنری، آثار اتوبیوگرافیک و درام های سوفولکس یونانی پرداخت. الیوت از تحول پذیری و تغییرات مداوم آثار ییت در شرایط گوناگون، سخن گفت. او مطالعه آثار میانسالی ییت را برای آموزش نسل جوان لازم دانست و به تحسین ییت پرداخت که خلاف غالب انسانهای اهل قلم دیگر، فقط به ثبت خاطرات نوستالژی و جوانی خود نپرداخت. هانز هنه که، مینویسد که آثار او مانند گوته شامل سه دوره: جوانی، میانه سالی، و کهنسالی، سطوح مختلف زندگی او را نشان میدهند.

از جمله آثار ییت: قوهای وحشی، برج، مسئولیتها، پیچش پله ها، رقص های آقای میم، قرص ماه، بیژانس، موسی داغ، باد در نیها، آب در سایه، کلاه سبز، شاخ اکبر، سرزمین شوق و دیدارها، راه پیمایی های اوسن، کنار چشمه شاهین، روستاهای کلتی، گل رز رازدار، زن اشرافی، در میان 7 جنگل، قصه ها و داستانهای فولکلوریک کشاورزان ایرلندی، قطعاتی برای تاتر ایرلندی، مجموعه مقالات تراش سنگ عقیق، مجموعه مقالاتی پیرامون خوب و بد، و مجموعه آثار 8 جلدی، هستند.

Beauvoir, Simone de (1908-1986)

۳۱- سیمون دوبوار

یک زن کتابخوان خطرناک فراموش شده دیگر!

در حالیکه یکی از گروه‌های تاریخ تولد دقیق خود را نمیداند، سیمین دوبوار، نویسنده فرانسوی و محقق مبارز جنبش فیمینیستی، در یکی از اتوبیوگرافی‌هایش؛ یعنی در “خاطرات یک دختر نجیب زاده”، مینویسد: من در ساعت 4 صبح روز 9 ژانویه سال 1908 در پاریس بدنیا آمدم... و از آن لحظه که با سارتر برخورد کردم، دانستم که او هیچگاه دیگر زندگی‌ام را ترک نخواهد کرد!“. منظور اینکه برای غالب غریبه‌ها، ندانستن تاریخ تولد و یا نگرفتن جشن سالانه تولد، میتواند همچون یک تراژدی کوچک باعث بحران روحی و شخصیتی شود. ولی برای بعضی از گروه‌ها ما که تاچندی پیش در رابطه با ایل و طایفه، قبیله و ولایت خود نامیده میشدند، گرفتن جشن تولد، همچون یک شوخی با خود و یا با فرهنگ کشور میزبان است. سیمین دوبوار نه تنها یکی از آغازگران نظریه پرداز جنبش زنان در غرب بلکه محقق و متفکری جهانی است. تغییرات اجتماعی و فرهنگی دهه 30 و 40 قرن بیست باعث شد که زنان غرب غیر از نقش سنتی خود بعنوان خانه دار وارد دو برج عاج دیگر مردان یعنی جهان کار و جهان ایده نیز بشوند. در مورد جهان هنر و ایده، هدف زنان دیگر زیان‌نویسی تجربه‌هایشان نبود، بلکه کوشش آنان برای شناخت هویت جدید زنانه خود با کمک تحول و پیشرفت‌های اجتماعی بود. دوبوار یکی از نظریه‌پردازان جنبش فیمینیستی آغاز قرن 20 بود. او با انتقاد و حمله به تابوهای اجتماعی موجب جنجال جامعه مردسالار گردید. دوبوار در کنار آلبرت کامو و سارتر با کمک ادبیات، به صورت عامیانه به موضوعات اصلی فلسفه اگزیستنیالیستی پرداخت و در غالب ژانرهای ادبی و فلسفی مطرح روز، استعداد نشان داد. او میگفت با کمک اگزیستنیالیسم و فلسفه وجود آت‌ه ایستی، در جهانی بدون خدا، در جستجوی خوشبختی است و میخواست در جهانی کافرانه، با کمک هومانیزم، راهی بیابد. در فلسفه اگزیستنیالیستی آت‌ه ایستی او، انسان تنها، در فضا و اطاقی خالی قرار دارد و باید به هستی خود شکل و هویتی بدهد. او بجای ادبیات زیبا و هنری مرسوم، از ادبیات مسئول سخن گفت و زبان شفاهی را مهمتر از زبان کتبی سنتی دانست. با این وجود، بخشی از زنان منتقد وی میگویند که دوبوار خلاف رفتار و موضع‌گیریهای انتقادی‌اش نسبت به مردان، خود وابسته به سارتر و قربانی روشنفکری مردان شد. در این رابطه او نه تنها خود، بلکه آخرین کتابش را نیز به سارتر تقدیم نمود. و فیمینیستهای جوانتر، در نظرات دوبوار: مرد نمایی، اروپا مرکز بینی، راسیونالیسم بی احساس و ارزشهای اگزیستنیالیستی سارتری را برجسته می‌بینند.

سأله‌است که نام سیمون دوبوار برای بعضی از اهل کتاب، تداعی کننده نام سارتر؛ دوست و نامزد دیرین‌اش است. او یکی از اعضای محفل روشنفکری و مبارز سارتر بود. دوبوار در مصاحبه‌ای اشاره میکند که بعضی از غرض‌ورزان، نویسنده آثارش را سارتر میدانند، گرچه آثار او خوشبینانه‌تر از کتابهای سارتر هستند، چون احساس خوشبخت بودن در او یک استعداد غریزی و طبیعی بود. او میگفت چنان با سارتر وحدت داشت که اگر یکی از آنها جمله‌ای را آغاز میکرد، دیگری میتواند آنرا به پایان برساند. دوبوار در آثارش به مبارزه با: فاشیسم، استعمارگرایی، استالینیسم و سرمایه‌داری پرداخت. او همچون سارتر به موضوع شکنجه در زندانها و اردوگاههای کار اجباری دیکتاتوری از نوع فاشیسم و استالینیسم اشاره کرد. دوبوار هدف آثار خود را آگاهی فرهنگی و اصلاحات و تغییرات اجتماعی میدانست. او با کمک علم، فلسفه و خیالپردازی به خلق ادبیاتی مسئولانه پرداخت و در زمینه‌های: رمان، خاطره نویسی، مقاله نویسی فلسفی، سفرنامه و گزارش، به انعکاس زندگی انسان، مخصوصاً زنان پرداخت.

دوبوار اگزیستنیالیسم خود را هومانیزم نامید و نه فردگرایی آنارشیستی. او سنتز مارکسیسم و اگزیستنیالیسم را ممکن دانسته و آنرا راه نجاتی برای حل مشکل حقوق زنان نام برد. در نظر او اخلاق اگزیستنیالیستی باید بر پایه وحدت: آزادی، برابری، اتحاد، و احساس مسئولیت باشد. پیش از او، گابریل مارتین نخستین بار در رمانی از واژه اگزیستنیالیسم در

رابطه با مقوله آزادي و مسئوليت سخن گفته بود. دوبوار با تكيه بر فلسفه وجود، زندگي را “در انتظار مرگ بودن” ناميد، چون انسان بدون هدف و مسير، با احساس پوچ و بي معني بودن هستي، روزها، ماهها و سالها، در انتظار پايان زندگي، در اضطراب بسر ميبرد و در نظر او بدليل اين فشارها است كه انسان به جستجوي : ارزشها، دين، مذهب، سنت، ايدئولوژي و غيره ميپردازد. او ميگفت انسان چون نمي تواند آينده را پيش بيني كند و آنرا تغيير دهد، بايد در ناداني و در زمان حال تصميم بگيرد.

خانم سيمون دوبوار در سال 1908 در خانواده اي مرفه در فرانسه بدنيا آمد و در سال 1986 در آنجا درگذشت. او همچون سارتر سالها در هتل زيبست و ميگفت هيچ خانه اي مانند اقامت در هتل هاي لوکس و مرفه به روياهيش نزديك نشد. اوسينما و فيلم را مانند ادبيات نوعي از امكان بيان و تماس ميدانست و ارزش آنرا چون رسانه ادبيات مهم بشمار مي آورد و در اوقات فراغت گاهي به ديدن فيلمي جالب ميرفت.

يكي از آثار مشهور سيمون دوبوار كتاب جامع 1200 صفحه اي “جنسي ديگر” است. او در اين كتاب تاريخي-جامعه شناسانه به شرح وضعيت زنان و وابستگي چند قرني آنان به حاكميت و اتوريته مردان مي پردازد. دوبوار در اين كتاب تحقيقي با كمك علوم: زيبست شناسي، روانشناسي، انسانشناسي، اسطوره شناسي، تاريخ و اقتصاد به بررسي شرايط اجتماعي زنان و حقوق پايمال شده آنان ميپردازد و ميكوشد تا نشان دهد كه چرا در جامعه سرمايه داري و طبقاتي، جنس زن، جنس دست دوم و مظلومي است. او ميگفت نه عناصر جسمي و بيولوژيك بلكه عوامل اجتماعي به تعريف زنان ميپردازند، به اين دليل زن بايد با كمك سلاح آگاهي، عليه جهاني كه مردان سازماندهي کرده اند، شورش و مقاومت كند. او چون روسو جهان نابرابر و غيرآزاد را جهاني غيرخردمندان دانست و مي خواست با كمك اين “ كتاب مقدس و انجيل فمينيستي”، مردان را قانع نمايد كه رعايت و پذيرش حقوق زنان، به نفع شان است. او مي نويسد كه حقوق زنان بجاي ارزشهاي طبيعي، مشروط به فرهنگ مردسالار شده و جمله مشهور او اين شد كه نوشت: “آدم بصورت زن بدنيا نمي آيد، بلكه او را تبديل به زن مي كنند.” سيمون دوبوار همراه سارتر سفرهاي روشنگرانه به: غالب كشورهاي اروپايي، چين، كوبا، شوروي، مصر، اسرئيل، آمريكا، شمال آفريقا و برزيل نمود. او دو بار با مائو و يكبار با خروشچف و تيتو و اعضاء گروه ارتش سرخ آلمان يعني با هسته مقاومت بادرماينهوف در زندان ملاقات كرد. او پيرامون اين سفرها دو كتاب : چين، هدفی دوردست – و شب و روز در آمريكا را منتشر نمود.

آثار متنوع و چند جانبه سيمون دوبوار شامل : رمان، خاطره نويسي، مقالات فلسفي، سفرنامه، يادداشتها و گزارشات روزنامه اي و نامه نويسي هستند. آثارش نه تنها منعكس كننده ايدههاي فلسفي بلكه نشاني از يك ادبيات اجتماعي و مسئول هستند. از جمله رمان هاي هاش : او آمد و ماند، خون ديگران، انسان مردني است، مانداريني از پاریس، مرگي لطيف، جهان عكسهاي زيبا، زني داغان و شكسته، هستند. از جمله اتوبيوگرافي هاي او : خاطرالت يك دختر نجيب زاده، در بهترين سنين، جريان مسائل، مي باشند. مقاله “آيا بايد دساد را نابود كرد؟”، مورد توجه اهل نظر قرار گرفت. از جمله گزارش هاي او : شب و روز در آمريكا، چين، هدفی دوردست، نقل قولهاي آلماني، هستند در آثار تئوريك او يعني : انسان و خدا، ادبيات زمان حال، بي وطني روشنفكر چپ غربي را به بحث ميكشاند كه در جامعه طبقاتي و بورژوايي، در جستجوي تكيه گاهي اخلاقي-فلسفي است. در كتاب 4 جلدي اتوبيوگرافي اش او در باره تربيت خود و زندگي روشنفكران فرانسه سخن ميگويد. در سه رمان ديگراتوبيوگرافيك اش، او به قطع رابطه خود با پيشداوريهاي جامعه بورژوايي و سنتي ميپردازد. هدف او در اين سه رمان شرح زندگي زنان و تابوزدائي ميان آنان است. در سفرنامه ها و خاطرات اش، خواننده با جنبه هايي از تاريخ سير اندیشه و فرهنگ زمان او آشنا ميشود.

سائول بلوف - رمان: مهاجرین ، روشنفکران و اقلیت ها . (? - 1915) Saul Bellow

بلوف ، نویسنده یهودی تبار آمریکایی و دریافت کننده جایزه نوبل سال 1976 به نقل از منتقدین چپ ، از موضعی انسانگراییانه ، ولی بورژوازی به شرح روانشناسانه افسار از روشنفکران تکنوکرات طبقه متوسط و محله های یهودی نشین آمریکا پرداخت ، که در جستجوی معنی و هدف زندگی در جهان از خودبیگانه و مدرن صنعتی شده ، هستند. اشاره ادبی او به تحصیلکرده های تکنوکراتی است که غالباً رشته تحصیلی شان کمکی به حل بحرانهای فردی و اجتماعی شان نمیکند. مورخین ادبیات ، بلوف را یکی از اعضای کاروان و سنت نویسندگان یهودی تباری همچون ، نورمان مایلر ، برنارد مالمود ، فیلیپ روت و اسحاق سینگر میدانند. بلوف 14 سال بعد از جان اشتاین بک ، او نیز جایزه نوبل را از آن خود نمود . در دوره ای که غالب نویسندگان آمریکا دنبال سبکهای مدرن و پسامدرن بودند، او راه سنت کلاسیک رمان نویسی را ادامه داد. بلوف را میتوان مشهورترین رمان نویس دهه 50 و 60 آمریکا دانست و گرچه آنزمان سبک رمان نویسی جویس همه جا غالب بود، او به ادامه راه استادانی مانند بالزاک و داستایوسکی در ادبیات آمریکا پرداخت.

در حالیکه امروزه همه از پایان و مرگ رمان سخن میگویند ، افرادی مانند بلوف میتوانند بقول خوانندگان ، موفقیت آمیز به راه رمان نویسی ادامه دهند. او یکی از رهبران ادبی رمان بعد از جنگ جهانی دوم شد و میگفت که رمان وسیله ای است برای هدفی والاتر یعنی کشف حقیقت و شناخت . بعضی آثار آغازین او را زیر تعثیر کافکا میدانند. او همچون مارک تواین غالباً از تقابل و تصادف فرهنگها دریغ جامعه نوشت. مقایسه او امروزه با مارک تواین مهمترین تحسینی است که از آثار او در جو ادبی آمریکا میشود. بعدها ادعا گردید که او از نظر شرح فقر به مارک تواین و از نظر احترام به آزادیخواهی ، شاگرد و یار است گروهی با اشاره به تئودور درایسر ، او را از رهپیمایان مکاتب رئالیستی و ناتورالیستی عصر جدید میدانند. بلوف به شرح زندگی پیچیده و گاهی روان بیمار و درونی روشنفکر آمریکایی میپردازد که دچار از خود بیگانگی گردیده .

منتقدین چپ غالب آثار او را واقعگراییانه ، اجتماعی و انتقادی، بحساب می آورند. او در آثارش با اعتقاد به حیثیت و شرف انسانی ، احترامی خاص برای آسیب دیدگان اجتماعی قائل است. او را میتوان جامعه شناس ادبی تیزهوش قشر روشنفکر آمریکا دانست. از جمله دلایل کمیته نوبل برای اعطای جایزه فوق به وی این بود که نوشت ؛ در آثار بلوف کوشش برای تفاهم انسانها و تجزیه و تحلیل لطیف و ظریف فرهنگ امروزی کشورهای جند ملیتی، گردیده. بلوف میگفت که اگر ما همزیستی مصالمت آمیز باهنوعان را پذیرفته باشیم ، نیاز به ادبیات و هنر آرامش بخش داریم ، آرامشی در جهان پرهرج و مرج ، آرامشی که گرچه همچون لحظه عبادت است، ولی چشمی به هجوم مرغ توفان دارد. او در رابطه با دریافت نوبل گفت که کودک درونش لذت برد و عالم کهنسال قلبش به شک و پرسش افتاد . بعضی از منتقدین ادبی آنزمان به او گوشزد کردند که همچون سایر روشنفکران آمریکایی دچار بدبینی فرهنگی نشود و مثل خاخام های روحانی یهودی فقط به دادن درس اخلاق خود را مشغول نماید.

در بحث تجددخواهی ادبی درباره بلوف گفته شد که او نه پسامدرن و نه ضد مدرن بلکه غیر مدرن است. دشمنی او با جنبش ادبی آوانگارد و انتقادش از لیبرالیسم در زندگی ، از موضعی سنت گرایانه موجب این قضاوت پیرامون وی گردید . منتقدین او مدعی هستند که بلوف با پیامی ارتجاعی- سنتی و بدون تمایل به تغییرات اساسی ، خواهان راههای نجات در زندگی شد و او بجای کوشش برای تغییر و تحول اجتماعی ، با فرهنگ غرب و دشمنان زندگی کنار آمد. و غالباً رمانهایش را با میزگرد بحث و جلسه ای ، مقایسه میکنند که نویسنده با پیامی

انساندوستانه در صف حاکمان جاخوش کرده است. هواداري راستگرایان و شونینیهستهای آمریکایی از آثار او موجب فروش بیشتر کتابهایش بعد از پایان جنگ شد. او مخالف جریانات ادبی مدرن زمان خود در آمریکا بود. بلوف در سایه درخت تنومندی به آفرینش آثاری جاودانی پرداخت که مورد سلیقه و علاقه هر اهل کتابی نیستند.

آثار او را میتوان انتقادی دانست از زوال فرد در جامعه صنعتی و مدرن شهرهای بزرگ. قهرمانان آثارش چون نمیتوانند با واقعیات تلخ سرمایه داری کنار بیایند، دچار احساس بی وطنی و بیگانگی در واقعیات زندگی روزمره آمریکایی میشوند. بعضی دیگر از شخصیت های آثارش دچار قضاوت و پیشداوری مذهبی و راسیستی میشوند. بلوف مدعی بود که انساندوستی و سبک زندگی بر اثر هجوم صنعت و ماشین نابود شده اند. او با اشاره به مشکلات روزانه و مسائل محیط زیست مدعی است که هومانیزم، قدیمی شده و فقط در خاطرات بجا مانده. پوچی و بی معنی بودن زندگی انسان غربی یکی از موضوعات رمانهایش بود. قهرمانان کتابهایش غالباً اسیر شرایط غیر انسانی محیط اطراف خود بوده و دچار کمبود رابطه با هموعان هستند. او اشاره به بدبینی و یاس انسانی در مقابل هجوم تمدن غربی زمان خود مینماید و میکوشد با سبک خاصی اعتراض اجتماعی را باطنز مطرح کند. او به شهرهای بزرگی در آمریکا اشاره مینماید که تنها امید جوانان بیکار آن پیوستن آنها به ارتش برای جنگ است. بلوف وارد جهانی شده بود که زیر تاثیر: هیتلر، فاجعه هیروشیما، تنوری های فروید و فرانس فانون به تکان آمده و او همچون یک خاخم یهودی میکوشد تا این جهان ناپایدار را شرح دهد. او سعی نمود تا در آثارش از عناصر رمان روایتی مدرن استفاده نماید.

بلوف غیر از روشنفکران، به شرح محلات مهاجرین و یهودیان طبقه متوسط آمریکا پرداخت. شرح یهودیان نسل اول و دومی که در آمریکا احساس بی وطنی مینمایند و دچار فقر هستند. شخصیت های رمانهایش غالباً یهودیان شهرهای بزرگ آمریکا هستند. او به شرح یهودیانی میپردازد که آن زمان در محلات فقیرنشین شهر شیکاگو دلال و قاچاقچی در بازار سیاه هستند. او غیر از اقلیت یهودی در آثارش به شرح موضوعات و سرنوشت انسان در جهان صنعتی شهرهای بزرگ میپردازد. بعضی از منقدین آثار او را ضد روشنفکری میدانند، خصوصاً ضد روشنفکران تحصیل کرده یهودی.

سائول بلوف در سال 1919 در خانواده ای یهودی در کانادا بدنیا آمد و لی در سه سالگی همراه والدینش به آمریکا مهاجرت نمود. پدرش یک بازرگان روس بود. او در دانشگاه به تحصیل جامعه شناسی، ادبیات و انسانشناسی پرداخت و سالها استاد جامعه شناسی در دانشگاههای آمریکا بود.

بلوف را میتوان نویسنده ای با استعداد های همه جانبه نامید که با گنجینه ای عظیم از واژه ها، موضوعات اجتماعی را نیز بسیار جدي میگیرد. او از زبان شیک و آکادمیک روشنفکران و زبان عامیانه و کوچه و بازاری کارگران با عناصری از طنز، شوق و بشاشیت و سرزبانی یهودیان فقیر آس و پاس آن زمان خبابانهای شیکاگو استفاده میکرد. بلوف از قهرمانان روشنفکری میگوید که باتکیه بر فرهنگ و تفکر قوی غربی، جویای راه حلی برای مشکلات زندگی شان هستند. رمانهای او غالباً حاوی عناصر ماجراجویی، گفتمانی و ایده ای هستند.

آثار او شامل: رمان، داستان کوتاه، درام و مقاله هستند. سه رمان مشهور او: ماجراهای مارس، فرشته رحمت باران، و اشرافی دوک، هستند. سایر آثار او: قربانی، دکان زندگی، آقای زاملر، با پا توی آبدانی، مرد معلق، میراث و هدیه، و ماه دسامر استاد، نام دارند. در غالب آثار او فرد در جستجوی خود است و در رمان اشرافی دوک، که در سال 1964 نوشته شده یک روشنفکر که استاد فلسفه و تاریخ نیز است بدلیل مشکلات زناشویی نامه های ناتمامی به مشاهیر جهان حتی به خدا مینویسد و در جریان نوشتن اینگونه نامه های فرستاده نشده، او به رابطه خود با جهان و جامعه پی میبرد و گرچه دارای چهاچوب فکری علمی و منطقی است ولی در نظام اداری سرمایه داری دچار مشکل و سرگردانی میشود. موضوع تمام

آثار اورامیتوان یا «انسان معلق» دانست و یا انسانهایی جوانی که تنها آرزوی شغلی شان سرباز شدن است و حتا در يك هستی شهروندی در دمکراسی ، اسیر بند و زنجیر ارتش و نظام اطاعت کورکورانه آن میباشد .

۳۳- بادی از کروچه ، ادیب و فیلسوف ایتالیایی .

کروچه ، متفکری ضد فاشیست . Benedetto Croce (1866 – 1952)

" بنه دتو – کروچه " ، متفکر ایتالیایی ، مورخ ، سیاستمدار ، فیلسوف لیبرال ، و آنتی فاشیسم ، میان سالهای 1866-1952 زندگی نمود . او فرزند یک زمیندار مرفه بود و والدین و خواهرش را در یک زلزله از دست داد و خود شدیداً مجروح شد .

کروچه در سال 1925 در ایتالیا مانیفست ضد فاشیسم را نوشت و منتشر کرد . وی فرهنگ زمان خود را بطور مثبت تحت تاثیر قرار داد و موجب رشد افکار لیبرال و ضد فاشیستی گردید . او در مجله ادبی خود به مبارزه علیه موسولینی پرداخت و میگفت که انتقاد یعنی ابتدا انتقاد از خود .

کروچه به دلیل مشهوریت و استقلال مالی توانست از تعقیب فاشیسم جان سالم بدر برد . او در مجله " نقد " از سال 1902 به معرفی فلسفه نو ، تاریخ ، و ادبیات معاصر پرداخت و میان سالهای 1942 و 1947 رهبر حزب لیبرال ایتالیا و میان سالهای 1942-1952 رئیس شورای نویسندگان جهان بود .

کروچه مدعی بود که در جوانی به مطالعه آثار مارکس ، هگل و هربارت پرداخته . فلسفه وی ولی خلاف فلسفه هگل فاقد سیستم است . او مانند هگل میگفت که تاریخ و تاریخ فلسفه ، تحول و تکامل روح و فکر است . در نظر او دیالکتیک ، مبارزه اضداد نیست بلکه سنتز اجزاء گوناگون است . امروزه اشاره میشود که او زیر تاثیر فلسفه ویکو نوع دیگر ایده آلیسم است که از فلسفه هگل گرای ریشه گرفته . اگرچه او اغلب منکر هگل بود ، در آثارش ولی مقدار زیلدی دیالکتیک مشاهده میشود .

کروچه را غیر از نماینده هگل گرای نو ، گاهی نماینده کانت گذاری نو نیز میدانند . وی خلاف هگل متافیزیکی نبود . بعد از اینکه کروچه بر مکتب پوزیویتیسم غلبه کرد . نماینده ایده آلیسم شد . در تئوری سیاسی او بجای ناسیونالیسم و ولایت گرایی ، به اندیشه ترقی خواه لیبرال اهمیت میداد .

خصوصیت خاص فلسفه کروچه توجه او به مقوله استتیک است . در نظر وی هر اخلاقی نتیجه ساختارهای اقتصادی-اجتماعی است . او میگفت که آزادی را فقط میتوان از طریق فکری و روحی عملی نمود و سنتز تمام سنتزها ، روح و تفکر است . در نظر کروچه تاریخ یعنی تاریخ آزادی ، و اخلاق یعنی مبارزه مداوم علیه زشتی، و مبارزه ضد فاشیستی یعنی مبارزه علیه قدرتی که به اخلاق زور میگوید . کروچه برای جریان تفکر از 4 پله یا سکو سخن میگفت . سکو اول استتیک است ، سکو دوم منطق است ، سکو سوم اقتصاد است ، و سکو چهارم اخلاق است . این چهار پله بخشی از تفکر نظری یا تفکر عملی هستند .

کروچه کتابهای زیادی در باره ادبیات و تاریخ نوشت . او خالق آثار مهمی در باره استتیک ، منطق فلسفه عملی ، و فلسفه تاریخ است . وی اهمیت خاصی به ادبیات میداد . با تکیه بر ایده آلیسم آلمانی ، او در کتاب استتیک به کشف و حدت فرم و بیان در اثر هنری گردید .

از جمله آثار او . مقدمه ای بر نقد و تاریخ ادبیات ، استتیک ، علم بیان عام ها ، اصول زیباشناسی ، شعر و ضد شعر ، گوته ، مکاتبه با ک. فسler ، موضوعات زنده و مرده فلسفه هگل ، منطق بعنوان علم مفاهیم مطلق ، تاریخ اروپا در قرن 19 ، و تاریخ بعنوان فکر و عمل

. ترجمه مجموعه آثار کروچه به آلمانی در سال 1927 آغاز شد . امبرتو اکو مدعی است که کروچه در باره استتیک بیش از چند صفحه نتوانت در باره استتیک ارسطو بنویسد . منابع چپ در باره کروچه اشاره میکنند که او ایده آلیست ، نماینده هگل گرای نو ، پایه گذار ایده آلیسم نو ، بعنوان ایدئولوگ بورژوا-لیبرال ایتالیا ، و رهبر حزب لیبرال ، در زمان خود با کمک تئوری و عمل، با فاشیسم مخالفت و مبارزه نمود .
گراماشی در باره کروچه مینویسد در فلسفه عدالتخواه بورژوا-لیبرال ، وی نتوانست یک وحدت ایدئولوژیک میان بالا و پائین در جامعه ویا میان عوام و روشنفکر در وسط برقرار کند . کروچه همچون دیلتی میگفت بین علوم طبیعی و علوم اجتماعی فرق است ؛ یکی به موضوعات عام و دیگری به مسائل خاص میپردازد . کروچه زیر تاثیر هگل، ویکو را بعنوان عقلگرای قرن 19 معرفی نمود گرچه او در اصل یک اخلاقگرای قرن 17 بود .

۳۴. وداع با شاعر کودتاجی !

زشکی که شاعر شد.

پرخاش به شاعر اکسپرسیونیست .

شاعری، با سواد تئوریک !

گوتفرید بن

Gottfried Benn (1886 – 1956)

آقای گاتفرید بن ، شاعر اکسپرسیونیستی آلمان در نیمه اول قرن بیستم وخالق اصطلاحاتی مانند : “مهاجرت درونی” و “زیبایی شناسی زشتی”، غیر از شعر،رمان، داستان، و نمایشنامه، خالق آثار تئوریک مانند: هنر و حاکمیت – دولت جدید و روشنفکران – پیرامون نقش نویسنده در این دوره – مشکلات شعر- مسیر زندگی یک روشنفکر- و شاعران میتوانند جهان را تغییر دهند- نیز بود.

گرچه او مدت کوتاهی هوادار فاشیسم شد ولی نازیها شعراکسپرسیونیستی اورانیز “هنر بی ریشه” نامیدند. او بقول خود سرانجام به نوع “اشرافی” تبعید! یعنی مهاجرت درونی خودپناه برد. بن برای اینکه در مقابل بحران مدرنیته زمان خود طاقت بیآورد به شکلی از “فرم هستی” پناه برد و نوشت :

ماجوردیگری زیستیم، غیر از آنچه بودیم- ماجوردیگری نوشتیم، غیر از آنچه فکر کردیم-
ماجوردیگری فکر کردیم، غیر از آنچه انتظار داشتیم- و چیزی که باقی ماند، چیزدیگری شد،-
غیر از آنچه که در پیش داشتیم!.

شعرزوال بن رامیان دومکتب اکسپرسیونیسم و نیهلیسم قرار میدهند. شاید بدین سبب پانزده سال نازیها او را خوک نامیدند- چپها او را شاعر قراضه ی چلفتی – لیبرالها به او فاحشه فکری لقب دادند- تبعیدیان او را مرتد شمردند- و مذهبیبون ، نیهلیستی اش معرفی کردند- بن تنها شاعری است که تمام عمر به مکتب اکسپرسیونیسم وفادار ماند. اودر آثارش خود را دشمن : ماتریالیسم غربی، پوزیوتیسم علمی، خوشبینی دروغین ترقی صنعتی، کمونیسم روسی، کاپیتالیسم امریکایی، و مسیحیت فرهنگی، معرفی کرد.

بن خواهان ادبیات و هنری مستقل از ارزش گزاره های اخلاقی بود. اکسپرسیونیستهای نیمه اول قرن گذشته، فرهنگ حاکم غرب را بورژواپی خواندند. او یکی از شاعرانی است که بحران زمان خود را هنرمندا نه در قالب مکتب اکسپرسیونیست بیان نمود. هیچکس چون او تصور سنتی از شعر را آنچنان به لرزه در نیآورد. آثار او بخشی مهم از ادبیات و هنر قرن گذشته هستند. اهمیت او برای شعر مدرن و آوانگارد آلمان ، امروزه غیرقابل انکار است. بن خالق

ادبیاتی با “تکامل فرم” بود. در نظر او روایت یعنی قبول مقوله زمان – و داستان سرایی یعنی حضور زمان را به رسمیت شناختن.

زمان او زمان بحران اجتماعی و جنگ و تحول در غرب بود. پدرش يك کشیش آلمانی و مادرش يك معلم سوئیسی بود. او در دانشگاه، پیش از تحصیل پزشکی، الهیات و فلسفه خواند و مدتی پزشک ارتش در دو جنگ جهانی شد و سپس مطب برای بیماریهای پوستی و مقاربتی رادبرلین بعد از جنگ باز نمود. وی میگفت در حالیکه انسان دائم بیمار و از نظر جسمی در حال زوال است، چگونه معیارهای اخلاقی اش میتواند ثابت بمانند. او تاریخ را میدان نمایش پوچی و خشونت دانست و از زوال غیرقابل پیشگیری فرهنگهای حاکم تاریخ، سخن گفت.

بن در آثارش از رنج انسان تنها- و قطع روابط انسان مدرن، حرف میزند و میکوشد تاباوسایلی دیگر ادامه دهنده “ایده آلیسم آلمانی” باشد. او برای فرار از احساس بیگانگی در خود، پناه به طبیعت را توصیه میکند، چون بنظر او در آنجا، سازگاری و هماهنگی کامل وجود دارد.

بن از شهرهای جنگ زده ای میگوید که در آنها، موشهای وحشی در لاشه دختران جوان، برای تغذیه کودکانشان لانه کرده – از مرده شوی و نگهبان خانه اموات، نقل قول می نماید که با فروش دندانهای طلای فاحشه های بقتل رسیده، شبی را در میخانه ای بخوشی میگذراند!

بن را از نظر بدبینی و ناامیدی وارث شوپنهاور – و از نظر سرمستی هنری و شاعرانه، پیرو نیچه بحساب می آورند. او تحت تاثیر نیهلیم نیچه، بودلر، و ریلکه، میخواد علیه نظم اجتماعی در ساختار فرمالیستی هنر، يك واقعیت اخلاقی جدید را بنیاد نهد، ولی شعرش خلاف بودلر جویای ایده آلهای متعالی نیست بلکه از بیچاره گی انسان و جامعه پوچ و بی معنی حرف میزند و همچون نیچه تعال خواهی واقعی رادر خلاقیت هنری می بیند. او نه تنها شعر جوان بورژوایی را بعد از سال 1948 تحت تعثیر قرارداد بلکه جادوگر زبان نیز نام گرفت. بن هنر را تنها شاهد ایده آل خواهی انسان دانست. امروزه ادعا میشود که رفتار فاشیسم علیه آثار: نیچه، هاینریش مان، و استفان گئورک، موجب شد که بن از ادامه همکاری با حاکمان خودداری کرده و به مهاجرت درونی پناه ببرد. پیرامون شاعر هم دوره او یعنی (بشر) گفته میشود که هر دو شاعر اکسپرسیونیست در بی نظمی جهان يك هدف می دیدند – ولی اولی به فعالیت سیاسی در کنار طبقه کارگر پرداخت و (بن) هنر را تنها سند نجات شخصی بحساب آورد.

بن با وجود اشتباه سیاسی کوتاه مدت خود، بعدها با قدری جنجال و اعتراض، دو جایزه بوشنر – و صلیب جمهوری فدرال آلمان، را از آن خود نمود. از دیگر آثار او: گوشت، مغز، مورگو، دوزندگی موازی، اشعار ایستا، پسران، 700 نامه به يك بازرگان ادیب، شعردهه اکسپرسیونیستی، اشعار منتخب، سه مرد پیر، صدایی در پشت پرده، سرمستی های شاعرانه، نثر سنتزی، و جهان بیان، هستند.

گاتفرید بن، شاعر، نویسنده، و نظریه پرداز ادبی، چون پزشک بود، کوشید به تشخیص ادبی بیماریهای انسان نیز بپردازد. او حتا در اشعارش از واژههای زیست شناسی، پزشکی، انسان شناسی، علمی، خارجی، صنعتی، استفاده میکرد. زبان نشانه ای و سنبلیک او شامل: فلسفه، اسطوره، و زبان کوچه و بازار است. بن بدون احساس کراهت از: خون، زخم، ورم، سرطان، سفلیس، بیمارستان، فقیرخانه، مرده شویخانه، و ابتذال در شهرهای بزرگ صنعتی حرف میزند.

امروزه پاره ای شعر اکسپرسیونیستی اور “ضد شعر” می نامند. او مینویسد که فرم هنری فقط میتواند مستقل از زمان وجود داشته باشد – و فقط در هنر، ابدیت به معنی: پیام، وحدت، و آرامش، وجود خواهد داشت و بقیه پدیدهها، اتفاقی و گذرا هستند. بن میکوشد با کمک هنر، بر نیهلیم زمان خود پیروز شود. اوسعی نمود باتکامل فرم در شعر، به رد ارزشهای بورژوایی، از موضع اکسپرسیونیستی، بپردازد.

۳۵. افشاگری از طریق جنجال های ادبی .

از پوچگرایی تا قرتی بازی ادبی .
 پرخاش به خلق الله یا نبرد با بورژوازی ؟
 بچه ننه هابی که نویسنده شدند .
 شورش علیه حماقت های روزمره گی .
 یتیمی و بیماری ؛ علت نویسنده گی ؟
 یک قرتی ادبی شلوغکار دیگر !

Thomas Bernhard (1931 –

توماس برنارد

1989)

خواننده ،عکس توماس برنارد ، نویسنده اتریشی را که می بیند، نزد خود میگوید ،او چه انسان: مهربان،لطیف، زیبا،محترم،مؤدب،بورژوا،نازناز،آرام، و سوسولی را درپیش خود دارد- ولی با آشنایی بیشتر با بیوگرافی وی، خواهد فهمید که او احتمالاً به سبب یتیم شدن در سالهای کودکی -و ابتلا به بیماری سل، چه آدم: تلخ، ناامید، پرخاشگر، خودخواه،پوچگرا، اغراق گر، جنجالی،تحریک کننده خشم دیگران، تنها، و گوشه گیری است که حتا چاپ و نشر آثارش در اتریش رانیز برای همیشه ممنوع نمود .

از جمله حوادث ناگوار دوران کودکی برنارد این بود که او هیچگاه پدرخودراندید چون 9ساله بود که پدرش را درجنگ جهانی دوم ازدست داد .و مادر برنارد، دختر یک نویسنده مشهور اتریشی بود. پدر برنارد، نجار جوانی بود که براتریک رابطه “نامشروع” با مادر برنارد، صاحب فرزندی شده بود. به این دلیل برنارد و مادرش سالها در اقامتگاه زنان و کودکان بی سرپرست بسر بردند و بعد از اینکه مادرش نیزدرجوانی فوت نمود، تربیت او را مادر بزرگ و پدر بزرگش بعهد گرفتند. اوپیرامون دوران کودکی اش بعدها یک اتوبیو گرافی پنج جلدی نوشت .توماس برنارد،درسال 1931 در هلند بدنیا آمد ودرسال 1989 در اتریش درگذشت . او مبالغت، مینویسم تا ثابت نمایم درجهانی زندگی میکنیم که آن ،بدترین نوع ممکن است، چون تنها مرگ جوابگوی پرسشهای ماست برای برنارد، زبان، نشانه ناتوانی و شکست است.او به تحقیر و خشونت پیرامون محیط و جامعه اطرافش میپردازد. برنارد همیشه ادعا میکرد که با کمک نویسندگی و تمرین آواز، پیروزی مرگ را دهها سال به عقب انداخت. در نظر او، زندگی، گذرگاهی است از میان جهنم ، به این دلیل برای او تنها فرم زندگی ممکن، نویسندگی بود.

آثار او را گزارشاتی خیالی پیرامون انسانهایی میدانند که به دلیل احساسات بیمارگونه شان، جهان را بشکل جهنمی می بینند.اودر آثارش با تنفر و تمایلات نیهیلیستی. اشاره به انزوال فرهنگی اتریش و موضوعاتی مانند: غم، بیماری، مرگ،سقوط،جنون،شکست،تروریسم ، تمایلات فاشیستی،وشکاکی به امکان شناخت میکند.حمله به کلیسا،سیاست، فرهنگ،جهان بی نظم و پر هرج و مرج،ودروغهای: زندگی،فرهنگ،اجتماع،و سیاست، از دیگر هدفهای او است. او در نوشته هایش به بحث و مبارزه ای مونولوگی وفریدگرایانه با جهان و جامعه میپردازد. او میگوید در جهانی زندگی میکنیم که نه تنها محکوم به مرگ است بلکه مرگ و نابودی در همه جا چون یک بیماری واگیر، انسان را تعقیب میکنند ، و تمام“ بازیهای آخر“ انسان به: مرگ،بیماری و پیری ختم میشوند.او نظری منفی نسبت به: جهان، انسان، و جامعه، داشت.

غالب آثار او شامل مونولوگهای درونی، با جملاتی پیچیده و طویل هستند، و زبانش فشرده و با انرژی است که ناخوشایندی های زندگی را اجباراً ؛ولی موفقیت آمیز توصیف میکند.او با زبانی تصویری به درد و رنج جهان خود میپردازد. در نمایشنامه های تراژدی-کمدی،او به

روابط مشکل هنرمندان با جهان و جامعه میپردازد و در نوشته هایش تعثیراتی از برشت، بکت و تراکل مشاهده میشود.

آثار او شامل: رمان، داستان، نمایشنامه، شعر، اتوبیوگرافی و نقد ادبی هستند؛ از آنجمله: جامعه شکار، قدرت عادت، مشاهیر، داستانها، بتون، يك دوستي، ظاهر فریبکار، سوارکار، سفره آلمانی، سه روز، زندگینامه ورژیل، کارخانه آهکسازي، رفتن، مصلح جهان، جشنی برای بوریس، علت، زیرزمین، نفس، تصمیم. سرما، گوشه گیری، يك کودکی، منکر و دیوانه. انسانهای آسیب دیده. روی زمین ولی در جهنم. زندانی، منتقد فرهنگی. رئیس جمهور، ایمانوئل کانت، پیش از بازنشستگی، کمدي روح آلمانی، میدان قهرمانان، ویرایشگر، سرما، پسرخواهر ویتگنشتین، ارزان خور، استاد پیر، ساده ي پیچیده، کوشش برای نجات، مضخرف، مصاحبه، حادثه، سه مجموعه شعر، شلوار نو آقای پیمان، می باشند.

از جمله جوایز دریافتی برنارد: جایزه شهر برهن، جایزه دولت اتریش، جایزه بوشنر، و جایزه پن اتریش، هستند.

برنارد، پایاننامه دوره هنرپیشگی اش را درباره برشت نوشت. او در رشته: موسیقی، هنرپیشگی، آواز و کارگردانی نیز درس خوانده بود.

۳۶- داستان های تلخ جنگ داخلی ایالات نامتد

آمروزه - بیرسه (1842 – 1914) Ambrose Bierce یا نویسنده ای میان کافکا و همینگوی یا یادی از نویسنده ی (فرهنگ نامه شیطان) یا سربه نیست شدن يك نویسنده دیگر

رسم ادبی می بود که در اینجا از حسین نوش آذر، نویسنده مهاجر ایرانی تشکر شود که بعد از پایان جنگ سرد، زمانیکه هنوز مسئول بخش ادبی يك سایت اینترنتی بود، و ما هنوز درسنگر فرهنگ انقلاب سوسیالیستی، موضع گرفته بودیم، بیاد ادبیات آمریکایی جهانخوار! انداخت، چون تا آن زمان خود را غالباً با ادبیات هومانستی فرانسه ویا رئالیسم روس مشغول کرده و ادبیات آمریکا را سرگرم کننده و محصول فرهنگ امپریالیسم و سرمایه داری به حساب می آوردیم. عجیب تر اینکه پاره ای از محققین دانشگاهی اکنون ادعا میکنند که ادبیات کارگری آمریکا از جمله آثار جک لندن، اشتاین بک، دسپاسوس، و غیره، مهمتر، جالب تر و رئالیستی تر از ادبیات تبلیغاتی پرولتاریایی شوروی استالینیستی سابق می باشند. ما قضاوت در این مورد را به عهده آیندگان و صاحب نظران ادبیات جهانی میگذاریم. ودر اینجا سراغ یکی دیگر از نویسندگان، گم شده و سربه نیست گردیده، آمریکا در آغاز قرن بیست میرویم.

به امروزه بیرسه، داستان نویس آمریکایی، پیش از ماکسیم گورکی، لقب تلخ چشیده یا نویسنده تلخی ها، داده بودند. از نظر بدبینی و یاس و تلخی، میتوان او را آموزگار کافکا و از نظر فن درخشان داستان کوتاه نویسی، معلم همینگوی و استفان کرانه دانست. بیرسه در سال 1913 در سن 71 سالگی، سرخورده از اوضاع اجتماعی آمریکا به مکزیك رفت تادر آنجا شاهد جنگ داخلی شود و پیرامون خشونت، پوچی و بی عدالتی جنگ گزارش دهد. ولی در هرج و مرج جنگ، از آن زمان تاکنون ناپدید شده و اکنون بعد از 90 سال دلیل سربه نیست شدنش ناشناخته مانده.

او شاگرد ادگار آلن پو در داستان نویسی است و تئوری داستان آلن پو را در آثارش بکار گرفت. گرچه بیرسه در داستانهایش تمایلات ملودرامی دارد، ولی او را نویسنده ای واقعگرا بشمار می آورند. وحشت، ترس و برادرکشی انسانی در داستانهایی او را زیر تعثیر آثار شکسپیر میدانند. او نویسنده ای بدبین است که جو و فضا و محیط هرج و مرج ناامن زمان

جنگ را با دقت نشان میدهد. و مینویسد که با یقین و اطمینان به وقوع مرگ در هر لحظه، زندگی انسان هر نوع معنی داشتن را از دست داده است. و در وضعیت و شرایط ترس و ناامنی، روان هرانسانی به دشمن شخصی وی مبدل میشود. بیرسه عمر رمان را کوتاه میدانست چون در نظر او رمان فقط يك نسخه برداري از واقعیات زودگذر است. زمانیکه ناشر آثارش او را وادار نمود تا عنوان کتاب (فرهنگ نامه شیطان) را تغییر دهد، بیرسه دست به اعتراض زد و در نامه ای به دوستی خبر داد که در شرق آمریکا گویا شیطان يك شخصیت مقدس شده . یکی از موضوعات مورد بحث داستانهایی کوتاه بیرسه، موضوع مرگ در زندگی انسان است. مورخین ادبیات، مکتب آرزورد و پوچگرایی آمریکایی را ادامه نظرات بیرسه میدانند و در فرانسه، سوررئالیست ها به استقبال (طنز سیاه) آثار او رفتند. موضوع دیگر آثار بیرسه اشاره به غیرممکن بودن عملی کردن يك اوتوپي و امیدهای فریب دهنده در آن رابطه است. بیرسه با خونسردی و فاصله گیری ژورنالیستی به شرح خشونت و زیانهای ناشی از جنگ میپردازد. او هیچگاه موضوعی صلحخواهانه و صلحجویانه نگرفت و جنگ را نتیجه اعمال انسانهای احمق، نادان، خودخواه و فاسدی می بیند که به آزار هموعان خود میپردازند. بیرسه غالب بیچاره گی های بشر را نتیجه تقدیر و سرنوشت ازپیش تعیین شده او نیز میدانست.

اودر دهه بیست قرن گذشته در غرب مشهور شد. گرچه موضوع آثارش محدود و غیر از چند کتاب داستان و مقاله، آثار زیادی از او بجا نمانده، ولی به بیرسه لقب (کلاسیک مدرن) داده اند و در نیمه قرن، در قدردانی از او کتابی با عنوان (رنسانس بیرسه) منتشر گردید. از جمله رقیبان سبک داستان نویسی او، از جک لندن نیز نام برده میشود. بیرسه همچون نیچه يك نویسنده ناسازگار و نامناسب زمان خود بود. طرح بدبینی و یاس، تمسخر رویا و خیالبافی، به طنز کشیدن قهرمانهای ملی درجنگ، موجب شدند که او خوانندگان زیادی میان مردم عادی نیابد. استفان هرملینگ، منتقد چپ، دقت و شرح دقیق جزئیات در داستانهایی بیرسه را با توانایی های کلاسیت، نمایشنامه نویس مشهور آلمانی مقایسه میکند.

امروزه بیرسه در سال 1842 در ایالت اوهایو بدنیا آمد و احتمالاً در سال 1914 در کشور مکزیک ناپدید شد. پدر او يك مزرعه دار بود که صاحب يك کتابخانه عظیم شخصی نیز برای آشنایی اولیه بیرسه نیز شد. بیرسه در ادبیات و روزنامه نگاری، خودآموز بود. در جوانی او نقشه خوان ارتش در کنار سربازان ایالات شمالی علیه نواحی جنوبی در جنگ داخلی (1861 - 1865) شد. او در کودکی درد و رنج تربیتی عظیمی کشید و پدر و مادرش را بعدها در این رابطه (وحشی های نابالغ) نامید. بیرسه مدتی کارگر چاپخانه ی يك روزنامه ضد برده داری در آمریکا و چند سالی خبرنگار در لندن بود. از جمله ناگواری های دیگر زندگی بیرسه، کشته شدن پسرش در يك دوئل محلی بود.

مشهوریت بیرسه در آمریکا بعد از بحران اقتصادی و جنگ جهانی دوم افزایش یافت. فرهنگنامه شیطان، و مجموعه داستان (چهره مرگ) از معروف ترین آثار او پیرامون جنگ داخلی آمریکا هستند. از جمله دلایل موفقیت داستانهایش، طنز خاص، کوتاه نویسی، فن نوشتاری استادانه، و خلق فضایی هیجان انگیز، بشمار میروند. بیرسه بدلیل بیوگرافی تراژدیک و عجیب خود، و بکار بردن جملات قصار در آثارش، یکی از چهره های جذاب ادبیات آمریکا شد. او محتوای کتابهایش را بجای واقعگرایی، رئالیسم روانشناسانه نامید. شناخت بدبینانه در روال داستانهایش بر اساس فلسفه دوئالیستی او یعنی، اختلاف درک ذهنی و عینی، و سبک واقعگرایی - تصورگرایی است. او در داستانهایش کسی را عامل و سبب جنگ معرفی نمی نماید بلکه آنرا غالباً تقدیر و سرنوشت انسان معرفی می کند. گرچه او به خودفریبی انسان در زندگی اشاره میکند و راه نجاتی را پیشنهاد نمی نماید، ولی او را نویسنده ای اخلاقگرا بحساب می آورند. خودفریبی انسان در آثار او به يك مکانیسم حق بجانبی

و پوچگرایانه تبدیل میشود. او تراژدی زندگی سربازان را در از دست دادن فرصت های گرانبها و مناسب، و فراموشکاری عمدی آنان میداند .

۳۷- بیوگرافی آنان، - اتوبیوگرافی ما ؟

بیوگرافی : Biographie

امروزه بخشی از نقد ادبی روانشناسانه غرب، مدعی است که علاقه خواننده به مطالعه اتوبیوگرافی دیگران- یا کوشش بیوگرافی نویسی بعضی از اهل قلم، خود دلیل اتوبیوگرافیک دارد و خواننده یا نویسنده اینگونه آثار زندگی نامه ای، در جستجوی اتوبیوگرافی خودش هست. بیوگرافی - واژه ای است یونانی که معنی "شرح زندگی" میدهد و بانام بیوگرافی نویسانی چون :

پلوتارخ، سوتن، تاکیتوس، و نپوس ، در 2400 سال پیش در غرب آغاز شد. گرچه دوره های : باستان ، سده های میانه ، و عصر نو، بیوگرافی نویسان خاص خود را داشتند، ولی شکوفایی آن بدلیل علاقه به اهمیت فردگرایی و زندگی خصوصی مشاهیر، در دوره رنسانس می باشد. در آغاز، بیوگرافی شاخه ای از شرح تاریخ بود و با رشد علم تاریخ، بیوگرافی نویسی نیز اهمیت خاصی یافت. بیوگرافی نویسان مدرن، ادعای: سهمی در شناخت جهان و روشننگری اجتماعی را دارند. بیوگرافی نویس غیر از شرح تاریخی، ممکن است خلاقیت ادبی و هنری را نیز مد نظر داشته باشد. در بیوگرافی های امروزی از هر دو ابزار یعنی شرح تاریخی و خلاقیت ادبی استفاده میشود. در طول سده های میانه غرب، ژانر بیوگرافی نویسی، به زندگی مقدسین، شهدا، امیران و حاکمان، می پرداخت.

اهمیت و هدف بیوگرافی نویسی در دوره های مختلف تاریخ فرهنگ، گوناگون بوده. بیوگرافی های تاریخی و ادبی، از خواننده و ناظرین میخواهند که برای گذشته انسانهای آندوره، قدری تفاهم داشته باشند. بیوگرافی ها اغلب در خدمت تصویر: فکر، روح، و فرهنگ زمان خاصی هستند. در تاریخ ژانر بیوگرافی، تاریخ اجتماعی فرد نیز ثبت شده است. هدف بیوگرافی نویسی گاهی تشویق تقلید از آن فرد و درسهایش- و یا دادن اخطار و هوشیاری است - تا خوانند بدانند چه کسانی سرنوشتی تلخ و وحشت انگیز داشتند.

در قرن 19 بیوگرافی نویسی، وسیله ای در خدمت علم تاریخ شد. و در قرن بیست، بیوگرافی از طرف نویسندگانی بکار رفت که دیگر اتوریته مورخین برای شرح حقایق را قبول نداشتند. و به نقل از بعضی مورخین چپ، در قرن 18 بورژوازی کوشید برای تقویت اعتماد به نفس خود، از مثالها و بیوگرافی های افتخارمند، یا حتا گاهی رمان های زندگی نامه ای، استفاده نماید تا زحمتکشانش را به تعجب و تحسین اندازد. با کمک فرهنگدوستان لیبرال در غرب، از قرن 17 مجموعه های عمومی بیوگرافیک چاپ و نشر شد ؛ مثلن "بیوگرافی عمومی آلمانی" شامل 56 جلد گردید.

گرچه برای مبحث رمان بیوگرافیک - یا ژانر اتوبیوگرافی نویسی، جا و فرصتی دیگر لازم است، در اینجا از چند بیوگرافی تاریخی و رمان زندگی نامه ای مشهور نام برده میشود. بیوگرافی های : ریشیلو، روسو. هلدین، ابراهام لینکلن، ناپلئون، و استفان تسوایگ. را ممکن است خیلی ها بشناسند.

در رمان های پرفروشی از : هرمان هسه ، سارتر، توماس مان، ماکس فریش، و انسنزیرگر، موضوع اصلی و مرکزی داستان، شرح و توصیف بیوگرافی یک شخص مد نظر است. یا اینکه خواننده میتواند شاهد سرگردانی فردانسان با کمک طرح یک بیوگرافی- در آثاری مانند : رمان روشنفکری توماس مان، رمان گروتسک کافکا، رمان تاریخی بروخ، رمان مقاله ای موسیل، رمان طنز هاینریش مان ، و رمان مونتاز دوبلین - گردد.

پیشگویی عجیب و معروف، بحران رمان، را امروزه بحران فرد و بیوگرافی، می نامند، گرچه تاریخ، بقول کراکوتس، منتقد فرهنگی آلمانی، از اعمال انسانها تشکیل نشده، بلکه مجموعه ای از حوادث، اتفاقات و واقعیات زمان است.

در رسانه های مدرن امروزی: پخش مصاحبه، میزگرد، معرفی، خاطره نویسی، و یادداشت های روزانه، را نیز بخشی از نشر بیوگرافی بحساب می آورند. بیوگرافی به موازات اقدام روشنگری انسان میتواند بشکل: ادب و هنر - ویا به صورت علم تاریخ، به شرح واقعیات پردازد. در این گونه نوشته ها، باید یک بازی و هماهنگی متعادل از: ذهن - واقعیت، استثنا- قاعده، خاص-عام، گذشته-حال، فرد-اجتماع، و بیوگرافی-اتوبیوگرافی، بوجود آید. تئوری مدرن ادبیات مدعی است که در آثار پست مدرن، هر بیوگرافی نویسی، بخشی از اتوبیوگرافی خود را فرموله و طرح می نماید. رونالد بارت در رابطه با یکی از آثار نیچه گفته بود که: فتوگرافی همان رابطه ای را با تاریخ دارد که بیوگرافی نویسنده با بیوگرافی شخص مورد نظر.

رمان های بیوگرافیک معمولن رمان های آموزشی بشمار می آیند. گروهی از مورخین ادبی، رونق بیوگرافی نویسی را دلیل پناه انسان به موزه مشاهیر تنها و مرحوم! در دوره بحران فکری و اجتماعی و شکست و فرار سیاسی بحساب می آورند. در یک بیوگرافی روشنگرانه ممکن است جنبه هایی از شرایط: اجتماعی، اقتصادی، دینی، سیاسی، فرهنگی، روانشناسی، و مبارزاتی، یک دوره مطرح گردند.

۳۸. ادبیات، اتوبی آشتی طبقاتی .

جایزه نوبل برای دمکراسی روستایی .

کمیته اعطای جایزه نوبل ادبیات در سال 1903 میلادی اعلان کرد که چون مارتین بیورنسن، نویسنده نروژی در آثارش به تبلیغ آشتی طبقاتی و دمکراسی دهقانی پرداخته است، به دریافت جایزه نوبل آن سال مفتخر شده .

او نخستین نویسنده برنده نوبل در کشورهای اسکاندیناوی بود . وی همدوره هنریک ایبسن، نویسنده معروف نروژی است . ایبسن در باره او گفته بود که بزرگترین اثر او، زندگی اش بود . بیورنسن پیش از ایبسن به خلق نمایشنامه های انتقادی و اجتماعی پرداخت . او در کنار ایبسن یکی از درام و نمایشنامه نویسان مهم قرن 20 نروژ بود .

بیورنسن، نویسنده ای است رئالیست که خالق درام، رمان، شعر، داستان، ناول و مقاله است . وی ژورنالیست، و مدیر تئاتر نیز بود . بیورنسن در زمینه های بیشماری از جمله نقد ادبی، و سخنرانی موضوعات اجتماعی و سیاسی نیز فعال بود .

وی چون مخالف استقلال پرولتاریا در نبرد اجتماعی بود، خواهان یک اتوبی صلح طبقاتی شد و راه نجات را در اصلاحات صلح آمیز میدید .

بیورنسن پایه گذار نوگرایی در درام کشور نروژ بود و میگفت که نویسنده مسئولیت مهم اجتماعی و انسانی دارد . وی در کنار ایبسن جزو کلاسیکهای درام انتقادی و رئالیستی است . بیورنسن خالق اشعار میهن پرستانه و سرود ملی نروژ نیز است .

او غیر از درام های تاریخی، نویسنده روایتها و داستان های دهقانی است . بیورنسن در ادامه سنت دمکراسی دهقانی با آثاری تاریخی شروع کرد . امروزه اشاره میشود که او به ادبیات نروژ برای عبور از مرحله رمانتیک کمک نمود .

بیورسن از موضع احزاب لیبرال به دفاع و تبلیغ دمکراسی روستایی پرداخت . او خواهان رفرمهای دمکراتیک بورژوازی، استقلال ملی نروژ، صلح میان خلفهای اسکاندیناوی، مدافع

استثمارشدگان ، خواهان برابری حقوق زن و مرد ، و خواهان اصلاحات آموزشی دانشگاهی بود .

بیورنسن در مبارزات سیاسی زمان خود برای استقلال نروژ از سوئد شرکت نمود . وی در جنبش خلقهای استقلال طلب اروپای آنزمان به دفاع از لهستانیها ، اوکرائینی ها ، کروآتی ها ، و اسلواکها پرداخت .

وی با اشاره به خشونت و استثمار نظام سرمایه داری ، خواهان برابری اخلاق عشقی جنسی میان زن و مرد گردید . وی نه تنها به مبارزه در راه استقلال ملی نروژ بلکه کمکی مهم به تشکیل هویت ملی کشور خود کرد .

وی غیر از جانبداری از عدالت اجتماعی ، خواهان برابری سیاسی با سوئد شد . او درام نویسی سیاسی است که در حرف و عمل خواهان پارلامنتاریسم گردید . وی آنزمان در کنار امیل زولا برای آزادی آلفرد درایفوس کوشش نمود . بیورنسن در جنگ کشورهای اسکاندیناوی با دو دولت پرویس و اطریش به جانبداری از جبهه اسکاندیناوی نمود .

مارتینوس بیورنسن در سال 1832 در نروژ بدنیا آمد و در سال 1910 در پاریس درگذشت . او اجدادی روستایی داشت و پدرش یک روحانی مسیحی ساکن دهکده ای بود . از جمله آثار او- نمایشنامه ای در باره نیزو ، رژه عروس ، داستانهای دهقانی ، میان چند نبرد ، سیستم جدید ، یک دستکش ، شاه ، پاول لانگه ، تورا پارسبرگ ، در مسیر خدا ، پرچمی بر فراز شهر و بندر ، نمایشنامه ورشکسته ، نمایشنامه سردبیر ، و غیره هستند .

در نمایشنامه سردبیر او به فساد مطبوعات در جوامع سرمایه داری میپردازد . در نمایشنامه ورشکسته او به انتقاد از خود نظام سرمایه داری میپردازد بدون اینکه هوادار مارکسیسم باشد چون او یک رفرمیست است و نه یک انقلابی .

بیورنسن در پایان عمر در باره جنگهای امپریالیستی مانند جنگ جهانی اول و دوم اخطار داد . او آنزمان در باره غالب موضوعات مهم جهان زمان خود بیش از 3000 مقاله نوشت . وی نامه نویسی فعال بود و بیش از 30000 نامه از او بجا مانده . انتقادهای اجتماعی و نمایشنامه های سیاسی او در خدمت احساسات وطن پرستی اش هستند . موفقیت ادبی بیورنسن از سال 1850 شروع گردید .

۳۹- بورخس ، نویسنده ای بدون رمان

Bjornson , Martinus Bjornstejerne (1832- 1910)

گرچه بورخس، نویسنده آرژانتینی صدها شعر سرود-داستان نوشت- و مقاله منتشر کرد، ولی او رمانی ننوشت. بورخس را می توان یکی از نویسندگان جهان سوم بشمار آورد. او برای ادبیات کشورش همچون یک بزرگ علوی برای ماست. بورخس چون هومر نیمی از عمر طویل خود را کورونابینا بود. او در جوانی زیر تاثیر ادبیات انگلیسی واقع گردید، چون مادر بزرگ اش تبعه انگلیس بود. از نظر سیاسی بورخس ضدفاشیسم و مخالف حکومت پرون درکشورش بود، او ضد مبارزه مسلحانه در آمریکای لاتین به رهبری چگوارا نیز بود. شاید به این دلیل سوسیالیستها او را نویسنده ای راستگرا میدانستند. منتقدین میگویند، گرچه بورخس ناسیونالیست نبود، ولی به دمکراسی هم باور نداشت. بورخس خود مدعی بود که در جوانی مدتی آنارشویست و پاسیفیست بود و در تمجید از انقلاب اکتبر در شوروی شعر سروده و در مجلات آنزمان منتشر نموده است.

دوستان او بورخس با اظهار تاسف میگویند، او از جمله نویسندگان مهم جهانی است که همچون جویس و پروست جایزه نوبل ادبیات را دریافت نکرد. خانم ماریا قدامه ، بیوه او، به مناسبت صدمین سال تولدش در مصاحبه ای گفت : در حال حاضر 14 محقق قصد نوشتن بیوگرافی

بورخس را دارند، 8 نفر از آنها با ماتماس گرفته اند، ولی فقط یکی از آن پروژها را میتوان جدی و جالب بحساب آورد. این هم از جمله نقش های مهم بیوها در ادبیات است.

در تاریخ رسانه های جمعی هیچ نویسنده ای به قدر بورخس مورد مصاحبه قرار نگرفت به نظر صاحب نظران، بورخس تبحر خاصی در دستکاری و دست انداختن مصاحبه گران داشت. او به سبب یک بیماری ارثی خانوادگی، حدود نیمی از عمر خود را در کوری و نابینایی بسربرد، به این دلیل تا شصت سالگی نزد مادرش زیست. درباره بورخس گفته میشود که گرچه تمام عمر عاشق بود ولی هیچگاه شعر و داستانی عاشقانه ننوشت. در سال 1970 در یک همه پرسی آزمایشی برای دریافت جایزه نوبل، او بیش از سولژنیسین برنده جایزه نوبل، رای آورد.

بورخس در سال 1899 در آرژانتین بدنیا آمد و در سال 1986 در سوئیس درگذشت. او از خانواده ای مرفه و تحصیل کرده بود پدرش استاد روانشناسی دانشگاه وکیل دادگاه بود به دلیل انگلیسی بودن مادر بزرگ، بورخس زبان انگلیسی را مناسب ترین زبان برای سرودن شعر میدانست. او از 15 سالگی در اروپا به تحصیل پرداخته بود. در سال 1955 بعد از اینکه گروهی از نظامیان علیه دیکتاتور پرونی کودتا کردند، او مدتی رئیس کتابخانه ملی پایتخت کشورش بود. بورخس یکی از مهمترین نویسندگان قرن بیستم است که روی ادبیات مدرن کشورهای اسپانیایی زبان در آمریکای جنوبی تاثیر بزرگی گذاشت. او پایه گذار ادبیات مدرن آرژانتین نیز است. بورخس در سال 1921 بعد از برگشت به وطن، پایه گذار سوررئالیسم خاص وطن خود گردید. او پایه گذار فوتوریسم اسپانیایی در مادرید نیز بود. صاحب نظران، بورخس را یکی از آغازگران ادبیات پست مدرن و مکتب رئالیسم جادویی آمریکای لاتین میدانند. در زبان انگلیسی سبکی وجود دارد بنام برخسی که واژه ادبی کافکایی را برای خواننده تداعی میکند.

بورخس در جوانی در مقاله ای با عنوان: نویسندگی و جادو، بوتیقای داستانسرایی مدرن را مطرح کرد. او در این مقاله مینویسد، ادبیات تصویر واقعیت نیست، بلکه کوششی جهت رضایت و کنجکاوی خواننده است. بنظر بورخس، ادبیات همیشه خصوصی و اتوبیوگرافیک است. او میگوید، مشغولیت با ادبیات به او احساس رضایت و خوشبختی میداد. بورخس به تقلید از هزار، شاعر باستان، می نویسد، شعر نباید طولانی باشد و به نقل از ادگار آلن پو توصیه میکرد که یک شعر مدرن نباید طولی تر از 15 سطر باشد. او کتاویا پاز در مقاله ای درباره بورخس نوشت که، او سعی کرد در تمام زمینه ها آدمی میانه رو و متعادل باشد.

محققین، بورخس را از نظر فلسفی زیر تاثیر فلسفه کلاسیک ایده آلیست انگلیس میدانند. بورخس مدعی بود که آثار: جان لاک-هابز-هیوم-برکلی-اسپینوزا-لایبنیتس را مطالعه کرده است. او میگفت، نویسنده، هنرمندی است که در هر ج و مرج جهان و محیط اطراف خود، با کمک ایده آل هایش میخواهد نظمی به جهان انسان و فرد بدهد. نویسنده، گرچه اسیر تاریخ و شرایط ملی کشور خود است، ولی او با کمک نیرو و اراده فردی میتواند جهان خاص خود را بسازد.

بورخس مینویسد، قبل از اینکه در سال 1962 در آمریکا با یک فیزیکیان ایرانی بنام فرید هوش فر آشنا شود، او با ادبیات، عرفان و فرهنگ ایرنی، از جمله با زردشت-فریدالدین عطار و کتاب هزار و یک شب، آشنا بود. بورخس دوستدار فرهنگ شرقی از جمله: ایرنی-هندي-عربی- و یهودی نیز بود. او میگوید، معشوقه هایش، ادبیات-فلسفه-و اخلاق هستند.

بورخس، غیر از کتاب شعر و داستان کوتاه، چند مجموعه مقالات نیز منتشر کرد. از جمله آثار او: تاریخ ادبیت-هزار تو-آلف-کتابخانه شخصی-پرچم سیاه-باغ کوره راهها-تفتیش عقاید-و تحسین سایه، هستند. او در کشورهای انگلیس-فرانسه-و آمریکا، قبل از کشور خود مشهور شد. بورخس در سال 1961 همراه ساموئل بکت، موفق به دریافت جایزه ادبی ناشرین اروپایی گردید. او از جوانی به ترجمه آثار: کافکا-فاکنر-آندره ژید-و ویرجینیا ولف پرداخت. بورخس، هنری جیمس-کنراد-آلن پو-و کافکا را معلمین ادبی، و بودا-شوپنهاور-و عطار را از معلمین فلسفی خود میدانست. درک و مشهوریت بورخس در ایران شاید بدین سبب باشد؟

۴۰- به موازات آقابرگ ! ..

شادروان بزرگ علوي براي سخنراني به آمريكا رفته بودطبق عادت معمول،درس 90سالگي،صبحانه اي مفصل ميخورد. طنزي در اروپا ميپرسد،ميدانيد چرا آلمانيها و فرانسويها صبحانه مفصل و قوي ميخورند؟توضيح اينكه اين صبحانه معمولا ميتواند شامل:كره،مربا،نان،پنير،خامه،كالباس،تخم مرغ،سوسيس،سوپ،كيك،بيسكويت،شير و غيره باشد . و طنز گو جواب ميدهد : فرانسويها،بعد از شب نشيني طولاني، شبي شاد و خوش همراه رقص و آواز و دلداري، بحث و عشق ، صبحانه اي مفصل، ميل ميکنند . ولي آلمانيها به خاطر روزي که در پيش روي دارند بايد صبحانه اي مفصل بخورند، روزي پر از کار و کوشش و فعاليت و درد و زحمت .

در آن گزارش خاطره مانند آمده که خانم گرترود،همسر آقابرگ هم ،هميشه شيشه اي شربت همراه خود داشت تا چنانچه دچار بيخوابي شود،بتواند با بالازدن پكي،سرخودرا قدري گرم کند . اين دو خاطره درباره ديدار استاد علوي از آمريكا، مرابيايد يادداشتهاي زير انداخت، اگر شما برپايه ضرب المثلي نگويد :

گنه کرد در بلخ آهنگري به شويتر زدند گردن مسگري.

زمانيكه داشتم دو كتاب ،يادداشتهاي روزانه ، خانم برجيت رايمان ، نويسنده آلمان شرقي سابق را ورق ميزدم،از خود پرسيدم: در آن لحظه و يا در آن روز ،آقابرگ ما چكار ميكرد و در كجا بود؟ آيا در فعاليتهاي ادبي-فرهنگي ، سياسي-اجتماعي، کشور ميزبان هم شرکت ميكرد؟ آيا وجود شبخ نظام استالينيستي کشورهاي بلوك شرق را احساس مي نمود ؟

برجيت رايمان (1933-1973)، يكي از زنان نويسنده آلمان بود که گرچه در جامعه سوسياليستي فعال شد ، ولي موضعي انتقادي نسبت به سياست حزبي دولتي دارا بود . او اگر در سال 1973 در سن چهل سالگي بر اثر سرطان جوانمرگ نمي شد ، شايد محبوب تر از دو نويسنده زن ديگر آلمان شرقي ، يعني كريستا ولف ، و آنا زگر ميشد. دوكتاب يادداشتهاي روزانه برجيت رايمان بعد از فروپاشي سوسياليسم استالينيستي زير عنوان : همه چيز طعم جدائي ميدهد - و ابراز پشيماني نمي کنم - منتشر شدند. شهادت ابراز احساسات شخصي و زنانه اش خواننده را بيدار فروغ مي اندازد . حال باهم نگاهی به بخشي از آنها بپردازيم.

3.1.1964... ديروز دومين جلسه كميته جوانان تشكيل شد . آدم وقتي در اينگونه سازمانها شرکت ميکند ، به ناتواني آنها براي حل مشکلات موجود پي ميبرد . دو نفر از فعالين، از تماسهايشان با سازمانهاي جوانان غربي گزارش دادند.هنر حزبي در نظام حکومتي ما ،برخلاف ساير کشورها تاکنون تغيير ي نمنوده .

دانيل مي گفت : تو آدم سطحي هستي ، نويسنده اجازه دست به قلم شدن ندارد تا زمانيكه در باره مشكلي تا آخر آن فکر نکرده و راه حلي براي آن پيدا ننموده .

5.3.1964- در پايان جلسه اي، بحثي درباره رئاليسم سوسياليستي گرديد ، زمانيكه يك نفر سؤال کرد بالاخره معني اين واژه چيست ، گروهي خنديدند و دسته اي ديگر اخم نمودند .

ژان ،گويا سردبير مجله کارگري يك کارخانه شده ، حقوقش حدود 450 مارك ميباشد . بعضي ها حسادت ميکنند .

7.3.1964- رالف ديروز از وين برگشت، چند عکس از نمايش سڪسي يك سيرك گرفته ، بعضي عكسها تهوع آور بودند چون يك بچه فيل آموزش ديده زني را لخت ميکند . چشمهاي فيل شباهتي به چشمهاي يك مرد مودي داشتند .

دانيل به جلسه كانون نويسندگان رفته . پنج شنبه کنفرانس فرهنگي در شهر ينا بود . خوشا به حال نقاشان که احساس زور و جبر نمي کنند مانند ما نويسنده ها . اهل قلم غالبا آدمهاي جدي هستند ، انگار که عقده مالکيت خصوصي دارند .

- 12.3.1964- امروز نامه و دسته گلی از دانیل رسید . روی گلها نوشته بود : سلام عشق ، از ساحلی به ساحلی .
- انگیزه همه ما نویسندگان آنست که کتابهایی بنویسیم که خودمان حاضر باشیم آنها را بخوانیم ، نه برای محدود انگشت شماری بلکه برای جمعیت زیادی .
- مهمانان به من توصیه میکردند که به دانشکده نویسندگی نروم چون آنجا آدم را با تئوریهای ادبی خفه میکنند .
- یکی از حاضرین ادعا میکرد که او قهرمان رمان من ، لئا میباشد .
- 15.3.1964- من برای پلنوم پنجم حزب دعوت شدم ولی نرفتم . چهارشنبه هم جلسه : هنرمندان فعال ، بود .
- ادامه کار روی رمان فرانسیسکا آزار دهنده شده . اینروزها سعی میکنم ترك سیگار کنم .
- دانیل برگشت و گفت که جلسه هنرمندان تشکیل نشد چون کسی برای شرکت نیامده بود . یکی دیگر از بچه های شاعر ، گویا مالاریا گرفته .
- 19.3.1964- دیروز چند روزنامه نگار آمریکایی از جانب مجله ، نیویورک هارالد تریبون ، برای مصاحبه به دیدارمان آمده بودند ، پرسشهای عجیبی میکردند ، میخواستند از دخالتهای حزب کمونیست در کانون نویسندگان گزارش دهند . و من همچون يك قهرمان ملي ، بزخلاف میل باطنی ام ، حقیقت را لو ندادم .
- چندی پیش کنگره هنرهای نمایشی بود . از من خواسته شد که با کمک انتشار يك مقاله به ضرورت مکتب رئالیسم سوسیالیستی اعتراف کنم ، خودداری کردم چون تاکنون نفهمیده ام منظورشان چیست .
- 21.3.1964- اخبار و تفسیرهای رسانه های غربی در باره اوضاع فرهنگی ما ، فقط بما آسیب میرسانند ، شاید عمدا ، شاید هم به دلیل کمبود شناختشان از شرایط . تازگیها اکثر اطلاعاتشان سطحی و غلط هستند .
- دیروز وقتی شاعری بنام مایر از کنگره گزارش میداد ، جلسه شلوغ شد و عده ای اعتراض نمودند ، ولی در آخر جلسه همه ساکت شدند . گویا انقلابیون خسته شده اند .
- نویسندگی سفری است به جهانی ناشناخته . جهانی که نویسنده خود می آفریند . گاهی در روز فقط دو جمله می نویسم .
- 23.3.1964- امروز نشست کمیسیون جوانان بود ، ولی من به علت دندان درد شرکت نکردم .
- دانیل بعدا آمد چون در جلسه کمیته مرکزی حزب در باره ناخوشی من شنیده بود ، يك سبد پرتقال هم همراهش آورد .
- پنج شنبه و جمعه جلسه نمایندگان حزبی در برلین بود . تنها فایده اینگونه جلسات ، بحث هایی است که در ساعت تفریح ، بین آشنایان انجام میگردد .
- بحث ادبی میان گونتر گراس از غرب و هرمان کانت از شرق فقط در رادیوهای غرب پخش شد . مسئول فرهنگی در شهر گفته که اینگونه موضوعات در بعضی از مجلات ادبی چاپ میشوند ، نیازی نیست تا آنها را در رادیو هم پخش کنیم .
- 25.3.1964- یعقوب وبر ، یکی از فعالین ادبیات دولتی انگار که هنوز در دههای بیست بجا مانده . او هنوز در باره کارگران اهل قلم خیالپردازی میکند .
- بعضی از بچه های داستان نویس ، هرمان کانت نویسنده را متهم به خبرچینی برای سازمان امنیت کردند . در سال 900000 مارك برای قرارداد و حمایت از هنرمندان هدر میدهند . به ما نویسندگان ، خالقین واقعی کتاب ، حتا يك فنیک هم نمیرسد .
- یکی از این شارلاتانها برای نوشتن نمایشنامه ای 10000 مارك دریافت نموده . موضوعش را دولت تعیین کرده که چه باشد .

26.3.1964- چند روز پیش در جلسه ای در کنار میکروفون، يك دستگاه ضبط صوت كشف شد كه صداها را براي سازمان اطلاعات ضبط مي نمود . به اين دليل عده اي از نویسندگان حاضر نشدند در بحث جلسات شرکت کنند.

پدرم نقل میکند که بعد از اصلاحات ارضی، ادعا میشد، آنهایی که جمهوری را ترك کرده و به غرب پناهنده شدند ، آدمهایی مجرم و فاسد و خودفروشی هستند .

27.3.1964- در تابستان طبیعت چقدر لذت بخش بود . هوا نرم و لطیف ، طبیعت چون نسیم میوزید و بوی عطر میداد، همچون شعری از موریکه .

نویسنده ای متخلص به کوبا ، يك چپ انقلابی ابدی ، همیشه در باره باتلاق رویونیسم، به معترضین هشدار میدهد . اخیراً در جلسه دیدار نویسندگان ، کنجکاو ی و علاقه همه شرکت کنندگان در باره موضوع طلاق من و دانیل بود . موقع بازگشت، جوانی زیبا و پرجنب جوش بنام پی ، که مسئول کمیسیون ایدئولوژیک است ، همراهان آمد . از چشمهایش برق علاقه به جنس مخالف ، آدم را شرمند میکرد .

30.3.1964- از روزیکه طلاق گرفته ام ، احساس افتخار می کنم . فیوزهای برق را به تنهایی عوض میکنم ، به تنهایی برای خرید مبروم ، وسایل خانه را تعمیر میکنم .

آزادی ولی بدمزه گیهای هم دارد چون تمام روز بدون آدمی در کنار خود ، ملال آور است . باید به فکری بود و کاری کرد.

۴۱- پنجاهمین سالروز مرگ برشت !

Brigitte Reimann (1933-)

برشت ما ، برشت شما !

1973

برشت شما کت های چرمی میپوشید، سیگار گران هاوانا می کشید ، میخواست پزشك شود ، شماره پس اندازی دربانکهای سوئیس داشت ، علاقه به کلکسیون و جمع آوری ماشین های مدل قدیمی داشت ، عاشق زنان هنرمند و روشنفکر غیرفمینیست بود، مخالفتی علنی با رفیق استالین نداشت ، باجناب خروشچف رویونیست، چای مینوشید ، يك خانه بیلاقی ، لب دریچه، حومه برلین شرقی داشت ، اجازه سفر به کشورهای آنزمان پیمان ناتو داشت ، پول اقامت در هتل های دولوکس را به راحتی می پرداخت ، ویسکی مینوشید ، بعضی از نمایشنامه هایش را با کمک معشوقه هایش نوشت ، از برادر بزرگتر ، یعنی کشور شوراها، جایزه گرفت ، در شهری در شمال مونیخ دنیا آمد ؛ جایی که اردوگاه اجباری قربانیان هیتلری شد، در بزرگترین تئاتر شهر اجازه اشتغال یافت ، حزبی بود ، اشعار ایدئولوژیک می سرود ، در میانه سالی ، در سن 58 سالگی ، همچون ساعدی - و نه مثل بزرگ علوی و جمالزاده ، در سن 90 سالگی ، جان به جان آفرین داد . از طریق سازمان امنیت کشورش، یعنی آلمان شرقی ، شکنجه نشد ، از دست نازی ها به آمریکا پناه برد ، و نه به کشور کارگران و دهقانان ، یعنی میهن شوراها !

تمام این حرفها و ادعاها را اکنون بعد از پایان جنگ سرد بین دو بلوک ، بعضی از منتقدان ادبی آمریکایی ، در کتابهای جدید قطورشان می نمایند - و در کشور "شاعران و متفکران" ، اینگونه آثار ترجمه شده را بصورت کتاب پرفروش سال ، در وسایل ارتباط جمعی ، شب و روز تبلیغ میکنند.

ولی برشت ما ، ادیبی بزرگ بود ، شاعری منتقد ، نمایشنامه نویسی انقلابی ، متفکری دیالکتیکی، جهانوطنی انساندوست، با نظراتی سیاسی-پیشگویانه بود . او برای خدمت به عدالت دست به قلم برد و برای خدمت به آزادی و ترقی، در فقر و گوشه گیری زندگی نمود ، در ساختمانهای يك اطاقه دولتی . به جای اتومبیل ضد گلوله ولوو سوئدی ، سوار اتوبوس شهری

و دو چرخه قدیمی اش میشد. مارکس و انگلس و لنین و مائو – گاهی هم هگل، میخواند. به انسانها احترام و توجه خاصی داشت. بعضی از آثارش را از طریق کار جمعی، بصورت گروهی نوشت، نه با کمک زنان هنرپیشه همکار. از آمریکا همچون طاعون بدش می آمد، کشوری که او را به بهانه کمونیست بودن به دادگاه کشاند. او طرفدار انقلاب جهانی و مخالف استعمار و مستعمره گرایی بود. او خواهان حقیقت و هنر، زیبایی و رفاه انسانها بود، به نویسندگانی چون گورکی، پوشکین و چخوف، هاینه و ایبسن و بالزاک احترام میگذاشت و برای ما، او عظمت نامهایی چون هومر، سقرات و گاهی هم بودا را دارا بود. بجای بازی در تئاتر دولتی شهر، ما میخواستیم او را در کارخانه ها، مدارس و در خیابانهای شهر به نمایش بگذاریم؛ در میان پابرهنه ها، کلاه نمیدها، و آسمان جل ها!

در آن زمان، دوره جنگ سرد بین ابرقدرتها بود. آمریکا و شوروی تا دندان مسلح، روبروی هم به صف ایستاده بودند. مارکس و مائو ممنوع بودند، برشت و گورکی تا حدودی آزاد. ما آنها را نویسندگانی جالب یافتیم، چون آنها با وجود سانسور، توانسته بودند از دیوار خفقان بگذرند و به ما دلگرمی بدهند. ما با پاره ای از آثار برشت چون: آدم، آدم است – مادر – زندگی گالیله – روزهای کمون – فراز و فرود حکومت رایش سوم – داستانهای آقای کوپنر – از طریق دوستان یا در بعضی از کتاب فروشیهای شهر آشنا شدیم. انسان برای دمکراسی به روشنگری نیاز دارد و ما برای روشنگری، سراغ مرحوم برشت رفتیم. امکان دیگری نبود، آثار جالب قدغن بودند و آثار مبتذل را کسی نمی خواند. فقر و جهل و بیسوادی در جامعه ایران زمین، حاکم بود و ما پوپولیست ها و اتویست های زمان خود شدیم. ما در حوالی ادبیات جویای ناجی و مرهمی شدیم. نقد و جامعه شناسی ادبی میبایستی دست کم ما را از نظر روحی و زبانی تقویت می نمود و به ما امید و دلگرمی میداد. ادبیات مسئول و مبارز و مقاوم برای ما؛ قهرمانان زمان خود!، مانند یک مذهب، آرامبخش بود، گاهی هم حالتی مقدسانه بخود میگرفت.

سبکهای ادبی و هنری مانند اگزیستانسیالیسم و ادبیات سرگرم کننده و مکتب هنر برای هنر! در نزد ما قابل سرزنش بودند. ادبیات می بایستی ما “پیشگامان” را از زنگهای جامعه دیکتاتوری-ایلیاتی پاک و تمیز می نمود و عادات فردگرایی و منفعت طلبی را به کنار میزد، همه چیز می بایست در خدمت مبارزه و انقلاب و در راه “جنبش آزادی بخش” می بود. فکر کنم وضع شما در خارج از کشور، بهتر از ما می بود. لاید بستنی ایتالیایی می خوردید و همراه خوبرویان، عصرها به دیسکو میرفتید. آثار بورخس، لورکا، مارکز، و نرودا، را میخواندید و در خیابانها شعار:

هوو، هوو، هومشی مین – چه، چه، چه، چه گوارا، را سر میدادید.

و ما در شبنامه ها، شعارهای آتشینی چون:

مرگ بر دیکتاتوری! مرگ بر بورژوازی کمپرادور!

زنده باد آزادی خلق!، آزادی برای سخن!

یانکی گوو هوم!، ایران را سراسر ویتنام میکنیم، ایران را سراسر سیاهکل می کنیم!، و غیره می نوشتیم.

ما مجبور شدیم اغلب ادبیات و هنر را سیاسی نماییم و می خواستیم با بعضی از آثار برشت، فشار دیکتاتوری عریان را قدری تحمل پذیر نماییم. و اکنون در میان شما “خارج نشینان” تمرین پلورالیسم، دمکراسی، و جمهوریخواهی لائیک! می کنیم تا شاید این بار مکتب آزادی در مملکت مان عملی شود.

ما در آن روز فقط به نیکی از برشت، گورکی، صمد، خسرو، و ادبیات یاد خواهیم کرد و در میدانهای شهرها، مجسمه هایی از آنان برپا خواهیم کرد، همانطور که بعضی از غربیها، مجسمه های: حافظ، خیام، و رومی را در پاره ای از شهرهای فرهنگی شان برپا نموده اند!

Bertold Brecht (1898 – 14.8.1956)

۴۲- باز خواهی گشت روزی ، تو فسانه !

Joseph Brodsky (1940 –

یوسف برودسکی

1996)

یا

دولت مقتدر و اتهام انگلی به ادبیات .
 هر شاعری روزی بر خواهد گشت ،
 یک جور بی وطن ؛ روی کاغذ ، درون تابوت ، شخص
 و بی روی شانه های مثنی حسن .
 در میان خلق ، در مسیر فرودگاه – دانشگاه ،
 از میان میدان آزادی
 به طرف ترمینال اتوبوسها
 بسوی شهرستان ، سراغ مامان و عموجان ، تی قربان !

“ من در میهن ام بدنیا آمدم و به بازگشت ایمان دارم ، چون شاعران همیشه باز میگردند ؛
 شخصا یا روی کاغذ ” . جمله غم انگیز فوق را یوسف برودسکی ، شاعر یهودی تبار
 شوروی سابق و برنده جایزه نوبل سال 1987 ، پیش از اخراج اجباری در سال 1972 ، در
 نامه ای سرگشاده به برژنف نوشت .

برودسکی ، پنجمین دریافت کننده روس جایزه ادبیات نوبل بعد از : بونین ، پاسترناک ،
 شولوخوف و سولژنیسین بود . مقامات شوروی ، غیر از نام شولوخوف ، به 4 مورد دیگر به
 کمیته نوبل اعتراض کرده و آنرا حمایت از ضدانقلاب فرهنگی نامیدند و پرسیدند که چرا کسی
 به گورکی یا برشت جایزه ای نمیدهد ؟

برودسکی 24 ساله بود که به 5 سال کار در اردوگاههای اجباری محکوم گردید . آنزمان در
 روزنامه “ عصر لنینگراد ” مقاله ای منتشر شد که امثال برودسکی را “ انگل و پارازیت هایی
 روی مزرعه ادبیات ” نام نهادند . برودسکی شانس آورد و بعد از چند ماهی اسارت بر اثر
 فعالیت پاره ای از اعضای کانون نویسندگان شوروی و جنبش جهانی یهود ، آزاد و در سال
 1972 به آمریکا مهاجرت نمود . او از سال 1965 نقش مهمی روی شعر شوروی بجا گذاشت
 ولی اتهام خروج از نرم های شعر رسمی ، موجب خشم مقامات فرهنگی علیه او گردید . ولی
 سرانجام با نزدیک شدن بقدرت رسیدن گورباچف ، چند ماه بعد از اعطای نوبل به وی ، پاره ای
 از اشعار او در شوروی اجازه نشر یافته و در سال 1990 از وی رسمن اعاده حیثیت گردید .
 برودسکی در بخشی از سخنرانی خود برای دریافت نوبل گفته بود که تازمانیکه دولت در ادبیات
 فضولی کند ، ادبیات نیز باید در امور دولت دخالت نماید . او بعنوان شاعری مذهبی- متافیزیک
 اروپایی ، همیشه در شعر شوروی تنها ماند . سیاسی بودن شعر برودسکی از آنجاست که در
 سیستم استالینیستی ، میکوشد که غیرسیاسی یا غیرتبلیغاتی باشد و به مسایل غیرمهم!
 بپردازد . درباره فروتنی او در روزنامه مشهور آلمانی زبان FAZ در سال 1973 آمده که
 برودسکی خلاف مایاکوفسکی با میکروفن نمیرقصد ، بابازوهایش پارو نمیزند ، با واژهها
 آتشفشان برآه نمی اندازد و یا چهره چروکیده ای بخود نمیگیرد . او شاعری است خجالتی ،
 عصبی ، سیگاری ، با کت و کراواتی خشک و اطو شده . خواننده در شعر او به تضاد مقوله
 هایی چون : انسان-شیئی ، زمان-مکان ، زندگی – مرگ ، و ابدیت – زوال ، برخورد مینماید .

ترجمه آثار شاعران متافیزیک قرن 17 انگلیس مانند جان دون و آندره مارول ، تاثیر مذهبی
 روی برودسکی بجا گذاشت . طرح پرسشهایی متافیزیک مانند مرگ و زندگی همیشه برای او
 مهم بودند . غالب اشعار برودسکی بدون رابطه و تاثیر کتابهای تورات ، تلموت ، انجیل و

اسطوره‌های یونانی، غیرقابل تصور هستند. برودسکی در جوانی علاقه خاصی به شعر لهستان، آمریکا و انگلیس داشت. او در آثارش تصویر پیچیده‌ای از انسان مدرن، رسم می‌نماید، و در دوره تبعید در آمریکا به سرودن اشعاری پیرامون: مهاجرت، تبعید، تنهایی، غربت و سختی‌های زندگی در خارج، پرداخت. برودسکی از سال 1976 عضو هیئت تحریریه مجله فرانسوی "قاره" شد.

او در شعرش جویای جوابی برای ماهیت جهان و معنی زندگی انسان است و میگفت که بر اثر تربیت ضددینی و سکولار نظام شوروی، مذهبی شد ولی نخستین بار در 23 سالگی به مطالعه کتاب‌های انجیل و تورات پرداخت. برودسکی در شعری مینویسد که در روسیه مشکل است حدس زد که چه کسی ماهیتی انسانی دارد! و کافی است که به خرابه‌های ساختمانهای شهرتان توجه کنید تا تاریخ وطن‌تان را بفهمید. او در شعرش شیفته زبان است و آن فرم‌های مختلفی بخود میگیرد؛ گاهی وحشت‌آور، گاهی رویایی، گاهی اسطوره‌ای، و گاهی سمبلیک

برودسکی غالب اشعارش را به مشاهیر جهان و یا زنان تقدیم میکند. او در نوشته‌هایش احترام خاصی برای جنس زن قائل است و 20 ساله بود که با آنا اخماتوا دیدار کرد. مذهبی بودن اشعار برودسکی جلب نظر اخماتوا نمود. برودسکی از طریق ترجمه اشعار جان دون (1573 - 1638) با عرفان انگلیس آشنا شد و در 23 سالگی شعر طویل غننامه‌ای را به او تقدیم کرد. آثار برودسکی بخشی از ادبیات تبعید و مهاجرت شوروی سابق هستند. گویا در سال 1980 حدود 100 مجله روسی در تبعید وجود داشت که به موضوعاتی مانند: جنگ، استالین، زندان و اردوگاه، و آینده شوروی، میپرداختند.

درباره برودسکی اشاره میشود که او فرای اجبارهای ایدئولوژیک نظام آموزشی و تربیتی شوروی استالینیستی، به راه خودآموزی رفت و در 15 سالگی مدرسه را ترک نمود. بعدها موضوع مرگ باعث شد که او اشعاری غم‌انگیز و زاری‌کننده درباره مردگان و جانبختگان بسراید. مسائل مذهبی از جمله مسیحیت در اشعارش جای خاصی دارند، آنزمان ادعا شد که کمیته نوبل جایزه فوق‌را به یک شاعر معترض در یک نظم آه ایستی اعطا کرده است. اشعار برودسکی ریشه در بیوگرافی او، زمان شاعر، شعر سنتی روس و مشاهدات و تجربیات شخصی و صادقانه او دارند. به برودسکی شاعر اعترافی نیز گفته میشود چون او درباره زمان و جامعه‌اش گزارش میدهد. برودسکی معتقد بود که درخاتمه عمر هرانسانی، فقط بخشی از حرفهایش بجا می‌مانند. شعر او نشان از الهام اسطوره‌های یونانی، فلسفه مذهب، و تجربیات تاریخی دارد. اشعار او زیر تاثیر شعر کلیسایی-مذهبی قوم اسلاو، اغلب داستانی و روایتی هستند. بعضی از منتقدین ادبیات، او را یکی از شاعران مکتب اسکندریه معرفی میکنند؛ تنوع، چند بعدی بودن، طرح هنر: ابتدایی، سنتی و ساده‌گر و قدیمی آرکانیک شعر او، باعث این قضاوت گردیده. مهمترین اشعار برودسکی به مشاهیر جهان از جمله: به الیوت، جان دون، ویلیام یت، و آنا اخماتوا، تقدیم شده‌اند. برودسکی در سالهای آواره‌گی در تبعید در آمریکا، به نوشتن مقالاتی فرهنگی-انتقادی بیشمار نیز پرداخت.

یوسف برودسکی در سال 1940 در شهر پتروگراد سابق، و لنین‌گراد بعدی! در خانواده‌ای یهودی تبار روس دیده به جهان گشود. پدرش عکاس مفلوکی بود. او بعد از ترک زودرس مدرسه، نزد خود به آموختن زبان لهستانی و انگلیسی پرداخت، و با فلسفه دین، اسطوره‌های یونان و ادبیات جهان آشنا شد. برودسکی خود را جزو نسل 1956 میدانند که مخالف اشغال مجارستان از طریق ناجیان! شوروی و سرکوب شورش مردمی شدند. او در جوانی سالها از طریق ترجمه آثار ادبی، زندگی کرد. بعد از خروج از شوروی در آنزمان، گویا دهها شعر او بصورت مخفی و زیرزمینی در میان دوستداران شعر، نشر و پخش شدند.

از جمله آثار برودسکی: جیغ پائیزی شاهین، ساحل غرق شدگان، توقف در کویر، پایان یک دوره زیبا، دو ساعت در یک آب انبار، غننامه‌های رومی، اسحاق و ابراهیم، تصویر

صامت ، سروده هايي براي آگوستا خانوم ، نمايش در معبد ، بياد ويليام يت ، مجموعه مقالات انتقادي-فرهنگي ، خاطراتي از شهر لنين گراد ، بيست سروده براي ماري استوارت ، يادي از اليوت ، و دو نمايشنامه با عنوانهاي : مرمر و دمكراسي ، مي باشند .

۴۳- جايزه ادبي يك جوانمركي .

از مرگ دانتون تا مانيفست كمونيسم .
نويسنده اي ميان ماركس و برشت .

گئورگ بوشنر
Georg Büchner (1813 – 1837)

عنوان جايزه مهم ادبي “بوشنر” که از سال 1951 در آلمان اعطاميشود، از نام گئورگ بوشنر ، نمايش نامه نويس و يکي از دمکراتهاي انقلابي ادبيات آلمان، گرفته شده. وي در سال 1834، در تبعيد، درسويس بر اثر بيماري تيفوس در سن 23 سالگي، جوانمرك گرديد . زمانیکه بوشنر شبنامه ممنوعه و مبارزاتي-سوسياليستي “پيام ايالتي” را پخش نمود، مارکس هنوز 15 ساله بود. اين جزوه انقلابي، پيش از مانيفست كمونيسم ، مورد توجه رهبران انقلاب آلمان قرار گرفت. يکي ديگر از آثار اجتماعي بوشنر “مرانامه حقوق بشر” است که در تاريخ مبارزات اجتماعي، اهميتي به اندازه “مانيفست كمونيسم” دارد. شعار معروف: “صلح براي کلبه ها ، - جنگ به درون کاخ ها” نیز از خلاقيت هاي جاودانه گروه مبارزاتي بوشنر است. شايد اگر او در 23 سالگي بعنوان پناهنده سياسي در شهر زوريخ جوانمرك نمي گرديد، بدليل نبوغ ادبي و اجتماعي اش، به مشهوريت مارکس و برشت ميرسيد. در اعلامه (پيام ايالتي ولايت هسن)، او به تبليغات سوسيال-انقلابي پرداخت و خواهان شورش دهقانان عليه حاکمان گرديد . بوشنر نه تنها يکي از آغازگران ادبيات و هنر طبقاتي، بلکه پايه گذار نمايشنامه نويسي مدرن آلمان هم است. در آثار او براي نخستين بار، قهرمان ادبي، يك آدم مفلس از طبقات محروم است و نه از اشراف و بورژوازي شکمسير. بوشنر امروزه بعنوان يکي از راهنماها يا قطب نماهاي ادبيات جهاني، خصوصن نمايشنامه نويسي بشمار مي آيد. در مقابل کمدي هاي محافل درباري، او به خلق تراژدي هاي اجتماعي و شهروندي پرداخت. تا آن زمان شخصيت ايده آل ادبيات بورژوازي، از طبقات و اقشار محروم نبودند. بوشنر، يك تراژدي نويس موفق درام اجتماعي نیز است. تراژدي هاي او غالبن غير احساساسي هستند. امروزه تئاتر روايتي برشت، بدون نمايشنامه هاي بوشنر غير قابل تصور هست. بوشنر در سالهاي رمانتيك نوجواني نوشته بود: “ساعت ها را بخوابانيد، تقويم ها را بدريد، ما تيك تاك زمان را از روي شکوفه گلها و رسیده گي ميوه ها، تشخيص خواهيم داد.”

جهانبيني ماترياليستي-استنتيك بوشنر به سبب اشتغال او با فلسفه و سوسياليسم تخيلي است. ايده هاي هگل نیز در نمايشنامه هاي او جاي خاصي دارند. او براي نخستين بار به کشف زيباشناسي “زشتي” در جامعه ارتجاعي و طبقاتي زمان خود نائل گشت. علم زيباشناسي ضد ايده آليستي و نظرات سياسي او، حتا امروزه مدرن و موضوع روز مي باشند. نه تنها اکسپرسیونيست ها و دمکراتهاي انقلابي، بلکه ناتوراليستها نیز 30 سال بعد از مرگ بوشنر، او را جشن گرفتند. او همچون داستايوسکي به تجزيه و تحليل روان قهرمان آثار خود ميپردازد.

از جمله ديگر آثار محدود بوشنر : مرگ دانتون ، نمايشنامه وويسک ، نول لنس ، درام لئونه و لنا ، و ترجمه آثاري از ويکتور هوگو، هستند. مرگ دانتون ، يك درام انقلابي نبوغ آميز است که به بحث انقلاب بورژوايي و نقش مهم تودهها در آن ميپردازد و قهرمان آن ، نه يك فرد، بلکه يك تاريخ؛ يعني خود انقلاب فرانسه است . خلاف روبسپير رواقي تيره بين ، دانتون ميخواهد حوادث و پروسه انقلاب را انساني نمايد، ولي بقول بوشنر ، تاريخ ، اولي را مي کشد تا بتواند به دومي حق بدهد!، گرچه سرانجام ايدههاي دانتون پيروز ميشوند و نه عقايد

روبسپیر. در درام کم‌دی (لئونه و لنا)، بوشنر به تمسخر اشرافیت فنودالی می‌پردازد. نوول (لنس) او، ناقل تئوریهای ادبیات رئالیستی است.

گئورگ بوشنر در سال 1813 در خانواده ای پزشک در آلمان بدنیا آمد و در سال 1837 در سوئیس، یکسال بعد از دریافت دکترای پزشکی خود، در تبعید درگذشت. اواز نوجوانی به مطالعه فلسفه و تاریخ انقلاب فرانسه پرداخت و علاقه خاصی به آثار: هومر، سوفوکلس، آشیلوس، گوته، شیلر، ژان پاول، شلگل، برنتانو، هوگو، شکسپیر، بایرون، و ادبیات عامیانه، داشت. وی پیش از فرار به فرانسه، کوشید تابا گردآوری پول، برای تهیه یک چاپخانه مخفی و اجرای نقشه حمله برای آزادی زندانیان، به جنبش ضد حکومت مطلقه، کمک نماید. وی مینویسد بجای مبارزه فردی روشنفکری، مبارزه جمعی مردمی مهم است، و در نامه ای که در سال 1832 به خانواده اش مینویسد، تاکید میکند که تنها عمل و خشونت، موجب رهایی میشوند. چون حاکمان نیز خود در مقابل جوانان مبارز. خشونت بکار میگیرند و مردم را به حیوان تبدیل کرده اند، تا احساسات غیرطبیعی گروه کوچکی فاسد را ارضا نمایند و بجای قانون، تکیه بر قدرت نظامی و امنیتی نموده اند.

بوشنر از نخستین مبارزین زمان خود بود که تقسیم ناعادلانه فقر و ثروت را نشانه اختلاف طبقاتی دانست. در شینامه های سوسیالیستی گروه او، از استثمار، زورگویی، و از خودبیگانگی، در جامعه انتقاد میشود. او در مقابل نظم فنودال-سلطنتی، نه تنها خواهان تعاونی های مصرف، بلکه با تاکید بر لیبرالیسم و جمهوری خواهی، خواهان آزادیهای دموکراتیک برای سرنگونی حکومت مطلقه گردید. بوشنر میگفت که برای درک تاریخ دردهای انسان، باید به طرح پرسش های پیرامون: مسئولیت، اخلاق، دین، علم، و اجتماع پرداخت. منتقدین ادبی امروزه مدعی هستند که آثار هنری او، با تکیه بر ناتورالیسم و اکسپرسیونیسم، نوشته شده اند.

۴۵. شکست اصلاحات در وضعیت دیکتاتوری – و ادبیات

(بولگاکف، دوست یا منتقد استالین؟)

ای کاش بولگاکف، نویسنده شوروی زمان لنین و استالین، وخالق رمان (مرشد و مارگریت)، یا “استاد و معشوقه اش”، در 49 سالگی جوانمرگ نمی شد تا منتقدین ادبی در غرب می دیدند او باز چه تغییراتی در زندگی اش می نمود. از بولگاکف در زمان حیات تنها یک رمان اجازه انتشار یافت. یک نمایشنامه از او نیز روی صحنه تئاتر رفت. سایر آثار او یادر غرب منتشر شدند و یادر آرشو سازمان ک.گ.ب گردآوری گردیدند. او در این رابطه در نامه ای به دوستی نوشت: آتشدان کرسی تنها ناشر محبوب نوشته هایم است. منتقدین ادبی در غرب، آثار او را بخشی از ادبیات سایه ای در کارنوال دیکتاتوری نامیدند. به نظر آنها در هر نظام دیکتاتوری، قبل از ادبیات تبعید و مهاجرت، ادبیات سایه ای خلق میشوند. بولگاکف کوشید تانشان دهد که در شرایط دیکتاتوری، اصلاحات اجتماعی و اقتصادی غیرممکن است. او به انتقاد از ماتریالیسم زمان خود پرداخت چون در نظر او، آن مانع خلاقیت هنری خردگريزان میشود. گرچه امروزه بولگاکف راز مخالفین نظام استالینیستی بشمار می آورند، ولی در دهه 20 تا 30 قرن گذشته، استالین سبب شد که پلیس امنیتی او را دستگیر نکند یا بقتل برساند. علاقه شخصی استالین به تنها نمایشنامه آزاد بولگاکف، یعنی “روزهای همشیره های توربین” باعث گردید که آن نمایشنامه حدود 15 سال در سراسر شوروی روی صحنه تئاتر بماند، چون مسئولین بخش فرهنگی حزب فکر میکردند موضوع آن نمایشنامه در مخالفت با مقاومت گاردهای سفید، در جریان جنگ داخلی آلمان شوروی نوشته شده. در این نمایشنامه برای نخستین بار گاردهای سفید ضدانقلاب، در جنگ داخلی بشکل انسانهای مخالف مبارز نشان داده شدند و نه آدمکشانی

خونخوار و بیمار. تضاد و تناقض دوره اجرای برنامه اقتصادی نپ و عوارض و نتایج متضاد آن نیز به نقد کشیده شدند.

تنها کتابی که از بولگاکف اجازه نشر یافت، «رمان شیطان بازی» بود که در سال 1925 بزرگ چاپ رفت. سانسور نمایشنامه «فرار» باعث شد که بولگاکف طی نامه‌ای از گورکی و استالین دادخواهی کند. سرانجام در سال 1930 چهار روز بعد از خودکشی مایاکوفسکی و نامه بولگاکف، به سفارش استالین برای وی شغل مترجمی را در تئاتر شهر یافتند تا او خود را نیز به کشتن ندهد.

بعد از آغاز گلاسنوس و پروستریکا، قشر اهل کتاب شوروی باموجی از آثار بولگاکف آشناسد که سازمان امنیت ک.گ.ب. سالها در آرشیو خود گردآورده بود.

میخائیل بولگاکف در سال 1891 در کشور اوکراین بدنیا آمد و در سال 1940 در مسکو درگذشت. پدرش یک استاد دانشگاه بود و او خود به تحصیل پزشکی پرداخته و چندسالی نیز پزشک بود. از جمله آثار این دوره او: یادداشتهای یک پزشک جوان - و کتاب مورفیوم هستند. بولگاکف از سال 1920 با داستانهای طنزآمیز اجتماعی وارد فضای ادبی شوروی جوان بعد از انقلاب شد. اغلب آثار او موضوعی سیاسی-فلسفی دارند. گویا یکی از جمله‌های مشهور او این بود که می‌گفت: در نظام‌های شبه دیکتاتوری، نویسنده باید برای سوزاندن نوشته‌هایش عجله نماید. از بولگاکف آثار منتشر نشده زیادی بجا مانده. در دوره گورباچف از او اعاده حیثیت گردید. او سالها نویسنده محبوب قشر تشنه کتابخوان شوروی در دوره گلاسنوس بود.

نخستین رمان بولگاکف، «گارد سفید» بود که به شکل خلاصه و سانسور شده در سال 1924 منتشر گردید. نمایشنامه «روزهای همشیره‌های توربین» را بولگاکف بر اساس این رمان تهیه کرد که در آن سقوط و شکست ایدئولوژی ضدانقلاب گاردهای سفید در جنگ داخلی را نشان داد. از دیگر آثار مهم او در دهه 20 و 30 قرن گذشته، نمایشنامه‌های «قلب سگی» و «نطفه خطرناک» هستند. از جمله نمایشنامه‌های او: فرار - خانه سقا - و ایوان واسیلی هستند. او در این دوره داستانهای بیشماری نیز به رشته تحریر درآورد. «باکمک بیوگرافی» چند نمایشنامه مهم درباره: مولیر - پوشکین - سروانتس - گوگل - و دن کیشوت نوشت. او در این نمایشنامه‌های تاریخی، مزاحمتها و رفتار حاکمان و دیکتاتورها با اهل قلم و هنر را نشان داد.

بولگاکف در «رمان نمایشی» به تجزیه و تحلیل کار و زندگی هنرمندان در نظام دیکتاتوری پرداخت. در نمایشنامه «فرار» او رویاها و ایده‌آلیسم گاردهای سفید ضدانقلاب در جنگ داخلی شوروی را نشان داد. گروهی از منتقدین، نمایشنامه «قلب سگی» را جواب منفی او به انقلاب روسیه بحساب می‌آورند. زمانیکه حزب کمونیست از کامنف خواست تا او نظرش را پیرامون این نمایشنامه بگوید، او جواب داد که موضوع رمان مذکور مخالف زمان مدرن فعلی است و نباید منتشر شود. غافل از اینکه خود کامنف بعدها قربانی پاکسازیهای استالینیستی خواهد شد. دو نمایشنامه «قلب سگی» و «نطفه خطرناک» نیز تا زمان گلاسنوس ممنوع بودند. در نمایشنامه «نطفه خطرناک»، بولگاکف بیش از 80 سال پیش، خطر دستکاری ژنتیک را نشان داد. بخشی از منتقدین کشورهای غربی، آن زمان پیام نمایشنامه را: انتقاد از دستکاری طبقه کارگر بی استعداد با کمک ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم حزبی بشمار آوردند. بولگاکف در رمان گارد سفید و نمایشنامه توربین‌ها، درام غم‌انگیز انقلاب روسیه را نشان داد. منتقدین دولتی، او را به جانبداری از جنبش گارد سفید نموده و مشهوریت نمایشنامه توربین‌ها، خطر بولگاکف‌گرایی نامیدند. از جمله جانبداران آثار او، خوانندگان آثار طنز و داستانهای شبه علمی - خیالی هستند که او در آثارش با کمک آزمایشگاه و دستکاریهای علمی در آینده بشر نشان میدهد.

غیر از انتقاد از ماتریالیسم جزمی، بولگاکف به انتقاد از طبقه متوسط و بوروکرات شهری مسکو می‌پردازد. در «رمان نمایشی» او با جو روشنفکری و تئاتر مسکو و تئوریسین مشهور آن زمان یعنی، استانیسلاویسکی تسویه حساب میکند. او می‌گوید مسکوی‌ها جماعتی هستند بسته که دنبال پول و سود و منافع مادی هستند و غریبه‌ها و شهرستانی‌ها را به درون خود راه

نمیدهند. زنها فقط دنبال وسایل آرایشی و لباس مد و مردها دنبال زنباره گی و مشروبخواری هستند. بولگاکف آشنایی دقیق و نزدیکی با جو ادبی مسکو داشت و در آثارش به انتقاد از نویسندگان دولتی و رسمی پرداخت که فقط دنبال منافع مادی خود هستند. نویسندگانی که از شغل خود بیگانه شده و به قشر امتیازدار و مرفه وابسته اند، جایی که مردم عادی راهی ندارند. در حالیکه آنها بنام پرولتاریا ادبیات می آفرینند، ادبیات عامیانه، ادبیات انبوهی است که از بالا سفارش داده شده و حق الزحمه آن با گشاده دستی از جیب مردم پرداخت میشود. او تنها رابطه عادی و سالم مسکوی ها را، رابطه نویسنده و معشوقه اش در رمان مرشد و مارگریت خود میدانست.

رمان استاد و معشوقه اش، اثر مشهور و جهانی بولگاکف، رمانی است عمیق و فلسفی. موضوع اصلی کتاب، رابطه بین نویسنده و جامعه است. بدین سبب بنظر منتقدین، در رمان تنها یک رمز وجود دارد و آن پرسشی سیاسی است. این رمان نه تنها روایتی است طنزآمیز علیه جامعه شوروی بین دهه 20 و 30 قرن گذشته، بلکه سرودی است تحسین آمیز و مشتاقانه پیرامون آزادی فرد، که سرانجام در مقابل قدرت دولتی و نیروهای امنیتی اش پیروز میگردد. در این رمان عشق نیز در تمام مراحل زندگی پیروز میشود. دو صفت بارز کتاب؛ خلاقیت هنری و نقش مثبتی است که زنها در جامعه بعهدہ دارند. انتقاد اجتماعی آن رمان، انتقاد از پلیس دولتی است. اگر در نمایشنامه بیوگرافی مولیر، مبارزه با سانسور مطرح است، در رمان استاد و معشوقه اش، مبارزه با قدرت حاکمه ای مطرح است که حتا گاهی دستور به قتل و اعدام میدهد. بر اساس اعتراف بولگاکوف، اشتغال به نوشتن آن رمان از سال 1928 تا 1940 به درازا کشید. در این رمان نیروی مرموزی، جامعه نویسندگان و هنرمندان شهر مسکو را دچار ترس و وحشت نموده. قتل، آدم ربایی، خرافات، جاسوسی، و آتش افروزی از جمله حوادث معمولی روزانه جامعه هستند. در این کتاب، استاد نویسنده ای است که حاضر نیست خود را تسلیم نیروهای سرکوبگر دولتی و منتقدین رسمی بیسواد ادبی اش بنماید. به این دلیل ارگانهای دولتی او را بیمار اعلان نموده و روانه تیمارستان می نمایند. سرانجام نویسنده استاد فوق چنان خورد و شکسته شده که فکر میکند بزودی نیرویی خارجی یا معجزه گر باید او را نجات دهد.

۴۶. عمر کوتاه انقلابیون رمانتیک .

یا لرد بایرون، شاعر غربی؛ در لباس قفقازی! Byron, Lord (1788- 1824)

گرچه در کلاس درس انشاء گفته شد که در حین نوشتن؛ غیر از نامه و خاطره نویسی، سعی کنید از ضمیر اول شخص: من و ما، استفاده ننمائید، یا بندرت آندو را بکار گیرید؛ حتا اگر این سبک، فواید روان-درمانی قلمی هم برای نویسنده داشته باشد، و مکتب پست مدرن امروزه هرگونه آزادی نوشتاری را بما داده، این روزها می بینیم که خواننده فلك زده در تبعید و مهاجرت، مجبور است که هر لحظه این نشخوارهای خصوصی پاره ای از نویسندگان زورکي! را تغذیه نماید. امید است امروز آخرین باریست که ما متنی را با ضمائر شخصی آغاز می کنیم. و اما اکنون برگردیم به موضوع اصلی این مقاله:

در طول عمر کوتاه روشنفکری ام! دهه‌ها بار نام لرد بایرون، شاعر آزادیخواه و رمانتیک انگلیسی را شنیده بودم، تا اینکه چندی پیش با عکسی از او نیز برخورد کردم. در نگاه اول به نظر میرسید که او در لباس قفقازی یا مهاراجه های هندی شهرتاج محل، خواسته بیننده را بیاد رمانتیک اشرافی داستانهای هزارویک شب یا دوره هارون الرشید بیندازد. ولی در گوشه ای از عکس اشاره شده که بایرون در آنجا، در لباس ملی و محلی مردم کشور آلبانی است. به هر حال آن تصویر تعثیری شرقی از شاعر نامبرده روی تماشاجی بجا میگذارد. اشاره دیگر اینکه، لرد

بایرون در کنار پارتیزانهای جنبش استقلال طلبانه یونانی علیه ترکهای عثمانی در سال 1824 کشته شد، گرچه مرگ او نه در میدان نبرد، بلکه بر اثر تب باتلاقی در یونان بوقوع پیوست. بایرون آنزمان یکی از سران جنبش جوانان پان هلنیستی غرب علیه حضور حکومت عثمانی در جنوب اروپا و کشورهای بالکان بود.

او از آغاز تولد دارای یک پای لنگ و شل بود، با این وجود بایرون یکی از بهترین شناگران زمان خود نیز بشمار میرفت.

پدر بایرون یک نظامی اشرافی مرفه بود که بعدها؛ زمانی که لرد بایرون 3 ساله بود، بدلیل ولخرجی و خوشگذرانی و بدهکاریهای کلان ناشی از آنها، خودکشی نموده بود. و مادر لرد بایرون 20 سال بعد از مرگ پدر نیز فوت نموده بود.

منتقدین چپ درباره بایرون و آثارش به دو موضوع اشاره میکنند: اول اینکه او بدلیل روابط عشقی-ناموسی با بعضی از زنان اشراف و دربار، و جنجالهای خطرناک ناشی از آن، مجبور شد به ایتالیا و سوئیس فرار کند. دوم اینکه آنها تضادهای انفجاری آثار بایرون را جمع بندی و نتیجه احساسات میهن پرستانه و آزادیخواهانه شهروندی و دشمنی او با ارتجاع فئودالیسم و روحانیون مسیحی از یک طرف و موضعگیری فردگرایانه-آنارشیستی و بدبینانه از طرف دیگر میدانند. بدینی اورامیتوان نتیجه سرخورده گی بایرون از شکست هدفهای انقلاب فرانسه در آنزمان دانست. آثار او حاوی تضاد: طنز و تراژدی، شوخ منشی و بی حوصله گی، رمانتیسم و کلاسیسم میباشد. لرد بایرون از جمله شاعران نوگرای ادبیات جهانی است. در انگلیس او را از نظر ادبی رقیب والتر اسکات و توماس مورس بشمار می آورند.

او در کنار شاعری بنام شلی، یکی از نمایندگان مهم ادبیات رمانتیک انقلابی انگلیس بود. در اشعار او احساسات آزادیخواهانه و درد و رنج جهان و سرنوشت انسان، با هم ادغام میشوند. طنز آثار بایرون را آنزمان نشان نوگرایی ادبی بحساب می آوردند. خواننده اشعارش شاهد تضاد احساسات رمانتیک و طنز کلاسیک میتواند بشود. او راهمچون هاینه در آلمان، نماینده نوع رمانتیک ناامید یا "رمانتیک منفی" می نامند. جامعه شناسان ادبی، این گونه رمانتیک منفی بایرون را، جاده صاف کن ادبیات آبزورد و پوچگرایی بعدی در غرب بحساب می آورند. امروزه در محافل تحقیقی و دانشگاهی، لرد بایرون را یکی از 5 شاعر مهم رمانتیک اروپا بشمار می آورند. جنبش ادبی رمانتیک ناامید و منفی ران نتیجه عوارض انقلاب صنعتی میدانند که با برده نمودن رنجبران و نابودی طبیعت و محیط زیست، بجای زورگویی و استثمار پیشین حاکمان و اسقف های کلیسایی، اکنون کارخانه داران طمعکار و مدیران تولید انبوه را مسئول به خاکسپردن امیدهای انسانی نموده با آغاز خشونت: قوانین، سازمانها و موسسات سرمایه داری، انسان رمانتیک به مرگ و زاری از درد و رنج سرنوشت و جهان، پناه برد، و یا به مبارزات اجتماعی پرداخت، گرچه امیدی به پیروزی نداشت. در این مبارزه مرگ وزندگی، قهرمان رمانتیک شاعر، اغلب تنها است و بزرگترین نتیجه کوششهایش، مرگ قهرمانانه می باشد.

در زمان لرد بایرون گویا اوضاع سیاسی استعماری اروپا خیلی شیر توشیر بود: ایتالیا در زیر سلطه دولت اطریش بود، اسپانیا و پرتغال برای استقلال از فرانسه در حال مبارزه با ناپلئون بودند، روشنفکران انگلیسی از شکست شعارهای انقلاب فرانسه شوکه شده و به فکر میدان آزمایش جدیدی مشغول بودند، ترکیه عثمانی از سال 1461 به اشغال یونان پرداخته بود، بریتانیای در حال جنگ با فرانسه انقلابی، شاعران و روشنفکران رمانتیک خود را خائن به وطن نامیده و آنها را به خارج کیش کرده و به تبعید و مهاجرت وادار نموده بود.

بعضی از شاعران رمانتیک با تکیه بر ایدئولوژی انسانی یونانی و پان هلنیستی، قصد مبارزه با بی عدالتی در جهان را در سر گرفتند. لرد بایرون از سال 1816 در شوق وصال بامرگ و انقلاب، انگلیس را ترک کرده بود. او میخواست تاملش بصورت یک اسطوره قهرمانی خواسته شده، در لباس سیاسی در تاریخ ثبت گردد. مراسم خاکسپاری او در آنزمان در انگلیس و آمریکا

را جشن گرفته و به نمایش گذاشتند. احتمالاً جنگ غرب با اسلا عزیز! از آن زمان شروع گردید.

فضای ادبی کشور بریتانیا آن زمان به دو قسمت تقسیم میشد. غیر از شلی، اکثراً با او مخالف شدند. جان کیت نوشت که بایرون موضوعات جدی را بصورت طنز و مسائل طنز را به شکل جدی به خورد خواننده میدهد. روبرت سوتی، سبک ادبی بایرون را "مکتب شیطانی" ادبیات نامید، ولی موافقین بایرون، قهرمانان آثار او را پررنگ تر و پرخون تر از قهرمانان رمانهای تاریخی والتر اسکات دانستند. فرانسویان بایرون را در کنار ولتر و روسو قرار دادند. لامارتین و ویکتور هوگو، مجذوب او شده و بایرون را با شاتوبریان قابل مقایسه میدانستند. آلمانیها بایرون را به اهمیت شکسپیر شمرند. در روسیه به پوشکین و لرمانتف، "بایرون های روس" لقب دادند. نیچه و استاندال او را در کنار گوته، مهمترین شاعر زمان نامیدند. گوته کتاب "دون ژوان" بایرون را اثری فراموش نشدنی نامید.

درباره بیوگرافی بایرون باید اشاره نمود که وی بین سالهای 1788 و 1824 زندگی کرد و در 21 سالگی سفرهایی به کشورهای خاورمیانه و کشورهای حوضه مدیترانه نمود.

سه اثر مهم لرد بایرون را: سفر زیارتی جنگجو، دون ژوان، و مانفرد، بحساب می آورند. شکایتهای تاسو، کورسار، محاصره کورین، کاین، مارینو، هردو، ف، ساعات فراغت، و امید و رویای عدالت، از جمله دیگر آثار او هستند. انتشار کتاب: سفر زیارتی جنگجو، در 24 سالگی موجب مشهوریت سریع و ناگهانی بایرون شد. او در رابطه با منتقدین کم سواد آثارش در کتاب "امید و رویای عدالت" با طنز تحقیرآمیزی نوشت: ما حماسه سرایان انگلیسی، و شما منتقدین مسخره اسکاتلندی!

کتاب حماسه شاعرانه دون ژوان را اثر اصلی بایرون میدانند. او در این کتاب، طنز را با عناصری از رئالیسم انتقادی مخلوط نمود. دون ژوان از موضع منفعل در این کتاب قربانی تن نازی زنان عشوه گرمیباشد و نه فریب دهنده آنان. البته منظور بایرون، زنان و دختران اشراف، دربار، و فرماندهان نظامی و بزرگ ارتشداران هستند و نه فلك زدهای روستایی ویا شهرستانی که تمام روز مشغول سیر کردن شکم خود و بچه هایشان هستند و باید سگدو! بزنند.

۴۷. ادبیات اسپانیا، - پنج نوبل .

ادبیات، - و رئالیسم تلخ اجتماعی .
Cela , Camilo Jose (1916 – 2002)

در طول یک قرن اخیر، ادبیات اسپانیا 5 بار برنده جایزه نوبل بوده است. نخستین آن در سال 1904 و آخرین آن در سال 1989 بوده است. در اینجا اشاره کوتاهی به ژوزه کامیلو - سلا، آخرین دریافت کننده جایزه نوبل در ادبیات اسپانیا میگردد.

ژوزه سلا، خالق آثار بیشمار از جمله رمان، داستان، شعر، مقاله، سفرنامه و آثار علمی است. او غیر از نوبل ادبی سال 1989، برنده جایزه سروانتس در اسپانیا نیز است. ژوزه سلا خالق رمانهای مهم اجتماعی-سیاسی می باشد. او یکی از نویسندگان دوران فاشیست فرانکو و ادبیات بعد از جنگ جهانی دوم در اسپانیا است. ژوزه سلا مهمترین و فعال ترین نویسنده زمان حال اسپانیا بشمار می آید. وی گرچه با رئالیسم خشن و بدون تعارف خود، اسپانیایی ها را به خشم آورد ولی اکنون یکی از کلاسیک های مدرن بشمار می آید. معروفیت او به سبب رئالیسم خشن اش میباشد.

او به توصیف فقر، گرسنگی، دو رویی، و سنگ قلبی انسان در جامعه بعد از جنگ میپردازد. مکتب ادبی او انتقاد مستقیم و بی تعارف است که ابایی از توصیف و معرفی

وحشت در جامعه ندارد. مکتب اسپانیایی ادبی او "ترمندی" شاخه ای از فرم رئالیسم ناامید و بدبینانه است. او به سبب بکارگیری این مکتب در آثارش، چند سال با تیغ سلنسور در اسپانیا روبرو گردید. دلیل اعطای جایزه نوبل به وی به سبب نثر غنی و فشرده و همدردی با انسان مجروح و رنجبر اعلان گردید. او مهمترین نویسنده جنجالی اسپانیا در قرن گذشته بود.

از جمله آثار او - خانواده پاسکال دورات، سفر به آکاریا، سبد زنبورها، گفتن خانم کالدول با پسر شهیدش، واژه نامه مرموز، آسیاب بادی، اسکی گرسنه ها، تاج افسانه ای بدون عشق، رقصی برای دو مرده، مکاتبات و آثار اتوبیوگرافیک، سان کامیلو، و غیره هستند.

رمان سبد زنبورها، توصیف رئالیستی زندگی خرده بورژوازی شهر مادرید در سال 1942 میباشد. رمان خانواده پاسکال دورات، انتقاد اجتماعی از زندگی روستایی مردم اسپانیا است. رمان سان کامیلو را تلخ ترین اثر ادبی نویسنده بشمار می آورند. مجموعه آثار 100 جلدی او شامل رمان، داستان، شعر، مقاله، سفرنامه و کتاب لغت است. او غیر از نویسندگی، نقاش و ناشر مجلات ادبی نیز بود. 10 رمان او با خصوصیات اکسپریمنتل نوشته شده اند. مجموعه داستانهای کوتاه و بلندش به 20 جلد میرسد.

کامیلو ژوزه سلا- در سال 1916 از مادری انگلیسی و پدري اسپانیایی بدنیا آمد. پدرش مامور گمرک بود. او در نوجوانی مدتی هوادار ژنرال فرانکو بود. وی در دانشگاه در رشته های حقوق، فلسفه، علوم انسانی و پزشکی تحصیل کرده بود. وی در سال 2002 در اسپانیا درگذشت.

آثار او از نظر ادبی ترکیبی هستند از مکتب ادبی "بیکارس" با عناصر ناتورالیستی. او در آثارش به تجزیه و تحلیل های متنوع اجتماعی-انتقادی میپردازد. رمانهایش گرچه انتقادی ولی اکسپریمنتل هستند، به این دلیل آنان از نظر فرم با هم فرق شایانی دارند. نخستین رمان او معیاری برای ادبیات رئالیستی بعد از جنگ جهانی دوم در اسپانیا گردید. موضوع بعضی از آثارش نتایجی است که جنگ داخلی اسپانیا طی سالهای 1936-1939 از خود بجا گذاشته بود. استفاده او از رئالیسم خشن و لغات مبتذل، خشن، جنسی، سکسی، تحریک کننده و طنز تلخ، موجب ممنوعیت بعضی از رمانهایش در اسپانیا شد. مجموعه آثار منتشر شده او در سال 1984، 16 جلد - و در سال 1990، 25 جلد بوده اند.

در رمان نامه ای "خانم کالدول" قهرمان داستان؛ یعنی یک زن جنون گرفته است که با پسر شهیدش در جنگ، حرف میزند. در رمان "خانواده پاسکال دورات" نویسنده با کمک اعضای یک خانواده، خشونت و سوء ظن و تنفر در جامعه اسپانیایی دهه 40 قرن گذشته را معرفی می نماید. کتاب "واژه نامه مرموز" او شامل لغات جنسی، سکسی، مبتذل، و تهوع آور در زبان عامیانه و زبان ادبی اسپانیایی است. رمان "سبد زنبورها" پیرامون اوج رئالیسم اجتماعی در دهه 50 قرن گذشته در اسپانیا می باشد. این کتاب با 300 قهرمان داستان، به شهر مادرید بعد از جنگ میپردازد. این رمان تاکنون به 30 زبان خارجی ترجمه شده است، گرچه آن، در سال 1963 در اسپانیا ممنوع شده بود. 4

۴۸. جوانمرگی نمایش نامه نویس.

با قدری اغراق، سادولوحی و ساده گرایی انقلابی میتوان گفت که بعضی از مسایل زمان ما، مشکلات زمان چخوف، نمایشنامه نویس و داستان سرای روس نیز بودند. چخوف در نامه ای مینویسد: نه کسی به سیاست علاقه ای دارد، نه امید به انقلاب، نه خدایی داریم، نه ترسی از ارواح و اشباح، نه وحشتی از مرگ، نه خوفی از کوری و حماقت. کسیکه بی آرزو، بی هدف، نا امید و بدون ترس باشد، نمیتواند هنرمند و نویسنده واقعی گردد.

مورخین ادبیات ، روشنفکران زمان او را به سه دسته تقسیم میکنند : نا امیدها و بریده ها ، اصلاح گرایان و سازشکاران ، و انقلابیون و شورشگران یا شلوغ کاران . چخوف را میتوان نویسنده دوران تحولات حاد فرهنگی روسیه قبل از انقلاب نام گذاشت . او در سال 1860 متولد شد و در سال 1904 ، يك سال قبل از انقلاب اول روسیه ، بر اثر ابتلا به بیماری آن زمان علاج ناپذیر سل ، در اوج شکوفایی هنری ، در غربت جوانمرگ شد . از جمله نبوغ خلاقیت های او این است که بدون جانبداری از هر نوع ایدئولوژی و یا اوتوپی ، خالق ادبیات اجتماعی و انتقادی گردید . آثارش آینه پایان جامعه فئودال-اشرافی تزاری است که خبر از آمدن فرهنگی جدید میدهند . امروزه ما نیز در غالب کشورها شاهد کوششهای آزادیخواهانه و اصلاح گرایانه هستیم ، در دوره ای که ایدئولوژیها و اوتوپی ها به سؤال کشانیده شده و خوشنامی و اهمیت خود را از دست داده اند. آثار چخوف اغلب در باره افراد طبقه متوسط شهری یا روستایی هستند . در باره مشکلات انسان مدرن ، که تنها و بدون رابطه احساسی یا زبانی با هموعان خود ، لذزه و بی هدف ، عمر به بطالت می گذراند یا منتظر ظهور جامعه مدنی است . او مهمترین بیماری و عارضه دوران مدرن را : بی حوصلگی ، خستگی ، بی علاقه گی و پوچگرایی انسان خرده بورژوا و بعضی از روشنفکرانش میداند . آغاز فعالیت نمایشنامه نویسی و داستان سرایی چخوف ، همزمان با شکست کوششهای اصلاحگرایانه و تغییرات اجتماعی گردید ، دوره ای که بنیادگرایان ، سلطنت طلبان و قلدان سیاسی هنوز اهرمهای قدرت را در دست داشتند . در این دوره گروههای مختلف اهل کتاب هنوز به نقش و رسالت ادبیات باور داشتند . دسته ای دنبال رمانهای ادبی مذهبی-مسیحی داستایوسکی ، دسته ای دیگر طرفدار ادبیات اخلاقی سختگیر تولستوی ، و گروهی جانبدار کتابهای خوشبین انقلابی ماکسیم گورکی شدند . آثار چخوف همچون نوشته های پوشکین ، نه تنها اخلاقی بلکه استتیک و زیباشناسانه بودند .

از آثار چخوف آزمون تفسیرهای گوناگونی میشد : عده ای او را ناتورالیست ، سمبولیست ، رئالیست ، ویا امپرسیونیست میدانستند . چخوف ولی خود را وقایع نگار اواخر قرن 19 حکومت تزاری به حساب می آورد .

در باره پیشگام بودن اجتماعی او میتوان گفت که 80 سال قبل از نوشتن ، جزایر گولاك ، سولژنیستین در باره غیر انسانی بودن اردوگاههای استالینیستی ، چخوف کتاب گزارش گونه ، جزیره ساخالین ، را در باره محکومین جامعه روسیه نوشت ، سندی در باره سیاهی دوران تزاری که محکومین به کار اجباری را با زنجیر پولادین به گاری و بیل و کلنگ ، داس و جنگر چنگالی ، پتک و چکش و سندان می بستند تا در صورت فرار از اردوگاه نتوانند خود را از قل و بند نجات دهند و در هر نقطه ای شناخته شوند.

چخوف در طول عمر کوتاهش ، پزشکی نیکوکار بود که وقتش را صرف ادبیات انساندوستانه و درآمدش را خرج کارهای خیریه در روستاها ، از جمله ساختن مدارس می نمود . زندگی چخوف مصادف با دو اتفاق مهم تاریخ روسیه شد . سال تولدش يك سال قبل از آزادی برده وار دهقانان و لغو خرید و فروش آنها توسط ارباب و زمیندار شد . و سال مرگش ، یکسال قبل از انقلاب اول روسیه بود که به شکست انجامید . او در این مورد نمایشنامه های مشهوری مانند : باغ آلبالو ، سه خواهر ، مرغ دریا ، و عمو وانیا را نوشت . در نمایشنامه باغ آلبالو ، چخوف خبر از نزدیک شدن انقلاب سراسری میدهد . لنین در داستان کوتاه – اطاق شماره 6 بیماران – توصیف وضعیت نابه هنجار روسیه آن سالها را می بیند . چخوف در آثارش به پیشگویی سقوط و فرود طبقات اشراف و فئودال ، و فرار و صعود طبقه بورژوا و سرمایه دار می پردازد . از دیگر آثار او میتوان به 400 داستان کوتاه ، 70 ناول و داستان بلند ، و 8 جلد نامه های مکاتبه ای ، اشاره کرد . منتقدین در غالب آثارش با وجود زیگ زاگ های گوناگون ، نوعی رئالیسم اجتماعی را می بینند . چخوف در برابر مکاتب ناتورالیسم ، امپرسیونیسم ، و سمبولیسم ، موضعی انتقادی داشت ، گرچه خود قدری تحت تاثیر هرکدام از آنها بود . او به

ادبیات رمان نویسی سنتی تورگنیف، داستایوسکی، و تولستوی پایان داد و کوتاه نویسی را مد روز کرد. چخوف را میتوان سنبل پایان دوره رمانهای طویل و آغاز داستان کوتاه و ناول نویسی به حساب آورد. در زمان او رمان، ژانر اشرافی ادبیات دوران رئالیسم بود. شاید به این دلیل آثار کوتاه او را امپرسیونیستی میدانند. موضوع آثارش افراد قشر متوسط یعنی خرده بورژواها هستند، که به قول او: نه کاملاً فقیر، نه کاملاً بی سواد، نه کاملاً بی وجدان، و نه کاملاً بی اخلاق می باشند. او در باره قشر متوسط روستاها و سوژههای محلی دلخواه شان مانند: سودجویی، شایعه پراکنی، دوغ خوری، و بیکاری شکایت میکند. برنارد شو میگوید: با کمک آثار چخوف، در سالنهای فرهنگی کاخها و قصرهای اشرافی، بجای بحث های مرسوم: شکار، عشق بازی، تیر اندازی، ماهیگیری و شرابخواری، موضوعاتی مانند: موسیقی، هنر، ادبیات و تاتر مد روز شدند. توماس مان می نویسد: چخوف مانند مویاساد، نابغه و هنرمند آثار کوتاه و کوچک است.

خوانندگان امروزی داستانها- نمایشنامه ها - و ناول های چخوف، از مدرن بودن و امروزی بودن آنها تعجب میکنند. در زمان شوروی سابق، چخوف در کنار پوشکین، تولستوی و گورکی، یکی از محبوب ترین نویسندگان آن سالها بود. چخوف با آثار کوتاه و مینیاتوری خود وارث رئالیسم دوران گذشته گردید. مایاکوفسکی شاعر شورشی شوروی میگفت: زبانش ساده، قاطع، کوتاه و روشن بود، مانند جملات عامیانه دلخواه ما یعنی: روز بخیر، یا بفرمایی یک استکان چای. هر جمله او خود داستان کوتاهی است. چخوف هنرمند شکاک و منتقد زمان تزاری است. او در آثارش به طرح پرسش می پردازد بدون اینکه جوابی ایدئولوژیک یا اخلاقی پیشنهاد کند. به نظر بعضی از کارشناسان ادبی، چخوف با کمک نمایشنامه های مدرن خود، راهگشای تاتر پوچگرا و ابزرد اروپایی نیز گردید.

۴۹- انقلاب ادبی یا ادبیات انقلابی؟

دوگونه ادبیات در چین پیش از انقلاب. Anton Tschechow (1860-1904)

در پایان قرن 19 روشنفکران و مبارزان چینی با ورود ایده های غربی و جستجوی فرمهای جدید ادبی، قصد عبور از فرهنگ قرون وسطایی خود و آغاز یک رنسانس روشنگری نمودند. در جنبش اجتماعی سال 1898 برای تحولات سیاسی، نیاز به تغییرات ادبی مطرح گردید. بر اثر تحصیل دانشجویان چینی در کشورهایمانند: ژاپن، آمریکا، اروپا و غیره، آنان با آثار مدرن ادبی غرب و آثار کلاسیک آن کشورها آشنا شدند. مسیونرهای اروپایی نیز نخستین بار کتاب انجیل را ب زبان چینی ترجمه نمودند. منتقدی ادبی در سال 1902 نوشت کسیکه میخواهد ملتی نو بسازد باید ابتدا یک رمان نو بنویسد و کسیکه اخلاقی نومیخواهد باید ابتدا یک قهرمان اخلاقی در رمان بیافریند چون خوانندگان خود را با اینگونه قهرمانان ادبی مقایسه خواهند کرد. در سال 1909 ترجمه بعضی آثار روسی و شاهکارهای ادبی بعضی از کشورهای اروپای شرقی به چینی آغاز گردید، و در سال 1902 آثاری فلسفی کانت، نیچه، و شوپنهاور نیز به چینی ترجمه شده بودند. کتاب "دوسال تعطیلی تفریحی" اثر ژول ورن نیز از نخستین کتبی بود که به چینی ترجمه شد. در بحث های ادبی سال 1904 ادبیات را به حقیقی و غیر حقیقی یعنی رئالیستی و ایده آلیستی تقسیم نمودند.

لین شو (1852 - 1924) مترجم معروف در طول عمر خود حدود 180 اثر اروپایی را به چینی ترجمه نمود. از جمله نویسندگانی که آثارشان در آغاز به چینی ترجمه شدند: دیکنز، دفو، سروانتس، اسکات، دوما، هومر، گوته، رابیندار تاگور، ایبسن، ویکتور هوگو، تولستوی، روسو، رمان رولان، تورگنیف، مویاساد، ویتمن، لرد بایرون، ارسطو، شکسپیر، دانته، بالزاک، زولا، و فلور بودند. آثار گروه دیگر نویسندگان غربی مانند: ایروینگ، هاگارد، داووسون، شلی، هاردی،

کیتس، هاو پتمن، گالس ورثی، نیز به چینی ترجمه گردید. میان سالهای 1920-1930 ترجمه آثار زیادی از فرانسوی، روسی و انگلیسی انجام گرفت. بیشتر آثار رئالیسم و رمانتیسم قرن 19 اروپا نیز به چینی ترجمه گردیدند. به ترجمه آثار رمانتیک نیز اهمیت خاصی داده شد. به ترجمه اشعار لرد بایرون و ویتمن و نمایشنامه های ایبسن نیز علاقه خاصی پیدا شد. انقلاب فرهنگی زیر تعثیر " جنبش 4 ماه مه سال 1919 " دنبال آموزگاران اجتماعی از غرب بود. مکاتب و ایسم هایی مانند: رئالیسم، ناتورالیسم، رمانتیسم، سوسیالیسم، آنارشیزم، مارکسیسم، هومانیزم و دمکراسی خوانندگان و علاقمندان فراوانی یافتند. در زمینه داستان و رمان غیر از ترجمه داستانهای پلیسی و رمانهای ماجراجویی به آثار احساسی و انتقادی اجتماعی نیز اهمیت داده شد. علاقه روشنفکران چینی به مکتب ادبی رمانتیک از آنجا بود که منتقدی بنام " نین هان " آنرا به معانی: آزادی، دمکراسی، انقلاب، و سوسیالیسم تفسیر میکرد، گرچه ادبیات چین قرنهای میان کلاسیک و رمانتیک درجا زده بود و با دو مکتب اجتماعی رئالیسم و ناتورالیسم آشنایی نداشت. در ادبیات، رئالیسم آنان با رئالیسم آثار بالزاک و فلوربر فرق داشت. چینی ها چندسالی بعد از آشنایی با دو مکتب رئالیسم و ناتورالیسم، سراغ سمبولیسم و نئورمانتیسم رفتند. سرانجام ذهنی گرایی و ایده ایسم در دهه 20 قرن گذشته جای خود را به رئالیسم اجتماعی داد که جهت یابی سیاسی-اجتماعی داشت. این مکتب بعدها به مکتب رئالیسم سوسیالیستی ختم گردید. خوانندگان زولا که نماینده عینی گرایی مطلق و طرفدار ناتورالیسم ذهنی و شخصی بودند به مخالفت با " ادبیات پروانه ای " و احساسی رمانتیک ها و اشراف پرداختند. در این دوره به ترجمه اشعار بودلر و روبرت استونسون نیز اهمیت خاصی داده شد. ترجمه آثار رمانتیک نویسندگانی مانند رومان رولان، باربوسه و آناتول فرانس و آنارشیزم اخلاقی بودلر اهمیت مهمی یافت. از جمله نویسندگان روس که مورد توجه و ترجمه قرار گرفتند: گوگول، لمانتف، و گارشین بودند. از جمله نخستین روشنفکرانی که در دهه 30 قرن گذشته به غرب گرایی در ادبیات اعتراض نمودند، مائو بود که علیه اروپایی نمودن ادبیات و به طرفداری از ادبیات خلقی و سنتی چین اعتراض نمود. ادبیات " جنبش 4 ماه مه " که در دهه های 20 و 30 قرن گذشته تا بقدرت رسیدن کمونیستها در سال 1949 و جدایی آنان از جمهوریخواهان در سال 1927 فعال بود.

آغاز ادبیات مدرن چین را میتوان سال 1927 دانست که اهمیت خاصی به زبان، فرم، محتوا، و زبان عامیانه داد. انقلاب ادبی چین را از آغاز سال 1919 بحساب می آورند. ادبیات چین در آن زمان می بایست با کمک زبانی مدرن و مردمی به رئالیسم میرسید. در این سالها تئاتر غرب نیز وارد چین شد، تا آنان به اصلاح تئاتر سنتی خود بپردازند. مبارزین چینی توصیه میکردند که تئاتر باید در راه اصلاحات سیاسی و اجتماعی کوشش و اصلاحات اجتماعی را تبلیغ نماید. در این دوره رمان " کلبه عمو تام " نوشته خانم هاریت بشر استو و بعضی از آثار الکساندر دوما را بصورت نمایشنامه در آوردند. خواسته دیگر کارگردانان تئاتر علیه مکتب فرمالیسم و نمایشنامه های آواز خوانی بود. دو منتقد ادبی، در خلق ادبیات، 8 نکته را به نویسندگان جوان توصیه نمودند: " اینقدر دنبال کلاسیسم نروند. از مطالب و کلمات سنتی و قدیمی زیاد استفاده ننمایند. تقلید نکنند. از کلمات مبتذل خودداری نمایند. به دستور زبان و بیان روشن توجه کنند. پیش از آنکه بیمار باشند، زاری نکنند. بجای زبان قدیم، زبان خود را بکار ببرند. نوشته باید با واقعیت تطابق داشته باشد. از نقل قول استفاده نکنند! ". 5 نکته آغازین را " انقلاب فرم " دانستند. گروهی از منقدین چین، تئاتر دیالوگی جدید را تئاتر متمدن دانستند. در نمایشنامه نویسی جدید به آثار تراژدی و غننامه ای نیز اهمیت داده میشود و همچون تئاتر اریستوکراتی و درباری گذشته به " پایان خوش شاهنامه " فکر نکنند. " جنبش 4 ماه مه " ارزش ایبسن گرایی در تئاتر را به دلیل اهمیت رئالیستی آن و طرح مسایل: زنان، خانواده و جامعه میدانست. ایده های اجتماعی ایبسن وی را بسیار محبوب نموده بود. آنان ایبسن را سنبل زیبایی، عشق همگانی، آزادی، برابری و پیشرفت میدانستند. در سال 1919 گروهی از منقدین ادعای نمودند که ادبیات مدرن وارده از غرب خطاب به بورژوازی است و باید با کمک زبان توده ای و عامیانه

خطاب به مردم معمولی باشد. آنها می گفتند که بازبانی مرده نمی توان ادبیاتی زنده خلق نمود چون ادبیات عامیانه پایه ادبیات ملی است و وظیفه ادبیات است که افکار و احساسات را بصورت زنده بیان کند.

در سال 1917 نویسنده ای بنام " چن دوکس " نوشت که: " نه ادبیات بلکه انقلاب ادبی باید بعنوان وسیله تغییر روابط اجتماعی ملاحظه شود، نابودباد ادبیات چاپلوسانه موردعلاقه اریستوکراتی!، زنده باد ادبیات ساده هنرمندانه ملی، نابودباد ادبیات اغراقی قدیمی، زنده باد ادبیات صادقانه ورنالیستی، نابودباد ادبیات دور از زندگی، تیره، کوهی، جنگلی، و پیچیده!، زنده باد ادبیات روشن، و توده ای که موجب فهم اجتماعی مردم شود. ادبیات اریستوکراتیک، کلاسیک، جنگلی و کوهی باید حذف شوند، مسایل تمدن جدید مانند: خانواده، ازدواج، و تربیت درست باید ادبیات را تغذیه کنند. زمینه های ادبی باید توسعه یابند و فقط در رابطه با زندگی کارمندان، فاحشه ها و مجامع آلوده نباشند، بلکه انسانهای فقیر، کارگران زن و مرد، درشکه چی ها، دهقانان، حمالها و مغازه داران نیز باید در ادبیات مطرح شوند". جنبش 4 ماه مه سال 1919 می گفت که چین برای نوگرایی احتیاج به ادبیاتی جدید دارد. در این سالها مارکسیستها خواهان ادبیات انقلابی و لیبرالها خواهان ادبیات ملی بودند. مائو دون، یکی از تئوریسین های ادبی این دوره نوشت که ادبیات باید جامعه را منعکس کند و پرسشهای زندگی را مطرح نماید چون ادبیات، آینده زندگی است. ادبیات، آینه زندگی است که به 4 عامل بستگی دارد: نژاد، محیط اطراف، دوره، و شخصیت فردی نویسنده. ادبیات موظف به واقعیات عینی اجتماعی است و نباید رویا و ذهنی گرایی را تبلیغ نماید، ادبیات فریاد طبیعی زندگی انسان است و فیلتر احساسات انسانی بصورت فرم نوشتاری است که برای بیان احساسات حقیقی نزد خواننده ایجاد یک هم احساسی بنماید".

تعیین روی شاعران جوان، ترجمه آثار والت ویتمن، لردبایرون و اکسپرسیونیستهای آلمانی در این سالها قابل ملاحظه است.

با وجود این، در سال 1922 جنبش ادبی " هنر در خدمت هنر " در میان گروهی از دانشجویان، استادان و روشنفکران، طرفدارانی یافت. خلاف این جنبش، منتقدی بنام " لو مورو " نوشت که " ادبیات در پایان، یک پدیده اجتماعی است که موجب تغییراتی روی انسان و جامعه میشود، از جمله وظایف ادبیات این است که موجب اصلاحاتی در جامعه چین شود و چین را بصورت دولتی مدرن درآورد". او میگفت که ادبیات باید در خدمت مبارزه اجتماعی و سیاسی باشد. در سال 1923 گاهی هنرمندان و انقلابیون را یکی میدانستند. گو مورو شعار نابودی کاپیتالیزم و تقاضای مجدد دولت و جامعه ای ملی را مطرح نمود. او میگفت که تمام جنبشهای انقلابی واقعی، جنبش های هنری بودند، و تمام جنبش های هنری، جنبش های انقلابی بودند. فعالان اجتماعی واقعی، هنرمند بودند، و هنرمندان فعال که خواهان تغییر جامعه بودند، انقلابی هستند. ادبیات دیروز مذهبی و کنفوسیوسی است و ادبیات امروزی، انقلابی است. ما در راهی انقلابی هستیم، ادبیات ما تنها ادبیات انقلابی میتواند باشد. ادبیات باید وسیله تغییر در جامعه باشد" و " لو خون " خلاف او مدعی بود که ادبیات نشانه جامعه با اقتصاد مازاد تولید است یعنی در جامعه سیر، شکم سیرها برای شکم سیرهای دیگر می نویسند! در سال 1934 نویسنده ای بنام " کو کویی " مانند مائو، جنبش 4 ماه مه، را برای اروپایی کردن ادبیات رد نمود. او خواهان بازگشت به جنبه های مثبت سنت چینی ادبیات بود. از جمله کوششهای جنبش 4 ماه مه، کشف ادبیات خلقی و گردآوری: ترانه ها، قصه ها، و طنزهای مردمی و فرهنگ فولکلوریک بود. آنها میگفتند که ادبیات خلقی، زمینه رشد ادبیات ملی است چون ادبیات منبع است. کو دایون در جنبش ادبیات خلقی سال 1934 به گردآوری اشعار کوهستانی و روستایی پرداخت. 15 سال بعد کمونیستها در سال 1949 به رهبری مائو پیروز شدند و ادبیات نقش و وظیفه دیگری بخود گرفت.

امروزه باید گفت ، بیچاره فرهنگی که ادبیات را منزوی و یا بایکوت کند . برای اینکه بتوان قضاوتی در باره ادبیات زمان حضرت آدم و حوا کرد ، باید قدری خیالپردازی نمود . اگر اسطوره‌ها حاوی عناصر مذهبی ، فلسفی و ادبی باشند ، خرافات شامل عقاید مذهبی و ادبیات ابتدایی بودند .

چینی‌ها بدو دلیل می‌توانند ادعا کنند که دارای کهن‌ترین ادبیات بشری هستند . اول اینکه خط و الفبای آنها تصویری است و هر عکس و نشانه‌ای را می‌توان خط نامید . دوم اینکه فعالیت‌های فرهنگی آنها و انسان قدیم مانند ، فالگیری ، غیگویی ، پیشگویی ، جن زدایی ، کف دست خوانی و غیره را که امروزه خرافات می‌نامند ، دارای عناصر قوی ادبی بودند .

ادبیات چین امروزه نشانه هویت فرهنگی جمعیت یک سوم بشریت کره زمین می‌باشد . آغاز خط چین حتی امروزه هم در تاریکی هزاره‌های قبل از میلاد قرار دارد . ادبیات چین همچون ادبیات ایران همیشه نقش و وظیفه ادبی ، آموزشی و تربیتی را نیز مد نظر داشته .

ادبیات چین حداقل سه هزار سال سابقه دارد ، قدمتی که در سایر فرهنگ‌های باستان نمی‌توان یافت . در روی ظروف سفالی علائم و نشانه‌های زبانی و تصویری پنج هزارساله مانند ، کوه ، رودخانه ، تور ماهیگیری و یا جای پای انسان و غیره کشف شده . الفبای کنونی چین حدود 9500 حرف و نشانه و تصویر دارد . به نظر شرقشناسان ، چینی‌ها دو هزار سال قبل از میلاد دارای خط و هنر صحافی کتاب بودند . به دلیل تصویری بودن خط چینی ، آنرا تقلیدی از طبیعت میدانند . و به دلیل این خویشاوندی ، چینی‌ها ادبیات خود را محصول و نشانی از نظم طبیعت و جهان میدانند . یعنی ادبیات وسیله‌ای برای شناخت جهان نیز هست .

از قرن‌های قبل از میلاد حدود 3776 کتاب بجا مانده که در کتابخانه‌ها و موزه‌ها نگهداری می‌شوند . به ادعای محققین ، چینی‌ها 1200 سال قبل از میلاد ، دارای ادبیات فولکلوریک رئالیستی بودند . به ادعای روشنفکران ملی‌گرا ، مامورین و بازرسان و جاسوسان درباری ، اشعار و ترانه‌های عامیانه را جمع می‌کردند تا با درد و رنج مردم آشنا شوند .

چینی‌ها 11 قرن قبل از میلاد از استخوان و یا اسکلت لاک پشت برای نوشتن استفاده می‌کردند . قدیم‌ترین کتاب شعر چینی ، گلچینی است که از قرن دهم پیش از میلاد بجا مانده . ادبیات ابتدایی چین شامل ، آواز و سرودهای مذهبی ، قصه‌های اسطوره‌ای ، وردهای دفع جن زده گی ، احضار ارواح مردگان ، حل معماهای سرگرم‌کننده ، فالگیری ، غیگویی ، وقایع نگاری و غیره بود .

شعر ، مهم‌ترین ژانر ادبیات چین باستان بود ، که در آن تجربیات طبیعی ، خاطرات تاریخی ، آداب و رسوم اسطوره‌ای منعکس می‌شد و یا مورد بحث قرار می‌گرفت . ادبیات چین همیشه اجتماعی و سیاسی بوده . مطالعه ادبیات ، بخشی از آموزش و تربیت مردم بود . ادبیات همیشه نشان بیان احساسات و درد و رنج زیردستان در برابر حاکمان گردیده .

روشنفکران اصلاح‌گرا و انقلابیون ملی‌گرا و سوسیالیست در اوایل قرن بیستم سعی کردند به علت تحقیر اروپائیان و ژاپنیها به نقد و ارزیابی ادبیات قدیم و باستانی چین بپردازند . سالها در غرب ادبیات سرگرم‌کننده چینی مانند رمان و ناول ترجمه می‌شد و یا مورد توجه قرار می‌گرفت ، ولی به شعر و سایر ژانرهای ادبی اهمیتی داده نمی‌شد .

کنفوسیوس ، یکی از چهره‌های مذهبی ، فرهنگی و فلسفی چین ، نامی مستعار است که یونانیها در غرب معرفی کردند . او متفکری بود که بین سالهای 479 تا 551 زندگی نمود . کتاب گلچین شعری شامل سه هزار بیت به او نسبت می‌دهند . قرن‌ها است که از اشعار این کتاب به عنوان جملات قصار و نقل قول استفاده می‌شود . از زمان کنفوسیوس ، شاعران و ادیبان و فیلسوفان به محافل درباری و حاکمان راه یافتند و نقش مهم و زنده‌ای در اشاعه فرهنگ در جامعه بعهده گرفتند . در بعضی از این اشعار ، انتقاد از رهبران عقب افتاده و ارتجاعی یا

موضوعات عشقی مطرح می‌شد. در چین باستان قشر روحانی گونه‌ای وجود داشت که شامل ، دعانویسها ، غیبگویان ، فالگیران ، پیشگویان ، معرکه‌گیران و غیره بودند .

۵۱. زنان و کالا در فلسفه ساختارگرای . Claude Levi-Strausse (1908-?)

لوی اشتراوس ، جامعه‌شناس ساختارگرای فرانسوی متولد 1908 میلادی بود که در شرق پاکستان در میان روستائیان به تحقیق پیرامون اسطوره‌ها و در جنگلهای آمازون کشور برزیل در میان قبایل به تحقیقات فرهنگشناسی و مردم‌شناسی پرداخت . اینگونه تحقیقات او را نتیجه یهودی تباری وی میدانند که در سال 1941 نیز بخاطر ترس از تعقیب فاشیسم مجبور شد از فرانسه به امریکا فرار کند . چون او بارها به احساس بی‌ریشه‌گی و بی‌هویتی خود اشاره کرده است ، تحقیقات مردم‌شناسی وی را نتیجه علاقه‌اش به فرهنگ‌های رو به زوال مانند فرهنگهای بومی و قوم یهود میدانند . وی به سبب تحقیقات اجتماعی و فرهنگی به کشف دو نظریه پیرامون نقش اجتماعی زنان و مراسم عزاداری برای مردها نائل آمد .

او احترام به مردها را به سبب لاپوشانی کردن روابط بیمار و اغلب ناگوار بین زندهها دانست که می‌خواهند در حوزه مذهبی لاقول آنان را زیبا نمایند . در نظر لوی اشتراوس ساختار بنیادین تمام روابط خویشاوندی را مبادله تعیین میکند . او ازدواج و مبادله زنان در میان قبایل را موجب تشکیل فرهنگ و جامعه پایدار میداند . وی میگوید که زنان و مادران و خواهران و دختران بعنوان کالاهای مبادله در صورت نیاز در مقابل زنان گروه و جوامع دیگر مبادله و تعویض میشوند . سیمون دوبوار در کتاب " ساختارهای بنیادی خویشاوندی " لوی اشتراوس را تاییدی بر کتاب " جنس دیگر " خود دانست که در آن ادعا کرده بود که زنان بعنوان کالا در غالب جوامع عرضه میشوند . وی میگفت که مبادله زنان بصورت یک گرامر زبانی جهانی جوامع پذیرفته شده است . او این کشف اجتماعی را آشتی میان هگل و انگلس و بیداری جامعه‌شناسی فرانسه دانست .

ساختارگرایان مدعی شده‌اند که حتا خانوادههای مدرن امروزی نیز بر اساس قوانین مبادله سازماندهی شده‌اند . برای لوی اشتراوس ارزش‌گذاری اخلاقی مبادله زنان مهم نیست چون روابط مبادله مهمتر از کالاهای مبادله شده هستند و مستقل از آنان عمل میکنند . در نظر او تحقیق پیرامون فرهنگ و آداب و رسوم مردم نوعی باستان‌شناسی انساندوستانه است . لوی اشتراوس در دهه 60 قرن بیست یکی از شخصیت‌های روشنفکری غرب شد . فرهنگ‌شناسی و مردم‌شناسی فرانسوی پایه‌گذار نظریه انسانشناسی جدید شد .

لوی اشتراوس در بروکسل متولد شد و در دانشگاه فلسفه و حقوق خوانده بود . وی بعد از تحصیل در پاریس سالها استاد جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی اجتماعی در فرانسه و امریکا و برزیل بود . او چند سفر فرهنگشناسی و مردم‌شناسی به پاکستان و برزیل مرکزی نمود و تحقیق برای شناخت اسطوره‌های مردم شرق پاکستان را شناخت ساختاری زبان دانست . مشهوریت او به سبب مقدمه‌ای بود که بر کتاب چهار جلدی " اسطوره‌ها " ی خود نوشت . وی میگفت که او مانند چهار راهی است که در آن حوادثی پیش می‌آیند و وی قدرت انتخابی ندارد چون تمام حوادث همچون در ساختارها اتفاقی هستند .

لوی اشتراوس نوشت که فلسفه ساختارگرایی او از علم زبانشناسی و شاخه فرهنگ مردم‌شناسی تشکیل شده است . با این وجود او انسانشناسی ساختارگرا را یک سیستم سرگردانی و ناامیدی ماتم زدهها نامید و میگفت که علم باستانشناسی چیزی را می‌بیند که دیگر وجود ندارد و چون انسانشناسی ساختارگرا نوعی باستانشناسی انسانی است ، آن حافظ فرهنگی است که خود مسئول نابودی‌اش بوده و شخص یا ذهن غالبین به نفع ساختارهای حاکم ناپدید میشوند و ساختارها مستقل از افکار و اعمال افراد مشخص عمل میکنند . انسان فقط یک ذهن و

فردیت حامل ساختارهای ضمیر ناخود آگاه است و جهان بدون انسان آغاز شد و بدون او پایان خواهد یافت ولی ساختارها ابدی هستند .

در نظر لوی اشتراوس ساختارهای مشترکی برای همه سیستم های سنبلیک مانند زبان و هنر و حقوق و قانون و سیستم های خویشاوندی و اسطوره شناسی وجود دارند . حتا در تفکر اسطوره ای انسان ابتدایی یک منطق مفهومی و علمی وجود داشت و ما میتوانیم تفکر کودکانه را بشکل فرم فکری غالب در همه جوامع و فرهنگها مشاهده کنیم و انسان خالق و مخلوق فرهنگ خود است و در پشت هر بی نظمی نظمی وجود دارد و اسطورهها کوششهایی روشنفکرانه برای غالب شدن بر تضادهای شرایط انسانی بودند و اگر تضادی واقعی می بود هر اسطوره ای خالق اسطوره جدید دیگری میشد و کالاهایی که ظاهرا شبیه هم هستند در ساختارها و در جای واقعی شان دیگر شبیه هم نیستند .

لوی اشتراوس با تکیه بر تجزیه و تحلیل ساختاری افسانه ها و اسطورهها به اثبات وجود مدل های ساختاری پرداخت که تمام جوامع دارا هستند و بر اثر ضمیر ناخود گاه عمومی و جهانی ساختارها شده اند . او میگوید که تحلیل ساختارگرایانه زبانشناسی دوسوسور باید در سایر علوم جتماعی و انسانی مخصوصا در فرهنگشناسی مورد استفاده قرار گیرد . و واقعیات آشنایی را که ما درک و احساس می کنیم زیر نفوذ ساختارهای معتبر عمومی و جهانی ضمیر نا خود آگاه قرار دارند ، آنها نشاندهنده حقیقی واقعیات هستند . وظیفه علوم انسانی است که این ساختارها را که بطور نمادین در روابط اجتماعی مانند روابط خویشاوندی و اسطورهها و افسانه ها و آداب و رسوم بیان میشوند ، را تجزیه و تحلیل کنند و آنها را تعیین نمایند .

در رابطه با یکی از آثار لوی اشتراوس باید پرسید که پایاننامه دکترای کدامیک از تحصیلکردههای جهان کتاب مشهور و تعیین کننده قرن شد ؟ امروزه آن پایاننامه را یک واقعه مهم تئوریک در قرن گذشته بحساب می آورند و تاثیر نظری آنرا با آثار مارکس و فروید مقایسه میکنند . سالها لوی اشتراوس را در غرب بعنوان قهرمان جنبش ساختارگرایی در علوم اجتماعی جشن گرفتند . تاثیر او غیر از فرهنگ و فولکور مردمی در فلسفه فرانسه را میتوان روی متفکرانی مانند دریدا و لاکان و فوکو و دلوز و آلتوزر مشاهده نمود .

تحقیقات لوی اشتراوس موجب شد که فرهنگشناسی 50 ساله اخیر در جریانات مارکسیستی نیز به فکر نوزایی بیفتد . او را میتوان در سنت جامعه شناسی دورکهایم و کنت قرار داد گرچه سالها فیلسوفان پسا ساختارگرایی و نظریه پردازان اجتماعی به مخالفت با نظرات او پرداختند . در آلمان سالها کوشش شد تا ساختارگرایی و پساساختارگرایی را به عنوان پدیدههای غیر تاریخی یا ضد تاریخی تعریف کنند . لوی اشتراوس نخستین بار از زبانشناسی دوسوسور در فرهنگ شناسی استفاده کرد و میگفت که پدیدههای اجتماعی و فرهنگی را باید طبق مثال زبان به صورت سیستم های سنبلیک تعریف کرد .

او میخواست تحلیل ساختارگرایانه زبانی دوسوسور را به علوم اجتماعی و انسانی منتقل کند و عمومیت دهد . لوی اشتراوس در زمان تبعید در امریکا با زبانشناسی یاکوبسن آشنا شد که آنرا پدیده مهمی در تحقیقاتش دانست . او خود را شاگرد زبانشناسی ساختاری دوسوسور و یاکوبسن شمرد که ساختارهای جهانی را بطور ایده آل نشان میدهد . امروزه کوشش میشود تا از تحقیقات لوی اشتراوس در باره آداب و رسوم قبایل در مقابل تحلیل طبقاتی مارکسیستی استفاد گردد .

مهمترین اثر لوی اشتراوس در باره سرخپوستان جنگلهای آمازون و مهاجرین اروپایی مقیم آمریکای لاتین است . او در این کتاب نشان میدهد که چگونه نقشه یک روستا بر اثر ساختار منطقی خود جهانی را نشان میدهد که ساکنین اش با جهت یابی تکیه گاهی مطمئن نیز دارند . وی در این کتاب با دقت علمی به قضاوت پیرامون ارزشها و احساسات و سبک سکونت و آداب و رسوم و لباس و شغل و آواز و افسانه و رقص و خالکوبی و زبان و ابزار کار مردمی

می پردازد. این کتاب موجب شد که جهان پیرامون نابودی و فرهنگهای بومی و منابع ملی کشورهای جهان سوم به تکان آید.

از جمله آثار لوی اشتراوس کتاب چهار جلدی اسطورهها، انسانشناسی ساختارگرا، افکار انسان وحشی، ساختارهای بنیادین خویشاوندی، دیدن و شنیدن و خواندن، آمازونهای غمگین، نگاهی ساختارگرایانه به بودلر، خام و پخته، از عسل تا خاکستر، ریشه آداب غذاخوری، انسان لخت، نژاد و تاریخ، جماعت اولیه و متمدن، نگاهی از دور، و کتاب دور و نزدیک هستند. پایاننامه دکترای او کتاب انسانشناسی ساختارگرایانه او موجب کشف تئوری و روشی نو در علوم اجتماعی شد. این کتاب سالها راهنمایی برای تحقیق در سایر علوم انسانی بود.

۵۲. یک رمان؛ سه قرن جاودانگی

دانیل دفو، . Daniel Defoe (1660 - 1731)

رمان نوجوانی، ساده گی و آزاده گی .

چرا سیصد سال پیش، نویسنده رمان "رابینسون کروزه"، یعنی روزنامه نویسی بنام دانیل دفو را دستگیر، محاکمه و درمیدان عمومی شهر، درغل و زنجیر، به تیر "چراغ برق" بسته تا آبرویش را بریزند و سپس با تهدید حکم اعدام، او را وادار به همکاری دولتی برای جاسوسی نمایند؟ دفو، پدر رمان بورژوازی، در 59 سالگی، در سال 1719، نخستین رمان خود یعنی رابینسون کروزه را منتشر کرد. این رمان، شاهکار رمان واقعگرایی در آغاز عصر روشنگری در انگلیس بود. دفو در این رمان، گذر ادبی انسان اقتصادی را بشکل وقایع نگاری، به نسل های بعدی منتقل نمود. او نه تنها پایه گذار رمان جدید در غرب، بلکه راهکوب سبک روزنامه نگاری مدرن نیز است. دفو، غیر از نمایشنامه، خالق بیش از 200 اثر در زمینه های: سیاست، اقتصاد، اخلاق، دین، تاریخ و ادبیات است. او وقایع نگار شروع افکار سرمایه داری- بورژوازی در زندگی شهری آن زمان کشورش می باشد. آثار آغازین او، انتقادی اجتماعی-سیاسی و اصلاحگرایانه به زمانش هستند. او در سالهای 1703 و 1713 به بهانه تحریک افکار عمومی، دستگیر و در انتظار عمومی به تمسخر کشیدند.

دفو در مجلات گوناگون، مقالات درخشانی پیرامون: محاکمه، زندان، اعدام، سیاست، سفر، عشق، ازدواج، بازی لوتو و بلیط های بخت آزمایی!، دوئل های جوانمردانه مرگ آور، اقتصاد، تجارت، مدهای اشرافی، ادبیات و غیره منتشر کرد. او در چند رمان به طرح زندگی اقتصادی انسان پرداخت. آثار وسیع و همه جانبه او، غیر از ارزش ادبی، سندی تاریخی و اجتماعی نیز هستند. رمان بورژوازی او بعد از دوره کلاسیسم از طریق انگلیس وارد سایر کشورهای غربی شد. داستانهای ماجراجویانه و هجویی او ارزش مهم سیاسی و اجتماعی نیز دارند. دفو سنبل تضاد شرایط: مادی زندگی و اخلاقی زمان خود بود. آثار او غیر از طرح موضوعات شخصی و فردی، منبعی برای شناخت فرهنگ آن زمان کشورش نیز هستند. رمان قرن 18 غرب بعدها با کمک او وارد دو حوزه: جامعه و روان انسان نیز شد. آثار دفو نشان از مبارزه خردگرایی و روشنگری با مذهب و الاهیات در خود دارند.

او در آثارش به موضوعاتی مانند: اقتصاد، تجارت، دین، فرهنگ، ازدواج، برده داری، سیاست، تاریخ، رفاه عمومی، راهزنی، شیوع بیماری و آگیر، فقر و جنایت، نیز پرداخت. امروزه رمانهای او را غالباً: اخلاقی، دینی و تربیتی بشمار می آورند.

والتر اسکات زیر تاثیر آثار او به نوشتن رمانهای تاریخی مهمی پرداخت. در اروپا مقلدین ادبی دفو را "رابینسون گرایان" نامیدند. آن زمان به رمان، نول می گفتند و آن ژانری ادبی بود که به شرح داستان واقعگرایانه زندگی بورژواها پرداخت. دفو آن زمان اجازه تحصیل در

دانشگاه‌های آکسفورد و کمبریج نیافت ، چون دانشگاه‌های فوق زیر نفوذ فرقه های مسیحی دیگری بودند.

دفو با نوشتن رمان رابینسون کروزه ، پیشنهادات اصلاح‌گرایانه ای در زمینه سیاست و فرهنگ و در قالب زندگی و سفرهای ماجراجویانه دریانوردی بنام کروزه مطرح کرد. موضوع ماجرای رمان، باکمک دیالوگ‌های مختلف و شرح : جزئیات : اعمال قهرمان ، اخلاق ، دین ، جستجوی خوشبختی ، و کوششی اقتصادی او هستند. رابینسون کروزه در روی آن جزیره ی تنها، میکوشد تا تمام نتایج تمدن بشری را در آنجا از نو آغاز کرده و مورد استفاده قرار دهد. خواننده رمان با وصف، و يك بیلانس روحی و اقتصادی قهرمان داستان آشنا میشود. دفو کوشید رمان بورژوازی را با تکیه بر رمان ماجرای اسپانیا و محتوایی جدید، بوجود آورد

قهرمان داستان ، دیگر يك دن کیشوت نیست ، بلکه فرزند طبقه متوسط است که در جستجوی خوشبختی ، ولایت خود را ترک میکند . آنزمان در فرانسه و آلمان، موجی از کتاب‌های رابینسون کروزه به تقلید از دفو نوشته شد. قهرمان رمان غالبا قهرمان يك فرهنگ جدید بود. در غالب رمان‌های دفو به اقتصاد ، سود ، و زیان و بیلانس مالی پرداخته میشود.

برای رابینسون کروزه ، آینده دیگر سر نوشت نبود، بلکه يك سرمایه شد و نه همچون دنکیشوت ، چرخ آسیاب بادی ، دیگر نمی توانست او را بالا و پایین بیندازد. ویرجینیا ولف در سال 1933 می پرسد که چرا سایر آثار دفو ، معروف نشدند ، گرچه آنها نیز به زیبایی کتاب رابینسون کروزه هستند ؟ . روسو در کتاب امیل میگوید که تنها آرزوی ، هرنوجوانی است که مانند رابینسون کروزه ، در ساده گی و آزاده گی زندگی نمایند . این کتاب باید درسی برای بچه ها شود تا یاد بگیرند در روی يك جزیره ، بدون وسیله ، به تهیه مواد زندگی پرداخته و حتا در آنجا به يك رفاه نسبی برسند. صد سال بعد جناب مارکس نوشت که جزیره فوق مدلی است برای اقتصاد مدرن فردگرایی جامعه بورژوازی که مستقل از خانواده و سنت بوده. قهرمان داستان ، جزیره را که سنبل جهان است ، به مالکیت خود می آورد و طبیعت را تبدیل به کالایی برای استفاده میکند. جویس کوشید در قرن بیست، علاقه اهل کتاب را برای آثار دفو جلب کند، گرچه او کروزه را تیپ خاص استعمار انگلیس دانست . نقد دانشگاهی میکوشد با تایید آثار دفو به اهمیت موضوعات : دینی ، تاریخ اندیشه ، تاریخ اقتصاد، انتقاد فرهنگی. و موضوعات فمینیستی ، آنها بپردازد. همعصران دفو به بهانه های گوناگون به دشمنی با او پرداختند و دفو را يك روزنامه نگار فرصت طلب، يك روشنفکر قابل خرید، يك دکاندار سیاسی و يك نویسنده ناپایدار نامیدند که به نرخ روز نان میخورد . از جمله دلایل موفقیت آثار دفودر آنزمان باید : رونق باسوادی ، افزایش قشر کتابخوان ، آغاز کتابخانه های سیار، تشنگی خواننده برای رمان رئالیستی ، کاهش تحقیر مذهبی ادبیات ، تشنگی به معلومات عمومی ، و علاقه کلیسا به استفاده از رمان آموزشی، دانست. آنزمان رمان سرگرم کننده ، خصوصا رمان‌های عشقی-احساسی، مورد تنفر و لعنت کلیسا بودند ، و از زمان سده‌های میانه تا قرن 17، مردم عادی نیازی به کنجکاو به زندگی اقشار پایین و بالاتر از خود نداشتند ، چون ایدئولوژی کلیسای-سلطنتی ، مدعی بود که جا و موضعی را که خدا برای بنده گان تعیین نموده ، نباید ترک کنند، ولی با آغاز نطفه های روشنگری ، توده‌ها می خواستند بدانند که در میان اقشار و طبقات دیگر نیز چه میگردد .

دانیل دفو بین سال‌های 1660 و 1731 در بریتانیای آنزمان زندگی نمود. پدرش غیر از قصابی به شغل شمع سازی نیز مشغول بود . او از خانواده ای متوسط برخاسته بود. در قرون گوناگون، انگلیس سرزمین اقوام و مهاجرانی گوناگون مانند : پیک ها ، اسکوت ها ، کلت ها و رمی ها ، ژرمن ها ، نورمن ها ، هیگنوت‌های مذهبی فرانسوی ، و گروه‌های بی از حاکمان و تاجران اروپایی شده بود و دانیل دفو در شورش‌های داخلی امیران و حاکمان آنزمان انگلیس علیه یکدیگر ، شرکت کرده و بارها به زندان افتاده بود.

از جمله آثار او: ازدواج فاحشگی است، رخسانا، طاعون درلندن، انگلیسی اصیل، سرودی برای زنجیریان، معشوقه خوشبخت، مل فلاندر، هجونامه های سیاسی، اصلاحگرایی و سیاستهای اجتماعی، خواسته فقرا برای اصلاحات اخلاقی در مخالفت با حاکمان، محاکمه کوتاه، شرح حقیقی وجدان، تاریخ تجارت، و پیشنهادی علیه بنیادگرایی، هستند. اولین هجونامه سیاسی او در سال 1688 منتشر شد. و در کتاب هجوی "انگلیسی اصیل"، دفو به محاکمه ناسیونالیسم اشرافی انگلیس میپردازد. رمان واقعگرایانه "مل فلاندر"، به انتقاد از اخلاق، دین و آداب و سنت ارتجایی اشاره می نماید. کتاب "همراهی کوتاه با مذهبیبون"، موجب زندانی شدن دفو شد. او در این کتاب خواهان آزادی و مدارگرایی دینی گردید. در کتاب طاعون او به گزارشی از شیوع بیماری در سال 1665 در انگلیس می نماید. دو رمان رخسانا و مل فلاندر، انتقادی هستند از آداب و رسوم بورژوازی انگلیس آنزمان.

۵۳. دانتته علی قیری کیست؟- ماودرسهای ادبی غرب.

Dante Alighieri (1265 – 1321)

دانتته، شاعر ایتالیایی، بعد از فرار و تبعید در سال 1302 از زادگاهش، غیابا از طرف کلیسای کاتولیک به اعدام محکوم شد. او پیش از آن پیرامون سرنوشت محکوم شدگان گفته بود: "چنانچه بدرون جهنم منتقل شوی، امیدهایت را فراموش کن و آنان را بیرون از در بگذار!". دانتته، شاعر ملی ایتالیایی یکی از بزرگترین کلاسیکهای ادبیات اروپایی است. از نظر زمانی، در تاریخ ادبیات غرب او بعد از هومرو پیش از سروانتس قرار دارد. او آثارش در پایان دوره قرون وسطا و رواج مکتب اسکولاستیک (مدرسین) - و در آغاز دوره رنسانس و مکتب هومانسیم قرار دارند. بالاترین عنوانی که بعدها به او دادند: "پدر ادبیات ایتالیایی" بود. زبان توسکانی اشعار او بعدها پایه ای برای زبان ادبیات در ایتالیا شد. او غالب سالهای خود را در تبعید و مهاجرت گذراند، چون در مبارزات پاپ و قیصر، جانبدار قیصر و مخالف کلیسای کاتولیک موضع گرفته بود. او می گفت که دین و کلیسای پادشاهان و قدرت سیاسی این جهانی صرف نظر کنند، به این دلیل بعد از به قدرت رسیدن طرفداران پاپ در فلورانس، شهر زادگاهش، آنجا را ترک نمود. دانتته کوشید تا دانش زمان خود را در آثارش نماید. او با بکار گرفتن زبان عامیانه و مردمی بجای زبان لاتین، که زبان کلیسا و اشراف بود، کمک بزرگی به رشد زبان ایتالیایی نمود. دانتته مشهورترین کتاب شعر خود یعنی "کمدی الهی" را در دوران تبعید نوشت. این شاهکار او بزبان توسکانی نوشته شده که گزارشی است ادبی از روز قیامت مسیحی، مروج در دوره قرون وسطا و مکتب اسکولاستیک آنزمان. این سفر خیالی دانتته درباره روز قیامت شامل سه گزارش از: جهنم، عالم برزخ، و بهشت است. کمدی الهی دانتته تاکنون تأثیر بزرگی روی مجموعه ادبیات جهانی گذاشته است و نه تنها یک شاهکار جهانی بلکه آغاز ادبیات ملی ایتالیا بود. او مجموعه تمام دانش، عقاید و جهان بینی های مرسوم درباره جهان را که آنزمان در مکتب اسکولاستیک و پایان سده های میانه وجود داشتند، وارد اشعارش نموده است. دانتته از زبان محکومین به نقل شکنجه های معمول در جهنم نیز می پردازد.

چون یکی از اجداد دانتته در جنگهای صلیبی بالشکر اسلام، کشته شده بود، خانواده او به مقام نیمه اشرافی رسیده بود، ولی نسلهای بعدی آنان هیچگاه بطور فعال در سیاست شرکت نکردند. دانتته خود بین سالهای 1265-1321 زندگی نمود. او 12 ساله بود که از طرف خانواده نامزد داده شد و در 20 سالگی ازدواج نمود. وی در دانشگاههای آنزمان سده های میانه در ایتالیا در رشته های: فلسفه، الهیات، زبانهای کهن، و علم سخنوری درس خوانده بود، و از سال 1296 در شهر فلورانس شغل های اداری به عهده داشت. مبارزه برای استقلال فلورانس از زیر سلطه پاپ و کلیسا، یکی از اهداف زندگی او بود، به این دلیل در بخشی از کتاب "کمدی الهی" به تصفیه حساب با فساد دولتی در شهر فلورانس می پردازد. او چون از استقلال قیصر در مقابل پاپ حمایت

میکرد، در سال 1302 مجبور شد تا شهر فلورانس را ترک نماید. وی خطاب به پاپ نوشته بود که حکومت امپراتوری جهانی مورد نظر او باید از دخالت کلیسا در امان باشد. حکومت جهانی سلطنتی مورد علاقه دانته می بایست یک نظم و آزادی مشروطه خواهی را در جهان عملی نماید. خواسته دیگر دانته اجرای تقسیم قوا در حکومت سلطنتی میان پاپ و پادشاه بود. کتابهای دانته بدلیل انتقادهای ضد کلیسای شان بین سالهای 1881-1328 در تمام اروپا نه تنها ممنوع بودند بلکه از طریق کلیسا سوزانده می شدند. نخستین بار بطور مخفیانه جنبش اصلاح گرای دینی مارتین لوتر در سال 1559 کتاب "حاکم" او را در شهر باسل در سوئیس برای روشنگری منتشر نمود. دانته برای زندگی مشترک مردم ایتالیا با همدیگر، تأکیدی روی رشد یک زبان عامیانه می نمود. امروزه اشاره میشود که غالب قضاوت های دانته در آثارش در رابطه با سیاست، دین، و افراد، در محل زادگاهش، جانبدارانه بوده اند.

زمان نوشتن کتاب کمدی الهی، شاهکار دانته را، میان سالهای 1312-1307 یا حتی گاهی تا یکسال پیش از مرگ او در سال 1321 حدس میزنند. 100 سرود و 40000 بیت شعر این کتاب درباره سفرهای خیال پردازانه و گزارش اوازسه بخش: جهنم، برزخ، و بهشت در مسیحیت دوره اسکولاستیک است. گرچه از دانته دست خطی بجا مانده، این کتاب در قرن 14 نخستین بار بصورت کتبی منتشر شد. کمدی الهی را مهمترین شعر حماسی-روایتی قرون وسطی در غرب میدانند. این کتاب تازمان حال یک کانون آموزشی اروپایی بوده است. دانته در این کتاب بطور ادبی به موضوعات: تاریخ، سیاست، الهیات، فلسفه، عرفان، نجوم، فیزیک، مکتب مدرسین، و غیره می پردازد، به این دلیل این کتاب مجموعه ای از یک دوره تاریخی را به خواننده معرفی میکند. هر یخش جهنم، برزخ، و بهشت دارای 33 سرود است که با مقدمه آمده در هر بخش، به 100 میرسند. دانته در نامه ای در سال 1315 به یکی از حامیان مالی و مادی اش، کتاب کمدی الهی را کتابی علمی معرفی میکند. این کتاب قرنهای بعد یعنی در قرن 18 برای نخستین بار به زبانهای دیگر غربی ترجمه شد. در آلمان، شلگل آنرا کتابی فلسفی نامید. در حالیکه هگل در دروسهای دانشگاهی اش پیرامون استتیک گفته بود که آن: "هنرمندانه ترین و ادیبانه ترین اثری است که جهان بینی و مسائل انسان قرون وسطایی در اروپای مسیحی را نشان میدهد". در طول چند قرن، بخشهایی از این کتاب بطور مستقل، پایه ای برای هنر، ادبیات، موسیقی، و هنرهای تجسمی در غرب شده اند. گرچه این کتاب تاکنون به تمام زبانهای ادبی جهان ترجمه شده است، ولی بخش هایی از آن هنوز برای اهل نظر گنگ و پیچیده هستند.

از جمله آثار دانته: شعر سرایی بزبان مادری، درباره نیروی زبان مردمی، کمدی الهی، پیرامون سلطنت، حاکم، مقالات علمی، غذای مهمانی، و غیره هستند. او خالق اشعاری عاشقانه و مقالاتی درباره زبان، فلسفه، علوم طبیعی، و دولت نیز است. اشعار عشقی او درباره معشوقه اش، بناتریس میباشند که در سنین جوانی درگذشت. کتاب "غذای مهمانی" دانته، کتابی فلسفی است که با کمک شعر تصویری به طرح مسایل می پردازد. بعضی از آثار او مانند کتاب "شعر سرایی بزبان مادری" برای تحصیل کردهها و بزبان لاتین نوشته شده اند و نه بزبان عامیانه ایتالیایی امروزی. زبان مردمی و عامیانه دانته، و رای زبان لهجه ای قرار دارد. دانته در کتاب "پیرامون سلطنت" نظرات سیاسی خود را بیان کرده است.

او پیرامون کتاب شعر شاهکارش اشاره میکند که چنانچه شعری بزبان عامیانه و مردمی باشد، آن را کمدی می نامند. و کمدی خلاف تراژدی بادل آزدگی و ناتوانی آغاز میکند و بانیکی و طنز پایان می یابد. دانته در این کتاب از واژههای زبان اقلاری مانند: مقدسین، شیاطین، پیشه وران، کشاورزان، روحانیون، و شاعران استفاده میکند. او کوشید تا قبول زبان ایتالیایی را بجای زبان لاتین میان مردم و تحصیل کردهها تفهیم کند. اشعار غالباً تصویری و محتوایی فلسفی و اخلاقی دارند که به طرح پرسش های سیاسی می پردازند. او میکوشد تا سبک ادبی افلاتون و

گایدو رادر آثارش دنبال کند. دانته زبانهای اروپایی زمان خود را به 4 گروه یونانی، اسلاو، ژرمن، و رومی تقسیم میکرد.

درسفرخیالپردازانه دانته در رور قیامت، ورژیل، شاعر باستان، راهنمای اوست. در کمدی الهی، ورژیل نماینده عقلگرایی در بخشهای جهنم و برزخ است. در بخش بهشت آن کتاب، بناتریس، معشوقه فوت شده دانته، راهنمای او میشود. ورژیل میکوشد تا توجهات و ادعاهای دانته را در این کتاب بطور عقلگرایانه اثبات کند. در آغاز سفر خیالی دانته، او در جنگل گناهان و میان جانوران وحشت انگیز سرگردان است، ولی در آن لحظات سخت، ورژیل بعنوان راهنمای او ظاهر میشود، و در جلو در بهشت، بناتریس بصورت سنبل وحی الهی، راهنمای دانته را بعهده میگیرد. در جاهای دیگر، عارفی بنام برنهارد نیز گاهی برای کمک به دانته ظاهر میگردد، ولی قهرمان اصلی این کتاب شعر، خود دانته است. دانته در آندنیا و روز قیامت با مشاهیر تاریخی و شخصیت های اسطوره ای آشنا و غریبه، آشنا میگردد. چون ارواحی از مردگان با آب و تاب از سر نوشت ورنجهای زندگی خود، برای دانته تعریف میکنند، این کتاب شعر مذهبی، جنبه های انسانی قوی بخود میگیرد. دانته میکوشد تا طبق عقاید مذهبی سدههای میانه به توصیف پرواز روح از گناه تا مرحله نجات در اشعارش بپردازد. همچون کتاب "زندگی جدید" دانته، عشق او به بناتریس در دوران جوانی، موجب روانی و پاکیزه گی تمام اشعارش شده است. درسفر آندنیایی دانته، بناتریس موفق میشود تا او را از تمام دست اندازهای موجود در بهشت، سالم عبور دهد تا او به یک جهان بینی الهی و شناخت عشق برسد. دانته در آنجا مصاحبه هایی نیز با ارواح مشاهیر جهان از جمله افراد تاریخی و هم ولایتی هایش از گذشته های دور و نزدیک انجام میدهد. او در کمدی الهی به صدها نام از فرهنگ غربی و مسیحیت اشاره میکند، و از طریق آنان، نظرات خود را مطرح می نماید. طبق نظر کارشناسان، کتاب کمدی الهی از نظر ساختاری شدیداً سیستماتیک نوشته شده و طبق سنبلهای ادبی و اعتقاد به بعضی از اعداد مقدس در سدههای میانه، فصل بندی گردیده است.

۵۴. داروین اسکاتلندی، جویس ایرلندی.

Charles Darwin (1809 – 1882), James Joyce (1882 – 1941)

گرچه هر دو به زبان انگلیسی نوشتند، داروین گویا اسکاتلندی و جویس ایرلندی بود. در سال 1882 میلادی که داروین درگذشت، جویس بدنیا آمد. چارلز داروین، محقق طبیعت و زیست شناس، پایه گذار نظریه تحول و تکامل در جهان گیاهان و جانوران در قرن 19، نه تنها تعثیر مهمی روی علوم زیست شناسی بلکه روی علوم انسانی نیز از خود بجا گذاشته است. کشف تکامل تاریخ موجودات زنده او، پایه نظریه تکامل و تحول مدرن هم شده است.

وی میگفت که موجوداتی که نتوانند خود را با محیط اطراف تطابق دهند، در درازمدت قادر به ادامه زندگی نیستند، از این طریق تئوری تکامل او موجب انقلابی در علم زیست شناسی شد. نظریه دیگر او این بود که ادعا نمود، انواع موجودات زنده ثابت نیستند بلکه مدام در حال تغییر و تحول می باشند. تصویر اینکه انسان از نسل میمون است و امکان اتفاق و سازش با محیط، موجب تحول انسان شده است و نه خواست خدا، موجب خشم روحانیون مسیحی گردید که او را متهم به ماتریالیست و آتیه ایست بودن نمودند. طبق تئوری داروین، وضعیت هستی انسان میان میمون و انسان متعالی یا انسان برتر نیچه، در حال تکامل است. داروین در زمان خود مهمترین ضربه را به عقاید کلیسا درباره آفرینش جهان و انسان وارد نمود.

مبارزه داروینیست ها و مسیحیان ضد علم، دهها سال طول کشید. در آن زمان مسیحیت عمر کره زمین را فقط 6000 سال، در حالیکه داروین آنرا حداقل 300 میلیون سال تخمین میزد. امروزه میدانیم که عمر کره زمین به چند میلیارد سال میرسد. داروین در کنار فروید، مارکس، و کپرنیک، یکی از مهمترین متفکران غرب در عصر جدید است. او از نظر فلسفی تحت تعثی

اسپنسر و از نظر تئوری تحول و تکامل زیر تعثیر آناکسیماندر و لامارک بود. گوته و لامارک، پیش از داروین به نظریه مسیحیت پیرامون خلق جهان شک نموده بودند. داروین باتباری اسکاتلندی بین سالهای 1800-1882 در بریتانیا زندگی نمود. او از خانواده ای مرفه و پزشک برخاسته بود. وی گرچه در دانشگاه پزشکی و الاهیات خوانده بود ولی از آغاز به تحقیق در علوم طبیعی علاقمند گردید. وی در سن 22 سالگی در یک سفر 5ساله تحقیقاتی به نقاط گوناگون کره زمین از جمله : استرالیا، آفریقای جنوبی، آمریکای جنوبی، جزایر گالاپاگوس، نیوزلند، و جزایر تاهیتی، رفت. از نظر سیاسی داروین خود را لیبرال میدانست و از مبارزات اصلاح گرایان زمانش حمایت نمود.

از جمله آثار او : ریشه انسان- ریشه های انواع از طریق انتخاب طبیعی- تشکیل انواع- بیان حرکات و وضعیت روانی نزد انسان و حیوان- سفر یک محقق طبیعت به دور جهان- مجموعه مکاتبات- زندگی من- و مجموعه آثار 13 جلدی او هستند.

جیمز جویس، نویسنده ایرلندی، درکنار پروست، موزیل، و بروخ، از پایه گذاران رمان مدرن اروپا است. وی با مونولگ های درونی قهرمان داستان، یکی از موثرترین کلاسیکهای ادبیات مدرن جهانی نیز بشمار می آید. اوراییکی از مهمترین رمان نویسان زبان انگلیسی در قرن بیست و یکم می آید.

رمان مدرن ولی پیچیده " اولیس " او را نه تنها اشتغالی بازبان بلکه آنرا آزمایشگاهی برای زبان انگلیسی بحساب می آورند. تنها قهرمان واقعی این رمان، زبان است. این اثر را مهمترین رمان انگلیسی قرن بیست نیز نامیده اند. در این رمان 800 صفحه ای، نویسنده به توصیف فقط 18 ساعت از زندگی قهرمان داستان در شهر دوبلین در کشور ایرلند می پردازد. یکی از جملات این رمان شامل 4000 کلمه میباشد.

این رمان او را آغاز رمان نویسی پست مدرن نیز بحساب می آورند که فرد را در تراژدی اجتماعی و خصوصی اش در نظام سرمایه داری نشان میدهد. مجموعه آثار جویس، رابطه مشکل و ناراضی او را با شهر و کشورش یعنی دوبلین و ایرلند نشان میدهند. وی در غالب آثارش به انتقاد از قشر خرده بورژوازی آنزمان جامعه ایرلند میپردازد. قهرمانان آثار او معمولا سرخورده از : کلیسا، دولت، خانواده، و شغل خود هستند. از نوآوریهای مدرن جویس در آنزمان این بود که او بجای واقعیات عینی و بیرونی در جامعه، معمولا به پروسه روانی ضمیر خودآگاه و یا ناخودآگاه قهرمان داستان در جریان واقعه میپردازد. به این دلیل او را نماینده افراطی هنر ضمیر خودآگاه در ادبیات داستانی نیز بشمار می آورند.

گرچه آثار جویس به غالب زبانهای دنیا ترجمه شده اند، منقدین چپ مهمترین نتیجه آثار او را تعثیر آنان روی ادبیات اواخر بورژوازی معرفی میکنند. از جمله مشهورترین آثار جویس غیر از رمان اولیس، داستان بیداری فینگان، تصویر جوانی، و مجموعه داستان دوبلینی ها، هستند. در داستانهای کوتاه او غیر از سبک ناتورالیستی از مکتب سمبولیسم نیز استفاده شده است. گروهی از منقدین ادبی در آثار جویس، نشانه هایی از شکاکیت سکولار، طنز هومانیتیستی، و بلندنظری لیبرالی را عمده میکنند. جویس روی نویسندگانی مانند: ویرجینیا وولف، ساموئل بکت، سلمان رشدی، و نابکوف تعثیر گذاشته است.

جیمز جویس در خانواده ای زمیندار در سال 1882 در ایرلند بدنیا آمد و در سال 1941 در مهاجرت در کشور سوئیس درگذشت. وی در دانشگاه فلسفه، زبان، و پزشکی خوانده بود. او از سال 1904 به مهاجرت دلخواه به اروپا، مخصوصا به کشورهای ایتالیا، سوئیس و فرانسه نمود.

۵۵. ادبیات، از زوال تا ابتدال.

زوال فرهنگی یا ابتدال ادبی؟

اشکي براي ادبيات زوال امپراطوري هاي فراموش شده شکست خورده تان !
 دکادنس . Dekadenz – Decadence

آيا بعضي از منتقدین چپ اجازه دارند تا “ادبيات زوال” غرب را، ادبيات “مبتذل” بنامند، حتا اگر اينگونه ادبيات : غيراجتماعي، ضد مکتب ناتوراليسم و مخالف استتیک کهن کلاسیک- باشد؟ حدود 80 سال پیش از استالینيسم، ادبيات زوال فرانسه در رابطه با مسائلي مانند : سقوط، زوال، و شکست امپراتوري هاي عظیم جهانی مانند، دولت رم ، آغاز شد.

آيا ميتوان ادبيات : سرگرم کننده ، عشقي، خيالي، پلیسي، کار آگاهی، جنایي، آبرورد و غيره را که حتا گاهي با هدف شعار “هنر در خدمت هنر” به بازار ارسال میشوند، را بخشي از ادبيات مبتذل جهان سرمایه داري دانست ؟ . آيا ادبيات :مسئول، اجتماعي، انتقادي، انساني، مبارز، مقاوم، زیباگرا، طبقاتي، خلقي، مردمی، روشنگرانه، ایدئولوژیک؟ اجازه دارند، بخشي از ادبيات مدرن را که ادعای اجتماعي نداشته باشد، مبتذل بنامند؟.

پیرامون ادبيات زوال فضاوتهاي گوناگوني وجود دارد. ادبيات “دکادنس”، اعلان زوال ادبيات کلاسیک در غرب بود. نمایندگان این جریان ادبي مشترکا به پیش بيني يك زوال و پوسیدگي فرهنگي در غرب پرداختند. ادبيات زوال غرب در میانه قرن 19 به اوج شکوفايي خود رسید.

ادبيات زوال يا “دکادنس”، مفهومي است لاتین و به معني پائین افتادن، بي ریشه ، زوال و سقوط میباشد. آن در آغاز ، معني مثبتی داشت و موجب شکوفايي ادبي غرب در ابتدای قرن 19 شد که با مدرنیته فرهنگي نیز متحد بود. مورخين این جریان مدعي هستند که زوال و سقوط فرهنگي غرب از آغاز قرن 19 شروع شده است. ادبيات زوال معمولن پیرامون محتوا است تا فرم در ادبيات . چون اشعار سمبولیک از موضوعات زوال استفاده میکردند، گاهي ادبيات زوال را بخشي از مکتب سمبوليسم میدانند. ژانر دلخواه ادبيات زوال، سالها شعر بوده است . از آغاز قرن بیست، ادبيات امپرسیونیستي و ادبيات محلي-بومي کوشیدند تا به مخالفت با ادبيات زوال بپردازد. سرانجام ادبيات زوال؛ ناامید و بدبین، جاي خود را به ادبيات محلي و اکسپرسیونیستي داد. در آثار ادبيات زوال گویا تمایلات “اروتیک و همجنسگرایی” هم گاهي مطرح شده است . مارکسیستها آنرا مفهومي فلسفي-استتیک، پیرامون زوال اجتماعي میدانند که از پایان قرن 19 در فرهنگ غرب فعال شده است .

گرچه نظریه پردازان اصلي و مدرن ادبيات زوال : بودلر، فلور، والري، و نیچه به حساب مي آیند، ولي بولیویوس، مورخ رومي ، ماکیاولی، منتسکیو و روسو ، نخستین بار در رابطه با زوال و سقوط سياسي-فرهنگي، آثاري از خود بجاي گذاشتند. فیلسوفان عصر روشنگري از جمله منتسکیو و روسو، با فرهنگهاي فراموش شده پیشین، مخصوصا رم باستان، بحثي رادر نیمه اول قرن 18 آغاز کردند، ولي بحث زوال فرهنگي از قرن 17 وارد زبان آلماني شده است. اسپنگلر در سال 1918 کتاب معروف خود يعني “زوال غرب” را منتشر نمود.

بودلر در سال 1857 در رابطه با ترجمه آثار آلن پو ، تکاني مهم به جنبش ادبي زوال داد. او و فلور رازجاده صاف کن هاي ادبيات زوال در غرب بشمار مي آورند. والري شاعر فرانسوي کوشید تادر سال 1890 تعريف مثبتی از ادبيات زوال بدهد. خواننده امروزي در آثار : لردبایرون، هاینه، بودلر و آلن پو، غيراز موضوع زوال- با سبک ظریف و درخشان اينگونه نویسندگان برخورد مي نماید. مرز بندي و وابستگی نویسندگان به این جریان ادبي -گاهی غيرممکن مینماید؛ مثلا آثاري از : ریلکه، یاکوبسن، چخوف، توماس مان، مالر مه، اسکار وایلد، هاینریش مان – يا بعضي از اهل قلم امپرسیونیستي و سمبولیستي را، در مکتب زوال جامیدهند.

نیچه نخستین بار در رابطه با موضوع واگنر، در سال 1888، زمان خود را تحقیرآمیز، دوران زوال نامید. او مینویسد که من و واگنر فرزند فرهنگ زوال هستیم . توماس

مان، نیچه را یکی از وقایع نگاران و تحلیل گران پدیده زوال دانست، گرچه او کوشید تا بر نیهلیسم فرهنگی غالب آید.

یکی از دلایل رونق فرهنگ زوال در فرانسه را واکنش‌گرایی ادبیات فرانسوی آن زمان میدانند. بودلر، خود یکی از واکنش‌گرایان مشهور و نابکار! بود. برای ادبیات فرانسه پایان قرن 19- و آنگر همان نقش مهمی را داشت که شکسپیر برای ادبیات آلمانی زمان گوته.

امروزه درام‌های: اسکار وایلد، مترلینک، و رمان "بودن بروک" توماس مان رانمونه‌های ادبیات زوال مینامند. توماس مان در این رمان به زوال و نابودی یک خانواده بازرگان بورژوا مانند خانواده (بودن بروک) در آلمان آغاز قرن بیست می‌پردازد.

در آثار پس‌آینده آلیستی: بایرون، شوپنهاور و واگنر، ما شاهد بیماری مسری افسرده‌گی، تب لیلی و مجنونی، و جهان درد و رنج، می‌شویم، گرچه ادبیات زوال در آغاز، خود را ضد آخ و اوخ! رمانتیک فرانسوی بشمار می‌آورد. تا میانه قرن بیست در آثار ژید، مان، و یونگر، نیز میتوان توصیف‌های زوال را شاهد بود. گرچه زولا یکی از مخالفان ادبیات زوال است، ما در آثارش شاهد پدیده زوال نیز هستیم. در زمان ما آثاری از: تراکل، موزیل، بروخ، هسه، بن و فاکنر، در رابطه با مقوله زوال نوشته شده‌اند. شهر ونیز در ایتالیا، دهها سال پایتخت اسطوره‌ای-زوالی این جریان ادبی-فرهنگی بود.

مارکسیست‌ها، ادبیات زوال را متهم نمودند که آنان با شعار بی‌طرفی هنری، به خلع سلاح فکری توده‌ها، دستکاری و مغزشویی آنان برای ادامه بقا امپریالیسم می‌پردازند، چون آنان حنا ضد تمایلات دمکراتیک و سیاسی ادبیات ناتورالیستی نیز بودند، و هدف آنان بجای هومانیزم، تبلیغ نیهلیسم و جستجوی لذات شخصی در شرایط بحران بود. نفی وظایف اجتماعی ترقی خواهانه ادبیات، طرح مسائل شخصی بیمارگونه فردگرایانه، پناه به روانشناسی‌گرایی بورژوازی، قطع رابطه با ارثیه هومانیزم در ادبیات جهان، گوشه‌گیری شبه درویشی و جدایی از مردم، از دیگر انتقادهای ادبیات مسئول به "ادبیات زوال" بود. رسانه‌های جمعی و مدرن سرمایه‌داری گلوبال! غرب حنا در حال حاضر با ابزاری شبه رئالیستی می‌کوشند تا به اغتشاش فکری، اشاعه ترس، سرگرمی و حماقت مردم برای بقا خطرناک خود بپردازند.

۵۶. ژاک دریدا، فیلسوف و معلم پرکار.

حرف‌های بیکران، محتوایی ناچیز!

ژاک دریدا. Jaques Derrida (1930 – 2004)

ژاک دریدا، فیلسوف فرانسوی رامانند نیچه یک متفکر شوک‌دهنده مینامند. گرچه او خود را هرمنوتیک‌نمیداند ولی میگفت که متون و نوشته‌ها باید مدام در تیررس تفسیر و تاویل خوانندگان باشند. دریدا یکی از نمایندگان مهم فلسفه پست مدرن است گرچه دارای افکاری غیرسیستماتیک بود. وی مخالف هرگونه ایسم بود و به رد ساختارگرایی فرانسوی پرداخت. او کوشید تا فلسفه سلختارگرایی را به پاسا ساختارگرایی یا ساختارزدایی هدایت کند.

وی با انتقاد از فلسفه متافیزیک سنتی میگفت که نه حقیقتی مطلق، نه انسانی با ماهیت ثابت، و نه آخرین اصل هستی یا شناخت وجود دارد و عقل باید از ادعای خود برای پایه‌گذاری شناخت دست بردارد. در مرکز فلسفه دریدا تشخیص اختلاف و فرق وجود دارد. فلسفه در نظر او تفسیر و تاویل گوناگون مفاهیم و متون، چون وظیفه فلسفه تاکید روی احکام ثابت نیست، بلکه باید به تفسیر و شرح اختلافات بپردازد. و چون مفاهیم دارای معنی ثابت نیستند، متون رانیز نمیتوان با یقین ترجمه و تفسیر کرد. او منکر یک شناخت و تفسیر "کل و جامع" بود.

دریدا با اشاره به دو اندیشمند تاریخ یعنی عیسی یهودی و سقراط یونانی می‌گوید که بیان شفاهی، بر احکام ثابت و متون، برتری دارد. چون هر متنی دارای آثار و نشانه‌هایی است که

باید شرح داده و تاویل شوند. وی سقراط و مسیح را دلیل آغاز فرهنگ هرمنوتیک در شرق و غرب میدانند. دریدا با اشاره به اینکه در فرهنگ غرب از زمان نوالیس تا دوره مدرن متافیزیک، نوستالژی اندیشمندان همیشه کشف کلیت در علوم بوده، خواهان تشخیص فرق است. در نظر او هر محفل فلسفی ضروراً یک اهمیت و معنی سیاسی دارد و ساختارگرایی آن نیز اقدامی است سیاسی.

بیوگرافی نویسان میگویند دلیل نظرات دریدا را باید در اوضاع زندگی او یافت و مدعی هستند که دریدا میان سنت یهودی، وطن عربی و زبان مادری فرانسوی در حال نوسان بود. او چون در الجزایر بدنیا آمده بود، شاهد تحقیرات ضد یهودی و سیاست استعماری فرانسه در الجزایر بود. شعار تنوع و کثرت گرایی فرهنگی و فکری دریدا را ناشی از این وقایع میدانند، چون او مخالف تمرکز فرهنگی کشور مادر و عقل و منطق متافیزیک غربی است. فلسفه او را فرار از اینگونه اتوریته ها بحساب می آورند. گروهی دیگر به فلسفه دریدا صفت عرفان یهودی میدهند، چون دین و تفکر یهود حتی امروزه خود را علم تفسیر کتاب و متن تورات بشمار می آورد. وی با اشاره به فرهنگ جوان 2000 ساله غرب که در طول قرن بیست، به دو جنایت جنگ و قتل عام یهودیان پرداخت میگوید فرهنگ اروپایی خالق علمی شد که نوع خاص علم ساست، اقتصاد و صنعت را ممکن ساخت و با تاکید روی فواید و ضررهای علم برای زندگی انسان، مینویسد که آن، صدسال پیش که در نقطه اوج خود بود از طرف نیچه در بحث ارزش علم، زیر سؤال رفت. او نیچه را یکی از معلمان اصلی خود میدید. دریدا افکار خود را زیر تاثیر دیالکتیک هگل، مارکسیسم و روانکاوی فروید و لاکان و آثار ادبی میدانست. علاقه او غیر از فلسفه و ادبیات، معماری و نقد ادبی نیز بود. امروزه تاثیر او غیر از ادبیات روی حوزه های دیگر فلسفه مانند ساختارگرایی، استتیک، اخلاق و انتقاد فرهنگی نیز مشاهده میشوند. کتاب (دانش نوشته شده ها) ی او در علوم سیاسی، جامعه شناسی و فرهنگ سیاسی نیز مورد توجه قرار گرفته.

ژاک دریدا در سال 1930 در الجزایر در خانواده ای یهودی بدنیا آمد و در سال 2004 در پاریس درگذشت. وی غیر از دکترای افتخاری از آمریکا، جایزه آدرنو را نیز در آلمان دریافت نمود. اعلان وحدت او با آدرنو بدلیل رابطه هردو با والتر بنیامین است که از "تضادهای ممکن غیر ممکن ها" سخن گفته بود. دریدا نه تنها خواهان یک سیستم دانشگاهی؛ باسیاست غیرمشروط، بلکه در راه دمکراسی بنیادین، و مسئولیت غیرمشروط، نیز آثاری از خود بجا گذاشت.

از جمله آثار او: دانش نوشته شده ها، متن و اختلاف نظر، صدا و پدیده، حد و مرز فلسفه، حقیقت در نقاشی، یکزبانی دیگران، مسیر هوسرل در تاریخ و شاهراه هندسه، متن و تشخیص فرق، مواضع، کارت پستالی از سقراط تا فروید و روزقیامت، برای بایگانی، روانکاوی را فراموش نکنیم، اوضاع روحی روانکاوی، یادداشتهای یک نابینا، مرگ رونالد بارت، در پیشگاه قانون، درسهای نیچه و سیاست خودی، مرگ در مرزهای حقیقت، پول جعلی، تعویق دمکراسی، دانشگاه غیرمشروط، پیرامون مهماندوستی، نیروی قانون، شبح مارکس، سیاست رفاقت و دوستی، تاریخ متافیزیک از افلاتون تا لایبنیتس و هگل، از ماقبل سقراطیان تا هایدگر، هستند.

بررسی آثار نیچه و هایدگر از جمله زمینه های مورد علاقه دریدا بودند. او به نقد ادبی آثار: افلاتون، مالارمه، جویس، پاول دمان، سلان، بودلر و آلن پو نیز پرداخت و نسبت به فوکو نظری منفی داشت و لی بعد از آنکه فوکو در سال 1980 برای آزادی او از زندان چکسلواکی کوشش نمود، از تیره گی رابطه شان کاسته شد. در پاسخ اتهام ساختارگرایی نیهلیستی به دریدا، گادامر یادآوری نمود که ساختارگرایی هایدگر نیز معنی و هدفی منفی نداشت.

در طنزي از وطن ، آمده که روزي يکي از نمايندگان مجلس گفت : آقا ، من گرچه تمام رمانهاي همينگوي را خوانده ام ، چيزي نفهميدم . تنها کتاب به درد بخور او بنظرم ، خوشه هاي خشم ، باشد . رئيس مجلس گفت : برادر ، چرا خلط بحث مي کنی ؟ ، خوشه هاي خشم را که شکسپير از روي دست فاکنر نوشته . نماينده مجلس با حق به جانبي گفت : بفرمائيد ! ، تازه آن کتاب را هم که کس ديگري براي جناب نوشته ! .

براي قضاوت در باره ديکنز ، نويسنده انگليسي ، بهتر است اشاره اي به زمان زندگي او بنماييم . آغاز فعاليت ادبي چارلز ديکنز در حدود 150 سال پيش، مصادف شد با حکومت سلطنتي ملکه و يکتوريا در کشور بریتانیا . امپراطوري پادشاهي انگليس آن زمان توانست با کمک استعمار مستعمرههاي فراوان جديد و قديم خود در جهان ، مواد اوليه و غذايي لازم را براي برآه انداختن ماشين سرمايه داري تازه نفس اش تهيه نمايد . گرچه هنوز بيش از نيمي از جمعيت انگليس بي سواد بودند يا در فقر مالي زندگي ميکردند ، ولي طبقات اشراف و بورژوازي جديد ، وقت و سرمايه لازم براي مطالعه و خريد رمان و نشریات خبري را داشتند . در آغاز حکومت ملکه و يکتوريا ، ژانر رمان مي رفت که ارزش و اهميتي مانند نمايشنامه بين خوانندگان بيابد . در ميان اروپاييها گويا ، انگليسيها را ملتي رمان خوان به حساب مي آورند . سالهاي حکومت ملکه و يکتوريا را ميتوان دوره رونق رمان ناميد . به روايتي در طول آن سالها بيش از 4000 رمان منتشر شدند . طبق دستوري دولتي و از بالا ، رمان نويسان قرن 19 بايد جوري مي نوشتند که دختران دم بخت و زنان جوان اشراف و قشر متوسط مرفه ، اجازه مطالعه آنها را داشته باشند و از راه بيراه نشوند ، مثلا طبقات مرفه از ديکنز ميخواستند که غير از انتقاد اجتماعي ، نقش معلم اخلاق را نيز براي خوانندگان فراموش نکند . رمان ميبايست غير از اشاره به زيبايي و لذتها ، مبلغ ارزشهاي اخلاقي نيز باشد . در سال 1859 پزشکی درباري ادعا کرد که علت اشاعه فحشا بين بعضي از افسار جامعه ، بدليل رونق و مطالعه رمانهاي عشقي سرگرم کننده است . ديکنز هم فکر ميکرد تضادهاي اجتماعي را ميتواند با کمک ، توصيه انجام کارهاي خيريه به طبقات حاکم ، برطرف کند . رمانهاي ديکنز معمولاً به اصول فکري و اعتقادي عصر و يکتوريابي امپراتوري جزاير بریتانیا اشاره ميکنند .

در باره بيوگرافي چارلز ديکنز ميتوان گفت که او در سال 1812 در انگليس بدنيا آمد و در سال 1870 در سن 52 سالگي درگذشت . پدرش مامور مالياتي نيروي دريايي انگليس بود که يکبار به دليل بدهکاري به زندان افتاد . ديکنز مجبور شد در نوجواني به علت فقر خانوادگي در کارگاههاي کفاشي کار کند . در تمام آثار ديکنز خاطرات پررنج دوران کودگي او مطرح ميشوند و اکثر قهرمانان رمانهايش کودکان هستند . ديکنز در آغاز کار نويسندگي ، رمانهاي خود را بصورت پاورقي در روزنامه هاي آن زمان منتشر ميکرد ، چون غالب مردم قادر به خريد کتاب نبودند .

مورخين ادبي ، امروزه او را نويسنده اي ميان جويس و شکسپير در ادبيات انگليس به شمار مي آورند . او استاد رئاليسم و تجزيه و تحليل حوادث ريزو کوچک در داستان سرايي است . ديکنز نماينده واقعگرايي انتقادي در ادبيات قرن 19 انگليس نيز ميباشد . او با کمک واقع گرايي گروتسک ، روابط اجتماعي زمان خود را به نقد کشاند . در آثار او در طول سالهاي مختلف ، طنز جاي خود را بتدريج به انتقاد اجتماعي جدي داد . او در آثارش نشان ميدهد که رفتار و کردار و افکار افراد ، وابسته به محيط اجتماعي و طبقاتي آنها ميباشد .

ديکنز با معيارهاي اخلاقي سخت و جهان بيني انسانگرايانه خود به انتقاد اجتماعي از بورژوازي ، اشراف و طبقه متوسط مرفه انگليس پرداخت . او باتيز هوشي : ماده گرايي ، جامعه طبقاتي ، مسيحيت پوريتاني متعصب و فرهنگ بورژوازي زمان خود را به بحث کشاند . ديکنز با زيرکي اشاره ميکند که زندگي زحمتگشان ميتوانست بدون مسيحيت ارتجايي ، جالبر باشد ، گرچه عده اي او را امروزه نويسنده اي مذهبي و اخلاقگرا ميدانند . منتقدين ادبي زمان او

توصیه میکردند که رمان باید بین سرگرمی، انتقاد و اخلاق، تناسب و تعادلی برقرار کند، به این دلیل آثار او دارای دو جنبه سرگرم کننده و آموزشی بودند. در آثار دیکنز معمولاً مبارزه بین شهر و روستا، نیکی و بدی، بورژوازی غبغبی و کارگر رنجور، محسوس است. رمانهای دیکنز برخلاف سایر رمان نویسان همعصر او، از سادگی و عامه فهمی خاصی برخوردار بودند.

در طول بیش از یک قرن درباره دیکنز و آثارش قضاوت‌های گوناگون و گاه متضادی گردیده. غیر از شکسپیر، در باره هیچ نویسنده انگلیسی مانند دیکنز، اینهمه کتاب و مقاله مختلف نوشته نشده. برای گروهی، او به اندازه کافی مذهبی و اخلاقی نیست و برای دسته‌ای دیگر، او بیش از حد مسیحی و اخلاق‌گراست، یا اینکه از او انتقاد میشود که اطلاعات مذهبی اش ناقص و اغلب نارسا هستند. به نظر گروه دیگری، دیکنز میخواست با کمک ادبیات، مسیحیت را اصلاح کند و اخلاق مذهبی را در جامعه اشاعه دهد. امروزه بانگاهی به عقب، میتوان گفت که اخلاق‌گرایی در رمانهای دیکنز بیش از هم عصران صاحب قلم او بود.

منتقدین چپ او را سنبل مبارزه مسئولانه ادبی برای برقراری عدالت اجتماعی و روشنگری در دوره حکومت سلطنت ویکتوریایی میدانند چون او در آثارش از روحانیت مسیحی و مقدس‌نمای دروغین انتقاد میکند. مارکس او را نقطه تلاقی گروهی از نویسندگان قرن 19 میدانست که حقایق سیاسی و اجتماعی را بهتر و بیشتر از سیاستمداران، روزنامه نگاران و معلمان اخلاقی جامعه مطرح میکرد. در باره او میتوان گفت که دیکنز اخلاق‌گرا، برای انسان امروزی قرن بیست و یکم، حداقل در زمینه‌های اجتماعی، پیامی برای گفتن دارد.

از جمله آثار دیکنز: اولویر تویست، داود کوپرفیلد، سرودهای عید کریسمس، انتظارات بزرگ، همسایه‌های بعدی، دوست مشترک ما، و اوقات سخت هستند. رمان اولویر تویست، اولین کتابی است پیرامون فقر آن زمان در انگلیس، او در این کتاب اشاره به طبقه بورژوازی سنگدل بی روح میکند که با پرولتاریای رنجور، ضعیف و لاغر، درگیر شده. انتقاد از سیستم آموزش و پرورش نیز در آنجا مشهود است. رمان داود کوپرفیلد، کتابی است اجتماعی، روانشناسانه و اتوبیوگرافیک. دیکنز به حرص و آز و دورنگی حاکمان در این کتاب اشاره میکند که همچون پول بر جامعه حکومت میکنند. کتاب سرودهای عید کریسمس او را، جانبدار فلسفه انساندوستانه هومانیتی به شمار می‌آورند.

شواهدی نشان میدهند که در طول تاریخ ادبیات، مواردی پیش آمده که نویسنده‌ای در خارج از وطن خود، بیشتر خواننده و علاقمند داشته تا در کشورش. لردبایرون، اسکار وایلد، برنارد شاو و عده‌ای دیگر از این قبیل نویسندگان هستند.

نظریه پردازی بنام آرتولد میگفت: ادبیات یعنی انتقاد از زندگی. تولستوی مینویسد، اولین شرط نویسندگی، عشق بیکران اهل قلم به قهرمان داستان است، دیکنز را میتوان از این جمله رمان نویسان دانست. عده‌ای هم، دیکنز را به عراق، اسطوره سرا میدانند تا رمان نویس، یعنی او را آخرین اسطوره سرای تاریخ ادبیات غرب بشمار می‌آورند. نویسندگان مشهوری چون: آلن پو، جیمز جویس، برنارد شاو، ویرجینیا ولف، الیوت، و جرج ارول در طول فعالیت خود به بررسی آثار دیکنز پرداختند. در میان ادیبان روس، تولستوی، گوگول و داستایوسکی خود را شاگرد دیکنز و آثارش میدانستند. کافکا میگفت: در آغاز کار، هدفم این بود که روزی بتوانم رمانی مانند دیکنز بنویسم. آندره ژید اشاره میکند که خواندن آثار دیکنز آدم را بیاد روز قیامت و آزادی نجات یافته‌گان و محاکمه لعنت شدگان می‌اندازد. الیوت می‌نویسد: شخصیت‌های رمانش، هنرمندان شاعرانه‌ای هستند مانند قهرمانان آثار دانته و شکسپیر. تنها یک جمله از آنها یا در باره آنها، کافی است که خواننده، قهرمان داستان را بطور زنده نزد خود مجسم کند.

250 سال تاخیر در دانشنامه نویسی؟

از این تیب آدم ها کم داریم !.

Denis Diderot (1713-

دنيس ديدرو.

1784)

گروهی از دانشجویان سابق و اخراجی، در روزهای آغاز بهار، روی سبزه کنار جویباری نشسته اند؛ رخساره پیرامون تهیه دانشنامه ایرانیکا در آمریکا، صحبت میکند. زلیخا میپرسد مگر در زمان سلطنت و حکومت فعلی، دانشنامه ای نوشته نشده بود؛ ملیون چرا این کار را بدون دخالت دولتها انجام ندادند؟ ویس باعصبانی پاسخ میدهد، این شاه، که نه مذهبی بود و نه چپ، حداقل میبایست قدری ملی گرا میبود و کوششی در این راه برای اینگونه پروژههای فرهنگی می نمود. لیلی به نقل از حزب طراز نوین میگوید، شاه و حکومت سلطنت، از نظر سیاسی، نظامی بودند،- از نظر اقتصادی، مونتاژکار نفتی، - و از نظر فرهنگی، بوروکراتیک قبیلہ ای . ناهید بازبانی مشکوک میگوید، شاید هویدا می بایست برای فرهنگ ایران زمین! کاری میکرد. رخساره جواب میدهد که لابد ساواک، نصیری، و یا حتا آمریکایی ها نمی گذاشتند . زلیخا می پرسد، اصلا امکان تهیه يك دانشنامه چند جلدی و چند هزار صفا ای در خارج از کشور مادر، ممکن است ؟ . ویس با زبانی دوپهلو ادامه میدهد؛ تازه نیرو و بودجه لازم آن از کجا می آید؟

250 سال پیش از همت ایرانیان برای تهیه يك دایرت المعارف همه جانبه، در فرانسه به کوشش دیدرو ، ادیب و فیلسوف عهد روشنگری، يك دانشنامه 35 جلدی و 23135 صفحه ای منتشر گردید. آن دارای 5000 مقاله بقلم 160 دانشمند، نویسنده، و پیشه ور بود، که نخستین بار با تیراژی 3000 جلدی منتشر گردید. این دانشنامه، بزرگترین اثر منتشر شده عصر روشنگری قرن 18 اروپا است. اعضای نویسنده دانشنامه، نیروی حرکت مهم روشنگری پیش از انقلاب فرانسه بودند. این کتاب را امروزه یادبودی از فرهنگ بشریت بحساب می آورند. دیدرو همکار دایرت المعارف از چهره های اصلی تشکیل آن و یکی از نوابغ زمان خود بود. او فرزند يك آهنگر چاقوساز بود که باقلبی درخشان و مغزی شورانگیز، نظم ارتجاعی فئودال- سلطنتی را به لرزه درآورد و بدلیل افکار و عقاید روشنگرانه ماتریالیستی و استتیک اش، سه ماه به زندان رفت؛ ولی باید پرسید کدام يك از روشنگران مهم آن زمان به زندان نیفتادند؟! او نه تنها نویسنده ای سیاسی بلکه یکی از فیلسوفان عصر روشنگری است که پخش وسیع دانش، هدف زندگی روشنگرانه اش بود. دیدرو، پیشتاز ایدئولوژیک انقلاب فرانسه، مدام میان فلسفه و ادبیات در حال آکروبات بود. او یکی از آزاداندیشان زمان خود بود که میخواست باکمک نیروی دینامیک روشنفکری روشنگرانه از طریق نشر دانشنامه به تشکیل نیروی سیاسی کمک نماید. در دو جلد این کتاب بیش از 3000 مقاله از او وجود دارد . افراد روشنگر دانشنامه ، آن زمان پایه های فکری انقلاب فرانسه را ریختند.

دیدرو تحت تاثیر دایرت المعارف نویسی انگلیس پیش از خود، مسئول بخش ادبیات ، هنر و فلسفه دانشنامه را بعهده گرفت . وی در جوانی علاقه خاصی به ریاضیات و فلسفه انگلیس داشت . افشاگریهای او پیرامون دولت و کلیسا، بارها موجب تعقیب و سانسور آثارش شدند. غالب اهل قلم ماتریالیست و آته ایست جنبش دایرت المعارف آن زمان به زندان افتادند. دیدرو فلسفه را خانه عقل نامید و میگفت که انسان میتواند اخلاقگرا باشد بدون آنکه مذهبی شود و برعکس!؛ یعنی انسان میتواند بی اخلاق باشد، گرچه آدمی ظاهرا مذهبی است . وی میگفت که باید علوم تجربی را به خدمت عمل اجتماعی درآورد. وی خواهان دولت و نظامی بود که انسان در آن آزاد و درستکار باشد. وی با اشاره به افکار سیاسی و دینی حاکم میگفت، نه اتوریته دولتی و دینی، بلکه عقل انسان باید در زندگی وی نقشی داشته باشند. جهان بینی دیدرو

ریشه ای ماتریالیستی و زیباشناسانه داشت. او با آگاهی نبوغ آمیز خود به مبارزه با ایده آلیسم ذهنی، شخصی پرداخت و فلسفه متافیزیک حاکم را فلسفه ای ایده آلیستی، خیالی، جنجالی، فرضی و غیر علمی شمرد. او چون به تفسیر طبیعت از موضع استتیک و ماتریالیستی پرداخت، افکار فلسفی اش را آته ایستی شمردند.

ادبیات زمان دیدرو، ادبیات ایده‌ها و اجتماعی بود. وی کوشید به تئوریزه نمودن یک علم زیباشناسانه واقعه‌گرای طبیعت‌گرایانه بپردازد. او غیر از آثار فلسفی، در تطابق با وقایع و نیازهای عصر روشنگری، آثاری ادبی سیاسی و زیباشناسانه نیز منتشر نمود، گرچه گاهی آثار او به دلیل فرم جدید یا محتوای پیچیده شان، فقط در میان روشنفکران خوانندگانی داشتند. نظریه‌های زیباشناسانه و هنری او چهارچوبی واقعه‌گرایانه داشتند. آثار او پیرامون نقد هنر مدرن، نخستین بار به شکل ژانری ادبی و جدید شناخته شدند. دیدرو بعنوان نمایشنامه نویس نیز فعال بود. او بنیادگذار مدرن یک درام مترقی شهروندی است. تأثیر نسل‌های بعد، نه از عمل نمایشی او بلکه از نظریه‌های اش پیرامون تأثیر درسهایی فراوانی آموخت. او را امروزه یکی از تئوریسین‌های درام زمان خود بشمار می‌آورند. رمان مدرن فرانسه، رمان طنز و عجایب، خود را مدیون نظرات دیدرو میدانند. وی در زمینه تئوری ادبیات، شعر، نقاشی و هنرپیشگی نیز آثاری از خود بجا گذاشت. سبک رمان نویسی دیدرو، خود تحت تأثیر سبک رمان نویس انگلیسی، ریچاردسن بود.

گرچه منتسکیو، ولتر و روسو، از جمله نویسندگان دانشنامه بودند ولی مقالات دوران ساز فلسفه و هنر را دیدرو مینوشت. در آلمان، غیر از گوته، شیلر و هگل، لسینگ، یکی از روشنگران زمان خود، زیر تأثیر دیدرو بود. برشت، یکی از مارکسیست‌های دیالکتیکی، دیالوگ‌های خود را تحت تأثیر دیالوگ‌های بیشتر آثار دیدرو نوشت. مخالفین انقلاب فرانسه، قریه‌هاست که دایره المعارف نویسان را مسئول انقلاب و حوادث اصلی عصر جدید بحساب می‌آورند!

سه زمینه مهم مطالب دانشنامه فرانسه: علم، هنر، و فن و پیشه بود. دیدرو از خود آثاری شامل: مقالات فلسفی، رمان، درام، دیالوگ، طنز، نامه، زیباشناسی، تئوری ادبی، نقد هنر، و مطالب سیاسی آموزشی، بجا گذاشت. در غالب آثارش خواننده شاهد دیالوگ‌های فلسفی است. مجموعه آثار 4 جلدی دیدرو در سال 1966 منتشر شدند. از دیگر آثار او: رویای المبرت، راهبه، افکار فلسفی، تاریخ مستعمرها، نامه ای پیرامون نابینایی برای بینایان، درباره نقاشی، پدرخانگی، زیبایی، پسر طبیعی، معلق‌ها، شعر دراماتیک، تاریخ 2بخشی هند، یعقوب خرافاتی قدری و اربابش، هستند.

دنيس دیدرو بین سالهای 1713-1784 در فرانسه زندگی نمود. وی گرچه در دانشگاه حقوق و الهیات خوانده بود ولی علاقه خاصی به مطالعه، زبان، ادبیات، فلسفه و ریاضیات نیز داشت. او از سال 1763 بدلیل مشهوریت، با کاترین دوم، ملکه و تزار روس رابطه مکاتباتی داشت و حین سفری به روسیه کوشید تا نظام مدارس و دانشگاه‌های روسیه را اصلاح نماید. کاترین دوم آنزمان کتابخانه خصوصی دیدرو را به هزینه گرانی، پیش خرید نمود.

باکمک آثار دیدرو جنبش روشنگری دانشنامه ای سرانجام بر ماتریالیسم مکانیکی فرانسه غالب آمد گرچه مورخین چپ مدعی هستند که او در تئوری اجتماعی نتوانست بر ایده آلیسم حاکم پیروز گردد. دیدرو ماده مستعد و چندبعدی را ریشه تمام پدیده‌های طبیعی، و مقدمه شناخت میدانست. عناصر مهم فلسفه استتیک و ماده گرایانه دیدرو، جریان دینامیک ماده گرایی مکانیکی را سرانجام پشت سر گذاشت. دیدرو متوجه شد که در اثر رابطه متغیر دیالکتیکی میان جنبه‌های عقلی و تجربی، شناخت بوجود می‌آید. گیرنده گان پیام دانشنامه عصر روشنگری، انسان خردمند و روشنفکر اصیل بودند.

۵۹. خانم لسینگ متولدکرمانشاه برنده نوبل (و مقاله قدیمی بنده!).

Doris Lessing (1919 - ?)

نام : دوریس لسینگ ؛ نام واقعی : خانم دوریس مای تایلر
محل تولد : کرمانشاه ، چون پدرش در سال 1919 مدیر بانک در آنجا و از مامورین استعماری
انگلیس در آفریقا بود.

ملیت : انگلیسی

عجیب ترین اثر : کتاب راهنمایی برای ورود به جهنم!
اتهام : خروج از حزب کمونیست کشور تحت استعمار ، یعنی رودزیا و همکاری با سوسیال
دمکراتهای کشور آن زمان مستعمره، یعنی کشور زیمبابوه
جرم دیگر : سه بار ازدواج ، 2 بار طلاق ، و هر بار بعد از چهار سال زناشویی.
فعالیت فرهنگی : جای اومیان سیمین دوبوار از نظر فمینیستی – و نادیا گورده مایر به جهت
فعالیت‌های ضد نژادپرستی ، است

سابقه سیاسی : خروج از حزب کمونیست بدلیل اعتراض به اشغال مجارستان در سال 1956
از طریق شوروی

تغییر ایدئولوژیک : در جوانی کمونیست، در میانه سالی هوادار سوسیال دمکراسی ، و در
کهنسالی علاقه به صوفی گرایی اسلامی.

نام مستعار : جانه سامرز

زندگی نامه : 5 سال اقامت در ایران، 24 سال زندگی در کشورهای آفریقایی ، و از سال
1949 تا کنون مقیم لندن از جمله آثار او: 20 رمان، چند مجموعه داستان کوتاه، دهها شعر،
نمایشنامه ، مقاله، گزارش و 2 اتوبیوگرافی . رمان 5 جلدی آموزشی-تربیتی “فرزندان
خسونت” او شامل یک ازدواج اجباری، نشانه طوفان، محاصره، مارتا کواست ، و شهر چهار
دروازه می باشد.

از جمله دیگر رمان های وی : تراژدی آفریقایی، دفترچه طلایی یادداشتهای روزانه ، یک مرد و
دو زن، قدمهایی در سایه ، مارتا و دان، بن در جهان، موج توفان، بازی با پلنگ، چادری در
آرگو، زنی تروریست، پنجمین فرزند، باز هم عشق، و تابستان قبل از غروب ، هستند.

دو اثر مشهور دیگر وی : تراژدی آفریقایی ، و دفترچه طلایی یادداشتهای روزانه ، هستند.
مسیر ادبی : در جوانی به سبک رئالیسم انتقادی، در میانه سالی در سبک خیالی-شبه علمی ، و در
کهنسالی به روش روانشناسی، و سرانجام بازگشت مجدد به رئالیسم اجتماعی .

مشهوریت : به سبب خلق آثاری در مبارزه با: تبعیض نژادی و نابرابری زن و مرد، و خطر
احتمال جنگ جهانی اتمی.

انتقاد اخلاقگرایان : به دلیل عشقی و اروتیک بودن آثار روانشناسانه او در سالهای اخیر.

عکس العمل : مخالفت با آنهایی که او را فقط در چهارچوب فمینیستی و ایدئولوژیک تصاحب
کرده و جنبه های ادبی و زیباشناسی آثارش را با تکیه بر تحقیقات دانشگاهی دست دوم و
نقدهای ادبی، به فراموشی می سپارند.

پایان : سرانجام او موقتاً مبارزه در راه صلح و پیشگیری از جنگ اتمی را مهمتر از مبارزات
فمینیستی و طبقاتی دانست.

اکنون : جنبش زنان فمینیست آثار او را نه تنها دفاع از حقوق عادلانه زنان، بلکه کوششی
برای آموزش و تربیت انسان نوین بشمار می آورد.

۶۰- همدردی با داستایوسکی .

منتقدین ادبی دوستدار - ایسم - صدوبیست سال بعد از مرگ داستایوسکی غیر از روش
رئالیسم انتقادی جنبه هایی از مشخصات ژانرهای:

سمبوليك - اکسپرسیونیست-سوررئالیسم-اگزیستنیالیسم و رمانتیسم را نیز در آثار او کشف نموده اند. داستایوسکی در نامه ای در سال 1849 - بعد از لغو حکم اعدامش- به برادر خود می نویسد:

امروز بیست و دوم دسامبر مدت بیست دقیقه ما را در سرمای بیست و یک درجه زیر صفر در دو گروه سه نفره به جرم قصد راه انداختن یک چاپخانه! مخفی و زیرزمینی در مرکز شهر در میان اژدهام مردم تماشاچی برای اعدام پای چوبه دار نگه داشتند. در حالیکه گوشها و انگشتان پاهایمان از سرما یخ زده بودند بیش از ده کیلو زنجیر آهنین نیز به پاهایمان بسته بودند. ابتدا حکم اعدام ما را قرائت کردند سپس آخوندی از کلیسای شهر صلیبی را برای زدودن گناهان! و بوسیدن جلومان آورد و برای خاکسپاری بعد از اعدام لباس سفید کفن مانندی تنمان کردند. یک دقیقه مانده به اجرای حکم اعدام گروه اول من با دو هم سرنوشتم: رفیق پلاشچو و برادر دورح که در دو طرف ام در زنجیر بودند روبوسی کردم. در این حین و بین پیام جدیدی از طرف دربار رسید و حکم اعدام را تبدیل به حبس ابد در سیبری به صورت زیر اعلام کردند: والامقام تزار الکساندر اول فرزند تزار کبیر پتر دوم و نوه خدایگان نیکلای سوم به شما زندگی دوباره ای می بخشد. یکی از افراد گروه اول در آن لحظه جنون گرفت و دیوانه شد. زنی از میان تماشاچیان به سبب همدردی کتاب انجیلی به من هدیه داد که آنرا بعنوان تنها کتاب مجاز به اردوگاههای خلافکاران در سیبری همراه خود خواهم برد.

- من نویسنده این مطلب هم سالها هر وقت اسم داستایوسکی را در جایی می شنیدم به یاد گاری چرخدار کتابفروشی سیاری می افتادم که در حوالی خیابان استانبول و یا روبروی پارک شهر اغلب در کنار گاریهای لبو-سیرابی و باقلا فروش در پایتخت مملکت شاهد بودم. در روی آن گاری رمانهای قطور داستایوسکی از جمله: برادران کارامازوف-جنایات و مکافات- دیوانه-قمارباز و غیره را بصورت کیلویی و خیلی ارزان به معرض فروش می گذاشتند. بیشتر آنها چنان ارزان و قطور بودند که بقول همکلاسیها میشد از آنها بعنوان متکا و بالشت استفاده کرد. آن روزها فکر میکردم شاید چون رمانهای خارجی بد ترجمه شده یا نقص چاپی دارند یا چون حاوی اسامی بیشمار خارجی هستند کسی حاضر به خرید آنها در کتابفروشی های شهر ده میلیونی پایتخت نیست و بدین علت آنها را روی گاری سیار آنگونه توهین آمیز بصورت کیلویی برای فروش عرضه میکردند. از دیگر کتابهای روی کاری که در خاطر من مانده: کتاب حسین کرد شبستری-سندباد بحری-سه قطره خون مرحوم هدایت و-ما الاغهای عزیز نسین - هستند.

امروزه میدانم که داستایوسکی در سالهای 1821-1881 میلادی در روسیه آنزمان زندگی نمود. او نه تنها استاد فن رمان نو در قرن نوزدهم اروپاست بلکه از بزرگان ادبیات جهان در کنار بالزاک در مکتب ادبی رئالیسم انتقادی است. او تاثیر زیادی روی ادبیات ملی کشورهای مختلف جهان در زمینه رمان برجای گذاشت. داستایوسکی در جوانی به محافل انقلابی زمان خود از جمله به محافل سوسیالیست های تخیلی و آنارشستی پیوست تا از نظرات آزادیخواهانه و عدالتجویانه دفاع کند ولی بعدها دستگیر ابتدا به اعدام و سپس به حبس ابد در سیبری محکوم گردید. در زندان او به بیماری صرع نیز مبتلا شد. او بعد از ده سال از زندان آزاد شد و زمانی که به شهر و ولایت خود بازگشت بجای سوسیالیسم و جمهوریخواهی پیشین مبلغ مسیحیت و ناسیونالیسم اسلاوگرا گردید. به گفته شاهدین در طول ده سال اسارت او چهار سال در غل و زنجیر آهنین بود.

مورخین ادبیات جهان، چهارغول و نابغه ادبیات شرق اروپا یعنی: گوگول-تورگنیف- داستایوسکی-و تولستوی رادرمقابل چهار استادادبیات غرب اروپا یعنی: دانته-شکسپیر- سروانتس- و گوته قرار میدهند. آنها میگویند اگر دانته جهنم آتشین رادر رویا دید، داستایوسکی آنرا شخصا دریخ و سرمای سیبری تجربه کرد. اگر دانته با ارواح گناهکاران در عالم برزخ

ملاقات کرد، داستایوسکی بامحکومین این جهانی همدم شد. رمیزف، منتقد ادبی و اسلامشناس مینویسد: داستایوسکی یعنی روسیه، و روسیه یعنی داستایوسکی. تاکنون هیچ نویسنده ای نتوانسته مانند او روانشناسی انسان را در جامعه ای خشن و غیر عادلانه این چنین تجزیه و تحلیل کند. اورو و روان انسان را در شرایط مختلف و در مقابل عوامل اجتماعی و غرایز شخصی بررسی کرد. از زبان یکی از قهرمانانش مینویسد: نباید خوشبختی خود را بر اساس بدبختی دیگران سوار کرد. او منتقد جدی آن زمان جامعه سرمایه داری و مالک الرعایایی تزاری است. داستایوسکی همچون گارسیا مارکز، نویسنده آمریکایی لاتین زمان حال، شور و شوق آتشین روزنامه نگاری را با توانایی شرح و توصیف روانشناسانه و واقعگرایانه یک رمان نویس در هم آمیخت. فروید میگوید، او بزرگترین رمان نویس تاریخ است و کامو مدعی است که قهرمان های آثار داستایوسکی همچون خود او جویای معنی و هدفی در زندگی این جهانی هستند. در آخرین رمان ناتمام او، یعنی در کتاب "برادران کارامازوف"، میتوان جستجوگری، تضاد و اغتشاشات جهانی داستایوسکی را مشاهده نمود. صاحب نظران او را نویسنده ای اجتماعی و مسئول میدانند چون او به مسایل زمان و جامعه خود از جمله: تاریخ، سیاست، فلسفه، دین و هنر پرداخت. سالها در شوروی سابق به دلیل مطرح کردن مسایل مذهبی و ملی گرایی پان اسلاویستی به آزارش به دیده منفی می نگریستند. لنین گویا درباره او گفته بود، حیف از این همه نبوغ که به موضوعات ناخوشایند و کریه آور میپردازد، گرچه او در رمان برادران کارامازوف مبلغ اندیشه های انسانگرایانه است. توماس مان نویسنده آلمانی و برنده جایزه نوبل میگوید، این نویسنده به صلیب کشیده شده، طنز و شوخ طبعی خود را هیچگاه کنار نگذاشت. داستایوسکی در جوانی به تقلید از پوشکین و شیلر به نمایشنامه نویسی پرداخت. موضوعات آزارش معمولاً مقولاتی ابدی و مستقل از زمان، مانند؛ عدالت-آزادی- عشق-ایمان- بیماری-مرگ-ازدواج-خودکشی-خیانت-مبارزه-قماربازی و غیره هستند. او گوگول، لرمانتوف، ولتیر، روسو، بالزاک، و دیکنز را از آموزگاران خود میدانند.

۶۱- داستانرایی یا جلسه بحث روشنفکری؟

از نبوغ هنری تا جنون ایدئولوژیک!

داستایوسکی، شکسپیر ژانر رمان؟

Dostojewski . Fjodor (1821 – 1881)

“ به داستان اعتقاد داشته باش و نه به داستان نویسی!، همه ما به نوعی نیهیلیست هستیم، پیش از آنکه قصد رمان نویسی داشته باشی، رمانهای داستایوسکی و بالزاک را دقیق بخوان!“. ابتدا حکم اعدام، سپس تغییر آن به حبس ابد، هشت ماه سلول انفرادی، و سرانجام 10 سال حبس و کار اجباری در میان جنایتکاران و زندانیان غیرسیاسی، موجب شد که داستایوسکی، نویسنده روس و یکی از نویسندگان رئالیسم انتقادی ادبیات جهان، نه تنها به نیهیلیسم اجتماعی برسد، بلکه با شخصیت های گوناگونی از انسانیت آشنا گردد و شاهد دوئالیسم و ثنویت روانی و رفتاری انسان در آن شرایط سخت و حیوانی گردد. او بعد از بازگشت از بازداشتگاههای سبیری، چنان از نظر روانی خورد شده بود که امید به هرگونه انقلاب اجتماعی را از دست داد و بعد بجای سوسیالیسم آته ایستی پیشین خود، به مسیحیت ناسیونالیستی روس پناه برد. میخائیل باختین می نویسد که در رمانهای قطور داستایوسکی، همچون جلسات بحث روشنفکران، چند صدایی ایدئولوژیک حاکم است، چون در آنها گاهی: سوسیالیستها، اتوپیستها، آنارشئیستها، انقلابیون، دمکراتها، اصلاحگرایان، مذهبیبون، غرب گرایان، آته ایستها، زیباگرایان، رمانتیکها، عمل گرایان، و غیره، با روشی دیالکتیکی، با هم به بحث و

جدل می پردازند. امروزه ادعا میشود که منظور داستایوسکی در این رمانها، تبلیغ یک نظر یا جهانبینی نیست، بلکه او می خواهد هنر را با کمک طرح تضاد و تناقض های بحث به پیش ببرد. او با کمک : جهانبینی ها . سیستم های منطقی، اعترافات دینی، آموزشهای فلسفی، و درسهای روانشناسی، بحث های شورانگیزی پیرامون : دولت، کلیسا، آزادی، عدالت، خدا، شیطان، نیکی، پلیدی، و غیره را آغاز میکند تا از شک خواننده به آته ایسم نیهلیستی برسد. داستایوسکی بعدها اعتراف نمود که با بحث اینگونه مطالب شبه مذهبی، بیشتر به آته ایسم و شکاکي رسید تا به شناخت خدا و مسیحیت . امروزه صحت غالب ایده های طرح شده او، پرسش پیرانگیز است، چون برای او همیشه تعثیر هنری مهم بوده است.

داستایوسکی، خود در دهه چهل قرن 19 زیر تعثیر ایده های سوسیالیسم تخیلی و دمکراتیک بلینسکی به محفل سوسیالیستهای تخیلی پتروشفسکی پیوست. آنها خود نیز زیر تعثیر اوتوپییست های فرانسوی بودند. داستایوسکی بعد از بازگشت و آزادی، به مخالفت با دمکراتهای انقلابی مانند چرنیشفسکی پرداخت.

او چون آثارش را زیر فشار مالی و کمبود وقت برای مطبوعات و یا پاره ای ناشرین سودطلب می نوشت، غالب رمانهایش از نظر ساختاری دارای بی نظمی و هرج و مرج هستند و معمولن آغاز و میانه رمان جالب، ولی پایان آن ، ناموفق است . رئالیسم مسؤل در آثار او گاهی تا مرز خیالپردازی پیش میرود و یا با رمانتیسیم همزاد میشود . او خالق آثاری اتوبیوگرافیک و روانشناسانه است که تراژدی را به روایت می آورند و ادبیات فاجعه میشوند، چون معمولن قهرمان داستان یا خودکشی میکند و یا رقیبی را از پا در می آورد.

در آثار او نه تنها مناظر زیبای طبیعت و روستاها، بلکه کوچه و خیابان غمگین فقرزده شهرها – و نه قهرمان پهلوان و زیبا، بلکه داغان و تحقیر شده گان اجتماعی و اخلاقی، به خواننده معرفی میشوند . او میکوشد با کمک دیالوگ و مونولوگ افراد در داستان، خواننده زمان خود را با موضوعات روز جامعه و زمان اش آشنا نماید.

وی در جایی میگوید که انسانهایی که بیمار اجتماعی گردند، دیگر قادر به درک حقایق و واقعیات اطراف خود نیز نیستند؛ انسانهایی که بدلیل شرایط اجتماعی و رذالت، سادیستی و یا مازوخیستی شده باشند. شرح و وصف روانشناسانه انسان در آثار او، امروزه مورد تایید روانشناسی مدرن نیز است.

از جمله مشهورترین آثار داستایوسکی : جنایات و مکافات، برادران کارامازوف، ابله ، آدمهای فقیر، توهین و تحقیر شده گان، یادداشتهای خانه اموات، غولها، جوان ، و یادداشتهای زیرزمینی، هستند.

داستایوسکی از نوجوانی تصمیم گرفت تا رمانهایی برای ابدیت و بشریت بنویسد و گرچه در هنر نویسندگی او شاگرد گوگول است ولی درسهایی از : شیلر، بالزاک، هوگو، ولتر ، سروانتس، و پوشکین نیز آموخت و ناتورالیستها ، اکسپرسیونیستها، و اگزیستنسیالیستها، را بعدها تحت تعثیر خود قرار داد. و غیر از گورکی، او ادبیات ، فلسفه ، و الهیات قرن 19 و 20 اروپا را زیر تعثیر آثار خود قرار داد. ولی برای چخوف و نابوکف او نه تنها یک هنرمند بلکه یک پیامبر متظاهر است.

در زمان استالین و لنین او را نویسنده مرتجعی بحساب می آوردند که تبلیغ دین و سلطنت میکند ولی بعدها منتقدین چپ به ستودن مخالفت و اعتراض شورانگیز او با بی عدالتی اجتماعی در سرمایه داری پرداختند و اشاره نمودند که داستایوسکی گرچه مخالف کوششهای انقلابی بود ولی منتقد نظم بورژوایی سرمایه داری نیز ماند، او هجونویسی است که عاشق طرح تضاد و تناقض های شخصیت انسان و وضعیت اجتماعی بود، گرچه راه نجات بشر را، خودسازی فردی اخلاقی میدانست.

داستایوسکی پیرامون مقدس نمایی دروغین نوشت که بعد از مرگ همه شما، لاشه هایتان بعد از یکروز بوی گند خواهد داد و روی قبرتان مانند مزار گناهکاران، علف های هرز خواهد

روئید. دوئالیسم شخصیت انسان را در آنجا میدید که گناهکار نیز میتواند فردی مقدس و عارف شود. و انسان مقدس ممکن است در شرایطی خاص، ابلیس گردد. او با انسانهایی در بازداشتگاه آشنا شد که صفات الهی و شیطانی همزمان در آنان وحدت داشت. او از جامعه ای میگوید که عشق از طریق خشونت، خفه - و زیبایی از طرف باندهای قدرت، زنجیر گردیده، و به افشای تنفر مردان از زنان میپردازد و دلیل این تنفر را ترس آنان معرفی میکند. مخالفین داستایوسکی، بدلیل تنفر او از: یهودیان، دمکراسی، و آمریکا، او را مرتجعی پرهیزکار نامیدند.

۶۲. داستایوسکی - ، یکی از توابعین زندانهای تزاری ؟

Dostojewski , Fjodor (1821 – 1881)

داستایوسکی، نویسنده روس، یکی از مهمترین رمان نویسان ادبیات جهانی است. آثار او حاوی زندگی و مشاهداتش در اردوگاههای کار اجباری سیبری تزاری هستند. او در رمانهایش از تجربیات شخصی خود استفاده می نماید. حکم اعدام و سالها زندان و بازداشت و تبعید، موجب شدند که او از آته ایسم آنارشیستی نخستین خود بسوی یک مسیحیت سنتی، گرایش یابد. دوران اسارت به او موخت که چگونه درنده صفتی و فرشته منشی در روح مخفی آدمی در همسایگی تنگاتنگ با هم دیگر قرار دارند. غالب رمانهای او رامتوان گزارش ادبی از فراز و فرود شخصیت انسان اسپرو زندانی بشمار آورد. توصیف روانشناسی زندانیان سیاسی و مجرمین معمولی در آثار او نقش مهمی دارند. او نشان میدهد که چگونه میان گروهی از زندانیان روشنفکر و سایر خلافکاران اجتماعی در شرایط زندان، بیگانگی و اختلاف پیش می آید و چرا محکومین خلافکار، روشنفکران سیاسی را قبول ندارند. در بعضی دیگر از رمانهایش او به انتقاد از نظریه اجتماعی- آته ایستی مد روز آن زمان میپردازد. بی دلیل نیست که او را یکی از انقلابیون بریده در ادبیات نیز می نامند. مبارزه بامشی چریکی سازمان خلیون از طریق ادبی، یکی دیگر از اهداف پشیمانی او در شرایط زندان بود؛ به این دلیل بعد از شکست انقلاب 1905 پاره ای از آثار او سلاحی برای مبارزه با: ماتریالیسم، انقلاب، و سوسیالیسم شدند. او بعد از توبه، مبارزه با خط مشی چریکهای آنارشیست را، از جمله وظایف شهروندی خود بحساب می آورد.

رمانهای خالی از ظنز، و رئالیسم روانشناسانه او، مخلوطی از رمانتیک و رئالیسم هستند. در آثار او مناظر زیبا، و قهرمانان جذاب زن و مرد، بلکه خیابان اصلی و کوچه های شهرهای بزرگ "توسری خورده" و انسانهای فلک زده، تحقیر و توهین شده، نقش مکان و شخصیت های ادبی را بعهد دارند، یا انسانهایی که از نظر اخلاقی و اجتماعی مورد تحقیر قرار گرفته اند. آن زمان بیچاره گی شهرهای بزرگ را نشان دادن، از جمله مسائل روز جامعه بود. او میگفت که در دوران انسانها، میتواند تنها دلیل آگاهی آنان باشد. بعدها رمانهای روانشناسانه او روی مکاتب ادبی: ناتورالیسم، اکسپرسیونیسم، و اگزیستنسیالیسم تاثیر مهمی گذاشتند. سمبولیستها او را یکی از آموزگاران خود بشمار می آوردند. داستایوسکی گاهی از زبان قهرمانانش، یک اتوپی ناسیونالیستی را مطرح میکرد، و برای شرح و توصیف واقعیات، گاهی از مکتب ناتورالیسم کمک میگرفت.

داستایوسکی، غیر از بالزاک و دیکنز، تحت تاثیر سبک ادبی: گوگول، شیلر، هوگو، گئورگ زند، و لیتیر، سروانتس و پوشکین نیز بود. او در آثار پوشکین، منبعی برای یک آشتی ملی بین جریانات روشنفکری رامیدید. درسخرانی مراسم خاکسپاری پوشکین، داستایوسکی از تمام جریانات سیاسی؛ آن زمان دشمن هم در فضای فکری روسیه، دعوت به آشتی نمود. بلینسکی، منتقد معروف آن زمان، نخستین آثار داستایوسکی را کوششی برای ادبیات اجتماعی- انتقادی نامید. بلینسکی در داستایوسکی، یک گوگول جدید را میدید. هر تنس هم

بعد از آشنایی با داستایوسکی در لندن، گفته بود که او یک انسان جالب، ولی ساده لوح، بدون اعتماد به نفس بخود، با ایمانی شورانگیز به مردم عامیانه؛ یعنی یک "موشیک" نابغه است. نیچه نیز مینویسد که او تنها روانشناسی است که به وی چیزی آموخته است. داستایوسکی غیر از تعثیر مستقیم روی گورکی، روی فلسفه، الاهیات، و ادبیات اروپایی قرون 19 و 20 نیز تعثیر گذاشته است. از دیگر شاگردان ادبی داستایوسکی میتوان از: یوسف کنراد، ژولیان گرین، توماس مان، جویس، ترومن کاپوته، دودرر، و آلبر کامو، رانام برد. توماس مان آثارش را به نویسندگان جوان توصیه میکرد، چون آنان اغلب عمق سقوط و زوال شخصیت انسانی در جامعه بیمار را نشان میدهند.

فئودور داستایوسکی بین سالهای 1821 تا 1881 در روسیه زندگی نمود. او در سال 1849 بعد از لغو حکم اعدام به 4 سال زندان و 10 سال کار اجباری زیر شرایط وحشتناک جسمی و روحی محکوم شد. وی در نامه ای به برادرش در سال 1854 مینویسد که این سالها نباید در زندگی بی تعثیر باشند، چون او تصمیم گرفته است که دیگر وقت اش را با مسائل جزئی و غیر مهم تلف نکند. داستایوسکی بعدها به سبب تعقیب طلبکاران بارها به خارج از روسیه فرار نمود؛ او معتاد به بازی قمار بود، و در غرب یکبار تمام دار و ندار خود را باخت. ولی در پایان عمر با دختری که 25 سال از او جوانتر بود ازدواج نمود. گرچه علیوشا، پسر دوساله داستایوسکی همچون پدر به بیماری صرع مبتلا بود و در سال 1878 درگذشت، آن زمان اینگونه بیماری را "بیماری مقدس" نامیدند که میتوانست نشانه الهام و وحی برای بیمار باشد!

داستایوسکی بعد از آزادی از زندان گفته بود چون عوام مذهبی هستند، روشن فکر مبارز نیز باید مذهبی باشد، و خلاف چرنیشفسکی نویسنده رمان (چه باید کرد؟) میگفت که انسان فقط به کار و تندرستی جسمی، و رفاه نسبی، نیاز ندارد. وی به تمسخر بهشت رفاه مادی در جامعه سوسیالیستی آینده چرنیشفسکی نیز پرداخت. وی خلاف چرنیشفسکی میگفت که انسان محصول شرایط اجتماعی نیست چون انسانهایی یافت میشوند که فقط برای تفریح دست به قتل و جنایت میزنند. بعدها ادعا شد که انقلاب اکتبر 1917 غلط بودن رویاهای سیاسی داستایوسکی را ثابت نمود، چون داستایوسکی میگفت که برای حل فقر در روسیه و اصلاح دین، نه تنها جامعه به چریک و انقلاب بلکه به دمکراسی نیز نیازی ندارد. او فرهنگ مردم را همان دین مردم میدانست. به دلایل فوق بعد از پیروزی انقلاب در سال 1917 داستایوسکی از رتبه اول در ادبیات اجتماعی به مقام دوم؛ بعد از تولستوی، سقوط نمود. منتقدین داستایوسکی، سبک ناتورالیستی او را احساساتی، هیجانی و جنجالی نامیدند، چون در نظر آنان، داستایوسکی علاقه خاصی به وارونه جلوه دادن حقایق و طرح موضوعات جنجال برانگیز، خشن و حیوانی داشت.

از جمله آثار او: برادران کارامازوف، ساده لوح، غولها، خانه اموات، یادداشت های زیرزمین، قمار باز، جنایات و مکافات، و غیره هستند. آثار داستایوسکی را بدو دسته: پیش از بازداشت در سیبری، و بعد از بازداشت وی در سیبری، تقسیم میکنند. او نه تنها به انتقاد از غرب و مسیحیت کاتولیک میپردازد، بلکه خلق روس را ناجی بشریت پیش بینی میکرد. او در رمان (خانه اموات) از تراژدی دخترانی میگوید که چنانچه شوهری نیابند، فروخته خواهند شد. منتقدین شوروی کتاب (یادداشت های زیرزمین) او را اعتراضی فردگرایانه و بیمارگونه علیه اجتماع بحساب می آوردند.

رمان (غول ها) ی داستایوسکی را میتوان نخستین رمان ادبیات سوسیالیستی جهان بشمار آورد. این رمان در آغاز با عنوان "آته ایست ها" قرار بود منتشر شود. داستایوسکی در این رمان با فعالیتهای آنارشوییستی و سوسیالیستی تصویب حساب می نماید. در مرکز این رمان سیاسی، یک گروه آنارشوییست یا نیهلیست توطئه گر انقلابی قرار دارد. داستایوسکی برای منبع رمان از گزارشات مطبوعات جنجالی تزاری آن زمان درباره جنبش چریکی "خلفیون" استفاده کرد. در آنجا غیر از گروههای انقلابی نیهلیست، نمایندگان لیبرالیسم روسیه نیز مطرح میشوند. موضع دیگر این کتاب، دشمنی داستایوسکی با تورگنیف است. گروه دیگری از منتقدین

ادبی، آنرا یک ورق پاره ایدئولوژیک نامیدند. چون نقد شوروی در آن رمان تمایلات ضد انقلابی و ضد سوسیالیستی میدید، این کتاب تا سال 1957 زیر سانسور ماند. داستایوسکی در رمان (برادران کارامازوف) غیر از طرح موضوعات فلسفی به توصیف سه برادر میپردازد: مسن ترین آنان بجرم قتل پدر دستگیر شده، برادر میانه، آته ایست است و برادر خردسال تر یعنی علیوشا، بصورت طلبه ای مسیحی در جستجوی خداست. فریاد آنرا مهمترین رمانی نامید که تا آن زمان نوشته شده بود، گرچه آن رمانی جنایی است ولی به مسائل فلسفی و روانشناسانه میپردازد. خستگی ناشی از نوشتن این رمان را آن زمان دلیل مرگ زودرس داستایوسکی دانستند.

رمان (جنایات و مکافات) اورا اوج هنر داستانسرای واقعه گرایانه و روانشناسانه می نامند. راسکولین، قهرمان رمان در آنجا میگوید که اگر خدایی نباشد، انسان اجازه هر کار خلافی را می یابد. و قهرمان رمان (ساده لوح) داستایوسکی رابا دون کیشوت سروانتس، و پیکوئیک چارلز دیکنز مقایسه میکنند. این رمان یکی از تراژدی-کمدی های ایده آلیستی ادبیات جهانی بشمار می آید.

۶۳. ما و شاعره های رنگ پریده رمانتیک اشرافزاده .

دختران اشرافی میان رمانتیسم و فمینیسم .

Droste-Hulshoff, Annette (1797 – 1848), Arnim, Bettina von (1785 – 1859)

امروز در اینجا اشاره ای به زندگی و آثار دو شاعره مهم مکتب رمانتیک آلمانی میشود که آثارشان آن زمان مورد توجه انگلس و ترجمه باکونین قرار گرفتند. خانم آنت درسته ، یکی از بزرگترین شاعرهای آلمان، در خانواده ای اشرافی و مذهبی در سال 1797 در قصری زیبا و رمانتیک دنیا آمد. شعر در دوره او هنوز یک ژانر ادبی مردانه بحساب می آمد. وی عمر نسبتا کوتاه خود را در قلعه ها، کاخ ها، و ویلاهای مرفه گذراند. با این وجود غالب اشعارش زیر تاثیر مناظر طبیعی ولایت، و افکار مسیحی کاتولیک پدرش بودند. وی از 17 سالگی به طرح مسایل زنان پرداخت. او شاهد خرابه های بعد از انقلاب فرانسه بود، و در میان های و هوی و ناآرامی های انقلاب بورژوایی درگذشت ؛ یعنی زمانی که صدای انقلاب 1848 به جنوب آلمان رسید، وی در قلعه ای رمانتیک در حال مبارزه با مرگ ناشی از بیماری آن زمان علاج ناپذیر سل بود. از طریق تحقیقات فمینیستی از آغاز قرن 20 تاکنون اورا مهمترین شاعره آلمانی بحساب می آورند.

شعراو غالباً گویای تاریخ زندگی اش است که میان عالم خلسه و واقعیات زشت و زیبا، در نوسان است. او غیر از اشعاری رمانتیک پیرامون طبیعت، دارای آثاری اعتراضی و سنبلیک نیز است و شعرش دارای یک بعد چندمعنایی است. او در اشعارش بحران و سرگردانی انسان، میان جستجوی مذهبی و آگاهی روشنگری را نشان میدهد. دقت و توجه به جزئیات در شعر او قابل توجه هستند. غیر از توصیف مناظر طبیعی و موضوعات مذهبی، زبان تصویری شعرش گاهی غمگین است. آثار او را میتوان ادبیاتی میان رئالیسم و ناتورالیسم دانست. او مهمترین شاعره قرن 19 است که به شرح مزارع، چراگاهها، چمنها، باتلاقها و آبگیرهای اطراف میپردازد. اخیراً فمینیستها اهمیت خاصی به آثار اجتماعی و آزادیخواهانه او داده اند، چون او به طرح مسایل زندگی فقرا و نیازهای انتقادی-اجتماعی آنان میپردازد. انگلس در سالهای جوانی یکی از علاقمندان به اشعار او بود.

آنت درسته- خالق یک رمان، 4 داستان بلند، ترانه و اشعار مذهبی و غیرمذهبی است. گرچه او در جوانی کوششهایی در زمینه درام و نمایشنامه نویسی داشت، خانواده اش از آغاز در او یک

شاعره ای با توانایی هایی مانند "سافو"ی یونانی را میدید. او بعدها میگفت که میخواست ناتورالیست باشد تا درگمراهیهای رمانتیک سرگردان گردد. مورخین ادبی چپ می نویسند که او نه تنها درآثارش موفق به کشف روابط اجتماعی شد بلکه باوجود تعئیرافکار مذهبی کاتولیک سنتی، به مکتب ادبی رئالیسم بعدازکلاسیک آلمان، کمک نمود.

شوق دیدار با آزادی و اختلاف با سنت گرایان ارتجاعی دراطرافش، باعث شد که گروهی او را متهم به مردبودن و تقدم عقل بر احساس، در اشعارش بنمایند، گرچه اوگاهی بدلیل مذهبی بودن مخالف تعقیب اصول و حقوق دوره روشنگری بود. امروزه ادعا میشود که خواننده درآثار او میتواند نشانه هایی از رئالیسم محلی ولایتی، دمکراسی آلمانی و زندگی لیبرالی را ملاحظه نماید. درطول مبارزات فرهنگی، گروههای مختلف کوشیدند تا او را یکی از پیشگامان جنبش خودبدانند، از آنجمله: احزاب لیبرال-ناسیونال پروتستانی پروسی، کلیسای کاتولیک، استادان دانشگاهی، نازیها، حزب دمکرات مسیحی فعلی، جنبش فمینیستی قرن گذشته، رمانتیک های ولایت پرست، و غیره. سالهاست که بعضی از آثار او را در کتابهای درسی در مدارس آلمان برای تدریس، جا داده اند.

اودر همان سالی بدنیا آمد که هاینه شاعر معروف آلمانی متولدشده بود. وی بدلائل بیماری وفرهنگ ارتجاعی هیچگاه ازدواج نکرد و در میان اطرافیان معروف به "عمه مهربان" بود. وی در جوانی تحت تعئیر آثار والتر اسکات و لرد بایرون بود وبامشاهیر زمان خود از جمله: برادران گریم، برادران شلگل، خانواده گوته، و خانواده شوپنهاور تماس داشت. عشق او به یک دانشجوی جوان باعث شد که از طرف خانواده مورد سرزنش قرارگیرد و اشعارش توسط برادر خودسز و زورگوبیش سانسور شوند. در قرن گذشته غیر از سارا کیرش، اکسپرسیونیست ها نیز تحت تعئیر آثار او بودند.

از جمله اشعار و کتابهای مشهور او: قتل یک یهودی زیردرخت، سالی مذهبی، پسرک در آبنگیر، تصاویر سرزمین بایر، آخرین انعام، داستان یک برده الجزایری، در میان سبزه ها، پای برج، مادری جوان، انتقام، در کنار دریاچه بادن، قصری کهن، نامه به وطن، قلبی 14 ساله، مردی نجیب، زنی جوان، شبی بیدار، طلوع ماه، لدونیا، و غیره هستند. اودر نوول معروفش یعنی "قتل یک یهودی زیردرخت" به موضوع عدالت، جنایات و مکافات در زندگی انسان می پردازد. خانم بتینا آرنیم، شاعره دیگرپایان رمانتیک آلمان، از جوانی با محافل استتیک در تماس بود. زیبایی اشعارش تا آنجا بود که باکونین، انقلابی معروف، شعر "یادداشت روزانه" او را به زبان روسی ترجمه نمود. پاره ای از مورخین ادبیات، فعال شدن ادبی زنان در دوره رمانتیک را به سبب احساسات قوی آنان میدانند. وی بعداز بیوه شدن آغاز به خلاقیت ادبی نمود و خانه اش را مکانی برای تجمع اهل ادب نمود. او همسر شاعر معروف، آرنیم - وخواهر کرمانتو، منتقد معروف آنزمان آلمان بود. امروزه غالب آثار دوره رمانتیک به فراموشی سپرده شده اند.

بتینا آرنیم غیر از اشعار رمانتیک و رمانهای نامه ای، خالق آثاری در زمینه های اجتماعی، برابری حقوق زنان، حقوق خلقها، طبقات استنمار شده و یا تحت فشار گرفته نیروهای بیگانه، است. وی گرچه در جوانی رمانتیک بود، در پیری علاقه به مسایل رئالیستی و فمینیستی پیدا کرد. وی بدلیل حمایت از حقوق شهروندی و کوششهای اصلاح گرایانه، به طرفداری از جنبش کارگران ریسندگی در شرق آلمان پرداخت. او بدلیل نظرات ترقی خواهانه اش در زمان دولت پروس در میان روشنفکران از احترام خاصی برخوردار بود. وی به سبب مخالفت بانرهای حاکم مردانه، هوا داری از گروههای محروم و حاشیه ای و طرح واقعیات اجتماعی و سیاسی در زمان خود، نقش مهمی در جنبش روشنگری داشت.

آثار او دارای افکار ونظراتی پیرامون: دین، هنر، فلسفه، و سیاست هستند. او خالق ادبیات برابر خواهانه زنان نیز است. در آثارش خواننده شاهد عشق به آزادی، نمایندگی افکار رادیکال ترقیخواه، امید، تشکل گرایی، و اتوپی می باشد. در اتوپیس رمانتیک ایده آل او، علاقه به یک

حکومت مشروطه! اجتماعی و مردمی ملاحظه می‌گردد. در آثار او خواننده با نقل قولهای مشهور ادبی، اسطوره‌های یونان، و زبان انجیلی، برخورد میکند.

خانم آرنیم، نوه شاعره مشهور یعنی دلا رخ- نیز است. او در خانواده ای تاجر ثروتمند، در میان 13 خواهر و برادر، و با ریشه های ایتالیایی، بدنیا آمده بود. وی از سالهای نوجوانی علاقه خاصی به آثار ادبی گوته و موسیقی بتهوون داشت.

از جمله آثار او: کتاب فقرا، تاج بهاری برای برادر، مکاتبه گوته با یک کودک، کتابی تقدیم به شاه، خطاب به مجلس منحل شده آلمان، صحبت یا دیوها، شاهنامه دوم، و خانم گوندر اوده، می باشند.

۶۴. آن هایی را که نخواندم؛ افسوس.

Duras, Marguerite (1914 - 1996)

در ادامه جلسه بحث: “ چگونه میتوان از طریق ادبیات زندگی نمود؟ ”، و در پاسخ به اینکه “ چه رمانهایی را باید خواند؟ ”، حکمت، نویسنده و کتابفروش شهر، دستش را بسوی خانم مارگریت دوراس، نویسنده فرانسوی، در قفسه دراز کرد و چند رمان و نوول او را بیرون کشید و گفت: “ از اینجا شروع کنید!، چون نمایشنامه رادیویی نوشتن، برای پخش، و یا فروش کتاب، پارتی و رابطه با مسئولین بالا را، میخواهد، ولی رمان خوب را هر ناشری منتشر میکند. البته حکمت نمیداند که ما طبق معمول، بجای خواندن رمانهای مارگریت دوراس، ابتدا سراغ نقدهای ادبی و بیوگرافی او خواهیم رفت. تا آنجایی که ما او را میشناسیم، یقیناً حکمت این کار ما را “ایده تولوژی زده گی” ادبیات میداند و این روش را از بازماندههای بیمار فرهنگ “چپ سنتی” بشمار می آورد. چون او ما را کاملاً نمی شناسد و نمی خواهد مشتریهای آینده را از دست بدهد، از بردن نام “حزب ت...” خودداری میکند. توضیح اینکه حکمت هرگونه بحث و نظر پیرامون سبک و نقش ادبیات، هنر و فرهنگ را چپ زده گی میداند و افتخار میکند که میتواند بدون نظریه و تئوری، پیرامون همه مقولات و ژانرهای ادبی و فرهنگی نظر بدهد. و ما هم برای اینکه او را مشکوک به خود نماییم، بجای تئوری و نظریات ادبی، غالباً با او پیرامون “جامعه شناسی ادبیات” صحبت، و سؤال های خود را مطرح میکنیم تا با این وجود، تضاد و تناقض کار نویسندگی و حرفهایش را نشان بدهیم.

از جمله بدشانسی های اولیه ما، این شد که نام نویسنده ای بنام دوراس را در دانشنامه های ادبی چپ نیافتیم، چون طبق معمول در آنجا، از آغاز میدانیم که یک نویسنده: خلقی، بورژوا، رئالیست، ایده آلیست، امپریالیستی، هومانیزست، مترقی، ارتجایی، سازشکار، انقلابی، مردمی، مزدبگیر و غیره است یا خیر! با اینوجود از جمله کشفیات ما این بود که نام واقعی دوراس، خانم دونادیو است. یا اینکه او در زمان اشغال فرانسه از طرف فاشیسم آلمان، در کنار بعضی از اعضای شورای ملی مقاومت، به حزب کمونیست فرانسه پیوست ولی بعد از 6 سال، بدلیل رعایت نمودن انضباط حزبی، اخراج شد. از جمله چملات قصار وی این بود که گفته بود: “بجای آزادی بی قید و شرط، باید از مسئولیت بی قید و شرط نویسنده سخن گفت”. در جوانی او تحت تاثیر رئالیسم آمریکایی و ایتالیایی بعد از جنگ، مخصوصاً زیر تاثیر فاکنر و همینگوی به خلق آثار اجتماعی اقدام کرد. یا اینکه گرچه زنان آثارش تابوشکن هستند، ولی دوراس خود را نویسنده ای فمینیست نمیدانست. و موضوع رمانهای غالباً روانشناسانه اش: عشق. خودکشی، خلافتاری است، چون در جامعه آنزمان بیمار سرمایه داری، گویا از این راه فرد به هویت و وجود واقعی خود پی میبرد. منتقدین دوراس میگویند که با بت واسطوره ای که بعضی از خوانندگان آثارش از وی ساختند، قضاوت عادلانه درباره او و کتابهایش سالها غیرممکن شد.

چرا دوراس انکار میکند که آثارش براساس یک نظریه ادبی و یا زیباشناسانه نوشته شده اند؟، گرچه او میگوید که حین نوشتن، زندگی دوباره کشف میشود و تنها در تصویر و تصور،

رسانه ای بنام ادبیات بوجود می آید و با تکیه بر ویتگنشتاین می نویسد که زبان برای مطرح کردن جریان واقعی روح آگاهانه و ناخودآگاه، ناتوان است. آیا او واقعاً آنطور که ادعا میکرد در تمام کتابهایش، دور میزند و فقط پیرامون یک موضوع صحبت میکند؟، چرا او انکار میکند که در دهه 70 و 80 قرن گذشته، بحث استتیک فمینیستی را تحت تعثیر خود قرار داده است؟ و ادعای عضو مکتب “رمان نو” بودن را، توهین به آثارش میدانست. چه کسانی میکوشند آنطور که دوراس ادعا میکند، با کمک: عشق، قتل، جنایت، خلافتکاری و یا خودکشی، به خود هویت بدهند و در جامعه اظهار وجود کنند؟ قضاوت درباره آثارش بدو دسته تقسیم میشود؛ دسته اول؛ آثار او را روانشناسانه و دسته دوم آنها را اگزیستنسیالیستی نامید. منتقدین ادبی مخالف او، اعتراف میکنند که گرچه آثارش گاهی شبه میندل، و خود او شخصی خودنما و متظاهر است، ولی وی نویسنده ای مستقل و مهم در قرن 20 فرانسه بود. عده ای دیگر اهمیت او را تا حد مارسل پروست بالا میبرند. موضوع رمانهایش گاهی: خشونت، خودکشی، قتل، روابط خانوادگی، پوچی و ملال زندگی روزمره، رابطه بین انسانها، و جستجوی عشق واقعی است و آثارش بر اساس عشق، درد و خاطره، نوشته شده اند، گرچه عشق در غالب آثار وی، بی نتیجه و محکوم به شکست است. همچون ساموئل بکت، گاهی قهرمان آثارش در انتظاری بیهوده و بی نتیجه، وقت به بطالت میگذراند، ولی در پشت یک زندگی بانظم اجباری: امید، انتظار، شوق دیدار، به انسان لبخند میزنند. در تمام آثار او الکل مصرف میشود تا قهرمان جرئت حرف زدن بیابد و در تمام آثارش، نقشی به یک کودک سپرده میشود. در نمایشنامه های دیالوگی اش، معمولاً قهرمان داستان با کمک مصرف الکل حرفهایی پرت و پلا و بی ربط با موضوع میزند.

دوراس بین سالهای 1942-1972: حدود 14 رمان، یک جلد مجموعه نمایشنامه، یک باند نوول، و چند فیلمنامه نوشت. رمانهایش غالباً تاسطح توول کوتاه هستند. او آثار خود را “کتابهای چپ” نامید، مثلاً در رابطه با جنبش دانشجویی سال 1968 در کتابی، مستقیماً به بورژوازی حمله کرد. دوراس به سبب فیلمنامه هیروشیما معروفیت جهانی یافت. او در نمایشنامههایش به فواید فراموشی و آزار و رنج خاطرهها می پردازد. از جمله آثار کوتاه او: مرگ بیمار. فاحشه سواحل نرماندی، چشمان آبی-موهای سیاه، تمام روز در میان درختان. و از جمله نمایشنامه های دیالوگی اش: دریاچه ها و قصرها، و صحبت در پارک، هستند. از جمله دیگر آثار او: بی شرمان، یک زندگی آرام، ساحل داغ، شیدایی، معاون سفیر، ملوانی از جبل الطارق، و درد و رنج، هستند. در رمان درد و رنج، او از مبارزینی میگوید که بعد از آزادی از اسارت، در میان خانواده خود ناشناخته و غریبه میشوند.

مارگریت دوراس در سال 1914 در منطقه هندوچین و مستعمره فرانسه آنزمان در شهر سایگون بنیاد آمد و در سال 1996 در سن 81 سالگی در فرانسه درگذشت. پدر و مادرش در مستعمره های فرانسوی آموزگار بودند. او 19 ساله بود که برای تحصیل به فرانسه بازگشت. بعد از مرگ زودرس پدر، خانواده آنها دچار فقر و تنگدستی شد. او در سال 1942 با نام مستعار، اولین رمان خود یعنی “بی شرمها” را منتشر کرد. دوراس در تمام عمر از نظر سیاسی و اجتماعی فعال بود؛ از جمله در مبارزه و مقاومت فرانسویان ضد آلمان فاشیسم، شرکت کرد. او در رابطه با اسارت شوهرش در اردوگاههای فاشیسم، دو کتاب “درد و رنج” و “اوگفت، نابود کنید” را منتشر نمود. شوهر او یعنی روبرت آنتلمو بعد از آزادی، کتاب “خاطرات اسارت” خود را منتشر کرد. دوراس با تکیه بر تجربیات خاطرات خود در دوران کودکی در آسیای شرقی و هندوچین، پیرامون طبیعت زیبای آنجا، از جمله: مناطق ساحلی، امواج دریا، رودخانه و جنگل، انسانهای مهربان غریبه نواز، کشتی و دریا، سخن گفت. در آثار او غالباً ساحل و کشتی، سنبل دستیابی به آزادی هستند.

شاعر آوانگارد ماوراء قفقازي مورد نظر در اینجا، از طریق يك نامه سرگشاده به صدر اعظم جدید در روزنامه پراودا، التماس میکند که نگهبانان، مامورین و محافظین روي و اطراف آرامگاه رهبر پیشین را دوچندان یا سه چندان نماید تا او بیدار نشود و به میان مردم بازگردد، چون ممکن است وضعیت پیشین نیز همراه او بیدار گردد و یکبار دیگر مرحوم وي دمار از روزگار مردم و روشنفکران درآورد.

یفتشکو، شاعر دوران خروشچف پسااستالینیستی است، همانطور که مایاکوفسکی، شاعر شورشی دوران لنین و استالین بود. او آرزو میکرد که بزودی زندانها خالی و سالنهاي شعرخواني پر و انبوه شوند. شلوغترین شاعر نسل 20ساله هاي زمان مرگ استالین، یفتشکو بود، آنهایی که به تقلید از غرب خود را “نسل جوان عصباني” نامیدند. باوجود آوانگارد بودن از یفتشکو انتقاد میشود که چرا در زندگي عملي و در رمان “نقاط درختان پر توت” چاپ 1981، گفته است که انسان گاهی باید: “همراه گرگها نیز زوزه بکشد”.

یفتشکو بزودی صدای شاعران نسل جوان شوروي بعداز استالین شد. او بخاطر جلسات شعرخواني اش در اقصا نقاط مختلف شوروي و در خارخ از شوروي، مخصوصا در غرب در دهه 50 قرن گذشته، مشهور گردید. معروف ترین جمله یفتشکو این بود که گفته بود: “درکشور ما، يك شاعر بیش از شاعر بودن است”، یعنی او تنها شاعر نیست، بلکه مسئولیت هاي دیگری نیز دارد. او همیشه از وظایف شاعر سخن میگفت و شاعران را خالق تحولات نامرئي نامید. در نظر او شاعر نه تنها تصویر زمان خود بلکه تصویر خیالي آینده نیز است. اشعار احساساتي، ژورنالیستی او همراه شور و شوق سخنورانه خواننده را بیاد نکراسوف و روانشاد مایاکوفسکی می اندازد. او چون شعر روزمره مایاکوفسکی در دهه 20 قرن گذشته، به تفسیر حوادث و مسایل روزانه زمان خروشچف پرداخت. او آهنگ شعر، استفاده از زبان عامیانه و جنجالی کردن شعر را از مایاکوفسکی آموخت. یفتشکو برای اینکه از عهده مسئولیت شاعرانه اش برآید، از ناجیانی چون: پوشکین، لمرمانتوف، نکراسوف، بلوک، پاسترناک و مایاکوفسکی کمک خواست.

از جمله اشعار و کتب او: برایم اتفاقات زیر افتاد- حافظه سوم- روشنگر آینده- ایستگاه راه آهن سیما- کارخانه آب و برق سد براتسک- نماز پیش از شعر- زیر پوست مجسمه آزادي- آنچه من میخواهم- نیهیلیست- نقاط درختان پر توت- آیا روسها خواهان جنگ هستند؟- و اتوبیوگرافی زودرس ام، هستند. از او غیر از شعر، چند داستان، رمان و سفرنامه نیز بجا مانده است.

او در کتاب شعر “روشنگری آینده”، چاپ 1952، نشان داد که هنوز شاعر مسافری است که برای جلسات شعرخواني دائم از شهری به شهر دیگری میرود. در شعر اتوبیوگرافیک “ایستگاه راه آهن سیما” نشان داد که همچون مایاکوفسکی، شاعری معترض و شورشی است، این کتاب در سال 1956، مانیفست نسل جوان نام گرفت. کتاب مونولوگ مانند او یعنی “کارخانه آب و برق سد براتسک” شامل طرحی از تاریخ روسیه است. او با مقایسه اهرام مصر و سدهای عظیم شوروي، اشاره به کار برده وار میکند. در کتاب “نماز پیش از شعر”، او از اختلاف و ادبیات مسئول فضاي بعداز استالین سخن میگوید. در شعر “زیر پوست مجسمه آزادي”، او خود را با قهرمانان مبارزه اجتماعي مانند: مارتین لوترکینگ، جان رید، جان و روبرت کندي، عیسی مسیح و راسکولینکف مقایسه میکند. در شعر “آنچه من میخواهم”، آرزو میکند که کاش برای جهانوطن بودن، هربار درکشور جدیدی بدنیا می آمد. در شعر “نیهیلیست” او به تبلیغ زندگي مدرن غربی میپردازد؛ از همینگویی و پیکاسو و شلوارهاي تنگ و شورت هاي و ماجراهاي عشقي اش سخن میبرد. بر اساس رمان “نقاط درختان پر توت”، از او انتقاد شد که شعار “همراه گرگها باید زوزه کشید”، را در زندگي عملي اش نیز بکار میبرد. شعر “آیا روسها خواهان جنگ هستند؟” را در رابطه با بحران کوبا و خلیج خوکها نوشت. بعد از اینکه کتاب “اتوبیو گرافی زودرس” در غرب منتشر شد، او خشم خروشچف را برانگیخت و میبایست چند

شعر ملي و ميهني ميسرود، از آنجمله شعر “ آيا روسها خواهان جنگ هستند؟” بود که در روزنامه پرتيراژ پراودا به چاپ رسيد. يفشنکو چون مياکوفسکي در شعرش از کالاهاي تبليغي، تجارتي و مصرفي، نامهاي هنرپيشه گان، ورزشکاران و ستاره گان سينمايي غربي نام ميبرد.

افگني يفشنکو در سال 1933 در سيبيره شوروي بدنيا آمد و گويا اکنون در دانشگاههاي آمريکا تدریس ميکند.

پرداختن به موضوعات روز نه تنها باعث معروفيت، بلکه گاهي مانع چاپ نشر اشعارش نيز گرديد. او اغلب با اغراق به شکايت از وضع موجود ميپردازد. فرهنگ واژههاي مورد استفاده اش التقاطي هستند؛ از جمله از لغات: عاميانه، بيگانه، کلمات خياباني، لهجه اي، و ساختن ترکيبات تازه مصنوعي، استفاده ميکند. شعرش شجاعانه، آزاديخواهانه، و بي صبرانه است که شامل بشايشيت زندگي، صداقت شاعرانه و عشق به سفر و خانه بدوشي است و به تبليغ هنر مدرن حتا جاز ميپردازد. اين گونه اشعار، از جمله خواسته هاي همعصران جوان آندوره او بودند. او خود را نوگرا ميداند، گرچه سبک جديد و نوي نيافريد، غير از اينکه شعرش: مبارزه جوانه، انتقاد آميز، شعار گونه، شکايت آميز، سخنورانه و نمايشي است. او در شعرش اعتراف به همبستگي با آدمهاي کوچک و بازار و انسانهاي سرکش و ناراضي مي نمايد.

يفشنکو به دليل شغل خبرنگاري توانست سالها از کشورهاي: کوبا، آمريکاي شمالي، آمريکاي لاتين، استراليا، ويتنام، اروپا و غيره ديدار کند و به گردآوري موضوعات متنوع بپردازد. او را نه تنها پل ساز و يخ شکن دوره جنگ سرد بين شرق و غرب ناميدند بلکه غربي ها او را سفير نيمه رسمي فرهنگ پست استالينيستي شوروي به حساب آوردند. جلسات شعرخواني تحريک کننده اش در: مسکو، پاریس، لندن، و نيويورک موجب مشهوريت وي گرديد. گرچه او خود را جهانوطن ميداند ولي خصوصيات روستايي و شهرستاني در اشعارش کاملا مشهود است. او در شعرش به شکايت از حاکمهايي ميپردازد که به خلق فلک زده خوديا ديگران ظلم و توهين نمودند، از جمله: کولومبوس، هیتلر، موسوليني، فرانکو، پینوچه، و سوداگران و انگلهاي اجتماعي که از فساد دولتي سوء استفاده کرده و به چاپيدن مردم تحت فشار ميپردازند.

يفشنکو به نظر منتقدين چپ در آثارش تبليغ: فردگرايي غيردگماتيک، ميکند. نوسان او ميان اعتراض و سازش با دولت باعث شد که مخالفين او را فرصت طلب بنامند. غير از آن، او يکبار در شوروي مورد انتقاد عمومي قرار گرفت، چون براي جبران ارثيه استاليني، خواهان مجسمه يادبودي نيز براي يهوديان بقتل رسیده در شوروي شد. بيوگرافي نويسان در باره اش ميپرسند؛ فرصت طلبي بدليل اعتقاد يا خيانت به جهت صداقت و باوفايي ايدئولوژيک؟، ولي او با وجود همه اين انتقادات در شرايط حساس و خطرناک نيز اعلان شخصيت محکم و موضع شجاعانه نمود، از جمله اعتراض به دستگيري پاسترناک و اشغال شهر پراگ حين اعتراضات خياباني و در زمان کودتاي ضد گورباچف در سال 1991، او به حمايت از دمکراتها پرداخت و به آنها پيوست. او اولين نويسنده اي بود که علنا از اصلاحات گورباچف حمايت نمود. در انتقاد از مواضع خود، از زبان يکي از قهرمانان داستانش مي پرسد: “نظرت در باره يفشنکو چيست؟” و ديگري جوب ميدهد: “ اين دوره را ما پشت سر گذاشته ايم و نيازي به اين قبيل افراد نيست!”. او در روزنامه پراودا در شعري با عنوان “ به آنهاي که اگر فقط در دسر وجودشان نبود،” از انگل هاي بزدل، حيله گران دروغگو، و قهرمانان روي نيمکت نشين، نام ميبرد. او به مقايسه قدرتمندان پولدار و جذابيت تهيدستان فقير مي پردازد. فقرايي که نانشان را نيز با ديگران تقسيم ميکنند چون معتقدند که از اين طريق عمرشان طولاني تر ميشود. او توصيه ميکند که کودکان را جوري تربيت کنيد که آرزوي دوک يا رهبر شدن نداشته باشند.

آغاز رمان اجتماعی زنان در آمریکا . Edith Wharton (1862 – 1937)

خانم ادیث وارتان (1862 – 1937) رمان نویس اجتماعی قرن 19 در آمریکا را منقدین ادبی ، شاگرد هنری جیمس میدانند . در جواب پرسش فروید که زنان چه می‌خواهند ؟ ، وارتان گفته بود ، هر چیزی را که مردان بتوانند تقدیم کنند و هدیه نمایند . وی میگفت که غیر از مرگ ، زندگی غم انگیزترین پدیده جهان است . او در آثارش به شرح و توصیف جامعه شهر نیویورک آمریکا در پایان قرن 19 و آغاز قرن 20 پرداخت و تصویری مایوسانه و بدبینانه از زندگی طبقه بورژوازی رو به زوال داد . خانم وارتان، خود از خانواده ای مرفه برخاسته بود . او در آثارش مدعی است که فرد تحت تاثیر محیط اجتماعی اطرافش است، و گاهی حتی قربانی شرایط زندگی میشود و شانسی ندارد که سکان سرنوشت خود را بدست گیرد . سؤال دیگر او در رمان، اینست که قهرمان داستان در شرایط مختلف زندگی چگونه عمل میکند . او با توجه به طبقه اشراف آنزمان شهر نیویورک، تضاد میان جهان مدرن و جهان سنتی را نشان داد و از زوال طبقه اشراف سخن گفت . وارتان مینویسد که تمدن و فرهنگ عصر ویکتوریایی ، زنجیر پای آزادی و شکوفایی فرد شده اند . او از جامعه ای میگوید که در آن ارزش های انسانی دچار قانون سود و بازار و کالا در سرمایه داری هستند . در رمان اجتماعی، اختلاف او با هنری جیمس اینست که میگوید انسان اسیر ساختارهای اقتصادی و اجتماعی است . وی با دیدی ناتورالیستی و بدبینانه؛ و لی فنی رئالیستی، به شرح زندگی قهرمان داستان میپردازد . او بجای یک هنری جیمس ادبی زنانه ، خود را به پروست نزدیک میدید . در رئالیسم اروتیک او جنبه هایی از تمایل به طنز دیده میشود . ادیث وارتان نگاهی تیزهوشانه به آفرینش ارزشهای نو داشت . وی بیش از نیمی از عمر خود را در فرانسه گذراند چون بقول خودش از بدبینی جامعه آمریکا فرار کرده بود . گروهی از منقدین ادبی او را نویسنده توصیف تابوهای اخلاقی و وارث سبک ادبی بالزاک ، ویلیام تاکاری ، و ژان اوستن میدانند . خانم وارتان آنزمان خود را با تئوریهای اجتماعی و علمی مانند داروینیسیم و سوسیال داروینیسیم مشغول نمود . گروه دیگری از مورخین ادبی، او را نویسنده ای سنت گرا و با عقاید سنتی معرفی نمودند . ادیث وارتان خالق بیش از 20 رمان و ناول و 80 داستان کوتاه و چند اثر پیرامون تئوری ادبی و معماری است . در رمان " خانه لذت " وی نشان میدهد که در جامعه طبقاتی سرمایه داری، انسانهای صادق دچار بیگانگی و سرخورده گی روانی میشوند و گاهی حتی دست به خودکشی میزنند . در رمان " سفر سورتمه ای " ، او سرانجام دست از توصیف محیط های بورژوازی برداشت و سراغ توصیف انتقام و ضعفهای انسان رفت . از جمله دیگر آثار وی – عشق آمریکایی ، در بهشت آدم گریه نمیکند ، نخستین 10000 نفر ، داستان مثلثی آقای فروم ، تابش گریزان کره ماه ، و موج سرد سعادت ، هستند . مجموعه داستان های کوتاه 2 جلدی او در سال 1968 منتشر شد . هارولد بلوم ، منقد معروف آمریکایی ، مدعی شد که او یک نویسنده ی چوخ بختیار و راسیست ضد یهود است . ادیث وارتان در رمان " خانه لذت " با ترکیب دو مکتب ادبی رئالیسم و ناتورالیسم ، به نوگرایی ادبی رمان رئالیستی پرداخت .

۶۷- نویسنده رمانتیک ، میان اداره و طبیعت .

یادی از یک شاعر رمانتیک غرب . Joseph Eichendorff (1788-1857)

خیلی از اشعار یوسف آیشندرف، شاعر رمانتیک دو قرن پیش آلمان بدلیل ساده گی و زیبایی، ادبیات عامیانه، مردمی و خلقی شده اند. در آثار او از زیبایی دوران کودکی؛ کوه و جنگل، طبیعت و جویبارهای شرق آلمان آنزمان یاد میشود. خواننده در اشعار او شاهد وحدت مناظر زیبای طبیعی دوران کودکی ولایت وی میگردد. اوزیباپی های کوه و جنگل و آهوان اطراف را همچون "زندگی ابدی"، سنبل آزادی و جنون احساسات رمانتیک نامید و خواننده راباتنهایی در طبیعت، زیبایی ماهتاب و خرابه های قصر و قلعه ها آشنا می نماید. امروزه او را میتوان یکی از شاعران طبیعت گرا دانست که از پیشگامان دفاع از محیط زیست در مقابل آسیب های ناشی از صنعتی شدن سرمایه داری بود. رمانتیک ها اهمیت خاصی برای ادبیات بومی و محلی و نوستالژی انسانهای جوان قائل بودند. عقیده دیگر آنان در زمان جنگهای ناپلئونی و کشور اتریش با دولت پروس آلمان، بر این بود که شعر با کمک واژههای جادویی اش، نه تنها میتواند جهان را تغییر دهد، بلکه انسان را به ماهیت اصیل و اصلی اش هدایت نماید. از جمله واژههای جادویی مورد نظر آنان: نورماه، شب پرستاره، شفق صبحگاهی، گلهای معطر، ترانه ها و اشعار آهنگین، زنگل گوسفندان چراگاهها، خش خش برگهای درختان جنگلی، صدای جاری آب نهر و جویبارها بودند. آهنگین بودن اشعار آیشندرف موجب شدند که آنزمان پاره ای از آنان، ترانه های مردمی و عامیانه گردند.

آیشندرف، مهمترین نماینده رمانتیک مردمی و آخرین نویسنده رمانتیک آلمان در دو قرن پیش بود. وی در سال 1788 در خانواده ای مرفه در شرق آلمان پروس؛ در لهستان امروزی بدنی آمد و در سال 1857 درگذشت. او بعد از تحصیل حقوق و فلسفه، یکی از نویسندگان مردمی زمان خود شد. چون او سالها برای تامین امرار معاش، کارمند دولت پروس بود، دائم میان ادبیات و انجام امور ناخوشایند اداری در نوسان بود.

آیشندرف خالق شعر، نوول، رمان و درام است؛ از آنجمله: زندگی یک آدم بی خیال، در چاهی خنک، صاحب جنگل زیبا کیست؟، خدا به چه کسی لطف دارد؟، خبر و زمان حال، جادوگری در پائیز، من هم در آرکاد بودم، قصر دورانده، معشوق ربایی، سوارکار خوشبخت، ترانه های عصر، و در سوگ مرگ فرزند، هستند. کلید ورود به آثار او، وابستگی به محیط زندگی دوران کودکی اش، کوهها، جنگلها و طبیعت ولایت هستند. نوول (زندگی یک آدم بی خیال) را مهمترین اثر دوره رمانتیک آلمان میدانند.

آیشندرف از نظر ادبی تحت تاثیر: اسکات، شکسپیر، گوته، و آرنیم بود. او در جوانی به ترجمه آثار سروانتس و کالدرن پرداخت. وی با رمانتیک های زمان خود از جمله خانواده شلگل رابطه نزدیک داشت. اشعارش بدلیل دارا بودن ریتم و ملودی خاص شان، از طرف موسیقی دانانی مانند: شوبرت، شومن، برام، و بارتولدی، بصورت ترانه درآمدند. او باعث وحدت موسیقی و شعر در دوره رمانتیک نیز شد. زبان واضح، جهان تصاویر ساده و آهنگین بودن، موجب توجه موسیقی دانان آنزمان شد. فونتان او را شاعری با خصوصیات ملی، و توماس مان آثار او را نشانه ماهیت موسیقی آلمانی دانست.

منتقدین چپ او را تنها رمانتیک مردمی آلمان میدانند چون بعضی از نوول های او در رابطه با اعمال غیر انسانی کاپیتالیزم جوان و سودجویی انسان سرمایه داری نوشته شده اند. او در آثارش اشاره به ضرورت اصلاحات در ساختارهای اجتماعی نیز می نماید. آیشندرف، هومانستی است که وحدتی آهنگین از انسان، طبیعت و ادبیات را مطرح می نماید، و در حالیکه روی فردگرایی و ذهن گرایی تاکید میکند، ولی از عقل گریزی وحشت دارد. اشاره دیگر او در آثارش، طرح: سطحی گری، ریا، حماقت و لذت جویی طبقات حاکم است. آیشندرف می خواست با کمک علم و هنر به تربیت تاریخی و استتیک مردم بپردازد. در آثار او خواننده شاهد وحدت عشق با ادبیات نیز میشود. یکی از اهداف رمانتیک ها، کوشش برای شاعرانه نمودن زندگی بود. او با کمک ادبیات به طرح مسائل تاریخی نیز پرداخت. هماهنگی میان ادبیات

واخلاق دینی نیز در آثار او مشاهده می‌گردد. رمانتیک‌ها، لرزه سنج تکانه‌های اجتماعی آینده جامعه خود نیز بودند. وی می‌گفت که ادبیات در یک جهانی مبتنی مشتاقانه و دردهای انسانی قرار دارد. تراژدی زندگی آیشندرف ولی در آنجا بود که بعنوان یک رمانتیک از ادیخواه می‌بایست دهها سال کارمند دولت اتوریته پروس میشد، چون او مجبور بود که از امور اداری به ادبیات و از ناگواریهای روزمره گی به طبیعت آهنگین فرار نماید.

در مورد وی گفته میشود که دونوع شاعر وجود داشت؛ یک دسته برای مشهوریت و دسته دیگر برای اخلاق و فروتنی میسر بودند. امروزه اشاره میشود که دو گروه نویسنده مطرح بودند؛ رمانتیک‌ها و خرده بورژواهای متظاهر. ادعا میشود که در آثار او خواننده شاهد تمام عناصر سبک رمانتیک آنزمان می‌گردد. یکی از انگیزه‌های موردعلاقه زمانتیکها، سفر و ماجراجویی جوانان بی خیال و ساده لوح به نقاط دور دست و ناشناخته بود؛ انسانهایی که در جستجوی سعادت و زیبایی، دست به سفر میزدند و نه بخاطر سود و ثروت. اشعار اخلاقی آیشندرف نشانه جهانی مبتنی انسانی اوهستند. اوبه شکایت از صدای خشن و بلند و دود کارخانه‌هایی می‌پردازد که زمزمه جنگل و جویبار و آواز پرندگان را ناشنوا مینمایند. در میان اشعار ظاهرا ساده و روشن او، موضوعات پیچیده، استعاره‌ها و سنبل‌ها مخفی شده اند تا طبیعت و جهان را برای خواننده توضیح دهند. آیشندرف در پایان عمر از موضع کاتولیکی به موضوعات تاریخی و نقد ادبی پرداخت و کوششهای انقلابی را خونبار دانست، گرچه اوبین سالهای 1813-1815 در جنگهای آزادیبخش آلمان پروس علی‌ه اتریش و ناپلئون شرکت نموده بود.

اگرچه آیشندرف از خانواده ای مرفه و اشرافی برخاسته بود، ولی فقر زمان جنگهای ناپلئونی دامن خانواده اورانیز فراگرفت. وی در مبارزات فرهنگی و روشنفکری آنزمان، در پایان عمر از موضع کاتولیکها حمایت نمود و نماینده نظرات محافظه کارانه گردید. پاره ای از آثار او امروزه اهمیت تاریخی و سیاسی یافته اند. آیشندرف نماینده کارمندان اداری است که خود رادر فراغت باکارهای ادبی و روشنفکری مشغول مینویندند. در نول (آدم بی خیال) او، پسر یک آسیابان بر اثر فشارهای پدر، همراه ویلون اش، شهر و دیار خود را ترک میکند تا به جنوب اروپا برود. او در بین راه با زن جوان کالسکه سواری آشنا میشود که در یکی از قصرهای حاکمان محلی، خدمتکار است. بعد از حوادث زیاد، دوری و نزدیکی، وفا و جفا، سرانجام با وی دوباره دیدار کرده و ازدواج مینماید و در آن قصر، باغبان دربار حاکم محل می‌گردد.

۶۸- الیوت، شاعر مدرن یا مرد خدا!

همسایه فرضی فرهنگی ما می‌گفت، حالا که در مطبوعات داخل، از الیوت و پاوند، نقل قول میشود و همه میخوانند مثل مارکز و بورخس رمان و داستان بنویسند، چرا شما در خارج ساکت نشسته اید؟ گفتم، چون هر کدام از آنها بقول بی خیالها، بطریقی ایدئولوژیک بود. مثلا مارکز به دیدار کاسترو رفت، بورخس ضد کمونیست شد، پاوند گوینده رادیو فاشیستها در ایتالیا گردید، الیوت عارف مسیحی شد و کنفرانسهای کلیسا در اروپا را سازماندهی میکرد.

گرچه توماس اس. الیوت، همچون مرحوم مصدق خودمان، غالب سالهای عمر پر بارش بیمار بود، ولی اودر زمینه های ادب و فرهنگ فوق العاده کوشا گردید. یقینا اگر اوفارسی میدانست و ادبیات ایرانی را هم میخواند، شاید می‌گفت، هیچ شاعری در جهان به اوج حافظ یا مولوی نمیرسد، و نه اینکه ادعا کند، در غرب نویسنده ای به عمق دانته و به وسعت شکسپیر وجود ندارد. توضیح اینکه او در میان ادبیات آمریکا، فقط ادگار آلن پو را قبول داشت.

الیوت همچون مارک تواین در دامن طبیعت، در کنار رود میسیسیپی در آمریکا متولد شد و رشد کرد، ولی چون بسیار دیگری از جوانان کتابخوان آنزمان، به دلخواه خود به اروپا مهاجرت کرد و در انگلیس وطن تازه ای یافت، بطوریکه امروزه در بعضی از دانش نامه های

معلومات عمومی، اورانویسنده ای انگلیسی میدانند که در سال 1948 جایزه ادبیات نوبل را نیز از آن خود ساخت.

گروه دیگری از شاعران و نویسندگان جوان آمریکا نیز در اوایل قرن بیستم به فرانسه رفتند و به سرپرستی خانم گ. اشتاین، گروه ادبی-نسل بربادرفته- را تشکیل دادند.

بازگشت به دامن مهربان مادرپیر فرهنگی، یعنی اروپا-احساس پوچی و سرخورده گی نیهیلیستی در جو فرهنگی آندوره آمریکا- ماجراجویی فکری و فرهنگی سالهای جوانی- دسترسی به شهرت جهانی باکمک سکوی پرش در غرب- و احساس جهانوطنی فرهنگی، میتوانند از جمله دلایل مهاجرت داوطلبانه اینگونه آلمانگرایان، به اروپای آنسالها باشند.

الیوت درباره شعر مدرن مینویسد، برای لذت از شعر، هر چه کمتر درباره بیوگرافی و زندگی خصوصی شاعر بدانیم، بهتر است. هر 5 یا 6 سالی، گاهی به شاعر يك الهام هنری آسمانی اسطوره ای میشود، بقیه موفقیت او بسته به تمرین و صبر جمیل دارد. درباره شعر نباید سؤال نمود، معنی و منظور چیست، بلکه باید بتوان تصورات شاعر را از خود مجسم کرد. شاعر باید به موضوعات و اشیا شاعرانه بپردازد، و نه ایدئولوژیک، چون شعر نه سیاست است و نه فلسفه. شاعر، شعر می سراید- فیلسوف، فلسفه می بافد - زنبور، عسل میزاید- عنکبوت، تار میبافد- و آدم متافیزیک، فلسفه ایده آلیستی سر هم بندی میکند. تفسیر و درک خواننده از شعر میتواند با منظور و غرض شاعر فرق داشته باشد.

الگوی آغاز کار شاعرانه اولیوت، سمبولیستهای فرانسوی بودند، یعنی زمانیکه فرانسه وطن سمبولیستها بود. به نظر مورخین ادبی، الیوت باعث گره خورده گی شعر سنتی و شعر مدرن در زبان انگلیسی شد. او عمدا نقل قولهایی از دیگران را در اشعارش نیز بکار میگیرد تا خواننده را بفکر تفسیر و توضیح شعر بیندازد. الیوت که در جوانی زبان و فلسفه تحصیل کرده بود، در شعرهایش همیشه جملات قصاری از دیگران را مونتاژ میکرد. 17 سال کار نشر کتاب و سردبیری دهها مجله ادبی و فرهنگی موجب شد که او در جریان غالب ادبیات مدرن اروپا باشد.

در مورد درویشی و مذهبی بودن او میتوان گفت که، الیوت يك ادیب و شاعر عارف بود. منتقدین ادبی چپ، او را هومانستی مذهبی میدانند. مذهبی بودن الیوت را میتوان اصلاحگرایانه نامید، گرچه او خود را سیاسی نمی دید. الیوت مینویسد، از زندگی میشود جاخالی نمود، ولی به مرگ نمیتوان جاخالی داد. صاحب نظران، ادبیات مدرن غرب را همیشه مبلغ نوعی عرفان مذهبی خصوصی و یا روانشناسانه میدانند. شعر دسته ای از شاعران، در آغاز قرن بیستم به کشف و جستجوی حالات درون و روانشناسانه انسان پرداخت

، از جمله: الیوت- پروست- ریلکه- بیت- و جویس. الیوت هم در آثار اولیه خود به سرگردانی انسان بعد از جنگ جهانی اول پرداخت و پوچی زندگی و سرگردانی انسان را نشان داد. به این دلیل، هدف غالب کتابهای بیوگرافیک، آن است که روشن شدن مسیر الیوت، از شك و سرگردانی، تار سیدن به عقاید مذهبی و عرفانی را نشان دهند. الیوت در آثارش، جنبه منفی پیشرفت و صنعتی شدن غرب را نیز مطرح نمود. او مینویسد، اگر کره زمین روزی بر اثر جنگ یا آلودگی محیط زیست نابود شود، باید روی تابلویی بیادگار نوشت که: در اینجا آدمهای باشرفی هم بودند که خدانشناس شدند، یادگار هایشان خیابانهای آسفالتی، هزاران زمین گلف و تنیس، و صدها کتابخانه و کتابفروشی مطالب سرگرم کننده بود. الیوت در رابطه دیگری مینویسد، باید بی زبانی و لالی مدرن ما، بندگان گنهکار را، با کمک کلام خدای لایزال جبران نمود!

رجوع به بیوگرافی توماس الیوت نشان میدهد که او در سال 1888 در دنیا آمد و در سال 1965 درگذشت. پدر بزرگش يك کفاش مسیحی بود که به دلیل تعقیب مسیحیان پوریتانی، از انگلیس به آمریکا فرار کرده بود. الیوت بعد از تحصیل رشته زبان و فلسفه، مدتی

کارمند بانک شد. اورا میتوان : شاعر-نمایشنامه نویس-نظریه پرداز شعر مدرن-و منتقد فرهنگی دانست .

زندگینامه نویسان مدعی هستند که در ابتدا برای مهاجرین به قاره آمریکای آنزمان ، بعد از چند دهه ، بجای ماجراجویی آنارشیستی اولیه ، ملال و دلزدگی تمدن و صنعت مشهود شد-بجای گاوچرانی رمانتیک کابویی ها ، گانکسترهای مسلح شهری خیابانها را ناآرام کردند-بجای مبارزه با نیروهای طبیعت خشن ، مبارزه با روابط بیرحم نظام سرمایه داری سودجو ، شعار مرگ و زندگی حاشیه نشینان شهرها شد .

الیوت در باره خود ، حوالی سالهای 1926 مینویسد ، در آمریکا جمهوریخواه بودم و در انگلیس مشروطه خواه شدم-قبلا خواهان انقلاب در شعر بودم ، حالا خواهان سنت گرایی شاعرانه شده ام . به این دلیل گروهی از روشنفکران لیبرال ، او را ارتجایی می نامند .

با اینهمه او در بعضی از آثارش فراز و فرود جامعه بورژوازی را منعکس کرد . در آغاز گوته-دانته-و شکسپیر از جمله الگوهای ادبی او بودند . او در باره لردبایرون-سنک- و شکسپیر به تحقیق پرداخت . و در باره شکسپیر نوشت که گرچه نمایشنامه هایش اغلب معنی ندارند ، ولی نمیتوان آنها را بی محتوا نامید .

منتقدین غربی ، بعضی از آثار الیوت را در کنار عظمت کارهای: ریلکه-هلدرین-و دانته قرار میدهند . الیوت در نمایشنامه هایش از سبک اسکار وایلد و برنارد شاو استفاده میکند ، یعنی گاهی طنز آمیز و گاهی وحشت انگیز و تکانهنده . الیوت مینویسد ، اگر پاریس برای همینگوی مانند یک جشن بود ، فرانسه برای من همچون شعر است . او از نظر فلسفی زیر تاثیر فلسفه آلمانی و فلسفه یونانی ، مخصوصا ارسطو بود . و پرداختن به مقوله زمان در آثارش را از هوسرل و هایدگر گرفت . موضوع مسخ نیز در ادبیات اروپا در اوایل قرن بیستم یکی از زمینه های کار نویسندگان سرخورده و غیر سوسیالیست مانند: الیوت-بن- و کافکا بود . بن ، شاعر آلمانی آرزو میکرد که انسان همچون بعضی از تک سلولیها ، بدون مغز و اندیشه میبود تا کمتر درد و رنج بکشد .

از جمله آثار الیوت : چهارشنبه پرهیزکاری – و سرزمین برهوت هستند . کتاب سرزمین برهوت او شامل 434 بیت شعراست . در این کتاب مانند کتاب –کمدي الهي-دانته، انسان مجبور است برای رسیدن به بهشت از دوزخ و جهنم بگذرد . و از جمله نمایشنامه های او : مرگ در برج کلیسا- جشن نوحابه ای- و مقام دولتی واقعی ، هستند . در نمایشنامه –مرگ در برج کلیسا- الیوت کوشید به زنده کردن درام شعری مذهبی بپردازد .

کتاب مجموعه مقالات الیوت ، درباره موضوعاتی مانند : شعر متافیزیک قرن 17 انگلیس- بودلر و شعر فرانسه- و دانته و شعر ایتالیا ، هستند . غالب مقالات الیوت در باره : ادبیات- استنتیک و زیبایی شناسی-الهیات-فلسفه-فرهنگ – و نقد ادبی هستند .

او در بعضی از مقالاتش مبلغ نظریاتی پیرامون یک جامعه مسیحی – و یا یک وحدت فرهنگی – در اروپا است . به این دلیل گروهی از بیوگرافی نویسان او را یک منقاد ادبی میدانند تا یک شاعر . الیوت در باره وظیفه نقد ادبی مینویسد : نقش نقد ادبی ، روشنگری در باره اثر و افزایش علاقه خواننده به مطالعه است . الیوت از مکتب نقد ادبی بنام – لیموچلیدن- انتقاد میکند ، چون آنها مدعی هستند که تمام جنبه های شعر هر شاعری را می فهمند .

الیوت برای رساندن پیام انسانی به اقشار مختلف مردم ، تاتر را کاملترین رسانه میداند . او میگفت ، سبک و اسلوب نمایشنامه باید نه آرشایی و نه مدرن ، بلکه طبیعی و معمولی باشد . او مینویسد ، سرانجام هنرمند غربی ، نابودی فکری و جسمی او است ، یعنی هر هنرمندی روزی به پوچی و انتهای خط خواهد رسید .

او به شکایت از نظام سرمایه داری ماده گرایانه و سودطلبانه مینویسد ، تیمارستانها از نتایج تمدن صنعتی بی رویه غرب هستند ، بجای سکوت و آرامش طبیعی و واقعی ، اطاقهای سکوت

شامل تلویزیون در تیمارستانها برای بیماران تعیین شده تا در آنجا احساس تنهایی و بی کسی و طرد شدن نکنند .

۶۹- شاعر لحظه های مقاومت !

پل الوار T.S. Eliot, Thomas Stearns Eliot (1888 - 1965), Paul Eluard (1895 - 1952)

به نام مردانی که در بند اند.

به نام زنانی که تبعید شدند.

به نام یاران مان همه،

که جان باختند و کشته گان؛

ز آنرو که تن به تباهی ندادند!

پاول الوار، اسم مستعار اوژن گریندل (Eugene Grindel)، شاعر سوررئالیست و مبارز فرانسوی است. اشعار مقاومت پل الوار در حین اشغال فرانسه از طریق فاشیسم آلمان و اشعار بعد از جنگ جهانی دوم او، در نظر شعرشناسان، از بهترین سرودهای مدرن قرن بیستم در جهان هستند. منقدین چپ مینویسند که او گرچه شاعری سوررئالیست بود ولی زیر تاثیر تجربه های تاریخی - اجتماعی، احساس آگاهانه سیاسی در شعر نمود. او با برتون و آراگون از پایه گذاران مکتب ادبی سوررئالیسم در فرانسه بود. در غالب اشعار پل الوار موضوعاتی مانند عشق - سیاست - مبارزه - با هم تقاطع می یابند. تا سال 1936 بهترین اشعار وی زیر تاثیر عشق نوشته شده اند. خواننده در شعر او با اعتراض به بی عدالتی های اجتماعی آشنا میگردد. در طول سالهای اشغال فرانسه، الوار شعرش را نه تنها در خدمت مبارزه با فاشیسم بلکه در راه مبارزه با بورژوازی خودی نیز قرار داد. شوق و شور شعر مبارزاتی او، در کیفیت شعر آراگون، در زمان اشغال فرانسه، ارزشیابی میشود. تجربه های شرکت او در جنگ داخلی اسپانیا و سایر حوادث زمان، باعث شدند که او همیشه برای محرومان و آزادیخواهان، موضعگیری نماید. الوار در رابطه با جمهوریخواهان اسپانیایی، با گارسیا لورکا، در جنگ آشنا شد. شعر او با کمک محتوای قوی انساندوستانه و توصیف احساسات عمیق و پر شور، تاثیر فراموش نشدنی روی تمام اقشار خلق گذاشت. او بهترین شاعر نسل خودش. شعر الوار: کوتاه - فشرده - و مخاطبه ای، است. اولین شعر او در سال 1917 زیر تاثیر عقیده "روح جمعی" سروده شد.

پل الوار در سال 1895 در فرانسه بدنیا آمد. پدرش کارمند جزء و مادرش خیاط بود. او در سال 1924 سفری طولانی به کشورهای محروم آسیای شرقی نمود، و گرچه از سال 1927 با کمونیست ها رابطه داشت ولی در سال 1942 در حین اشغال فرانسه و در رابطه با شورای ملی مقاومت، وارد حزب کمونیست فرانسه شد. پل الوار پیش از عضویت در حزب کمونیست، در سال 1930 در کنگره انترناسیونال دوم نویسندگان انقلابی جهان در شوروی سابق! شرکت نموده بود. اوبعد از جنگ جهانی دوم بدلیل اشعار اجتماعی و فعالیت های سوسیالیستی مشهور شد؛ البته بدون اینکه مطیع حزب کمونیست شود. بعد از سالها ارتباط با تسارا، شاعر دادائیست - و آراگون، شاعر سوررئالیست، الوار در سال 1938 از آندو جدا گردید. در اشعار الوار نشانه از سبک تمام شاعران سوررئالیست دیده میشود. به نظر مورخین ادبی، پل الوار بیش از دیگران شعر بین دو جنگ جهانی در فرانسه را تحت تاثیر خود قرار داده است. اوبعد از جنگ جهانی دوم، یکی از رهبران و نمایندگان جنبش صلحخواهی فرانسه نیز شد.

از جمله اشعار و کتابهای مشهور پل الوار : وظیفه و شورش – بمیر و بشو! -عشق و شاعر – آزادی – هفت شعر عاشقانه در جنگ – اشعاری برای صلح – ما و درد – پیروزی در گاف – جریان طبیعی – سرودی کامل – کتابی باز- و زندگی مستقیم- هستند. در کتاب مجموعه شعر “ زندگی مستقیم “ ، الوار مینویسد که مبارزه با نظم بورژوازی باید زیر شعار اتحاد صورت گیرد. سه کتاب : آزادی – 7 شعر عاشقانه – شعر و حقیقت – از جمله آثار او پیرامون مقاومت در شرایط ناگوار هستند. اشعار آغازین او مانند : وظیفه و شورش – اشعاری برای صلح – بمیر و بشو – آثاری ضد: جنگ، خرابی، و آدمکشی ، هستند.

۷۰. شاعر استعماری دوران کودکی ات ؛ يك هومانيسست ؟

نمی دانم نخستین بار، سال آخر دبستان و یا سالهای اول دبیرستان بود که در کتاب درسی فارسی و ادبیات، با بعضی نامهای شاعران و نویسندگان خارجی مانند : امرسن، وایتمن، فرانکلین و غیره برخورد نمودم. بعدها، شوکت نیکو، یکی از همکلاسیها، میگفت این “سگ زنجیری آمریکا” چرابجای نویسندگان خودی مانند: صمد، جلال، علوی، شاملو، هدایت، جمالزاده و غیره، نویسندگان استعماری غرب را در کتابهای درسی ماجاداده است؟. به دانشگاه که رفتم، برای تدریس واحد ادبیات و آئین نگارش فارسی، يك پیرمرد 70-80 ساله زردشتی را که گویا استادبازنشسته ادبیات بود، همچون جازه ای، هر هفته برای 2-3 ساعت، برای تدریس از تهران به اهواز می آوردند. اوحتا توان و نای حرف زدن در آن گرمای غالباً 48 درجه رانیز نداشت. شوکت نیکو که همزمان در یکی از رشته های موازی رشته من دانشجو بود، با خشم میگفت: اینهمه استاد جوان، روشنفکر، مدرن و تحصیلکرده و بیکار وجود دارد ، چرا این فسیل را اینور و آنور میفرستند؟، منظور اینکه واقعا افکار و نظرات او درباره اجتماع و ادبیات، از زمان ساسانیان بود، مثلا استفاده از آثار نویسندگان ایرانی نامبرده دربالا را ، به بهانه بدبین بودن ممنوع کرده بود. خلاصه این وضعیت باعث شد که ما تغییر رشته داده و به شهرهای دانشگاهی دیگری برویم، گرچه وضعیت روشنفکری استادان، با صاحبان دکترای دولتی! ازپاریس و سوربن، یا دانشگاههای آمریکایی بهتر از استاد فوق نبود.

امروزه در اینجا میخوانم که مثلا امرسن، یکی از شاعران، فیلسوفان و سیاستمداران ترقیخواه قرن 19، در آمریکا بوده است. و چون او مثلا میگفت که خدا را باید در طبیعت جست و نه درالهیات، به اتهام آته ایستی از تدریس در دانشگاه هاروارد، آنزمان وابسته به کلیسا، اخراج شده بود. نیچه، گویا همیشه يك جلد از آثار او را در سفر، برای مطالعه همراه خودداشت و بعضی از جملات قصار جاودانی اش، دیالوگهایی هستند با امرسن. یکی از سخنرانیهای امرسن: اعلان استقلال فکری روشنفکران، نام داشت. او از موضعی دمکراتیک به انتقاد از بی عدالتی های سرمایه داری آمریکا پرداخت و خواهان اصلاحات سیاسی، اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی و لغو برده داری و تساوی حقوق زن و مرد شده بود. امرسن کوشید که آمریکایی مسیحی پوریتانی را بسوی پراگماتیسم عملگرا، هدایت کند، چون مهاجرین و ساکنین جدید آمریکا خواهان رفع نیازهای عملی در زندگی بودند. امرسن استقلال فکری روشنفکران را نوعی تقوا و پرهیزکاری میدانست. او تا زمان مرگ زودرس پسرش، فیلسوفی خوشبین بود و میگفت که فلسفه و فرهنگ آمریکایی باید از فلسفه اسکولاستیک ، متافیزیکی و رمانتیک اروپایی دوری کند و فلسفه ای عملگرا شود. فلسفه عملگرایی او بعدها تاثیر مهمی روی ادبیات و هنر آمریکایی بجا گذاشت. در نظر او ادبیات میتواند وسیله ای برای خلاقیت فرهنگی و عمومی شود و سنت آمریکایی باید این باشد که از سنت قدیمی اروپا جدا گردد. گرچه نام امرسن امروزه در آمریکا ناشناخته و یا فراموش شده است، ولی تاثیر او را میتوان در ادبیات و فرهنگ زمان حال آمریکا مشاهده نمود.

امرسن همچون يك مغناطيس سعي كرد تمام فلسفه هاي قرن 19؛ حتا ايده آليسم و رمانتيسم را چون آهنربايي بخود جذب كند و بعد آنها را به جهت هاي ديگر هدايت كند. شكهاي مذهبي او باعث شده كه خلاف هفت نسل اجداد خود، از روحاني شدن دست بكشد و به انتقاد از راسيوناليسم غيرمردمي و سودطلبانه آمريكايي زمان خود بپردازد. وايتمن باتكيه به مقاله "شاعر" او، نوشت كه شاعر بايد براي ملت خود، نقش يك پيامبر رابعده بگيرد. فلسفه التقاطي او تحت تاثير فيلسوفان گوناگون، حاوي نظرات گاهي متضاد و متناقضي بود، از جمله اينكه او مينويسد كه ذهن، تنها واقعيت در جهان است و در مقالاتش نظراتي بنام "ايده آليسم عيني" مطرح كرد. مهمترين تئوري او، كوشش انسان براي هماهنگي انسان با طبيعت است. فلسفه او موسوم به "ترانسندنتاليسم"، فلسفه اي است خوشبين كه به نيكي، تواناييها و ظرفيتهاي انسان براي ترقي و آدميت ايمان داشت. او كوشيده ادغام افكار روشنگري و رمانتيك اروپايي با افكار ترقيخواهانه و اصلاحات اجتماعي در فلسفه عملگرايي آمريكا بپردازد. امرسن مدعي شد كه فرد ميتواند با توجه به طبيعت به شناخت خدا برسد. نظرات او پيرامون آزادي و استقلال فرد و اعتماد انسان بخود، باعث تحولاتي در هنر، فلسفه و فرهنگ آمريكا گرديد.

از جمله نوگرايي او در ادبيات اين بود كه ميگفت بايد متن از سنت ادبي، و خواننده از سنت حاكميت متن، آزاد شوند. در نظر او ادبيات ميتواند وسيله اي براي موضع گيري، و رسانه اي عمومي براي شناخت زباني، گردد. او كوشيد رابطه ايستا بين متن و خواننده- ادبيات و زندگي- سنت و زبان- را به شكل پويا در آورد. امرسن، شاعري فيلسوف بود كه كوشيد باكمك زباني شكارچي، به افشاگري مسائلي زمان خود بپردازد. تعدادي از شاعران نسلهاي بعدي زير تاثير او قرار گرفتند. بدون امرسن، شاعر ملي آمريكا يعني وايتمن به موفقيت لازم نميرسيد. گرچه امرسن در اروپا محبوبيتي شاين نيافت، بودلر كوشيد در فرانسه به تحسين جنبه هاي عملي شعرش اشاره كند. عمل گرايي ادبي و فلسفي او بعدها همچون ديني آمريكايي اشاعه يافت. امرسن گاهي اشعارش را بصورت مقاله به نظر خوانندگان ميرساند. او كوشيد افكارش را بصورت شاعرانه مطرح كند كه مخالفتي بود با فلسفه دانشگاهي و آكادميك افسار برگرزيده آن زمان. امرسن ميخواست باكمك مقالات و سخنراني هابش موجب نوگرايي ريشه اي، آزادي فكري، در فرهنگ و ادبيات آمريكايي شود. امروزه صاحب نظران گواهي به تاثير او روي نيچه، ادبيات و فلسفه پست مدرن، مبارزين محيط زيست، ميدهند. در آثار همينگوي، توماس وولف، اشتاين بك، ميتوان نشانه هايي از او ملاحظه كرد. در زمان حيات، امرسن شخصا با تورگنيف، وايتمن و هنري جيمس، ملاقات كرد. او در دهه هاي 50 و 60 قرن گذشته با تئوري هماهنگي و نظم در طبيعت، روي شاعران نسل بيت مانند كروات، كينزبرگ و شاعران محيط زيست مانند گاري سيندر و آموز تائير گذاشت.

رالف والدو- امرسن، در سال 1803 در آمريكا در خانواده اي روحاني مسيحي بدنيا آمد و در سال 1882 بدليل بيماري ارثي سل، در آنجا درگذشت. هفت نسل پيشين او مسيحي مذهبي بودند. او مدتي روحاني يك محله مسيحي بود، ولي بدليل انتقادهاي اصلاحگرانه اش، خلع لباس شد، و بعد از آن، چندسالي به شغل معلمي اشتغال داشت. امرسن چه در لباس مذهبي و چه در لباس معلمي، با تكيه بر فلسفه رمانتيك و افكار عملگرايانه خود كوشيد تا به درسهاي اخلاقي و نوع دوستي بين انسانها بپردازد. بعد از نوشتن مقاله "تجربيات شكايي" و مرگ پسر، او از خوشبيني دست كشيد و متوجه شد كه با وجود جامعه طبقاتي و ديوي بنام سرمايه داري، انسان قادر به عملي كردن هيچگونه اوتوپي نيست.

از جمله آثار او: مجموعه شعري با عنوان "روز من"، جامعه و تنهائي، يادداشتهاي روزانه، مجموعه مقالات، مقاله اي بنام "سرنوشت"، و كتاب مشهور و برنامه اي او پيرامون فلسفه ترانسندنتاليسم با عنوان "طبيعت" است. او سالها مغز روشنفكر محفل هواداران فلسفه فوق بود.

فلسفه هومانيسم سکولار او ریشه در هومانيسم مذهبي مسيحي دارد. او مینویسد که آمریکایی ها باید جنبه های رمانتيك اروپايي فلسفه را کنار بگذارند و عمل گرا شوند. او از سال 1851 فعالیتهاي ضد برده داري و برابري حقوق زنان با مردان را آغاز نمود. او در جواني به مطالعه آثار افلاتون، اسپینوزا و گوته پرداخته بود. هنري جيمس یکبار چنان از خوشبيني او به تعجب افتاده بود که نوشت، امرسن چشمهائيش را در برابر نیروهاي خشن و پليد جهان بسته است. فلسفه امرسن در آغاز تحت تاثیر مذهب و فلسفه ايده آليست آلماني بود. دوره رواج فلسفه ترانسندنتاليستي بين سالهاي 1836 و 1886 بود. آنها وارثان فلسفه کانت و هگل بودند. امرسن کوشيد بجاي مقوله هاي جبر و سرنوشت، به تبليغ آزادي و استقلال فرد بپردازد. او در ميانه قرن 19 تأثير مهمي روي نسل جوان روشنفکر در آمريکا بجا گذاشت. هواداران او در محفلي رمانتيك، اصلاح طلب، اجتماعي و تربيتي، گرد آمده بودند. جنبه هاي شبه مذهبي فلسفه امرسن سالها مذهب آمريکايي شمرده شد. او همچون هگل ميگفت که انسان با طبيعت و روح جهان بايد وحدت کند و يکي شود.

Emerson, Ralph 1803-1882

۷۱. شورشگري بعد از پاياننامه دکترا !

ادبيات به موازات مشي چريکي ؟
ادبيات سياسي ؛ بدون تعارف !
شاعر ميان بره ها و گرگ ها !

Enzensberger , H . M – 1929 - !

نمي دانم اگر امروز بعد از حدود چهل سال، از انسنزبرگر، نویسنده ترقیخواه آلماني، پيرامون نظراتش در باره سياسي نمودن ادبيات، پرسش شود، او باز هم همان مواضع قبلي خود را نمايندگي خواهد نمود يا اينکه بدليل کهولت و حوادث تاريخي، نظراتش را قدرتي تغيير داده باشد ؟.

شعر سياسي-اجتماعي او را ادامه شعر برشت و هايينه ميدانند که نه تنها سازش ناپذير بلکه شکاکانه حالاتي از رمانتيك تاريخي و دوره مدرن، راشامل ميشود. او با تکیه بر مواضع تئوريك برشت، مخالف شعر غيرسياسي و غيراجتماعي بود، گرچه در نظر او شعر اجتماعي بايد کيفيت ادبي و هنري نیز داشته باشد. او با شعار ترکیب شعر با عناصر روشنگري، به کارخانه هاي “ضداگاهي” سازي تبليغاتي سرمايه داري اشاره ميکند که زير پوشش فرهنگ و باکمک رسانه هاي خود به تحميق مردم پرداخته تادنبال مد و توريسم و سرگرمي بروند. اواز ادبيات و هنر مستقلی سخن ميگويد که احساسی نباشند و هدفشان “باسوادنمودن سياسي” اجتماع باشد. شعر او محتوایي سياسي و مسئولانه دارد که از ابزارهاي مهاجم، تحريك و شوک استفاده ميکند. او را از نوگرايان شعر آلمان دهه پنجاه قرن بيست تا کنون، بشمار مي آورند. انسنزبرگر در خارج از ميهن خود بعنوان يکي از رهبران شعر و ادبيات معترض آلمان شناخته ميشود.

با آغاز فعاليت گروه ادبي-اجتماعي 47 در آلمان، آلفرد آندرش با اشاره به انسنزبرگر گفته بود که: چه خوب، سرانجام يك شاعر خشمگين معترض ميان اين گروه پيدا شد. اشعار ضد ميليتاريسم و ضد “بي خيالي” سياسي او، به ابتدال فکري و فرهنگي رسانه هاي سرمايه داري دوران حکومت آدناور اشاره ميکنند. اواز ادبيات مسئول سخن ميگفت که درگير با توتاليتريهاي اجتماعي ميشود و نقش آن، مستقيما سياسي است. او کوشيد تا تضادهاي سياسي و فرهنگي جهان زمان خود را باکمک ادبيات مطرح کند و از وحدت مرگ آور برهها با گرگها، هشدار داد. در تمام آثار او خواننده به رابطه بين سياست و ادبيات پي ميبرد. او به انتقاد از کمبودها و سطحي گري انسانها نسبت به شرايط شان، پرداخت. قلم بدستان بورژوازي سالها به او لقب شلوغکار،

شورشگر و مبلغ تنفر طبقاتی، دادند و او و هاینریش بل را متهم نمودند که نیروی فکری پشت جبهه سازمان چریکی "ارتش سرخ آلمان" را تغذیه میکنند. آن سالها پایگاه اتمی شدن ناتو و دنبال روی از سیاست آمریکا در حمله به ویتنام، کوبا و فلسطین، از جمله موضوعات جنبش جوانان و چپ نو غرب بود. او جامعه رفاه غرب را با سقوط کشتی تیتانیک در سال 1912 مقایسه نمود. نظرات شاعرانه او نه تنها متکی بر سنبل گرایی شعر گاتفرید- بن و دیالکتیک شعر برشت، بلکه از نظر جامعه شناسی وابسته به مکتب فرانکفورت بودند. انسزبرگر در آغاز چند سالی زیر تاثیر شعر رمانتیک برنانتو نیز بود. و از نظر روشنگری تحت تاثیر نظرات آدرنو و هورکهایمر است و در خاتمه پیرامون بنیادگرایی مارکسیستی چپ اخطار داد. از جمله جوایز دریافتی او، مدال های: هاینه، بوشنر، هاینریش بل، بورنه، پاسولینی، و جایزه هنری عضویت مدینه فرانسه، هستند.

او خواهان "اداره" ای! برای ادبیات شد تا آنرا سیاسی و اجتماعی نماید- و نه برای پیشگویی و غیبگویی! او از لذت استتیک بعلاوه اتویی سیاسی - و یا از انتقاد اخلاقی برای از زیبانشناسی - در هنر و ادبیات گفت.

انسزبرگر در مجله (کتاب کورس) شماره 15 سال 1969 خواهان انقلاب ادبی شد و تحریک آمیز، مدعی گردید که ادبیات غیر اجتماعی و سرگرم کننده حق حیات ندارد، و اهمیت اجتماعی یک نویسنده فقط در کمک آن برای تحولات اجتماعی است. این مجله سالها تاثیر مهمی روی روشنفکران جوان چپ از خودبجا گذاشت. او با اشاره به وحدت هنر و علم، بجای ادبیات غیر اجتماعی، خواهان عمل، اقدام و فعالیت سیاسی گردید. و سالها مدافع سرسخت ادبی چپ سیاسی بود و با کمک ژورنالسم فرهنگی و نشر مجلات و آثار سیاسی فرهنگی، به مبارزه با رسانه های سرمایه داری و امپریالیستی پرداخت. در اشعار او خواننده با مخلوطی از: کولاژ، مونتاژ، نقل قول، زبان عامیانه، لهجه، طنز، سنبل های سوررئالیستی، زبان علمی و فنی. و سخن پراکنی های سیاسی، رویرو میگردد- که به ناآرامی جامعه رفاه و اقتصاد مصرف دامن میزنند. انسزبرگر گویا سرانجام موفقیت انقلاب فرهنگی، با کمک روشنفکران، را یک خیال در رویا نامید.

هانس مگنوس انسزبرگر در سال 1929 در جنوب آلمان دنیا آمد. او غیر از ژانر رمان در زمینه های: شعر، نمایشنامه، مقاله، و ترجمه، آثاری خلق نمود و غیر از ژورنالسم و کارنشر مجلات و کتاب، سالها مسئول "راديو مقاله" در جنوب آلمان بود و دهها نمایشنامه رادیویی پخش نمود. او در دانشگاه: زبان، فلسفه، و علوم ادبی خوانده است و به هفت زبان خارجی در سطح ترجمه آشنایی دارد.

از جمله آثار او: استتیک مقاومت، بازجویی هابانا، سیاست و جنایت، دفاع از گرگها، زبان کشور، خط نابینایی، مجموعه مقالات، جزئیات، آرامگاه، مجموعه مقالات سالهای 1955 تا 1970، غرق شدن کشتی تیتانیک، میدانهای عمومی برلین، تابستان کوتاه آنارشی، زندگی و مرگ ب.د، 37 ترانه تاریخ ترقی، شب دوبلین، ترانه راحل، اروپای هفت کشور، هنر و لذت، شیطان و ارقام، تاریخ ابرها، میانه روی و جنون، موسیقی آینده، روبرت جان کجا بودی؟، شعر عصبی میکند، زبان مجله اشپیگل، دختر هوا، آه اروپا!، مارش و پیاده روی کبیر، زیگزاک، کوچگران در قفسه، یک داستان خرگوشی، خشم پیر میشود ولی طنز ابدی میماند، سبکتز از هوا، بمنظور جنگ داخلی، موزه شعر مدرن، تعداد زیادی نمایشنامه رادیویی و ترجمه بعضی آثار نرودا و کارل ویلیامز، هستند. از جمله مجلات ادبی فرهنگی اجتماعی او: ترانس آتلانتیک، کتاب کورس، و کتابخانه ای دیگر، هستند.

پیام شعر به وجدان و روشننگری . Erich Fried (1921 – 1988)

اریش فرید . شاعر معترض اتریشی که آلمانی زبان و یهودی تبار است، با بقدرت رسیدن فاشیسم و اشغال کشورش، به انگلیس پناه برد . او بعد از پایان جنگ جهانی، بین سالهای 1952 و 1968، همکار ادبی رادیو BBC شد، ولی بدلیل اعتراض به تبلیغات تشنج آمیز آن رادیو برای ادامه جنگ سرد بین دو بلوک ، از همکاری با بی بی سی استعفاء داد و سالها در سراسر اروپا، از موضع چپ اروپایی، به جلسات شعرخوانی پرداخت. او مطرح ترین شاعر سیاسی زمان خود بود و در تمام عمر، خود را چپ رادیکال بحساب می آورد. شعر او تحت تاثیر برشت، سیاسی، اجتماعی، معترض، مسئولانه و انقلابی است. او به نوزایی جدید سنت شعر اعتراضی- سیاسی پرداخت. فرید میگفت شاعری یعنی مقاومت در برابر: بی احساسی، کوتاه فکری، و بی عاری و بی خیالی . چون شعرش نه تیره است و نه پیچیده، آنان را میتوان روی دیوار مدارس و خانه ها باز یافت. در زمان جنیش دانشجویی غرب در سال 1968 ، نام او بیش از تمام روشنفکران یا اهل فرهنگ، در روی شبنامه ها و اعلامیه های پخش شده دانشجویی آمده است. شعر او را، شیپور انتقادی-سیاسی از زمان و یا شرایط اجتماعی میدانند که میکوشد مشکلات را بفهمد و برای تغییر آنها بکوشد. بعد از برشت، شعر او در زبان آلمانی، عامیانه ترین و مردمی ترین شد، بدون اینکه عمق خود را از دست بدهد.

اریش فرید در سال 1938، بعد از فرار از کشورش، وارد سازمان جوانان حزب کمونیست انگلیس شد. او بعد از فرار از تعقیب فاشیسم، افکار سیاسی و رادیکال داشت و همیشه در رابطه با موضوعات اجتماعی و سیاسی وارد بحث های عمومی میشد. اتریش، انگلیس، آلمان، و اسرائیل، هیچکدام نتوانستند وطن واقعی او بشوند. او علیه : راسیسم، میلیتاریسم ، آواره گی و تعقیب، دست به سرودن شعر معترض زد. ریشه شعرش نه تنها سیاسی، بلکه مبارزه با فاشیسم، مخالفت با جنگ ویتنام، اعتراض به اوضاع سیاسی زمان، افشای مبارزه خشن سرمایه داری با سازمانهای چریک شهری آن زمان، و انتقاد از سیاست اسرائیل، در رابطه با سرکوب اعراب است. او بعد از شوک های ناشی از تعقیب فاشیسم، شاعر مدرن خلق در غرب نام گرفت. اشعارش مانند تفسیرهای "احکام عالمانه"، بادیدی مارکسیستی پیرامون تضادهای زمان حال هستند. مجموعه شعر "ویتنام" او موجب جنجالهای رسانه ای جانبدار جنگ سرد در سال 1966 علیه او گردید. غیر از آن، او مبلغ مقاومت سیاسی در تمام جهان علیه زورگویی سرمایه داری شد که موجب دشمنی رسانه ها علیه او و سانسور اشعارش گردید. سیاستمداران ارتجاعی کشورهای آلمانی زبان، کوشیدند تا از ورود اشعارش به کتابهای درسی جلوگیری نمایند. مورد اریش فرید، نشان داد که سرمایه داری و لیبرالیسم اش تا چه حد تحمل منتقدین خود را دارد!

او خلاف شاعره ای بنام نلی ساکس ، میگفت که هرچه خواننده بیشتر درباره بیوگرافی نویسنده بداند، اشعارش را بهتر می فهمد. او موضوعات : پیری، مرگ، دوستی، عشق، تنهایی، و ترسهای خود را مخفی نکرد بلکه آنان را بصورت شعر درآورد. شعرش مخلوطی است از: روشننگری، اخلاقگرایی، و افسرده گی ؛ صفاتی که از زمان هایینه تاکنون در شعر آلمان یافت نشده بود . پیرامون او باید اشاره نمود که چه افتخاری از آن بزرگتر که بعضی از محافل ادبی، شاعری را با هایینه و برشت مقایسه کنند. او میگفت که وطن او: واژه ها و افکار زبانی هستند. گرچه در آغاز، او اشعاری " آرشائی " سرود، ولی بعد اشعار سیاسی - مسئولانه ای تحت تاثیر برشت و در مخالفت با زورگویی به انسان، بچاپ رساند. او شاعر سروده های بی وطن! بود، یعنی تجربه های شخصی و اتوبیوگرافیک که انتقاد از زبان جامعه و تجربه های بی وطنی هستند. ولی از نظر زیبایی شناسی، منتقدین او مدعی شدند که اشعارش غالباً "بسته بندی" یک محتوای خاصی است که میشد جور دیگری نیز بیان نمود! گروه ادبی 47 آلمان هم به انتقاد اشعار سیاسی او پرداخت؛ از جمله هاینریش بل و گونتر

گراس، شعر او را ادبیات سیاسی جانبدار! نامیدند. فرید گویا پیش از خواب باید شعری می نوشت، خصوصاً در دوره دهه‌های 60 و 70 قرن گذشته، یعنی زمان ناآرامی های جنبش دانشجویی در اروپا.

اریش فرید در سال 1921 در وین اتریش بدنیا آمد و در سال 1988 در لندن حین جلسه شعرخوانی درگذشت. او از یهودیان آلمانی زبان کشور اتریش بود و بعد از اینکه پدرش را سازمان مخوف فاشیستی گشتاپو بقتل رساند، در سن 17 سالگی به انگلیس پناه برد. فرید در دوران زندگی به شغل‌های کتابداری، تکنیسین آزمایشگاهی، و کارگر موقت روزمزد، پرداخت. از جمله جوایز دریافتی او بعد از پایان جنگ و شکست فاشیسم: جایزه بوشنر و جایزه ادبی "دولت اتریش" هستند. او نیز به ترجمه نمایشنامه های شکسپیر و اشعار البوت به زبان آلمانی پرداخت و یکی از اعضای شلوغکار! گروه ادبی 47 آلمان بود. یکی از دلایل اعطای جایزه بوشنر به وی در سال 1987، اشاره به شجاعت او علیه انسان "برتر" فاشیسم، و کمبودهای جامعه و زمان هستند. در نظر کمیته توزیع جایزه بوشنر، در شعر فرید، واژه و موضوع- وحدتی تعیین کننده دارند. او شاعری است چند بعدی و با استعدادهای گوناگون. در عکسی از سال 1986، او در کنار "رودی دوتشکه"، رهبر بقتل رسیده جنبش دانشجویی آن زمان غرب، دیده میشود. فرید یک شاعر مسافر بود، جلسات شعرخوانی اش از دانمارک تا ایتالیا، در دهه های 70 و 80، محل ملاقات دوستداران شعر اجتماعی معترض شد.

اگر رسانه های غرض ورز بورژوازی علیه شعر اجتماعی فرید جنجال برآوردند و لی اشعار عاشقانه او میان اقتشار گوناگون جامعه غرب هنوز محبوبیت خود را حفظ کرده اند. او میگفت اگر هرکس میتواند اشعار عاشقانه اش را بزبان آورد، جهان تعادل خود را باز می یافت، چون عشق، فکر و ذهنی است خلاق و تولیدکننده که چشم و گوش و لب دارد و تنها، عشق نوگرا است و باید به محافظت خود از نوگرایی آن بپردازیم تا دچار یاس و سرخورده گی نشود. زیبایی، طبیعت گرایی، حقیقت جویی، ادامه قافله احساسات انسانی و عشق هستند، چون عشق، پلی است میان انسانها و پادزهری علیه ترس. او در این رابطه میسراید:

آنچه آن است

پوچ و بی معنی است؛ عقل میگوید.

هست، آنچه هست؛ عشق میگوید.

شکست است؛ حسابگری میگوید.

رنج است؛ ترس میگوید.

امیدی به آینده نیست؛ دوراندیشی میگوید.

تنگ است؛ غرور میگوید.

هست، آنچه هست؛ عشق میگوید.

غیرممکن است، تجربه میگوید.

حماقت است؛ احتیاط میگوید.

هست آنچه هست؛

عشق میگوید.

اریش فرید می سرود، بدون اینکه خواننده زحمتی برای فهم شعرش داشته باشد. شعر او را رمز زدا و کلیدی نیز میدانند. در اشعار وی، روشنگری از طریق دیالکتیک و دیالکتیک با کمک طرح تضاد و طنز، مطرح میشوند تا واقعیات: اجتماعی، نظامی، و سیاسی مطرح شوند. در مورد شعر او گفته میشود که شناخت نباید همیشه درآورد و از طریق زخم های خونین باشد، بلکه میتواند گاهی مانند رعد و برقی به دامن خواننده بیفتد. او نیز کوشید تا سوء استفاده حاکمین و رسانه های وابسته از زبان و تبلیغ خشونت در انظار عمومی را افشاء کند. سخن دیالکتیکی، بازی زبانی در شعر او، نشان میدهند که زبان زورگویان میتواند فریب دهنده گردد.

افکار فلسفی اشعارش حاوی مقوله های ، ذهن-عین ، شخص- واقعیت ، و “من”- جهان ، هستند.

آثار او شامل : شعر ، داستان ، نمایشنامه رادیویی، و یک رمان می باشند ؛ از آن جمله : اشعار اخطاری، ویتنام، اینجوری قاتی آلمانها شدم، یک سرباز و یک دوشیزه، آی اسرائیل!، اشعار آغازین، در مخالفت با فراموشی، سرزمین سنگها، به فراموشی عادت نکنیم، تمرین های ابتدایی برای معجزه، تفکرات، کودکان و دیوانگان، پرسشهای زمان، در میان دشمنان خودماني، پادزهر، صد شعر بی وطن، حوادث و خاطرات، درحاشیه زمان زندگی مان، آزاد از مهاجرت و فرار، پای دروغ های کبیر. - کتاب (صدشعری وطن) او موجب دریافت جایزه ناشرین برای وی گردید.

۷۳- از برف های کلیمانجارو تا بریگادهای سرخ .

همینگوی ، شکارچی و نویسنده ضد جنگ .

سبک روزنامه نگاری ، مکتب داستان نویسی همینگوی . (1889 – Ernst Hemingway 1961)

ارنست همینگوی، استاد داستان کوتاه نویسی، مهمترین نویسنده نسل بربادرفته آمریکایی در زمان جنگ جهانی اول بود. او غیر از جایزه ادبی پولیتسردر سال 1952، دریافت کننده جایزه نوبل سال 1954 نیز بود. وی خالق 50 داستان کوتاه فراموش نشدنی میباشد. او نخستین نویسنده ای است که طبق توصیه هانری جیمز، موفق شد زیبایی ادبی را با درآمد مالی ناشی از فروش کتاب را باهم ادغام کند. همینگوی تعثیر مهمی روی هنر داستان نویسی زمان حال بجا گذاشته. در سبک او نه شرح احساسات بلکه انعکاس دقیق اشیاء و رفتار افراد، مهم است. غالب آثارش پیرامون شجاعت مردان و قهرمان گری آرکائیک میباشد. او موفق شد تا مشاهدات و تجربیات مردانه خود را در ادبیات مطرح نماید. در آثار او غیر از انتقاد اجتماعی، مسائلی پیرامون نسل بربادرفته، توصیف زشتی های جنگ، فاشیسم و جاسوسی مطرح میشوند. او از نسل مهاجر بربادرفته آمریکایی میگوید که بعد از پایان جنگ جهانی اول، در فرانسه خود را با ادبیات، الکل، جنگ، و زنان مشغول کرده اند. همینگوی از داوطلبان آمریکایی در جنگ مینویسد که شاهد خشونت و پوچی آدمکشی و جنگجویی میگردند.

او در سبک داستاننویسی ژورنالیستی خود، فقط لازم ترین حرفها را مطرح میکند. این سبک کوتاه، دقیق و فشرده نویسی او تعثیری جهانی روی ادبیات جهان گذاشته است. آثار او را میتوان مخلوطی از فن ادبی و نیروی هنری بحساب آورد. به سبک ادبی او عنوانهای سندی و پدیده شناسانه نیز داده اند. او استاد داستان کوتاه نویسی در ادبیات آمریکایی است. تجربیات شخصی او در زندگی، منبع استتیک و نیروی خلاق هنری آثارش میباشد. او برای آثارش مدام در جستجوی تجربیات شخصی بود. شرکت در دو جنگ جهانی و جنگ داخلی اسپانیا، علاقه به شکار، ماهیگیری، ماتادور های گوباز، ولنت های جسمی، از آنجمله هستند. همینگوی مخالف شدید سخن پراکنی های طویل و روده درازانه در داستان نویسی بود. سبک ادبی او رپرتاژی و زبانش، غیر احساسی و بدون همدردی با شخصیت های داستان هستند. منقذی نوشته بود که فن و سبک نویسندهگی او غالباً در جستجوی موضوع، عرق می ریزند و منتقد دیگری در رابطه با خودکشی او در سال 1961 گفته بود که ادبیات آمریکا، غولی در ردیف تولستوی، فلور، استاندال، و بالزاک را از دست داده است.

کارشناسان، آثار او را به سه دوره تقسیم میکنند: مرحله مدرن و خلاق آغازین، مرحله جهت یابی ادبی او در دهه 30 قرن گذشته، و مرحله دهه های 40 تا 50 او. مرحله آخر او را مرحله خستگی و ناتوانی هنری وی مینامند. دیگران این مرحله را آغاز دوره پست مدرن در ادبیات

آمریکا بشمار می آورند. آثار مرحله اول او را اصیل و جالب مینامند. در مرحله سوم، او اهمیت خاصی به زبان و افکار قهرمان داستان میدهد. در این مرحله سبک سندی او به نفع زبان، دیالوگ و روایت کنار میرود. همینگوی رادرکنار چخوف، تورگنیف، و جویس از ابدی های داستان کوتاه نویسی در غرب بشمار می آورند. او مدعی بود که روزی چون تولستوی مشهور در ادبیات خواهد شد. وی مارک تواین، یوسف کنراد، استفان کرانه، و دوس پاسوس را از آموزگاران ادبی خود میدانست. خلاف شایعات پیشین، نامه ها و یادداشتهای منتشر شده همینگوی در سال 1975، نشان دادند که آثار او را نباید عمدتاً اتوبیوگرافیک بشمار آورد.

همینگوی، نویسنده واقعه‌گرا؛ بانزدیکی به سمبولیستها، دارای زیباشناسی ادبی خاص خود است. منتقدی، نزدیکی او به ادبیات آوانگارد را بیشتر میدانند. تارقیب ادبی وی، یعنی فیتزجرالد، آثار او را بخشی از مدرنیته رمان نیز بحساب می آورند. علاقه او به پاکی و خلوص زبانی را ناشی از نزدیکی سبک او به جریان ادبی اکسپریمنتل میدانند. منتقد دیگری، واقعه‌گرایی او را رئالیسم غیر معمولی نامید، چون او در سبک همچون عکسبرداری، بدون طرح احساس، یک گزارشگر ادبی میباشد. آن زمان به آثار او بادیدی میان کتاب پر فروش سال، و تجربیات زبانی اکسپریمنتل نگریسته میشد. در واقعه‌گرایی ادبی او، آگاهی بجای خیالپردازی قرار میگردد. برای همینگوی وظیفه دقت زبانی، بخشی از یک اخلاق صداقت و فن نویسندگی است. همینگوی همچون اعضاء گروه نسل بر باد رفته، از جمله خانم گترود اشتاین و جناب عنرا پاوند، خواستار پاکی و نظافت زبان از پرگویی های کلاسیک بود.

منتقدین چپ، انتقاد از فاشیسم و تنفر ضد جنگ او را، فردگرایانه، ناامیدانه و جهانیابی اش را بدبینانه بحساب می آورند. موضوع اصلی پرسشهای ادبی او: هویت، نوستالژی، و حیثیت فردی در رابطه با روابط اجتماعی؛ در شرایط فوق العاده مانند جنگ، مبارزه، مرگ، خشونت، و شکار است، او بر خورد با مرگ، عشق و خشونت را، شرایط کلیدی رشد انسان میدانست و به شرح ابتدال مرگ آور و اتفاقی بودن روزمره گی جنگ می پرداخت، برخورد با مرگ و انواع جان دادن، در پاره ای از آثارش دیده میشوند. غیر از عشق و مرگ، گذر زمان، غیرت و مردانگی نیز از جمله موضوعات مورد علاقه همینگوی هستند. او در طول عمرش، غیر از گزارشگر جنگ، سرباز، بوکسر و زنباز نیز بود. در آثار دیگری، او مبارزه انسان متمدن علیه طبیعت وحشی را توصیف میکند. همینگوی از قهرمانی میگوید که در شکست نیز، پیروزی اخلاقی می بیند و می نویسد که انسان برای شکست ساخته نشده، چون او ممکن است که نابود شود، ولی شکست پذیر نیست، چون گرچه در درهها: جنگ، ویرانی و مرگ حاکم است، در کوهها: پاکی، صافی و آرامش مشاهده خواهد شد. او از شخصیت هایی میگوید که به گونه ای در جستجوی سعادت و هویت خود هستند.

گروهی از مورخین ادبی مدعی هستند که هیچکس چون همینگوی تحولات توفانی سیاسی و اجتماعی سالهای 1960 تا 1900 آمریکا را از طریق رمانها، داستانها، و گزارشات خود ثبت نکرده است؛ از آنجمله: ناسیونالیسم ترقیخواه و میهن پرستانه روزولت، نابودی ایده آلهای بر اثر جنگ جهانی اول، بحران اقتصادی دهه بیست، دلایل ضدفاشیستی جنگ داخلی اسپانیا و جنگ جهانی دوم، و سرانجام رشد ایدئولوژی ناسیونالیستی در طول جنگ سرد. همینگوی در تمام طول عمر درکنار کار نویسندگی، به همکاری خبرنگاری و گزارشگری نیز برای مطبوعات مشغول بود. سرانجام او که سنبل مردانگی ادبی و عاشق مرگ قهرمانی بود، در سال 1961 گلوله ای به شقیقه خود شلیک نمود، گرچه در سال 1954 دوبار بر اثر سقوط هواپیمایش، جان سالم بدر برده بود. به این دلیل گروهی مشهوریت ادبی او را مرهون پاره ای افسانه های عجیب زندگی خصوصی اش میدانند. در پایان، خوانندگان بیشتر علاقمند به حوادث زندگی خصوصی وی بودند تا به آثار ادبی اش، و به تحلیل روانشناسان، چون او نمی توانست انتظارات عمومی را از نظر ادبی برآورده نماید، دست بخودکشی زد.

همینگوی از نظر خانوادگی، از قشر متوسط بود. پدرش پزشک و مادرش خواننده بودند. وی در جنگ جهانی اول راننده آمبولانس بود و چند بار مجروح گردید و در جنگ داخلی اسپانیا به هواداری از چپ ها پرداخت. در آنجا، راستگرایان ژنرال فرانکو، علیه جمهوری خواهان، سوسیالیستها و کمونیستها می جنگیدند. در آن زمان با کمک مالی شوروی ها، 40000 داوطلب جنگی خارجی از بریگادهای انترناسیونالیستی؛ از آنجمله آندره مالرو و جرج آورل، علیه فاشیسم شرکت نمودند. وی در گزارشی مینویسد که باید علیه دیکتاتوری فرانکو و مبارزه با فقر در جنگ داخلی اسپانیا شرکت نمود. همینگوی در سالهای 1939 تا 1959 در کوبا زندگی نمود. وی در طول زندگی 4 بار ازدواج نموده بود.

از جمله آثار او: پیرمرد و دریا- ناقوس ها برای که بصدا در می آیند؟- برف های کلیمانجارو- نویسنده و جنگ - در کشوری دیگر- پاریس، یک جشنی برای زندگی - باغ عدن - مردان بدون زن- همراه کاروانی آفریقایی- تابستانی خطرناک- مرگی در بعد از ظهر- پیروزی، دست خالی ماند- داشتن و نداشتن- ستون پنجم جاسوسی- گذر از رودخانه و جنگل- جزیرهها در توفان- حقیقت در شفق- در زمان ما- قاتل- تپه های سرسبز آفریقا- و زندگی کوتاه ولی خوشبختانه ماکومه . کتاب داشتن و نداشتن او را در رابطه با مبارزه سیاسی و طبقاتی بحساب می آورند. همینگوی در سال 1889 بدنیا آمده بود.

۷۴- رمانتیک نمودن ادبی جنگ .

ارنست یونگر - وصف جنگ طلبی . Ernst Jünger (1895 - 1998)

ارنست یونگر ، نویسنده آلمانی، انگار که در نوجوانی زیاد شاهانه و آثار هومر خوانده بود که با عشق رمانتیک جنگ، در شانزده سالگی وارد لژیون نظامی فرانسه شد تا به الجزایر رفته و یابا اثر شرکت در دو جنگ جهانی غرب، چندین بار مجروح شود. او غیرمستقیم، خود را یکی از آخرین جنگجویان قلم بدست نیهیلیسم غرب میدانست. جامعه شناسان و مورخین ادبیات، زندگی و آثار او را آینه تغییر و تحولات، بحران و هیجانات تاریخ قرن بیست اروپا بشمار می آورند. او با تصویری رمانتیک و شور میهن پرستی و روح ماجراجویی، حداقل چهار بار وارد ارتش زمانهای گوناگون شد تا مرگ را تحقیر کند! ماجراجویی های جنگ خواهی اش نشان میدهند که او مرگ را همچون یونانیان باستان: همراه، رفیق، و شاهد، واقعیات قبول کرده بود. او میگفت که جنگ برای یک جنگجوی واقعی، همیشه اقدام و عملی مثبت است، ولو اینکه با شکست نیز روبرو شود. یونگر میکوشد با کمک ادبیات: خطر، مرگ، و ماجراجویی، را جذاب نشان دهد و میگفت که با نظر و توجه به اتفاق مرگ، هیچ پدیده ای برای شرح ادبی، بی اهمیت و کم ارزش نیست، چون هر واژه و هر دمی ممکن است، آخرین لحظه زندگی انسان باشد. وی با تکیه به هایدگر نوشت که فقط در شرایط اضطراری، فوق العاده و مرزی، است که ما به تجربه انسان بودن خود نزدیک میشویم. به این سبب او مبلغ و شیفته لحظه های خطرناک در زندگی شد. او با اشاره به جنگهای کلاسیک تا زمان جنگ جهانی اول، با احساسات رمانتیک مینویسد که بدون کمک تکنیک و وسایل نظامی، در میدان نبرد، مرد در مقابل مرد! قرار گیرد. او خود را ادیبی ناسیونالیست میدانست و نه فاشیست، گرچه نازیها سالها آثارش را با علاقه خاصی میان مردم تبلیغ نمودند و آنان بجای ایده آلهای انسانی، قهرمان پروری را به خواننده تلقین می نمودند.

ارنست یونگر، مانند نیچه و هایدگر، بعد از پایان جنگ جهانی دوم در کشور خود مورد بی توجهی قرار گرفت، گرچه دشمن "خونی" آلمان یعنی فرانسه، او را یکی از نویسندگان مهم قرن بیستم بشمار آورد. شاید این علاقه فرانسویان به سبب آثار سوررئالیستی است که ارنست یونگر تحت تعثیر ادبیات فرانسه، در آغاز نوشت. باید اشاره نمود که بین سالهای 1941 تا

1944، که ارنست یونگر مسئول بخش فرهنگی! ارتش فاشیسم، در فرانسه اشغال شده بود، در آنجا محفل ادبی و شب شعر به راه می انداخت و خود را مخلص! ادبیات و فرهنگ قوی فرانسه معرفی می نمود! سالها طرفداران ارنست یونگر در آلمان مدعی شدند که او را بناباید نماینده «استتیک فاشیسم» بشمار آورد، چون او تحقیر استتیک فاشیسم «خود» را هیچگاه مخفی ننمود. گرچه آثارش شامل ایدئولوژی یک سنت گرای فکری اشرافی است، او دیو فاشیسم را ولی انکار می نماید. به این دلیل بارها کوشید تا از نشر نوشته هایش در رسانه های نازیسم پیشگیری نماید. او حتی یکی از آثار خود را «بوتیقای جنایات فاشیسم» دانست. یونگر خود را یک سنت گرای نظامی ناسیونالیست میدانست و نه نویسنده جانبدار فاشیسم. به نظر بعضی از منقدین، او در کتاب (رعد و برق پولاد) پیرامون خشونت و پوچی جنگ و آدمکشی سخن می نماید. در اوایل، برشت از هواداران نثر و داستانهایی او بود و آدرنو میگفت که او گرچه نویسنده ردیلی است، ولی رویاهایش شبیه آرزوهای چپ ها هستند!

منقدین ادبی شوروی سابق، ارنست یونگر را یکی از جاده صاف کن های فرهنگی فاشیسم آلمان نامیدند که بعد از پایان جنگ جهانی دوم، طرح و کوشش ضد هومانیتی خود را در خدمت ایدئولوژی امپریالیستی آلمان غربی قرار داده بود. و اوباکمک ادبیات پان فاشیستی و نظامی گری، موجب تقویت ایدئولوژی نازیسم نیز گردید. چپ فرهنگی در غرب، آثار ارنست یونگر را مخلوطی از دوستی و دشمنی شمرد که درسنگری اشتباهی ایستاده- و یادریک عروسی بیگانه رقصیده است! و او را یک رمانتیک ناامید و بدبین «قلب ماجراجویی» انسان سرگردان سرمایه داری نامیدند. یکی از منقدین یهودی تبار آلمانی، نثر یونگر را، نثر سوارکاران و سنت گرای جنگ طلب نامید، که در آزمایشگاه دوران جنگ سرد به کیمیاگری زبان مشغول بود و میخواست عقلگرایی راباکمک استتیک و زیبایی احساسی، از میدان بدر نماید.

بخشی از نقد لیبرال اشاره میکند که یونگر گرچه آرمان جمعگرایی دارد ولی کمونیسم و فاشیسم را ماده گرا دانسته و سوسیالیسم بلشویکی را رد نمود. در نظر یونگر، بر اثر صنعت و تکنیک، زندگی، خصوصیات انسانی خود را از دست داده است. یکی از دلایل مخالفت ظاهری او با فاشیسم، بدلیل اعتقادش به نقش مهم قشر برگریدگان روشنفکر در جامعه بود و نه بقول او میدان لمپن های پابرهنه نازیسم. او گویا عضویت در حزب فاشیستی (NSDAP) حزب کارگری نازی آلمان! و قبول مسئولیتهای فرهنگی را چندبار رد نمود. منقدین ادبی، ارنست یونگر را انارشیستی نامیدند که به تحقیر سیاست زمان خود می پرداخت. چون او در کتاب (کارگر) از طریق کوششی رمانتیک-فوتوریستی، میخواهد نظم و انارشی را در جامعه باهم آشتی دهد. یونگر سرانجام در سال 1944 به اتهام آشنایی با سوء قصدکنندگان به هیتلر، از ارتش اخراج و آثارش ممنوع گردیدند. با اینوجود، اعطای جایزه گوته شهر فرانکفورت، در سال 1982 به او، موجب موجی از اعتراض در فضای فرهنگی آلمان غربی شد، گرچه میتران بعدها همراه صدراعظم آلمان به دیدار او رفت.

ارنست یونگر در سال 1895 در آلمان دنیا آمد و در سال 1998 در آنجا درگذشت. آثار او شامل: مقاله، رمان، داستان، و خاطره نویسی، هستند. پدر وی شیمیدان و داروساز بود. او در کودکی گویا استعداد خاصی در موسیقی داشت و بعدها آنرا قطبی در مقابل صنعت و ماشین زده گی میدانست. او در سال 1913 عضو لژیون فرانسه شد. وی در دانشگاه فلسفه و جانورشناسی خوانده و علاقه خاصی به قتل! و گردآوری حشرات داشت.

از جمله آثار او: زنبورهای شیشه ای - مشکل علاء دین - بسیج عمومی - آتش و خون - روی صخره های مرمری - اشعات و رعد و برق پولاد - کارگر - دریای دیوار زمان - باغها و خیابانها - دو بار ستاره هالی - دیداری خطرناک - معنی و هدف زندگی - هفتادسالگی و بر باد رفتی - اوتوپي هلی پولیس - سفرنامه های بعد از جنگ - در جستجوی خود - بخاطر این هدف - پرش زمان - رویاها - مقالات سیاسی در مجلات دهه بیست و سی - مجموعه آثار 22 جلدی - هستند.

بعضی از رمان‌های او را اتوبیستی بشمار می‌آورند. سبک آثارش معمولن براساس گزارش و شرح و وصف سفرنامه‌ای است. یادداشت‌های روزانه و خاطره‌نویسی، یکی از سبک‌های مورد علاقه ارنست یونگر در زمان جنگ بودند. مقالاتش شامل تئوری‌های فرهنگی و انتقاد از فرهنگ غرب هستند. شاهکار تئوریک فرهنگی او در کتاب (کارگر)، مبلغ قهرمان‌گرایی مانند سربازان زمان جنگ جهانی اول است. ارنست یونگر کوشید تا به ثبت ادبی جنگ در قرن گذشته‌ی اروپا بپردازد.

۷۵- زوجی در ادبیات روستایی غرب .

از شعر حوا- تارمان اروین . Eva Stittmatter (1930-210), Erwin Strittmatter (1912-1994)

مرگ حوا اشتريت‌ماتر ، شاعره و منتقد ادبی آلمان شرقی سابق در سن 80 سالگی در چند روز پیش ، باعث شد که من در چند کتاب تاریخ ادبیات آلمان و چند دانشنامه مشاهیر، دنبال بیوگرافی کوتاه او بگردم ، ولی در غالب این آثار با بیوگرافی شوهر نویسنده وی یعنی اروین اشتريت‌ماتر روبرو شدم که در سال 1994 درگذشته بود .

خانم حوا اشتريت‌ماتر، غیر از چند کتاب مجموعه شعر، خالق کتاب کودکان و تئوری ادبی نیز میباشد . او نظری مثبت و خوشبینانه نسبت به جهان سوسیالیسم زمان خود یعنی استالینیسم داشت . سبک نوشتن وی مخلوطی است از سنت ادبیات مردمی ، ادبیات رمانتیک، و ادبیات آغاز قرن 20 . وی در دانشگاه به تحصیل زبان و ادبیات رومی و آلمانی پرداخته بود و در سن جوانی با اروین اشتريت‌ماتر ، نویسنده رمان سوسیالیستی روستایی ، در شرق آلمان ازدواج کرده بود . او یکی از همکاران مورد اطمینان کانون نویسندگان کشور آلمان شرقی سوسیالیستی سابق بود .

از جمله آثار او – مجموعه اشعار، برف ماه روی چمن ، یک گل سرخ همیشه غالب ، دلیل سعادت ، آزادی مرموز تنهایی ، روی تاب معلق ، ترانه ای از سکوت ، صد شعر ، عشق و تنفر ، زیبایی ، و زیر تابش نور رقصان ، هستند . وی در کتاب نامه‌ها ، صفات و جنبه‌های ادبی ادبیات آلمان شرقی سابق رانیز نشان میدهد . او آثار اروین اشتريت‌ماتر را طبق نیازهای استتیک نظام سوسیالیستی آن زمان کشور خود معرفی میکند . حوا اشتريت‌ماتر میان سالهای 1930-2010 در شرق آلمان زندگی نمود . وی امروزه یکی از شاعره‌های مهم آلمان در قرن بیست بشمار می‌آید .

اروین اشتريت‌ماتر- میان سالهای 1912-1994 نیز در شرق آلمان زندگی کرد . او در سال 1954 نخستین منشی کانون نویسندگان آلمان شرقی سابق بود ، و از سال 1957 با حوا اشتريت‌ماتر ، شاعره و داستان‌نویس کودکان ، ازدواج نمود . او از سال 1947 عضو حزب کمونیست گردید و مسئولیت حزبی 7 روستای اطراف محل سکونت خود را بعهده گرفت .

اروین اشتريت‌ماتر، عضو آکادمی هنر و منشی کانون نویسندگان آلمان شرقی نیز بود . امروزه گروهی از منقدین ادبی ، او را خالق رمان سوسیالیستی روستایی بشمار می‌آورند . موضوع آثارش غالباً شرایط زندگی و تغییرات اجتماعی روستایی ، رفتار روستائیان نسبت به تغییر روابط تولید ، انتقاد از لجاجت و ایستادگی فکری حزبی و بوروکراتیک، هستند .

نظرات روانشناسانه و ساده لوحانه او ، شرح و توصیف رنج و زندگی انسان روستایی و خرده بورژوازی شهرهای کوچک است . برشت در باره نمایشنامه " گور گربه " او گفته بود ، آن نخستین نمایشنامه ایست که مبارزه طبقاتی مدرن در روستاها را نشان میدهد .

اروین اشتريتماتر، همچون پدرش شغل نانوايي آموخته بود. وی در سال 1933 بدليل عضویت در حزب سوسیال دمکرات آلمان، از طرف نازیها دستگیر و مدتی را در زندان گذراند. نخستین رمان او در سال 1950 در جراید آنزمان منتشر شد. آثار او تاکنون به 40 زبان مختلف با تیراژی چند میلیونی منتشر شده اند. غالب خوانندگان آثار او جوانان و نوجوانان در کشورهای بلوک شرق سابق و کشورهای توسعه نیافته جهان سوم هستند. او در آثارش غیر از روزمره گی کار، به شرایط و روابط انسان و طبیعت نیز میپردازد.

اروین اشتريتماتر، با زبانی تصویری، طنزآمیز و عامیانه به گذشته سرمایه داری و تحول سوسیالیسم در روستاها میپردازد. غالب رمانهای تحولی او دارای عناصر قوی اتوبیوگرافیک هستند. آثارش شرح و توصیف شرایط زندگی پرولتاریای روستایی و خرده بورژوازی روستاها قبل از سال 1945 و در دوره کوشش سوسیالیستی بعد از جنگ جهانی دوم هستند. او در رمان هایش به ترکیب فرم روایتی سنتی و عناصر اتوبیوگرافیک و شخصی میپردازد. غیر از رئالیسم ادبی و سبک توصیف روستایی، در آثارش خواننده با مسئولیت نویسنده برای نوسازی سوسیالیستی نیز روبرو میشود. او به مشکل سوسیالیستی نمودن روستاها و وحدت اجباری دو حزب کمونیست و سوسیال دمکرات نیز اشاره مینماید.

وی در پایان عمر از نظام استالینیستی فاصله گرفت و به فلسفه های شرقی مانند تائوئیسم و لائوتسه نزدیک شد. از جمله رمانهای او - درشکه گاوی، تینکو جوان، معجزه گر، اوله بینکوپ، تقدیم، داستانهای کوتاه سه چهارم قرن، بلبل آبی، دکانی در روستا، آغاز چیزی، یکشنبه در روستا، دوستم خانم تینا بابه، و دو نمایشنامه - گور گربه، و عروس هلندی-، و کتاب کودکان پونی پدرو، هستند. شاهکار او کتاب سه جلدی "دکانی در روستا" است که بعدها نیز بصورت فیلم درآمد. وی خالق چند داستان بلند مانند - شرایط در هوا، داستانهای قناری، پزشکی و شپش، داستانهای بی وطنی، و خالق داستانهای کوتاه مانند خاطرات روزانه نیز است.

او را امروزه از مهمترین نویسندگان اجتماعی آلمان شرقی سابق میدانند که غیر از جایزه لسینگ، 5 بار جایزه ملی ادبیات کشور خود را نیز دریافت نمود.

۷۸- قربانیان از ادبیات سیاسی.

فراز و فرود يك جریان ادبي .

اکسپرسیونیسم .

Expressionismus

از جمله بازماندگان سبک اکسپرسیونیستی که بنام و مشهوریتی فراموش نشدنی رسیدند، میتوان از: برشت، بوشنر، کافکا، دوبلین، بن، هاینریش مان، و جویس، نام برد. آنها یا مدتی هوادار این جریان ادبی-هنری بودند و یا اینکه آثاری در این سبک از خود بجای گذاشتند.

ولی شش تن از آنان بنامهای: تراکل، اشترام، زورگر، مارک، اشتادله، و لیشتن اشتاین، به سبب شور وطن پرستی، در حین جنگ جهانی اول کشته شدند.

با بقدرت رسیدن فاشیسم، پنج تن دیگر آنان بنامهای: س. اینشتین، کلور، تولر، وایس، ولفن اشتاین، بدلیل فشارهای سیاسی-اجتماعی دست به خودکشی زدند.

و حداقل دو تن دیگر از آنان در بازداشتگاههای اجباری نازیسم، بنامهای: موهزام، و کورنفلد، بقتل رسیدند. دو تن دیگر بنامهای: سرنر، و فون حدیث، تا زمان پایان جنگ جهانی دوم، در اسارت نازیها بودند.

وبخش مهمی از یهودیان آلمانی زبان این جریان، دست به مهاجرت و فرار زدند.

گ. بن ، یکی از مشهورترین شاعران این جریان، مدتی هوادار فاشیسم شد و توانست به شغل پزشکی خود ادامه دهد. منتقدین چپ مدعی هستند که گروهی دیگر که نتوانستند مانند : برشت ، هاینریش مان، و ریشتر، راهی بسوی پرولتاریای انقلابی بیابند، به بن بست رسیدند و گوشه گیر شدند.

گروهی دیگر هم با هدف: سیاسی نمودن هنر – و استتیک نمودن سیاست – به فکر تشکیل یک جمهوری آنارشستی شاعران، افتادند – و در نوامبر سال 1918، به تقلید از انقلاب اکتبر شوروی، در جنوب آلمان، اعلان حکومت جمهوری اتوپیستی، خود را نمودند. ولی بعد از چند ماه به سبب حمله ناسیونالیسم و فاشیسم، شکست خوردند .

آنان خلاف مارکسیستها، پرولتاریا را قطب مقابل بورژوازی، معرفی نکردند. بلکه خواستند با کمک قشر و صنف ناسازمان یافته پنجم ! ، یعنی : روشنفکران ، هنرمندان، بی خانمان ها، فواحش، و مجرمین ، قدرت را حفظ نمایند.

واژه اکسپرسیونیسم در زبان لاتین به معنی : هنر بیان ، است . اوج سالهای شکفتگی این جریان ادبی-هنری را بین سالهای 1910 – 1925 بحساب می آورند. آنان برای انجام انقلاب سیاسی-اجتماعی، خواننده و مردم را به انقلاب فکری دعوت کردند و مدعی شدند که با زوال جامعه و جهان کهن، دنیایی نو بوجود خواهد آمد. مورخین سیراندیشه فرهنگی، ریشه اکسپرسیونیسم را در آثار گذشته : استریندبرگ، داستایوسکی، ویتمن ، و سمبولیسم فرانسوی می بینند. که بدلیل بحرانهایی درونی و روانی انسان پیش از جنگ جهانی اول، بوجود آمد. اکسپرسیونیستها کوشیدند به بهانه دفاع از حقوق فرد و آزادی شخصی، به مبارزه با: انسان مکانیکی جامعه صنعتی، تمدن شهرهای انبوه صنعت زده، ساختارهای اتوریته بورژوازی ، فرهنگ پادشاهی ویلهلمی آلمان. مکانیکی شدن زندگی بوروکراتیک، اتوریته دولت و خانواده، علم و فن زده گی زندگی، تسلط رسانه های جمعی وابسته. عقل زده گی و نظم گرایی اجباری انسان و جامعه، پردازند.

گروهی دیگر، علت وجود جریان اکسپرسیونیسم را رقابتی میدانند با : تبلیغات رنگین خیابانی کالاهای مصرفی، مغزشویی رسانه های جمعی سرمایه داری، ترس و بیگانگی انسان در شهرهای بزرگ و بدون مسافرخانه!، رونق فن و صنعت حمل و نقل و تحرك، مخالفت احساسی-فکری با مکاتب رقیب مانند: ناتورالیسم، امپرسیونیسم، سمبولیسم، و رمانتیسم نو. اکسپرسیونیستها، خود را ضد واقعگرایی ناتورالیستی و عکس برداری و فتوکپی ظاهری امپرسیونیستی، توصیف روانشناسانه، و بررسی علت و معلولی حوادث و واقعیات، معرفی نمودند. گروه دیگری دلیل رشد آنان را: اعتراض به اتوریته صنعت، مبارزه نسل ها، جهانی شدن امپریالیسم، احساس خطرپایان جهان و انسان. بشمار می آورند. شاید به این سبب بخشی از اکسپرسیونیستها به عرفان و عالم خلسه پناه برد .

پاره ای دیگر از صاحب نظران چپ ، این جریان را اعتراضی میدانند در آغاز قرن بیستم علیه بورژوازی، بی عدالتی اجتماعی، روابط غیردمکراتیک سیاسی، بیگانگی فرهنگی، بی محتوایی فرهنگ رسمی حاکم دولتی- که از موضعی غالب آنارشستی به انتقاد اجتماعی و سیاسی می پردازد، انتقاد و خشمی که نتوانست توده ای شود و میان روشنفکران چپ محدود ماند. گروهی دیگر آنرا اعتراضی رمانتیک در برابر سرمایه داری به حساب می آورد. انتقاد و مخالفت سطحی و صوری اکسپرسیونیستها را در آنجا می بینند که مثلاً گرچه ضد جنگ بودند، ولی به علل جنگ طلبی امپریالیسم نمی پرداختند، یا اینکه اکسپرسیونیسم را جریانی خرده بورژوازی در تمام زمینه های هنری و ادبی می نامند که در دوره گذر بسوی سرمایه داری انحصاری بوجود آمد، یا خشم انقلابی روشنفکرانه که ضد فرم های ایستای: امپرسیونیستی و ناتورالیستی بود . با این وجود چند تن از نمایندگان ادبیات و هنر انقلابی-کارگری، مانند برشت ، ریشتر، و ه. مان، از آن بیرون زدند. منتقدین چپ این ادعا را که جریان اکسپرسیونیستی، همان شکل رئالیسم سوسیالیستی زبان و ادبیات آلمانی است، را قاطعانه رد

میکند و خوشحالند که اکسپرسیونیسم، سرانجام از طریق نوعی "رنالیسم انتقادی" به کنار زده شد. نزدیکی جهان اکسپرسیونیستی به فلسفه زندگی اگزیستنسیالیستی، امروزه غیر قابل انکار است.

مرحله اول ادبیات اکسپرسیونیسم با ژانر شعر بین سالهای 1910-1914 آغاز شد. مشهورترین شاعر آن، گاتفرید بن، و داستان نویس آن، کافکا به : تنهایی، بیچاره گی، زوال، آواره گی، بی هدفی، و افسرده گی، انسان غربی پرداختند. درام های برشت ما شاهد انتقاد اجتماعی میثویم. هاینریش مان، با رمانهای انتقادی خود به مشهوریت جهانی رسید. ر. بشر، بسوی رنالیسم سوسیالیستی، استالینیسم، و طبقه کارگر رفت. شاعران آلمانی زبان، یهودی تبار این مکتب، به موضوعات مذهبی و عرفانی پرداختند.

مکتب اکسپرسیونیسم پیش از اینکه در مکتب دادانیسم حل شود، کوشید تا برای نجات خود از تئوری نیهیلیستی نیچه، نظریه نسبیت انیشتین، عقاید هدفمندی تاریخ لسینگ، و فلسفه شکاک و اهینگر، کمک بگیرد. انتقادات مرحله ای اکسپرسیونیستها از عقل گرایی و تمدن صنعتی باعث شد که در بحث های اکسپرسیونیستی سال 1937 و با اشاره به موضع گیری سیاسی بن، به آنان تهمت شبه فاشیستی بزنند، گرچه نازیها در دوران حکومت خود شدیداً از اشاعه هنر و ادبیات "بی ریشه" اکسپرسیونیستی ممانعت نمودند. امروزه آثار اکسپرسیونیستی : تراکل، دوبلین، بن، و هایم، بخشی مهم از ادبیات آلمانی بشمار میرود.

اکسپرسیونیست های ادبی رامیتوان بخشی از ادبیات مدرن غرب بشمار آورد، و گرچه آنان پروسه مدرنیته را از نظر فرم و محتوا در خود هضم نمودند و لی همزمان به انتقاد از آن نیز پرداختند. دادانیسم هم گرچه سالها به تمسخر آن پرداخت ولی سرانجام وارث اکسپرسیونیسم شد. اکسپرسیونیست ها در آغاز ادعای انقلابی نمودن فرم های ادبی و هنری را داشتند و گرچه دارای : بنگاه نشر، چاپخانه، کتابفروشی، کلوپ، محفل، مجلات، کافه، و رسانه خود بودند، اغلب مورد سانسور و تعقیب نیز قرار می گرفتند. آنها برای ابراز هیجان احساسات شخصی، گاهی از ساده و تلگراف نویسی، واژه سازی خودسرانه، و مخالفت با منطق زبانی، و انفجار فرم های استتیک ادبی گذشته، استفاده می نمودند. در سال 1919 یک مجموعه شعر اکسپرسیونیستی با عنوان "سقوط و زوال بشریت" منتشر گردید. اکسپرسیونیستها در داستان و ناول نویسی، از فرم کوتاه نویسی استفاده می کردند.

۷۹. نیچه؛ شاعر آوانگارد، فیلسوف جنجالی

نیچه، روشنگری و فلسفه باکمک سخنان برگزیده Friedrich Nietzsche (1844-1900)

توخولسکی، منتقد و روزنامه نگار آلمانی، پیش از اقدام به خودکشی در زمان جنگ جهانی دوم، نوشته بود: "بگو به چه نیازی، تامل در آن باره نقل قولی مناسب از نیچه برای بیاورم"، یعنی نیچه باکمک جملات قصارش در رد ویا تایید هر موضوعی، سخن گفته بود. امروزه نیچه گرایان فرانسوی میکوشند تا از او فاشیست زدایی نمایند و مدعی هستند که فلسفه نیچه را نه ایده آلیزه و نه لعنت باید نمود، چون نیچه دوستان و طرفداران غرض ورزی نیز داشت که طبق میل خود او را گاهی : نژادپرست، فاشیست، ضددمکرات، ضدزن و غیره می نمودند. حتا امروزه نظرات جدید نیچه پیرامون مسائل گوناگون رامیتوان کشف کرد، از آنجمله : درباره تئوری حقیقت، فلسفه زبان، فواید علوم تجربی، محیط زیست، آشتی با طبیعت، اخلاق، زیبایی شناسی و غیره، گرچه بخش سیاسی فلسفه او پر از تضاد و تناقض است، به این دلیل فاشیست ها از او نیز سوء استفاده نمودند. و امروزه فراموش گردیده که نخستین بار آمریکایی ها بودند که با کمک متفکری بنام "گ. هال" از نظرات نیچه برای قتل عام سرخپوستان در سال 1904

سوء استفاده نمودند. نازیها خود را گاهی بطور آشکار نیچه ای معرفی نمودند، آنطور که مثلا روبسپیر خود را روسویی، و استالین خود را مارکسیست معرفی کرده بودند. باید اشاره نمود که فلسفه سیاسی نیچه و استراتژی ناسیونال سوسیالیسم نیز با هم سازش نداشتند چون نیچه قبلا مدتی هوادار حزب سوسیال-دمکرات آلمان بود. در غرب نویسندگان و اندیشمندانمانند: ناویل آمریکایی، برنارد شاو انگلیسی، کامو و ژید فرانسوی، پاسپرز و آدرنو آلمانی، تحت تاثیر نیچه بوده اند. آدرنو و هورکهایمر، نیچه را یک طبیب پیشگو و روشنگر میدانستند.

نیچه در سن 34 سالگی بدلیل بیماری جسمی و روحی بارنشسته شد و از شغل استادی در کشور سوئیس کناره رفت. وی سالها استاد تاریخ ادبیات یونان باستان و آموزگار دستور زبان لاتین بود. وی در دانشگاه، خود در رشته فیلولوژی یعنی تبارشناسی واژهها درس خوانده بود. وی میگفت که زبان، هنر است و نه وسیله ای برای علم و کشف حقیقت. او در رابطه با انتقاد از زبان مینویسد که کشف صوری حقیقت اهمیتی ندارد بلکه زیبایی شناسی در زبان مهم است، چون جهان از طریق: زبان، گرامر و عقل، قابل شناخت نیست. او در کتاب (سرچشمه زبان) مدعی شد که زبان محصول غریزه است، و غالب موندلوگهای خود را از طریق کتاب منتشر کرده است. نیچه علاقه خاصی به تبارشناسی لغات داشت و میگفت که تبارشناسی نباید فقط تاریخ مفاهیم باشد بلکه باید نگاه انتقادی نیز به تاریخ مفاهیم بنماید. در نظر او ولی موسیقی قویترین رسانه بیان است. او زبان راهنری آپولویی و موسیقی راهنری دینوزیوسی میدانست. نیچه خود را مخلوق خدای یونانی یعنی دینوزیوس بشمار می آورد. او به اسطوره نمودن موسیقی نیز پرداخت، یعنی نوعی زبان نخستین، طبیعی و اصیل که حتما پیش از شعر وجود داشته است. غالب آثار نیچه بصورت سخنان برگزیده نوشته شده اند. او در تقدیم کتاب (انسانی واقعا انسانی) خود به ولتیر، از "آزادی فکری" یاد میکند، منظور او: آزادی از سنت رمانتیک آلمانی، ایده آلیسم، و انگرگرای، مسیحیت، متافیزیک و افلاتون گرایی، بود. او در رابطه زبان و عقل میگوید، چون ماهنوز به دستور زبان و گرامر وابسته ایم، از بحث وجود خدا، آزادشدنی نیستیم.

گروهی از منتقدین ادبی مدعی هستند که نیچه یکی از بزرگترین شاعران زبان آلمانی است. او را بعد از هاینه مهمترین خالق و مبتکر زبان آلمانی بحساب می آورند. نیچه خود را یکی از آوانگارد های فرهنگی زمانش بحساب می آورد. او، فیلسوف مد روز زمان دولت پروس در قرن 19 نیز بود. فلسفه او را انتقادی فرهنگی-استتیک بشمار می آورند. فلسفه فرهنگ و هنر در آغاز فعالیت های روشنگرانه نیچه، در مرکز نوشته های وی قرار داشت. هنر برای نیچه؛ خلاف هگل، رسانه ای است که با کمک آن میتوان باضداد زندگی نمود، بدون اینکه نیاز به آشتی آنان باشد. وی در کتاب (دانش فرهنگ) مینویسد که علم ادامه ترقی هنر بود و انسان علم گرا ادامه راه انسان هنردوست است. امروزه نویسندگانی مانند: توماس و هاینریش مان، برشت، دوبلین، اشتفات گئورگ، گاتفرید بن، و یوهان بشر را تحت تاثیر او میدانند.

آوانگارد های آغاز قرن بیست از جمله تحسین کنندگان نیچه بودند. پست مدرنهایی مانند: لیوتار، دلوز، دریدا، و فوکو نیز خود را تحت تاثیر او دانسته اند. بلوخ، آدرنو، هابرماس، و بنیامین نیز او را یکی از روشنگران مدرنیته معرفی نمودند، گرچه نیچه خود درباره روشنگری دولت پروس از بالا، سکوت نموده است. سوء ظن نیچه به تمام سیستم گرایان تاریخ فلسفه، رهنمودی مورد پسند برای پسامدرنها گردید، چون فلسفه نیچه دارای یک سیستم بسته نبود. اگر هگل را فیلسوف دین بنامند، نیچه و فویرباخ را باید از جمله فیلسوفان منتقد دین بشمار آورد. در آغاز کار فکری نیچه،

فلسفه شوپنهاور، موسیقی واگنر، و رابطه دوستی خانم سالومه، تاثیر فوق العاده ای داشته اند. نیچه مینویسد که بعضی ها بعد از مرگ، متولد میگردند. فیلسوف مورد علاقه نیچه ولی هراکلیت بود. نیچه خواهان بازگشت به دوره آرکائیک ماقبل سقراطی است یعنی به دوره فلسفه در دوران تراژدی یونانی. او به نقل از هراکلیت مینویسد که جهان پروسه ای از زوال، زایش، مردن و شدن است. او تمام تاریخ فلسفه بعد از هراکلیت را گمراهی نامید و فلسفه غرب از

زمان افلاتون تاکنون را، بحث های تجربیدی بشمار آورد. فلسفه نیچه رابطه ای تنگاتنگ با زندگی او داشت و بدون بیوگرافی نیچه، فهم فلسفه او غیرممکن است. هایدگر او را نقطه اوج و پایان متافیزیک غرب دانست که نیاز به آغاز دیگری را مطرح نموده است. نیچه مینویسد که تمام کوششهای دینی و فلسفی که خواسته اند جهان ایده آلی بسازند، باشکست روبرو شده اند، چون تمام متافیزیکها خیالپردازی و جنون بوده اند. با اینوجود چپ های مارکسیست او را فیلسوف سرمایه کلان در دروه پیش از اوج کاپیتالایسم نامیدند.

نیچه باقدری اغراق، خود را رادیکال ترین متفکر ونقطه عطفی درسیراندیشه دانست. او درجایی میگوید فیلسوفی است با دینامیت و پتک نابودی ارزشهای سنتی گذشته. در نظر او فیلسوف باید مانند قانونگذار باشد و راه را نشان دهد. او پیرامون مفاهیم اخلاقی اشاره میکند که آنها ابدی نیستند و تاریخی دارند. پیش بینی او که در آینده انسان فقط روی اساس فرضیه ها خواهد زیست، موجب استفاده عمل گرایی فلسفه زندگی از طرف ویلیام جیمز گردید. وی مینویسد که انسان نه تنها موجودی شناخت گرا بلکه عملگرا نیز است چون اوضاع جسمی و فکری او مستقیماً به جهان وابسته اند، به این دلیل نیچه را گاهی یک رئالیست عملگرا دانسته اند. نیچه به کشف عرفان و عالم خلسه نزد: هنرمندان، فیلسوفان و روحانیون اشاره کرده و آنرا نشان سادیسم، خودآزاری و فشار آبرورد نامید. در نظر نیچه فشار زندگی آبرورد و عرفان، خاص انسانهایی است که اراده خود را نتوانسته اند عملی نمایند.

نیچه از فلسفه تاریخ هگل که تاریخ جهان را دادگاه جهان نامید، فاصله گرفت و در کتاب (چنین گفت زردشت) مینویسد که زمان پادشاهان گذشته است و خلق نیازی به شاه حاکم ندارد. او به دفاع استتیک از تاریخ میپردازد و میگوید باید بانظری زیباشناسانه و هنری به تاریخ نگریست. اگر تاریخ نتواند علم باشد، آن باید هنر شود. وی فراموشی را شرط یک زندگی سعادت آمیز میداند، گرچه انسان در نظر او متاسفانه نمی تواند حوادث تاریخ را فراموش نماید. او امیدوار است که بانگاهی هنری و زیباشناسانه به تاریخ، شاید بتوان با واقعیات خشن و حوادث ناگوار کنار آمد، گرچه نباید خیالپردازانه نمودن تاریخ او را بعنوان فرار از واقعیات تاریخی بحساب آورد. وی در جای دیگری فرهنگ مدرن را با اشاره به صنعتی شدن جامعه، بی خون و مرده نامیده بود.

وی با اشاره به ابدی نبودن مفاهیم اخلاقی مینویسد که ارزشهای اخلاقی در گذشته نیز دچار تحول و تغییر شده و در آینده نیز ثابت نخواهند ماند، چون مفاهیم اخلاقی کشف و تعریفهای انسانی هستند و نه پدیدههای طبیعی که منتظر کشف و یافتن انسانها باشند. او میگوید که مفاهیم اخلاقی که انسان غربی از سنت مسیحی همراه خود آورده، ارزش خود را بعد از چند قرن از دست داده اند، چون خدا مرده و انسانها هنوز در غارها نمایشنامه سایه های او را نشان میدهند. او مینویسد که در جهان مدرن که اسیر نیهلیسم شده است باید در تعریف ارزشهای اخلاقی تجدیدنظر گردد چون نیهلیسم مدرن، زندگی ستیز و دشمن آن است. آزمایش انسان فعلی در آنجاست که او یک زندگی و مرگ دائمی، بی هدف و بی معنی را باید بطور تکراری تحمل کند. چون تاریخ مدام تکرار میگردد و بهشتی وجود نخواهد داشت، این تکرار ابدی، نوع فوق العاده نیهلیسم نیز است. نیچه به انسان توصیه میکند که از نظر فردی باید بر خود، صفات و پرهیزکاری هایش مسلط شود چون بالاترین هدف در زندگی، دیدار و ملاقات با خود است. انسان آن چیزی خواهد شد که اکنون هست. به نقل از نیچه، نخستین کشف ابرمرد این بود که دیگر اعتقادی به خدا نداشت چون بر اثر مرگ خدا دیگر قدرت و تسلط بر انسان وجود نداشت. باید هدف انسان تسلط بر این هستی و زندگی بدون هدف و معنی باشد، چون این تکرار مدام و اجتناب ناپذیر مرگ و زندگی موجب فرم افراطی نیهلیسم شده است. نیچه یک نیهلیسم اروپایی را پیش بینی نمود که در آن تمام ارزشهای قدیمی و قوانین زندگی گم شده خواهند بود. پیش بینی فرهنگ اروپایی در دو قرن آینده زمان نیچه بصورت نیهلیسم نیز موجب مرگ خدا شد؛ فرهنگ نیهلیستی که روی حوادث فاجعه آمیز بنا شده بود.

در رابطه با رد نظرات راستگرایان، محققین فرانسوی طرفدار نیچه مینویسند که نیچه ناسیونالیسم رانشان دوران انسان گله ای میدانست و آنرا رد نمود. او آنزمان آلمانها رانیز عقب افتاده ترین خلق اروپا لقب داد، گرچه نیچه در آنجا خیراز آمدن طبقه جدید یعنی برگزیدگان میداد. او کلیسا و پیام مسیحیت رانیز ردنمود ولی خود عیسی مسیح را باشرف ترین انسان تاریخ نامید!

۸۰. یادی از دو نویسنده سیاسی زمان فاشیسم .

آمریکا به سوسیالیست های ادبی اقامت نداد .

Feuchtwanger, Lion (1884 – 1958), Kisch, Erwin Egon (1885 – 1948)

لیون فویشتوانگر، نویسنده آلمانی یهودی تبار، منقد تئاتر، خالق رمانهای تاریخی و انتقادی، یکی از مهم ترین و معترترین نویسندگان تبعید در زمان فاشیسم آلمان بود. او در سال 1933 با قدرت رسیدن نازیها کشور خود را ترک نمود. حاکمیت فاشیسم باعث شد که فکر و عمل وی سیاسی شوند. روزولت از وی دعوت نمود تا از فرانسه به آمریکا برود و استالین بدلیل جانبداری اوازشوروی در حال جنگ با فاشیسم، با وی دیدار کرد، ولی با روی کار آمدن مک کارتی در آمریکا، او را به جرم کمونیست بودن همچون برشت و چاپلین، در سال 1948 در آمریکا محاکمه نمودند.

فویشتوانگر یکی از مهمترین داستانسران نیمه اول قرن 20 بود، او در آغاز خالق نمایشنامه های سوسیالیستی و پاسیفیستی بود. مشهوریت جهانی او ولی به سبب رمانهای هومانیستی و ضد فاشیستی وی میباشند. او با افکار و احساسات سوسیالیستی، لقب وقایع نگار هومانیستی بخود گرفت. وی در زمان تبعید از استتیک ادبی بسوی هنرمسئول و اجتماعی تمایل یافت. او تادم مرگ یکی از پر خواننده ترین رمان نویسان آلمان باتیراژ بالا بود که آثارش به 20 زبان خارجی ترجمه شدند. وی چون در جوانی بدلیل یهودی بودن نتوانست استاد دانشگاه شود به نقد ادبی پیرامون تئاتر روی آورد. او یکی از نوگرایان رمان تاریخی از موضعی روشنگرانه، هومانیستی و عقلگرایانه بود. آثارش غیر از روشنگری، سرگرم کننده نیز میباشند. وی به تاریخ از دید ماتریالیستی می نگریست و سهمی برای تفسیر عقلگرایانه و گذشته انسانی داشت. پیرامون انسان دوستی و بلند نظری، او به خوانندگان اخطار میداد. در نظر او فاشیسم ترکیبی بود از سرمایه کلان، سیاست دیکتاتوری، قوای قضایی وابسته و اعمال لمپنی جنایتکاران. وی از آغاز زمان تبعید در خارج، پیرامون نقش هنرمند در مبارزه اجتماعی می پرسید. آثار او در زمان جنگ سرد غرب، بدلیل جانبداری وی از سوسیالیسم، در بعضی از کشورهای سرمایه داری منتشر نشدند.

اومدتی همکار برشت در تئاتر حماسی بود، وی همچون برشت، تاریخ را پروسه و جریانی آموزنده برای انسان میدید. او در آغاز تحت تعثیر اسکار وایلد آثاری در مکتب رمانتیک نو نوشته بود ولی در سالهای تبعید به نقش هنرمند در مبارزه علیه دیکتاتوری اشاره نمود. در سبک داستانسرایی، او زیر تعثیر توماس مان و دوبلین بود. وی در نمایشنامه های اجتماعی خود به سیاست استعماری غرب اشاره کرد. فویشتوانگر در دانشگاه در رشته های ادبیات، تاریخ و فلسفه درس خوانده بود. او در زمان تبعید به نویسندگان نیازمند کمک مالی نمود.

او آواره گی، بی وطنی، و یهودی بودن خود را نوعی جهانوطنی بحساب می آورد و میگفت که یهودیان نخستین قربانی بقدرت رسیدن فاشیسم بودند. او کوشید تا در بعضی از آثارش، تعقیب یهودیان و تنوری نژادگرایانه فاشیسم را افشا نماید.

پدر لیون فویشتوانگر یک کارخانه دار ثروتمند بود. وی در سالهای تبعید در آمریکا زندگی مرفه ای داشت. دوستی درباره اقامتگاه وی مینویسد: " نویسنده باید مانند او زندگی کند؛ خانه ای

مانند قصر، لب دریا، روی تپه، با 20 اطاق، 11000 کتاب، چندماشین، آشپز، راننده، باغبان، همسر، سگ، گربه، آهو، دریاچه ای پراز ماهی، باغی پراز درختهای نارنج و لیمو! ".

لیون فویشتوانگر خالق: درام، داستان، رمان، مقاله، و شعر است. از جمله آثار او: جزایر نفتی، کلکته، ماه مه، شیطان در فرانسه، اسلحه برای آمریکا، گویا یا جهان فقیر شناخت، یهودی شیرین، خانم اشرافزاده زشت، سه جلد یوسفی، جنگی یهودی، پسران، روزی فراخواهد رسید، رویاهای روستایی، درسهای دیوانگان یا مرگ ژان ژاک روسو، خانم یهودی، سالن انتظار، موفقیت، خانواده آپرمن، تبعید، اسیران جنگ، بازرگان هلندی، زندگی ادوارد دوم، جنون شیطان بوستونی، موفقیت، سرودهای اسپانیایی، و غیره میباشند. او با ترجمه نمایشنامه "ایرانیان"، اثر آشیلوس، رفتارخشن با شکست خوردگان در جنگ را نشان داد. مجموعه آثار 20 جلدی او در سال 1959 منتشر شدند.

اروین کیش، نویسنده و ژورنالیست یهودی تبار آلمانی زبان اهل چکسلواکی، خالق رپرتاژهای انتقادی با کیفیت ادبی، پایه گذار ژورنالیسم مدرن و یکی از استادان این ژانر بود. معروف ترین جمله او: " چیزی عجیب تر از حقیقت ساده نیست " میباشد. او بدلیل عقاید مارکسیستی، زندگی عجیب و پرماجرایی داشت چون بارها دستگیر و بطور مکرر از کشورهای مختلف اخراج شد.

او در انقلاب نوامبر 1918 شهر وین شرکت کرد و رهبر گاردهای سرخ در مونیخ گردید. وی در سال 1919 وارد حزب کمونیست کشور خود گردید و در جنگ داخلی اسپانیا در جبهه کمونیستها و جمهوریخواهان علیه راستگرایان به مبارزه پرداخت. وی در سال 1933 با قدرت رسیدن فاشیسم، کشور خود را ترک نمود.

اروین کیش، یکی از روزنامه نگاران اجتماعی، انتقادی و انقلابی زمان خود بود. کتاب " گزارشگر برق آسای " او 15 بار تجدید چاپ شد و اثر مهمی روی رشته روزنامه نگاری قرن 20 گذاشت. به سبب عینی گرایی، دقت و واقعگرایی آثارش، کتابهای او برای آموزش به روزنامه نگاران جوان سفارش میدهند. وی استاد رپرتاژ نویسی بود و آنرا وسیله ای هنری برای مبارزه اجتماعی بحساب می آورد. رپرتاژ واقعگرایانه و تحلیلی او ژانر ادبی خاصی در تاریخ ادبیات غرب شده است. او درباره فقر، جنگ، استثمار، زندگی کارگران، جهان صنعت، محیط اجتماع و مسایل ادبی-تاریخی، رپرتاژهای ارزشمندی در مطبوعات آن زمان بچاپ رساند.

وی در دهه 20 قرن گذشته به جانبداری از انقلاب کارگری و انتقاد اجتماعی از کاپیتالیسم پرداخت. وی یکی از پایه گذاران شورای کارگران و سربازان انقلابی در شهر وین بود. او با جانبداری از فقرا و تحقیر شده گان، به مبارزه علیه شوینیسیم، استثمار، و نظامی گری پرداخت. از دیگر موضوعات آثار او: زندگی غم انگیز سربازان در جنگ جهانی اول، زندگی افشار پائین جامعه آمریکا، زندگی سخت انسانها در شوروی آن زمان، زندگی یهودیان در گتوها، و جنجالهای زندگی تبعیدیان در مکزیک بود. نازیها نه تنها آثارش را ممنوع نمودند بلکه در مراسم کتاب سوزی، آثار او را طعمه آتش نمودند. او چون در آمریکا دید که سرمایه داری با انسانها چگونه رفتار میکند، تا پایان عمر یک سوسیالیست وفادار ماند.

پدر وی تاجر صنایع نساجی بود. او در شب آتش سوزی مجلس نازیها در آلمان دستگیر و اخراج شد، چون یکی از متنفرترین روشنفکران یهودی در نظر فاشیسم بحساب می آمد. از جمله آثار وی: گزارشگر برق آسا، تزارها-آخوندها-بلشویکها، بهشت آمریکا، تغییر آسیا، بازار جنجال فروشان، کارل مارکس در فلان جا، چین مخفی، داستانهایی از 7 گتو، کشفیاتی در مکزیک، کوچه ها و شبهای پراگ، سربازی در شهر پراگ، و مکاتبه ای خیالی با هیتلر، هستند.

۸۱. شعر خوانی اخلاقی با گیتار ادبی .

ادبیات- میان مزاحمت قانون حاکمان ، و علاقمندان به کتاب .

در این نوشته کوتاه هدف آنست که اشاره ای به اوضاع ادبیات در شوروی سابق در زمان خروشچف و برژنف بین سالهای 1954 تا 1985 بشود. طبق آماری، در مراسم خاکسپاری استالین در سال 1953 حدود 500 نفر ریز دست و پای شرکت همگانی! له شده و از پای درآمدند . و خروشچف بعد از قدرت رسیدن نه تنها وزیر اطلاعات و امنیت استالین را اعدام نمود بلکه حدود 10 سال به افشا و جنایات استالین زدایی سیستم شوروی پرداخت . ولی با قدرت رسیدن برژنف که خود یک نئواستالینیست بود، از ادامه دیکتاتور زدایی و تعقیب جنایت کاران استالینیستی جلوگیری شد. لئون برژنف با نوشتن کتاب سه جلدی خاطراتش با کمک چند ژورنالیست!، نه تنها جایزه ادبی لنین در سال 1979 را از آن خود نمود بلکه کوشید تا عضو انجمن نویسندگان اتحاد شوروی شود. بقول منتقدی او تنها کسی است که نه تنها کتابهایش را خود نوشت بلکه آنان را نیز هیچگاه نخواند! باید اشاره کرد که کنگره نویسندگان بعد از 20 سال ممنوعیت در زمان استالین ، در زمان خروشچف دوباره تشکیل جلسه داد. در زمان برژنف موج سومی از اهل قلم به خارج فرار نمودند: گروه اول در دوره بعد از انقلاب ، و گروه دوم بعد از پایان جنگ جهانی ، و گروه سوم در دهه 70 به مهاجرت پرداختند.

در سال 1960 در بعضی از جلسات شعر خوانی حدود 30000 شنونده شرکت میکردند چون چاپ کتاب شعر بطور رسمی با محدودیت قانونی روبرو شده بود . و بعضی از نمایاننامه ها تا حدود 9000 بار به معرض اجرا درآمدند . آنا آخمتوا، شاعره معترض، اینگونه آثار را " ماقبل گوتنبرگ " نامید چون آنان غالباً مخفیانه دستنویس و پخش میشدند. در کنگره نویسندگان در سال 1954 در رابطه با انتقاد از فضای ادبی شوروی ، نویسنده ای گفته بود که : " اجازه دهید بیشتر بنویسیم تا بیشتر جلسه برقرار کنیم " . و خانم آخمتوا درباره بازگشتگان از اردوهای کار اجباری نوشت که : " اکنون دو گروه در چشمان همدیگر می نگرند ، گروه تعقیب شده و گروه تعقیب کننده " . و دیگری گفت که قهرمان امروزی ما ، نوسنگانی هستند که بدلیل پایداری به اصول اخلاق ، دست از نویسندگی برداشته باشند. توضیح اینکه نخستین بار نویسنده ای بنام انبورگ در سال 1954 با نوشتن رمانی با عنوان " ذوب یخ ها و هوای آفتابی " ، دوره آزادی نسبی ادبی بعد از استالین؛ در زمان خروشچف را این چنین نامید. نویسنده دیگری بنام دودنیسف در رابطه با ادبیات شکایتی علیه نمایندگان رسمی جامعه شوروی گفته بود که انسانها تنها از طریق نان زندگی نمی کنند. شکوفایی مجدد شعر، داستان کوتاه و ناول، خصوصیت خاص ادبیات پسااستالینیستی بود چون او با حمایت از رمانهای تبلیغی آبروی این ژانر را برده بود. ادعا میشود که در زمان استالین میان خواننده و نویسنده سه نوع سانسور حاکم بود : سانسور ناشر ، سانسور اداره مدیریت و نظارت بر ادبیات ، و خود سانسوری نویسنده . ادبیات جنگی ولی تنها ژانری بود که سالها رونق داشت . بعد از پایان جنگ حدود 20000 رمان پیرامون جنگ منتشر شد یعنی هر سال 500 عنوان و هر هفته 10 عنوان رمان وارد بازار کتاب میشد .

بعد از مرگ استالین اختلاف میان طرفداران ادبیات لیبرال و طرفداران مکتب رئالیسم سوسیالیستی موجب اختلاف وجدایی دونسل یعنی " پدران و پسران " شد. در رابطه با هنر سوررئالیستی ، گروهی به تولید آثاری در زمینه رئالیسم تجاری ! و سودجویانه پرداختند . در فضای غیر دمکراتیک فرهنگی، ادیبان غالباً تبدیل به کارمندان و بوروکراتهای اداری شده بودند و در مقابل تمایلات غلط فرمالیستی، عده ای به دفاع از رئالیسم و خلقی بودن ادبیات پرداختند. حتا تا سال 1989 یعنی بعد از روی کار آمدن گورباچف، بطرق گوناگون کوشش میشد

تاز مکتب رئالیسم سوسیالیستی در ادبیات دفاع شود و آثاری پیرامون " صداقت در ادبیات " منتشر گردید. در دوره گورباچف بعضی، آثار خود را که پیش از جنگ یا در دهه 60 نوشته بودند توانستند بچاپ برسانند. غیر از آیزورد گرایان، دیگران نیز نه تنها از نظر فرم بلکه از نظر محتوا با نرم های ادبیات شوروی قطع رابطه نمودند. در مجلات ادبی اغلب آرزوی نقدی میشد که به اصطلاح، قادر به سلاخی گاو مقدس ادبی دولتی باشد. در ادبیات مخالفین، در دهه 80 شهامت برای خلق ژانرهای جدید مانند: رمان پلیسی و رمان اروتیک نیز افزایش یافت. بعد از بیست سال ممنوعیت، احساسات شخصی مانند: طلاق، عشق، الکی شدن، احساسات شنگولی، و " حرامزاده گی "، اجازه نشر در ادبیات یافتند. بجای نویسندگان چپ و راست پیشین، در اواخر، نویسندگان بدو دسته لیبرال و سنت گرا تقسیم شدند. از جمله نویسندگان سنت گرا، سولژینین بود که متهم به: ضد کمونیست بودن، سلطنت طلب بودن، مخالف پلورالیسم، و مبلغ اخلاق سنتی، شده بود. در سال 1985 کتابی با عنوان (شوروی ضد شورایی) منتشر شد که در آن اشاره به سه نوع آگاهی انسان در شرایط فضای بسته اجتماعی گردید، یعنی: یک جور فکر کردن، جور دیگری حرف زدن، و نوع دیگری عمل کردن!.

تا دهه 70 قرن گذشته بحث و پرسش می شد که آیا ادبیات توانایی آنرا دارد که در مقابل انقلاب علمی-صنعتی عکس العملی نشان دهد چون سالها در زمان شوروی نه احساسات انسانی بلکه ماشین و پروسه تولید، در ادبیات مطرح میشدند و خوانندگان از نویسندگان تقاضای بازگشت به توصیف انسان در رئالیسم روس مانند زمان: تولستوی، چخوف، تورگنیف، و گورکی نمودند. نویسنده ای بنام روزف، استالین و مقامات حزبی را متهم نمود که موجب سقوط اخلاق اجتماعی شده اند. گروه دیگری با اشاره به آثار: تورگنیف، بولگانف، داستایوسکی، و لرمانتف، خواهان طرح اصول اخلاقی در ادبیات شدند، آنان غیر از موضوع بازگشت اسیران از اردوگاههای کار به وطن، انتقاد به بوروکراتیسم سیستم شوروی و وجود و رشد یک اریستوکراتی حزبی در ادبیات شدند. گروهی از مهاجران در خارج به مسیحیت گرویدند و همچون گوگول طنز را مخالف عقاید و اخلاق مسیحی دانستند. در زمان حاکمیت استالین اداره سانسور کتابی منتشر کرده بود که در آن از موضوعات ممنوعه در رسانه ها و ادبیات نام برده شده بود. روشنفکران به این کتاب " تلموذ " اداره سانسور میگفتند.

در شوروی استالنیستی، ادبیات روستای در دهه 70 قرن گذشته شکوفایی خاصی یافت. از جمله معروف ترین نمایندگان آن، نویسندگانی مانند: راسپوتین، آستانف، و بلوف بودند. تاکید روی نیروهای اخلاقی روستایی در مقابل شهر، و شکاکتی به عواقب پیشرفت صنعتی، باعث تفکر پیرامون حفظ محیط زیست شد. گرچه قبلا نویسندگانی مانند: لئوف، پلاتونف، تواردوفسکی، و شلوخف، آثاری در این زمینه خلق نموده بودند، بعد از مرگ استالین ولی اهمیت بیستری به آن داده شد و آن یک ژانر مستقل در ادبیات شد. منقذی پیرامون ضرورت احترام به فرهنگ فولکلوریک مردمی نوشته بود که اگر با تفنگ به گذشته شلیک کنید، آینده با توپ به شما جواب خواهد داد. در ادبیات روستایی، نویسندگان مقیم سبیریه نقش مهمی داشتند. مبارزه با طبیعت و سرما در این ژانر جای خاصی داشت. از جمله دیگر خصوصیات این گونه ادبیات، مخالفت آن با برابری حقوق زنان بود چون در نظر آنان، از این طریق پیوندهای خانواده گی گسسته میشوند. اعتراض دیگر ادبیات روستایی، مخالفت با دخالت سیاست بلشویکی در زندگی خصوصی روستاها بود. نثر روستایی همچون نثر تاریخی از جمله نثرهای جدیدی بودند که تازه شکوفا شده بود. علاقه به موضوعات تاریخی از سال 1970 آغاز گردیده بود. همزمان در میان حاکمان مبارزه علیه مدرنیسم در ادبیات و هنر آشکار گردید. در جواب پرسش: جدیدترین موج ادبی چه نام دارد؟، اهل ذوقی به طنز گفته بود: فشار جدید!

در بین سالهای 1954-1985 یعنی در زمان حاکمیت خروشچف و برژنف، گروهی از شاعران هنوز تحت تعثیر نظرات سیاسی و شاعرانه مایاکوفسکی بودند. و گروهی وظیفه

شاعر را آموزش خواننده میدانستند. آرسنی تراکوفسکی میگفت که نقش شاعر، برقراری پلی میان گذشته و آینده است. مرحله شعر غیرسیاسی با آثار خانم بلا آخمادولینا شروع شد که وظیفه شعر را شاد نمودن خواننده نمیدانست بلکه یادآوری درد و رنج شخصی برای خواننده. و در رابطه با شعر دههای 60 و 70 بوریس اسلوسکی نوشت که: شاعر تلفن نیست بلکه کابل تلگراف است. مقاله مشهور ارنبورگ پیرامون بحث میان یک زن شاعر و شوهر فیزیکیدان اش که مخالف شعر، و جانبدار علم بود، باعث موج "شاعران و فیزیک دانان" گردید. در این سالها هنوز کسانی که به سبک ساموئل بکت و اوژن یونسکو نمایشنامه آبرورد می نوشتند، تحت پیگرد قانونی قرار میگرفتند.

باتکیه بر آثار چخوف و ادبیات دهه 20 قرن گذشته، داستان، و داستان کوتاه، رنسانسی تازه یافت. نویسندگان غربی مانند: همینگوی، اشتاین بک، برنارد شو، اشتفان تسوایگ، توماس مان، هاینریش مان، کافکا، کامو، برشت، پیراندلو، سارتر، آگا کریستی، مورایا، و ماوریاک، در سالهای آخر حاکمیت شوروی اجازه نشر یافتند. از جمله آموزگاران داستان کوتاه در این دوره: چخوف، همینگوی، دسپاسوس، و هاینریش بول بودند. نثر نو رابطه خودبا ادبیات اروپایی و آمریکایی را بطور آشکار اعلان نمود. داستایوسکی دیگر دیوی ارتجاعی بحساب نمی آمد، و همینگوی و پیکاسو دیگر در ادبیات و هنر، تحقیرانه "سبک گرا" نامیده نمی شدند.

۸۲. ادبیات میان آرمانخواهی و حزب گرایی.

نویسنده میان آرزو و تحزب!

گرچه مکتب رئالیسم سوسیالیستی (واقعگرایی اجتماعی) فقط میان سالهای 1932 تا 1953 سیاست ادبی حزب کمونیست شوروی را تعیین میکرد، استالین ولی به تنهایی تاریخ، سیاست و فرهنگ شوروی بین سالهای 1928 تا 1953 رازیرنفوذ خودداشت. از 2000 نویسنده ای که در زمان اودستگیر شده بودند، حدود 1500 نفر از آنان اعدام شدند. خودکشی های بیشماری میان شاعران درده بیست قرن گذشته نیز موجب تعجب انظار عمومی شده بود. و در پایان بعد از مرگ استالین از 600 نویسنده که بدون دلیل مورد ظلم واقع شده بودند اعاده حیثیت گردید. استالین خود میگفت که ادبیات باید از حزب برای مبارزه و پیروزی کمونیسم در جامعه حمایت نماید. درده 30 قرن گذشته به ادبیات یک مسئولیت عظیم اجتماعی داده شده بود. ترهای طرح سوسیالیسم رئالیستی غالباً متکی به نظرات استالین بودند که میگفت نویسندگان، مهندسان روح و روان انسانها هستند، یعنی حتا خلاقیت ادبی دچار بوروکراتیسم دولتی شده بود؛ به این دلیل گروهی از اهل قلم به مهاجرت درونی پناه بردند. نویسنده ای در این رابطه نوشت که: "آزادی در آینده قرار دارد؛ پشت کوههای کار، ماورای آرامگاه کشته شده گان".

لوناچارسکی؛ یکی دیگر از نظریه پردازان ادبی نوشت که هنر، جانبدار و طبقاتی است. و گورکی بعد از بازگشت از مهاجرت دوم خود به وطن، هومانیسم خود را بطور کامل در خدمت سیاست فرهنگی استالین قرارداد. سیاست ادبی که استالین، گورکی، گروتسکی و فادوف پیشنهاد میکردند، میبایست جانبدارانه، حزبی، مردمی و ساده می بود.

آنزمان سیاست تعقیب و سرکوب دولتی دائم: ادیبان، هنرمندان و دانشمندان رادریک وضعیت ترس و ناامنی قرارداد داده بود. و به آزادی نسبی گروههای آوانگارد ادبی بعد از انقلاب، در سال 1932 بطور کامل پایان داده شد. پاره ای از آثار ادبی آنزمان نشان میدهند که فراز و فرود قهرمان ادبی در وضعیت دیکتاتوری و بوروکراتیسم، در تنگاتنگی خاصی قرارداد داشت. ادبیات مهاجر بین سالهای 1917-1956، بخشی از ادبیات فراریان شوروی بحساب می آید، گرچه تا سال 1924 اختلاف واقعی میان ادبیات درون و برون مرز شوروی وجود نداشت. با آغاز جنگ جهانی دوم، ادبیات جنگ نیز بخش مهمی از ادبیات زمان استالین شد. ادبیات دفاعی

در آن سالها را میتوان بخشی از ادبیات جنگ بحساب آورد. نویسنده دیگر فقط نویسنده نبودند بلکه مبارزی در جبهه ادبی، و نظامی شدن زبان در این دوره غیرقابل اجتناب بود. فراریان ادبی مدعی بودند که در تاریخ ادبیات جهان، شاهکارهای جاودانی از طرف نویسندگانی مانند: ولتر، هاینه، ویکتور هوگو، و میکیویچ، در خارج از کشور زبان مادری نوشته شده اند. گورکی؛ پدر ادبیات شوروی، رمان مادر، شاهکار ادبیات تبلیغی سوسیالیستی را در زمان تزار در خارج از روسیه نوشت. در سال 1933 جایزه گورکی برای اهل قلم تعیین شد و در دانشکده نویسندگی که به نام گورکی افتتاح شده بود، تا سال 1982 حدود 2921 نفر فارغ تحصیل شدند. بعدها ثابت شد که گورکی در زمان استالین به نویسندگان بیشماری که تحت خطر دستگیری قرار گرفته بودند، کمک نموده است، گرچه او ظاهراً یکی از مجریان سیاست فرهنگی زمان استالین بود. در نخستین کنگره نویسندگان که شامل 2500 عضو بود، از 591 نفر دعوت شدند. از آن تعداد فقط 21 نفر یعنی حدود 3 درصد زن بودند، در حالیکه 25 نفر از اوکرائین، 28 نفر اهل گروزنی، 113 نفر نویسنده یهودی تبار، و 200 نفر نماینده ادبیات روس بودند. بامرگ استالین در سال 1953 مرحله جدیدی در ادبیات شوروی آغاز گردید. در دهه 30 قرن گذشته، غیر از تئوریهای رمان لوکاچ، به دکتترین ادبی انگلس در کتاب "پیروزی رئالیسم" نیز اهمیت خاصی داده میشود. امروزه ثابت شده است که نظریه های ادبی لوکاچ در رمان، متکی بر فلسفه تاریخ و استتیک هگلی بوده اند. یعنی نویسنده باید با کمک تفسیرهای هگل از تاریخ، به نمایش ساختار دوره ها می پرداخت. در طول حاکمیت استالین غالب نویسندگان متوجه شدند که کنترل آثار نویسندگان، منتهی به ادبیات سفارشی برای دولت شده است.

سیاست ادبی حزب بلشویک به بعضی از کلاسیکهای ادبیات روس مانند: پوشکین، گوگول، لرمانتف، بلینسکی، و چرنیشفسکی، اهمیت خاصی میداد و آنان را بعنوان آموزگاران ادبی توصیه می نمود. در این رابطه اغلب سالروز تولد و یا سالگرد مرگ گروهی از نویسندگان پیش از انقلاب جشن گرفته میشد؛ مثلاً: در سال 1937 برای صدمین سالروز مرگ پوشکین - در سال 1938، نودمین سالروز مرگ بلینسکی - در سال 1939 پنجاهمین سالروز مرگ سالتیکف شچدرین؛ نویسنده مورد علاقه استالین - و در سال 1939 پانزدهمین سالروز مرگ بریوسف - و 152مین سالروز تولد لرمانتف، مراسمی برقرار گردید. در مکتب "واقعگرایی اجتماعی" به 5 نکته اشاره میشد: نخست اینکه نویسنده باید زندگی انسانها را بشناسد و طبق حقیقت و روح سوسیالیسم آنرا به نمایش بگذارد. دوم اینکه هنر باید خط دار و جانبدار باشد. سوم اینکه بجای رمانتیک پیشین می بایست به رمانتیک انقلابی اهمیت داده شود. چهارم اینکه باید از هنرمند در جامعه انتقاد گردد. پنجم اینکه نویسنده باید برای فرهنگ زبان کوشش نماید.

یکی از نخستین خواسته های مهم مکتب رئالیسم سوسیالیستی، امید و خوشبینی در ادبیات بود. دوم اینکه ادبیات می بایست برای تغییر جهان و زندگی به انسانها کمک نماید. از جمله ژانرهایی که از طرف کنگره نویسندگان در مکتب رئالیسم سوسیالیستی پیشنهاد شد: رئالیسم کارگری، رئالیسم انقلابی، رئالیسم قهرمانی، و رئالیسم رمانتیک بود. در ادبیات آندوره به نقش تربیتی و اجتماعی علیه دین و جهان بینی های ارتجاعی نیز اهمیت داده میشد. در تاریخ ادبیات همیشه موضوع کار و سازماندهی فرهنگ، نقش مهمی داشته اند. خواسته دیگر حزب این بود که در دوره بازسازی اقتصادی، صنعتی شدن و کلکتیون نمودن شاخه های تولیدی، باید از ادبیات اشتقاقه شود. رمان صنعتی و کلخوزی مانند کتاب "سرزمین زیر شخم" شولوخف، یک ژانر مستقل گردید. سه ژانر مهم رئالیسم سوسیالیستی: رمان تولیدی اقتصادی، رمان تربیتی، و رمان تاریخی، بودند؛ مثلاً شولوخف در کلکتیون نمودن تولید، از تبلیغ های سوسیالیستی خودداری ننمود. رمان "رود ولگا به دریاچه خزر میریزد" نوشته بوریس بیلناک از جمله رمانهای بازسازی دهه 30 قرن گذشته بحساب می آید. در رمان تربیتی، تربیت انسان نوین، هدف اجتماعی و سیاسی دولت بود. رمان "پتر اول" نوشته آکسی تولستوی، از جمله رمانهای

مشهور تاریخی آندوره بشمار می آید. رمان حماسی-روایتی را میتوان سنتزی از رمان حماسی تاریخی و رمان بورژوازی بحساب آورد. آلکسی تولستوی، شولوخوف و کتاب "دکتر ژواگو" پاسترناک، از مهمترین آثار رمان تاریخی بودند.

با وجود همه این ضعف ها، ادبیات شوروی بعد از انقلاب اکتبر، آنزمان: جوانترین، پویاترین، و مترقی ترین ادبیات خلفها و کشورها بود. چون آن تنها ادبیاتی بود که کوشید تا کارگران و کشاورزان را علیه استثمار و برده گی مزد، سازماندهی نماید. زندگی کارگران و دهقانان از جمله موضوعات ادبی برای مبارزه در راه سوسیالیسم بودن، شد. گرچه در سال 1936 در ادبیات مبارزه ای برای افشای فرمالیسم شروع شد، از آنزمان ادبیات آوانگارد و ادبیات ناتوریستی را دوحش چپ و راست ادبیات رئالیسم سوسیالیستی می نامند. و طبق ادبیات سفارشی، نویسندگان می بایست اثری پیرامون زندگی راحت زحمتکشان در کلخوزها منتشر می نمودند.

در مکتب رئالیسم سوسیالیستی (واقعگرایی اجتماعی)، هستی، عمل و فعالیتی خلاقانه است که هدفش کمک به توانایی های فردی ارزشمند انسان برای پیروزی بر نیروهای طبیعی بود. نویسندگان این مکتب می بایست علیه ارتجاع ضدروشنگری، عرفان، آخوندبازی، و شیطان پرستی، مبارزه میکردند. گورکی از یک رمانتیک انقلابی میگفت که کار در آن باید موضوع ادبیات برای اتویی و خوشبینی در رئالیسم سوسیالیستی باشد. جهانبینی خوشبینانه گورکی از انسانهای زیبا و تراژدیک را متکی بر کتاب "چنین گفت زردشت" نیچه میدانند. از جمله موضوعات ممنوعه در مکتب رئالیسم سوسیالیستی آنزمان: طرح اختلافات ملی و مذهبی، عرفان، طرح موضوعات جنسی و جسمی، و افشای زندگی خصوصی اعضای حزب، ارتش، نیروهای امنیتی و نیروهای ضدانقلاب و بایکوت شده، بود. نویسندگان غربی مانند آندره مالرو و کلاوس مان، که از شوروی دیدار نمودند، دعوت به همکاری و حمایت از سوسیالیسم شدند. رادک در رابطه با ادبیات فاشیستی و اخطار به غرب گرایان، با معرفی نویسندگانی مانند: جویس، پروست، و دسپاسوس، مخالفت نمود. و رمان رولان در مخالفت با مهاجران ادبی شوروی، به حمایت از مواضع گورکی و آلکسی تولستوی پرداخت. او ادبیات جهان سرمایه داری را خودسرانه، بدو دسته: فاشیستی و بورژوا دمکراتیک تقسیم کرد و گرچه گروه دوم را فاشیستی میدانست، ولی از بخشهایی از آن دعوت میکرد که به جبهه ادبیات شوروی بپردازند و میگفت که نویسندگان غربی مانند: جویس، پروست و دوسپاسوس، نباید آموزگار نویسندگان جوان شوروی شوند. پلخائف با طرح تئوری احساسات استتیک در ادبیات، به مخالفت با نظریه انعکاس و واقعیات در ادبیات، لنین پرداخت. زمانیکه استالین، مایاکوفسکی؛ بدون وابستگی به مکتب فوتوریسم، را از جمله شاعران کلاسیک و با استعداد شوروی دانست، سخن از تنها بازگشت یک شاعر آوانگارد بدرون مکتب رئالیسم سوسیالیستی، رفت.

مقامات شوروی ادبیات یورژوازی غرب را سنبل بحران اقتصادی اجتماعی، زوال و گندیدگی سرمایه داری دانستند که انگل صفتی، خود داری از کار، دزدی، حيله گری، و بیگانگی انسان را تبلیغ میکند. گورکی عقب افتادگی خرده بورژوازی و بیماریهای جامعه سرمایه داری را در مقابل "هومانیسم کارگری" رئالیسم سوسیالیستی قرار میداد. او از سودجویی ادبیات در کشورهای سرمایه داری نیز شکایت نمود. امروزه مخالفت نویسندگان شوروی با ادبیات خارجی را بدلیل برداشت غلط، ساده گرایانه، محلی بودن، و پوپولیسم رمانتیک آنان میدانند.

ادبیات کودکان از سال 1922 نیز طبق نظرات خانم کلارا زاتکین و خانم نژدا کرپسکایا؛ همسر لنین، می بایست در مخالفت با استثمار، خرافات، نادانی و ناتوانی باشد. گورکی از وظیفه انترناسیونالیست بودن ادبیات میگفت. در دهه بیست قرن گذشته، تربیت کارگران برای مبارزات طبقاتی و انترناسیونالیستی از طرف چپ های تربیتی تبلیغ میشد. یکدیگر از شاخه های فرهنگ زمان استالین، ادبیات سایه ای بود که خلاف سیاست حاکم سعی می نمود تا

مسایل خصوصی، غم زده گی و شک گرایی روشنفکران را مطرح نماید. از جمله خصوصیات اینگونه ادبیات، شک به اوتوپی و طرح ناامیدی و موضوعات آزرورد در جامعه بودند. ادبیات و انقلابی سکولار، همکاری، انتقاد، سرکشی.

.....
 اکنون بعد از انحلال شوروی سابق، گروهی از محققین غرب ادعا میکنند که پاره ای از جریانات ادبی، آنزمان با چپ روی های کارگری خود، دولت، حزب، و بلشویکهای پیروز در انقلاب اکتبر را به زحمت انداخته بودند، چون تعداد اعضای سازمان ادبیات کارگری در حد تعداد اعضای حزب کمونیست شده بود. آنان با تاکید روی فرهنگ کارگری، قصد حذف ادبیات دهقانی و بورژوایی پیش از انقلاب را نمودند. لنین، تروتسکی و گورکی میبایست در مقابل نظرات لوناچارسکی و بوخارین اشاره به ضرورت یک فرهنگ و ادبیات سراسری سوسیالیستی میکردند که روی فرهنگ پیشین، دهقانی و بورژوایی بنا شده باشد و جنبه های مثبت آنان را در خود حفظ نماید، گرچه گورکی خود در آغاز از خشونت بلشویکها به تعجب افتاده بود. و تروتسکی با وجود نوشتن کتاب مهم (ادبیات و انقلاب) در سال 1924، بعدها مجبور به سکوت و فرار شد. سرانجام صدها تن از اعضای این گروههای ادبی تا دهه 30 قرن گذشته، اعدام، تبعید، و ادار به سکوت، و یا مجبور به همکاری شده یا در خط مکتب رئالیسم سوسیالیستی قلم زدند.

در حالیکه واسیلی روزانف، فیلسوف پیش از انقلاب روس، ادبیات رامقصر اصلی انقلاب اکتبر میدانست، تروتسکی میگفت که فرهنگ پیشین و روشنفکرانش باید از طرف چاروب آهنین تاریخ پاک گردند. و زمانیکه زامیاتین نوشت که ترس وی از آنست که تنها آینده ادبیات روس، افتخارات گذشته اش باشند، گروههای ادبی جدید چپ او را یک تروتسکیت ادبی نام نهادند. گورکی با اشاره به خشونت های بلشویکها در آغاز انقلاب نوشت که این اتفاقی که بنام پرولتاریا و انقلاب اجتماعی روی میدهد، نشانه صفات آسیایی در روشنفکران ماران نشان میدهند؛ آنطور که لنین و تروتسکی نیز از زهر قدرت، گندیده و فاسد شده اند. بعدها ادعا شد که در تاریخ سیاسی بشر، هیچ حکومتی مانند بلشویکها نکوشید تا ادبیات و فرهنگ را بطور ایدئولوژیک هدایت و دستکاری نموده و سیاست ادبی را از بالا تعیین نماید. باید اشاره کرد که شعرو شاعری کارگری از سال 1870 در روسیه آغاز شده بود و پیرامون تئوری ادبیات، لنین در سال 1905 نوشته بود که پرولتاریا باید حزبی بودن ادبیات را در صدر خواسته های خود قرار دهد و ادبیات غیر حزبی باید نابود شود و انقلاب میبایست به زبان و ادبیات برده گی، مالک الرعیتی ایدئولوژیک و به آن عصر و دوره لغنتی خاتمه دهد.

تاریخ ادبیات شوروی میان سالهای 1917 تا 1934 تحت تاثیر مبارزه برای رهبری میان گروههای ادبی بود. در مسکو، فوتوریست ها و تصویر گرایان ادبی برای رهبری در کافه های ادبی با هم مبارزه میکردند چون بدلیل مشکلات نشر و کمبود کاغذ و جوهر، ادبیات غالباً بصورت جلسات شعر و داستان خوانی در کافه ها انجام میگرفت. رابطه تماس میان ادبیات مهاجر و نویسندگان شوروی سرانجام در سال 1924 بطور نهائی قطع گردید و جبهه ادبی گروههای آوانگارد و چپ گرا در سال 1930 منحل شد. در میان تئوریسین های ادبی، آنا تول لوناچارسکی خلاف تروتسکی، لنین و گورکی خواهان یک فرهنگ و ادبیات کارگری بود. لنین میگفت که سوسیالیسم و فرهنگ اش باید روی پایه های ارثی فرهنگ سرمایه داری ساخته شوند. و در یک جامعه دهقانی باید ابتدا یک فرهنگ بورژوایی و سپس کارگری بوجود آید تا جامعه را از عقب افتادگی آسیایی، بیسوادی و خرافاتی بودنش نجات دهد. ولی گروههای ادبی کارگری میخواستند بموازات انقلاب سیاسی یک انقلاب هنری و ادبی را عملی نیز نمایند.

در جبهه چپ هنرها، فوتوریستها انتظار داشتند آنطور که انقلاب، روابط سیاسی و اجتماعی را تغییر داد، هنر و ادبیات را نیز تغییر دهد، گرچه در میان رهبران شوروی

غیر از بوخارین و لوناچارسکی، تفاهمی برای هنر و ادبیات آوانگارد وجود نداشت. سرانجام در سال 1932 با تشکیل اتحادیه نویسندگان شوروی، به تنوع دینامیک گروه‌های ادبی چپ و آوانگارد پایان داده شد. رهبران دوراندیش‌تر شوروی از جمله مسئولان دولتی می‌گفتند که ادبیات باید مبارزه طبقاتی کارگری را پشت سر بگذارد و راه‌های صلح‌آمیز میان خلق را انتخاب کند تا دهقانان و خرده‌بورژوازی رنجیده نشوند. بامطرح شدن دکترین رئالیسم سوسیالیستی، یک دوره ادبی در شوروی آغاز گردید که تا مرگ استالین ادامه داشت و اصول آن نه تنها برای سایر خلق‌های شوروی بلکه از سال 1945 برای سایر کشورهای بلوک شرق نیز اهمیت یافت گرچه حتی بین سال‌های 1953 تا 1985 یعنی تازمان گورباچف یک نظریه رئالیسم سوسیالیستی غیر رسمی بر ادبیات حاکم بود.

در کنار روسها که همیشه اهمیت خاصی به رئالیسم کلاسیک قرن 19 خود میدادند. آلمانیها علاقه خاصی به کلاسیسم، و ایتالیایی‌ها تمایلی شدید به فوتوریسم ادبی داشتند. بعدها ادبیات شوروی سنتزی شد از دو مکتب بزرگ هنری قرن 19 یعنی رئالیسم و رمانتیسم، گرچه متد هنری آنان ریشه در رئالیسم انتقادی داشت.

فرهنگ کارگری شوروی در آغاز تحت تاثیر نظرات آلکساندر بوگادف (1873 - 1926)، یک تئوریسین مارکسیست و خالق رمانهای اوتوپیستی بود. فعالین جبهه چپ هنر یعنی جنبش انسان نوین، جوانان فعالی بودند که در انقلاب و در جنگ داخلی شرکت کرده و آزمون خواستار "آتش جهانی" برای را انداختن انقلاب جهانی بودند. آنها بدلیل اهمیت به نقش کارگران می‌گفتند که شهر، عنصر آزادی در مقابل روستاهای عقب افتاده هستند. اشعار کارگری آنان زیر نفوذ مکتب فوتوریسم دارای عناصر شهری، صنعتی و جمعگرا بود. آنان نه تنها خواهان دانشگاه‌های خاص کارگران شدند بلکه برای چاپ دانشنامه‌های کارگری کوشش نمودند؛ دانشنامه‌هایی که میبایست جانشین دایرت‌المعارف‌های قرن 18 را میگرفت. آنان باهدف نابودی فرهنگ پیشین و باشعار: بنام هنر فردا "رافائل را آتش بزنی و موزه‌ها را نابود کنید" وارد میدان بحث گردیدند و در ادبیات و هنر خواهان تقدم محتوا بر فرم شدند. گروه‌های ادبی کارگری که تشکیل جبهه چپ هنر را داده بودند، کوشیدند تا فرم‌های زندگی نمودن طبق فرم‌های هنری سازماندهی شود. با آغاز فعالیت سیاست اقتصادی "نپ" بین سال‌های 1921 - 1928 سرانجام کوشش ادبی گروه‌های کارگری نیز به ضعف و شکست گرائید.

انجمن نویسندگان کارگری بانام مختصر (راپ) که خود را گاهی بازوی حزب کمونیست میدید، مبارزه ای طبقاتی در ادبیات را با روشی شبه نظامی آغاز نمود. نقطه اتحاد گروه‌های ادبی این انجمن از یک طرف، فوتوریسم پیش از جنگ و از طرف دیگر اصول فرهنگ کارگری بود که از زمان انقلاب سال 1905، فرهنگ فکری روسیه را تحت تاثیر خود قرار داده بود. فوتوریست‌ها اهمیت خاصی به فرهنگ شهری، آنارشسیسم و صنعتی شدن جامعه میدادند. آنها شعار میدادند که "از محتوا بگو و نه از فرم، و گاردهای سفید را سینه دیوار بگذارید!" و می‌گفتند که هر اثری باید یک آگاهی طبقاتی را بیان کند. آنان نه تنها متکی به فرهنگ فولکلوریک شهری بلکه روی موضوعاتی مانند زندگی کارگران در کارخانه‌ها و کارگاهها تاکید خاصی می نمودند. نظریه پردازان راپ در انتظار اثری مانند کتاب دن آران شولوخف، از رئالیسم خونین در ادبیات سخن می‌گفتند. در رابطه با مواضع نظری جنبش گروه‌های ادبی کارگری میتوان به 4 نکته اشاره نمود: اول اینکه می بایست مبارزه فرهنگ کارگری علیه فرهنگ دهقانی و بورژوازی باشد. دوم اینکه طبقه کارگر می بایست خلاقیت ادبی خود را از حزب و دولت بطور مستقل به انجام میرساند. سوم اینکه چون آنان با فرهنگ پیشین مخالف بودن از درسها و تجربیات آنان محروم شدند. و چهارم اینکه آنان به جای فرم ارزش خاصی برای محتوا در هنر و ادبیات قایل بودند.

یکی از نمایندگان ادبیات دهقانی، سرگی اسنتین (1895 - 1925)، پایه گذار مکتب "تصویری" در شعر بود که میگفت شاعر، خدای جدید در نظام سوسیالیستی است.

اورادکنار پوشکین از بزرگترین شاعران روسیه بحساب می‌آوردند. وی با روده کور نامیدن بحث محتوا در شعر، به رد فتوریسم و سمبولیسم پرداخت و میگفت که در شعر، به تصویر کشاندن منظور، مهم است و نه محتوای شعر. یک استراحت جسمی در قفقاز آزمون باعث شد که او با انگیزه‌های شعر فارسی از جمله عشق در آثار سعدی و فردوسی آشنا گردد. از جمله رمانتیک‌های انقلابی در ادبیات آندوره: بوریس پیلتاک و اوگی زامیاتین هستند. مواضع مستقل زامیاتین در هنر موجب شد که مخالفین، وی را شیطان ادبیات روس بنامند.

آبزورد گرایان نیز یکی دیگر از گروه‌های ادبی اوایل انقلاب اکتبر بودند. آنها میگفتند چون هنر فاقد منطق است، باید همچون کودکان فقط از طریق تفکر طبیعی به خلاقیت پرداخت. سرانجام در سال 1930 آنان را متهم به مخالفت با دیکتاتوری پرولتاریا نموده و به اردوگاه‌های کار اجباری فرستادند، یعنی آخرین نمایندگان مدرنیسم ادبی شورایی پسا انقلاب، نیز به نابودی کشانده شدند.

محفلی ادبی دیگری با نام "برادران سرایی"، بعد از انقلاب اعلان موجودیت نمود. منتقدین ادبی به ناحق در برنامه آنان شعار "هنر در خدمت هنر" را می‌دیدند. یکی از اعضای این گروه نیکولای تیخونف (1896 - 1979) بود که لقب رمانتیک انقلاب گرفت، داستان‌ها و قصه‌های وی متکی به الهام از فرهنگ رمانتیک قفقاز بود که سالها برای شاعران روس سرمشقی ادبی بوده. پوری اولشا (1899 - 1960) یکی دیگر از اعضای آن محفل با اثر اصیل اش یعنی رمان (حسادت) در ادبیات شوروی نماینده "عکسبرداری جادویی" بود.

برای نشر نویسندگان کلاسیک خارجی غیر از آثار هاینه، مارکس و انگلس، در سال 1918 بنگاه نشری بوجود آمد تا ادبیات جهان و اروپای قرون 18 تا 20 را منتشر نماید. در طول یکسال 115 عنوان با تیراژی حدود 6 میلیون جلد کتاب منتشر شد. بعدها با شعار "از کلاسیک‌ها بیاموزیم" و تفسیری که لنین از آثار تولستوی می‌نمود، نیهالیسم فرهنگ گروه‌های پرولتاری اصلاح شد. رئالیسم سوسیالیستی هم حتماً بین سالهای 1953 تا 1985 خط دهنده کامل به ادبیات شوروی بود. در این سالها هرگونه انحراف ایدئولوژیک-استنتیک از رئالیسم سوسیالیستی تحت تعقیب قرار میگرفت. و سرانجام طرح مبارزه طبقاتی در ادبیات، راهی بسوی رئالیسم ادبی گردید. مهمترین نظریه پردازان ادبیات شوروی غیر از لنین، تروتسکی و گورکی، بوگادف، لوناچارسکی و بوخارین بودند که در مراحل مختلف، نقش مهمی را بعهده داشتند.

۸۴. مردان جدی اهل رقص نیستند!

تصادف نویسنده با مسائل کشورش.

درگذشت نویسنده ضد جنگ؛ ولی جنجالی آمریکا. Norman Mailer (1923 - 2007)

هفته گذشته، نورمن مایلر، نویسنده و ژورنالیست جنجال برانگیز آمریکایی در سن 85 سالگی درگذشت. یکی از آثار او با عنوان طنز آمیز "مردان جدی اهل رقص نیستند" میباشد. او از مهمترین نویسندگان و منتقدین فرهنگی نیمه دوم قرن بیست آمریکا بود. وی میگفت که "قهرمان کسی است که در زیر یوغ دیکتاتوری حتماً برای دفاع از آرمانهایش، زمین و آسمان را نیز به لرزه درآورد". او نه تنها نویسنده و منتقد فرهنگ و اخلاق‌گرا بلکه یکی از مبارزان و فعالان سیاسی-اجتماعی، و متظاهر! رسانه‌های جمعی آمریکا نیز بود. وی در جامعه آمریکا، اخطار و هشدار دهنده به مردم و دولتمردان شد.

مایلر جامعه آمریکا را متهم نمود که با کمک سکس گرایی و تبلیغ خشونت، به جوانان، از آغاز درس آدم‌کشی را آموزش میدهند. او رسانه‌های جمعی آمریکا را متهم نمود که با تبلیغ ترس و وحشت در میان مردم بی اطلاع، کوشش برای تخصصی نمودن آدم‌کشی می‌نمایند، و

اتوریته ارتش برای موفقیت شخصی، از جمله اهداف امپریالیستی دولت برای سوء استفاده از افراد است. نورمان مایلر را نماینده "ژورنالیسم نو" میدانند که با کمک آثارش، شکایتی رئالیستی علیه پوچی جنگ نمود. آثار وی حاوی یک مسئولیت سیاسی-اجتماعی هستند. وی مینویسد که به سبب باقیمانده‌های سیاست زمان جنگ سرد، دموکراسی و آزادی فرد، تحت خطر و کنترل شبکه ای از ابزارهای دولت مدرن قرار گرفته اند.

نورمن مایلر خالق: رمان، داستان کوتاه، مقاله، گزارش، و متون سخنرانی‌های بیشماری است. سبک جدید او ترکیبی است از واقعگرایی و خیالپردازی. وی با کمک آثار ضد جنگ، جنایت‌های آمریکا در جنگل‌های آسیای شرقی را وارد اطاق خوانندگان غربی نمود تا هرگز فراموش نشوند. از جمله مسهورترین آثار او: برهنه‌ها و مرده‌ها - اسپر سکس - مردان جدی اهل رقص نیستند - تبلیغی برای خودم - جنگ صلیبی آمریکا - جنگ غیرمقدس یانکی - نیکسون در میامی و محاصره شیکاگو - سرود مامور اعدام - داستان اسوالد، قاتل کندی - شب - بیرحم - مثال شکار یک خرس - لشکرهایی از درون شب - پارک گوزنها - کابوس - مبارزه - آتشی روی ماه - اتوبیوگرافی ام - روی پله‌های پنتاگون و وزارت جنگ - پیام مسیح - و معرفی هنرمند بعنوان مردی جوان، هستند.

مایلر غیر از روانشناسی ویلیام رایش و نویسندگان گروه بیت دهه 60، تحت تاثیر ادبی نویسندگانی مثل سینکلر و اوپتون نیز بود. اواز نظر استتیک و جهانبینی زیر نفوذ ایده‌های دسپاسوس و درایسر است. مایلر بیش از هر نویسنده دیگری نقش نویسنده به شکل موسسه ای فعال و عمومی را از نسل خود را نشان داد. جهانبینی اگزیستانسیالیستی و زندگی آوانگارد او در روانشناسی وجودشناسی اش مطرح گردیده اند. او با اشاره به معلم ادبی اش، همینگوی، آرزو داشت که مهمترین رمان قرن بیست را روانه بازار نماید. مایلر همچون نویسندگان نسل بیت، خلاقیت هنری دسته ای را به سبب رواج سکس گرایی و خشونت در جامعه آمریکا دانست. وی در رابطه با حمله نظامی آمریکا به عراق، از سیاست‌های بوش شدیداً انتقاد نمود.

منقدین چپ پیرامون نورمن مایلر اشاره نموده اند که کوشش و مسئولیتهای هومانیتی او برای یک جامعه مترقی سرانجام دچار اغتشاشات ایدئولوژیک و "دکادنس" وی شدند، چون در پایان، آثارش اغلب دارای صفاتی فردگرایانه، آنارشستی، و زوال‌گرا گردیدند. نورمن مایلر از جمله آمریکایی‌های یهودی تبار است که بین سالهای 1923 تا 2007 زندگی نمود. وی در دانشگاه مهندسی هواییماسازی و هوا نوردی خوانده بود. او در سال 1967 حین تظاهرات ضد پنتاگون در جلو وزارت جنگ آمریکا دستگیر گردید. وی یکبار کاندیدای انتخابی شهرداری نیویورک نیز بود. مایلر در سال 2002 در رابطه با اعتراض به حمله نظامی آمریکا به عراق، موفق به دریافت جایزه صلیب افتخاری کشور اتریش شد. از جمله موضوعاتی که در آثار او مطرح شده یا مورد انتقاد ژورنالیستی-اجتماعی وی قرار گرفته اند میتوان از: افشای حکومت ایدئولوژیک ستیز مک کارتی، جنبش صلحخواهی، تبلیغات سوء رسانه‌های جمعی، جنبش دانشجویی سال 1968، مسایل نژادی، ساخت بمب اتم، جنبش حقوق شهروندی، حمله نظامی آمریکا به ویتنام و عراق، بوجه‌های فضانوردی، خواسته‌های اجتماعی نسل بیت، سوء استفاده از ورزش بکس، و غیره نام برد.

۸۵. ادبیات بعد از گورباچف .

مرحله جدیدی برای ادبیات پسا دیکتاتوری .
ده سال هرج و مرج ادبی پست استالینیستی .

مبارزه ای که گورباچف در سال 1985 با سه شعار: دولت "قانونی" سوسیالیستی - شفافیت در سیاست و حاکمیت - و بازسازی و نوسازی اقتصادی، براج خروج از بن بست سوسیالیسم "واقعا موجود"، آغاز کرده بود، به ادبیات، هنر و فرهنگ نیز کشید. با انتقاد نویسندگان از کمونیسم دولتی و بوروکراتهای ادبی، یک جنگ داخلی در ادبیات نیز شروع شد. از سال 1992 مرحله پست کمونیسم ادبی با انحلال شوروی آغاز گردید.

در رابطه با رئالیسم سوسیالیستی در ادبیات، از میانه دهه 80 قرن گذشته یک بحث اهمیت: فرم یا محتوا، و با تاکید روی عناصر زیباییشناسی بجای محتوا، آغاز شده بود که سرانجام رسماً در سالهای 1989 - 1991 به رد سبک رئالیسم سوسیالیستی در ادبیات ختم گردید. با تاکید روی پلورالیسم ادبی و تابوردایی در ادبیات، به انحصار بودن مکتب رئالیسم سوسیالیستی نیز پایان داده شد. گروهی مدعی شدند که در میان نویسندگان رسمی و دولتی، بندرت آدمی با استعداد میتوان یافت، چون آنزمان ستون ساختمان ادبی روی بنیادهای اداری و ضعف طبیعی انسانهای فرصت و مقام طلب قرار داشت. ادبیات استتیک و سرگرم کننده جدید مدعی بود که ایده آل های اجتماعی را دنبال نمی کند، و ادبیات مسئول دیگر طرفداران خود را از دست داده و نویسندگان جدید روی مواضع اجتماعی و سیاسی خود سرپوش می گذاشتند. در این رابطه سخن از هرج و مرج ادبیات پست مدرن نیز به روی زبانها افتاد. سرانجام در غالب کتابخانه ها بخشی برای کتابهای ممنوعه از جمله آثار نویسندگان پیش از انقلاب، تبعیدی، و غربی، افتتاح گردید. منتقدی مدعی شد که گرچه ادبیات طرفدار شوروی و ضد شوروی نفس های آخر را میزنند، ادبیات غیر شوروی نیز هنوز به سن بلوغ نرسیده.

برای نخستین بار، آنزمان کتابهای ممنوعه بولگاکف و کتاب "دکتر ژیاگو"، نوشته پاسترناک، اجازه چاپ یافتند و نام نویسندگان ممنوعه ای مانند: بوخارین، تروتسکی را میشد بر زبان آورد. از نویسندگان فوت نموده مانند: خانم آخمتوا، و ماندلشتام اعاده حیثیت شد. 23 نویسنده لغو ملیت شده؛ از جمله سولژنیسین؛ که مدعی نابودی زبان در زمان شوروی بود، دوباره گذرنامه و شناسنامه جدید دریافت کرده و اجازه یافتند به وطن بازگردند. غیر از آخمتوا، ماندلشتام، سولژنیسین، بولگاکف، و نابوکف، به آثار نویسندگان ممنوعه چون: برودسکی، پلاتونف، بونین، و گومیلف، اهمیت خاصی داده شد، و در سال 1988 به کوشش یک گروه ادبی دانمارکی، جلسه ای برای دیدار و آشنایی میان نویسندگان تبعیدی، مهاجر، و نویسندگان سوسیالیستی مقیم شوروی انجام شد. آثار لعنت شده نویسندگان خارجی مانند: کافکا، جویس، پروست، آرتور میلر، جان اوپتیک، هنری میلر، ژان جننت، و سایر نویسندگان اروپایی و آمریکایی وارد بازار کتاب شدند، گرچه در زمینه تئاتر نمایشنامه های: یونسکو، بکت، آرتور میلر، و دورنات، نتوانستند بینندگان کافی را بیابند. با این وجود گروهی از نویسندگان تبعیدی و مهاجر روسی نیز از بازگشت به میهن، خودداری نمودند چون برای آنان جامعه جدید شوروی همچون مهاجرتی دیگر و دوم به نظر میرسید. آنان با اشاره به گوگول می گفتند که در خارج از میهن نیز نویسنده میتواند آثاری جاودانه بیافریند.

با از هم پاشیده گی شوروی، موضوعات ممنوعه مانند: استالینیسم و وجود اردوکارهای کار اجباری، نیز به ادبیات راه یافتند. چون سالها بدلیل نبود آزادی برای: دین، قانون، مجلس، و سیاست، - ادبیات باید جایگزینی برای آنان نیز میشد. ادبیات جدید با عنوان "نثری دیگر" در کنار ادبیات: آموزشی، اخلاقی، و آرمانخواهانه پیشین قرار گرفت، با اینوجود تا سال 1990 طرح 4 موضوع از جمله: تبلیغ جنگ، پورنوگرافی، دعوت به شورش اجتماعی، و افشای اسناد محرمانه دولتی، در ادبیات ممنوع بود، و تامدتی با موضوعات غربی مانند: برابری زنان، فرهنگ راک، و پورنوگرافی، از طرف دولت مخالفت میشد. بتدریج ادبیات جدی و اجتماعی، هواداران خود را از دست داد و ادبیات جنایی، تفریحی و سرگرم کننده، علاقمندانی یافت. هدف و استتیک ادبیات جنجالی، شوک دادن به خوانندگان بود، و برای نخستین بار کتابهایی در باره موضوعات جدید مانند: کارهای دستی و خانگی،

جادوگری ، فالگیری ، مذهبی ، بودیستی ، یوگا ، کاراته و جدو ، وارد بازار شدند. مشکل دیگر پیشین ادبیات روس این بود که همچون آثار داستایوسکی و تولستوی ، می بایست شدیداً اخلاقی ؛ و محروم از وظایف استتیک فقط نصیحت میکرد ، و در شرایط جدید نویسنده می بایست می پذیرفت که او هنرمند و استاد سخن است و نه : خدای پیامبر ، رئیس ، تزار ، و یا قهرمان . همه این شرایط موجب شدند که حاکمان دیگر به ادبیات و نقش آن علاقه ای نداشته باشند و این مهمترین امتیاز برای پیشرفت ادبیات بود! .

غیر از ادبیات " نثری دیگر " ، ادبیات زنان نیز از جمله ادبیات پلورالیستی شرایط جدید شوروی منحل شده ، بود. در سال 1990 گروهی از زنان نویسنده شوروی پایه گذار " فدراسیون زنان نویسنده " شدند که خواهان خلق و تشویق "نوع زنانه" در ادبیات شدند . آنان با اشاره به خواسته ها و موضوعات زنان مدعی شدند که تئاتر جهان نباید تنها فقط در خدمت یک تراژدی باشد . از جمله آثار زنان در این دوره : سالروز مرگ ، اتوبیو گرافی بدون مخفی کاری ، صورت جلسه هفتگی یک زن روس ، سفرهای احساساتی ، چیزی بمن بگو ، پیرامون چیزی که وجود نداشت ، نظافت ، رابینسون های جدید ، دو سرزمین ، محفل من ، آتش و غبار ، شاعر و الهام ، پسر ام آرام بخواب ! ، خوابگرد در مه ، عاشق هستی یا عاشق نیستی ؟ ، سفر دختران لطیف ولی خشن ، تنوع شیطان بازی ، مرغابی چینی ، مردان بدون ادب ، و غیره هستند .

در زمان گورباچف شعر نیز دچار تحولی مهم شد ؛ باید اشاره کرد که شعر نو گویا در روسیه با سالها تاخیر شروع گردید . آنها در رابطه با شعر لیبرالی جدید می گفتند که : شعر "عروضی" مقوله ای است دولتی ، ولی شعر نو ، همدم و خالق باریکادهای انقلابی ! است . از جمله آثار شعری منتشر شده در آن سالها : روی کشتی زمستان ، جدایی هرگز ! ، اشعار ، اینجا ، رودخانه های شمالی ، پرنده بیلاقی ، دیدار ، عرفان بالئی ، قصه های وحشتناک ، مرثیه های نمایندگان ، گلچین شعر روسی ، خانه اروپایی ، مربع سفید ، و غیره بودند . در آن دوره بارها فدراسیون پیشین نویسندگان شوروی تجزیه و دوباره تشکیل شد . پاره ای از سازمانهای جدید نویسندگان با اهداف اقتصادی خواهان قدرت ، پول و مادیات شدند و روی ارثیه سابق کانون نویسندگان یعنی : استراحتگاهها ، ویلاها ، بنگاههای نشر و غیره به مجادله باهم پرداختند . پدیده دیگر میان نویسندگان ، آمدن نسلی جدید از روستاها و شهرهای کوچک و دور افتاده بود که با نویسندگان پیشین شهرهای بزرگ مسکو و لنین گراد به رقابت می پرداختند . آنزمان همچون قرن 19 تاریخ اجتماعی روسیه میان ناسیونالیست ها و نویسندگان دمکرات طرفدار غرب مباحثه ای شدید در گرفت . آنان می گفتند که قربانیان دهه 30 قرن گذشته ، خود غالباً جنایتکاران دهه 20 بعد از انقلاب اکثیر بودند! . گروه دیگری با اشاره به مکتب ایده آلیست های آلمانی می گفتند که ادبیات باید دارای صفات : نیکی ، زیبایی ، و اخلاقی ، باشد و نه فقط سرگرم کننده و جنجالی باشد .

ادبیات پروستریکایی بعد از انحلال شوروی نیز مانند سایر ادبیات جهان شامل : رمان ، شعر ، داستان ، اتوبیوگرافی ، و نمایشنامه نویسی بود . از جمله پر فروش ترین و پرخواننده ترین آثار منتشر شده در ده سال نخست فضای آزاد سیاسی جدید : آتش افروزی ، سکوی اعدام ، کار آگاه غمگین ، رنگ امید خاکستری است ، مار ، زیبایی مسکویی ، مرغ عشق ، پایان آوارگاد روسی ، زندگی بایک آدم دیوانه ، به وطن بازنگشت ، یک شیطان گری جدید ، خوشحالی روسی ، منتظر عشقی صادق هستم ، توده سبز ، روح آدم میهن پرست ، نشستی روی پله های طلایی ، تورها و تله ها ، قبرستان تحقیر شده ، زن و دریا ، داستانی از زمانی خاص ، روسیه در حال سقوط ، ژنرال و ارتش اش ، شن های سنگین ، یک زندگی قهرمانی ، ازدواج با یک مرد حيله گر ، فلسفه جدید مسکویی ، زمستانی در افغانستان ، بازگشت فرحبخش به وطن ، دیکتاتور وجدان ، انتقام اعدام خانواده سلطنتی ، نمیر پیش از زمان ات ، طنزهای ضد استالنیستی ، پیروزی تراژدی ، استالین پرستی ، درد و رنج وطن ، زندگی و

سرنوشت ، الهه روسی قرن بیست ، جیغ پائیزی شاهین ، ما بچه فاخته ها ، مردان و زنان دهقان ، سال تحولی کبیر ، گزارشگر ، گل‌های روسی خشم ، قربانی دهقانی روسی ، سرم را زیر آب نکن ، قبرستان آرام بخش ، قصه های افغانی ، زیبایی های عجیب زندگی ، چراغ برق آبی ، زندگی حشرات ، و غیره بودند.

۸۶. دوران کودکی ام بدون ادبیات کودکان! .

دختر بچه های ادبیات فمینیستی! .
 یکی از زنان ادبیات کودکان غرب .
 صدمین سالروز تولد نویسنده ادبیات کودکان .

اخیرا روزنامه نگاری پیرامون جشن سالروز تولد خانم آسترید لینگرن، نویسنده سوئدی ادبیات کودکان نوشته بود که او : " نزدیک بود در صدمین سالروز تولدش شخصا شرکت کند، اگر پنج سال پیش دار فانی را وداع نمی گفت!". خانم لینگرن، پیش از ازدواج، آسترید اریکسون نام داشت. او خالق آثار خیالی-واقع گرایانه و پایه گذار ادبیات غیراتوریتیه کودکان در غرب است. " ماهی سیاه کوچولوی " آثار او، برای اینکه قدم در راه بی بازگشت بگذارد و از مرزهای اجباری تعیین شده بگذرد، با یک چتر بارانی از پشت بام به پایین می پرد. در آثار او غیر از مخالفت با فرهنگ مردسالاری و باید و نباید های اجباری روزمره ، ارزشهای انسانی دفاع میشود. وی به ساده نویسی در ادبیات اهمیت خاصی میدهد. قهرمانان آثارش غالبا زنانی هستند که مردان رباکمک عشق و محبت به جبهه انساندوستی می کشانند. او پر خواننده ترین نویسنده کشورهای اسکاندیناوی شد چون در سال، بیش از دومیلیون بار، از کتابخانه های عمومی، آثارش به امانت گرفته میشوند، و گرچه نویسندگان ادبیات کودکان معمولا ناشناخته می مانند و یا بزودی فراموش میشوند، او در کشور خود نویسنده ای در حد ملی بحساب می آید. قصه و داستان های آثار او غالبا چهارچوبی رئالیستی-خیالپردازانه دارند، و دختر بچه های آثارش معمولا میتوانند آموزگار پسر بچه ها باشند. وی میگفت که کودکان و جوانان میتوانند بدون قیومیت بزرگسالان نیز زندگی نمایند. ارزش های اخلاقی آثار او به مخالفت با تنگ نظریهای مردسالارانه می پردازند. موضوع داستان گاهی ماجرای کودکانی است که با جهان بزرگسالان مخالفت نموده و ارزشهای آنان را بی اعتبار بشمار می آورند. از جمله خواسته های تربیتی آثار او: مخالفت با اصول اتوریتیه بزرگسالان، روشهای سنتی ارتجاعی تربیتی، و افشای سیستم های توتالیتر اجتماعی-سیاسی هستند. دلیل محبوبیت آثار او را: دفاع از آزادیهای فردی کودک، سبک روشن نویسنده ای او، و اهمیت به خیالپردازی بعنوان حق و حقیقت انسانی میدانند. اونه تنها به بچه ها با شخصیت های مستقل، قوی، عملگرا و دارای حقوق مساوی مینگرد، بلکه برای آنان تقاضای حق محبت و توجه بزرگسالان را می نماید.

آسترید لینگرن، غیر از ادبیات کلاسیک انگلیس و افسانه های ایسلندی، تحت تاثیر شکسپیر و اریش کستنر آلمانی، نیز بوده است. او تاکنون تاثیر مهمی روی ادبیات کودکان شمال و جنوب اروپا از خود بجا گذاشته است. وی مینویسد که حین نوشتن کتابهای کودکان، جهان غمگین اطراف خود را فراموش میکند. و از نظر فلسفی خود را شکاک و از نظر شخصی، سیاسی میداند، چون در آثارش به مخالفت با جنگ، خشونت، و خطر استفاده از انرژی اتمی می پردازند. وی از بچه ها می خواهد که بجای زندگی انگلی و دزدانه بزرگسالان، به زندگی خلاق و متکی به نیروی خود پردازند. او از جمله مسئولیت های ادبی اش، خدمت به کودکان ناتوان و تحت فشار را نام میبرد. موفقیت دیگر آثار او را بدلیل استفاده از فضای طبیعت و روستاها، همراه با آزادی قدرت خیالپردازی کودکان میدانند. وی مدعی بود که بچه ها بطور غریزی دارای حس عدالتخواهانه هستند.

او تا پایان عمر، بیش از 24 جایزه و دکترای افتخاری از کشورهای شوروی، آمریکا، هلند، و آلمان دریافت نمود؛ از آنجمله: جایزه آندرسن، جایزه صلح کتابفروشان آلمان، جایزه ادبی تولستوی، و جایزه جانشینی صلح نوبل. در سراسر اروپا دهها مدرسه و خیابان نیز بنام او اسم گذاری شده اند.

لیندگرن در پایان عمر به دفاع از جنبش های محیط زیست، انجمن دفاع از حیوانات بی زبان!، و پایداری صلح، پرداخت. داستانهای وی پیرامون شرایط مالیاتی کشورش، یکبار موجب تغییر دولت در آنجا شدند. وی با انتقاد از وزارت کشاورزی کشورش، به مخالفت خود بانگهداری حیوانات در قفس و تولید ماشینی و انبوه آنان برای تغذیه پرداخت و در رابطه با تنظیم سیاست خانواده به وزیر وقت کشورش نوشت که زنها از بچه دار شدن خودداری میکنند چون بدلیل شرایط شغلی قادر نیستند در کنار بچه های خود بمانند، و دولتمداران باید قوانینی را طرح کنند که مادران بتوانند 3-4 سال نخست را حداقل در کنار کودکانشان باشند، و کودکان شیرخوار بتوانند هر لحظه سراغ پستان مادر بروند. وی پایه گذار یک بنیاد خیریه برای کودکان معلول نیز بود.

آثار آسترید لیندگرن تاکنون به بیش از 70 زبان ترجمه شده اند. او گرچه با رمانهای پلیسی شروع کرده بود، اکنون یکی از نویسندگان ادبیات کودک در جهان است. روانشناسی شخصیت های داستان، اشاره به سرگرمی ها و بازی های متنوع کودکان، باعث شد که پاره ای از آثارش بصورت فیلم، نمایشنامه کودکان، و یا نمایشنامه های رادیویی، درآیند. او با نشر یک سری کتابهای مصور کوشید تا کودکان غربی را با زندگی، آموزش، بازیها، و غذای بچه های قاره های دیگر آشنا نماید.

از جمله آثار او: کتاب سه جلدی (پی پی پی مو قرمز - یا پی پی جوراب بلند) - بچه های خیابان شلوغکاری - ما بچه های شهرک بولربو - کارلسون روی پشت بام - برادران شیرقلبی - کتاب اتوبیوگرافیک (ساموئل آگوست) - میو، گربه من - لوتا تغییر خانه میدهد - ماری درد دل میکند - در جنگل بدون دزد - گاو من هم اهل تفریح است - راسموس و آواره گان بین راه - کاله زندگی خطرناکی دارد - میکائیل در دیگ عدس - میشل نظمی به جهان میدهد - پی پی خانم درخت کریسمس را غارت کرد - دزدی بنام آسار - منتخب داستانها - منتخب قصه ها - ازدهای چشم قرمز - من هم میخواهم به مدرسه بروم - من نمیخواهم به رختخواب بروم - بچه ها در جنگل - پلی به مادر بزرگ کمک میکند - رونیا پدر دزد - خشونت هرگز - پی پی خانم در سرزمین تاکاتوکو - و دانه عدسی در بینی ایلزه - هستند.

کتاب (رونیا پدر دزد) او را قصه ای فمینیستی! بحساب می آورند. در داستان (پی پی جوراب بلند) قهرمان داستان، شخصیتی است تکرو، سازش ناپذیر و بدون ترس که تصمیم میگیرد همیشه کودک بماند و وارد جهان درنده و حيله گرانه بزرگسالان نشود. این داستان موجب شد که بخش عظیمی از خوانندگان از آنزمان تصویر و تصویری از دختر بچه های قوی و بارآده در ذهن خود داشته باشند.

آسترید لیندگرن بین سالهای 1907 - 2002 در سوئد زندگی نمود. وی دختر یک کشاورز میانه حال بود. او بدلیل زایمان غیرقانونی! یک پسر بچه مجبور شد در سن 19 سالگی ولایتش را ترک کند و به پایتخت کشور فرار نماید. وی در آنجا بعد از دوره منشی گری اداری، سالها بعنوان ویراستار کتاب، منشی اداره و کتابفروش کار نمود. او دلیل آغاز قصه نویسی را سال 1941 ذکر میکند که کارین، دختر بیمار خردسالش از مادر خواست تا برایش داستانهایی را تعریف کند. در دوران کودکی خود آسترید لیندگرن به سبب نبود رادیو و تلویزیون، اغلب از طرف پدر و مادر بزرگش برای او قصه های جالبی تعریف شده بود. چون پدر و مادر وی علاقه خاصی به طبیعت و زندگی روستایی داشتند، وی نیز در تمام آثارش به شرح زیبایی طبیعت و بچه روستائیان می پردازد. غالب بچه نخاله ها!، تخس و فضول داستانهای او نیز از بچه های فقیر روستایی هستند. وی میگفت تمام داستانهایش را

خطاب به یک دختر بچه 7-8 ساله نوشته است. در مراسم هشتادمین سالروز تولد وی در سال 1967 نه تنها نماینده دولت سوئد، بلکه سفرای شوروی و آمریکا نیز شرکت نمودند. اشاره میشود که برای آشنایی بیشتر با سالهای کودکی خانم لینگرن باید سری کتابهای (بولربوی) وی را خواند.

در آثار او خواننده نه تنها با کودکان تنها و سردی احساسات اطراف، بلکه باترس وجودی بچه های در حال رشد، آشنا میشود. عشق به هم نوع و آزادیخواهی های کودکانه در آثارش نیز نقش مهمی بازی میکنند. گروهی، آثار او را انتقادی دشمنانه از جامعه و گروه دیگری، جهان داستانهای او را جهان راضی و آرام، در جهانی ناعادل و خشن میدانند. لینگرن، ولی خود به تمسخر منتقدینی میپردازد که در آثار وی: میشل را سرمایه دار کشاورزی، پی پی موقرمزه را سرمایه دار مرتجع، و کارلسون را نماینده عقدههای پرواز اریکاروس یونان باستان، معرفی نموده اند.

۸۷- ما و آوانگاردهای کراتی ادبیات!

(جنبه های انتقادی ادبیات فرهنگ آمریکا)

فیتس جرالده، یکی از نویسندگان مهم نسل بربادرفته و دوره جاز ادبیات آمریکا در سالهای بین جنگ جهانی اول و بحران جهانی اقتصادی معروف 1929 است، دوره ای که جوانان معترض به ارزشهای سنتی بزرگسالان، شعار دادند، که تمام خدایان مرده اند، و نبردهای میهنی انجام گردیده، و عقاید و ایدئولوژیهای افراطی به بن بست رسیده اند.

پیرامون فیتس جرالده گفته میشود که در نزد هیچ نویسنده ای مانند او، زندگی و آثار اینهمه باهم وحدت و شباهت ندارند. او از خانواده ای بازرگان برخاسته بود که به ولخرجی عادت داشت و در میانه سالی الکلی شد. همسرش نیز از طبقه ای مرفه و پولدار بود که مالیخولیایی گردیده و برای فرار از افسردگی نیز به الکل پناه برده بود. اغلب آثار فیتس جرالده بدین دلیل ریشه های اتوبیوگرافیک و خانوادگی دارند. فیمینیست های آمریکا مدعی شدند که او از این طریق به استنمار همسر بیمارش پرداخته است و آنرا بشکل داستان به معرض فروش گذاشته.

از جمله خصوصیات ادبیات مدرن و آوانگارد، کوتاه بودن متن بود، چون آنان غالباً برای نشر در مطبوعات و نظر عوام نوشته میشدند. یکی از موضوعات ادبیات مدرن، پرداختن به خلاء فرهنگی بود که آن زمان در آمریکا حاکم بود. انحراف و ابتذال اجتماعی، سکوت و بی عملی اجتماعی و سیاسی، افشای اشراف پولدار و بورژوازی مالی، از جمله موضوعات مورد انتقاد ادبیات مدرن زمان فیتس جرالده بودند. به نظر جامعه شناسان ادبی، امروزه کسانی در آمریکابه مطالعه آثار فیتس جرالده میپردازند که هنوز نوستالژی دوره جاز دهه 20 قرن گذشته را دارند. پول، زیبایی پرستی بورژوازی، لذت خواهی، بخشی از واقعیات سخت مورد علاقه طبقه حاکم آن دوره بودند. فیتس جرالده با زبان طنز و استعاره از سیاهپوستانی میگوید که در ماشین های دراز 6 در کادیلاک خود نشسته و راننده ای سفیدپوست را به خدمت گرفته اند. در آثار او میتوان بیش از هر نویسنده دیگر، رابطه ای بین گذشته و آینده، سنت و مدرنیته مشاهده کرد. او به تشویق و دنباله روی از الیوت، در آثارش از استعاره و سنبل به اشکال گوناگون استفاده نمود. و مانند همینگوی به رهنمود هنری جیمس عمل نمود که گفته بود، ادبیات باید نه تنها نان آور باشد، بلکه از نظر اجتماعی و زیباشناسانه، جاودانه گردد. در زمان مدرن، آن زمان میان دوساحل آزمایشات زبانی- ادبی و پرفروش بودن، سرگردان بود و در شهرهای بزرگ، بیک کالای فرهنگی در بازار خرید به این سبب، نقد ادبی در زمان حیات، با او برخوردی غیردوستانه داشت. آنها بعضی از آثار فیتس جرالده را گزارش اجتماعی نامیدند تا اثری هنری. پیرامون آثار او همیشه دو نوع نقد:

دانشگاهی-تخصصی و عمومی-سرگرم کننده به جدل میپرداختند. بارها هالیوود کوشید تا آثار مهم فیتس جرال را برای درآمد بیشتر بصورت فیلم درآورد.

زمینه کار آثار فیتس جرال شرح رفتار و زندگی اقتشامرفه مردم ساحل شرقی کشور آمریکا است. او به افشای اوتوپی دروغین رویای خوشبختی و موفقیت زندگی آمریکایی می پردازد. فیتس جرال وقایع نگار و گزارشگر زندگی بدون پرنسیپ، غیراخلاقی و پرهرج و مرج طبقه مرفه دهه 20 قرن گذشته آمریکا است. آثار او گاهی رویاپروری و گاهی رویا کشی هستند. همینگوی میگفت که او یا رمانتیک مینویسد و یا جهان را تیره و تار نشان میدهد. فیتس جرال با طنزی تیزبینانه به توصیف جشنها، معیارهای زیباشناسی، موفقیت و ثروت پرستی اقتشامرفه زمان خود پرداخت. از طرف دیگر او از زندگی نسل جوان و آرام و پرسروصدای آندوره مینویسد که فراز و فرود زندگی شان بشکل تراژدیک درهم آمیخته شده بود، جوانانی که دلیل ترس از فقر و سقوط به دره بدبختی، دنبال موسیقی جاز و فیلم و یا مصرف الکل میروند.

فرانسیس اسکات کی- فیتس جرال، میان سالهای 1940 و 1896 در آمریکا زندگی نمود. او با سرمایه عمه ثروتمندش در دانشگاهی ثبت نام نمود که بقول خودش، دانشجویان رمانتیک، خوش تیپ، ورزشکار و شیک در آنجا درس میخواندند. او بعد از ترک زودرس دانشگاه برای دیدار با محفل آوانگاردهای نسل بربادرفته آمریکایی مانند خانم گرترود استاین و همینگوی به پاریس رفت و در آنجا مورد تشویق و تایید مادر آوانگاردها، یعنی خانم استاین قرار گرفت. بعد از بازگشت به آمریکا، مدتی در هالیوود به فیلمنامه نویسی پرداخت، گرچه او این فعالیت را کار برده گی نامید. هرگاه که فشار مالی به فیتس جرال زیاد میشد، او یا به نوشتن داستان کوتاه برای مطبوعات میپرداخت و یا برای شرکتهای فیلمسازی هالیوود نمایشنامه مینوشت. او سرانجام در سال 1940 دلیل سخته قلبی و الکلی بودن، درگذشت. و همسر روانی اش 8 سال بعد در آتش سوزی یک تیمارستان، بشکل غم انگیزی جان داد. طبق گزارش مطبوعات آنزمان، در مراسم خاکسپاری فیتس جرال، مانند قهرمان رمان معروف او یعنی گاتسبی کبیر، عده محدودی از جمله دسپاسوس، نویسنده مشهور دیگر آمریکایی، شرکت نمودند. از جمله نشانه های دیگر فشار فرهنگ حاکم آمریکا به مبارزین آوانگارد، آن بود که اسقف شهر بالتیمور کوشید از خاکسپاری فیتس جرال در کنار خویشاوندانش به دلیل نوشتن آثار غیراخلاقی و ضد مسیحی جلوگیری نماید.

گرچه امروزه فیتس جرال را یکی از نوابع ادبی میدانند، در سال مرگ، فقط 72 جلد از کتابهایش در آمریکا فروش رفت. مدرنیته ادبی فیتس جرال مافوق ارزشهای ملی و ناسیونالیستی آنزمان ایالات متحده بود. سالهای جنگ جهانی اول در رمان غربی، سنبل سقوط و فاجعه آخرالزمانی بود. بخش دیگری از ادبیات مدرن آنزمان آمریکا به تحولات زندگی شهری در حال تغییر پرداخت که غیر از فیلم و جاز، روانشناسی فرویدی کوشید به همه پرسشهای انسان غیر چپ پاسخ دهد. کشفیات و اختراعات فنی و صنعتی روز بروز بیشتر گردیده و بانکها به دادن وامهایی با سود کلان میپرداختند، زنان و دختران اقتشام توسط با عطرهای غربی ماوراء البحری، اجازه یافتند تمایلات غیر پوریتانی خود را علنا در سالنهای رقص نشان دهند. با این وجود آثار فیتس جرال به آوانگاردی آثار همینگوی نمیرسید، گرچه او قبل از همینگوی به مشهوریت رسید.

از جمله آثار فیتس جرال: آنسوی بهشت، گاتسبی کبیر، مجموعه داستان های کوتاه، شب لطیف، آخرین مدیر، و غیره هستند. موفق ترین رمانهای پرفروش او: آنسوی بهشت، و شب لطیف، بودند. کتاب آنسوی بهشت، اعلان اعتراض نسل جوان از دست رفته علیه ارزشهای جامعه سنتی، و گاهی ارتجائی بود. فیتس جرال، خود از موفقیت این رمان به تعجب افتاد، ولی خواننده انتظار افشاگری بیشتر پیرامون زندگی ثروتمندان داشت. رمان گاتسبی کبیر درباره سقوط و نابودی تراژدیک یک خانواده ثروتمند قاچاقچی کلان مشروبات الکلی در آغاز قرن بیستم بود. در آن رمان هرج و مرج، بی اخلاقی و بی اصولی طبقات مرفه نشان داده میشوند. این رمان

يك سال بعد از انتشار، به شکل نمایشنامه موفق به روی صحنه رفت. رمان شب لطیف، اثری است اتوبیوگرافیک که به موضوع الکلی شدن و روانی شدن همسرش میپردازد. او این رمان را بهترین اثر خود میدانست. درآمد ناشی از فروش دورمان موفق فوق باعث شد که فیتس جرال د بتواند همراه همسر و دختر کوچکش سالها در هتل های گران قیمت در میان بورژوازی بی خانمان! زندگی کند و با ادا و اطوار خودخواهانه آنها از نزدیک آشنا شود و به خوانندگانش در آن باره گزارش دهد. مشهوریت فعلی فیتس جرال د را ولی صاحب نظران بدلیل نقش رمان ناتمام او یعنی آخرین مدیر میدانند. چون خواننده باهوش متوجه شد که در پشت ظاهر یک نویسنده الکلی چه هنرمند پیچیده ای وجود دارد. به نظر مورخین ادبیات، در حال حاضر فیتس جرال د از جمله نویسندگانی است که آثارش از هر نظر در آمریکا مورد تحقیق و بررسی قرار گرفته اند. گروهی از دوستان اهل قلم، او را وجدان ادبیات آمریکایی نامیدند. مثلاً الیوت در انگلستان موجب مشهوریت او گردید. از سال 1945 تاکنون با کوششهای دسپاسوس و با اشاره به شرح فضایی سنتی داستانسرای، فیتس جرال د رنسانس تازه ای یافته. در مورد فیتس جرال د گفته میشود که خواننده بیشتر علاقمند به زندگی شخصی و خانوادگی او بود تا به موضوع آثارش. دسپاسوی یکبار بدلیل عصبانی بودن ولی با زبان طنز به وی گفته بود: "مرد حسابی!، با این همه هرج و مرج در جهان و جامعه، چگونه میتوانی به نوشتن اثری سرگرم کننده بپردازي؟! اگر نمی توانی ادبیات بیافرینی، لااقل به گزارشی واقعگرایانه از اوضاع بپرداز!".

۸۸. فروغ و پروین، از راه دور . Fitzgerald, F.S.K (1896-1940)

خانم فلورا وایت در کتاب " زنان نویسنده جهان " ، در یک بیوگرافی کوتاه می نویسد که فروغ فرخزاد ، مهمترین نماینده شعر مدرن ایران ، در سال 1934 در تهران بدنیا و در سال 1968 در سن 34 سالگی در یک سانحه اتومبیل در تهران درگذشت و در همانجا دفن شد . او در یک خانواده ارتشی مرفه متوسط در دوره کوششهای سکولار و اصلاحات رضاشاهی بدنیا آمد و رشد نمود . گرچه پدر او 6 فرزند خود را به تحصیل تشویق می نمود ولی در خانه آنان هنوز قوانین اتوریته و سختگیر مردسالارانه پیشین حاکم بودند که در تضاد با اراده و خواست قوی آزادیخواهانه فروغ قرار داشتند . فروغ بعد از پایانه سیکل اول دبیرستان وارد مدرسه هنر و نقاشی شد تا طرح مد را بیاموزد . او در آن زمان نخستین شعرش را سرود . وی چون در 16 سالگی با ازدواج اجباری مخالفت نمود مجبور به ترک خانه شد ولی همسرش به او آزادی هایی را داد، از آنجمله او می توانست آزادانه سفر کند و یا با ناشر آثارش قرارداد ببندد . این خواسته ها موجب قطع رابطه او با قوانین سنتی جامعه خرده بورژوازی ایران شد . چون بعدها از او فقط انتظار خانه داری و مادر بودن میرفت وی احساس محدودیت نمود . وی در سال 1955 مجبور به طلاق شد و رابطه اش با پسرش قطع گردید ، رنجی که او هیچگاه نتوانست فراموش کند . نخستین اثر او مجموعه شعر " اسیر " موجب هیجانانگیز روشنفکری شد چون او در آن اشعار بدون تعارف به طرح احساسات عشقی و تجربیاتش پرداخت . در سال 1956 کتاب " دیوار " و در سال 1957 مجموعه شعر " عصیان " از او منتشر گردیدند . در کتاب " عصیان " او به انتقاد از جامعه مردسالاری ایران پرداخت .

فروغ بعد از آموزش یک دوره فیلمسازی از انگلیس در چند فیلم سندی شرکت نمود . در سال 1964 فیلم " خانه سیاه " او در باره جزمیان ایران از آلمان جایزه گرفت . در سال 1964 کتاب " تولدی دیگر " منتشر شد . این کتاب آغاز واقعی کار شاعرانه او است که در آن بطور آشکار عقاید فمینیستی خود را مطرح می نماید . او در آنجا بطور رسمی از شعر سنتی ایران نیز برید . وی با زبانی قوی همراه با لهجه زبان تهرانی و سبک عالی ادبی در آن کتاب سخن گفته است . منقد ادبی ایرانی خانم میلانی خلاقیت ادبی فروغ را به سه دوره تقسیم میکند - در

دوره اول او از دید یک زن و بدون پرده پیش بینی زمانی می نماید. در مرحله دوم اشعار او یک فریاد فمینیستی هستند ، و در مرحله سوم او تلخی و خشم را که قربانی جامعه مردسالاری شده بود ، را پشت سر می گذارد . /

پروین اعتصامی در سال 1907 در تبریز بدنیا آمد و در سال 1941 در سن 35 سالگی بر اثر بیماری تیفوس در تهران درگذشت و در همانجا دفن گردید . پدر او یوسف اعتصام الملک یک ژورنالیست سیاسی اجتماعی و کتابدار کتابخانه بود . در خانه آنان افراد تحصیل کرده مشهور انزمان رفت و آمد داشتند . پدر پروین او را با ادبیات فارسی و عربی آشنا نمود . وی از طریق پدر با ادیبان و روشنفکران لیبرال زمان خود آشنا شد . پروین در مدرسه آمریکایی دخترانه با یک آموزش سکولار آشنا شد . او بعدها معلم شد و در آن مدرسه نیز به تدریس پرداخت . ازدواج او چند ماهی بیشتر طول نکشید . او از طریق تشویق پدر یکی از مهمترین زنان شاعر زبان فارسی در نیمه اول قرن بیست میلادی بود .

پروین اعتصامی در مجموعه شعر " دیوان " غیر از طرح حقوق زنان به فقر بیچاره گان و سرگردانی یتیمان نیز اشاره میکند . توانایی او در طرح مسائل زنان بطور ظریف و با کمک فرم شعر است . وی احساسی عجیب و انسانی برای طرح مسائل اجتماعی دارد . شعر او غالباً اخلاقی ، آموزشی ، رئالیستی و با کمک رعایت فرم کلاسیک است . او یکی از نخستین ادیبانی است که آنزمان به پرسش پیرامون نقش زنان در جامعه می پردازد . توانایی دیگر او در خلق اشعار دیالوگی و مناظره ای است که پیشنهاداتی برای اصلاحات اجتماعی را بطور ساده و عام فهم طرح می نماید . او افکار جدید را وارد شعر فارسی نمود چون از رنج فقر ، بی عدالتی و بی اخلاقی پولداران و قدرتمندان شکایت میکند . شعر فارسی زمان او سابقه ای هزارساله داشت و به اوج خود رسیده بود . در اشعار مناظره ای او گاهی از زبان اشیاء نیز سخن میرود . شعر دیالکتیکی و دیالوگی او غالباً دارای سه جنبه- تز ، آنتی تز ، و سنتز است .

پروین اعتصامی را میتوان شیپور صدای آزادی زنان ایران در آن دوره بشمار آورد . شعر ساده و نیرومند او اجتماعی و مسئولانه است . از جمله دیگر موضوعات اشعارش مسائل آموزشی ، لیبرالی ، استثمار و زورگویی در جامعه نیمه فئودالی آنزمان است . او در اشعار طنزآمیزش موفق شد استادانه ارثیه شعر کلاسیک را با تکنیک مدرن ادبی آنزمان با هم متحد سازد . دیوان شعر او شامل 210 شعر بلند است که در سال 1935 غالباً در مجله بهار به سردبیری پدرش منتشر گردیدند . در ایران از آغاز قرن بیست کوششهای برای حقوق زنان در میان خواسته هاس طبقات بالا آغاز گردید . گرچه در سال 1936 میلادی در کنار منع چادر میان زنان ، مدرنیزه و سکولار نمودن جامعه غاز شد ، زنان ولی از این اقدامات نفعی پایدار نبردند .

۸۹- نیچه ، شاعر و فیلسوف .

Friedrich Nietzsche (1844 – 1900) اریستوکراتی فکری و جنون فلسفی .

سفر به ابدیت خوش باد .
کاش آخرین واژه را
از دهانت می بوسیدیم .
لبخند مقدس ات علیه مرگ نابکار ،
ولی بیخیال ما زنده ایم .
گرچه در لحظه مرگ
غیاب شاگردانت

احساس شد .

استادان دانشگاهی غرب از میانه قرن بیست دیگر پیرامون شاعر یا فیلسوف بودن نیچه پرسشی نمودند . نیچه یکی از روشنفکران اریستوکراتی و خالق اشعار ایمپرسیونیستی ، خود تحت تاثیر اشعار گوته ، هلدلین ، و کلوپاستوک ، در ادبیات آلمان بود . او بعد از سال 1890 تاثیر مهمی روی ادبیات آلمان گذاشت . هیچ فیلسوفی مانند او ادبیات پایان قرن 19 و آغاز قرن 20 غرب را آنچنان تحت تاثیر خود قرار نداد . امروزه بعضی از محافل ادبی، او را نماینده ادبیات سمبولیسم ، امپرسیونیسم ، رمانتیک نو ، و اکسپرسیونیسم بشمار می آورند . بعدها ناتورالیستها نیز متکی به آثار او ، خالق ادبیاتی شدند . او حتی امروزه روی فرم و محتوای آثار بعضی از نویسندگان زمان حال مانند پیتر هندکه ، نویسنده اتریشی اثر داشته . نیچه خود قضاوت اش در باره هنر و ادبیات ، احتیاط آمیز یا در چهار چوب نظرات استتیک هگل بود . اگر بیستنیالیسم و فلسفه زندگی نیچه در جستجوی نوعی انسان جدید است .

نیچه بیشتر مرد هنر است تا مرد علم . او رمان نویسانی مانند / هسه ، موسیل ، توماس و هاینریش مان را تحت تاثیر خود قرار داد . نیچه خود از نظر سبک نویسندگی عالی، تحت تاثیر قلم توانای مارتین لوتر ، اصلاحگر مسیحیت و مترجم کتاب انجیل به آلمانی، در قرن 16 بود . جریانات ادبی دیگر تاکنون حداقل مدتی زیر تاثیر نظرات نیچه بوده اند . ناتورالیستها آنزمان فکر میکردند دلایلی را که نزد مارکس نیافتند ، نزد نیچه یافته اند . نیچه در غالب آثارش به بحث پیرامون مقوله های هنر ، علم ، و اخلاق پرداخت . فلسفه نیچه غیر از موضوعات اخلاق و انسانشناسی، به مقوله های هنر و فرهنگ نیز می پردازد . امروزه اشاره میشود که هیچکس مثل او به جنبه های منفی هنر و فرهنگ یونان باستان نپرداخته است . نیچه در جوانی آثار متنوعی در باره فرهنگ یونان نوشت ولی آشنایی او با نظرات شوپنهاور باعث شد که او سراغ فلسفه برود .

بیشتر آثار نیچه انتقادی از اخلاق و دین مسیحی آنزمان هستند . او میگفت که دین همچون اخلاق تبدیل به یک ایدئولوژی شده است . توماس مان نوشت که او دارای یک روانشناسی تیزبینانه است که دگم های اخلاقی گذشته را به نقد می کشاند . در آغاز، تئوری اخلاق نیچه تحت تاثیر نظریه اخلاق اسپینوزا بود . نیچه اخلاق غرب در طول تاریخ را به دو بخش تقسیم میکند ؛ اخلاق مثبت اربابانه یونانی - و اخلاق منفی برده وار ادیان ابراهیمی . امروزه اشاره میشود که انتقاد او از اخلاق ، جانبداری از بی اخلاقی در اجتماع نیست . کتاب جملات قصار او غیر از اخلاقگرایان فرانسوی و رمانتیک ها ، زیر تاثیر آثار گوته ، هاینه و لیشتنبرگ است .

مورخان فلسفه ، آثار او را شامل سه دوره میدانند . مرحله اول شامل هنر و فلسفه است . در مرحله دوم او به نقد و اهمیت تاریخ گرایی در زندگی می پردازد . در مرحله سوم و در کتاب " چنین گفت زردشت " او غیر از فلسفه زندگی به رستاخیز ابرمرد یا انسان برتر اشاره میکند . ابرمرد نیچه میکوشد تا ورای اخلاق مسیحی قرار گیرد . امروزه گفته میشود که ابرمرد او مخلوطی از اسطوره های رمانتیک و داروینیسم بی پایه بود . او به طنز می نویسد که انسان اروپایی، خدای مسیحی را کشت تا میدانی به ظهور انسان برتر بدهد . در نظر نیچه در طول تاریخ به کسانی که تجاوز شد، سراغ ادیان ابراهیمی رفتند و از برابری ، برادری ، همدردی ، و آزادی ، بجای شعار غرور یونانیها و رومیها ، سخن گفتند . در نظر او معنی تاریخ خلاف خواسته اخلاق ، نه رضایت بشر بلکه انتخاب و رشد ابرمرد است . بالاترین ایده ، در مقابل مرگ ، بیماری ، ضعف و همدردی ، ارزش زندگی است . در نظر نیچه ، زردشت سنبل تکرار چرخ فلک است چون او نه خدایی می شناسد و نه متافیزیک و نه روح ابدی . نیچه مینویسد که از زندگی فقط بصورت پدیده ای استتیک دفاع کرد . ابرمرد صوری نیچه غیر اخلاقی ولی استتیک است . او تویی های نیچه مفاهیمی خیالی هستند . امروزه اشاره میشود که نیچه آنزمان طبقه و قشر ارتجاعی خود را ترک نمود تا با کمک ابرمرد خیالی

اش، ایده آلی تازه بیابد. بعدها ادعا شد که چون خواهر نیچه هوادار فاشیسم آلمان بود به یکی از آثار او عنوان جعلی "اراده برای قدرت" را داد تا نزد نازیها خودشیرینی نموده باشد. او حتی عصای پیری و راه پیمایی برادرش یعنی نیچه را به هیتلر شخصا هدیه داد. نیچه در زمان خود مخالف علم و تاریخ گرایی مرسوم بود. او حرکت جهان و تاریخگرایی را تکراری، پوچ و نیهلیستی میدانست. انتقاد او از سوسیالیسم و امپریالیسم، انتقاد از انقلاب و تمایلات امپراتوری دوم آلمان در قرن 19 بود. او با تحقیر اصلاحگرایان و انقلابیون میگفت که میان ایده آنها و زندگی انسان، تضادی غیرقابل حل وجود دارد. نیچه با تبدیل متافیزیک اراده به متافیزیک هنری، قطع رابطه با عقلگرایی را تکمیل نمود. او نوع زندگی هنرمندانه را وسیله ای برای حل تضادهای جهان مدرن برای انسان می نامید. نیچه میگفت چون جهانی منطقی و عقلگرا وجود ندارد، از جهان میتوان فقط دفاعی استتیک نمود. زندگی نیچه و خلق آثارش، با هم وحدتی آشکار دارند. در نظر او تاریخ انسان حرکتی است بدون هدف و پیشرفت، چون انگیزهها و شرایط آن مدام فقط تکرار میشوند. نیچه با همه بدنامی اش در فلسفه، علیه شونیسم آلمان آنزمان و علیه یهودی ستیزی راسیست ها در اروپا، مبارزه نمود. او خود را فیلسوف آینده تاریخ اروپا میدانست.

از نظر بیوگرافی، نیچه در سال 1844 در یک خانواده مسیحی در جنوب شرقی آلمان بدنیا آمد و در سال 1900 بعد از 10 سال جنون، در شهر فرهنگی وایمار در گذشت. نیچه در جوانی به سبب نشر چند کار علمی دعوت به شغل استادی در دانشگاه باسل در سوئیس گردید. او آنزمان 25 ساله بود و پایاننامه دکترایش را هنوز تحویل نداده بود. وی بعد از بازنشستگی زودرس به سبب بیماری، زندگی بی خانمانی را در جنوب آلمان، ایتالیا و فرانسه آغاز کرد. نیچه سالها در مسافرخانه های ارزان در دره های کوه های آلپ برای کاهش رنج بیماری اش، زندگی کرد.

نیچه در جوانی زیر تاثیر فلسفه شوپنهاور و موسیقی واگنر قرار گرفت. مسیحیت گرایی پایانی آثار واگنر موجب شد که او از واگنر جدا گردد. نیچه زیر تاثیر آثار ولتیر به انتقاد از فرهنگ آلمان زمان خود پرداخت. خلاف شوپنهاور هنر برای نیچه نقش آزادی بخش داشت نه برای فرورفتن در عالم خلسه. فلسفه او بیش از شوپنهاور با زندگی اش گره خورده است. امروزه ادعا میشود که او غیر از فاشیسم روی مارکسیسم و اگزیستنیالیسم نیز بی تاثیر نبوده است. توماس مان نوشت که او روانشناسی زوال اروپای پیش از دو جنگ جهانی اول و دوم را پیش بینی نمود. نیچه غیر از تاثیر روی اگزیستنیالیسم و علم فیلولوژی روی فیلسوفانی مانند کاسپارس و هایدگر نیز اثر گذاشت. در کتاب "چنین گفت زردشت" او شعر اکسپرسیونیستی را به اوج خود رساند. نویسندگان جریانات مختلف ادبی اروپا مانند شلاف، ارنست یونگر، توماس و هاینریش مان، تسوایگ، بن، و هرمان هسه، درباره او کتاب و مقاله نوشتند. نیچه مدعی بود که سقراط مقصر سقوط خلاقیت فکری در یونان باستان بود. نیچه را امروزه یکی از فیلسوفان خردگریز فلسفه غرب میدانند.

۹۰- شاعر در بستر جامعه و تاریخ

Asolt@web.de
Schiller, Friedrich (1759 – 1805)

آتوسا سلطانزاده
فریدریش شیلر.
ادبیات و ایده های کبیر انقلاب!

شیلر، یکی از نمایندگان ادبیات کلاسیک آلمان و خالق آثار رنالیستی، باتکیه بر ایده های هومانیزم کلاسیک غرب، به مبارزه با نظام مطلقه شاه و فئودالیسم پرداخت. او نه تنها نماینده شکایت و اعتراض های انقلابی علیه شاه نشین های فئودالی، بلکه نماینده ایده آلهای ترقی

خواهانه شهروندی و خرده بورژوازی بود. هدف فعالیت روشنگرانه او، انحلال و نابودی نظم فئودالی - و جانشین نمودن يك جمهوری شهروندی بود. افشای زورگویی های فئودالی آلمان پیش از انقلاب فرانسه، محکومیت حکومت مطلقه شاهزاده‌ها ی خوشگذران و فساد اخلاقی آنها، از جمله هدفهای فرهنگی اش بود. شیلر را مرد عمل شعر نیز نامیدند. او با شعار "خلقی واحد از برادران و خواهران"، به یکی از شعارهای انقلاب فرانسه، باوفاماند. وی میگفت؛ هرکس که نیکی کند، جاودان میماند. او با پایه گذار ادبی هویت ملی شهروندی، خواهان استقلال ملی و آزادی مردم شد. شیلر که همعصر گوته و انقلاب فرانسه است، دویست سال پیش نوشت که هرگاه، حاکمی خودش، در حقوق طبیعی و انسانی مردم دخالت کند، آنها حق شورش و انقلاب دارند. شعر او خود را موظف به رعایت اصول عصر روشنگری میدید، به این دلیل شخصیت های آثارش معمولن ناقل ایده‌های انسانی هستند. کوشش او برای عملی کردن ایده‌های کبیر انقلاب، ویرانی زندان باستیل فکری، و ساختن برج و معبد آزادی، در تاریخ غرب ثبت گردیده.

گرچه شیلر در زمینه های: تاریخ، فلسفه، زیباشناسی، شعر و داستان قلم زد، ولی خلاقیت و کار مرکزی او را، نوشتن درام و نمایشنامه میدانند. او با جو و فضای فرهنگی حاکم زمان خود، در افتاد. و با کمک درام های غم انگیز جمهوریخواهی، تنفرش را از قلدري نظام: خان و خانبازي، نشان داد و مقوله های: زورگویی - آزادی، حق - بی قانونی، مدام در آثارش مطرح میشوند. توطئه، موضوع غالب درامهای تراژدیک سیاسی - روانشناسانه، او است که برای افکار آزادیخواهانه جمهوریخواهی، تبلیغ می نمایند. او میکوشد تا نقش اجتماعی آگاهی را نشان دهد. نمایشنامه (ویلهم تل) او را مدلی در برابر انقلاب فرانسه و تصویر ایده آل يك نظام سیاسی بشمار می آورند. قهرمان نمایشنامه هایش میان تراژدی: سر نوشت، آزادی اختیار، و آزادی اخلاقی، در تلاش و نوسان هستند.

بعد از نمایشنامه، شیلر در زمینه شعر نیز یکی از ادیبان فراموش نشدنی فرهنگ اروپا است، گرچه اشعارش را نیز درام های کوتاه و فشرده میدانند. او در اشعارش مبلغ: آزادی، دوستی، غیرت، جوانمردی و مصمم کاری، است. شیلر میکوشد تا در شعر کلاسیک خود، به آشتی طبیعت و عقل کمک کند، به این سبب همیشه سعی شده تا از نظر اجتماعی و سیاسی، از اشعار او بعنوان "آرشیو ایده‌ها" استفاده ویا سوء استفاده نمایند. او را در ادبیات، شاعری قلبا "همیشه جوان" نیز نامیده اند. در کوره اشعارش: شهامت، وفاداری، دوستی و آزادی، باهم ذوب شده تا آلیاژ جدیدی بوجود آورند. اخلاق شعر او، ایده آلهای زمان شاعر یعنی دوستی و رفاقت است که بالاتر از عشق قرار میگیرد. آزادی؛ یکی دیگر از ایده آلهای مهم شاعر تراژدیک بودند. در يك شعر او ممکن است حوادث گوناگون از قبیل: سوء قصد، دستگیری، شکنجه، مصاحبه مطبوعاتی!، اعتراف، حکم، اعدام صلیبی، و اطلاعات کافی، مطرح شوند.

شیلر، تحت تاثیر آثار کانت، نظریه: آزادی، فلسفه زیباشناسی هنر، و يك تنوري رئالیستی هستی شناسی را مطرح نمود. نظریه کانت موجب شد که او از رشته تاریخ به فلسفه زیباشناسی، یعنی از واقعیت شناسی بسوی هنر، رفته و يك سیستم استتیک را طرح نماید. او کوشید با کمک فلسفه کانت به شرح مفاهیمی مانند: زیبایی، اخلاق و تعالی خواهی، بپردازد. شیلر برای ترقی اجتماعی، بهترین نوع تربیت را، تربیت زیباشناسانه با کمک هنر و ادبیات میدانست، ولی منتقدین او پرسیدند؛ چگونه میتوان زیر حاکمیت شاه یا قانون اساسی توحش، شخصیت انسان را با کمک هنر تغییر داد. کتاب (پیرامون تربیت زیباشناسانه) او را مانیفست آنزمان محفل شهر وایمار نامیدند. او یکی از متفکران مرحله کلاسیک ادبیات آلمان نیز بشمار می آید. شیلر از جمله وظایف هنر را، نه تنها برقراری رابطه میان ایده آل و واقعیت، بلکه هماهنگی نظم گمشده میان عقل و طبیعت، دانست. او سالها با کمک نثر و مقالات علمی به طرح

موضوعات : تاریخی، فلسفی، و زیبا شناسی، پرداخت. بعد از کانت، نظریات روسو و موج ادبی "طوفان و فشار"، شهر و ایماز روی او تعثیر گذاشتند. شیلر در سال 1788 با گوته، شاعر معروف دیگر آلمانی، آشنا شد، بدلیل خویشاوندی فکری بین آندو، نه تنها حدود هزار نامه از مکاتبات شان بجا مانده، بلکه بیش از شست هفته آنها با درشکه و کالسکه، اسب و قاطر!، آزمان بیدار هم رفتند، اگرچه شیلر دهها سال بدلیل بیماری سل، در ضعف و رنج بسر میبرد. توماس مان مینویسد که شیلر نه تنها همکار مرگ شد بلکه همیشه به موازات مرگ زیست و به خطر آن عادت نمود. امروزه پیچیده گی هنری آثار شیلر را مورد بحث قرار میدهند، ولی در قرن 19، خیالپردازی بکر و شوق و شور آتشین او را جشن گرفتند.

فریدریش شیلر در سال 1759 در جنوب غربی آلمان بدنیا آمد و در سال 1805 در شهر وایماز در شرق آلمان درگذشت. پدر وی از کارمندان دربار شاهزادههای ایالتی و ولایتی! آنزمان آلمان بود، به این دلیل اونیز مجبور شد که به مدرسه نظام برود و چند سال پزشکی ارتش گردد. شاهد: قدرت، زورگویی و تنگ نظری شاه و خان بودن، موجب شد که او علاقمند به آزادی مطلق شود و چون یکبار برای تماشای یکی از نمایشنامه هایش به یک ایالت دیگر آلمان سفر نمود، او را دستگیر کرده و ماهها زیر نظر قرار دادند. او در مدرسه و دانشکده نظام، خلاف مقررات حاکم خفقان آور به مطالعه آثار: شکسپیر، روسو، گوته، و لسینگ پرداخت. شیلر غیر از یازده سال همکاری ادبی و فرهنگی با گوته، چند سالی نیز استاد تاریخ و فلسفه در شرق آلمان بود. وی پیرامون موضوعات سیاسی، تاریخی، فلسفی و فرهنگی، کتابهایی از خود بجا گذاشت.

از جمله آثار او: نمایشنامه معروف دزدها، دن کارلوس، دوشیزه اورلئان، ویلهلم تل، ماری استوارت، کتاب سه جلدی والن اشتاین، پیرامون تربیت استتیک انسان، تاریخ جنگ سی ساله، کاباله و عشق، تئوری وحدت ایده آلیستی، واقعیات در هنر، به دوستان، ایده آنها، احترام و ملاحظت، پیرامون شعر احساسی و سطحی، گردش، خدایان یونان، هنرمندان، درنا های جزیره، صحنه تیاتر - مدرسه اخلاق، تراژدی رمانتیک، عروس مسینا، تراژدی توطئه فیسکو، تاریخ زوال هلند، سرودی برای دوستان، غیبگو، هدف از مطالعه تاریخ جهان، سرود ناقوس، ضمانت، غواصی، و دستکش - هستند.

۹۱- فوتوریسم، ادبیات غیررسمی آوانگارد است!

آقایان، خانم ها!، ریش هایتان را قدری کوتاه کنید، چادرتان را کمی جمع و جور کنید، میخوایم امروز از جاده ترانزیت جهنم، بالای دره پنجشیر بگذریم. - این جمله را که به مناسبت معرفی گینزبرگ، شاعر هیپی معترض آمریکایی گفته شده، یک جوان اهل قلم طرفدار مکتب فوتوریست، میتوانست گفته باشد. فوتوریسم، گرچه در ایتالیا زیر تاثیر فلسفه نیچه و برگسن، با ادعای آینده نگری ادبی بوجود آمد، ولی در روسیه حوالی انقلاب اکتبر، به شکوفایی رسید و بخشی از تاریخ ادبیات مدرن آنجا گردید. فوتوریستها برای صنعت و ماشین در جامعه مدرن شهرهای پرجمعیت کف زدند و هورا کشیدند، به این دلیل محبوبیت آنها معمولا در میان دانشجویان، معلمان جوان و تحصیلکردههای بیکار بود. آنها خود را

مخالف روشنفکر بازي و مبلغ عملگرایی، تظاهرات و شلوغکاری میدانستند. به نظر فوتوریست ها، شاعر باید همچون تیراندازی ماهر، با يك چشم نیمه بسته به خارج از مرزهاي مام وطن بنگرد. آنها شعر را رقصه اي كتك خورده، و جمال شناسي هنر را، يك گناه كفرآمیز نام گذاشتند و میگفتند، شعر را باید از كرس تنگ و اجباري علم صرف و نحو و دستور زبان گرامري آزاد کرد. به نظر آنها، شاعر باید کیمیاگر زبان و واژه باشد. در مورد تاریخ فوتوریسم میتوان گفت که آن در آغاز قرن بیستم در

ایتالیا بوجود آمد. فیلیپ مارینتی، نظریه پرداز آن در فوریه 1909 در روزنامه فیگارو، چاپ پاریس وجود مکتب خود را اعلان کرد. فوتوریسم سرانجام در سال 1924 به شکلهای: کوبیسم، دادنیسم، و سوررئالیسم تجزیه شده و به ابدیت آوانگارد پیوست. آنها خود را انقلابیون زبان و ادبیات جدید میدانستند و مدعی بودند که جامعه را میتوانند تغییر دهند و به سکوی مدرنیته برسانند. فوتوریست ها

خود را نیز نوابغ زمان شان معرفی میکردند و میگفتند: ما تاج ادبیات ملال آور گذشته را از سر سنت گرایان برخوایم گرفت و همچون عقاب بلندپروازی بالای دره سقوط به گردش خواهیم آمد.

ما بلبل هستیم که چهچه زنان، ولی بدون اصل و هدف، خط و تمایل، جنبش ادبیات مهاجم را حمایت خواهد کرد. ما از ارتفاع آسمان خراش آوانگارد به ادبیات رسمی مدرسه ای و مکتبی مینگریم،

خواهان قطع رابطه با ادبیات سنتی دانشگاهی هستیم، ما مخالف زبان و ادبیات انباری و شبستانی

رنالیسم و سمبولیسم می باشیم. امروزه میتوان گفت که فوتوریسم، نوعی از نوع رادیکال اکسیر-

سیون نیست بود که هنر مدرن، مخصوصا دادا و سوررئالیسم را زیر تاثیر گذاشت. فوتوریست های ایتالیا، بزرگترین تاثیر را روی ادبیات مدرن روس گذاشتند، به نظر صاحب نظران، فوتوریسم اولین و مهمترین جریان آوانگارد ادبیات روس بود. پاسترناک در باره آنها میگوید: فوتوریستهای جوان مجبور شدند با سرنوشت خود وارد معامله و سازش شوند. کوشش فوتوریستها که به شکل هنر رسمی شناخته شوند، بعد از پیروزی انقلاب اکتبر در شوروی، با شکست روبرو شد چون بلشویکهای جانبدار واقعگرایی اجتماعی، فوتوریستها را نیهیلیستهای آنارشیست میدانستند.

وزارت فرهنگ دولت جدید، کتاب دکتر رادین بنام - فوتوریسم و جنون - را که قبل از انقلاب منتشر شده بود، بارها تجدید چاپ کرد تا فوتوریستها را سینه دیوار قضاوت فرهنگی جامعه تب دار بگذارد. بعد از مرگ استالین، از فوتوریستهای ادبی، اعاده حیثیت شد و عمر کوتاه 12 ساله آنها در روسیه را - دوره نقره ای ادبیات مدرن- نام گذاشتند.

۹۲- نویسنده ای میان سوسیالیسم و مسیحیت.

گراهام گرین، (1904 - 1991) Graham Greene

یادم نیست از گراهام گرین، نویسنده انگلیسی، چیزی خوانده باشم، ولی بقول فروید، در قفسه ای از هزارتوی حافظه ناخودآگاهم باید نام او جایی جاگرفته باشد. یکی از آثار مشهور او "سفر با عمه" نام دارد. گراهام گرین گویا چند هفته ای عضو حزب کمونیست انگلیس بود ولی اواسال 1927 رسماً به کلیسای کاتولیک کشورش پیوست. او کوشید باکمک ادبیات، در تمام طول عمر جویای اومانیزم در مسیحیت و سوسیالیسم گردد. گرچه در دانشنامه های ادبی او را نویسنده ای کاتولیک مینامند، ولی افکارش مخلوطی هستند از مسیحیت و سوسیالیسم غربی. او

یکی از پرخواننده ترین نویسندگان قرن 20 انگلیس بود و 60 سال به فعالیت ادبی مشغول بود. از جمله کلمات قصار او این بود که نوشت ؛ هنرمند باید با کمک آثارش، خدای خفته و چرت زده را بیدار کند. او با تکیه بر فلسفه هابس میگفت که انسان، گرگ انسان است و در جامعه سرمایه داری؛ غیر سوسیالیستی و غیر مسیحی، هرکس علیه هرکه می جنگد. منقدین چپ اورانویسنده ای مذهبی ولی ضد سرمایه داری و ضد امپریالیستی بشمار می آورند.

گرین در آغاز، نویسنده رمانهای مذهبی-فلسفی؛ با کمک مکتب رئالیسم انتقادی بود ولی بعدها بسوی ادبیات سرگرم کننده و پلیسی-جنایی رفت. اوسالها خالق رمانهای موفق و پرفروشی پیرامون جنایت و ماجراجویی و شکست، در چهارچوب اخلاق مذهبی و مسیحی بود ولی در پایان عمر به طرح موضوعات اجتماعی در ادبیات پرداخت؛ البته بدون آنکه از پیشداوری و مرزهای جهانی بوزی بگذرد. رمانهای او دارای خصوصیات رمانهای طنز و روانشناسانه هستند. او ابائی نداشت که برای خلق آثار پلیسی، کارآگاهی و ماجراجویی، از سبک ادبیات سرگرم کننده کمک بگیرد. گرین زیر تاثیر مکتب گزارش نویسی ژورنالیستی و نقد فیلم، آموخته بود که به طرح جزئیات بپردازد. از نظر فلسفی آثارش اشاره به تضادهای هستی انسان در جامعه طبقاتی هستند و در رمانهایش موضوعاتی مانند: عشق، دین، سیاست، خشونت، جنایت و گناه در رابطه تنگاتنگی با همدیگر قرار دارند. گرین با کمک گزارش و دیالوگ های ادبی، خواننده را به مشاهده شرایط واقعی میبرد و در بعضی از رمانهایش به انتقاد از امپریالیسم و سیاست استعماری دول غرب و دخالت آمریکا در کشورهای مانند ویتنام و مکزیک اشاره میکند.

او در آثارش از انسانهایی میگوید که برای نجات خود دست به گناه میزنند. او مدعی بود که کارنویسنده شباهتی به کار جاسوس دارد ولی نویسنده نباید مبلغ ایدئولوژی گردد. او میگفت که ریشه آغازین نیکی و بدی در خود خدا قرار دارد و خدا نیز مانند انسان باید مشمول تحول و تکامل باشد، مقدمه تکامل انسانها، تکامل و تحول خدای او است و از زبان یکی از قهرمانان آثارش مینویسد که کلمه خدا مانند واژه عشق غالب لغتی بیمعنی است، و زندگی یک نمایشنامه پوچ و آزرده است، گرچه برای انسان، سکوی عشق باید فراتر از سکوی تنفر و انتقام باشد، و انسان باید از فسیل و سنگواره شدن مقوله عدالت جلوگیری نماید. در نظر او انسان از زمان نخستین گناه و اشتباه در بهشت، به یک لعنت ابدی محکوم شده است و جهنم به این سبب بوجود آمده تا مادام شاهد جرم و خلاف بدسرشتی انسان باشیم. به نظر او در دوران باستان، قهرمان تراژدیك زمانیکه درین بست قرار میگرفت، داوطلبانه مرگ را تنها راه حل نجات میدید و انسان مدرن نیز امروزه دست به خودکشی میزند. او اعدام مسیح را نیز نوعی اقدام عمدی او برای خویشی نامید، انسان مدرن که دچار بحران و تنهایی مطلق گردد، دست به انتخاب نوع مدرن قهرمانی تراژدیك یعنی خودکشی میزند. گرین با اشاره به شخصیتی باستانی بنام پیلاتوس مینویسد که دستهای خونین بهتر از شلوار خیس برای قهرمان است. او از جامعه مدرن ولی بی پدر غرب زمان حال، میگوید و نیروی شک و ناامیدی، ایمان، عقاید دگماتیک و انتقاد شکاکانه را نیروی اصلی محرك تاریخ می شمارد. گرین جنگ را برای سرمایه داری، منبع سود و تجارت میداند و پیش بینی نمود که لیبرالیسم غالبین به سرمایه داری انحصاری منتهی میشود و آن نیز خود موجب علاقه کارگران و روشنفکران به سوسیالیسم میگردد. او به انتقاد از کمونیست های: محفلی، سانی، باشگاهی و کلویی غرب نیز پرداخت.

گرین در آثارش جهانی آرزو میکند بدون خشونت و احساس گناه، و به تضاد اجتناب ناپذیری اشاره مینماید که میان جهان و ایمان قرار دارد و از خواننده میخواهد که به مقایسه سوسیالیسم و کاتولیک گرای برای نجات بشریت بپردازد. او از زبان یکی از قهرمانان رمانش به انتقاد کمونیستی، از کلیسا و آموزشهای مسیحی زندگی عملی، و دورنگی بعضی از مومنین میپردازد. او اشاره به الهیات آزادی بخش در کشورهای آمریکای لاتین مینماید که با مارکسیسم و مائوایسم به رقابت میپردازند، و در الهیات آزادیبخش، استفاده از وسیله خشونت برای نجات

را لازم میدانند، چون در نظر او فقط باکمک قدرت است که میتوان جاکمان را از تخت سلطه گری پائین کشید و وضعیت زندگی رنجبران را تغییر داد. او از رنجهای مسیح میگوید که در زمان وداع و پیش از به صلیب کشیده شدن، میدانست که یکی از 13 حواریون نزدیکش او را لو داده است.

منفدین رمان، آثار او را زیر تاثیر نویسندگانی مانند: یوسف کنراد، هنری جیمز، ایلویوت، لاورنس و پاسکال میدانند. او از رئالیسم ادبیات شهرهای بزرگ بودلر نیز استفاده نمود و با تکیه بر فلسفه هابس میگفت که در جامعه طبقاتی، انسان گرگ انسان شده است و به هرکس که فشار اجتماعی وارد شود، حاضر است در شرایط خاصی، دیگری را ببرد و نفله نماید. او مانند پاره ای از نویسندگان پایان قرن 19 و آغاز قرن 20، به سقوط و خشونت انسان بدسرشت باور داشت و مدعی بود که سنت اومانیستی و ایده آلیستی ادبی قرن 19 نویسندگان، در قرن 20 اعتبار و اهمیت سیاسی-اجتماعی خود را از دست داده. او همچون سارتر اگر بیستنیالیست، مدعی بود که در جریان هستی انسان، زندگی وی دچار پوچی شده است.

گرین در طول سفرهای خود به کشورهایمانند مکزیک و ویتنام از نزدیک آشنا گردید و مکزیک را سنبل کشوری میدانست که در آن بر اثر فقر: ترور، خشونت، اعدام، لعنت و اصول کفرآمیز، حاکم هستند. او میکوشد در آثارش: فساد، زوال و ابتذال زندگی اجتماعی را نشان دهد. گرین با تجربه زمان بعد از جنگ جهانی دوم، به خرابه های جنگ، انسائهای ژنده پوش، دلالتها، حيله گران، بازارسیاه و گرانفروشان، اوضاع روزانه را شرح میدهد و میگوید که درد و رنج انسان سرگردان موجب طرح پرسشهای الهی و دینی میشوند. او آنزمان غیبگویانه به شرایط روزانه جنگ در کشورهای جهان سوم و ایده آلیسم آمریکایی اشاره کرد.

گراهام گرین در سال 1904 در انگلیس بدنیا آمد و در سال 1991 در سوئیس درگذشت. پدرش مدیر مدرسه بود. او در سال 1927 به کلیسای کاتولیک ملحق شد. شرایط تاریخی و بیوگرافی خاصی موجب شد که گرین بعد از جنگ جهانی دوم مجدداً سراغ موضوعات سیاسی و اجتماعی برود.

آثار او شامل: رمان، نمایشنامه، داستان کوتاه، مقاله، گزارش، سفرنامه و اتوبیوگرافی هستند؛ از آنجمله: سفر با عمه، نیروی زیبایی، مرکز اشیاء، مردسوم، آمریکایی ساکت، دوست مان در هاوانا، سفیر حق الزحمی، دره سقوط زندگی، پایان یک ماجرای جنجالی، سوء قصد، قطار سریع السیر شرق الاوسط، زمان طنز، نوعی زندگی، راههای فرار، خیابانهای پرهرج و مرج، شکار در هوای مه آلود و عنصر انسانی هستند. کتاب نیروی زیبایی، سالها ممنوع شد. کتاب عنصر انسانی، اثری است پیرامون جاسوسی دول استعمارگر در کشورهای جهان سوم. در یکی از آثارش، قهرمان رمان پیرامون فرم رمان سیاسی سخن میگوید و در رمان دیگری از او، مسایل سیاسی و عشقی در هم ادغام شده اند.

بعضی از آثار گراهام گرین گواه آن است که او تا پایان عمر به طرح موضوعات مذهبی علاقه خاصی داشت. او آثارش را نوعی "شوماستر" میدانست که به نمایشی سرگرم کننده میپردازند. و برای درک واقعیات مدرن، از موضوعات انتقادی اجتماعی و سیاسی کمک گرفت و با اشاره به جامعه مکزیک، از غریزهای اخلاق "گانگستری" جامعه ای میگوید که به تربیت انسان: فردگرا، سودجو، و بی رحم میپردازد.

۹۳- برنارد شو، نویسنده ای ناآرام! G.B. Shaw (1856-1950)

زمانیکه برنارد شو، نویسنده اصلاحگرایی سوسیالیست ایرلندی، در سن 94 سالگی درگذشت، به دلیل نوشتن پنجاه نمایشنامه موفق و دریافت جایزه ادبیات نوبل، او یکی از میلیونرهای کشورش بود. شو برخلاف ظاهر مهربان، فیلسوفانه و پدیده اش، روشنفکر سختکوش مصلح ناآرامی بود که در طول عمر طولانی اش برای عدالت، آزادی و پیشرفت اجتماعی مبارزه کرده بود.

با قدری طنز میتوان گفت، اوبدین دلیل نویسنده ای خودمانی است، چون آنزمان، بدون رودرواسی، تعارف و ترس از برچسب خوردن، نوشت، که نویسنده باید رئالیست باشد تا ایده آلیست، در هنر، محتوا مهمتر از فرم است، و وظیفه ادبیات، پرداختن به مسایل اجتماعی است، مخصوصاً تازمانیکه آن مسایل در جامعه وجود داشته باشند. شاو آینده بشر را در درازمدت سوسیالیستی میدید و انسان را از نظر تاریخی محکوم به ترقی و پیشرفت میدانست.

به نظر او تأثیر را باید به تریبون بحث و سخنرانی درباره تضادهای اجتماعی و جنایات حاکمان تبدیل کرد. او خود یکی از سخنرانان مهم میتینگ های اعتراضی پایان قرن 19 اروپا در شهرهای انگلیس بود. به نقل از وی، شاو 14 سال قبل از لندن آثار مارکس را مطالعه کرده بود و در هر گوشه از لندن در گردهمایی های کارگران، روشنفکران و بیکاران به تبلیغ و ترویج سوسیالیسم پرداخته بود. عکسهای او در حال سخنرانی و تظاهرات خیابانی آنزمان، انسان را بیاد سخنرانیهای: لندن، گورکی، تروتسکی، لیبکنشت، روزا لوکزامبورگ، ایبسن، ویا هاینریش بل، و گونتر گراس می اندازد. به زبان مورخین اجتماعی چپ، شاو محصول اولین بحران اقتصادی-اجتماعی سرمایه داری در پایان قرن 19 اروپا است.

او یکی از اولین مبارزان جنبش سوسیالیستی زحمتکشان در انگلیس بود و میگفت، عده ای در حرف انقلابی ولی در عمل دیوانه و ناتوان هستند. سوسیالیسم مورد نظر او، اصلاحگریانه، دمکراتیک و پارلمانی بود و نه مارکسیستی و یا انقلابی. او 28 ساله بود که وارد محفل سوسیالیستهای تخیلی موسوم به فابیان شد. قبل از آن او روزنامه نگار و منتقد ادبی و فرهنگی بود. شاو بعدها مبلغ تأثیری شد که مسایل سیاسی و اجتماعی را مطرح میکرد. او موضوعات انتقادی را وارد تأثیر انگلیس نمود و به تقلید از ایبسن، نمایشنامه های دیالوگی نوشت. شاو پایه گذار رئالیسم انتقادی در نمایشنامه نویسی انگلیس نیز هست. او میتوان مهمترین نمایشنامه نویس انگلیس بعد از شکسپیر دانست. شاو یکی از چهره های نمایشنامه نویسی تأثیر جهانی است. برشت درباره او میگوید، شاو در تمام عمر یک تروریست بود، ولی با کمک اسلحه طنز. شاو مینویسد، تأثیر باید به کشف تضادهای جامعه بپردازد، تماشاچی را به تفکر اندازد و او را تشویق به دفاع از پیشرفت فرهنگ نماید، تمام ارزشها را بیا بد با کمک عقل و خرد به محک آزمایش کشاند، از جمله: اخلاق، عشق، ازواج، الهیات، دمکراسی، ناسیونالیسم و سوسیالیسم را.

جرج برنارد شاو در سال 1856 در ایرلند بدنیا آمد و در سال 1950 در انگلیس درگذشت. پدرش مغازه داری از طبقه متوسط و مادرش معلم موسیقی بود. او از جوانی گیاهخوار شد. شاو 14 ساله بود که به علت فقر ناگهانی خانوادگی، مدرسه را ترک کرد و در یک بنگاه ملکی مشغول به کار شد. او فن نویسندگی را بطور خودآموز یاد گرفت. شاو قبل از اینکه در 24 سالگی به مطالعه مارکسیسم بپردازد، بانام مستعار در مطبوعات انگلیس نقدهای ادبی و فرهنگی می نوشت. او مارکس، واگنر، ایبسن، چخوف و دیکنز را از آموزگاران خود میدانست. استادان نمایشنامه نویسی او چخوف و ایبسن هستند. برخلاف مولیر، بکت و دورنمات او آثاری خوشبینانه نوشت. برشت میگوید او به پاکسازی تأثیر قبلی سلطنتی انگلیس پرداخت، تأثیری که باشگاهی برای مطرح کردن احساسات، لذتها، تنوع و سرگرمیهای رمانتیک بود. شاو غیر از خلاقیت ادبی، یک متفکر فلسفی و نظریه پرداز اجتماعی نیز هست. ادmond هوسرل می نویسد، برنارد شاو بیدارکننده وجدان اجتماعی انسانهای جامعه خود شد و توماس مان گفت که، شاو خالق زبان خاص نمایشنامه نویسی خود است. شاو سعی میکند با کمک طنز و کمدی، مشکلات و کمبودهای اجتماعی را مطرح کند. او میگفت نویسنده باید بیگانگی مردم با هنر را برطرف نماید. شاو میخواست که با کمک نمایشنامه شهروندان را به آزمایش اصول اخلاقی سنتی خود دعوت کند و به تقلید از ایبسن و واگنر آرزو میکرد که هنر در خدمت زندگی باشد. او مدعی بود که گفتن حقیقت در جامعه خشن، طنزآمیزترین عمل و خنده آورترین عکس العمل است. درباره طنزی خندیدن، نیاز به شهادت دارد و کشف طنز در یک موضوع و یا مسئله، جدیت می طلبد.

به نظر صاحب‌بنظران، شاو با آثارش بعضی از صفت‌های بورژوازی جامعه سرمایه داری در دوره امپریالیسم را مطرح نمود. او به سنت‌های فرهنگ سلطنتی جامعه و کلیشه‌های دروغین آن مشکوک شد. شاو کوشید در فرهنگ غرب همچون هومر، سقراط و مسیح با کمک نطق و سخنرانی، مردم را به تفکر دعوت نماید. برنارد شاو غیر از فعالیت‌های روزنامه‌نگاری، نقد ادبی و سخنرانی‌های سیاسی، در جوانی پنج رمان نوشت که هیچ‌کدام خواننده لازم رانیافت. مهمترین آثار او نمایشنامه‌هایش هستند. مشهورترین آنها: قهرمانان - کاندیدا - سزار و کلئوپاترا - شغل خانم وارن - شیر و خانم آنده - پیگمالیون - خانه‌های آقای سارتور - بچه شیطان - جزیره دیگران - پزشک در سر دوراهی - سزار آمریکا - زن میلیونر - اینهمه پول - مرد سرنوشت - حیل‌گر - جزیره اتفاقات غیر مترقبه - سیاست برای همه - انسان و انسان برتر، هستند. شاو میگفت باید به انتقاد از طبقه متوسط نیز پرداخت، طبقه‌ای که همچون مگس و زالو از محله‌های فقیرنشین، خود را تغذیه میکند. بعد از نوشتن نمایشنامه - انسان و انسان برتر - او سالها رهبر و سنبل جنبش روشنفکران جوان انگلیس شد. بنظر منتقدین ادبی، مهمترین اثر برنارد شاو، نمایشنامه: یوهانه مقدس، است. نمایشنامه: شغل خانم وارن، تا سال 1924 در انگلیس ممنوع بود. او در آثارش به موضوعات تابو شده آزمان، از جمله، روسپیگری در جامعه فقرزده نیز پرداخت.

۹۴. ادبیات - و - تذکرات جهانی . Georg Lukacs (1885-1971)

بایک حساب سرانگشتی غیر علمی، ولی تحقیقی میتوان حدس زد که گئورگ لوکاچ، مورخ مارکسیست ادبیات، متولد مجارستان، باید حدود یک میلیون صفحه مطالب ادبی، فلسفی، تاریخی و سیاسی در طول عمر خود خوانده باشد، چون او باره آثار غالب نویسندگان، فیلسوفان و مبارزان اجتماعی سه قرن اخیر اروپا نظر میدهد. لوکاچ نه تنها رمان‌های قطور: بالزاک، داستایوسکی، تولستوی، توماس مان، زولا، گوته و غیره را به نقد کشید، بلکه از آثار: مارکس، انگلس، هگل، لنین و ماکس وبر نقل قول می‌آورد. او در زمینه استتیک و دانش زیبایی‌شناسی میتوان چون مارکس به حساب آورد. باتکیه بر آثار لوکاچ میتوان او را اخلاق‌گرا دانست. طبق اعترافاتش، ورود او به حزب کمونیست نیز یک اقدام و تصمیم اخلاقی بود. ضرب المثلی میگوید، انسان با استعداد همیشه از صراط مستقیم خارج میگردد و لوکاچ نوشت که هیچ ایدئولوژی بی تقصیری وجود ندارد و اعلان بیطرفی در جهان ایدئولوژیها غیر ممکن است. تنها امکان یک موضع‌گیری برای انسان با وجدان وجود دارد، آنها هم موافقت یا مخالفت با آن ایدئولوژی است. عده‌ای مخالفت و مبارزه لوکاچ با متفکرین دیگر را تصفیه حساب شخصی او با خودش میدانند، چون لوکاچ قبلاً مدتی شاگرد هر کدام از آنها بوده. جوله دفریت مینویسد، از جمله تراژدی‌های ایدئولوژی‌های دگماتیک این است که بهترین تئوریسین‌های آنها روزی به منتقدین آشتی ناپذیرشان تبدیل میشوند. لوکاچ در طول عمر مبارزاتی خود، چند بار به زندان حکومت کشورهای مختلف افتاد. شاید امروزه با قدری تاخیر بتوان او را یک مارکسیست آزادخواه نامید. او بعد از بقدرت رسیدن نازی‌ها در بخشی از اروپا، به شوروی پناه برد و در آنجا سردبیر مجله ادبیات بین‌الملل شد، گرچه در طول سال‌های بین دو جنگ جهانی نام لوکاچ در کشورهای بلوک شرق سابق، تداعی‌کننده اتهام رویونیستی بودن بود. بدنامی لوکاچ در زمان مرگ، در کشورهای فوق در حدی بود که روزنامه پرآوا در سال 1971 فقط در یک خبر 4 سطر در مرگ او اعلان کرد، در حالیکه روزنامه لوموند در فرانسه بیش از یک صفحه از او راق خود را به او اختصاص داد.

لوکاچ فرهنگ باستان را به سه دوره: حماسی، تراژدی، و فلسفی تقسیم میکند و میگوید که در عصر فعلی، حماسه سرایی غیر ممکن است و بجای آن، ژانر رمان وارد ادبیات گردیده. فرم رمان بیان نوعی سرگشته‌گی و بی‌وطنی احساسی و فکری انسان مدرن است. ژانر رمان امروزه

قهرمان خاص خود را دارد، یعنی فردی که همیشه در حال جستجوی راه و هدف است. قهرمان حماسه هم جویای هدف و راه بود، ولی او یقین داشت که به هدفش میرسد و یادر راه هدف مشخص خود، شکست میخورد و نطفه میشود و بعنوان پهلوان در اسطورهها بزنگی فرهنگی ادامه میدهد. ولی در ژانر رمان حاضر، نه راه و نه هدف قهرمان و انسان بطور مستقیم معین و واضح است. علاقه لوکاچ به مسایل اجتماعی و تاریخی زندگی انسان رنجبر باعث شد که او اهمیت خاصی به رمان تاریخی بدهد. لوکاچ میگوید، فقط رمان تاریخی است که میتواند توتالیتر بودن تاریخ را نشان دهد. باتکیه بر تولد رمان تاریخی در اوایل قرن 19 توسط والتر اسکات انگلیسی، لوکاچ نوشت که، از زمان انقلاب فرانسه به بعد اولین بار انسان شاهد نمایش جنبش توده ای در ادبیات شد. به نظر او با آثار بالزاک و تولستوی، رمان تاریخی به مرحله رمان واقعگرایی اجتماعی رسید، و بعد از آنها میتوان انسانگرایی آزادی خواهانه ادبی را در رمانهای: رمان رولان، آنتول فرانس، استفان تسوایگ و هاینریش مان مشاهده کرد. مخالفت لوکاچ با زولا بدلیل دلخوری اش باناتورالیسم است و انتقاد او از ناتورالیسم و فوتوریسم، ریشه در انتقادهای معلم او، هگل، از سمبولیسم و رمانتیک دارد. لوکاچ به پیروی از لنین به نویسندگان چپ توصیه میکرد که آنها از آثار ارزشمند کلاسیک فرهنگ گذشته بورژوایی استفاده نمایند و آنها را بخدمت خود در آورند. نویسندگان کلاسیک رئالیست مانند: شکسپیر، سروانتس، گوته و بالزاک به نظر او نمیتوانند معلم برجسته ای برای نویسندگان ترقیخواه باشند. انگلس، به تحسین از رئالیسم گفته بود که، توانایی بالزاک در پرداختن به تحلیل جامعه فرانسه و تاریخ آن از جمله دستاوردهای آن مکتب است و لوکاچ باتکیه بر این نظر انگلس، برخلاف دکترین حاکم آن زمان حزب کمونیست، به دفاع از نویسندگانی مانند: پوشکین، گوگول، داستایوسکی، استاندال و فلور بر پرداخت و از آنها اعاده حیثیت نمود. لوکاچ میگفت، عمق و معنی و وسعت رئالیسم واقعی چنان گسترده است که آثار شکسپیر، گوته، بالزاک، استاندال، دیکنز و تولستوی را میتوان از آنجمله بشمار آورد، او ادامه میدهد که ما ادبیات خوب یا بد داریم، شکسپیر و گوته را نمیتوان به بهانه سوسیالیستی بودن نفی کرد. فرق اساسی بین ادبیات خوب سوسیالیستی و یا بورژوایی وجود ندارد و در سال 1956 آزادی کامل برای ادبیات را خواستار شد. او به نقل از گوته، مبلغ ادبیات جهانی گردید، حتا زمانی که درباره: والتر اسکات، تولستوی و یا بالزاک نظر میدهد. لوکاچ اخلاقگرا به انتقاد از زیباییگرایی در هنر میگوید که تبلیغ استتیک مطلق باعث میشود که مرز و مقیاس شناخت نیک و بد مخدوش شود. به نظر او اساس ادبیات واقعی باید رئالیسم باشد. هنر واقعی برای لوکاچ همیشه اغراض به بی عدالتی و حضور در این جهان و نه پرداختن به مسایل عالم هپروت است. او میگفت، مرکزی ترین وظیفه رئالیسم سوسیالیستی پرداختن انتقادی به دوره استالین مخوف است. بنظر او در زمان استالین یک ناتورالیسم دولتی، رئالیسم واقعی را به کنار زده بود.

لوکاچ به انتقاد از ادبیات کارگری جنبش کمونیستی مینویسد، آنها اغلب ارزش استتیک و هنری لازم را ندارند و ایدئولوژی مارکسیسم هیچ ضمانتی برای ادبیات و فرهنگ مترقی نیست. گرچه مارکسیسم-لنینیسم هیمالیایی جهانیها است، ولی اگر خرگوش لرزان ترسویی روی قله آن جست و خیز نماید، هیچگاه بزرگتر از فیلی که در دشتهای خشک و برهوت دامنه کوه باشد، بزرگتر نخواهد شد. به نظر او اکثر اهل قلم دوره استالین، نقل قول آوران بیحاصلی بودند، چون برای پرداختن به هر موضوعی، فقط کافی بود که نویسنده، به گردآوری نقل قولهای مناسبی از استالین بپردازد و آنها را هنرمندانه بهم وصل کند. طبق ادعای لوکاچ، بعد از انقلاب اکتبر شوروی، یک ادبیات انقلابی-رمانتیک و یک ادبیات آوانگارد به رهبری مایاکوفسکی بوجود آمد. اعلان رئالیسم سوسیالیستی به شخصیت پرستی مزورانه استالینیستی میدان داد. به نظر لوکاچ، رئالیسم سوسیالیستی دوران استالین مانند سالهای حکومت هردیکتاتور دیگری، ضد هنر و ادب بود. او مخالف تعریف؛ هنر به معنی تبلیغ مستقیم، بود. لوکاچ میگوید، تمام آثار جاودانی ادبیات نشان میدهند که تاریخ و استتیک در رابطه تنگاتنگ باهم هستند. در مقالات او نیز، مقوله

استتیک و تاریخ باهم متحد میشوند و در ارتباط با هنر و واقعیات اجتماعی قرار میگیرند. به نقل از اهل نظر، مارکس و انگلس، علم استتیک سیستماتیکی از خود بجای نگذاشتند. اظهارات مارکس درباره هنر و فرهنگ یونان باستان و اشتغالات ادبی انگلس درباره بالزاک و رئالیسم در زمان راه، میتوان آغازی برای بحث استتیک و زیبایی شناسی در مارکسیسم بحساب آورد.

آنچه در مورد بیوگرافی لوکاچ بطور مختصر میتوان گفت، این است که او بین سالهای 1885-1971 در مجارستان بطور منقطع زندگی نمود. پدرش رئیس بانک و مادرش از اشرافزادگان بود. والدین او هر دو ریشه یهودی-آلمانی داشتند. لوکاچ میگوید، جامعه شناسی ادبی او غیر از مارکس، زیر تاثیر دو کتاب: فلسفه پول، نوشته زمیل و، یادداشتهای پروتستانی، مارکس و بر است. او هاینه را اولین شاعر و متفکر انقلابی اروپا و توماس مان را آخرین نماینده رمان رئالیستی-انتقادی میدانند. به نظر او بنیادگذار رمان تاریخی، والتر اسکات است. رمان اجتماعی رئالیستی قرن 19 ادامه رمان تاریخی پایان قرن 18 بود. لوکاچ والتر اسکات را بزرگترین نویسنده تاریخ میدانند. او پوشکین، گوگول و استاندال را ادامه دهنده راه اسکات می شمارد. بنظر لوکاچ بزرگترین نمایشنامه نویس قرن گذشته برشت است. او نیچه را بنیادگذار خردگرایی دوره امپریالیسم میدانست، چون بنظر او نیچه از آغاز مخالف دمکراسی، سوسیالیسم و حقوق زنان بود.

لوکاچ مخالف نویسندگان آوانگارد مانند: دوبلین، جویس، دوس پاسوس بود، در صورتیکه او نویسندگانی مانند: گورکی، رمان رولان، توماس مان را برای آموزش جوانان اهل قلم توصیه میکرد. او آثار: فلور، دیکنز، تورگنیف، تولستوی را بخشی از هومانسیم کلاسیک میدانند.

از جمله آثار لوکاچ: تئوری رمان-تاریخ و آگاهی طبقاتی-رئالیسم روس در ادبیات جهانی-گوته و زمان اش- مقالاتی درباره رئالیسم-بالزاک و رئالیسم فرانسوی-هگل جوان- نوع خاص زیبایی شناسی- اثر هنری و رفتار زیباشناسانه- هنر بعنوان پدیده ای اجتماعی تاریخی- و نیچه، پیشگام استتیک فاشیسم، هستند.

آثار لوکاچ معمولاً پیرامون ادبیات قرن 19 و 20 و تاریخ سیر اندیشه در آلمان هستند. دو کتاب او: تاریخ و آگاهی طبقاتی- و تئوری رمان، از مهمترین آثار قرن بیستم بودند. کتاب تئوری رمان او: توماس مان، ارنست بلوخ، والتر بنیامین، لوسین گلدمن و آدرنو را از نظر ادبی و جامعه شناسی ادبی تحت تاثیر قرار داد. مقاله ای از لوکاچ بنام: پیرامون موضوع پارلمانتاریسم، آن زمان سبب خشم لنین شد. از جمله دیگر مقالات مهم لوکاچ: فراز و فرود در ادبیات آلمان، و ادبیات آلمان در عصر امپریالیسم، هستند.

در زمان حیات به لوکاچ القاب گوناگونی داده و اتهامات زیادی به او زده شد، از جمله: روشنفکر اخلاقگرا-مارکسیست دانشگاهی-روزیونیست-بلشویک-زیبایی شناس- آموزگار استالینیست- واقعگرای سوسیالیست، و غیره. در بعضی از کشورهای بلوک شرق سابق به لوکاچ ایراد می گرفتند که او نوع مدرن خردگرایی، یعنی مذهب را نادیده میگیرد و فقط به مبارزه با خرد ستیزی آته ایستی می پردازد.

۹۵- شاعره لالایی ها و جایزه نوبل .

گابریلا میسترال، زنی استثنایی .
Gabriela Mistral (1889-1957)

به ناکجا آباد عشق رسیدیم،
عشقی بدون بازگشت.
آرزوی درکنار زمین بودن،
دست در دست و ساکت،
همچون آن لال .

مادرم، زنی کوچک،
 همچون بوته پونه، یک علف.
 سایه ای روی خاک نینداخت، هیچگاه.
 زمین او را دوست میداشت،
 چون اوسبکبال، لبخند میزد
 در رنج و در شادی.

خانم گابریلا میسترال، شاعره اهل کشور شیلی و نخستین نویسنده دریافت کننده جایزه نوبل ادبیات در سال 1945 و در سن 56 سالگی، گرچه حتا دبیرستان را به پایان نرسانده بود، تا شغل آموزگاری، سفیری، پروفیسوری، وزیر فرهنگ، و نماینده سیاسی کشورش در سازمان ملل، ارتقاء مقام یافت. او بین سالهای 1889 و 1957 غالب سالهای عمرش را در خارج از کشور شیلی گذراند. پدرش یک معلم اسپانیایی و مادرش یک خواننده سرخ پوست بومی بود. نام مستعار او به معنی ملکه آسمانی و ترکیبی است از نام دو شاعر مشهور مورد علاقه اش در آمریکای لاتین. نام واقعی او پیش از مشهوریت ادبی " لوسیلا گودوی آلکایاگا " بود. وی نخستین شعرش را در غم نامزد جوانمرگش، یک کارگر اداره راه آهن، سرود. مرگ پسر خوانده او در میانه سالی، باعث شد که او به مقوله های مرگ، زندگی، رنج و امید، در شعرش بپردازد. بعضی از لایلی ها و ترانه های کودکانه او حتا امروزه، بعد از نیم قرن، بخشی از فرهنگ شفاهی و عامیانه خلقهای قاره آمریکای لاتین به زبان اسپانیایی، شده اند.

او در زمان و مکانی زیست که قلم هنوز در دست فرهنگ مردسالاری بود. او نماینده ادبیات مدرنی بوده که در پایان قرن 19 در مقابل مکاتب ادبی ناتورالیسم، سمبولیسم، و پاراناس، قد علم کرده بود. او برای شرح موضوعات روزمره زندگی، از استتیک و آهنگ مدرنیسم استفاده نمود. او در آثارش احترام خاصی برای مبارزان انقلابی گذشته آمریکای لاتین قائل بود. شعر او پیرامون فقر دهقانان و حقوق زنان بود، به این دلیل او را شاعره محبت مادری و ترحم انسانی نامیده اند.

منقدین ادبی مینویسند که شعرش، ساده، پراحساس، شدیدالخصی، و جهانی، با ارزشهای تربیتی و اومانیستی است. او بانگاهی فمینیستی به اطرافش مینگریست. در اشعار او غیر از انگیزه های مادری و کودکی، انگیزه های فلسفی نیز دیده میشوند. در شعر او نوعی دیالکتیک ملاحظه میگردد. برای او تعلیم و تربیت نوعی وظیفه مادر بودن، است. بخش مهمی از اشعارش درباره مقوله های مرگ و رنج انسان در کشورهای جهان سوم هستند.

گرچه او مبلغ استتیک ناب و شعار " هنر در خدمت هنر " بود، منقدین چپ شعر او را حاوی توصیف عمیق عرفانی هومانیتی در باره انسان ساده، معمولی و جهان میدانند. او برای یک زندگی قانع کننده مبارزه نمود، و با اشاره به اتوبیوگرافی تراژیک خود به تنهایی زن و پسر آورده نشدن نقش مادر بودن، اشاره میکند. منقدی، شعر او را انعکاس صدای مریم مقدس نامید. گابریلا میسترال میگفت که شاعر، رسانه زمان خود است و رابطه شاعر با خلق مانند رابطه روح با جسم است. این جمله او را روی سنگ قبرش نیز حک کرده اند. وی در مصاحبه ای گفته بود که زندگی سفری است زیارتی عرفانی که به مرگ ختم میگردد. او با عشق عمیق به رنج دیگران، مدافع فراموش شدگان، ترک شدگان، و تنهاییان بود. شعرش لطیف، گرم، ساده، غمگین، بازبانی مستقیم، بود که زندگی فقیرانه انسان معمولی روستایی را توصیف میکند. او در جایی خطاب به معشوقه ای میگوید " هر از گاه که تو به من بنگری، زیباتر میگردم ".

وی در شعرش تفسیری ایده آل از گذشته کشور شیلی و سرخ پوستان قاره آمریکای لاتین می نماید. نویسنده ای درباره او گفته بود که شعرش شباهتی به دعا و عبادت دارد. کمیته جایزه ادبی نوبل اعلان نمود که نام اوسنبل کوششهای ایده آل جهان آمریکای لاتین است. خلاف سیاست

پینوشه که کوشید اوراشاعری مذهبی و غیرسیاسی معرفی نماید، او شاعری شورشی برای مبارزات آزادیخواهانه مردم آمریکای لاتین بود. در سال 1945 کمیته جایزه نوبل با اعطای آن به وی توجه جهان را به قاره آمریکای لاتین جلب نمود که در جنگ جهانی دخالتی نکرده بود. بعدها گروهی از روشنفکران اعتراض نمودند که جایزه نوبل ابتدا حق پابلو نرودا، شاعر دیگر و مشهور شیلی می بود.

شعر میسترال در آغاز حاوی انگیزه‌های مسیحی عامیانه بود. او بطور سنبلیک به موضوعات مذهبی انجیلی پرداخت. در شعر او غیر از زندگی و امید، او به موضوعات خدا و دین نیز اشاره میکند. او برای خدا دو صفت متناقض قائل بود؛ خدای انتقام و خدای دوستی و محبت.

وی بدون تحصیلات مقدماتی و دانشگاهی، از طریق کوششهای خودآموزی، به شغل‌های مختلف رسید. وی شخصا با مشاهیری مانند مادام کوری، هنری برگسن، و استفان تسوایگ، رابطه دوستی داشت و پابلو نرودای جوان را آنزمان با ادبیات اروپا آشنا نمود. کشور مکزیک بعد از انقلاب برای تغییر سیستم آموزشی مدارس خود از او دعوت به همکاری و نظرخواهی نمود. گابریلا میسترال بعد از مشهوریت دیپلماتیک جهانی خود برای کمک هومانیتی در آمریکای لاتین استفاده نمود. از جمله آثار او، غم زدگی، دعا و عبادت هنرمندان، زن معلم در روستا، لطافت، سرگردانی، گرز چوبی، کتابی برای زنان، سردی، خواهش، ترانه های اسپانیایی، و سونتی درباره مرگ، هستند.

۹۶. هفتادمین سالروز قتل گارسیا لورکا

لورکا (Garcia Lorca , Fedrico 19.08.1936 – 05.06.1898)

گارسیا لورکا – شاعر اعدامی از اندلس

گارسیا لورکا، شاعر و نمایشنامه نویس اسپانیایی، سی و هشت ساله بود که از طریق فالانژیست های راستگرای طرفدار ژنرال فرانکو، در آغاز جنگ داخلی اسپانیا ربوده شد و یکروز بعد به قتل رسید. روزنامه های فاشیستی آنزمان، دلیل اعدام او را غیر از فعالیت انقلابی و اجتماعی، مسئله شخصی او یعنی همجنس گرایی اش اعلان کردند. لورکا بین سالهای 1898 تا 1936 میلادی زندگی نمود. پدرش از زمینداران کلان و مرفه ایالت اندلس در جنوب اسپانیا و مادرش معلم مدرسه بود. بقول یارانش، اندلس هنوز که هنوز است، آواز خوانان در غم مرگ جانگداز لورکا گریه میکند. از خصوصیات این استان تاریخی؛ زیبایی طبیعت و ادبیات فولکلوریک کولی های آن هستند که لورکا را از دوران کودکی تحت تاثیر قرار دادند. امروزه دشتهای وسیع حاصلخیز و برفهای قله سیرانوادا در آنجا، از عوامل جذب جهانگردان باسلیقه! هستند. لورکا میگفت که از روی بالکن خانه پدری میتوانست در دوران کودکی، برفهای قله سیرانوادا را به تماشا بنشیند. او همچنین مینویسد که به علت طبیعت سرسبز و معطر و پرگل دشتهای، اغلب صبح ها با سردردی شاعرانه! از خواب بیدار میشد.

اندلس، نقطه تلاقی سه فرهنگ: اروپایی، آفریقایی و آسیایی؛ همجوار دریای مدیترانه است. گوته گفته بود که در اندلس فرهنگ غرب و شرق را نمیتوان از هم تشخیص داد. اندلس نه تنها زیر تاثیر فرهنگ مسیحی و اروپایی بلکه تحت نفوذ فرهنگ شرقی و اسلامی نیز بود. قوم ماووری الجزایری در سدههای میانه، فنیقی ها و کارتاژها در دوران باستان قرن‌ها مقیم اندلس بودند. شهرهای گرانادا و قرطبه و قلعه الحمرا از دیدنیهای زمان حال اندلس هستند. شاید به دلیل حضور محسوس فرهنگ شرقی، لورکا هم مانند گوته یکی از دوستداران شعر حافظ شد. شعر لورکا ترکیبی است از درام و صنعت شعری، مدرن و سنتی، اروپایی و شرقی، خشن و لطیف، مهاجم و دوستانه.

لورکا خود میگفت که تنها موضوع شعرش، درد است؛ دردی که بر اثر جراحات ناشی از احساسات عدالتخواهانه انسانی، موجب شد، اگرچه معمولن موضوع شعر مدرن، تنهایی فرد بود. اودر مصاحبه ای گفته بود: «من هیچگاه سیاسی نبودم، بلکه انسانی انقلابی، چون هیچ شاعر واقعی غیرانقلابی یافت نمیشود. در شرایط سخت و ناگوار، شاعر باید با مردم خنده و گریه کند. در صورت نیاز او باید گلدان خوشبوی خود را به زمین بگذارد و برای نجات بیچارگان وارد باتلاق گندیده جامعه شود!». عشق لورکا به ادبیات کولی ها و فرهنگ فولکلوریک اسپانیا باعث شد که عده ای او را شاعر کولی ها بنامند. پاپلو نرودا میگوید که در شعر لورکا عشق و مرگ، دست در دست به رقصی وحشیانه می پردازند؛ گاهی لخت و عریان و گاهی ماکس به چهره و پوشیده، شعرش نه تنها حامل الهام بلکه شامل خرد نیز است. لورکا از طریق مادرش در نوجوانی با شعر مدرن فرانسه از جمله آثار: بودلر، مالر، و والری آشنا گردید. او با نقاشان و هنرمندان نوگرای آن زمان اسپانیا یعنی پیکاسو و دالی نیز رفت و آمد داشت. شاید به این علت عده ای آثار او را تصویری حقیقی از واقعیت های اجتماعی میدانند.

لورکا میگفت که تاتر نیز شعری است که انسانی شده، تاتر محلی است برای به خنده انداختن یا گریه آوردن تماشاچی. او با کمک تاتر، آینه ای در مقابل جامعه و نظام آندوره اسپانیا قرار داد تا آنها خود را در آن دوباره ببینند. اواز تاتر بعنوان مدرسه ای برای آموزش مردم و تربیت انسانها استفاده نمود و تاتر را تبدیل به تریبونی برای پیشرفت و آگاهی اجتماعی کرد. لورکا میگفت که خلقی که به تاتر خود کمک نکند و یا از آن حمایت ننماید، اگر نمرده باشد ولی حتمن در حال نفاقت است. منتقدین، آثار او را تحت تاثیر استتیک و زیبایی شناسی کارهای ویکتور هوگو میدانند، عده ای هم نمایشنامه های او را جامعه شناسانه و یا فولکلوریک به حساب می آورند.

یکی از نمایشنامه های گارسیا لورکا، جشن عروسی خونین، نام دارد؛ عنوانی که پیشگویی غیبگویانه از ربودن و اعدام شاعران و نویسندگان مخالف در کشورهای شبه فاشیستی دیگر شد. اودر کشوری زیست که فرهنگش آن زمان، فرهنگ مرگ نام گرفت. اودر جامعه ای قربانی شد که نمایشگاه نقاشی پیکاسو را بنیادگرایان مذهبی به هم میزدند. حنا افشای قتل ناجوانمردانه او نیز به دلیل سرشناس بودنش، سبب کشف قتل هزاران مبارز گمنام دیگر در آن سالها شد. مونتاز شعری از او پیرامون گروههای فشار نیمه دولتی و فالانژ و نیروهای امنیتی زمانش بصورت زیر است:

مغزهای سربی

روح های لاکه

با اسبهای سیاه

و نعل های تیره.

به این سبب

خود اشکی نمی ریزند!

۹۷- صد سال تنهایی نویسنده

با اشاره به اینکه کتاب صد سال تنهایی- گارسیا مارکز، اولین بار در سال 1967 منتشر شد و منتقدین ادبی ادعا میکنند که غالب رمانهای اودر باره خشونت دیکتاتورها در کشورهای جهان سوم هستند، باید با قدری طلبکاری، از مترجمین و ناشرین وظیفه شناس کشور گل و بلبل پرسید: چرا سالها پیش، حتا در زمان آن پدر و پسر، با ترجمه و نشر آثار مارکز، آبا و اجداد ما را با این نویسنده اجتماعی ترقی خواه آشنا نمودند؟

مارکز مینویسد: تنها اسطوره ای که کشورهای عقب افتاده و وابسته، به فرهنگ و تاریخ جهان تحویل میدهند، دیکتاتور است. اگر قشر کتابخوان ما و منتقدین ادبی آموزش ندیده اش، قبلاً حواسشان را جمع و جور میکردند، شاید ما امروزه می توانستیم با افتخار ادعا کنیم که خالق مکتب رئالیسم جادویی در ادبیات جهانی هستیم و نه مارکز، روزنامه نگار و نویسنده کلمبیایی. چون هر سه شرط لازم و کافی این سبک ادبی را دارا هستیم، یعنی وجود اسطوره‌های کهن در فرهنگ، حضور محسوس خرافات در زندگی فعال شهر و روستا، و وجود اخبار جنجال برانگیز یا دروغ و باور نکردنی در رسانه‌های جمعی جامعه. چون مارکز ژانر رئالیسم جادویی آثارش را ترکیب و سنتزی هنری از واقعیات با کمک این سه مقوله و پدیده فرهنگی در کشورهای توسعه نیافته میداند. او مینویسد، کسیکه نه سوسیالیست باشد و نه به خدا اعتقاد دارد، بهتر است قدری خرافاتی باشد، تا جنون نگیرد یا افسرده شود. گرچه مارکز آینده بشریت را سوسیالیستی میداند و خود را روشنفکری چپ به حساب می آورد، ولی او به دهها خرافات در ذهنش باور دارد، از جمله اینکه اگر روی میز کارش یا در اطاق مسافرخانه اش، دسته گل زردی نباشد، گرفتار نحسی و ارواح خبیثه میشود!

مارکز یادآوری میکند که بهترین سبک نویسنده گی، همیشه گفتن حقیقت و پرداختن به واقعیات است. سرچشمه همه هنرها از جمله ادبیات، در اصل، همان واقعیت است که با کمک خیالپردازی بوجود می آید. رمانهای خوب و موفق، تغییر هنری واقعیات هستند. حقیقت در ادبیات، پرداختن به عکس و تصویر اشیا و پدیده‌های نیست، بلکه ترکیب و سنتزی است از خیال و واقعیات. در رمانهای موفق جهانی، هیچ اسطوره ای نیست که بر پایه واقعیات مطرح نشده باشد. مارکز اشاره میکند که به اسطوره رمانتیکی که میگوید نویسنده باید غمگین و گرسنه باشد تا قادر به نوشتن گردد، باور ندارد چون به نظر او باشکم پر و یک ماشین تایپ برقی راحتتر و بهتر میتوان مطلب نوشت. به نظر مارکز، الهام برای نویسنده گی را هم، رمانتیکها اولین بار توی دهن مردم گذاشتند، چون نه با وحی میشود شعر سرود و نه با رحم خدا میتوان داستان نوشت، بلکه فقط دوستی و آشنایی با موضوع و توانایی و پشتکار موجب موفقیت در نویسنده گی میشوند. او به نقل از فاکنر مینویسد، بهترین مکان برای نویسنده گانی چون او، بوردل روسپی خانه ها است، چون صبحها خلوت و ساکت و غروبها، شلوغ و زنده و پر رفت و آمد است.

گابریل گارسیا مارکز در سال 1928 در کلمبیا در آمریکای لاتین در خانواده ای متوسط بدنی آمد. او از روزنامه نگاری به رمان نویسی پرداخت و سرانجام در سال 1982 برنده جایزه نوبل در ادبیات گردید. مارکز سالهای کودکی رانزد مادر بزرگ و پدر بزرگ خود گذراند و در دوران تحصیل در مدارس شبانه روزی و دور از خانواده بسر برد. شاید احساس تنهایی در آورد او در دوران کودکی اش، از آن زمان باشد. مارکز می نویسد در کشورهای آمریکای جنوبی، نه پولدارها حقی برای بی پولها قائل هستند و نه سفیدها ارزشی برای سیاهها به حساب می آورند.

او در نوجوانی اشعار والری را میخواند و به رمانتیکهای اسپانیایی علاقمند بود. به اعتراف مارکز، او بعد از خواندن کتاب مسخ کافکا در سن 19 سالگی تصمیم گرفت که نویسنده شود و شروع به خواندن رمانهای مشهور جهان کرد، از جمله کتاب انجیل را که حاوی افسانه های عجیب و جالبی است. مارکز میگوید اگر در بیست سالگی کتابی از ویرجینیا ولف را نمی خواند، شاید نویسنده دیگری میشد. مارکز در آثارش نشان میدهد که در نظام های دیکتاتوری، استعدادها خلاق انسان یا از بین میروند و یا به ضد خود تبدیل میشوند. او در رمانهایش خشونت و توهین به حیثیت انسانی را مورد بحث قرار میدهد.

گارسیا مارکز در مورد عوارض نویسنده گی یادآوری میکند که آن گاهی لذت است و گاهی آزار و شکنجه. هیچ شغلی به تنهایی نویسنده نیست، چون انسان تنها و بی کس در مقابل یک ورقه کاغذ سفید و بی گناه می نشیند. او میگوید از زمانیکه به نصیحت همینگوی گوش داد، دیگر

ترسي از ورق سفید کاغذ ندارد ، چون درجايي به نوشتن پايان ميدهد که روز بعد بدانند از کجا بايد دوباره شروع کند . به نظر او مشهوريت، مانند به قدرت رسيدن فرد است ، انسان توانايي رابطه گرفتن با ديگران را از دست ميدهد و تنها و خودخواه ميشود .

مارکز اشاره ميکند که در کودکي، روزها جهان جادويي مادر بزرگ او را احاطه کرده بود ، چون مادر بزرگ جهاني خاص خود داشت . مارکز از جمله محدود سوسياليستيهاي است که قدرتي خرافاتي نيز است . رئاليسم جادويي مارکز شايد در رابطه با اينگونه خرافات دوران کودکي او باشد . مارکز ميگويد اولين صفحه کتاب مسخ کافکا را که خواند بياد قصه هاي مادر بزرگ افتاد ، چون آن جهان منظور کافکا را ، کاملا مي شناخت .

مارکز مينويسد، کافي است که امروزه در مطبوعات خبري و جنجالي نگاهي بيندازيد تا به بينيد چه اتفاقات عجيبی که در مملکت نمي افتد : يکي با دم لاک پشت دنيا مي آيد - ماهيگيري با تورش فيل و شتر و زرافه از دريا صيد ميکند، چون قبل از آن بادهاي شمالي تمام سيرکي را به آب انداخته اند - يا در بيدرکجايي ، با کمک دعا و اوراد ، کرمي را از گوش گاوي بيرون کشيده اند و غيره . او ادامه ميدهد، زمانيکه پنج ساله بود ، هرگاه تعميرکار برق بخانه آنها مي آمد ، مادر بزرگ با پشه گيري دنبال پروانه اي مي افتاد تا آنرا فراري دهد و زير لب ميگفت ، هرگاه اين مرد اينجا مي آيد ، سر و کله اين پروانه زرد هم پيدا ميشود و موجب جن زده گي محيط ميشود .

از جمله مشهورتري آثار گارسيا مارکز : صد سال تنهائي-ظهر سه شنبه - خاکسپاري پيره زن- کسي به جناب سروان نامه نمي نويسد - و پدرسالاري پدر مقدس، هستند . مارکز اولين کتابش را با سرمايه خصوصي خود منتشر کرد چون هيچ ناشري حاضر به چاپ آن نبود . او تمام خاطرات خوب و بد دوران کودکي و نوجواني اش را در رمان مشهور - صد سال تنهائي - مورد خلاقيت ادبي قرار داد . در اين کتاب زنان باعث نظم در جامعه و جهان ميشوند ، در صورتيکه مردان موجب هرج و مرج و انارشي ميگردند . مارکز مينويسد : با کمک آثار کافکا فهميدم که خلاف آموزشهاي دوران مدرسه ، امکان ديگري هم براي آفرينش ادبي ، غير از روشهاي آکادميک و اسلوبهاي منطقي وجود دارد . اوفن نويسندگي را در ابتدا از کافکا و همينگوي ياد گرفت . او در مدرسه شبانه روزي کتاب - کوه جادويي - توماس مان را نخستين بار خواند . از ميان نويسندگان روس او به آثار داستايسکي و تولستوي علاقمند بود . از ميان نوابغ ادبي فرانسوي ، بالزاک ، فلوير ، استاندال، زولا را توصيه ميکند . از ميان اهل قلم انگليسي اهميتي خاص براي کتابهاي ، جويس ، ويرجينيا ولف و ديکنز قائل است . در ميان يونانيهاي قديم، کتاب شاه اوديبوس ، نوشته سوفوکلس را با اهميت ميداند . از آثار آمريکايي ها ، فاکنر ، اشتاين بک، دوس پاسوس، همينگوي و شرود آندرسن را فراموش نشدني ميداند .

منتقدين ، سبک نويسندگي مارکز را زير تاثير روش فاکنر ميدانند . مارکز ، فاکنر را بزرگترين داستانسراي تمام اعصار ميداند . او خود را ولي بيشر شاگرد گراهام گرین ، نويسنده ضد استعماري و ضد امپرياليستي انگليس به حساب مي آورد . او از ميان شاعران ، پاپلو نرودا را بزرگترين شاعر تمام زبانها در قرن بيستم ميداند ، خصوصا شعرهاي سياسي و اجتماعي او را . مارکز ياد آوري ميکند که نرودا مانند شاه ميداس است ، به هرچه دست ميزد ، شعر ميشد . او غير از رمان و شعر ، به خاطرات افراد مشهور، بيوگرافي ها و رپرتاژ نيز علاقمند است . به ادعاي او گراهام گرین و همينگوي از جمله نويسندگاني هستند که تحت تاثير ادبي هيچ نويسنده ديگري قرار نگرفتند .

مارکز در کتاب - پاييز پدر مقدس - در باره ديکتاتورها مي نويسد ، در جلو در سازمان امنيت يکي از اين کشورها نوشته بودند : آنچه در اينجا ديدي، شنيددي و يا احساس کرددي، فراموش کن و آنرا در اينجا بگذار . مارکز مدعي است که آنهاي که سالهاي طولاني عليه ديکتاتورها مبارزه کرده اند ، ممکن است خود بعد از رسيدن به قدرت ، نيز ديکتاتور شوند و دمار از روزگار خلق در آورند . به نظر او افراي که قادر به محبت، عشق ورزي و نيکي

نباشند ، یکرز تنها و سرخورده میشوند و تمایلات دیکتاتوری پیدا میکنند . او در باره اقدامات عجیب و حساب نشده دیکتاتورها مینویسد ، یکی از آنها تمام سگهای سیاه پایتخت را زهر خور کرد و کشت . دیگری میگفت ، باید دور مملکت را مانند دور يك خانه دیواری کشید و فقط پنجره ای برای پستی باز گذاشت . سومی میگفت ، از روز بعد تمام مردان باید ریش بگذارند و تمام زنها باید کلاهی رنگین به سرکنند .

مارکز در دفاع از زنان مینویسد . آنها نه تنها باعث وحدت نسل بشر میشوند، بلکه موجب ادامه رمان نیز میگردند! به نظر او زنان دلیل انسجام جهان هستند، در صورتیکه مردان میکوشند تاریخ را به جنگ و مبارزه بکشانند، درخاتمه باید پرسید کدام عاقلانه تر عمل کرده اند . او ادامه میدهد که، تمام دیوانگیهای تاریخ مانند : جنگ افروزی ، کیمیاگری ، معرکه گیری، اختراعات و اکتشافات را مردان انجام داده اند. پدران یونانی به پسران سرباز خود قبل از اعزام برای جنگ میگفتند ، یا با پرچم افرشته برگرد و یا پیچیده در میان پرچم میهن بنام قهرمان .

مارکز در رابطه با دوستی اش با فیدل کاسترو اشاره میکند که او یکی از دوستان ادبیات، مخصوصاً رمان است . غالب رمانهای شاهکار ادبیات جهانی رابادقت خوانده و میتواند آنها را متخصصانه نقد کند . کاسترو آرزو میکند که در زندگی بعدی به عنوان نویسنده توانایی به این جهان برگردد! فرانس میتران نیز هرگاه به هم صحبت ادبی و یا ژورنالیستی نیاز داشت ، مارکز را از آن سر دنیا با جت برای صرف غذای طولانی فرانسوی ! دعوت میکرد . مارکز او را نیز یکی از سیاستمداران اهل ادب و کتاب در تاریخ جدید اروپا میدانست .

Gabriel, Garcia Marquez (1928 -?)

۹۸. لوکاچ ، تئورسین ادبیات اجتماعی.

Georg Lukacs (1885 –

لوکاچ ؛ سایه ادبی مارکس بود !

1971)

جورج لوکاچ ، دانشمند و نظریه پرداز ادبیات، هنر و زیباییشناسی، مورخ مارکسیستی ادبیات، فیلسوف و ساستمدار مجارستانی، خالق آثاری پیرامون ادبیات قرون 19 و 20 غرب است. اوزیر تاثیر مارکسیسم میخواست شرایط اجتماعی ادبیات و هنر را توصیف کند. وی میگفت که هنر یک شکل عالی بازتولید رفتار و کردار انسانی است. او مهمترین تئورسین ادبیات سوسیالیستی نیز بود. وی میخواست از مقوله های مارکسیستی در ادبیات و هنر استفاده نماید. در فرهنگ غربی، او سالها یک ناظر تاریخی و جامعه شناسانه ادبیات بشمار میرفت. لوکاچ از سال 1930 با کمک مقالات برنامه ای خود، سیاست ادبی احزاب کمونیست را تعیین نمود. او در آنجا خواهان واقعگرایی اجتماعی و واقعگرایی بورژوازی شد و خود را مخالف فرهنگ زوال و مینتدل بورژوازی و تجربه گرایی نویسندگان چپی مانند برشت معرفی نمود.

امروزه ادعا میشود که هدف نظری لوکاچ یک رنسانس مارکسیسم بود. وی میگفت که تفکر بدون رابطه با واقعیت بی ارزش خواهد بود. کتاب "تئوری رمان" لوکاچ که تئوری ادبیات نیز است، مشهورترین اثر وی میباشد. لوکاچ در این کتاب تحول رمان غرب را باتکیه بر آثار نویسندگانی مانند: سروانتس، گوته، کلر، بالزاک، فلوربر، تولستوی، و داستایوسکی شرح داد. او خالق آثاری پیرامون فلسفه نظری و فلسفه عملی؛ مخصوصاً علم زیباییشناسی نیز است. وی کوشید با نقد آثار: والتر اسکات، بالزاک، گوگل و تولستوی، به جریان تاریخی ادبیات : انگلیس، فرانسه و روسیه اشاره کند. لوکاچ بعدها در زمان تبعید در مسکو خواست که یک استتیک مارکسیستی سیستماتیک را مطرح نماید. بایادآوری نمود که رئالیستهای ادبی قرن بیست فکر میکردند که میتوانند با انعکاس واقعیت در ادبیات، موجب تغییر مثبت عملی آن شوند، به این دلیل نظریه پردازی مانند لوکاچ تعصب شرح و توصیف ناتورالیستی را رد میکرد

اومیگفت که رمان نه تنها باید واقعیات را توصیف کند، بلکه باید جریان تغییر مثبت آنرا نیز نشان دهد، یعنی نه آنطور که واقعیات هستند بلکه بطور دیالکتیکی آنطور که خواهند شد. لوکاچ رمان "مادر" ماکسیم گورکی از سال 1907 را نمونه خاص واقعگرایی اجتماعی میدانست. آن نخستین بار به زبان انگلیسی منتشر شده بود. در این کتاب با وجود مادری سنتی و مذهبی، قهرمان داستان، کارگری مدرن و مبارز، یخشی از یک جنبش کارگری در رابطه با انقلاب را نشان میدهد. لوکاچ مدرنیسم در ادبیات و هنر را جریانی فرمالیست دانست که فقط زوال و ابتدال سرمایه داری را نشان میدهد.

در نظر لوکاچ وظیفه هنر تصویر واقعیات است یعنی آن، واقعیت را منعکس میکند، به این دلیل او مدافع فرم های هنری رئالیستی و بورژوازی در آثار: تولستوی، بالزاک، گوته، گوگل، توماس مان و غیره بود، چون در نظر لوکاچ آنان جریان تاریخی و اجتماعی را با کمک ادبیات بطور رئالیستی نشان میدهند. وی مینویسد که تمام واقعیات یک شخصیت و خصوصیت اجتماعی-تاریخی دارند. لوکاچ با کمک آثارش تاثیر مهمی روی فضای روشنفکری قرن بیست با گذشت. نظرات او موجب بحث هایی در: فلسفه، جامعه شناسی، هنر، و تئوری ادبیات شدند. او تحقیقات تاریخی-ادبی در آلمان را پیرامون گوته و توماس مان و رمان تاریخی مطرح نمود. کوشش لوکاچ برای آن بود که انسان بعنوان موجودی در ابعاد: فرهنگ، سیاست و اخلاق منعکس شود. وی میگفت که زمانی میتوان بر اختلاف میان زندگی و هنر غالب شد که زندگی طور دیگری سازماندهی شود. او این هدف را فلسفه عمل انقلابی نامید که در دهه بیست قرن گذشته مطرح نموده بود. در استتیک لوکاچ دو مفهوم رئالیسم و انعکاس واقعیات، مورد بحث قرار میگیرند. گلدمن و هابرماس از جمله کسانی هستند که در پایان قرن گذشته برای کشف مجدد لوکاچ کوشیدند. لوکاچ جوان بر اثر تجربیات خود، زندگی را یک آناشسی از رنگهای سیاه و سفید دانست. سالها نام لوکاچ نه تنها یادآور مکتب ادبی رئالیسم سوسیالیستی بود بلکه او را سنبل: ضد آوانگارد و ضد رمانتیک و ضد شعار "هنر در خدمت هنر" بحساب می آوردند.

لوکاچ نه تنها در کلاس درس جامعه شناسی زیمل شرکت نمود بلکه آشنایی شخصی با بلوخ، ماکس وبر، و لاسک داشت. نقد فرهنگ رادیکال لوکاچ را تحت تاثیر تئوری "تراژدی فرهنگ" زیمل میدانند. سالها جذابیت آثار لوکاچ از آنجا بود که کوشید نظرات مارکس و ماکس وبر را با هم ادغام نماید. لوکاچ در دانشگاه نه تنها در رشته تاریخ و فلسفه درس خوانده بود بلکه تحت تاثیر ایده آلیسم آلمانی و "فلسفه زندگی" که آن زمان مد روز بود نیز قرار گرفت. مراحل روشنفکری لوکاچ را بسه مرحله تقسیم میکنند: دوره پیش از مارکسیسم، دوره تبلیغ مارکسیسم غربی، و دوره مارکسیسم بنیادگرا. حمایت موقت لوکاچ از استالین را با حمایت هایدگر از هیتلر مقایسه میکنند و ادعا میشود که راه فلسفه به سیاست، ممکن است به گمراهی فلسفه بکشد. برای لوکاچ درسهای مارکسیسم پایه و اساس کار نظری و عملی؛ یعنی کار سیاسی بودند.

نوسان لوکاچ در جوانی میان علم و متافیزیک باعث شد که لوکاچ را شبیه قهرمانان آثار تولستوی بدانند. گرچه لوکاچ منتقد استالینیسم نیز بود، محققین غربی او را مبلغ نوعی دگماتیسم ضد هنر دانستند. بلوخ و بعضی از اعضای مکتب فرانکفورت مانند آدرنو و هابرماس تحت تاثیر لوکاچ هستند. والتر بنیامین نیز خود را شاگرد لوکاچ میدانست. خانم (آگنس هلر) از مکتب بوداپست، یکی از شاگردان مهم لوکاچ بود که بعدها به غرب پناهنده گردید. لوکاچ از جمله نویسندگانی است که چاپ و نشر سیاه و مخفی آثارش در کشورهای تحت سلطه سانسور از جمله کشورهای بلوک شرق سابق، در رتبه دوم در تاریخ نشر کتاب قرار گرفته است.

گرچه لوکاچ از زمان جنگ جهانی اول عضو حزب کمونیست شد ولی گویا خط رسمی حزب را هیچگاه دنبال ننمود. وی بارها به انتقاد از دگماتیسم در استالینیسم پرداخته بود. وی در تمام آثارش نسبت به مارکسیسم و کمونیسم؛ ولو مدل غربی اش!، وفادار ماند. در دهه بیست قرن گذشته او با ایمان به موضوع روز بودن انقلاب جهانی، دهه سالی از نقد ادبی و تئوری هنر دست

کشید. لوکاچ رایکی از مهمترین نمایندگان نئومارکسیسم یا مارکسیسم غربی بشمار می‌آورد، او تاثیر مهمی روی تشکیل و تکامل نئومارکسیسم از خودبجا گذاشت. یکی از زمینه‌های مبارزه لوکاچ فعالیت علیه فاشیسم بود. او نظریه فاشیسم را ترکیبی از: خردگریزی، داروینیسم اجتماعی، و نظریه نژادها، میدانست. وی متفکرانی مانند: شلینگ، شوپنهاور، نیچه، و دیلتای را جاده صاف کن‌های فلسفه فاشیسم دانست چون در نظر او آنان با خرد و روشنگری وداع کردند و با کمک ایده‌های سیاسی و اخلاقی خود ابتدال را رواج دادند. او اینگونه فیلسوفان را متهم به خردگریزی نمود. از جانب دیگر، لوکاچ کوشید تا تصاحب فیلسوفانی مانند: کانت، فیخته، هگل - و نویسندگانی مانند: گوته، شیلر، بوشنر، و هولدرلین، توسط فاشیسم را مانع گردد. او سوء استفاده فاشیسم از ادبیات کلاسیک آلمان از جمله آثار گوته و هلدلین را افشانمود و زمانیکه نازیسم کوشید تا از اشاعه بیشتر نام‌های جاوگیری نماید، لوکاچ کوشید با کمک مقالات خود او را شاعر ملی واقعی آلمان معرفی نماید. لوکاچ میگفت که از استتیک روشنگرانه و مسئول کلاسیک باید بعنوان وسیله‌ای علیه تاریخ ادبیات جعلی فاشیستی استفاده کرد. او رمانتیک را وسیله‌ای در دست فاشیسم برای فعالیت‌های ضدروشنگری دانست و از روشنگری مارکسیستی در مقابل فلسفه ارتجاعی "زندگی" سخن گفت.

زندگی فکری لوکاچ رامیان اخلاق‌گرایی و انقلابی بودن تقسیم میکنند. او در سال 1919 کتاب "تاکتیک و اخلاق" را منتشر کرده بود. از دیگر آثار او: روح فرم‌ها، تئوری رمان، گوته و زمانش، جستارهایی درباره رئالیسم، جامعه‌شناسی ادبیات، صفات خاص زیبایی‌شناسی، تاریخ و آگاهی طبقاتی، و تاریخ تحول درام مدرن، هستند. کتاب "نابودی عقل" او را که بازیر عنوان "خردگریزی از شلینگ تا هیتلر" نیز است، در رابطه با انتقاد از استالینیسم میدانند.

جورج لوکاچ متولد کشور مجارستان بود. او از سال 1885 تا سال 1971 در کشورهای گوناگون و غالباً بدلیل تبعید، زندگی نمود. پدرش مدیر بانک بود. وی بارها بازندگی خود ریسک نمود تا در تاریخ "فاجعه‌های" انقلاب جهانی شرکت کند. در زمان حکومت موقت شورایی مجارستان در سال 1919 وزیر فرهنگ شد و بعد از شکست آن دولت، او رامدتی خطر اعدام تهدید نمود. وی در زمان جنگ جهانی اول میخواست باتکیه بر آثار داستایوسکی یک اخلاق نئوکانتی را مطرح نماید. امروزه اشاره میشود که وی در طول عمر خود با فعالیت‌های ضد استالینیستی اش امید به یک سوسیالیسم انسانی را هیچگاه از دست نداد.

۹۹- یک زن در آغاز ادبیات رئالیستی .

فریادی زنانه و ادبی از روستاها .
George Eliot (1819-
1880)

خانم گئورگه الیوت ، نویسنده انگلیسی را حساس‌ترین و روشنفکرترین زن رمان نویس در قرن 19 بشمار می‌آورد. او یکی از پایه‌گذاران داستان‌سرایی روانشناسانه است که مکتب رئالیسم ادبی "جانه اوستن" را ادامه داد. آثار او تصویری اجتماعی از زندگی روستایی و شهرستانها هستند. او توانست رمان رئالیستی را آینه تمام‌عیار جامعه نماید. رمانانهای اجتماعی او در قرن 19 رئالیسم ادبی را بطور عمیق تغییر دادند. وی میگفت که نزد ا، عشق به کتاب قوی‌تر از عشق به مردان بود و به این دلیل هیچگاه ازدواج ننمود. گرچه او بانام مستعار مذکر گئورگ الیوت نوشت ، ولی نام حقیقی اش "ماریان اوانس" بود . آنزمان در انگلیس هنوز فرهنگ مردسالارانه حاکم بود .

وی 25 سال بدون ازدواج رسمی با ژورنالیست، نویسنده و منتقد ادبی مشهور، گئورگ لویز زندگی نمود . لویز او را تشویق به نوشتن رمان کرد. همخانگی بدون ازدواج وی در دوره

ویکتوریایی و در میانه قرن 19 در انگلیس گناهی نابخشودنی میان محافل ارتجاعی بحساب می آمد. به این دلیل او و همسرش سالها از طرف جامعه طرد شدند. گئورگه الیوت در آثارش میان عشق اخلاقی و عشق اروتیک فرق می گذاشت. عشق نیز یکی از موضوعات آثار او است. بوتیقای رمان نویسی اوترکیبی است از ایده آلیسم اخلاقی و رئالیسم تجربی. غالب قهرمانان آثارش کارگروستایی، پیشه ور، دهقان، و دختران شیر فروش هستند. وی میگفت که هدف ادبیات و هنر اخلاقی باید آموزش و تربیت اخلاقی خواننده باشد. او به غالب موضوعات زمان خود بانگاهی رئالیستی اجتماعی انتقادی و نوستالژیک مینگریست. گئورگه الیوت تا امروز یکی از مهمترین نویسندگان رمان در ادبیات انگلیس است. او نه تنها خالق رمان های سیاسی بود بلکه یکی از روشنفکرترین و باسوادترین زنان قرن 19 اروپا نیز بشمار می آید.

آثار اخلاقی او تحت تاثیر شکاک فلسفی وی بود. منقدین چپ مینویسند که گئورگه الیوت زیر تاثیر پوزیویتیسم آگوست کنت؛ فیلسوف فرانسوی، به توصیف زندگی روزمره خرده بورژوازی دهات و شهرستانها پرداخت، و توصیف انسان روستایی او غالباً بصورت مکانیکی و اغراق در جزئیات عینی است، گرچه او در رمانهایش به هواداری از دمکراتهای رادیکال آن زمان جامعه انگلیس پرداخت. شخصیت های رمانش معمولاً میان تضاد فردگرایی شخصی و از خودگذشتگی اجتماعی هستند. ویرجینیا وولف میگفت که بعضی از رمانهایش برای انسانهایی نوشته شده اند که به سن بلوغ رسیده باشند. هربرت اسپنسر نوشت که او تنها زنی است که در آن دوره در بحث های فلسفی شرکت میکرد. گئورگه الیوت در رمانهای چندصدایی اش با طنز به استفاده از اسطوره های کهن میپردازد. او در مقالات و داستانهایش علاقه خاصی به فرم اجتماعی و تحولات سیاسی نشان میدهد.

از نظر فلسفی او نماینده فلسف "لادری" و از نظر اجتماعی یک ژورنالیست لیبرال بود. رمانهای رئالیستی روانشناسانه او حلقه اتصال رمان عملگرایانه دیکنز و رمان روانشناسانه هنری جیمز و لاورنس هستند. او آن زمان با قلم توانیش به شرح و توصیف رئالیستی زندگی روستاها و شهرهای کوچک انگلیس پرداخت. رمانهایش با عمق و هیجان اخلاقی خاصی آینه ای از زندگی ولایات آن زمان انگلیس را نشان میدهند. هدف او تربیت رفتارنیک جوانان برای همدردی و تفاهم با دیگران است. گئورگ الیوت یکی از مترجمین مهم زمان خود بود. او علاقه خاصی به ادبیات آلمان از آنجمله اشعار هاینه و آثار نویسنده زن فرانسوی یعنی خانم "گئورگه زند" داشت. او آن زمان با محافل روشنفکری اروپا از جمله با مشاهیری مانند هنری جیمز، چارلز دیکنز، هربرت اسپنسر، حاریت بشر استو، جان استوارت میل، ویلیام تاکری، و زن و انگر، رابطه داشت. یکی از دلایل رویگردانی او از مسیحیت و پروسه سکولار شدنش تماس با محافل مردان روشنگر زمان خود بود. او آشنایی نزدیکی با هگلی های جوان تبعیدی داشت. در رابطه با مسئله زناشویی او، فقط محافل روشنگری، زندگی بدون ازدواج وی را پذیرفتند. گئورگه الیوت چون خود یکی از روشنفکران دوره ویکتوریایی بود، یکی از وظایف رمان را مبارزه با ریشه های قضاوت های غلط و پیشداوری های حق بجانب میدانست.

از جمله آثار او - آدم برده، آسیاب کنار پل چوبی، سیلاس مارنر، میدل مارچ، صحنه هایی از زندگی روحانیت، کارگرسیندگی، دانیل دروندا، فلیکس هولیت، رمان تاریخی رومولا، و تصاویری از زندگی کلیسای انگلیس، هستند. او یکی از نویسندگان و متفکرانی است که به ترجمه آثار ضد مذهبی به زبان انگلیسی پرداخت؛ از آنجمله - ترجمه زندگی مسیح؛ اثر داوید اشتراوس - و ماهیت مسیحیت؛ اثر لودویک فویرباخ. در آثارش او به شغل های روستایی مانند - درو کردن، ریسندگی، کشت سیب زمینی، و لبنیات سازی، نیز می پردازد.

گئورگه الیوت میان سالهای 1880-1818 در انگلیس زندگی نمود. پدرش یک زمیندار مرفه بود. وی از طریق کوششهای شخصی و خودآموزی مطالب متنوع به مطالعه ادبیات، فلسفه، و زبانهای خارجی مانند یونانی، عبری، ایتالیایی، لاتین، آلمانی، پرداخت. او چون تشنه دانش بود، در سن 30 سالگی روستا و شهرستان کوچک خود را ترک کرد و به لندن رفت تا از طریق

نقدادبی و ژورنالیسم زندگی نماید. وی بعدها نوشت که باعلاقه خاصی به مطالعه کتابهای تاریخی و یادگیری زبانها پرداخت و علاقه خاصی به بحث و پژوهش داشت. وی همراه همسرش، لویز، به نقاط مختلف اروپا از جمله کشورهای آلمان، فرانسه، ایتالیا، و اسپانیا سفر نمود.

در زمان او حق طلاق برای زنان شدیداً زیر تأثیر فرهنگ ویکتوریایی بود. نظرات اجتماعی و اخلاقی او چون سنت گرایانه هستند، خلاف نرمهای اجتماعی زنان زمان خود میباشند. او میگفت چون زنان هنوز توانایی بعهده گرفتن مسئولیت سیاسی را ندارند، نباید در سیاست نامزد شوند. گئورگه الیوت آن زمان توصیه میکرد که پیرامون خواسته های زنان باید قدری احتیاط آمیز اندیشید. در آثار او خود خواهی معمولاً تنبیه میشود - و کوشش اجتماعی پاداش میگردد. به هر حال اهل کتاب به گئورگه الیوت در پایان عمر همچون الهه ای روشنگر احترام میگذاشتند.

۱۰۰- یک رمان میان سه ایدئولوژی .

جرج اورل و قصه سیاسی حیوانات . George Orwell (1903-1950)

نام واقعی جرج اورل ، نویسنده انگلیسی ، اریک آرتور بلیر است . او در سال 1903 در مطهری هند ؛ آن زمان مستعمره انگلیس ، بدنیا آمد و در سال 1950 در سن 47 سالگی بر اثر بیماری سل در لندن درگذشت . اورل در رمانهایش به افشای دیکتاتوری های فاشیسم ، امپریالیسم ، استالینیسم و دیگر سیستم های اتوریته پرداخت . بحرانهای اجتماعی سیاسی نیمه اول قرن بیست در آثار او مشاهده میشوند . دو رمان مشهور او " مزرعه حیوانات " و رمان ضد اتوپی و آینده نگر " 1984 " ، از جمله مهمترین شاهکارهای اجتماعی و انتقادی قرن بیست هستند . امروزه اشاره میشود که رمان 1984 او آخرین رمانی است که اعصاب جنگ سرد میان دو بلوک غرب را آن زمان به هم زد .

جرج اورل و خانواده اش از جمله نیروهای بودند که استعمار انگلیس در قرن 19 به هند و آسیای شرقی فرستاده بود . او گرچه رئیس شهربانی در برمه شد ولی بدلیل اعتراض به نیروهای استعماری انگلیس ، در سال 1927 آنجا را ترک کرد . وی در رابطه با این کار در آثارش به روش استعماری حکومت نمودن انگلیس در آسیای شرقی پرداخت . او از سال 1927 از همکاری با سیاست استعماری انگلیس خودداری نمود و در سال 1936 در کنار جمهوریخواهان در جنگ داخلی اسپانیا علیه فاشیسم اروپایی به مبارزه پرداخت . اورل در آثارش به بن بست اخلاقی حاکمیت استعمار انگلیس نیز اشاره میکند . بخش دیگری از آثار او همدردی وی با قربانیان جامعه طبقاتی بورژوازی را نشان میدهند . در جنگ داخلی اسپانیا او در کنار یک گروه تروتسکیستی مبارزه نمود . او در آن سالها دشمن جدی استالین و شوروی استالینیستی شد و بعدها این تجربیات را بصورت طنز گروتسک اتوپیستی در دو رمان خود مطرح نمود .

جرج اورل گرچه خود در ابتدا کمونیست و سوسیالیست و تروتسکیست بود ، بعدها به مبارزه علیه زورگویی در استالینیسم و امپریالیسم و فاشیسم پرداخت . رمان مزرعه حیوانات او رمانی ضد استالینیستی است که سوسیالیسم خوشنام آن زمان در انگلیس را افشا میکند . او در این قصه خیالی انتقادی طنزآمیز حیوانات ماهیت دیکتاتوری را افشا نمود . به ادعای او در این رمان ، سیاست و الهام استتیک باهم ترکیب شده اند . او شوروی استالینیستی را متهم نمود که به مواظبت سیستماتیک فرد می پردازد و آزادی او را محدود میکند . رمان ضد اتوپیستی 1984 جرج اورل یکی از کلاسیکهای مدرن ادبیات جهانی است .

منقدین ادبیات ، امروزه اشاره میکنند که جرج آورل یک استتیک سیاسی امور روزانه بود چون غالب آثارش متکی به موضوعات اجتماعی و سیاسی روز آنزمان هستند . او بر اساس تجربیات شخصی ، مشاهدات و خاطراتش، دست به قلم زد و خالق چند رمان شد . وی نظری سیاسی انتقادی نسبت به مدرنیته آنزمان داشت . از جمله معلمان ادبی انگلیسی و فرانسوی او ، زولا ، سوپت ، دفو ، جویس ، دیکنز ، گئورگه مور و مکتب ادبی ناتورالیسم بودند . جرج آورل در فرانسه و انگلیس از طریق آشنایی با طبقه کارگر ، به حزب کمونیست نزدیک شد . او بعد از ترک کشور بیرمه ، در لندن و پاریس ، یک زندگی کارگری ، آواره ، و بی خانمان را دنبال نمود و در هتل ها ظرفشویی نمود . آورل در کتاب اتوبیوگرافیک خود به شرح زندگی میان بی خانمانها در پاریس اشاره میکند .

از جمله آثار جرج آورل - روزهایی در برمه ، بگذار آسپیدهها پرواز کنند ، خیابانی به روستا ، کاتالونی من ، مزرعه حیوانات ، رمان اتوبیستی 1984 ، چرا می نویسم ؟ ، سرکشی برای تنفس ، در درون والس ، شلیک به فیل ، یک دختر روحانی ، و زندگی تکانهنده ، هستند . او در آغاز خالق اشعار وطن پرستانه بود . جرج آورل می نویسد که وظیفه زبان انست که کلمات حزبی حاکم مانند آزادی، برابری و عدالت را اصلاح کند . رمان 1984 او در کنار رمان " جهان زیبای جدید " آلدوس هوکسلی ، مهمترین رمان آنتی اتوبیستی قرن بیست بود . جرج آورل میگفت که در کشورهای استالینیستی سابق، دولت از سه بخش درون حزب ، بیرون حزب ، و پرولتاریا تشکیل شده است . او در آثارش به انتقاد از هرگونه تروریسم و افکار غیرسیاسی پرداخت . بعضی از جملات رمانهای او امروزه ضرب المثلی عامیانه در فرهنگ مردمی اروپا شده اند ؛ او در رابطه با جوامع استالینیستی بلوک شرق سابق گفته بود که " تمام حیوانات برابرند ولی بعضی از آنها برابرترند! " . وی به انتقاد خطر تهدید کننده کنترل شدید فرد در جوامع دیکتاتوری پرداخت . جرج آورل خود در خانواده ای نسبتا مرفه رشد نموده بود .

۱۰۱- جایزه نوبل برای ادبیات ناتورالیستی .

از ادبیات انقلابی- تا آثاری احتیاط آمیز . Gerhart Hauptmann (1862 – 1946)

هاوپتمن ، نویسنده آلمانی و برنده جایزه نوبل ادبیات سال 1912 ، یکی از رهبران مکتب ادبی ناتورالیسم (طبیعتگرایی) انقلابی بود . او مهمترین نمایشنامه نویس این مکتب ادبی در پایان قرن 19 میباشد . وی غیرازدرام، یکی از رهبران ادبیات مدرن آلمان است . او در 25 سالگی باجریانات انقلابی ناتورالیستی و محافل سوسیال دمکرات آنزمان کشور خود آشنا شد . مکتب ناتورالیسم از طریق او تعثیری اجتماعی و عام بخود گرفت . ناتورالیسم او از ناتورالیسم علمی و تجربی زولا فاصله گرفت، با این حال او میگفت که : " کسیکه درباره ناتورالیسم حرف بزند، امیل زولا باعینک بزرگ آبی اش را جلوم ظاهر میکند " . در ادبیات ناتورالیستی او اهمیت خاصی به شرح محیط اطراف، بدبینی، احساسات، رویا، و پایان ناتمام داستان، داده میشود . او بعدها از ادبیات ناتورالیستی بسوی ادبیات فلسفی، دینی، اسطوره ای و ناسیونالیستی رفت و در مکاتب دیگر دست بقلم برد . وی تا پایان عمر میان ادبیات انقلابی جوانی و ادبیات محافظه کار پیری در نوسان بود، چون بارها از نظر سیاسی و قوانین سانسور تحت تعقیب حاکمان قرار گرفت . او در طی سن 83 ساله عمر خود شاهد 4-5 نظام سیاسی : ویلهلمی، پروسی، جمهوری وایمار، فاشیسم، و آلمان بعد از جنگ، گردید .

در نمایشنامه " کارگران ریسندگی " او برای نخستین بار پرولتاریا بصورت مجموعه ای اعتراض آمیز ظاهر میگردد . او در این نمایشنامه موفق به طرح مسایل اجتماعی پایان دوره

سرمایه داری آلمان شد. پدر بزرگ وی شخصا در شورش کارگران ریسندهی شرق آلمان در سال 1844 شرکت داشت. او در این اثر، شکست کارگاهها و صنایع دستی، در رقابت با سرمایه داری صنعتی را نشان میدهد. وی در غالب نمایشنامه هایش سخنگوی انسانهای محروم بود، به این سبب شکایت اجتماعی او را همردی با انسانهای بیچاره دانستند. او به انتقاد از دولت اتوریته پروس نیز می پردازد. گروهی از همزمانانش او را آنزمان نماینده ادبیات انقلابی و سیاسی بشمار می آوردند. آنزمان دولت و کلیسا، اعتصابات کارگری را عملی کفرآمیز! بحساب می آوردند. وی در آثار نخستین خود، به تضاد میان سرمایه و کار اشاره میکند. او خالق نمایشنامه های اجتماعی، انقلابی و دمکراتیک بود. در نمایشنامه های رئالیستی او اشاره به محیط اطراف و شخصیت انسانهای ساده و محروم میشود، به این دلیل اینگونه آثار تا امروزه اعتبار ادبی جهانی دارند. او موفق شد به طرح مسائل اجتماعی پایان دوره سرمایه داری بپردازد. وی آنزمان موفق ترین نویسنده تئاتر در آلمان بود، به این دلیل سه بار از اعطای جایزه دولتی شیلر به او جلوگیری شد و در دوره حکومت پادشاهی، از او بارها شکایت گردید، و در زمان فاشیسم از اجرای نمایشنامه هایش جلوگیری شد. با این وجود وی نمایشنامه " کارگران ریسندهی " خود را نمایشنامه ای سیاسی بحساب نمی آورد.

هاوپتمن، با افکار آزادیخواهانه و دمکراتش، در جمهوری وایمار یکی از مهمترین نمایندگان فکری آلمان بود. چون او به توصیف شرایط زندگی انسانهای محروم پرداخت، توماس مان بعدها او را نویسنده " همردی اجتماعی " نامید. در مراسم 60 مین سالروز تولد او، توماس مان گفته بود: " با طرح واقعیات زمان، سوسیالیسم به شما نویسنده- همردی با کارگران- احترام می گذارد ". و چون گروهی او و آثارش را وکیل ساسی مردم میدانستند، در سال 1920 حتی صحبت از کاندید شدن وی برای مقام صدراعظمی آلمان شد. وی گرچه در زمان جمهوری وایمار به حمایت از آزادی پرداخت، با به قدرت رسیدن فاشیسم، ولی بدلیل کهولت و پیری از فضای پرسروصدای فرهنگی نازیها فاصله گرفت و خانه نشین شد، گرچه نازیها 80 مین سالروز تولد او را جشن گرفتند و به او لقب نویسنده کلاسیک دادند. در زمان جمهوری وایمار او در کنار توماس مان نماینده ادبیات آلمان بشمار میرفت. گرهارد هاوپتمن با عمر طولانی خود شاهد تضادهای گوناگون تاریخ آلمان شد. او در آثارش بحران جامعه بورژوازی در آغاز و پایان جمهوری وایمار را طرح نمود. مطبوعات ارتجاعی و راستگرا گاهی برای تحقیر، عنوان " سوسیالیست " به او دادند. از وی بعدها انتقاد شد که چرا او در زمان فاشیسم به مبارزه نپرداخت و یا دست به مهاجرت نزد، گرچه نازیها به آثار او بادیده شک و بدگمانی می نگریستند. درباره وی منتقدین ادبی نوشتند که او در جوانی سوسیالیست بود و در پیری افتخار ملی بودن داشت. او در زمان دولت پروس به افشای فساد، بوروکراتیسم و تنگ نظری حاکمان پرداخت. او اصرار داشت تا دیگران او را شاعری ملی بدانند و نه نویسنده ای سیاسی، اجتماعی، و یا ایدئولوژیک. جوایز ادبی، دکترای افتخاری و جایزه نوبل باعث شدند که او غالباً در راه آشتی طبقات کوشش بنماید. سوسیالیستها به القابی مانند: وارث گوته، و آخرین کلاسیک، بادیده شک می نگریستند و در اینگونه تعارفات، بوی ناسیونالیستی را می دیدند. چون نازیها نیز او را جشن گرفتند، در تاریخ ادبیات آلمان، بیوگرافی وی هنوز مورد بحث است. فرانس مهرینگ، یکی از منتقدین چپ، مدعی بود که او بعدها با طرح موضوعات عرفانی و اسطوره ای بخدمت طبقه استثمارگر درآمده و به وظایف- اجتماعی انتقادی تئاتر خیانت نموده است. با این وجود زمانیکه ارتش سرخ، آلمان را تسخیر نمود، شوروی ها او را زیر محافظت خود قرار دادند چون افسران مسئول، نمایشنامه " کارگران ریسندهی " او را قبلاً دیده بودند و برای نویسنده اش احترام زیادی قائل بودند. هاوپتمن یکسال بعد از پایان جنگ جهانی دوم و شکست آلمان، در بخش غربی آلمان، درگذشت.

گرهارد هاوپتمن در آثار بیشمارش به معرفی و تفسیر تکاندهنده فقر اجتماعی در آلمان پرداخت. او نشان میدهد که چگونه در مقابل زحمتکشان، وحدتی از دولت، کلیسا و صنعت به صف

ایستاده اند. به او لقب کلاسیک زنده و نو داده شده است. گرچه نمایشنامه های او زمین لرزه ای علیه حاکمان بودند، او خود را نه متفکر و نه روشنفکر بلکه نویسنده خلق و شاعر ملی بحساب می آورد. هاوپتمن با انتقاد از کلیسا و جامعه، خالق درام اجتماعی شد. نمایشنامه هایش گاهی با اوتوپی های رابینسونی در خدمت هومانیزم قرار گرفتند. وی گاهی خود را نابغه میدانست چون در نظر او نابغه کسی است که در صف اول، برای افشای حقیقت به مبارزه بپردازد. او با نوگرایی در تئاتر آلمان آنرا وارد دوره مدرنیته نمود و غیر از دفاع از صلح و دموکراسی در پایان عمر به معرفی ارزشهای ملی جامعه اش پرداخت، گرچه وی در پایان عمر آثاری رمانتیک و غیر رئالیستی آفرید. او میگفت که نه شورشی و نه مبلغ یک ایدئولوژی، بلکه خالق هومانیزم در نمایشنامه نویسی است، با این حال او در پایان عمر بجای موضوعات کارگری و مبارزه طبقاتی سراغ مسائل دینی و اسطوره ای، و بجای آثار خلقی، سراغ ادبیات رمانتیک و سنبلیک رفت. وی با تکیه بر: گوته، آشیلوس، و اویریپوس، لباس کلاسیک و سنتی پوشید، و در سالهای آخر میگفت که نجات بشر در همکاری است و نه در مخالفت. به این دلیل خوانندگان آلمانی او هنوز در انتظار یک قضاوت ادبی و تاریخی درباره رد و یا تایید نظرات وی میباشند.

70مین سالروز تولد هاوپتمن مصادف شد با 100مین سالگرد مرگ گوته. او حتا چهره و قیافه ای چون گوته داشت. وی از خانواده ای ساده و کارگری برخوردار بود و تحصیلات دانشگاهی نداشت گرچه در کلاسهای درس هنر و تاریخ شرکت نمود. پدر وی دارای یک مسافرخانه بود و او خود مدتی کارگر کشاورزی بود. ازدواج وی با یک دختر ثروتمند باعث شد که او بتواند به فعالیتهای ادبی اش بپردازد. بعدها وی به سبب موفقیت ادبی، او داری کلفت، آشیپز و درشکه چی گردید. وی در سالهای نوجوانی با محافل اوتوپیستی و آرمانخواه تماس گرفته بود.

هاوپتمن غیر از نمایشنامه، خالق رمان، ناول، مقاله، شعر و داستان نیز بود. او همچون لر دبایرون از انقلاب ادبی میگفت و خود را شاگرد شکسپیر، هلدلین، ایبسن، گوته، و تولستوی میدانست. کارل سوکرمایر، نویسنده آلمانی، مینویسد که او بزرگترین چهره ادبی قرن 19 آلمان بود. وی پایه گذار نمایشنامه های مدرن و اجتماعی آلمان است و میگفت حتا هنر و ادبیات کلاسیک نباید فقط خاص ثروتمندان باشند.

از جمله آثار بیشمار هاوپتمن: 50 نمایشنامه، 20 رمان، دهها کتاب شعر و داستان هستند. آثار او بخشی از هنر مدرن در ادبیات می باشند. مجموعه آثار 11 جلدی وی بین سالهای 1962-1973 منتشر شدند. از جمله مشهورترین کتاب های او: پیش از طلوع آفتاب، کارگران ریسندگی، ماجرای زندگی ام، موشهای صحرایی، مامور راه آهن، ناخدای کشتی، ناقوس غرق شده، خروس سرخ، بهار یونانی، مرگ آقامنون، کمان اودیسه، کتاب اشتیاق ها، جزیره مادران کبیر، پوست بیدستر سگ آبی، و اعترافات یک هومانیزست جوان، می باشند.

۱۰۲- شاعر قرتی، ولی معترض!

Allen Ginsberg (1926-1997)

آلن گینزبرگ، شاعر آمریکایی، یهودی تبار و همجنسگرا بود که تا مرز اعتیاد نیز پیش رفت. پدرش، شاعر و یک معلم مهاجر روس و مادرش یک زن فعال سیاسی دوره خود بودند. او یکی از نمایندگان ادبی نسل جوان معترض، معروف به نسل بیت یاداگان، آمریکایی بعد از جنگ جهانی اخیر است. شعرهای او را بعدها هیپی ها و بیتل ها که با جامعه و فرهنگ آمریکایی حاکم، سرناسازگاری داشتند، در جلسات ادبی و سفرهای آواره گی خود زمزمه میکردند. گینزبرگ بعد از اخراج از دانشگاه در جوانی، سخنگوی جنبش ضد جنگ ویتنام در آمریکا گردید. او نه تنها نماینده نسل جوان بیت، بلکه مشهورترین شاعر دهه 60 و 70 آمریکا

شد. اشعارش؛ غیر از وایتمن، مایاکوفسکی و یوچنکو را بیاد دوستداران شعری اندازند. او غیر از وایتمن، ویلیامز و نیچه، در جوانی زیر تاثیر سمبولیستها و در پیری تحت تاثیر سوررئالیست های فرانسوی قرار گرفت. جنگ سرد، شکست در جنگ ویتنام و کره، در دهه 50 و 60 سبب اعتراض جوانان و اقلیت های قومی و فرهنگی آمریکا شد. از جمله دیگر موضوعات مورد انتقاد اشعار او، جنگ ویتنام، سازمان سیا، نیکسون و پنتاگون بودند. اشعار آنارشیستی او ضد سبک شعری و حاکم بودند و از سودجویی و افکار و رفتار ضد انسانی بعضی از افشار آمریکایی انتقاد میکنند.

گینزبرگ و نسل بیت، آن زمان علیه فرهنگ بازاری و سود طلبی طبقه متوسط قد علم کردند. نسل بیت شامل گروهی از نویسندگان جوان بود که احساس طرد بودن در جامعه میکرد و میکوشید با خلق ادبیات تازه و شعر، مبارزه با فرهنگ آنرا به پیش ببرد. گینزبرگ خطاب به جوانان اهل قلم توصیه میکرد که؛ باید نفس عمیقی کشید و تا آنجایی که ممکن است بدون توقف دوید. نسل بیت آن زمان، خلاف ایدئولوژی و دکترین دوره جنگ سرد، خواهان دوستی و نزدیک شدن آمریکا به آسیا بود. برای جوانان آن دوره، ادبیات وسیله ای شد جهت ابراز عکس العمل رابطه بین فرد و جامعه.

به نظر گینزبرگ، ناگهانی و غیر منتظره بودن شعر مهمتر از استادی و تخصص در شعر است. او و نسل بیت مبلغ شعر شفاهی-نمایشی بودند که شاعران مسافر در جلسات شعرخوانی جوانان به اجرا در می آوردند. شاعران نسل بیت، حلقه ارتباط بین ادبیات ژنده پوشان پانک و شعری جنبش موج نو نیز گردیدند.

امروزه بعد از افتادن آب از آسیابها، بورژوازی فرهنگی خود را علاقمند به گینزبرگ معرفی میکند و سعی میکند از او یک شاعر شوخ طبع وطنی بسازد که جامعه را به خنده می اندازد یا بقول خودش، خرس رقص سیرکی که بی خطر، نوستالژی را نعره می کشد. گرچه امروزه گینزبرگ در بعضی از محافل، چهره پیر فراموش شده ای شده، ولی شعرش به زندگی بشاش خود ادامه میدهد.

آلن گینزبرگ در سال 1926 بدنیا آمد و در سال 1997 درگذشت. او به دلیل ناراحتی روحی در جوانی مدتی در تیمارستان بستری شد و بعد از ترک آنجا به شغل های موقتی مانند ظرفشویی، روزنامه فروشی و غیره پرداخت. او نه تنها با کمک ادبیات یکی از منتقدین اجتماعی، بلکه شخصیتی فرهنگی در آمریکا نیز بشمار میرفت. فعالیت های سیاسی اجتماعی او دارای تمایلات سوسیالیستی بودند. گینزبرگ پایه گذار مدرسه ای شبه بودیستی گردید که خود در آن درس میداد و در آنجا مشوق شعر او انگارد شاعران جوان شد.

از جمله اشعار معروف گینزبرگ: زاری- آمریکا- قدیس- در جستجوی یاجی- و سوپرمارکتی در کالیفرنیا- هستند. او با سرودن شعر بلند "زاری" در سال 1955 به ادبیات بعد از جنگ سبک و جهت تازه ای داد. با سنسور و مخالفت سنت گرایان علیه آن شعر باعث معروفیت بیشتر آن گردید. اشعاری مانند؛ آمریکا و زاری نه تنها اشعاری پیرامون حال و بال خصوصی و فردی او، بلکه آثاری اجتماعی و عمومی میباشند. گینزبرگ در رابطه با مرگ مادرش در تیمارستان در سال 1961، شعر "قدیس" را سرود. آن شعر سوگواره و مرثیه ای است در غم فقدان مادر. در جستجوی ناجی، حاوی نامه های اوبا ویلیام بورکس، رمان نویس مدرن است. بعضی از منتقدین رسمی، کتاب شعر زاری او را انقلاب کوه فکرات نام گذاشتند.

گینزبرگ همچون سایر شاعران نسل داغان بیت، تحت تاثیر فرهنگ و ادیان بودیستی آسیای شرقی بود. عناصر عرفانی بودیستی، یهودی و مسیحی نیز در اشعارش محسوس میباشند. به نظر روانشناسان او به دلیل تاثیر استتیک و نظرات مذهبی-سیاسی پیشینیان روس و یهودی خود، موضعی اعتراض آمیز و شورشی نسبت به فرهنگ حاکم آمریکایی گرفت.

گینزبرگ همچون وایتمن خواهان سیاست خارجی و جهانی و بشر دوستانه آمریکا شد. او به دنبال روی از وایتمن میگفت، واژه نام جدید آمریکا باید تداعی کننده مفهوم آزادی و عرفان و

انساندوستی برای سایرین شود. روزنتال، یکی از منتقدین او مینویسد که صدای شهوانی شاعران ژیکولویی چون او باعث بی فرهنگی جامعه آمریکا گردیده، شاعرانی که با کمک شوک های اجتماعی نوشته های خود، سعی میکنند ضعف های ادبی شعرشان را بپوشانند.

۱۰۳- اگر تو گونتر گراس باشی . نصرت شاد

اگر تو گونتر گراس بودی ، جایزه نوبل ادبیات را چهل سال بعد از انتشار کتاب: طبل حلبی ، ات به تو میدادند . عباس معروفی، بعد از شلاق خوردن و تقاضای پناهندگی در غرب، نامه سرگشاده مینوشت و از تو دادخواهی میکرد ، در سال 1927 در بندر آزاد دانسینگ، میان لهستان و آلمان، در کنار دریای شمال، بدنیا می آمدی، پدرت دکانداری آلمانی و مادرت لهستانی، از ایل کاشوبی می بودی. در 15 سالگی به سازمان جوانان هیتلری می پیوستی، در 17 سالگی سوار تانکهای آلمان فاشیست میشدی و در پایان جنگ به زندان آمریکایی ها می افتادی، و خانواده جنگ زده ات مجبور فرار به غرب آلمان میشدی. و در طول جنگ شاهد جنازه جوانان فراری 16-17-18 ساله میشدی که نازیها برای زهرچشم گرفتن از دیگران به درختان آویزان کرده بودند که روی سینه آنها نوشته شده بود : من یک ترسو بودم- یا من یک نامرد بودم.

و بندر دانسینگ برای تو مثل شهر دوبلین برای جویس یا شهر پراگ برای کافکا، همچون شهر نینوا در عهد قدیم، مورد غضب خدایان خشمگین قرار میگرفت. اگر تو گونتر گراس باشی، داستان نویسی را از آلفرد دوبلین- برشت- توماس مان- کامو- و سارتر می آموختی. و چون هاینریش بل، برج عاج نشین نمی شدی و در مسایل سیاسی کشورت دخالت میکردی. و بعد از آزادی از زندان آمریکایی ها به افشای فاشیسم می پرداختی، از ادبیات، انتظار موضع گیری اخلاقی در برابر دیکتاتوری داشتی، همچون توماس مان، توانایی کشف آخرین هزار توی زبان را بعهده میگرفتی، با کمک برشت و گ بن ، ادبیات مدرن کشورت را بسوی ادبیات جهان هدایت میکردی و به قول خانم نادینه گادیمیر، برنده جایزه نوبل، آثارت نه تنها ضد فاشیسم ، بلکه ضد آپارتاید نیز به حساب می آمدند.

اگر تو گونتر گراس هستی. آثارت در باره فرباتیان جنگ و فاشیسم ، جنگ زده گان، آوارگان و تجربه های خشن جنگ می بود. به فاشیسم و راستگرایی نژادی می پرداختی . و کمیته توزیع جایزه نوبل در باره ات اعلان میکرد که تو از آخرین مبارزان عصر روشنگری هستی، زمانی که در آن عقل و خرد و منطق خسته شده بودند و ، از آغاز اعلان میکردی که نویسندگی ات دلایل اخلاقی و سیاسی دارد. و آرمان خواهی و افسردگی شخصی را دو انگیزه مهم برای نویسنده میدانستی، و میگفتی که نویسندگی اهمیتی اجتماعی دارد، و هرچه محیط اطراف، سنتی تر و ارتجایی تر، تحریکات ادبی ضرورتی تر . و هنرمند باید همچون کودک پر رویی، هر از گاهی زبانش را به قدرتمندان و زورگویان نشان دهد ، و ترسی از مطرح کردن تابوها نداشته و میگفتی که نویسنده ، مجموعه شخصیت های آثارش است. و در جواب بیوگرافی نویسان میگفتی که زندگینامه نویسی و یا خاطره نویسی، وقتی مفید است که در بستر زمان و روابط اجتماعی مطرح شوند. و، میگفتی که باروی کار آمدن دیکتاتوری، تمام ایده آلهای، از جمله : خدا-عقل-تاریخ- و اخلاق نابود شدند . و اگر بازجو سؤال میکرد که آیا کافر هستی، لبخند زان جواب میدادی : بنام خدا و به نام خلق قهرمان ، آری ! .

اگر تو گراس می بودی، برای آشنایی بیشتر با فقر و بیچارگی ، مدتی در کلکته زندگی میکردی. ولی با دیدن موش و گرزهای صحرایی در خیابان و عبادتگاهها، فرار را برقرار ترجیح میدادی تا طاعون نگیری . و از منتقدین ادبی آثار تقاضای تلاق میکردی، بدون اینکه نیازی به دلیل و اثبات جرم داشته باشی، چون یقین داری که رابطه اجباری آینده ای ندارد. و میگفتی منتقد ادبی باید به کتاب برخورد ادبی و استتیک کند و نه اینکه به زندگی خصوصی یا سیاسی نویسنده بپردازد. و خدایان را سپاس میکردی که گاهی خوانندگان از منتقدین باهوش تر وبا

سلیقه تر اند و آنها راجدی نمیگیرند. آرزو میکردي که منتقد باید مانند نویسنده هر از گاهی ریسک کند، خود را به سؤال بکشد، مواضع تسخیر شده را ترک نماید و در جستجوی سنگرهای جدید و تازه تری باشد، و میگفتی که نویسنده موظف نیست که آرزوهای ادبی منتقد را برآورده نماید.

اگر تو گراس هستی، درباره حقوق زنان در مصاحبه ها و رمان؛ سفره ماهی؛ ادعا میکردي که با صنعتی شدن غرب، زنان آخرین سنگر قدرت را از دست دادند، چون در طول قرون وسطا آنها حداقل کلید خانه و انبار و طویله را در اختیار داشتند، و در شعری می سرودی که: بچه های رنگ پریده کورتاژ شده،/ در شیشه های تمیز مربایی آزمایشگاهها،/ ساده، تنگ و خواب آلود نشسته،/ در غم بیمه بازنشستگی والدین خود/ هستند.

اگر تو گراس بودی، ادعا میکردي که نویسنده نیاز به توتون-دفتر یادداشت-و یک کیسه عدس زودپز، برای تهیه غذا دارد. یا اینکه نیازهای انسان را؛ اخلاق 0-غذا، شامل چای و شکر - و تولید مثل میدانستی و برای آفرینش ادبی، بازگشت به حافظه دوره آرشایی را آرزو میکردي که فضای واژهها هنوز از طریق رسانه های فنی و روشنگری ژورنالیستی و ساده گرایی علمی، نابود نشده بودند و آخرین: اعتقادات-خرافات-و اسطورهها بدنام نگردیده بودند. و تو عارفی خدانشناس میشدی و منتقدین در آثار دوران جوانی ات، ریشه های: باروک-دادا-آبزورد، فوتوریسم و سوررئالیسم را کشف میکردند. و حزب کمونیست کشورت در بروشوری مینوشت که، تو از جناح راست سوسیال دمکراسی غرب، با تمایلات ضد کمونیستی هستی، یا به زبان قدیمی یک رویونیست واقعی، یافرنزند خلف کائوتسکی مرتد!

اگر تو گراس می بودی، رمانهایی مانند: طبل حلبی-سالهای سگی-سفره ماهی-گره و موش-دشتی وسیع-و قرن من- را می نوشتی و برای سوسیال دمکراسی کشورت، طبل حلبی را به صدا در می آوردی و کتابهایت به بیش از 40 زبان خارجی ترجمه میشدند و آنها را در کشورهای فقیر آمریکای جنوبی ترجمه می کردند. و گروهی از منتقدین از سبک ادبی باروک آثارت تعریف میکردند و قهرمانان رمانهایت برخلاف دوره ایده آلیسم کشورت و یا رئالیسم سوسیالیستی همسایه سابق شمالی ات، ضد قهرمان بودند. و فقط در طول یکسال بیش از 10000 مقاله در باره کتاب اخیرت، یعنی؛ دشتی وسیع؛ در مطبوعات کشورت منتشر میشدند. ولی افسوس یا خوشبختانه، تو گراس نیستی. چون او شاعر، نمایشنامه نویس، نقاش، رقص، آهنگ، گیتاریست و مجسمه ساز نیز هست.

۱۰۴- جایزه نوبل برای دختر جزیره .

ادبیات؛ عشق مادری و شوق ولایت .
Grazia Deledda (1871-1936)

خانم " گراسیا دله دا " شاعر و نویسنده ایتالیایی، اهل جزیره ساردین، برنده جایزه ادبی نوبل در سال 1926 بود. او آنزمان بعد از خانم " سلمه لاگرف " دومین زنی بود که بدریافت این جایزه در غرب نائل آمد. ولایت او یعنی جزیره ساردین با مردم پر شور و طبیعت خشن اش موضوع غالب آثار او است. خانم دله دا، نویسنده ای خودآموز بود و فقط تا سن 11 سالگی به مدرسه رفته بود. او از دوران نوجوانی به مطالعه آثار ادبی مشاهیر جهان از جمله: هوگو، فلوربر، داستایوسکی، گوگول، تولستوی، دانتون زیو، و فوگزارو، پرداخته بود. کمیته نوبل دلیل اعطای این جایزه به وی را؛ تاکید او روی نیروی اسطوره ای در آثار و ترکیب رئالیسم و ایده آلیسم در ادبیات، اعلان نمود. وی یکسال پیش از دریافت جایزه نوبل به بیماری سرطان مبتلا شده بود.

در آثار او غیر از موضوع عشق مادری، عشق به ولایت، جای خاصی دارند. علاقه به انسانهای ساده معمولی و شور و شوق توصیف مناظر طبیعی، بخش دیگری از موضوعات آثار او هستند. قهرمانان آثارش: زنان، راهزنان، خدمتکاران، اربابان، چوپانان، و دهقانان جزیره ساردین در ایتالیا هستند. در رمانها و ناولها ی او به طرح زندگی مردم و طبیعت وحشی و بکر جزیره ساردین پرداخته میشود. او با زبانی دراماتیک به خونگرمی و شور و شوق ساکنان آن جزیره اشاره میکند. وی از طریق تحقیقات و مطالعات انسانشناسانه آداب و رسوم و فرهنگ مردم و نفوذ عناصر فرهنگی خارجی را به خواننده معرفی میکند.

وی در کتاب "آداب و رسوم مردمی" به گردآوری فرهنگ فولکلوریک مردم جزیره ساردین از جمله: ترانه ها، قصه ها، نوحه ها، زاری و ماتم ها، افسانه ها، اشعار و ضرب المثل های ساکنان آنجا میپردازد و نشان میدهد که فرهنگ ایتالیایی در کشور مادر نتوانسته همه جانبه در آنجا نفوذ کند و از طرف دیگر سنت و آداب و رسوم آرشایی (آرکائیک) ساکنان آن جزیره مانع شکوفایی و ترقی مردم میگردد. او با عشقی گرم و نگاهی عمیق به مسائل عمومی انسانهای آنجا اشاره میکند.

گراسیا الهه دا، در سال 1871 روی جزیره ساردین در ایتالیا بدنیا آمد و در سال 1936 در شهر رم درگذشت. او از یک خانواده مرفه زمیندار برخاسته بود و از سال 1900 به سبب ازدواج بایک کارمند عالیرتبه اداره مالیات، ساکن شهر رم شده بود. وی چون از دوران کودکی اهل مطالعه بود، در سن 15 سالگی نخستین داستان خود را در مطبوعات منتشر نمود، گرچه خانواده وی با شغل و فعالیت نویسندگی او مخالف بودند. وی بعدها به مطالعه ادبیات جهان از جمله ادبیات مدرن روس و ادبیات رمانتیک ایتالیا پرداخت. وی بعضی از آثار خود را در جوانی بانام مستعار "ایلیا اسمائیل" منتشر نموده بود.

آثار بی شمار او شامل: رمان، داستان، ناول، و شعر هستند؛ از آن جمله: ستاره شرق، مادر، فرار به مصر، بوته پیچک، راز و رمز، نی ها در باد، داستانهای جزیره ساردین، الیاس پورتولو، ماریانه سرکا، تنهایی و بیماری ام و کلیسا، آتش در باغ زیتون، آداب و فرهنگ جزیره ساردین، و خون ساردینی، هستند. بین سالهای 1900 تا 1920 خلاق ترین مرحله کار نویسندگی او بود. گرچه او غالباً در نزدیکی مکتب ناتورالیسم ایتالیایی (واقعگرایی بدون آرایش) می نوشت، آثار او را نمیتوان وابسته به یک مکتب ادبی خاص نمود. او در سالهای اواخر عمر به روابط زندگی ایتالیایی ها پرداخت. رمانهای او معمولاً آثاری سرنوشتی هستند و قهرمانان داستان، زنانی هستند که با مسائل مرزی مانند: عقیده، عشق، ناموس، و پیشداوریهای اجتماعی، در حال جدل هستند.

مکتب واقعگرایی تلخ و بدون تعارف او تحت تاثیر نویسنده ایتالیایی "ورگا" بود. او بجای واقعیتهای جغرافیایی معمولاً به واقعیتهای خیالی وادی میپرداخت و داستانهایش خارج از یک فضای تاریخی معمولاً در فضایی اسطوره ای با سبکی تراژدیک مطرح میشوند. در آثاری که او در مکتب پایان دوره رمانتیک نوشته، میتوان عناصر رابده آلیستی و عناصر پوزیویستی را مشاهده نمود. وی سرانجام در پایان به انتقاد از دوره رمانتیک و مکتب ناتورالیسم ایتالیایی پرداخت. سبک روایتی ناتورالیستی او حاوی علائم، نشانه ها و اشارات روانشناسانه است. او در آثارش به عقاید مردم جزیره ساردین اشاره میکند که با طبیعت، طبیعت خدایی، خرافات، و روح جهانی، مخلوط شده اند.

خانم الدا در کتابهایش با دیدی اخلاقی و مسیحی به تابوهای اجتماعی مینگرد و گرچه قهرمانانش از مرزهای تابوهای دینی و اجتماعی پافرا تر می گذارند ولی غالباً با مخالفت سیستم ارزشی مسیحی روبرو میشوند. گروهی از قهرمانان آثارش می کوشند تا پافرا تر از مرز تابوها مانند: گناه، مرگ، قتل، و روابط نامشروع، بگذارند. او اشاره میکند که در جامعه مردسالاری که هر فاصله ای از سنت های خانوادگی، گناه بحساب می آید، شور و شوق و عشق و شادی جایی ندارند. عشق گناهکارانه قهرمانان با مخالفت مرزبندی جامعه و کلیسا روبرو میشود که موجب طرد

و ایزوله شدن آنان میشود. وی با دیدی مذهبی-مسیحی نیز به عشق مادری مینگرد. او زمین و طبیعت را منبع زندگی میداند و در نظر او زمین جایی است که انسان نیروی زندگی اش را از آن میگیرد.

سالها قشر روشنفکر جزیره ساردین از خانم الدا انتقاد میکرد که او آگاهی لازم تاریخی-انتقادی برای طرح مسائل انسانها را نداشت، چون نویسنده [ساردینی ها را وحشی، دهاتی، و خرافاتی نشان میدهد. الدا معمولاً تضادهای اجتماعی-اقتصادی را به تضادهای اخلاقی تبدیل میکرد و جایی برای شکایات اجتماعی باقی نمی گذاشت. هنر ادبی نویسنده معمولاً به مذهبی بودن ختم میشود و در مقابل گناهان فردی، جزا و مکافات دینی پیشنهاد میگردد. نقد ادبی، امروزه برای آثار گراسیا اله دا، تفاهم بیشتری دارد و از او بخاطر جمع آوری و حفظ فرهنگ شفاهی، عامیانه و کهن مردم، قدردانی میکند. مورخین ادبی نیز او را امروزه یکی از مهمترین زنان داستانسران در نوبل و رمان نویسی میدانند.

۱۰۵- ما شاعری را نکشیم.

برای رفع خستگی دمی روی صندلی پارک جزیره موزهها نشسته بودم که پیرزن خوش سیرت روسی کنارم نشست و به بهانه آلوده بودن صندلیها از طریق کبوترهای چاهی، سر حرف را باز کرد. ولی بعد از لحظه ای گفت که شوهرش بهتر زبان میداند و تادقایی دیگر او هم سرمیرسد. در همین حین و بین پیرمرد مهربان سپیدمویی بارش بلند بسوی مامد و خوشحال بود که سرانجام در یک شهر غریب هم صحبتی پیدا نموده اند. من هم بادیدن او به شوخی گفتم که چهره شما آدم را بیاد عکس داستایوسکی و تولستوی می اندازد. خلاصه مسیر حرف قبلی ما از مهندسی آبیاری و هیدرولیک و سدسازی در دره های قفقاز، به ادبیات کشید. و او خوشحال شد که من نام چند نویسنده روس را میدانم. و در میان سخنانش گفت که اگر شما گریبایدوف، نویسنده ما را حدود 170 سال پیش لینچ نمیکردید و نمیکشید، او چهره ای جهانی مانند چخوف و لرمانتوف میشد. من هم غریزی و ناخودآگاه بیاد بازمانده های درس تاریخ دبیرستان افتادم و گفتم، تقصیر انگلیسها بود، احتمالاً آنها مردم را تحریک کردند. خلاصه نمیدانم به حق یا ناحق، او این ادعای مرا تائید کرد و آفرینی تعارف آمیز گفت. من هم از آنروز از خود می پرسم آیا واقعا گریبایدوف نویسنده هم بود؟

آلکساندر گریبایدوف، منشی سفارت و نماینده نویسنده روس، 34 ساله بود که در تهران مخوف بقتل رسید. در کتب تاریخ ادبیات روس آمده که، در روز 30 ژانویه سال 1829 مردم به خشم آمده از قرارداد تحمیلی صلح روسیه تزاری، به سفارت آن کشور هجوم برده و نه تنها کارکنان و سفیر، بلکه همه مسیحیان و ارامنه ای را که بدلیل اغتشاشات و آوارگی سالها جنگ در آنجا پناه جسته بودند، بقتل رساندند.

گریبایدوف در مذاکرات صلح سالهای 1826 تا 1828 بین ایران شکست خورده و روسیه پیروز شده، فعالانه به نفع کشورش شرکت کرده بود. گرچه او از نظر فکری هوادار جنبش انقلابی دکابریستها بود و در شورشیان بلاد و ایالات قفقاز، مدتی دستگیر، ولی بعلت واسطه گری خانواده بانفوذ و اشرافی اش، قبل از محاکمه از زندان آزاد شده بود. قبل از اینکه دولت تزاری او را به عنوان منشی سفارت به تهران بفرستد، گریبایدوف از نقشه تبعید احترام آمیز خود به لانه زنبوران، برای دوستان و آشنایان تعریف کرده بود.

. مشهورترین اثر ادبی او نماینده (رنجهای روشنفکری) نام دارد، ولی در بعضی از زبانها، اثر فوق با عنوان (عقل موجب رنج میشود) ترجمه گردیده .

گریبایدوف در سال 1795 بدنیا آمد. او 22 ساله بود که به علت تحصیلاتش آنزمان به اسخدام وزارت خارجه درآمد. او چون پوشکین هوادار جنبش روشنگری اروپا و جنبش انقلابی دکابریستهای روسیه بود. مشهورترین نماینده او را زیر تاثیر نماینده نویسی مولیر میدانند.

نمایشنامه تراژدی-کمدی او بعدها راه را برای شکوفایی آثار گوگول هموار نمود. گریبایدوف رامتیوان از پایه گذاران نمایشنامه نویسی و افعگرایی روسیه دانست. آثار او آینه مسیر عبور ادبیات کلاسیک به ادبیات رومانتیک روسیه نیز است. بعضی از قهرمانان آثار گریبایدوف بین فرهنگ کهن آرکائیک و احساسات رمانتیک مدرن درنوسان هستند. او غیر از اشعار و مقالات، سفرنامه ای هم درباره ایالات قفقاز و بعضی از نواحی ایران از خود بیادگار گذاشت. کلمات قصار و ضرب المثلهای آثار گریبایدوف حتا امروزه در کنار گلچین جملات پوشکین و گوگول بین مردم نقل و نبات جلسات هستند. تنها نمایشنامه اوسالها اجازه چاپ و اجرانیافت اولین بار بعد از 30 سال بشکل سانسور نشده در روسیه آزمان منتشر شد.

نمایشنامه رنجهای روشنفکری، نمایشنامه ای است طنزآمیز، انتقادی-اجتمایی. منتقدین ادبی، نمایشنامه فوق رایینه انعکاس جنبش انقلابی دکابریستها میدانند. امروزه میتوان آنرا کاریکاتوری بزبان عامیانه از شهر مسکو، پایتخت دولت تزاری دانست. ادیبی گفته بود، چاکي، شخصیت نمایشنامه فوق، تنها قهرمان واقعی ادبیات روس است. گروه دیگری آنرا در تاریخ ادبیات روس، شاهکاری ملی، عظیم، مدرن، سیاسی-اجتمایی، عمیق، رئالیستی، و از نظر زبانی درخشان میدانند. با دید امروزی میتوان گریبایدوف را از جمله نمایندگان اشرفزادگان تحصیلکرده انقلابی آزمان دانست. او در آثارش تنگ نظری و ارتجاع کارمندان دربار، ژنرالهای ارتش و مسکوی های سنت گرا را نشان میدهد. آثار او تصویری است از دوشقه شدن روس در صبحگاه شورش اجتمایی و انقلاب. گریبایدوف به حاکمین و مسئولین دولتی اشاره میکند که بقول او فرق بین کتابفروشی و دستمال فروشی را نمیدانند. او به افسرانی میپردازد که تعداد دکمه های اونیفورم نظامی شان مهمترین دلمشغولی شان است یا به انتقاد از فرصت طلبانی میپردازد که جلو گربه مستخدم خانه مقامات دولتی، دولا دولا راه میروند و به میهن پرستانی اشاره میکند که حتا دود آتش و سوختگی وطن را عزیز و ارزشمند میدانند. به مملکتی اشاره میکند که بعد از پایان هرجنگی، بازار ادبیات قهرمانی اش از رونق می افتد و روستازادگان شاغل در ارتش خود را با دست خالی و دست از پادراز تر به دهات خود برمیگرداند تا در آنجا آنها باز هم با خان و ارباب و زمیندار و کدخدا روبرو شوند. جوانانی که اغلب دست به خودکشی میزنند یا ناامید، سرخرده، فقیر دست به مهاجرت میزنند.

گریبایدوف می گفت، دشمن مردم را باید با کمک ادبیات و طنز و خنده، تنبیه نمود. او به شارلاتانهایی در هرم قدرت اشاره میکند که با کمال بیشرمی به مبارزان و روشنفکران می گویند: نیازی به گوش دادن شما نیست، ولی مزاحم دروغ گفتن ما نباشید. به انسانهایی اشاره میکند که در جواب: چه نقطه ای از جهان بهتر است؟، می گویند: جایی که ما نباشیم. و یا به جامعه ای جعلی و قلبی اشاره می نماید که در آن؛ ساختمانها مدرن، ولی قضاوتها و نظرات هنوز عصر هجری هستند. او به دوشیزگان درباری می پردازد که برای انتخاب همسر، یک احمق پولدار را به یک روشنفکر آس و پاس ترجیح میدهند. چاکي، قهرمان نمایشنامه فوق از: حکومت بیگانه فرهنگ مدها، شکایت میکند، از رونق و رواج آداب و رسوم، زبان و لباس بیگانه در جامعه ای با پیش پا افتاده ترین نیازهای ابتدایی. قهرمان نمایشنامه مذکور را میتوان آزادیخواه مبارزی دانست که به افشامودن دروغهای جاافتاده قدیمی میپردازد.

۱۰۶. عشق نویسنده به شرح زندگی پولدارها

Gribojedow, Alexander (1795-1829)

هنری جیمس، نویسنده آمریکایی قرن 19 که بعدها تبعه انگلیس شد، خالق رمانهای رئالیستی و مدرن روانکاوانه است. آثار او امروزه معروف به رمانهای روانشناسانه هستند. او پایه گذار نوعی رمان مدرن در اوایل قرن بیستم در غرب شد. جیمس در بیشتر آثارش به شرح زندگی

ثروتمندان، اشراف و اقتشار مرفه جامعه انگلیس پرداخت. او دوستدار شکل زندگی طبقه اشراف دوره معروف به عصر ویکتوریایی، انگلیس بود و از رفت و آمد با اشراف و ثروتمندان، «جهان دیده» احساس لذت میکرد. پرداختن به زندگی، ادا و اطوار اشراف، موضوع چند کتاب او شد. موضوع دیگر رمانهایش، اختلاف فرهنگی جامعه آمریکا با انگلیس بود. او به بحران زندگی آمریکایی‌های غالباً جوانی می‌پردازد که آزمون بدلایلی در اروپا زندگی میکردند و دچار مشکلات روحی، روانی و اجتماعی میشدند، حوادثی که او خود طی سالها زندگی در انگلیس، تجربه کرده بود. جیمس 32 ساله بود که آمریکا را بدلیل ساده‌گی، توحش و ابتدایی بودن فرهنگی اش ترک نموده و به انگلیس مهاجرت کرد. پرداختن ادبی به جهان قدیم، یعنی اروپا و مقایسه آن با جهان جدید، یعنی آمریکا، یکی از زمینه‌های فعالیت او بود. جیمس زیر پوشش عشق و توطئه و نیرنگ در آثارش، غالباً تضاد و تناقض فرهنگ آمریکایی با اروپایی را به قلم می‌کشد. او خود را فلور آمریکایی نامید. به نقل از مورخین ادبیات، او از زمان خود، سالها جلوتر بود. به این دلیل هیچگاه به مشهوریت و محبوبیت لازم در انگلیس و آمریکا نرسید. تیراژ کتابهایش در بازار فروش هر دو قاره به سختی به رقم 5000 رسید. امروزه اهل نظر او را در هنر رمان نویسی، نقطه اوج و پایان ادبی در قرن 19 غرب میدانند و به آثارش عنوان «کلاسیک‌های مدرن» داده‌اند. جیمس با تکیه بر افکار روانکاوانه قهرمان داستان، تاثیر مهمی روی رمان قرن بیستم و رمان فعلی گذاشت. نام جیمس در کشورهای غربی، تداعی کننده آغاز عصر هنر رمان مدرن است. او با نقد آثار نویسندگان دیگر، تئوری رمان در قرن بیستم را پایه گذاشت.

هنری جیمس در سال 1843 در خانواده‌ای مرفه در آمریکا بدنیا آمد و در سال 1916، با یک پاسپورت انگلیسی درجیب!، در لندن بر اثر سکت قلبی درگذشت. پدرش نویسنده آثار فلسفی و خدانشناسی نیز بود. برادر او، یعنی ویلیام جیمس، روانشناس و فیلسوف معروف مکتب غیرطبقاتی «پراگماتیسم» جهان سرمایه داری است. هنری جیمس در سال 1914 به ادعای خودش، بدلیل اعتراض به اعلان بی طرفی کردن آمریکا در جنگ جهانی اول، و تنها گذاشتن اروپاییها در جنگی غیر عادلانه و وحشیانه، بعد از سالها اقامت در انگلیس، تبعه آنجا شد. او اولین نویسنده حرفه‌ای نامیدند، چون جیمس کوشید تا بدون اوعا و تعارف‌های اخلاقی و اصلاح‌گرایانه، از راه قلم زندگی کند. غیر از آن، او فعالیت نویسندگی خود را بسیار جدی گرفت و آنرا مهمترین هدف زندگی اش نامید.

جیمس در کتاب «یادداشت‌های روزانه یک نویسنده» به شکل مفصلي به موضوعات، مسایل و پرسش‌های نظری ادبیات، مخصوصاً رمان نویسی پرداخت. او امروزه غیر از ادبیات مدرن، در فرهنگ پسامدرن نیز مورد توجه و بررسی گروهی از محققین قرار گرفته است. جیمس خود را یک رئالیست روانکاو میدانست، در حالیکه او رئالیسم سنتی پیشین در غرب را، واقع‌گرایی سطحی نگر در ادبیات بحساب می‌آورد. او میخواست بجای مطرح کردن رفتار افراد و دادن سند و مدرک و احکام در رمان، به شرح و توصیف احساسات قهرمان داستان بپردازد. بعدها سبک کار او میزان و معیاری برای رمان نویسان نسل آینده گردید. دقت و ریزبینی در شرح و توصیف روان خیالپردازانه قهرمان رمان، از جمله اهدافی شدند که هیچگاه نویسندگان آینده به اوج آن نایل نیامدند. جیمس میگفت در رمان نو، نویسنده باید به جهان رمز و راز و ناخودآگاه روان انسانی سفر کند و بجای اعمال، کردار و رفتار قهرمان داستان، به توصیف تغییر و تحول شخصیت وی در طول رمان بپردازد. بدین سبب خواننده بجای رفتار و عمل قهرمان داستان، شاهد شرح تصاویری از حوادث و امکانات در خیال و افکار وی میشود. از جمله ادعاهای نظری جیمس این بود که همچون اسکار وایلد میگفت که هنر موجب خلاقیت زندگی واقعی میشود و فرد در یک فرم اجتماعی، هویت و شکل انسانی بخود میگیرد. و هنری، خالق زندگی است که شرکت انسان در جریان زندگی را به نمایش بگذارد. معمولاً هر اقدام و رابطه انسانی در اجتماع، کوششی است تا او روی دیگران تاثیر گذاشته، یا آنها را به زیر

سلطه و قدرت خود در آورد و یا اینکه افکار و روان سایرین را در راه اهداف خود دستکاری نماید. جیمس در شماری از آثارش فرهنگ و جامعه آمریکا را، معصوم، بیگناه، ولی ملال آور و فرهنگ و جوامع اروپایی را فاسد، حیل‌گر و زوال‌پذیر، ولی جالب و هیجان‌انگیز معرفی نمود. قهرمان کتابهایش، گاهی انسانهای ساده، روستایی و بی‌تقصیر آمریکایی هستند که در اروپا زندگی میکنند و سرانجام فاسد، درنده، فردگرا، منفعت‌طلب و خشن میشوند. او تعثیر رابطه بین دو فرهنگ آمریکایی و انگلیسی را تراژدی گونه میدید که معصومیت و پاکی انسانی را در جنگل جامعه تجاری و غیر اخلاقی به فساد میکشند. جیمس، آنزمان به مطرح نمودن سرنوشت آمریکایی‌های جوان، ساده لوح و بی‌تقصیری میپردازد که بعد از جذب در فرهنگ اروپایی، دچار سرخورده‌گی و از خود بیگانگی میشوند. آثار او چون مشخصات تمام سبکهای انواع رمان اجتماعی را شامل بودند، زمینه‌ای گردیدند برای استفاده کارهای نویسندگان مدرنی مانند ویرجینیا وولف و جیمز جویس. در آثار پایانی جیمس، او در مخالفت با عصر رئالیسم که هنر و ادبیات باید نقش رهبری در تربیت جامعه‌ای متمدن و انسانی را بعهده بگیرند، دلایلی بدبینانه و ناامیدانه مطرح نمود.

طیف گوناگون مخالفین جیمس، هر کدام دلایل خاص خود را مطرح میکرد. منتقدی نوشت که جیمس يك رمان را در لباسهای گوناگون به بازار عرضه میکند و روزولت، رئیس جمهور، در مورد وی نوشت که او يك انسان متظاهر حقیر است که زاری کنان ادای بورژواها و اشراف انگلیس را در می‌آورد. در زمان مک‌کارتی، آثار او را خائنانه و غیر آمریکایی شمردند و ناسیونالیستها، جیمس را به دلیل تقلید از ادبیات جهانگستر روس و فرانسوی، يك وطن فروش نامیدند. توماس هاردی، یکی از منتقدین آنزمان نوشت که در جملات بسیار طولانی جیمس، حرفی برای گفتن نمیتوان یافت. منتقدین چپ در قرن گذشته درباره جیمس نوشتند که او از پرداختن به موضوعات و حوادث اطرافش، عمداً سر باز میزند تا سخنگوی فرمالیستی تمایلات روانشناسانه در ادبیات غیر طبقاتی آمریکا و انگلیس شود. بزرگترین شکست جیمس، ناموفق بودن او در هنر نمایشنامه نویسی بود. جیمس سرانجام بعد از اینکه نمایشی از اسکار وایلد را دید و آنرا با آثار خود مقایسه کرد، دست از نمایشنامه نویسی کشید و مدتی بدلیل افسرده‌گی روحی، در تیماستانی بستری شد. آثار جیمس در زمان حیات به مشهوریت لازم نرسیدند، گرچه شاگردان و هواداران با وفا همیشه در کنار او ماندند. او بعد از مرگ، سالها در فضای ادبی و فرهنگی غرب فراموش شد، تا اینکه سرانجام در دهه 40 قرن بیستم در محافل دانشگاهی مورد توجه قرار گرفت. منتقد شوخ طبعی پیرامون آثار او گفته بود که نوشته‌های ظاهراً جالب و عجیب‌اش مانند لانه عنکبوتی هستند که بساده‌گی، يك زن کلفت تمیزکار میتواند با خردگرایی بیرحمانه خود، بایک حرکت غیر ارادی، آنها را از صفحه تاریخ پاک کند. در زمان او، در رمان قرن 19، نویسندگان سنتی معمولاً نمی‌خواستند خواننده را با شرایط روحی و روانی قهرمان آشنا کنند. در نیمه دوم قرن فوق، نویسندگان غالباً وابسته به اقتشار مرفه، چنان به ارزشهای فرهنگی ملکه ویکتوریا در انگلیس چسبیده بودند که حاضر به تحول و مدرنیته ادبی نبودند.

جیمس، غیر از یوسف کنراد، شخصاً با فلور و تورگنیف آشنا شد. او نه تنها تحت تعثیر امیل زولا، بلکه از نظر روانکاوانی شاگرد والتر اسکات و چارلز دیکنز بود. جیمس خلاف مارک تواین، به جای رابطه و تضاد بین فساد و معصومیت انسان غربی، به تعثیر آنها روی همدیگر در شخصیت قهرمان رمان پرداخت. امروزه دلیل علاقه به جیمس در دهه 20 و 30 قرن گذشته را، نیاز کنجکاوانه به ریشه‌یابی مدرنیته جهانی میدانند. به نظر منتقدین، او فورستر را بیش از جویس تحت تعثیر خود در آورد. جامعه‌شناسان علاقه خواننده به زندگی خصوصی جیمس را مانند کنجکاوی آنان به زندگی عجیب ولی جالب ریچارد واگنر، یعنی یکی از چهره‌های مورد نظر جیمس، میدانند.

از جمله آثار جیمس : تصویر يك زن، دیزی میلر، سفیران، زنان شهر بستون، واچ و وارد، مرد آمریکایی، چرخش پیچ، اتوبیوگرافی، بالهای کیوتر، اروپایی ها، وارث واشنگتن اسکوار، اسناد و مدارک اسپرن، گنج های پوینتن، چند نمایشنامه، یادداشت روزانه يك نویسنده، و پیاله طلایی هستند. اثر مشهور او یعنی "دیزی میلر" تنها کتابی است که خوانندگان زیادی یافت. موضوع رمان "زنان بستونی" پیرامون شرایط زنان آمریکایی بود. تصویر يك زن، را گروهی از منتقدین، مرحله پایانی ادبیات کلاسیک رئالیستی آمریکا در دهه 80 قرن 19 میدانند. موضوع این رمان جهانی، يك کوشش و آزمایش تربیتی پیرامون دختری جوان و آمریکایی است که باید در اروپا با نرمها و فرمهای اجتماعی، برای پذیرش در جامعه غیر خودی، آشنا گردد.

Henry James (1843-1916)

۱۰۷. خودکشی مادر و ضعف زبان شرح !

محاکمه زبان در يك تربیون ادبی .

در برج عاج ؛ دلخور از اوضاع جهان .

ادبیات - بازی زبان یا شرح واقعیت ؟

پیتر - هندکه

Peter Handke 1942 - (?) !

یکسال بعد از خودکشی مادر، هندکه ، نویسنده شلوغکار! اتریشی، در کتاب (بیچاره‌های بدون آرزو)، مدعی شد که وسیله زبان، برای بیان درد و رنج‌های ناتوان است. او در 24 سالگی بایک جنجال ادبی دیگر آغاز کرده بود و در سال 1966 در يك گردهمایی گروه ادبی 47 خطاب به شنوندگان گفته بود که او در ادبیات، ساکن يك برج عاج است ! و کسانی که قصد اجتماعی-سیاسی نمودن ادبیات را دارند، بهتر است که سراغ احزاب و سازمانها بروند و نه دراستیک ادبیات، جا خوش کنند. جنجال رسانه ای سوم آقای هندکه ، باحمله پیمان ناتو به یوگسلاوی سابق آغاز شد که او به دفاع از صربستان پرداخت و خواهان محاکمه آمریکا و نیروهای مهاجم ناتو گردید. هندکه مینویسد که نه جامعه و یا يك سیستم سیاسی، بلکه غالبین زبان مقصر بیچاره گی بشر است. او میکوشد در آثارش به آزمایش امکانات زبان در ادبیات بپردازد. تضاد حرفها و ادعاهای او گاهی چنان شدید بود که خود از اجرای بعضی از نمایشنامه هایش جلوگیری نمود. او از مادری میگوید که گرچه احساس خوشبختی نمیکند ولی چنان درگیر موضوعات روزمره و غیر مهم شده، که کوشش برای رفع آرزوهایش را فراموش نموده بود.

آثار او غالبین خصوصیات انتقاد از زبان را دارند . او میخواهد باکمک زبان، خود و جهان را دوباره درمان کند ، و میگوید که جهانی خارج از واژهها وجود ندارد بلکه آن، مخفی در درون کلمات بکاربرده ما است و تنها زبان باکمک واژه و خط، ورود مابه درون واقعیات و هستی رامکن میسازد. او امیدوار است که باکمک زبان و نوشته، بتواند از بن بست و شرایط بحران شخصی و اجتماعی خارج گردد. برای او زبان يك وسیله فریب، دستکاری، و زورگویی است که در زمان نیاز، بشکل ماسکی برای پوشش رفتار انسانی از آن سوء استفاده میگردد. در مورد شرح داستان زندگی و مرگ مادرش، میگوید که نخستین بار زبان نه تنها مزاحم و وسیله شکنجه برای او، بلکه دارویی برای جبران شوک وارده، گردید.

وی پیرامون بدبینی نسبت به زبان میگوید که انسان معمولن بانخستین جمله خود، به تله مخاطب می افتد و در جملات اکثرن، زورگویی آقای و اربابی موجب شکنجه زبانی فرد میشوند - و زبان عامیانه روزمره باعث شد که انسان خود را در شرایط جنون و هرج و مرج عمومی، احساس کند. انتقاد او از زبان و جامعه را، زیرتعییر محفل ادبی شهر وین بحساب می آورند. وی میگفت که او موضوعی برای نوشتن ندارد، غیر از شرح حال و روزگار خود، و کمک به روشن کردن بیشتر آن. اوگاهی نوشتن را عشق میداند تا انسان قادر باشد با کمک

آن، پایش را از گلیم خود فراتر بگذارد. در نظر او نوشتن یعنی بطور زنده، گذشته را بخاطر آوردن. او غالب آثار نویسندگان عضو انجمن قلم زمان خود را: لوس، میتدل، سیاسی، و تکراری، نامید.

وی در جای دیگری میگوید که نوشتن میتواند کمکی باشد برای تسلط بر جهان- و ادبیات وسیله ای است تا انسان بتواند با کمک آن، روشن تر پیرامون خود و دیگران فکر نماید. مخالفت او با ادبیات اجتماعی مسئول، باعث شد که به او لقب نویسنده ای "درونگرا" بدهند. وی مینویسد که وظیفه زبان، شرح واقعیات خارجی نیست بلکه آن باید فقط خود را منعکس نماید. در نظر هندکه، ادبیات گرچه خود به زبان وابسته است، آن ولی یک ورا رسانه میباشد که میتواند پیرامون زبان نیز بحث نماید. استتیک ادبی جدید او را شامل مقولاتی مانند: حقیقت. زیبایی. طبیعت، و جهان. میدانند. آثار جدید او گاهی پیرامون تجزیه و تحلیل رفتار انسانی است که در شرایط امکان انتخاب گوناگون، در جستجوی راهی خروجی میباشد.

با اشاره به سخن داستایوسکی که گفته بود، تمام نمایشنامه های روس زیر تاثیر نمایشنامه (سنل) گوگل قرار دارند، در غرب سالها ادعا میشد که تمام درامهای اروپا، زیر تاثیر تئوری استتیک مرحوم برشت قرار دارند، ولی جناب هندکه از جمله نمایشنامه نویسانی است که کوشید تا این تسلط را خنثا نماید. آثار شدیداً اتوبیو گرافیک وی نه تنها نشان از شهامت ادبی، بلکه ابراز حالات فردگرایانه و شرح دقیق مشاهدات شخصی نویسنده میباشد. هندکه را از آنجا نویسنده ای مدرن بشمار می آورند که در روی ممبر کلیسای او فقط یک دعا مدام تکرار میشود و آن واژه "داستانسرای" است. گرچه افکار هندکه را تحت تاثیر متفکرانی مانند: نیچه، هایدگر، ویتگنشتاین، پوپر، و هوفمنزتال، بحساب می آورند، ولی او در سالهای دانشجویی یکی از نویسندگان و انگار مجلات ادبی کشورهای آلمانی زبان بود.

پیتر هندکه در سال 1942 از پدري آلمانی و مادري اتریشی در بلشوی جنگ جهانی دوم بطور "غیررسمی"؛ "بدنیا آمد و نزد پدر بزرگ و مادر بزرگ خود در محیطی دهقانی- کارگری رشد نمود. وی تاکنون جوایز: هارتمن، شیلر، بوشنر، کافکا و غیره را از آن خود نموده. او یکبار نمایشنامه هایش را "ضدتا" نامید و خطاب به بینندگان گفته بود که تخته های صحنه تاتر، چوبهای کف کشتی نجات جهان برای بشر، نیستند.

از او آثاری در زمینه های: رمان، نمایشنامه، داستان بلند، شعر، مقاله، نمایشنامه رادیویی، و سفرنامه، بجا مانده؛ از آنجمله: توهین به حضار، بازگشت آهسته به وطن، زمانیکه آرزوها کمک بودند، ترس دروازه بان از پناستی، خانم چپ دست، در خلیج ناکجا آباد، ادبیات- رمانتیک است، اوقات بی خبری از همدیگر، عدالت برای صربستان، پیرامون دادگاه کبیر سازمان ملل، نامه ای کوتاه برای وداعی دراز، نسل ضعیف از بین میرود، لحظه احساسات واقعی، نمایشنامه کاسپار، سوارکار روی دریاچه یخ زده، بیچاره گی آدم بی آرزو، وزن جهان، انسان چینی درد، زنبورها، دستفروش دوره گرد، داستان بچه ها، فریاد کمک، داستان مداد، دیدار از خود، غیبگو، و غیره هستند. تنها موضوع نمایشنامه (کاسپار) او را، مقوله زبان بحساب می آورند.

۱۰۸- کلبه عمو تام، زنان و سیاهان.

یک رمان، دو قرن اعتراض اجتماعی.

Harriet Stowe (Harriet Beecher) (1811- 1896)

رمان "کلبه عمو تام" اثر خانم "حریت بشر استو" در آمریکا در 150 سال پیش به سبک هومانیزم مسیحی احساسی نوشته شده که بخشی از رنسانس آمریکایی نیز بحساب می آید. در این کتاب گرچه موضوع اصلی، مبارزه در راه آزادی بردههای سیاهپوست در ایالات جنوبی

آمریکایست، نویسنده به طرح حقوق دست نیافته زنان آمریکا نیز می پردازد. او در این رمان نشان میدهد که چگونه روابط برده داری موجب جدایی مادران و کودکان سیاه پوست میشود و زنان و دختران سیاه پوست مورد استثمار و سوء استفاده جنسی از طرف اربابان قرار میگیرند. فمینیسم محافظه کارانه مسیحی نویسنده متکی بر ارزشهای ویکتوریایی مرسوم آن زمان است، با این وجود او میکوشد تا به نیروهای مثبت زنان در جامعه، خانواده و محیط کار اشاره کند و گرچه نویسنده مبلغ روابط زناشویی، ازدواج و اهمیت نقش مادری برای زنان است، او حق رای و شرکت زنان در سیاست را نیز فراموش نمی کند. خواهر این نویسنده یکی از نخستین بنیادگذاران مدارس دخترانه در زمان خودنیز بود. بعد از نشر رمان "کلبه عمو تام" در سال 1855، بیش از نیم میلیون از زنان خواننده این کتاب در اروپا، به گردآوری امضاء و حمایت از نویسنده رمان در راه مبارزه برای لغو برده داری و دفاع از حقوق زنان آمریکا پرداختند و آن امضاها را بشکل 26 جلد کتاب برای وی ارسال نمودند. او در این اثر گفته بود که عشق مادری باید بجای اتوریته مردسالاری، و محبت زنانه بجای سودجویی مردانه قرار گیرد. غیر از دفاع از حقوق زنان، در مبارزات ضد برده داری، این کتاب نقش مهمی داشت. این رمان عکس العملی بود در مقابل قانونی که در سال 1850 میان ایالات جنوب و شمال تصویب شد، طبق این قانون سفیدپوستان موظف شدند که سیاه پوستان فراری را دوباره دستگیر و به صاحبانشان بازگردانند. او میگفت که قانون برده داری نه تنها غیر انسانی بلکه یک زشتی ملی بحساب می آید که به ارزشهای نظام دموکراتیک با ادعاهای اخلاق مسیحی نمی خورد. محکومیت برده داری در آن زمان انتقاد از کاپیتالیسم جوان آمریکانیز بود که انسان را تبدیل به کالایی برای خرید و فروش می نمود. وی می نویسد، موجب شرم است اگر یک ایدئولوژی هومانستی یا مسیحی آنرا تحمل کند.

رمان "کلبه عمو تام" موفق ترین رمان قرن 19 آمریکا بود که در سال 1851 منتشر شد. نویسنده آن خانم "حریت بشر استو" از مشهورترین نویسندگان تاریخ ادبیات آمریکاست. در همان سال چاپ، از این کتاب در آمریکا بیش از 300000 هزار و در انگلیس بیش از یک میلیون جلد بفروش رفت. هیچ رمانی تاکنون این چنین تاثیری روی فرهنگ جهانی نداشته است. فرم رمان کلبه عمو تام راهمانطور که اشاره شد، رنسانس آمریکایی می نامند. این کتاب امروزه یکی از آثار کلاسیک ادبیات انتقادی و اجتماعی جهان بشمار میرود. گرچه آن یکی از پرفروش ترین کتابهای زمان خود بود، مواضع نویسنده نیز به اتهام مذهبی بودن و نژادگرایانه بودن مورد انتقاد محافل روشنفکر سیاه پوست قرار گرفت. در سال انتشار، آن کتاب به 7 زبان اروپایی ترجمه شد و تا زمان حال در وضعیت نشردائم بجامانده و تاکنون به 42 زبان در جهان ترجمه شده است. این کتاب 80 سال موفق ترین زمینه نمایشنامه نویسی برای تئاتر بود و از سال 1903 تاکنون بارها بصورت فیلم درآمده است. در دهه سال 1890 حدود 500 گروه تئاتر در حال نمایش آن بودند. مخالفان این کتاب که طرفدار قوانین برده داری بودند تا آغاز جنگ داخلی در آمریکا، 27 رمان در رابطه با این رمان و علیه آن منتشر کردند. نویسنده این کتاب به سبب شرایط نامناسب قرارداد چاپ، از موفقیت جهانی آن سود مالی چندانی نبرد.

خانم "حریت بشر" فرزند یک روحانی مسیحی بود که بعدها آموزگار شده بود. او بعد از ازدواج بایک استاد کتاب انجیل شناسی لقب "بشر استو" گرفت. وی دارای 13 خواهر و برادر بود و بعد از ازدواج، خود دارای 7 فرزند شد. آشنایی او با قوانین غیر عادلانه برده داری از آنجا شروع شد که شهر محل زندگی او میان دو شهر اوهایو و کنتاکی قرارداد داشت که اولی مخالف برده داری و دومی طرفدار قوانین برده داری بودند. او بارها شاهد بردههایی بود که از شهر کنتاکی فرار کرده و به شهر محل سکونت او آمده بودند. وی در شهر محل زندگی خود نیز سالها شاهد بحث و جدل میان موافقان و مخالفان شرایط برده داری شده بود. بعد از موفقیت رمان کلبه عمو تام، غیر از ملکه ویکتوریا در انگلیس، زنان دیگر اروپا نیز بین سالهای 1956-1953 بارها از او دعوت به عمل آوردند تا وی نیرویی برای جنبش زنان غرب بشود. او در سن

85 سالگی در سال 1896 در مشهوریت کامل درگذشت. وی در سالهای پایانی عمر به بیماری روانی دچار شده بود. از جمله حوادث دیگر زندگی او این بود که غیر از سالها همسایگی با مارک تواین، در اختلافات زناشویی لردبایرون، از همسر وی دفاع کرد و موجب یک جنجال مردسالارانه گردید.

گرچه سبک نویسندگی او را تقلیدی از چارلز دیکنز، یکی از استادان ادبیات احساسی میدانند، او ولی کمک مهمی نیز به ادبیات محلی و منطقه ای کشور خود نمود. در توصیف تضادهای اجتماعی او غالباً از طنز استفاده میکند که خواننده را بیاد شخصیت های کاریکاتوری دیکنز می اندازد. شرح فقر اجتماعی اقشار سیاهپوست نیز بخش مهمی از محتوای کتابهایش بود. در آثار او، مردان و زنان، سیاه و سفید، جنوبی و شمالی، مذهبی و غیر مذهبی، مطرح میگردند، ولی او روی صفات احساسی و مذهبی آنان تاکید خاصی میکند. از جمله دیگر آثار او: ما و همسایه مان، داستانهایی از باتلاقیهای آمریکایی، و یک سری رمانهای اجتماعی، هستند. مجموعه آثار او در سال 1896 بصورت 16 باند منتشر شدند.

سیاهپوستان آمریکا سالها این کتاب را نیز شبه نژادپرستانه بحساب می آوردند چون در آن رمان روی صفات: مطیع بودن، مذهبی بودن، ساده لوح بودن، و خرافاتی بودن سیاهان تاکید میشود که بعدها آنان بر اثر ایمان مسیحی به بلوغ فرهنگی میرسند. ایراد دیگر از نویسنده این است که او بجای پاسخی سیاسی، جوابی اخلاقی و دینی به بحران اجتماعی میدهد، سوم اینکه از نویسنده ایراد گرفته میشود که او به شخصیت های رمان، عمومیت میدهد و همه سیاهان را، ترسو، صبور، غیر انقلابی، و مذهبی معرفی می نماید. حتی امروزه عنوان "عموتام" تحقیرآمیز به کسانی میدهند که خود را مطیع و اسیر سفیدپوستان می نمایند. او بجای سنبل اراده آزادیخواهی، مطیع و گوش بفرمان سفیدپوستان شده بود. در رمان کلبه عموتام قهرمان داستان چهره ای مسیحی است که در پایان قربانی و شهید سرنوشت خداخواسته خود میگردد، چون او فقط به مقاومت منفی در مبارزه اجتماعی باور دارد. عموتام گرچه دوبار امکان فرار ورهایی یافت، در اسارت ماند چون آنرا سرنوشت الهی میدانست. سرانجام یکی از صاحبان او، وی را تا حد مرگ کتک زد و او بر اثر جراحات وارده درگذشت.

۱۰۹- وداع با رمانتیک شاعرانه

Heinrich Heine (1797 – 1856)

هاینریش هاینه

هورای کمونیسم برای دمکراتهای انقلابی!

نمی دانم اینروزها اشعار دوستانی را که پیرامون شرح اروتیک اجزاء بدن، از جمله: نوک پستان، جنگل زیر دامن، لب های قرمز گوشتی، آتشفشان ناف، انار و هندوانه ترکیده جسم، کمند موهای کلاه گیسی، لبخندهای بزغاله ای، و غیره سروده میشوند و در پاره ای از سبابت های روشنگرانه منتشر میگردند - و مسئولین فرهنگی اینگونه رسانه ها برای اثبات: بلندنظری، آزادیخواهی هنری، احترام به اروتیک و یا پورنوگرافی، ژست های پان فیمینیستی، لجاجت های ضد مذهبی، یا تشویق سراینندگان آنان، منتشر میکنند - را میتوان بخشی از اشعار رمانتیک عقب افتاده ملتی دانست که حتا تقلید از فروغ خود را نفهمیده یا کج فهمیده است؟ - و فقط قصدش این است که چند واژه تحریک کننده در کنار تصویر شاعره، در جایی از جهان آسمانی اینترنتی درج گردد. در حالیکه در تابستان جوامع غرب، محل مهاجرت شاعران مذکور، اغلب در کنار هر: رود، نهر، دریاچه، استخر، کلپ، بالکن، و اف.ک.ک، میتوان ناظر و شاهد تماشای تن لخت اولاد آدم گردید و نیازی به طرح اینگونه عقدههای مابعدسلطنت یا پست اسلامی، نیست. - خصوصاً اینکه مردان "غیرشورشگر" در آستانه قرن 21 در قلب اروپا، نیازی به اینگونه "آب بدهن انداختن" شیطنت آمیز ندارند.

بگذریم! امروز از هاینریش هاینه، شاعر آلمانی یاد میکنیم که بیش از يك قرن و نیم پیش، از مکتب ادبی رمانتیک فاصله گرفت، تا اینکه سوسیالیستها او را یکی از دمکراتهای انقلابی زمان مارکس نامیدند.

باروی کارآمدن ناپلئون و شکست خواسته های انقلاب فرانسه، ادامه تبلیغ افکار انقلابی و روشنگرانه را شاعران و هنرمندان مجدداً بعهدہ گرفتند. بعد از یاس و شکست اجتماعی، خیلی ها، طبیعت را به آواز درآوردند، دیگران به التماس خدای لایزال افتادند، و گروه سوم مانند هاینه، به محفل مارکس پیوستند تا بجای رمانتیسم، سراغ جامعه و انقلاب بروند، چون با صتغتی شدن غرب، قطارهای بخاری زغالی، چه چه پرندگان را به سکوت آورده، و چراغهای گازی، مزاحم نور ماه شب چهارده میشد، یعنی دیگر جایی برای آخ و واخ رمانتیک شکمسیرها نبود. نقل قولی رواج داشت که میگفت هرکس که در آن شرایط و انفسا شعر گوید، شاعر نیست بلکه شارلاتان است. و در سفرنامه نویسی رمانتیک، دیگر خبری از شرح زیبایی کوه و دره نشد، بلکه به انتقاد از کمبود های اجتماعی، حمله به ساختار دولت و جامعه ناعادلانه و تمسخر ولایت پرستی و اداهای بورژوازی میگردید.

هاینریش هاینه، شاعر آلمانی، یهودی تبار، همعصر مارکس، کوشید در ادبیات، از رمانتیک انقلابی بسوی رئالیسم انتقادی برود.

او خود را فرزند انقلاب نامید و با اعتراض به استتیک از جهان بیگانه بی خیالها، انقلاب را نتیجه ضروری استثمار سرمایه داری دانست و خواهان وحدت هنر و سیاست شد. او بانزدیکی به کمونیستها در سال 1843، سرانجام بامارکس دوست شد و میگفت که کمونیسم ضرورتاً خواهد آمد، چون آن، تنها نظم انسانی عادلانه اجتماعی است و کوشید تا سوسیالیسم تخیلی و ابتدایی سنسیمون را با فلسفه هگلی های چپ، با هم متحد کند و خبر از ضرورت يك انقلاب سوسیالیستی جهانی داد. امروزه او را پلی میان دو مکتب ادبی رمانتیسم و رئالیسم میدانند. مارکس گویا در پاریس اغلب برای اصلاح اشعارش بیدار او میرفت. اهمیت او برای شعر مدرن جهانی را به اندازه بودلر میدانند. و مشهوریت انقلابی اش در حد پوشکین است. او خالق اشعار، سیاسی، فلسفی، و هجوآمیز است، گرچه نماینده ایده آلهای بورژوازی ترفیخواه آن زمان نیز بود. هاینه سرانجام بدلیل آشنایی با مبارزان اجتماعی، بجای سرودن رمانتیک فرشته های دریایی، از کفن بافی کارگران ریسندگی شرق آلمان سخن گفت. دشمنان آشکار و پنهانش نیز به عظمت او اعتراف کردند. از آنجمله، بیسمارک اهمیت او را به اندازه گوته دانست، گرچه یکی از دلایل رمانتیک شدن هاینه در جوانی، علاقه او به ادبیات خلقی بود. او به انتقاد از ادبیات احساسی و بدون موضعگیری گوته پرداخت. در اشعار هاینه، خواننده شاهد تمام موضوعات سیاسی و اجتماعی روز دوران ارتجاع حاکمیت پروس میگردد. او شاعری سیاسی بود که مبلغ جمهوریخواهی و حقوق خلق گردید. هاینه مشکلات روز و رنج انسان را دوباره وارد هنر شعر نمود. انساندوستی، زیباخواهی، و مبارزه برای ایده آلهای، اورادکنار مردمی ترین روشنفکران تاریخ قرار داده است.

هاینه در سال 1797 در خانواده ای بازرگان در شهر دوسلدورف آلمان بدنیا آمد و در سال 1856 بعد از هشت سال بیماری فلج، در پاریس در تبعید درگذشت. از سال 1831 آثار او در آلمان ممنوع شدند، چون او از حکومت مطلقه شاهان، به فرانسه فرار کرده بود. هاینه در کلاس درس هگل و شلگل آموزش دیده بود. شومن و شوبرت بعضی از اشعار، ترانه ها، و سرودهایش را بصورت موسیقی درآوردند. آثار پایانی او در بستر بیماری، غیر از نشانه های ناامیدی، اغلب مقاومت شخصیتی و پایداری او را نشان میدهند. هاینه شخصاً با ویکتور هوگو، آکساندر دوما، و بالزاک دیدار کرده بود. بعدها نازیها گرچه او را «یهودی ادیب» نامیدند و کتابهایش را سوزاندند، ولی شعر مشهور (لره لای) او را با نام شاعری گمنام! در کتابهای درسی جا دادند تا زیبایی طبیعت آلمان را در میان دانش آموزان مطرح نمایند.

از جمله آثار هاینه : کتاب مجموعه ترانه ها ، آلمان يك قصه زمستانی ، تصاویر سفری. آنا ترون ، رویای يك شب تابستانی، ایدهها، قطعات کوتاه انگلیسی، وضعیت فرانسوی، پیرامون تاریخ دین و فلسفه آلمان. مکتب رمانتیک، سفر زندگی، سالنامه های فرانسوی-آلمانی با همکاری مارکس، اشعار عصر ما، کارگران ریسندگی، کشتی بردهها. وصیتنامه سیاسی، نمایشنامه نویسی فرانسوی، زنان و دختران شکسپیر، و خدایان تبعید شده. هستند.

شعر هاینه چون کاریکاتوری است که غیر از روشنگری به طنز نیز میپردازد. مجموعه ترانه های او ، در زمان حیات، 13 بار تجدید چاپ شد و امروزه پرفروش ترین کتاب شعر در کشورهای آلمانی زبان است، گرچه او گفته بود که در آغاز، ناشریافتن، بخشی است از يك “شهادت طلبی نویسنده”.

هاینه میخواست که با کمک نوشته هایش موجب آشتی دو خلق فرانسه و آلمان نیز بشود، گرچه منتقدین آنزمان آثارش را : کفرآمیز، غیراخلاقی، یهودی گونه ، و پان فرانسوی ، نام نهادند. گروه دیگری هاینه را يك منتقد یهودی شورشی معرفی نمودند. آدرنو از زخم های هاینه در تاریخ آلمان میگفت . هاینر مولر از بخیه زخمهایی که هنوز در پیکر فرهنگ بهبود نیافته اند. موافقین، هاینه را مهمترین شاعر زمان خود و یکی از بهترین شاعران تاریخ ادبیات غرب بشمار می آورند. در کشورهای بلوک شرق سابق، جایزه (هاینریش هاینه) برای اهل قلم تعیین گردید، و در غرب، در شهر محل تولدش، دانشگاهی را بنام او نامیدند.

۱۱۰. ادبیات بی حیایی ! و سانسور آمریکایی .

در میان گذاشتن ادبی زندگی خصوصی .
از هرزه گي ادبی تا دلخوری از سرمایه داری .
هنری میلر ، کازانوای مدرن آمریکا ؟

Henry Miller (1891 – 1980)

یب ام خالی ،
نه پناهگاهی ،
و نه امید ،
با اینوجود ،
خوشبخت ترین انسان این جهان !

نظام سرمایه داری گلوبال، تقسیم کارسودآور را به ادبیات و فرهنگ نیزکشانده است، چون پاره ای از نویسندگان حرفه ای غرب،گاهی تمام آثارخودرا محدود به توصیف مکان خاصی مانند : فاحشه خانه، میخانه، هتل، فرودگاه، راه آهن، قطار، مطب پزشکی، دریا، فضا، کلیسا، خانواده، مهاجرت، ورزشگاه، و غیره می نمایند. درحالیکه تاچنددهه پیش ،محیط و مکان واقعه داستان، ممکن بود در : شهر، روستا، کارخانه، مزرعه، طبیعت، تاریخ، انقلاب، خارج، و غیره باشد.

درنیمه اول قرن گذشته بعضی از روشنفکران و هنرمندان ناراضی یاماجراجو و کنجکاوآمریکا،به غرب، خصوصا به فرانسه مهاجرت کردند وتعدادی ازآنان که دیگر چماق سرکوب فرهنگ عامیانه مسیحیت پوریتانی رابالای سرخود نمی دیدند، به فاحشه خانه یا جاهای بدنام! دیگر، رفت و آمد نموده وآثاری پیرامون فضای این محیط ها آفریدند که دهها سال درخود آمریکا ممنوع شدند.

یکی از این مهاجران غیرسیاسی، یا دلخواه و ماجراجو، هنری میلر نام دارد که حدود 18سال درفرانسه و یونان زیست. اداره سانسور آمریکا، بیش از سی سال نشرآثار اورا به اتهام

پورنوگرافی و هرزه گي ادبي در آمريکا ممنوع نمود تا اينکه پرونده شکايتهاي رنگارنگ عليه او را در سال 1964 بستند و دست از تعقيب قانوني او برداشتند.

غالب آثار اتوبيوگرافيك هنري ميلر، پيرامون گزارشات و خاطرات ادبي اش پيرامون زندگي دلالان، فواحش، باجگيران و مشروب خواران فاحشه خانه هاي فرانسوي است. سؤال ميشود كه : يك نويسنده چه نيازي دارد تا لذتهاي شخصي گذشته اش را در اختيار خوانندگان و نظر عام برساند. آيا بخاطر فروش بيشتر كتاب، يا تحريك عمدي افكار عمومي، يا انتقاد از فرهنگ مذهبي اخلاقگرا، يا اعتراض به عواقب و خشونت غير انساني صنعتي شدن نظام سرمايه داري كه تمام رمانتيك انساني و احساسات را نيز نابود کرده است، اين كار را هدف زندگي خود قرار ميدهد و حتي در پايان عمر، محفل و مريداني مي يابد كه بشکل فرقه به زيارت او ميروند تا به بهانه آزادي فرد و بازگشت به طبيعت و غرايز انساني، او را جشن بگيرند .

آيا انطور كه پاره اي از منقدين، امروزه ادعا ميكنند، ميلر ميخواهد با ثبت لذتهاي گذشته، دوام آنان را در مبارزه با پروسه پيري، ابدی كند ؟ يا با كمك اتوبيوگرافي و پورنوگرافي به كشف يك استتیک ادبي هنري نايل آيد، يا اينكه آن نوعي از مبارزه آنارشيستي فردگرايانه در نظامي است كه سابقا هرگونه مبارزه اجتماعي را به اتهام چپ بودن و امروزه به بهانه اسلامي شدن، در نطفه خفه ميکند؟ آيا انطور كه او خود ادعا مينمود، قلم را ادامه دست دراز ثبت لذتهاي گذشته سالهاي جواني، و جبري براي عيني نمودن آن محيط هاي فراموش شده، ميدانست ؟

شايد هنري ميلر همچون آندره برتون و سوررئاليست ها، آزادي خلاف كاري را، بخشي از آزادي فردگرايي آنارشيستي ميدانست. برتون ميگفت، آخرين سند استتیک زندگي در آنجاست كه حداقل با كمك خيال، بتوان به ميان جمع، بطور چشم بسته، شليك نمود!

گروه ديگري آثار او را با ديدي روانشناسانه، كوششي براي خودشناسي بحساب مي آورند، يعني يك خوديابي استتیک از طريق پورنوگرافي بعلاوه اتوبيوگرافي. از پنجاه اثر ميلر، حدود بيست رمان او اتوبيوگرافيك ميباشند.

گرچه او از آزرود بودن زندگي در "رؤياي آمريكايي" و كم خوني ادبيات ملال آور كشورش شكايت ميكرد، ولي موجب كشف ژانر جديدي در ادبيات آمريكا گرديد. ميلر با انتقاد از جامعه آمريكا و سودگرايي مادي سرمايه داري، فردگرايي انسان را جشن ميگيرد. او ميپرسد "رؤياي آمريكايي" چرانباید به آزادي مطلق فرد و لذت هاي جنسي عشقي برسند؟ در آثار او ميتوان جنبه هاي انتقادي از : صنعت، شهرهاي انبوه، سودجويي، پدرسالاري و دين مداري ملاحظه نمود. گروه ديگري آثار او را، انتقادي بوديستي شبه عرفاني از تمدن صنعتي آمريكا بحساب مي آورند. ميلر نه تنها مدافع "انقلاب جنسي" است بلکه به انتقاد از فلسفه زندگي و ارزشهاي مسيحي بورژوايي مانند : ازدواج، خانواده، قناعت و اقتصاد ميپردازد.

پيرامون آنارشيسست بودن فردگرايانه اش گفته ميشود كه او در سال 1931 تحت تاثير سخنراني زني بنام (اما گلدشتاين) قرار گرفت . و امروزه در انتقاد از جامعه و فرهنگ آمريكا، اورادركنار : نورمان ميلر و آلن گينزبرگ قرار ميدهند .

ميلر در محفل مهاجران آمريكايي در فرانسه ، شخصا با : لاورنس، دورال، و آنا نيس؛ يكي از زنان شبه فمينيست! آشنا شد و با نيس ازدواج نمود. بعدها نويسندگان مشهوري مانند : جرج آورل، اليوت، و ارنست يونگر، به پشتيباني فرهنگي از او پرداختند. ميلر ولي خود را زير تاثير : داستاينوسكي، نيچه، ساموئل بكت، و سوررئاليست هاي فرانسوي ميديد. مورخين ادبيات امروزه تاثير او را روي نويسندگان و جرياناتي مانند : كروآك ، گينزبرگ ، نسل بيت ، و ادبيات زمان حال آمريكا، قابل توجه مي بينند.

بعدها كوشش شد تا از فيلمنامه رمانهايش در راه خدمت به آزادي جنسي در غرب استفاده گردد. در بعضي از آثار او، نشانه هايي از نيهليسم، بي بندوباري ، و تحقير زنان نيز مشاهده ميشود. بعد از جنگ جهاني دوم، يك گروه معروف خواننده گانش، سربازان آمريكايي مستقر در اروپا بودند كه جوياي تفریحات جسمي شدند.

غیر از استتیک سوررئالیستی و فردگرایانه، او از زبان استعاره‌ای، آهنگین، روانشناسانه، نیمه عرفانی، اروتیک، گروتسک و طنزگونه، نیز استفاده می‌نماید. میلر متون نوشته شده خود را “آواز” نامید. او میخواست باکم ادبیات اروتیک به مجروح کردن نرم‌های ادبی بپردازد و در خود اجباری درونی برای: آناشسیسم، هرج و مرج، بی‌قانونی، و سیستم ستیزی اجتماعی میدید و در این راه، حتی ترس از هرزه‌گرایی ادبی نیز نداشت.

هنری میلر نویسنده آمریکایی، باجدادی آلمانی، بین سالهای 1980-1891 زندگی نمود. پدرش خیاط بود و خود سالها به شغل‌های: پستیچی و مامور تلگراف پرداخت و در 42 سالگی رسماً موفقیت ادبی یافت. او در زمان مهاجرت، تابستانهای پاریس را “جشن‌های بزرگ زندگی” نام نهاد. میلر خالق 50 اثر ضد تمدن صنعتی غرب است؛ از آنجمله: دم‌الاعقرب، بهار سیاه، سفرنامه یونان، لبخند پای پله، دوستان جوانی، کابوس خنک شده، نامه‌های عشقی به برندا، هنر کتاب خواندن، گزارش سفری در آمریکا، جفت‌گیری ثمربخش، جنون زیبایی‌سالهای پیری، و (عشق، خنده، شبها) هستند.

۱۱۱- درود بر گردآوران ادبیات مردم!

هردر؛ – ادیب یا فیلسوف؟

از ادبیات و فرهنگ عامیانه – تا فلسفه زبان.

صدای خلق‌ها - در ادبیات فولکلوریک!.

Herder, Johann Gottfried (1744 – 1803)

هردر، نویسنده، فیلسوف زبان و تاریخ در آلمان، با عشق به گردآوری ادبیات شفاهی، عامیانه، مردمی، و فرهنگ فولکلوری، میگفت که جای ادبیات، همچون آثار جاودانی هومر، در کتابخانه و کتابفروشی نیست، بلکه در قلب و گوش مردم است. او فرهنگ فولکلوری شفاهی را “صدای مردم در ادبیات” نامید و خواهان یک جهان‌وطنی میهن‌پرستانه دمکراتیک در کوشش‌های روشنگرانه شد. نظرات او پیرامون: زبان، طبیعت، و تاریخ، بعدها تاثیر مهمی روی افکار جنبش رمانتیک از خودبجا گذاشتند. او یکی از نظریه پردازان جنبش “توفان و خشم”؛ یعنی جنبش شورش ادبی جوانان، در ادبیات کلاسیک آلمان بود.

وی با عشق به جمع‌آوری سیستماتیک ادبیات و فرهنگ در زمان خود، میگفت که کیفیت آنان بدتر از ادبیات مدرن نیست. و برای نخستین بار به انتشار “گلچینی از ادبیات خلقها و جهان” پرداخت، ادبیات شفاهی که قرن‌ها در سایه ادبیات کلاسیک و “عروضی” قرار گرفته بودند. هردر، بین ادبیات هنری و ادبیات طبیعی، فرق قائل شد. ادبیات طبیعی در نظر او آینه احساسات خلق – و ادبیات هنری، محصول قوانین بوطیقای اهل ادب هستند. و با اشاره به حقیقت بودن ترانه‌های مردمی، آنان را بخشی از حقیقت فرهنگی دانست. وی میگفت روشنفکر و خواننده باید صفات خاص فرهنگ هر خلقی را با احترام بپذیرد.

هردر با اشاره به سنت عصر روشنگری، روشنفکر را معلم خلق میدانست و با انتقاد و تسویه حساب با تئوری‌های کلاسیک یونان باستان، خلاف سلیقه محافل فرهنگی حاکمان و دربار، وارد فعالیت‌های اجتماعی گردید. و میگفت که انسان از نظر طبیعی با کمک زبان به موجودی اندیشمند تبدیل شده است و با کمک زبان: احساس، معنی، و عقل انسانی، به وحدتی برادرانه میرسند. او زبان را تنها رسانه شناخت جهان برای انسان دانست. این ادعای او موجب آغاز تحقیق زبان در قرن 19 گردید. و در قرن بیست، فلسفه تجزیه و تحلیل – و فلسفه ساختارگرایی، فلسفه زبان هردر را برای شناخت جهان مورد مرکز توجهات خود قرار دادند. هردر میگفت که فیلسوف نباید بلندگویی قشر حاکم، بلکه نماینده فرهنگی و فکری قشر روشنفکران باشد. برای او دیگر تحسین و تشویق اشراف مهم نبود بلکه نظر انتقادی همفکران در جامعه فرهنگی که محدود به قشر و گروهی نبودند، مهم بود. او ایده تحولات تاریخی

رادر ادبیات می جست و نقش منتقدین ادبی را مهمترین نقش میان سایر روشنگران دانست. او، عقلگرایی انسان را به سبب قوانین منطقی طبیعت میدانست، چون انسان نیز در نظر او بخشی از طبیعت است.

هردر از طریق کانت با روسو که گفته بود تمام انسانها از نظر طبیعی قادر به دسترسی به شناخت هستند، آشنا شد. غیر از روسو، کانت، هامام، لسینگ، نیز روی روشنگری او تاثیر گذاشتند. وی در فرانسه شخصا با دیدرو و محفل دائرت المعارف نویسان آشنا شده بود. از نظر ادبی او زیر تاثیر لسینگ و نینکلن است و با اشاره به گوته، گفته بود که باید در ارزش گذاری نسبت به آثار شکسپیر تجدید نظر نمود. فلسفه تاریخ هردر باتکیه بر اسپینوزا، گرچه دارای عناصر ماده گرایی و جدلی است ولی در نهایت ایده آلیستی بجا ماند. او ضد فلسفه ذهنی فیثته و استتیک فرمالیسم کانت گردید. انتقاد او از کانت باعث شد که در میان روشنفکران آلمان طرد و تنها گردد و چون نظراتش نتوانستند در فلسفه سیستماتیک جایی بیابند، او اغلب به تکرار افکار فلسفی پیشین خود می پرداخت. او تئوری شناخت عینی و ذهنی کانت را بی اساس دانسته و به طرح آندو در یک "مفهوم طبیعی" پرداخت. از این طریق او یکی از پایه گذاران رمانتیک نیز بشمار می آید؛ رمانتیک که بر ایده آلیسم آلمانی بنا شده بود.

هردر، تاریخ بشر را جریان و پروسه ای زنده میدانست، پروسه ای که در طول آن، انسان به بلوغ فکری میرسد. یکی از کشف های مهم عصر روشنگری این بود که سیر تاریخ را محکوم به پیشرفت و ترقی بحساب می آورد. تصور هردر از ترقی انسان، نه تنها در ماهیت ماتریالیستی است، بلکه روشنگرانه نیز میباشد، گرچه او مثل غالب روشنفکران آلمانی زمان خود، مرحله رادیکال انقلاب فرانسه را رد می نمود. وبا تکیه بر ایده الهای یونان باستان، مهمترین معیار انسان بودن را، انسانیت او دانست. هردر، غیر از تقاضای پیشرفت اجتماعی، صلح را برای نسل بشر غیر قابل اجتناب میدانست. مورخین چپ مینویسند که "هردر" گرچه متفکری است مذهبی، ولی وی از موضع ضد جامعه فئودالی و ضد نارسایی های سیاسی، دست به افشاگری زد. او نه تنها خواهان حق تعیین سرنوشت خلقهای مختلف جامعه بود، بلکه در صورت نیاز، جنبش انقلابی را قانونی بحساب می آورد. هردر پایه گذار اصول فلسفه تاریخ بشر نیز است. بعدها تاریخ گرایی رمانتیک و علاقه به سده های میانه، با کمک نظرات او رونق گرفت. و هگل و مارکس مجبور شدند با رمانتیک های هوادار او به مبارزه بپردازند.

از جمله آثار هردر: پیرامون ادبیات جدید آلمان. جنگل های انتقادی، بحثی پیرامون آغاز زبان، صدای خلق ها در ترانه های مردمی، ایده های پیرامون تاریخ انسانیت، درباره اشعار خلقهای قدیم، پیرامون ادب و هنر آلمانی، نظراتی درباره فلسفه و تاریخ بشر، نامه هایی برای تقاضای انسان دوستی، سید یا باز تولید حماسه قرون وسطایی از اسپانیا. مجموعه آثار 45 جلدی هردر بین سالهای 1803 و 1744 در آلمان منتشر شدند.

پیرامون بیوگرافی او میتوان گفت که یوهان گاتفرید هردر- بین سالهای 1744 تا 1803 در آلمان زندگی نمود. او غیر از ادبیات کلاسیک یونان کهن و ادبیات جدید آلمان، در دانشگاه به تحصیل: ادبیات، فلسفه، و الهیات پرداخت و در شهر فرهنگی وایمار در شرق آلمان، با کمک گوته شغلی در دربار حاکم آلمان یافت. امروزه هردر را یکی از فیلسوفان زبان در اروپا بشمار می آورند.

۱۱۲- رمان های دریایی آمریکا - و اتوبوس گازوئیلی ما .

Herman Melville (1819-1891)

آن زمان که روی صندلی آخر مینی بوس گازوئیلی از مرز بازرگان گذشتیم و مسافر بغلی هر ازگاهی، روی جاده های دست اندازی، زانویش را به پای زن جفتی اش میزد، طوبی ارونند، یکی از همراهان ما، با آرنج چپ اش به شانه راست من زد و خندان پرسید: از لورکا یا هرمان

ملویل، شعری خوانده ای؟. بنده هم خلاف انتظارش گفتم: راستش را بخواهی، نام شاعری بنام ملویل را هنوز نشنیده ام. از آن روز تا کنون دنبال نامش بودم، تا چندی پیش خواندم که وی نویسنده آمریکایی است که غیر از رمان و ناول و داستان، زمانیکه در طول سالهای جنگ داخلی آمریکا، در نیویورک مامور اداره گمرک بود، 4-5 کتاب شعر نیز منتشر کرده است. درباره اشعارش منتقدی گفته بود که آنها ساخت دیوار اهرام زمان یا خیرچین و جاسوسی در مرزهای زمان هستند. و لوکاج پیرامون آثار روایتی او نوشت که ملویل یکی از بی خانمانهای آواره فلسفه ذهنی، ایده آلیستی، فردگرایانه، خردگرایانه و رمانتیک آمریکایی، ترانسندنتالیسم "زمان خود بود. ملویل به تقلید از مد زمان خود به نوشتن آثاری سفرنامه ای ماجراجویانه دریایی پرداخت. او یکی از اولین کلاسیکهای ژانر رمان دریایی در ادبیات جهانی میباشد. تمام آثارش ریشه در اقامت و سفر سه ساله او به جزایر اقیانوسی و اتوبیوگرافیک دارند. گرچه قهرمانان آثار دریایی اش مردهایی با تمایلات همجنسگرایه هستند، ولی آنها در لباس آرکائیک و اسطوره ای، مبارزه در آمریکای قرن 19 را نشان میدهند. نقد ادبی فعلی آثار ملویل را گزارشات تحقیقاتی تیزبینانه ای پیرامون دوره برده داری، مردسالاری و استثمار استعماری جزایر اشغالی در اقیانوسهای اطراف، بشمار می آورد. رمان "ژاکت سفید یا زندگی روی یک کشتی جنگی آمریکایی" سبب شد که کنگره آمریکا، آن زمان تنبیه بدنی ملوانان و اطاعت کورکورانه در نیروی دریایی را ممنوع اعلان کند.

غالب آثار سنبلیک و استعاره ای ملویل، مبارزه انسان با طبیعت و سرنوشت، و یا لجاجت انسان با آن دو است. او زندگی رانیز همچون یک سفر دریایی با تمام خطراتش میدانست، سفر به جزایر، مانند سفر به درون خود انسان است او به انتقاد از آمریکایی میبرد از آنکه با کمک مسیونرهای مسیحی اش، فرهنگ بکر و طبیعی بومیان اقیانوسی را نابود کرده و تعادل خوشبختی طبیعی و وحشی رمانتیک آنها را بهم زده. ملویل کوشید تا خوانندگان آمریکایی را با فرهنگ فولکلوریک مردم بومی آن جزایر آشنا کند. به نظر مورخین ادبیات، ملویل با بعضی از آثار تیره و متافیزیکی اش، یکی از معلمان نویسندگی کافکا شد. در هنر نویسندگی اش میتوان به جنبه هایی از شرح رئالیستی، تاکید استعاره ای و سنبلیک، عمیق روانشناسانه، توجه به جزئیات، دانش وسیع و همه جانبه، و بدلیل ریشه های شکاک و پوریتانی؛ ابستراکت روشنفکرانه، برخورد نمود. دوستداران ادبیات مدرن سرانجام او را در دهه 20 قرن گذشته کشف و عظمت ادبی او را قدر نهادند. او یکی از پیشگامان ادبیات مدرن در غرب است. ملویل در زمان حیات به مشهوریت لازم نرسید. در تمام طول زندگی فقط 50000 جلد از آثار او بفروش رفت و درآمد ادبی اش در طول 45 سال، بیش از 10000 دلار نبود؛ رقمی که در کشور وسیع و پرجمعیتی مانند آمریکا، بسیار ناچیز بنظر می آید.

هرمان ملویل در سال 1819 در آمریکا متولد شد و در سال 1891 در آنجا درگذشت. او فرزند یک بازرگان و رشکسته بود. ملویل در 12 سالگی پدر را از دست داد و مجبور شد به شغل های گوناگون، از جمله: کارگر مزرعه، حمل کشتی باربری، ماهیگیری و شکار وال و نهنگ دریایی، ملوان نیروی دریایی، کارمند بانک و معلمی بپردازد. ملویل بعدها سفرهای دریایی و اقامت در جزایر اقیانوس جنوب را "دانشگاه هاروارد" خود نامید. او در دوره جنگ داخلی آمریکا، زمانیکه مامور گمرک بود، به انتشار چند کتاب شعر خود پرداخت و امیدوار بود که از طریق نویسندگی بتواند شغلی در وزارت امور خارجه بیابد. ملویل 35 ساله بود که جهت زیارت اماکن مقدسه مسیحی به بیت المقدس و اورشلیم امروزی در شرق ال اوسط! سفر کرد. به نظر روانشناسان، تلخی ها و مشقت های سفر و تربیت مسیحیت پوریتانی، باعث بدبینی او شدند. او خلاف هاوتون، یکی از منتقدین و معلمان نویسندگی اش، در ادبیات و فلسفه، خودآموز بود. به روایت شاهدین، بومیان جزایر پولینزی، مدتی او را به اسارت خود درآوردند. گرچه او شاهد آدمخواری مردم جزایر فوق بود، ولی از انسانهایی شاد و طبیعی در بهشتی دست نخورده، گزارش میدهد که در شرایط خاصی احترامی برای حیثیت و شرف انسانی قائل

نیستند و او را شکار میکنند. با این وجود ملویل یک احساس عظیم همدردی برای استثمارشدگان، تحقیرشدگان، بی حقوقان و توهین شدگان زمان خود دارا بود.

یکی از آثار معروف ملویل، رمان "موبی دیک"، یا شکار نهنگ و وال دریایی، است. امروزه در نظر غالب خوانندگان، نام ملویل، یادآور مبارزه ناخدا آهاب با یک نهنگ دریایی، در این رمان است. آهاب به سبب فردگرایی عصر رنسانس و رمانتیک، و شکل مبارزه شورشی نالوطی های تاریخ مانند: شیطان، ابلیس، پرومتن و فاوست، به مقابله با اتوریته خدایان میپردازد. گروهی از منتقدین، مبارزه وال و نهنگ با سیاهی عمیق اقیانوسی در این کتاب را مبارزه انسان با شرایط آفرینش و جهان میدانند. در نظر آنها، آهاب سنبل امپریالیسم دینی و صنعتی آمریکا است که خواننده را بیاد قهرمانهای بدبین و سخنور شکسپیری می اندازد. ناخدا آهاب میخواهد از طریق مبارزه با وال سفید، خواننده را به مبارزه با تمام شرایط خلاقیت جهان دعوت کند. او در این رمان شوالیه ای گونه، پیشگام سبک نویسندگی کافکایی است. در جایی از کتاب از زبان آهاب گفته میشود که اگر حتما خورشید قصد توهین و تحقیر انسان را داشته باشد، باید به وی سیلی زد. آهاب نامی است انجیلی که بر اثر کتک کاری با خدای باریتعالی، بر اثر مشت، لکه ای سیاه زیر چشمش بجا مانده.

ملویل نمونه کلاسیک یک نویسنده ناشناخته است که دونسل طول کشید تا وی جایی در فضای ادبی ترقیخواه بیابد. از دهه 20 قرن گذشته تاکنون، یک نوزایی ملویل شناسی در غرب آغاز شده. پیرامون وی نه تنها بیوگرافی نویسان، بلکه روانشناسان و مفسرین اسطوره شناسی، دست به قلم برده اند. در فرانسه، کامو کوشید تا او را به خوانندگان معرفی نماید. دوستداران ادبیات در ایتالیا او را با یوسف کنراد مقایسه میکنند. صاحب نظران، گرگ دریا، نوشته جک لندن و پیرمرد و دریا، اثر همینگوی، و کوه جادویی، اثر توماس مان، را تقلیدی از کاپیتان آهاب، در کتاب ملویل میدانند. روانشناس معروف، یانگ کوشید در سال 1930 آثار ملویل را روانشناسانه تفسیر نماید. در دهه 30 که سنت گرایان آلمانی دچار بحران فرهنگی شدند و بازار بدبینی در آلمان داغ گردید، آنها کوشیدند تا سراغ آثار ملویل بروند. تنوع سبک و مشکل ترجمه شایسته آثار ملویل، باعث شد که او هیچگاه در خارج از آمریکا به شهریت لازم نرسد و برخلاف سایر رمانهای آمریکایی، صنعت فیلم نیز نتوانست آثار او را موفقیت آمیز به روی پرده ببرد. برای غرض ورزان فرهنگی، ملویل یا به اندازه لازم مسیحی نبود و یا در شرح روابط عشقی و جسمی بومیان جزایر، پرده دری کرده است.

امروزه اهل نظر در آثار ملویل انتقاد از تمدن صنعتی و توسعه طلبی امپریالیستی آمریکا را عمده میکنند و مینویسند او نشان میدهد که چگونه رویاهای روزانه آمریکا با جنبه های تیره و غیر انسانی اش با هم در تضاد هستند. و در آنجا مسئولیت دمکراتیک افراد با فردگرایی طرد شده و بی فرهنگی عمومی سرشاخ گردیده و آگاهی انسانی به بحران ارزشهای اخلاقی و ضعف فرهنگ عجیب وابسته شده. در آثار او، کشتی، سنبل جامعه آمریکا و سفر دریایی نشانه استعمار صنعتی سرمایه داری است که ترمزی نمی شناسد، همانطور که صنعت ماهیگیری و شکار وال امروزه ماشینی شده. توضیح اینکه شکار وال انزمان مهمترین منبع درآمد اقتصاد آمریکا بود! فریبکاران و منحرف کنندگانی بنام ابلیس و شیطان امروزه در نظام سرمایه داری در لباس: نماینده بیمه، مشاور مالیاتی و غیبگوی ستاره شناسی و فالگیری فعال هستند.

از جمله آثار ملویل: رمان شکار وال "موبی دیک"، جزیره تائیتی، اومو، ژاکت سفید یا جهان روی یک کشتی جنگی آمریکایی، چند نول، چهار جلد کتاب شعر، تیمولون، ماردی، جزایر جادویی، یک آقای قابل اعتماد، و عزرائیل پوپر، هستند.

اولین کتاب او رمان تائیتی، در زمان حیات موفق ترین اثر او شد. در این کتاب و کتاب اومو، او به شرح و توصیف زندگی بومیان جزایر دریایی جنوب می پردازد و نشان میدهد که چگونه فرهنگ استعماری و استعماری! مسیونرهای مذهبی، مردم را به پوچی و وحشت میکشاند. او در این دو کتاب تصویری رمانتیک و اتوپستی از فرهنگهای ساده و وحشی اولیه

میدهد. در کتاب ژاکت سفید، بر اساس تجربیات شخصی، گزارشی انتقادی و رئالیستی از زندگی ملوانان نیروی دریایی ارتش آمریکا میدهد. رمان ماردی، رمانی است رمانتیک که در طی یک سفر دریایی ماجراجویانه، قهرمان داستان جویای معنی زندگی میشود. در نول بیلی، آخرین اثر او، مبارزه مسئولیت فرد و قدرت سرنوشت به نمایش درآمده است. کتاب عزرائیل پوپر، رمانی است تاریخی در باره انقلاب آمریکا به نقل از مورخین ادبی، ملویل میخواست با نوشتن کتاب وال سفید ثابت کند که در شرایط دمکراسی مدل آمریکایی میتوان آثاری به زیبایی کتابهای شکسپیر در جامعه طبقاتی انگلیس آفرید، گرچه کتاب شکار نهنگ موبی دیک، آنزمان بین خوانندگان هواداران زیادی نیافت.

۱۱۳- هرتا مولر و جایزه نوبل ادبی .

زنان و ادبیات ضد دیکتاتوری استالینیستی . (? - 1953) Herta Mueller

آخر این چه وطنی است که چمدان سفرت را که برداری، همچون جگرزلیخا از هم می پاشد ؟ ای کاش امروز با خودم برخورد نمی کردم ، سازمان امنیت بازم ماراسفارش داده، برای روز دوشنبه، ساعت 10 صبح؛ یعنی برای بازجویی سرپایی دعوت کرده . فقط سازمان امنیت رشد کرده وقوی تر شده، نه بخشهای دیگر جامعه مثل اقتصاد ، فرهنگ و هنر .

خانم هرتا مولر، برنده جایزه نوبل ادبیات امسال؛ یعنی سال 2009 اعلان شد. او گرچه در کشور رومانی در سال 1953 بدنیا آمد ولی آلمانی تبار است و در روستای نبات سالهای کودکی اش را سپری نمود. آزار و تعقیب او از طرف دولت استالینیستی چائوشسکو باعث شد که او در سال 1987 دست به مهاجرت بزند و ساکن آلمان غربی آنزمان بشود . چون پدرش در زمان جنگ جهانی دوم همکار سازمان گشتاپوی آلمان فاشیستی بود، بعد از بقدرت رسیدن سوسیالیسم استالینیستی، مادرش را دستگیر و به اردوگاههای کار اجباری فرستادند. بعدها از هرتا مولرنیز خواستند تا با سازمان امنیتی سکوریتای رومانی همکاری کند ، ولی او با مخالفت تحسین آمیز این دعوت را رد نمود و از طریق ادبیات افشاگرانه به مبارزه با حکومت چائوشسکو پرداخت. هرتا مولر پیش از تعقیب امنیتی به شغلهای مترجمی و آموزگاری پرداخته بود. او در دانشگاه بوخارست به تحصیل ادبیات و زبان آلمانی و رمی پرداخت.

نخستین رمان او " سقوط و ابتذال " بشکل سانسور شده در رومانی منتشر گردید. او تاکنون خالق چند جلد کتاب داستان، رمان ، و مقاله بوده است، از آنجمله – فوریه یا برهنه ، انسان قرقلولی ساکن زمین است ، سفر روی یک پا ، درسهای نویسندگی در دو دانشگاه ، شیطان توی آینه جا خوش کرده ، نگهبان شانه اش را بدست گرفت ، حیوان قلبی ، گرسنگی و ابریشم ، نگاه بیگانه ، در میان گرهای زلف یک زن زندگی کردن، یکبار بگیر دوبار ول کن ، روبا آنزمان هم شکارچی بود . ای کاش امروز با خودم برخورد نمی کردم ، و در درون تله شکار ، هستند .

از جمله جوایز دریافتی پیشین او، جایزه هاینریش کلايست در سال 1994 ، و جایزه اروپایی ادبیات در سال 1995 می باشند . او در آثارش به تجربه های ترور ، بازجویی ، تهدید، جنگ ، فاشیسم، استالنیسم ، تحقیر، ترس، ترد، مقاومت، فرار، تبعید، وطن ، و مهاجرت می پردازد . چون قهرمانانش در فضای ترس و وحشت ناشی از شرایط دیکتاتوری زندگی میکنند، آثار او را بخشی از ادبیات رئالیستی آلمانی – رومانی بحساب می آورند. او از یک دولت فاسد و یک جامعه داغان سخن میگوید که پناه به الکل و دستفروشی آورده اند. همچون آثار گونتر گراس، آنا سگر ، پاول سلان ، اینگه مولر ، پیتر وایس، برنهارد ، و روزا اوسلندر، کتابهای او به موضوعات فاشیسم، جنگ، دیکتاتوری ، آواره گی ، مهاجرت ، تبعید، بازجویی، خانه گردی،

و ترور می پردازند. در آثار او ساختارهای اسطوره ای، استعاری، و تصاویر بوتیقای در رمانهای خانوادگی، تقصیر روستایی و بی خیالی سیاسی مردمی وحشت زده را نشان میدهند.

۱۱۴- قسم آزادیخواهی روی تپه گنجشک ها !

آلکساندر هرتسن، نویسنده، فیلسوف و مبارز اجتماعی روسیه زمان تزار، همچون تروتسکی و کروپتکین، نشان داد که روسها در ژانر خاطره و اتوبیوگرافی نویسی، در جهان بی همتا هستند. بعد از شکست آزادیخواهی جنبش دکابریست ها، هرتسن جوان، همراه رفیقی، در روی تپه ای، معروف به تپه گنجشکها در اطراف شهر مسکو، قسم یاد کرد تا در راه عملی نمودن آزادی، هیچگاه دست از مبارزه اجتماعی بر ندارد.

از بدشمنی های تاریخی زمان هرتسن این بود که هر روشنفکری یا مبلغ ناسیونالیسم پان اسلاویستی روسی ویا جانبدار فرهنگ و ارزشهای اروپای غربی می بود یعنی انتخاب موضع گیری بین؛ بدتر و بد در میان ترقیخواهان.

در دایره المعارف های امروزی، هرتسن را با القابی مانند: مبارز سیاسی اجتماعی، دمکرات انقلابی، فیلسوف، و از پیشگامان مبارزه برای تبلیغ ایده های سوسیالیستی، مخترع میکنند. غیر از آنها، هرتسن یکی از روزنامه نگاران و ناشرین مشهور مهاجر نیمه دوم قرن 19 روسیه نیز بود. به نقل از لنین، او یکی از پایه گذاران مطبوعات آزاد و مستقل تاریخ روسیه نیز بود. هرتسن از نظر فلسفی زیر تاثیر هگل و فوئرباخ بود. لنین درباره او مینویسد: او تنگاتنگ در کنار ماتریالیسم دیالکتیک مبارزه نمود، ولی در مرز ماتریالیسم تاریخی توقف نمود. متأسفانه او قانونمندی تاریخ را درک ننمود و در بند اوتوپی باقی ماند.

هرتسن و اسکندر از جمله نامهای مستعار او بودند. نام واقعی هرتسن، یعقوب لوف بود. هرتسن در سال 1812 در مسکو دنیا آمد و در سال 1870 در تبعید در پاریس درگذشت. پدرش یک ژنرال اشرافی و مادرش یک زن خدمتکار آلمانی بود. هواداران با تکیه بر واژه آلمانی هرتسن، او را “فرزند قلب” نامیدند. او در جوانی باکمک رفیقی بنام اوگارت، محفلی ضد تزار، برای لغو نظام مالک الرعیتی تشکیل داد. بعدها باکمک مبارز دیگری بنام بلینسکی، نیز رادیکال ترین شاخه روشنفکران انقلابی روسیه را پایه گذاشت. هرتسن سالها به افشای ناسیونالیسم اسلاویست ها و جناح راست جهان و طنان بورژوا لیبرال غرب گرا پرداخت. او در جوانی به جرم آزاداندیشی چندسالی در نقاط بد آب و هوای روسیه تزاری در تبعید بود. و سرانجام در سال 1847 به خارج فرار و مهاجرت نمود و در سوییس پاسپورت و ملیت سوییسی را قبول کرد. ثروت و ارث پدری موجب شد که خلاف سایر مهاجرین، او در خارج دچار فقر و تنگدستی نباشد.

هرتسن در حین انقلاب فرانسه در سال 1848 در آنجا حضور داشت و در این رابطه کتاب “نامه هایی از ایتالیا و فرانسه” را منتشر کرد که خوانندگان بیشماري یافت. درباره آگاهی او گفته میشود که گرچه هرتسن ژورنالیست سیاسی بود ولی او پیچیده تر از آن فکر میکرد که بتواند رهبر انقلابی توده ها شود. آثار هرتسن در زمینه: ادبیات، فلسفه، تحقیقات اجتماعی و تاریخی، و ژورنالیسم، فناپذیر هستند. از نظر عملی، وی از سال 1869 در انترناسیونال اول نیز شرکت نمود.

هرتسن در جوانی دوستدار آثار شیلر، مخصوصاً نمایشنامه “دزدهای” او بود و به مطالعه آثار: روسو، ولتر، فوریه، سن سیمون، بایرون، شلینگ، و آثار ممنوعه پوشکین و دکابریست ها پرداخت. او در دوران دانشجویی خود را با فلسفه طبیعی و علوم طبیعی مشغول کرد. هرتسن در دهه 40-50 قرن 19 با تکیه بر هگل و فلسفه ماتریالیستی اروپایی و عقاید سن سیمون، تئوری جنبش دمکراتیک انقلابی را پایه گذاری نمود. او با مبارزین و هنرمندان زمان خود از جمله با: لویز بلانک، پرودن، گاریبالدی، شخصاً ملاقات نمود.

هرتسن، مبارز مهاجری بود که بین : ادبیات، فلسفه، و ژورنالیسم، مدام سنگر عوض میکرد. او در دوران دانشجویی کتابی با عنوان “ تجزیه و تحلیل سیستم خورشیدی کپرنیک “ نوشت. هرتسن در سال 1842 دو اثر فلسفی خود یعنی: “ سطحی گری در علم “ و “ نامه هایی پیرامون تحقیق در طبیعت “ را بپایان رساند. این دو کتاب، برآورد اشتغال او با علوم طبیعی و فلسفه هگل بودند. وی به انتقاد از ذهنی و الهامی بودن فلسفه رمانتیک های آندوره نیز پرداخت. هرتسن بر اساس علوم تجربی، خواهان شناخت عینی شد. موضع ماتریالیستی او ریشه در فلسفه طبیعی داشت. وی میگفت که طبیعت عینی است و ذهن و آگاهی، محصول شرایط عینی هستند. او آزمون این نظریه خود را “ رئالیسم “ نامید.

بعد از اقامت در کشورهای گوناگون، هرتسن در سال 1852 به لندن رسید و در آنجا مجلات و گاهنامه های: ستاره قطبی، ناقوس، و صداهای روسیه، را منتشر کرد. او در مجله ناقوس، خواهان حذف سانسور، تنبیه بدنی، و نظام مالک الرعیتی شد. طبق اسناد، بعد از مرگ نیکولای اول، گزارشهای متنوعی مخفیانه از روسیه بدست او میرسید که وی در مجله “ ستاره قطبی “ منتشر می نمود. مجله ناقوس سالها مخفیانه و بطور غیرقانونی وارد روسیه میشد و حتا الکساندر دوم نیز یکی از خوانندگان علاقمند آن بود. دو کتاب: “ از ساحلی دیگر “ و “ نامه هایی از ایتالیا و فرانسه “ درباره تحول و پیشرفت ایده های انقلاب در روسیه هستند. وی در کتاب “ پیشرفت ایده های روسیه “ به تجزیه و تحلیل روسیه از زمان پتر کبیر تا میانه قرن 19 پرداخت. یکی از مشهورترین آثار او کتاب: “ مشاهدات و خیالات “، یک وقایع نگاری بین سالهای 1852-1868 روسیه و اروپا، از جنبش دکابریستی تا کمون پاریس است. آن کتاب مانند کتاب “ خاطرات انقلاب “ کروتکین، زندگی اجتماعی روسیه را در زمان حکومت نیکولای اول نشان میدهد. در کتاب “ واقعیات و تخیلات “ او به شکست انقلاب فرانسه، آلمان، ایتالیا، و زندگی نامه مهاجرین انقلابی میپردازد. وی در این کتاب به تنفر خود از صفات بورژوازی مانند: فردگرایی، خودخواهی، بزدلی، سودجویی، تنگ نظری، چوخ بختیاری!، سطحی گری، و ناسیونالیسم کور، اعتراف میکند.

هرتسن در زمینه ادبیات، در سال 1842 کتاب “ یادداشت های یک جوان “ را منتشر کرد. وی در رابطه با این کتاب و به جرم آزادی اندیشی، سالها در نقاط مختلف روسیه در تبعید بود. وی قبل از مهاجرت بخارج، کتاب “ دکتر پروپوف “ را در رابطه با تضاد هنر نمایشی با نظام مالک الرعیتی نشان داد. وی در کتاب “ از ساحلی دیگر “ به روانشناسی زندگی اجتماعی پرداخت. این کتاب حاوی هنر ادبی و ژورنالیسم اجتماعی است. کتاب “ زاغ دزد “، یکی از داستانهای بلند او است.

مهمترین کتاب او رمان “ مقصر کیست؟ “، داستانی است پیرامون فلسفه اجتماعی. آن کتاب را نیز اولین رمان پیرامون موضوع زنان در تاریخ ادبیات روسیه میدانند. در این کتاب او به محکوم کردن جبرهای اجتماعی می پردازد که به اختلافات خانوادگی می کشند. در این کتاب نشان داده میشود، چگونه عشق، روابط زناشویی و همبستگی خانوادگی بدلیل فشار اجتماعی و فقر از هم می پاشند. هرتسن با بجا گذاشتن آثار بی شمار ادبی-هنری، راهی برای رئالیسم انتقادی در ادبیات روسیه باز نمود.

متأسفانه سرانجام شکست انقلاب در کشورهای آلمان اروپا سبب سرخورده گی او شد و ناامیدی از قول های انقلاب فرانسه باعث شد که هرتسن به انتقاد از آن بپردازد. او شکست انقلاب را بدلیل رهبری خرده بورژوازی آن میدانست. هرتسن در خاتمه به عقاید خلقی گری نارودینکی و پان اسلاویستی بازگشت. او فکر میکرد روسیه میتواند بدون گذر از مرحله سرمایه داری، با تکیه بر سازمانهای دهقانی به سوسیالیسم دهقانی برسد. دهها سال آثار او در آلمان، ایتالیا، فرانسه، و انگلیس علاقمندان زیادی داشت. هرتسن با کمک آثاری مانند “ نامه هایی از ایتالیا... “، “ از ساحلی دیگر “ و “ درباره پیشرفت ایده های انقلاب روسیه “، از غرب گرایی به سوسیالیسم ملی رسید. او فکر میکرد از این راه میتواند زشتی های کاپیتالیسم و

بورژوازي غربي را دور زده و مانع اشاعه آنها شود. هر تسن ميگفت براي عملي کردن سوسياليسم تنها کافي نيست که قانون مالکيت خصوصي لغو شود، بلکه بايد باکمک فرهنگ نو، قوانين حقوقي جديد، اخلاق جمعي، زندگي خصوصي سالم و مردمی، تربيت خانوادگي، و رابطه همه آنها با همدیگر، به اهداف سوسياليستي رسيد.

Alexander Herzen (1812-1870)

۱۱۵- رمانتيك هاي عاشق زنان شوهردار!

Hölderlin, Friedrich (1770 1843)

فريدریش هولدرلین

جنون شاعر رمانتيك بخاطر عشق .

در غرب گویا تا اواخر قرن 19، تحصيلکرده هايي که بدلايل مکتبي، سياسي، و يا طبقاتي- در دربار، کليسا و دانشگاه -شغلي نمي يافتند، معمولاً معلم خانگي و خصوصي بچه پولدارها، مخصوصاً نوباوگان اشرافي، دوک ها، خانها و ساير مقامات لشكري و کشوري- ميشدند تادرفشار مالي و مادي قرار نگیرند. بعضي از اين فرهنگيان غيررسمي در آن محيط هاي رمانتيك گرم و نرم و رفاهي، گاهي عاشق زنان ارباب ميشدند. با افشاي اينگونه روابط، اغلب آموزگاران فوق، اخراج، زندان، تبعيد و يا بيمار رواني ميگرديدند.

فريدریش هولدرلین، شاعر رمانتيك انساندوست انقلابي، ميانه قرن 18 به سبب عشق به همسر يك بانکدار معروف ثروتمند، بعد از شنيدن بيماري و مرگ معشوقه، خود نيز جنون گرفت و حدود چهل سال پايان عمر خود را در تيمارستانهاي خصوصي خيري گذراند. مارکسيست ها غير از دلایل احساسی رمانتيك، تضاد تصورات ايده آلهاي اجتماعي او با نظام مطلقه ملوک الطوايفي فئودالي را، علت ديوانگي هولدرلین برمي شمارند. او شاعري است سياسي انقلابي، جانبدار انقلاب کبير فرانسه، که در درون کشور عليه شاه و خان و کليسا به مبارزه پرداخت و در خارج از ميهن اش عليه ترکهاي عثمانی و براي رهايي يونان اشغال شده . وي در نامه اي به خواهرش مينويسد که : براي انقلاب فرانسه دعا کن، چون آنها مدافع حقوق انساني هستند.

هولدرلین در مرحله اي از زندگي ادبیش با مکتب کلاسيك گوته و شيلر وداع نمود تا روي پرچم خود مکتب رمانتيك را اعلان نمايد. او را در کنار ژان پاول، گوته، مارتین لوتر، و ريلکه، يکي از نوابغ و استادان زبان آلماني بشمار مي آورند. امروزه اشعار او يکي از بهترين، مهمترين، عميق ترين و زيباترين آثار زباني بشمار مي آیند. او خالق سروده هاي است پيرامون احترام به :انسان، وطن، ولايت، طبيعت، هنر، عشق و ايده آلهاي فرهنگ يوناني. منتقدین چپ مينويسند که او با زباني استادانه و هومانيستي، يکي از مهمترين شاعران انقلابي بورژوايي (شهروندي؟) آلماني است. شعرش به تقليد از شعر يونان باستان خواهان وحدت انسان و طبيعت است. آنطور که خوانندگان رمانتيك انتظار داشتند، شعراو غير از نوستالژي اتوپيستي، داراي آهنگ موسيقي است. و غير از جنبه هاي سياسي و ملي، شعر او داراي تصورات وحدت اتوپيستي است. در ادبيات اروپا او را يکي از نوابغ ادبي بشمار مي آورند. نوستالژي: آزادي، زيبايي و جواني در غالب اشعارش مشاهده ميشوند. او در سال 1797 با شعر "عروضي" شيلر وداع نمود و به تقليد از شعر يونان باستان پرداخت. در شعر پر تحرکش، غير از اميد، غم ايده آلهاي از دست رفته عصر طلايي يونان باستان مطرح ميگردند. زبان متنوع اشعارش سنتز فکر يوناني با مناظر زيباي وطن و واقعيات مشاهده شده، است. او را شاعر ايدهها نيز مينامند. او براي ارزشهاي ايده آل، شور و شوق آتشين شاعرانه اي از خود نشان ميدهد.

اشعار آغازین او را زیر تعثیر فلسفه کانت بشمار می آورند. تفسیرهای فلسفی گوناگون از اشعار او برای تمام سیستم های فلسفی ایده آلیستی قرن گذشته، تاکنون مورد استفاده بعضی محافل نیز قرار گرفته است. او خود هوادار فلسفه پانته ایستی طبیعت-خدا بود. هلدلین کوشید از شعرش برای حذف تضاد میان هومانیزم زیبایی گرا - و عمل و اقدام سیاسی، استفاده نماید. او در سر، رویای هومانیزستی جدیدی بشکل دوران یونان باستان داشت. در نظر او زمانی يك عصر در تاریخ فرهنگ ابدی میشود که در آن زیبایی و عقلگرایی باهم وحدت نمایند. برای رمانتیکهایی چون او، طبیعت يك منبع درك و احساس و حالات است یعنی يك انعکاس و عکس العمل ایدهها. در نظر او عشق الاهی را باید در انسانیت و طبیعتگرایی جستجو نمود. او در اشعارش به قربانی نمودن قهرمانانی میپردازد که برای آشتی طبیعت با خدایان، خود را فدا می نمایند. اهل نظر در شعر او جنبه هایی از شعر شرق؛ مانند موازی گرای، راکشف کرده اند.

اهل ذوقی مدعی شد که سه عشق او: به انقلاب فرانسه، به زنان اشراف، و به فرهنگ و خدایان یونان باستان، موجب جنون غم انگیزش گردید. او خلاف همعصرانش هیچگاه از حمایت انقلاب فرانسه و تحولات اجتماعی آن دست برنداشت؛ حتا در دوره به حکومت رسیدن ناپلئون. او امیدوار بود که با کمک تبلیغ فرهنگ یونان باستان و عقاید یعقوبی انقلاب فرانسه، به پروسه انقلاب در میهن خود کمک نماید. و سالها به شکایت از اوضاع غیرعادلانه اجتماعی آلمان پرداخت و خواهان تغییرات انقلابی در روابط اجتماعی شد. نوزایی هومانیزستی مورد نظر او، مبیایست بر اساس: حقیقت خواهی، آزادی، و مردم گرایی باشد. در جای دیگری او گفته بود که برای مشاهده مجدد دوران طلایی یونان باستان باید يك نظم و هماهنگی میان انسان، طبیعت و خدایان برقرار گردد. او برای گذشته یونان مرثیه ها سرود. مرثیه هایی که مبیایست برای آزادی یونان از زیر سلطه ترکهای عثمانی مفید واقع کردند. سرانجام او از رمانتیک، یونان پرستی به موضوعات زمان خود و تاریخ غم انگیز کشورش بازگشت. گروهی از محققین ادبی پاره ای از اشعار او را صوری و مجازی و فلسفه جهانبینی اش را ایده آلیستی بحساب می آورند، چون او رویای روشنفکرانه ای از تاریخ و فرهنگ ایده آلیستی داشت، قهرمانانش نیز اغلب ایده آلیست های انقلابی هستند.

فریدریش هلدلین بین سالهای 1770 و 1843 در آلمان زندگی نمود. پدر وی کارمند دربار یکی از دوک های حاکم در یکی از ایالات آنزمان آلمان بود. امروزه هنوز تاکید خاصی روی زیبایی هلدلین میشود. زندگی او چون زندگی کلاسیک تراژدیک پایان یافت. وی سالها کتابدار سالنهای دربار و یا معلم خصوصی بچه های آنان بود. او نه تنها با هگل و شلینگ همکلاس، بلکه با شیلر، گوته، هگل و فیخته آشنا شد و در دانشگاه فلسفه و الهیات خوانده بود. در سال 1802 جنون گرفت. شخصیت دیوتیما در آثار او همان سوزته، معشوقه اش میباشد که نابخه ای است با چهره ای زیبا، همچون الهه ای در آثار افلاتون. با 150 سال تاخیر، از اوایل قرن بیست، به عظمت ادبی هلدلین پی بردند. مجموعه آثاری از او در سالهای 1943 و 1975 تاکنون منتشر شده است. وی به ترجمه آثار یونانی از جمله اشعار: پندار و سوفوکلس نیز پرداخت. از جمله دیگر آثار هلدلین: رمان هیپیون، نمایشنامه تراژدیک مرگ امپدوکلس، شغل شاعری، جشن صلح، سرودی برای آزادی، انسان، خطاب به هموطنان، یونان، آشیل، نان و شراب، سرودهای میهنی، نیمه زندگی و اشعار رمانتیک پیرامون رودخانه های: راین، ماین، نکار، دونائو و غیره هستند.

۱۱۶- هومر کیست؟- درسهای ادبی غرب. Homer 800 v.Chr.

اگر فردوسی هزار سال بعد از میلاد به گردآوری و شعرنمودن بخشی از حماسه های قهرمانی ایران کهن پرداخت، هومر 800 سال پیش از میلاد، از میان صدها اسطوره و حماسه قهرمانی

یونانی دو داستان تاریخی الیاس و اودیسه را بصورت شعر درآورد. مورخین غرب تاریخ فرهنگ یونان را 4000 سال و تاریخ فرهنگ سومری را 5000 سال حدس میزنند. محاصره و تسخیر شهر ترویا در غرب آسیای صغیر و در ترکیه امروزی، حدود 1200 سال پیش از میلاد اتفاق افتاد و هومر 400 سال بعد یعنی در قرن هشتم پیش از میلاد، آن جنگ تاریخی میان یونانیها و ترویاییها را در دو کتاب شعر بلند حماسی خود یعنی در الیاس و اودیسه بصورت شعر روایتی درآورد.

هومر، حماسه سرای یونان، در نیمه دوم قرن هشتم پیش از میلاد زندگی نمود. دواثر او در آغاز ادبیات یونان و سنت حماسه سرایی قهرمانی غرب قرار دارند. او در آغاز شعر اروپا نیز قرار دارد، گرچه وی متولد شهر از میر "سمیرنا" در غرب ترکیه امروزی است. به گمان مورخین، او غالب عمر خود را در روی جزیره چیوس گذراند و در روی جزیره لوس فوت نموده است. دو کتاب او حاوی 28000 شعر "هگزامتری" هستند. به نقل از کارشناسان ادبی، آثار او تأثیر مهمی روی ادبیات غرب از زمان ورژیل تا زمان جویس از خود جا گذاشته اند. حتی در دوره باستان و قبل از میلاد عده ای از اهل شعر، او را آموزگار ادبی خود بشمار می آوردند. بیوگرافی نویسان او را شاعری خواننده و آواز خوان مسافر سیار نابینا و نقال میدانند که آن زمان در دربار حاکمان، امیران، اشرافیان و پادشاهان مردم معمولی در کوچه و بازار به سرگرم نمودن و نقل داستانهای حماسی کهن می پرداخته است. گرچه گروهی او را شاعر آندو کتاب میدانند، گروه دیگری وی را تنها گردآورنده و نقال اشعار و داستانهای حماسی پیش از خود بحساب می آورند.

گروهی هم هومر را در آغاز ادبیات کتبی و در پایان شعر شفاهی یونانی یشمار می آورند. با کمک او از میان صدها شعر حماسی و قهرمانی دو عدد از مهمترین آنان بزمان ما رسیده است. زبان شعر حماسی، زبان هنری آن زمان بود. در این دو حماسه بخش مهمی از فرهنگ جزیره کرت و فرهنگ مکینی نقل شده اند. زبان هومری گویا تا دوره بیزانس مورد استفاده بوده است. زبان شناسان مکتب اسکندریه در قرن سوم پیش از میلاد در مصر اشعار او را بصورت کتبی به نسل های بعدی انتقال داده اند. اطلاعات امروزی درباره هومر معمولاً از دوران هلنی به زمان ما رسیده است. گروه دیگری مدعی هستند که اشعار او ناشی از واقعیات مستقیم، طبیعی و جهان بینی واقعی آن زمان یونان ریشه گرفته اند.

اشعار هومر را خوانندگان سیار و مسافر از قرن 6 پیش از میلاد در نقاط مختلف یونان در میان مردم نقل میکردند. در عبادتگاه و المپیا مورده نظر هومر، خدایان و بت های سنگی گوناگونی مورد توجه مردم آن زمان قرار داشتند. دو کتاب شعر او همچون کتابی مقدس برای یونانیان و مستعمره نشینان آن در غرب آسیای صغیر، نه تنها از قهرمانان زمینی بلکه از خشم های الهی خدایان سخن گفته اند؛ خدایانی که آن زمان با خندهها و خشم های خود شباهتهایی به انسانهای معمولی زمینی داشتند. در آثار او که مدتی بصورت دین یونانی مورد احترام بودند، انسانها تصویری از خدایان هستند، و تنها برتری خدایان بر انسانها این بود که آنان فنا پذیر و قادر تر از انسانهای معمولی بودند. احترام به خدایان نه تنها حسابگرانه و عاقلانه بلکه پرهیزکارانه، و کارنیک نیز نه تنها فعالیتی اخلاقی بلکه امری زیبا و خوشایند بود. زبان ادبی هومر آن زمان موجب وحدت میان اقوام یونانی در مقابل نیروهای خارجی گردید.

به هومر غیر از دو کتاب الیاس و اودیسه، اشعار و کتابهای دیگری را نیز نسبت داده اند؛ از آن جمله: سرودهای هومری، کیکلوس های حماسی روایتی، سرودهای طنز چوپانی مارگیت، سرودهای خدایان، و کتاب طنز کلیله و دمنه ای جنگ موش و قورباغه ها. سرودهای هومری، مجموعه ای از 33 سرود مذهبی درباره خدایان بسبب حماسی هومری هستند که در زمان باستان آنان را به او نسبت میدادند. راپسودها یا خواننده گان مسافر سیار برای مقدمه نقالی و سرودخوانی خود از این سرودهای هومری استفاده میکردند. آنان احتمالاً در قرن 7 پیش از میلاد از طریق شاعران

گمنام سروده شده اند. نبوغ هومر در ترکیب سنت شعری و فرم فردی ادبی بود. عناصر زبان آرکائیک و خیالپردازی های فوق العاده در شعر او نیز دیده میشوند. اهمیت تئوریک آثار هومر در آنجاست که نه تنها ورژیل و هوراز بلکه ارسطو نیز در کتاب بوتیکای اش پیرامون هنر شعر سرایی از او کمک گرفته است. اشعار او نه تنها قرنهای کتابهای درسی اروپا بلکه در روی شاعران نسل بعد و روی جهانی جوامع یونان باستان از خود اثر بجا گذاشته اند. در دوره رنسانس، کشورهای رومی زبان و نویسندگان مشهور ایتالیایی به کشف دوباره هومر پرداختند. در تئوری ادبی دوره "توفان و هجوم" زمان گوته در آلمان، هومر اثر مهمی بجا گذاشت، چون آنان ریشه تمام ادبیات عال را نه در هنر بلکه در طبیعت جستجو میکردند.

کتاب الیاس، اثر هومر، قدیم ترین کتاب شعر ادبیات مغرب زمین است. این کتاب بازبانی فوق العاده شاعرانه دارای 16000 بیت شعر "هگزامتری" است. 24 سرود این کتاب پیرامون خشم آشیل، قهرمان ملی و ایده آل یونان باستان است. اشعار این کتاب به محاصره 10 ساله شهر ترویا از طرف یونانیان در غرب آسیای ضعیف؛ آنزمان مستعمره نشیمن یونان، می پردازد. حوادث 50 روز آخر محاصره ترویا در این کتاب بصورت شعر در آمده اند. زبان هنری این کتاب دارای عناصر لهجه ایونی - اولیسی می باشد. منقدین ادبی مدعی هستند که هومر در این کتاب به شرح جهان انسانی نیز می پردازد. تسلط انسان بر خود در این کتاب بالاترین فرم رفتار مطلوب انسانی و رفتار صحیح در مقابل خدایان مورد اعتقاد آنزمان است. الیاس، عنوان این کتاب از ایلین گرفته شده که نام پیشین شهر ترویا در 1200 سال پیش از میلاد بوده. طبق اشعار آمده در این کتاب، مبارزه دو ملت یونانی و ترویایی در آنزمان، مبارزه دو دسته و گروه از خدایان است که از این دو طرف جنگ حمایت میکردند و سرانجام خدایان غرب یونانی بر خدایان شرق ترویایی پیروز شدند.

کتاب شعر "اودیسه"، جوانتر از کتاب "الیاس" است که به لهجه ایونی سروده شده. این کتاب را دومین سند آغاز ادبیات غرب بحساب می آورند. همچون کتاب الیاس انگیزه های شعر شفاهی در آن درج شده اند که تا زمان فرهنگ جزیره کرتی - مکینه ای به عقب میروند. این کتاب از نظر زبانی مدرن تر از کتاب الیاس است. 12200 شعر هگزامتری آن بصورت 24 فصل، ماجرای سفرهای پر رنج اودیسه و بازگشت وی به وطن نزد همسرش است. روایت شرح 40 روز آخر جنگ ترویا در این کتاب ضبط شده اند. کشتی شکسته گی اودیسه در حین بازگشت به وطن، در دریای مدیترانه، ماجرای غم انگیز دیگر این کتاب است. فرق محتوای آن با کتاب الیاس، تصویری جدید از انسان و رابطه دیگر نسبت به خدایان یونانی است. از جمله صفات اودیسه در این کتاب: بلوغ شخصیت، توانایی تحمل در دورنج زندگی، اطاعت در مقابل خدایان، تیزهوشی، خیالپردازی و احساس مسئولیت هستند. در این کتاب، آنزمان به شرح انسان "نوینی" پرداخته شده است، و به خلق و انسانهای ساده و رنجبر در این کتاب، خلاف کتاب الیاس اهمیت بیشتری داده شده است. این کتاب نه تنها روی حماسه سرایی دوره سده های میانه غرب، بلکه روی دوره رنسانس نیز تاثیر مهمی داشته است. اودیسه در این کتاب بعد از سالم رسیدن به وطن در ایتاکا، به انتقام از مردان مزاحم اشرفی میپردازد که در غیاب او، مزاحم همسرش پنلپ شده بودند. شاعر، دلایل ادبی شدن.

۱۱۷. شعر، نام هایی تکان دهنده!

هوراز . قبل از میلاد (8 - 65 Horaz)

زمان ، حدود 50 سال پیش از میلاد است که هوراز ، شاعر ملی جمهوریخواه و اصلاحگرای رم باستان به مدرسه میرود . نام کامل او “ملک هرات فلک” ، فرزند يك بنده آزاد شده است که به نان و آبی رسیده . گرچ مجموع اشعارش به قطوري يك کتاب است ولي بیش از 2000 سال است که او در محافل ادبی جهان این چنین شهره آفاق است . او پیش از خیام نوشت که “حالی خوش باش و فکر برباد مکن !” .

هوراز را مهمترین طنز سرای رم باستان نیز بشمار می آورند . گروهی هم او را امروزه نماینده “شعر مطلق” میدانند چون او شاعر توانایی فرم است تا محتوا . او از هواداران محفل اسکندریه و یکی از آغازگران “شعر نوگرا” در قدیم میباشد . بجای شعر طویل حماسی پیشین ، او به سرودن شعر کوتاه پرداخت . در نظر او هر شعری باید مانند تابلو نقاشی باشد . و هر بیتي، اثری است هنری با پروسه ای ریاضی و قانون مندی هایش . و هر واژه باید تأکیدی باشد برای احساسات شاعر . چون فقط احساسات شخصی در شعر او غالب است ، اشعارش اتوبیوگرافیک نیز مینامند . او دو نقش برای شاعر قایل است ؛ یکی اینکه مفید باشد ، دیگری آنکه موجب فراحی خاطر گردد .

در شعر او گاهی ، پشت هر بیتي، خوف از مرگ حاکم است . او غیر از اشاره به ضعف های انسان ، به انتقاد اجتماعی نیز می پردازد و توصیه میکند که انسان نباید پیش را از مرزهای طبیعی فراتر بگذارد . اخطار فلسفی او : قناعت ، اعتدال ، خونسردی ، و میانه روی در زندگی است . گرچه هر درد و رنجی ، پایانی دارد ، از جوانان میخواهد که خوش باشند و لذت ببرند . او در جوانی ، تبلیغ فلسفه لذت اپیکور نمود و در کهنسالی ، عزلت و گوشه گیری رواقی را پیشنهاد کرد .

بدلیل حضور مدام جنگهای امپراتوران خودی و خارجی ، او از سیاست و رفرم ناامید گردید و ضعفهای انسان را : حرص و طمع ، ارنیه خواری و خوش گذرانی دانست . فلسفه خصوصی او پیرامون تاریخ و اسطورههای رم و یونان و ایران بود . او یکی از وقایع نگاران ادبی تاریخ و سیاست نیز بشمار می آید . آثارش سندي است پیرامون جامعه رم در صد سال پیش از میلاد . در شعرش ، خواننده گاهی شاهد شور و لذت در زندگی - و گاهی گواه قناعت و درویشی رواقی میگردد . شعر او تشویقی است از : عشق ، دوستی ، جمعگرایی ، طبیعت ، شراب نوشی و آواز . از جوانان میخواهد که : ورزش ، عشق ، رقابت ، و بازی را فراموش نکنند . او بجای خیالپردازی ، به طرح احساسات واقعی خود میپردازد . شور و غم نیز گاهی در شعرش به رقابت باهمدیگر میپردازند .

دانته او را به اهمیت هومر میدانست . ورژیل بدلیل توانایی های ادبی و تئوریک ، او را به امپراتور زمان خود معرفی نمود تا مورد پشتیبانی قرار گیرد . در ادبیات غرب ، گوته ، شیلر ، بودلر ، هسه ، و برشت را زیر تاثیر او بشمار می آورند . لسینگ او را نه تنها شاعری فیلسوف ، بلکه نماینده طنز و عقل نامید . نیچه او را تنها نماینده هنر شعری باستان دانست که هر واژه اش دارای شناسنامه و پرونده و جای خاصی است . ولی هوراز ، خود را شاگرد سافو ، شاعره لژی دوره باستان دانست . فلسفه عامیانه هوراز دارای عناصری از فلسفه اپیکور و فلسفه رواقی آن زمان است . زبان و هنر شعری او قرنهای ، از جمله ایده آلهای ادبیات غرب بودند . هوراز تاثیر مهمی روی شعر بعدی اروپا از خود بجا گذاشته است .

۱۱۸ - جمهوری خواهی نویسنده

ویکتور هوگو ، شاعر ، نمایشنامه نویس و داستانسرای فرانسوی ، حدود بیست سال از عمر طویل خود را در خارج از وطن در تبعید زیست و زمانیکه دولت وقت از او دعوت به بازگشت نمود ، او جواب داد : من زمانی برخوادم گشت که آزادی نیز به کشور بازگشته باشد . و در ضرب المثلی عامیانه آمده : از روزی که سرنوشت ، ویکتور هوگو را تبعید کرد ، شاه

احساس سایه خدابودن نمود. ویکتور هوگو با آثار انتقادی اش خشم مذهبیون مسیحی و دولت سلطنتی را برانگیخت. گرچه او خود شخصا فردی مذهبی بود، ولی همیشه خواهان جدایی دین از دولت بود. زندگی ادبی هوگو با شرکت در مسایل اجتماعی و سیاسی درهم آمیخت. او برای جانبداری از یک جمهوری لائیک به جناح مبارزین زمان خود پیوست.

ویکتور هوگو فرزند یک افسر دوره ناپلئونی بود که از سال 1802 تا سال 1885 زندگی نمود. او 66 ساله بود که جنازه همسرش را در تبعید تا مرز فرانسه حمل کرد و آنرا برای خاکسپاری به وطن تحویل داد. آخرین جمله آمده در دفترچه یادداشت‌هایش بصورت زیر است: عشق یعنی دست به کاری زدن و میدان عمل را ترک نکردن. ویکتور هوگو زیر تاثیر انقلاب 1848 فرانسه، نویسنده ای آرمانگرا و خوشبین نسبت به پیروزی زحمتکشان شد. او پنجاه ساله بود که به دلیل جانبداری از جناح چپ جمهوریخواهان فرانسه مجبور به ترک وطن گردید.

در قرن بیستم با به فیلم درآوردن بعضی از آثار او، مشهوریت جهانی اش چند برابر گردید. کتاب گوزپشت نتردام او دوازده بار و رمان بینوایان بیست بار به صورت فیلم درآمدند. منتقدین ادبی کتاب بینوایان ویکتور هوگو را سنفونی عدالت خواهی و عشق به ایده آلهای و اعتراض برحق رنجبران میدانند. او در آثارش معمولا از شکست و مرگ و پایان اسطوره‌های دروغین و پدیده‌های ناگوار خبر میدهد. کنار زدن خالق جهان، مرگ شیطان، فرار دیکتاتور، پایان فقر، زجر، بیماری، خرافات و بی عدالتی، محتوای بعضی از کتابهای او هستند. او شاعر مقاومت سیاسی و اجتماعی زمان خود نیز بود. از جمله مجموعه اشعار او، کتاب: شرقی‌ها، و سرودهای خیابان و جنگل، هستند. او به جانبداری از انقلاب، شعری بنام: خطاب به دانشجو یان، سرود. اشعار مقاومت او علیه رژیم ناپلئون سوم، اشاره ای به خواسته های کارگران نیز میباشد.

فعالیت ادبی هوگو با تاتر و نمایشنامه نویسی شروع گردید. او در آغاز پایه گذار تئوری جدید تاتر رمانتیک بود. از جمله نمایشنامه های او: درام هرمانی، و پادشاه الکی خوش هستند، اما فعالیت عمده ادبی هوگو در زمینه رمان و داستان بلند است. اثر جاودانی بینوایان - گوزپشت نتردام - ماسک خندان - هنر پدربزرگ بودن - روزهای آخر خالق و شیطان - حرف و عمل - ساعات آخریک اعدامی - افسانه قرن - و پرچم سیاه از مشهورترین داستانها و رمانهای او هستند.

رمان گوزپشت نتردام او یک رمان تاریخی است. رمان بینوایان یک اثر اجتماعی میباشد که بقول منتقدین، گویی برای سوسیالیستهای انقلابی مذهبی نوشته شده. رمان روزهای آخر یک اعدامی، ورود هوگو به ژانر رئالیسم ادبی را نشان میدهد. رمان پرچم سیاه، اولین اثر دفاع از جنبش سیاهان و بزرگترین کتاب ضد برده داری است.

سور رئالیستها در آثار هوگو جنبه هایی از صلح خواهی، انساندوستی و جهان وطنی را کشف نمودند. هوگو میگفت: تاریخ و آینده کشور، آبستن انسانگرایی و انساندوستی هستند. اونه تنها به انتقاد از جامعه صنعتی مدرن و عوارض جنبی ناشی از آن پرداخت، بلکه طوفان و گردباد تضادهای زندگی و هستی را هم نشان داد، بدون اینکه خواننده را به وحشت اندازد. هوگو میگفت: دین مسیح هیچگاه قادر به پیشرفت و پاکسازی جامعه نخواهد شد. در ایمان و اعتقاد باید خالق انتقام گیر و خشن را کنار زد.

او جانبدار هنر ساده و همه فهم بود و میگفت: هنر را باید خلقی کرد. هنر ایده آل او، مخلوطی از هنر آوانگارد روشنفکران و هنر ساده توده ای بود. فلوربر در باره ساده گی آثار او مینویسد: این ویکتور هوگو چه نویسنده توانایی است!، من با یک نفس دو جلد کتاب: افسانه قرن، اورا خواندم

لویز آراگون مینویسد: هوگو برای فرانسه در 200 سال آینده مانند دانتی برای ایتالیا، شکسپیر برای انگلیس، پوشکین برای روسیه و گوته برای آلمان خواهد بود. هوگو در کنار

مولیر، محبوب ترین نویسنده فرانسوی شد. زولا مینویسد: در تاریخ ادبیات فرانسه، تنها ولتیر را میتوان با ویکتور هوگو مقایسه کرد، من کارگرانی را می شناسم که پول توتون سیگار خود را خرج خرید کتابهای هوگو میکنند. آراگون، برتون و سوررنالیستها هم برای نوزایی مجدد و محبوبیت ویکتور هوگو از هیچ کوششی دریغ ننمودند.

Henrik Ibsen (1828- 1906)

۱۱۹- اعدام خودی ، جشن غیر خودی !

نمایشنامه نویسی چون سعید سلطانپور را اعدام میکنند و به جشنی برای ایبسن ، اجازه برگزاری میدهند. چه نیکو میبود اگر از تمام اعدامیان فرهنگی و اجتماعی و سیاسی آشکارا و عملاً اعاده حیثیت میشد و مقصرین به محاکمه کشیده میشدند. بعد از یادی از شاعر اعدامی روس ماندلشتام ، شنیدم که تازگیها طی جشنی از ایبسن در ایران قدردانی می شود. نمی دانم بدون ضرب و شتم شرکت کنندگان ، میشود مراسمی هم برای استاد امیرحسین آریانپور برقرار نمود یا نه؟! . ایبسن کیست ؟ . در مطلب زیر شرح مختصری درباره وی آمده .

در آغاز باید در اینجا یادی از دکتر آریانپور نمود که بخشی از دوستداران ایرانی ادبیات جهانی را با نام هنریک ایبسن ، نمایشنامه نویس نروژی آشنا کرد . ایبسن یکی از آغازگران ادبیات اجتماعی-انتقادی در 150 سال پیش اروپاست . یقیناً میتوان گفت درام نویسی اروپا بدون نام او غیرقابل تصور است . نمایشنامه های انتقادی ایبسن تاتر اروپا را تحت تاثیر قرار داد. او خالق نمایشنامه های رئالیسم انتقادی نیز است . امروزه میتوان او را یکی از کلاسیکهای ادبیات نروژ بشمار آورد . سالها نقل قولهای او مانند جملات قصار نیچه ورد زبانه بود. اهمیت آثار او را در کنار کارهای : برشت، شکسپیر، و شیلر قرار میدهند ، گرچه بعضی از آثارش سالها در اروپا ممنوع بودند و یا سانسور می شدند.

هنریک ایبسن بین سالهای 1828 و 1906 میلادی زندگی نمود . او از خانواده ای متوسط برخاسته بود ، پدرش یکی از تجار شهرشان بود که به علت تحولات جدید نظام سرمایه داری ورشکسته شده بود . ورشکستگی تجارتخانه پدر در نوجوانی موجب فقر و فشار اجتماعی به خانواده او شد . ایبسن از آن زمان درد مردم نیازمند را با گوشت و پوست خود حس نمود . شاید به این دلیل او در جوانی به هواداری از نظریات سوسیالیسم تخیلی مبارزی بنام مارکوس ترانه پرداخت . با وقوع انقلاب 1848 در شمال اروپا ایبسن به سرودن اشعار آزادیخواهانه پرداخت . ایبسن بیش از 27 سال از عمر خود را به دلخواه یا به علت فرار از خطر توطئه گروههای راستگرا در خارج از وطن زیست که یکی از نتایج آن آشنایی او با تاتر کشورهای دیگر بود .

نروژ وطن او کشوری است که باوجود چهار-پنج میلیون جمعیت ناچیز خود ادیبان بزرگی به فرهنگ جهانی تقدیم کرده . در قرن نوزده زمان او همچون دوران رمانتیک اروپا بحث شدیدی میان دوجناح طرفدار ادبیات زیباگرایی و ادبیات اخلاقگرایی درگرفت . ادبیات قرن نوزده کشورش وارث تمایلات سیاسی-اخلاقی عصر روشنگری و نظریات آزادیخواهانه رمانتیک شد. ایبسن با آغاز مبارزات اجتماعی به جنبش کارگری میهن اش پیوست .

در سال 1866 مجلس ملی نروژ به موجب نوشتن نمایشنامه : آتش سوزی ، حقوق سالانه ای برای او تعیین کرد تا ایبسن با خیال راحت به مسافرت برود و به وظایف ادبی اش جامه عمل بپوشاند. امروزه میتوان گفت ، این کار را میگویند تشویق و قدردانی از اهل قلم نه اینکه ترمز دستی اتوبوس نویسندگان را نکشیدن و آنها را به ته دره پنجشیر فرستادن !.

ایبسن برخلاف رسم روزگار و فرهنگ حاکم زمان خود با قربانیان جامعه مردسالار و جنبش زنان نیز ابراز همدردی نمود. در قرن نوزده، ادبیات، رسانه ای بود که با کمک آن زنان نیز خواسته ها و مسائل خود را مطرح میکردند. مشهورترین اثر ایبسن: خانه عروسکی، نیز در باره مبارزه زنان نوشته شده. او در این نمایشنامه فشار و ظلم به زنان در جامعه غیرعادلانه را نشان میدهد. ایبسن در باره اینگونه ادبیات می نویسد: زولا به درون باتلاق میرود تا در آن شنا کند ولی من برای اینکه آنرا تمیز کنم. در آثار او معمولاً مسائل اجتماعی به شکل موضوعات خانوادگی مطرح میشوند. در نمایشنامه: اشباح، او نه تنها وابستگی زن در پیوند و ازدواج بورژوازی پدرسالار را نشان میدهد بلکه درد و رنج کودکان در خانوادههای از هم پاشیده شده را معرفی میکند. ایبسن به انتقاد از جامعه ای میپردازد که مردها در آن معیارهای رفتار و کردار زنان را تعیین میکنند.

او در نمایشنامه: مرغابی وحشی، فساد و پوسیده گی جامعه سرمایه داری را نشان میدهد. در درام: دشمن خلق، تضاد ظاهر و ماهیت باطنی جامعه معیوب را به انتقاد میگیرد. و در نمایش: اگر ما مرده ها برخیزیم، اهمیت جهانی و انسانی درام را نشان میدهد، در این قطعه او بطور سمبولیک: دروغ، حيله و منفعت پرستی در زندگی و جامعه طبقاتی را به بحث میگذارد.

نمایشنامه های آغازین ایبسن زیر تاثیر پدیده رمانتیک ملی مد روز آنزمان بود که با سنت گرایی ارتجاعی مبارزه میکرد. ایبسن به انتقاد از ارزشهای زیبایی شناسی لیبرالیسم سیاسی نیز پرداخت. نمایشنامه هایش گرچه در آغاز دارای عناصر سمبولیک، فلسفی و یا فولکلوریک بودند، ولی او در خاتمه به واقعگرایی انتقادی روی آورد. ایبسن در ابتدای کار نویسنده گی ده سالی درامهای فلسفی نوشت. گرچه او خود فرزند لیبرالیسم اروپایی است ولی با جنبه های منفی آن نیز مبارزه کرد و از آن انتقاد نمود. ایبسن جامعه و طبقه خود یعنی طبقه بورژوا را بخوبی می شناخت و آنرا با توانایی خاصی به نقد کشید. او نه تنها به موضوع حقوق و حرکت اجتماعی زنان بلکه به جنبش اعتراضی کارگران و نتایج منفی صنعتی شدن کشورش هم پرداخت. او در آثارش نه تنها روباه صفتی، دورویی نظام سرمایه داری را نشان میدهد بلکه تضاد بین اصول اخلاقی نظری و زندگی خشن عملی را عمده میکند. او از نظام و اصولی انتقاد میکند که با لباس دمکراسی، منافع یک گروه اقلیت استثمارگر را نمایندگی می نماید. با مرگ ایبسن، قهرمان درام اکسپرسیونیستی مرسوم آنزمان، بار دیگر مردها شدند. در طول جنگ جهانی اول نیز زنان یا در کارخانه های اسلحه سازی به پرکردن خمپاره ها پرداختند یا در باجه های بلیط فروشی به کار گمارده شدند، یعنی توفقی ناخواسته در حرکتهای تساوئی خواهانه حقوق زنان صورت گرفت.

۱۲۰- ماکسیم گورگی در کلاس درس

در یک روز گرم پاییزی بعد از تمرین روز چهارم آبان، دانش آموزان محله بختیاری های فلان شهر به کلاس درس انشاء رفتند. آقای براتی، معلم انشاء که لیسانسیه تاریخ از دانشسرای عال بود، موضوع انشاء را چنین تعیین نمود: تابستان چگونه گذشت؟ نوبت محمد طاقی، معروف به محمد حموله، همراه ورقه انشاءش به جلو کلاس آمد و چنین خواند: به علت گرمای هوا و تنگی خانه اغلب شبها همراه سایر بچه های محل، تابوت های چوبی مرده شویخانه پشت مسجد را به رودخانه کارون می انداختیم و با آنها قایق سواری میکردیم. گاهی هم یک جنگ دریایی بین باند رجب دیزه، معروف به رجب بابادی، و گروه احمد ریگی، معروف به احمد منجزی، پیش می آمد و بعد از بازی شبانه تابوت های آسیب دیده را قدری میخکاري میکردیم و آنها را دوباره به اطاق مرده شویخانه مسجد برمیگردانیم برای شب بعد.

و عصرها هم که هوا قدری خنک میشد، در جاده سربالایی محل، ما منتظر پیکاب های بار میوه سنگر میگرقتیم. با رسیدن آنها به سربالایی محل، یکی به پشت رکاب می پرید و چادر باری را قدری باز میکرد تا میوه ها و سبزیها پایین بریزند. زنهای کارگران فصلی ساختمانی و عمله محل، ما را همچون رابین هود جشن میگرقتند. توشمال ایل چهار لنگ همراه دهل زن ایل هفت لنگ با پشتیانی میشکال طایفه باباحمدی ساز و دهل میزدند. جوانان ترکه بازی و چوب بازی میکردند در حالیکه دختران دم بخت با لباسهای رنگارنگشان دستمال بازی مینمودند و دسته جمعی کل میزدند، کلی... لی لی لی... لی لی لی... یی یی یی..!

صبح ها بعد از اینکه به علت تابش سوزان آفتاب در حیاط بدون دیوار، زیر درخت کنار و سه پستان، دیروقت از خواب بیدار میشدم، با تیرکمان کشتی خود همراه سایر بچه ها به شکار کبوترهای کبوتربازان محله های آن طرف رودخانه می رفتیم و بعد از شکار، کبوتران زخمی را در بازار مرغ فروشان به قیمت ارزان می فروختیم.

آقای براتی که یک معلم تبعیدی از همدان به جنوب بود، بعد از شنیدن انشای محمد طاقی، معروف به محمد حموله، خطاب به او گفت: پسر! محله شما آدم را بیاد پابرهنه ها و بی سرپنایان آثار ماکسیم گورکی در زمان روسیه تزاری قبل از انقلاب می اندازد. گورکی هم یعنی تلخی و آدم تلخی چشیده. بچه با سردادن خنده، از آقای براتی دعوت کردند که شخصا از محله آنها دیدن کند. آقای براتی درد و رنج تبعید را با دیدار از محله بختیاری ها به جان خرید و تصمیم گرفت برای مبارزه با فقر و فلاکت کاری بکند. بعد از انقلاب او ولی برای همیشه از اداره آموزش و پرورش اخراج شد. او چون دیرزمان ازدواج کرد، دارای دو دختر کوچک است. آقای براتی اکنون میوه فروشی باز کرده و صبح های زود، حدود ساعت پنج صبح با ماشین کرایه ای وانت همسایه به بازار عمده فروشی میوه میرود. رقیبان جوانتر بارها او را هل داده اند و از روی ماشین پایین انداختند. یکبار او را دیدم با دست گچ گرفته در حالیکه کتابی از ماکسیم گورکی بنام: وظیفه ادبیات، زیر بغل داشت. من هم از آن روز دنبال کتاب های ماکسیم گورکی می گردم. امید است آمریکا ادعا نکند که گورگی هم با استالین رفیق بود. اوضاع محله بختیاری ها هنوز بهتر نشده، گرچه به علت مهاجرت روستائیان به شهر، جمعیت آن چندین برابر گردیده و آدم را به یار محله - هارلم - در ایالات نامتحد می اندازد.

۱۲۱- شاعره، میان جنگ و فاشیسم.

Ilse Aichinger (1921- ?)

ایلزه آیشینگر، - نویسنده اتریشی.

ما
نسلی بدون وداع
که مقصدی را مالک بود.
مقصد را باور مکن
وداع مهم شد.
میان من و زبانم
آتش بسی مرگبار؛
چون حرفی برای گفتن
نبود.

خانم ایلزه آیشینگر، شاعره و داستان نویس اتریشی یکی از نمایندگان مهم ادبیات مدرن بعد از جنگ جهانی دوم و عضو گروه ادبی 47 آلمان به سبب نیمه یهودی بودن تحت تعقیب

فاشیسم قرار گرفت. او خالق شعر، داستان، رمان، نمایشنامه رادیویی، مقاله و نقد ادبی است، و به عنوان زنی نیمه یهودی اجازه تحصیل نیافت. مادرش یک پزشک یهودی تبار و پدرش یک آموزگار "آریایی" بود. چون خانه شان در شهر وین نزدیک اداره گشتاپوی فاشیسم بود او خود شاهد اعزام یهودیان اتریشی به اردوگاه های مرگبار گاز شد. مادر بزرگ و خواهران و برادران مادرش را ماموران فاشیسم در سال 1942 بقتل رساندند. در دوران کودکی او، کودکان یهودی نه تنها اجازه نداشتند روی صندلی پارکها بنشینند بلکه با حمل ستاره زرد داود روی سینه، باید در قبرستانها بازی میکردند. او در آثار اتوبیوگرافیک خود به کودکان یهودی اشاره میکند که بطور راسیستی از هم جدا شده اند. موضوع تنها رمان او سرنوشت راسیستی کودکان تحت تعقیب قرار گرفته جنگ جهانی دوم و فاشیسم آلمان است. ایلزه آیشینگر گرچه در آغاز تحت تاثیر مکتب ادبی آبزورد بکت و یونسکو بود، زیر تاثیر سوررئالیسم کافکا آثاری آوانگارد نیز خلق نمود. او در آثارش خاطرات و مشاهدات خود را بصورت بیگانه ای مطرح نمود.

مجموعه آثار محدود او شامل داستان، شعر، رمان، نمایشنامه و نقد است. از آنجمله - پای چوبه اعدام، زنجیری، داستان آینه ای، محل زندگی ام، واژه های بد، من و زبانم، اخبار روز، دیدار از کلیسا، نقد ادبی کلاسیک و کافکا، دکمه ها، راهنمایی مجانی، الیزا الیزا، صحنه ها و دیالوگها، هیچ لحظه ای، سه دیالوگ، مادر بزرگم، یال کوه، خارج از وطن، دعوت به سوء ظن، چهارمین دروازه، ساختن روستا، الاغ سبز، و خاطرات کودکی ام در سینما، هستند.

رمان مشهور او "امیدی بزرگتر" نام دارد. او خالق نمایشنامه های رادیویی فراونی نیز است. پیتر هرتلینگ در باره اهمیت تنها رمان او می نویسد که آن هنوز منتظر نظر منتقدین ادبی است. آیشینگر در کتاب مجموعه نقدهای ادبی به همکاران نویسنده اش مانند کلاسیک و کافکا اشاره می نماید.

ایلزه آیشینگر برنده جوایز ادبی بیشماری از جمله جایزه ادبی گروه 47 و جایزه ادبی کافکا است. او با وجود دریافت جوایز گوناگون می نویسد که نویسنده نباید خادم دولت گردد. بعد از جنگ او به دلیل وظایف ادبی، تحصیل رشته پزشکی را ناتمام گذاشت. آثار ایلزه آیشینگر تاثیر مهمی روی داستان کوتاه نویسی مدرن ادبیات آلمانی زبان بجا گذاشته است. او در آثارش تقاضای استقلال زبان می نماید. وی توصیه میکند که انسان نباید به سانسور خاطرات جنگ و مرگ خود بپردازد. او در آثارش امید به عشق، انسانیت، آشتی و برادری را تبلیغ می نماید. او تحت تاثیر شک زبانی رادیکال خالق بوتیکای ادبی سکوت نیز است. در پایان، مقوله های رنج و مرگ در آثار او بسوی امید گرایش پیدا میکنند. او در پایان خلاقیت ادبی خود خالق زبانی دقیق، فشرده و تصویری نیز شد.

۱۲۲- مهاجران پوچگرا، تیزهوشان خرده بورژوا .

اوژن یونسکو (? - 1912) Eugene Ionesco
نویسنده ای که به ایران رفت !

به آغاز فصل سبز ایمان بیاوریم؟! درجای دیگری خواندیم و نوشتیم که هر سه نماینده تیاتر آبزورد پوچگرای غرب، مهاجرین و ناراضیانی بودند که از خارج به فرانسه رفته بودند. اوژن یونسکو از رومانی- آرتور آدامف از ارمنستان- و ساموئل بکت از ایرلند در نیمه اول قرن بیستم به پاریس آمده بودند. ولی بحث ما امروز در اینجا در باره اوژن یونسکو نمایشنامه نویس فرانسوی، رومانی تبار است.

پیش از اینکه “ماني” شاعر تبعیدي نوگرای ایرانی از بعضی ارهکاران و هم سرنوشتان مهاجر ویانقلابی های سابق که هر از گاهی جهت تازه کردن دیدارها به مام وطن رفت و آمد میکنند، انتقاد کند، هابرماس فیلسوف آلمانی بعد از انقلاب در ایران- و اوژن یونسکو، بنیادگذار تیاتر آبزورد، پیش از انقلاب، براساس دعوت نامه هایی فرهنگی به ایران رفته بودند.

برپایه يك شایعه رادیکال- و از موضعی نفی کننده، میتوان ادعا نمود که هابرماس را، محفل “هایدگر- نیچه” ای تحصیل کرده های کشورهای انگلوزاکستن- و یونسکو را هواداران انجمن خرده بورژوازی و نیهیلیستی شعار “هنر در راه هنر” با سرمایه های رسمی و دولتی به ایران دعوت کرده بودند.

“چگونه از شر احمدی خله راحت شویم؟”، عنوان یکی از نمایشنامه های اوژن یونسکو بود. ولی نخستین اثر او در باره زبان و اعمال آبزورد، نمایشنامه ای مشهور به “کچل خانوم خواننده” است. آشنایی مرحوم یونسکو با زبان : پوچ، بی معنی، بی هدف، آبزورد و لوس!، زمانی رخ داد که وی جهت یادگیری گرامر زبان انگلیسی، یک کتاب آموزشی خریده بود. به اعتراف خودش، در این کتاب او به مثالهایی برخورد نمود که در نظر او بی معنی و آبزورد می آمدند، از جمله : هفته دارای هفت روز است- سقف اطاق در بالای کف آن قرار دارد- رب گوجه را از گوجه فرنگی میگیرند، و غیره . در این رابطه وی بعدها اشاره کرد که فکر میکند اتفاقی و اشتباهها نمایشنامه نویس شده است.

یونسکو در سال 1955 یکی از محبوب ترین شخصیت های تیاتر فرانسه بود. با اشاره به تاریخ ادبی ثبت شده، تیاتر آبزورد با کوششهای تیاتر سوررئالیستی آغاز شد و پیشگام فراموش شده یی آن در فرانسه، آلفرد جاری با قطعه ای زیر عنوان “ابو دری” است. یونسکو ولی در مخالفت و لجاجت با تیاتر اجتماعی و مسئول سارتر و کامو، آثار خود را “ضد تیاتر” نامید. اولین و مشهورترین نمایشنامه یی یک صحنه ای یونسکو “ضد نمایشنامه” نام داشت.

یونسکو پیرامون تئوری تیاتر آبزورد نظرات گوناگون و گاه ضد و نقیضی منتشر کرد. در یکی از مصاحبه ها گفته بود که تیاتر باید : ساده، جالب، اصیل و صادقانه باشد. او تیاتر پوچگرا را عکس العمل تراژدی قرن بیستم دانست و میگفت نمایشنامه باید مانند آثار شکسپیر و کلايست، ابدی و مناسب هر زمان و دوره و جامعه ای باشد.

یونسکو از سال 1948 به بعد حدود 30 نمایشنامه موفق نوشت و با وجود همه فراز و فرودهای تئوریک، نمایشنامه های او را آینده نگرتر از آثار ساموئل بکت بحساب می آورند. منتقدین چپ مینویسند که در بهترین آثار او خواننده شاهد انتقاد از یکنواختی، ملال و پوچی زندگی قشر خرده بورژوا است و انتقادهای او از زندگی این قشر، بدون رابطه اجتماعی و دیالکتیکی با عوامل مهمتر میباشد و اکثر دیالوگهای آثار: سوررئالیستی-گروتسک- و آبزوردش، قابل فهم نیستند. او خود را زیر تاثیر روانشناسی یانگ میدانست و مینویسد که غیبت ایدئولوژی در هنر، دلیل غیبت ایده در آن نمیباشد و خود را مخالف ایدئولوژی می شمارد و نه دشمن ایدهها در هنر. در نظر او هنرمند نباید سفیر پیامی باشد، او نمیتواند جوابی بدهد بلکه پرسشهایی مطرح میکند که خواننده یا تماشاچی بتواند برای آنها جوابی بیابد. به این دلیل او مخالف تمایلات مرامی یا اخلاقی و سوء استفاده از هنر بشکل وسیله تبلیغ بود. او میخواهد باکمک طنز در آثارش، عقلگرایی و عاداتهای روشنفکرانه بیننده را به تکان آورد. گروههایی از منتقدین ادبی جانبدار وی مینویسند که تاکنون تیاتر: کلاسیک- رئالیست- و اکزیستنیالیستی فقط این جهان را جشن گرفته ولی یونسکو در آثارش به معرفی و بحث تیاتر متافیزیک میپردازد. منتقدی بنام اسلین در جانب داری از تیاتر آبزورد مینویسد که : نه تاتر شهروندی بورژوازی دیدرو و لسینگ- و نه نمایشنامه های ناتورا- لیستی آقای هنری بکو- و نه نمایشنامه های ایبسن- و نه تاتر اکسپرسیونیستی آلمان، هیچکدام نتوانستند: ملال، تیره گی، پوچی – و روزمره گی را مانند آثار بکت یا یونسکو بشکل رئالیستی نشان دهند. ولی درخاتمه، مخالفت و لجاجت یونسکو بانمایشنامه های اجتماعی و ایدئولوژیک، در اواخر عمر قدری کاهش یافت. او آرزو میکرد که

شخصیت های آثارش بجای آگاهی های طبقاتی، آگاهی های “هم سرنوشتی”! را منتقل کنند. توضیح اینکه آن زمان در دوره جنگ سرد میان دو بلوک، کارگزاران فرهنگ بورژوازی از فراریان نظام استالینیستی، استقبال کرده و اعترافات و ابرازهای اینگونه هپروتی را به قیمت مناسب می خریدند!

اوژن یونسکو، نماینده نویسنده و منتقد ادبی در سال 1912 دنیا آمد. مادرش فرانسوی و پدرش گویا رئیس شهربانی یا وکیل دادگاه در رومانی بود. او در دانشگاه در رشته: لغت شناسی، زبان و ادبیات فرانسوی درس خوانده بود و موضوع پایان نامه دکترایش در دانشگاه “مرگ و گناه از زمان بودلر” نام داشت.

یونسکو، تمام آثارش یعنی: درام- مقاله- نقد- داستان- یادداشت روزانه- مسائل تئوریک-رمان- و غیره را ادامه روانکاو خود میدانست و اعتراف کرد که به روانشناسی عقیده ای جدی دارد. نمایشنامه “کچل خانوم خواننده” را میتوان یکی از آثار موفق مکتب آوانگارد و آیزورد دانست که بیش از 30 سال روی صحنه تئاتر ماند. دیگر آثار یونسکو: کرکدنها- صندلیها- مرگ شاه- کلاس درس- قربانی وظیفه- چگونه از شر احمدی دیونه راحت شویم؟- یعقوب مطیع- اجاره نشین جدید- آینده در بیضه هاست- دلایل و ضد آنها- تکرر- پیاده روی در هوا- گرسنه و تشنه- قتل عام- چمدان مکتب- یادداشت های تئوریک روزانه- او هستند. او بعضی از آثارش به نفي هرگونه هدف و نظر سیاسی-اجتماعی در ادبیات و هنر اعتراف نمود.

از جمله نظرات پیچیده یونسکو این بود که نوشت، علم، شناخت نیست و سخنوری و فلسفه، تنها مجموعه و زنجیری از واژه ها هستند و علم منطق برای شناخت عمیق و واقعی، ناتوان است. او خلاقیت شاعرانه را با شناخت عارفانه برابر میدانست و میگفت که علم نمیتواند به شناختی برسد که ادیبان و عارفان به آن میرسند و علم منطق نمیتواند به انسان برای دستیابی به “شناخت ماهیت” کمک کند. یونسکو در تمام آثارش در جستجوی یافتن معنی و شرح مرگ و زندگی انسان بود. برای او حتا پوچی و آیزورد و بی معنی بودن هستی، بخشی از واقعیت وجود هستند. در نظر او جهان پوچ و آیزورد نه تنها غیر انسانی، وحشت زاء، و مرگ آور بلکه واقعی است. غیر از آن، او کوشید که در تمام آثارش به انتقاد از منطق دیالکتیکی، مارکسیسم و ماتریالیسم بپردازد. وی با تمسخر برتولد برشت میگوید که مارکسیست ها و مومنینی یافت میشوند که بخاطر یک کاسه آش داغ، دست از مارکسیسم و خداشناسی خود برمیدارند و بجای قسم به مارکس یا خدا، به یک ظرف آش قسم میخورند، چون همه عبادت کنندگان ایدئولوژی ها، بت های خود را بسادگی عوض میکنند. و علم منطق به یکی کمک میکند که وجود خدا و به دیگری تا رد خدا را ثابت کند. شناخت در نظر او یعنی خودشناسی بر اساس روانشناسی یانگ. وی میگفت که اگر نتوان ناگفتنی ها را مطرح نمود و موضوع مرگ، و معنی زندگی را روشن کرد؟ پس ادبیات چه فایده ای دارد؟ و زبان هم هرچقدر آیزورد و پوچگرا باشد، ولی بیان یک واقعگرایی فکری است. و ریشه پوچی در زبان نیست بلکه در خودکار شدن روان ایستای انسان ماده گرای غربی است.

۱۲۳- ایزابل آئنده،- زنان بعد از کودتا .

ادبیات آمریکای لاتین ، - زنان مبارز بعد از کودتای نظامی. Isabel Allende (1942- ?)

ایزابیل آئنده، نویسنده رمان، یکی از موفق ترین و پرخواننده ترین نویسنده زن درکشور شیلی و آمریکای لاتین است. در آثار او غیر از موضوع خانواده، بیوگرافی زنان آگاه و فمینیست ملاحظه میشود. در بعضی از رمانهایش سخن از دختران و زنانی میشود که عاشق کادرهای مبارز و فعال حزب کمونیست میشوند ولی بعد از ازدواج، تبعید میگردند و یا خود دست به مهاجرت سیاسی

میزنند! اونهاشان میدهد که چگونه کودتای نظامی ژنرال پینوشه، زندگی مردم را بطور منفی تغییر داد و موجب آواره گی روشنفکران و مخالفان شد. موضوع دیگر آثار او معرفی طرح اتوپیستی زنان مبارز در مقابل جهان خشونت آمیز مردان، نظام و فرهنگ پدرسالاری است. او از دختران فقیر و بیسوادی سخن میگوید که بسوی هنر و ادبیات روی می آورند. ایزابل آنده مدعی است که فمینیسم و برابری حقوق زنان، به نفع مردان نیز است. او همچون نویسندگان قرن 19 اروپا، خالق رمان خانواده گی و داستان روایتی است. وی به اسامی زنان و دخترانی مانند آلبا، بلانکا، کلارا، و نیوا اشاره میکند که سنبلیله صداقت و پاکیزگی هستند. در آثار او خلاف آثار مردان اهل قلم، زنان نقش اتوریته ای بر اساس تجربیات شخصی خود دارند.

ایزابیل آنده موجب علاقه و توجه جهان به ادبیات جذاب آمریکای لاتین شده است. او خالق آثار ادبی پر فروش فمینیستی است و میگوید بعد از کودتای نظامی که کشورش را ترک نمود و در دوران تبعید خطاب به خود گفت که "تومسولیت مهمی به گردن داری، زاری نکن، آب خنک بنوش و بنویس!"، چون او به نیروی درمانی و آزادی بخش قلم ایمان داشت. وی در مصاحبه ای گفته بود که او نویسنده شد چون همه چیز را از دست داده بود، رنج دوری وطن و شوق دیدار دوباره با وطن را میتوانست در ادبیات بکارگیرد تا ادبیات، وطن از دست رفته را دوباره به او؛ از نظر احساسی بازگرداند. در مرکز خیلی از آثار او موضوع خانواده قرار دارد. بخش مهم دیگری از موضوع آثار او، تاریخ و فرهنگ وطن اش یعنی کشور شیلی است. داستانهایش معمولاً رابطه ای با سرنوشت خود نویسنده دارند. او با دعاها و توانایی های جدیدی موجب رنسانس رمان خانواده گی در ادبیات جهانی شد. منقدین، او را یکی از نویسندگان مکتب "رنالیسم جادویی" بشمار می ورنند. او همچون گارسیا مارکز، کرونیک و وقایع نگاری خانوادگی را وارد مکتب ادبی رنالیسم نمود.

از جمله آثار او - خانه ارواح، عشق و سایه ها، برنامه ای بی انتها، پاولا، جشن احساسی، تصویری در سپیا، شهر و خدایان وحشی، اوا لاونا، دختر فورتونا، وطن خیالی ام، زورو، و روح من، هستند. او غیر از رمان، خالق دو کتاب داستان برای کودکان، و چهار نمایشنامه نیز میباشد. وی در سال 1982 بارمان "خانه ارواح" مشهور گردید. او هشت سال بعد از فرار از شیلی این رمان نامه ای را خطاب به پدر بزرگ در حال مرگش نوشت. در رمان پاولا او به طرح بیماری و مرگ دختر 28 ساله اش میپردازد. در این رمان اتوبیوگرافیک، انگیزه مادر بودن جای مهمی دارد. در این رمان نیز خاطرات دوران کودکی پاولا در شرایط تبعید و بصورت نامه مطرح میشود، و در رمان اتوبیوگرافیک "اوا لاونا" افکار فمینیست و برابری خواهانه مطرح میگردند. او معمولاً در آثارش به موضوعاتی مانند عشق، تنفر، خشونت، سرنوشت جمعی، و نیروی اراده شخصی می پردازد. وی فراز و فرود طبقات مرفه بالا و میانه جامعه را نیز موضوع بعضی از آثار خود قرار داد. در دو اثر او موضوع چهار نسل یک خانواده زمیندار کلان مطرح میگردد. در اثر دیگری داستان چهار نسل زنان فوق العاده مطرح میشود. او با طرح فراز و فرود خانواده های مرفه، اشاره به زوال دولت و جامعه می نماید. زمینه بعضی از آثارش اصلاحات دولت آنده هستند که از طریق کودتای نظامی و آمریکایی پینوشه به بن بست رسیدند. او با کمک طنز خاص خود به طرح اعتراض و شکایت؛ با سبک رنالیسم جادویی، می پردازد که خاص کشورهای آمریکای لاتین است، و اشاره به قرن بیست می نماید که در آن مرز بین واقعیت و عقاید شبه جادویی مخدوش میگردد. تاکنون بعضی از آثارش بصورت فیلم درآمده اند.

ایزابیل آنده در سال 1942 در لیمای شیلی بدنیا آمد. سالوادور آنده، رئیس جمهور پیشین و کشته شده کشور شیلی، عموی او بود. پدر ایزابل چون سالها سفیر دولت شیلی در خارج بود، او در کشورهای دیگر نیز مدتی زندگی نمود، و چون در دوران نوجوانی پدرش را از دست داد، رابطه و تماس نزدیکی با عمویش آنده داشت. بعد از کودتای نظامی، او با قربانیان و تحت تعقیب قرار گرفته گان اعلان همبستگی و همدردی نمود. وی در سال 1988 بدلیل ازدواج دوم با یک آمریکایی، به

ایالات متحده رفت و از سال 2003 تاکنون شهروند آمریکا است. ایزابل آئنده در سال 1967 مجله فمینیستی پاولا رادر کشورشیلی بنیاد نمود. پیش از کودتا، او در تلویزیون کشورشیلی و در بخش ادبیات کودکان و مجلات زنان، فعال بود. وی با خلق آثاز ژورنالیستی از سیاستهای چپ و اجتماعی عمویش آئنده حمایت می نمود. ایزابل آئنده در سال 1992 دختر 28 ساله اش پاولا را از دست داد ولی با آثاری ادبی، مرگ دخترش را برای خوانندگان ملموس نمود. در اروپا ترجمه آثار او از جمله کتابهای پر فروش سال شده اند. مخالفین وی ادعا نمودند که او از نام و کشته شدن سیاسی عمویش در کودتای نظامی شیلی، سوء استفاده شخصی می نماید.

از دهه 70 قرن گذشته، کودتای نظامی یکی از موضوعات مهم ادبیات کشورهای آمریکای لاتین شده است. ایزابل آئنده روی بسیاری از نویسندگان جوان آن کشورها تاثیر گذاشته است. او موضوعات سیاسی را با مسایل زنان در ادبیات مخلوط میکند و با کمک واقعیت، رویا، و خاطره، به ذوب و ادغام موضوعاتی مانند خانواده، وطن، و جهان میپردازد. وی بطور طنز به زنان قوی؛ ولی رمانتیک، و مردانی با خصوصیات پاشایی و مردسالارانه نیز اشاره می نماید.

۱۲۴. ما و گمنامان ادبی غرب .

از واقعگرایی اجتماعی تا خیالپردازی هنری . (Italo Calvino 8985)

مورخین ادبی می نویسند که هیچ نویسنده ایتالیایی چون ایتالو کالوینو در نیمه دوم قرن بیست به موضوعات زمان خود نپرداخت. او بین سالهای 1943-1956 عضو حزب کمونیست کشور خود بود ولی بحران ایدئولوژیک استالینیسم در سال 1957 و اشغال مجارستان از طریق شوروی موجب شدند که او حزب کمونیست ایتالیا را ترک کند. در سال 1952 وی خبرنگار یک روزنامه ایتالیایی در مسکو بود. جدایی او از حزب کمونیست مترادف با جدایی او از تئوری ادبی مارکسیستی و از سبک ادبی واقعگرایی اجتماعی- و جانبداری از روش خیالپردازی هنری بود. او سرانجام اعتقادی عمیق نسبت به قدرت عناصر خیالپردازی در ادبیات یافت. منتقدین ادبی مینویسند بعد از اینکه ناقوس دین و ایدئولوژی سکوت کرد، جهان خیالپردازی ادبی و هنری آغاز گردید. ایتالو کالوینو از جمله نویسندگان مترقی و مردمی ادبیات کشورش بود. امروزه اشاره میشود که هیچ نویسنده پست مدرنی مانند او برای رنسانس ادبیات عامیانه، قصه نویسی، و افسانه سرایی کوشش ننمود.

به کوشش او، خیالپردازی، سبک جدید رمان نویسی غرب در نیمه دوم قرن بیست گردید. او در خیالپردازی ادبی شاگرد بورخس است. روانشناسان مدعی هستند که از زمان دوره پیش از باستان تاکنون بازی و بازیگوشی در تحول فرهنگی انسان نقش مهمی داشته اند. در زمان او جدیت تلخ ایدئولوژیک که میان رمان رئالیستی و ادبیات اکسپریمنتل بود، اهمیت خود را از دست داد. او در دهه های 50 و 60 قرن گذشته نوعی بازی قلمی جدید رمان نویسی خیالپردازی را طرح نمود که موجب بازگشت از نظریه نئورئالیسم شد. بازی با سبک روایت و بازی با کنجکاو خواننده، تنها نقشی آزادی بخش برای نویسنده پست مدرن داشت بلکه در دهه های 70، خود خواننده قهرمان داستان گردید. بازی نوشتاری او باعث شد که او یکی از نویسندگان آوانگار در غرب نیز بحساب آید و هیچگاه تسلیم دگمهای فکری و هنری حاکم نگردد. وی میگفت که برای خلق یک ادبیات سرگرم کننده؛ ولی روشنفکری، نویسنده باید از طرح نظرات فلسفی، انتقادی و اجتماعی خودداری کند. 6. تز تئوریک او در زمینه نویسندگی شامل: آسانی، سرعت، دقت، روشنی، تنوع، فشرده گی و چندبعدی بودن، هستند. بازی او در رمان نویسی حاوی: خیالپردازی، واقعگرایی، اروتیک، سرگرمی، و گاهی ابتذال، بود. در میانه دهه 80 قرن بیست او میگفت که ما در عصر ادبیات باردار و مستعد هستیم.

در آن زمان نقش رمان در آن بود که تئوریهای گوناگون رمان نویسی را مورد آزمایش و تجربه قرار دهد. شخصیت های داستانی، دیگرانسان های معمولی نبودند بلکه افرادی تاریخی، جهانی و یافلکی. ایتالو کالوینو در پایان در خط روشنگری فرانسوی مینوشت و یکی از پیگیران روشنگری غرب شد. او در بعضی از آثارش علاقه خاصی به طرح موضوعات علمی، فنی و علوم طبیعی نشان داد.

کالوینو، نویسنده سیاسی و مسئول ایتالیایی بین سالهای 1923-1985 زندگی نمود. وی در کوبا بدنیا آمده بود چون پدرش آن زمان مهندس کشاورزی در کوبا بود. پدر و مادر وی هر دو دارای تحصیلات دانشگاهی بودند. کالوینو، خود بعد از تحصیل علوم کشاورزی، در رشته فلسفه و ادبیات دکتر گرفت. در زمان جنگ جهانی دوم او به جنبش پارتیزانی ضد فاشیسم پرداخت و بعد از جنگ، مدتی منتقد ادبی و ناشر کتاب بود. او از میانه دهه 60 ساکن فرانسه شد و از اعضای محفل روشنگری رونالد بارت گردید. او در پاریس با نظریه های ساختارگرایی، علمی و زبانشناسی آشنا شد و سالها عضو نویسندگان تجربه گرای اکسپریمنتل فرانسه بود.

از جمله آثار او: خانزاده روی درخت، یک مسافر در شب زمستانی، جایی که عنکبوت ها لانه میکنند، اجدادمان، یک روز ماموران انتخاباتی، جنگ ترکها، مورچه آرژانتینی، شهرهای مستور، تصادف سرنوشت هادریک قصر، ماجرای یک خواننده ادبی، زیر آفتاب سبز، 6 پیشنهاد ادبی برای هزاره بعدی، کتابهای دیگران، قصه های ایتالیایی، و شوالیه ای وجود نداشت، می باشند. اولین اثر او یعنی "جایی که عنکبوتها لانه میکنند" توصیف سرنوشت یک گروه پارتیزان با کمک طنز و افسانه است. در این رمان او از سبک نئورئالیسم بسوی سبک قصه گویی و خیالپردازی و اکسپریمنتل می رود. غالب رمانهای خیالی او بین سالهای 1950-1970 نوشته شدند. داستانهای کوتاه آغازین او تحولات جنگ پارتیزانی در حین جنگ جهانی دوم هستند.

گرچه آثار او به غالب زبانهای دنیا ترجمه شده اند، تنوع آثارش باعث شد که نتوان او را به یک مکتب ادبی خاص نسبت داد. او در آثارش خواهان هماهنگی و سازش انسان با: خود، طبیعت، و هموعان، است و در آثارش غیر از پرسشهای روشنفکری به فلسفه زبان نیز می پردازد و میگوید، ادبیات بدون ایندو فعالیتی پوچ و بی معنی است.

او گرچه تحت تاثیر ادبیات فولکلوریک و عامیانه است، جنبه های ادبیات آوانگارد نیز در آثارش مشاهده میشوند. وی می نویسد که وظیفه روشنگری عناصر روایتی در داستانسرایی است. او در آثار دوران جوانی اش، خشونت و بربریت جنگ و فاشیسم را نشان داد. وی با اعتراض به اصول عصر روشنگری قرن 18 علیه عقل گریزی مدرن بورژوازی موضع میگیرد. غیر از رمانهای خیالی و داستانهای نئورئالیستی، وی به گردآوری عناصر قصه گویی و افسانه سرایی نیز پرداخت و در آثارش به ترکیب انگیزه های ادبیات ماجراجویی کلاسیک با عناصر قصه گویی فرهنگ عامیانه می پردازد. در یکی از آثارش قهرمان داستان در رابطه با عصر روشنگری غرب به مکاتبه با: دیدرو، ولتیر، و ناپائون می پردازد. غیر از آن در آثار او میتوان شاهد روح فکری رمانتیک و دوره باروک، اتوپی و نظم عصر روشنگری و جهانی شد.

۱۲۵- درد و رنج دهقانی یا- زیبایی مناظر روستایی؟

نوستالژی و خاطرات ادبی نوباوگان مهاجر زمینداران کلان!

Iwan Bunin 1870 – 1953

ایوان بونین

حال که نوشتید؛ حدود نیمی از جمعیت کشور، دهقان و کشاورز و روستایی هستند، یا بصورت عشایر و چادر نشین و کولی و کارگر فصلی یا حاشیه نشین شهرهای بزرگ، بیلاق و قشلاق میکنند، باید پرسید؛ پس ادبیات روستایی و نویسندگان این شاخه از فرهنگ در کجا

هستند؟ آخر، فرهنگ تمام مملکت که فقط فرهنگ پایتخت لامصب آن، یعنی زبان، ادبیات و موسیقی مرکز! که نیست.

در روسیه تزاری پیش از انقلاب، ایوان بونین را یکی از نویسندگان روستایی - دهقانی یانویسند ه اقتشار و طبقاتی مانند خان و کدخدا و اشراف و زمینداران کلان بشمار می آورند. بوتین، شاعر و داستان پرداز مهاجر، نخستین دریافت کننده جایزه نوبل روس و یکی از نمایندگان مکتب ادبی رئالیسم نو است. او فرزند یکی از زمینداران کلان روسیه میانه بود که بدلیل آغاز پروسه صنعتی شدن کشور، دچار فقر نسبی شده بودند. بونین در مخالفت با خشونت انقلاب اکتبر، در 49 سالگی، در سال 1920، از طریق جزیره کریم و استانبول، شوروی جوان را ترک نمود و به فرانسه رفت. او نه تنها داستانسرای مناظر زیبای طبیعی روستایی قبل از انقلاب، بلکه منتقد شرایط اجتماعی و فقر دهقانان روسیه است. بونین به شرح نظام پدرسالاری مسیحی - فئودالی غیر قابل تحملی می پردازد که دهقانان مستمند، بخش عظیم آن هستند. او با تاکید انتقادی اجتماعی، اشاره ای هم به بی اخلاقی امپریالیسم جهانی در حال جهانگستری نمود. بونین نه تنها به توصیف رابطه انسان و طبیعت، بلکه غیرمستقیم، زوال و پوسیده گی نظام تزاری و زمینداران کلان و اشراف را نشان میدهد که با روال صنعتی شدن روسیه، سال به سال ضعیف تر میشوند. آثار ادبی بونین یادآور تاریخ اجتماعی دهه های گذشته روس نیز هستند. ولی او به سبب وابستگی طبقاتی خود، با سبکی روانشناسانه-رئالیستی، بدبینانه و ناامید به انتقاد اجتماعی میپردازد.

آثار او غیر از موضوعات مرگ و عشق، تصویر انسانهایی است که در طبیعت ریشه دارند. و عشق، مقوله ای است موقت و گذرا که در آن وضعیت، انسان احساس خوشبختی ناپایدار مینماید. بونین، بو و رنگ و آهنگ های طبیعی را جادوی طبیعت مینامد که قطعی است در مقابل تصویر تیره روستاهایی که در آنها، آلودگی، مشروبخواری، اعتیاد، خشونت، خرافات، جنایت و کثافت بیداد میکنند. او ولی خلاف گورکی، با شرح فقر، استثمار و فشار به روستائیان، به شکایت بنیادی و اخلاقی اجتماعی دست نمیزند. از جانب دیگر، آثار او شامل نوستالژی مناظر زیبای روستاهایی هستند که بوی گل و گیاه و میوه، گرمی آفتاب بهاری و جنب و جوش حیوانات اهلی، خواننده را به فضای میهن دوردست تبعید شده می اندازند. او از بخش و شهرک هایی میگوید که در بازار مرغ فروشی و ایستگاه راه آهن شان، کشاورزان با دلالان و سربازان وظیفه، در حال خرید و فروش هستند، و اشراف زمیندار در ویلاهای قصرمانندشان، به بالشت و منکاها تکیه داده، در حالیکه شلاق و تسمه چرمی شکار، روی زانوهایشان به درازا کشیده. سبک داستانسرای بونین خواننده را بیاد آثار تواستوی و تورگنیف می اندازند، گرچه او نه تنها مخالف مکتب رئالیسم سوسیالیستی شورایی، بلکه منتقد تئوری ادبیات اجتماعی و مسئول تولستوی نیز بود. بونین همچون چخوف، خالق سبک کوتاه و خلاصه گویی ادبی است. او یکی از منتقدین جریان ادبی آوانگارد زمان خود، از جمله: سمبولیسم، آکمیسم و فوتوریسم هم بود. ولی او کوشید با کمک ادبیات تصویری اکسپرسیونیستی، تاریخ خانوادگی اشراف روس را به نمایش بگذارد. کمیته نوبل دلایل اعطای این جایزه به او در سال 1933 را سخت کوشی و جدیت بونین برای ادامه سنت داستانسرای کلاسیک ادبیات روس نامید. رمان "ارباب سانفرانسیسکوئی" بوتین را یکی از شاهکارهای ادبیات جهانی به حساب می آورند. او در این کتاب به بی پرستی اخلاقی نظام سرمایه داری اشاره می نماید.

ایوان آلکسی بونین Iwan Alexi Bunin در سال 1870 در روسیه دنیا آمد و در سال 1953 در مهاجرت درگذشت. پدر بونین یکی از زمینداران کلان و اشراف روسیه تزاری بود. او در جوانی چند سالی کتابدار کتابخانه های دولتی بود و تا سال 1914 چند سفر جهانگردی فرهنگی به کشورهای هند، ترکیه، یونان، ایتالیا، فلسطین، سیلان و آفریقا نمود. بونین از نظر نویسندگی بسیار فعال بود و دهها کتاب شعر و داستان و رمان و بیوگرافی و خاطره نویسی از خود بجای گذاشت.

اهمیت خلاقیت ادبی بونین را با ارزش آثار نویسندگانی مانند: فلور، توماس مان، نابوکوف و یاکوبسن، مقایسه می‌نمایند. به نقل از مورخین ادبی، آشنایی بونین با چخوف و گورکی، موجب افزایش تمایلات آزادیخواهانه وی گردید. دوستی بونین با گورکی و محفل رئالیسم انتقادی او را، یکی از عجیب‌ترین پیمانهای ادبیات مدرن روس بحساب می‌آورند؛ یعنی همکاری گورکی، روشنفکری از طبقه کارگر، با بونین، تحصیل کرده و هنرمندی از طبقه اشراف. البته بعد از مهاجرت بونین، این دوستی نیز به سردی گرائید. بونین خود را شاگرد تولستوی، چخوف و تورگنیف میدانست. او به ادبیات جهانی، مخصوصاً ادبیات رئالیستی قرن 19 اروپا علاقه خاصی داشت و به ترجمه اشعار انگلیسی زبان لردابایرون و لانگ فلو پرداخت. آثاری که بونین در دوران مهاجرت نوشت، خالی از دشمنی او با انقلاب سوسیالیستی شوروی نیستند. منتقدین چپ اشاره می‌نمایند که روستاهای بونین، نه افسرده‌گی و غم آثار چخوف و نه خوشبینی آثار گورکی را دارند، بلکه شرح ارتجایی-اغراق آمیز یک نویسنده فراری اشرافزاده هستند، بونین عشقی به میهن خود نداشت چون او تمام روسیه را یک دهکده عقب افتاده نامید، و کمیته نوبل بجای گورکی، آن جایزه را به یک گرگ گاردیست سفید ضدانقلاب بورژوا اعطا نمود و نشان داد که بجای برابری و سوسیالیسم، به مرگ، بحران، زوال، ابتذال و نفرین و لعنت، علاقه مند است، یعنی موضوعات مورد سلیقه افراد اعضای بورژوازی آن کمیته فرقی با دلمشغولی‌های بونین ندارند. ولی بعد از جنگ جهانی دوم از بونین اعاده حیثیت شد و او را یکی از نویسندگان کلاسیک جدید روسیه نامیده و مجموعه آثار 9 جلدی او را در سال 1965 منتشر کردند. با اینوجود بونین دعوت شوروی برای بازگشت به کشورش را هیچگاه نپذیرفت و در مهاجرت، در تنهایی و غربت وفات نمود.

از جمله آثار بونین: روستا، ارباب سانفرانسیسکوپی، سحرگاه زندگی آرسن، دره خشک، یادداشتهای روزهای لعنتی، عشق آقا میتی، خاطرات روزهای سپری شده، بولوارهای تاریک، گرامر و دستور زبان عشق، اشعار و داستانها، گلهای صحرائی، در پایان جهان، سیب های آقایی آنتن، آلمانی خودخواه، آزادی تولستوی، زندگی چخوف، اولین عشق، نتردام، آفتاب زده، در زیر آسمان خدا، و فصل برگریزان، هستند.

زندگی آرسن، رمانی است اتوبیوگرافیک. و بولوارهای تاریک، یک سری ناول است. در زیر آسمان خدا، و فصل برگریزان، کتابهای شعر او میباشند. مهمترین آثار او در تبعید: عشق آقا میتی، زندگی آرسن، و خاطرات روزهای سپری شده، هستند. سه کتاب مهم بونین پیرامون عشق و احساسات گذرا: گرامر و دستور زبان عشق، نخستین عشق، و عشق آقا میتی، نام دارند. رمان روستا و داستان بلند "ارباب سانفرانسیسکوپی" را مشهورترین آثار بونین بشمار می‌آورند.

۱۲۶- تورگنیف و رئالیسم ادیبانه در رمان .

زنان، پدران، پسران، و جریانات سیاسی در آثار تورگنیف . Iwan Turgenev (1818 – 1883)

ایوان تورگنیف، خالق واقعگرایی انتقادی و ادیبانه در روسیه، به شرح زندگی روستاییانی پرداخت که گرفتار نظام ارباب ورعیتی بودند. او با انتقاد از نظام فئودالی، پیام آور شکل‌گیری نیروهای بورژوا-دمکراتیک جدید روس بود. در آثارش غیر از طرح مسائل سیاسی-اجتماعی، تصویری از زوال و ازهم پاشیدگی جامعه روس دهه های 40 تا 60 قرن 19 را نشان میدهد. شش رمان معروف اوسندی تاریخی و جامعه شناسانه از اوضاع مملکت اش هستند. داستانهای نوشته شده او نیز بعدها راهنما و پیشگامی برای رئالیسم ادبی اهل قلم اروپا شدند. او را بایدوقایع نگار واقعیات روس؛ خصوصاً فرهنگ اشراف زمیندار بشمار آورد. تورگنیف

درسال 1852 بدلیل حمایت از گوگول و نظرات آزادی خواهانه اش، از طرف تزار به مدت یکسال محصور گردید.

تورگنیف غیر از مفهوم "نیهلیست" در ادبیات روس، خالق شخصیت های هاملتی نیز است و بعضی از دهقانان آثار خود را با سقراط مقایسه میکرد. غیر از آن، او به شخصیت های آثارش، القابی مانند: عقل گرا، رمانتیک، ایده آلیست، رمانتیک رئالیست و غیره میداد. چون او در محتوای آثارش از مفاهیمی مانند: سوسیالیست، کمونیست، لیبرال، کاپیتالیست، پرولتاریا، بورژوا، و جریانات ایدئولوژیک، استفاده میکند، شاید بتوان او را پایه گذار ادبیات سیاسی نیز نامید. وی میگفت که ترانه های غمگین، پیرامون گذشته های بر باد رفته، پرسش هایی درباره آینده هستند و طبیعت برای انسان، عبادتگاه نیست بلکه کارگاهی است برای کار و زحمت و خلاقیت. او خود را تحول گرا میدانست تا انقلابی. از جمله موضوعات مطرح شده در آثار او: عشق، طبیعت، و هنر، هستند. به زیبایی طبیعت و طبیعی بودن انسان معمولی نیز در آثارش اشاره میشود.

تورگنیف نخستین بار زنانی با شخصیت های قوی و مستقل را در ادبیات روس مطرح نمود. رمانهای او را میتوان الهه نمودن عشق ابدی دانست. در زمان او احترام به زنان در ادبیات آغاز گردید. در زمینه شعر او را نیز استاد زیبایی و لطافت نامیده اند. برای نخستین بار او در غرب پر خواننده ترین نویسنده روس شد.

تورگنیف در ژانرهای: رمان، ناول، درام، و شعر دارای آثاری است؛ از آن جمله: پدران و پسران، یادداشت های یک شکارچی، لانه اشرافی، رودین، زمین نو، راهی بسوی خلق، بی پولی، بعد از ظهر، نخستین عشق، بخار، اشعاری نثری، و ترانه عشق آواز خوان. رمان (پدران و پسران) او در زمان لغو نظام ارباب و رعیتی در سال 1861 منتشر شد. او در آنجا شخصیت های رمان را گاهی: ماتریالیست، آته ایست، لیبرال، اریستوکرات، و غیره مینامد. در رمان (بخار) سخن از روشنفکران و مهاجرانی است که از اوضاع اجتماعی و سیاسی جامعه خود بی خبر و با آن بیگانه شده اند. او روشنفکران آن زمان روسیه را دون کیشوت هایی بی عمل می نامد، و در رمان (زمین نو) سخن از انقلابیونی است که بدلیل بحرانهای شخصی، دست به خودکشی میزنند. کتاب (نخستین عشق) او را یکی از بهترین داستانهای عشقی ادبیات جهان بشمار می آورند. قهرمان رمان (رودین) او را، با کونین حدس میزنند. او در آنجا به انتقاد از محافل مهاجر شبه انقلابی روس میپردازد. تورگنیف قادر است در آثارش به توصیف نقاشانه زیبایی های طبیعت بازبانی آهنگین و منعطف بپردازد.

او در سالهای جوانی زیر تاثیر فلسفه هگل و در میانه سالی تحت تاثیر فلسفه منفی شوپنهاور بود. به این دلیل در پایان عمر یک بدبینی هنری را نمایندگی میکند. وی نه تنها غالب سالهای زندگی خود را در مهاجرت و در خارج گذراند بلکه در سال 1848 شخصا شاهد انقلاب فرانسه شد. تورگنیف در آلمان و فرانسه شخصا با مشاهیری چون: شلینگ، فلوبر، هر تزن، و مویاساد آشنا شد. در جوانی وی زیر تاثیر عقاید انقلابی-دمکراتیک بلینسکی نیز بود و بعدها با محافل انقلابی از جمله چرنیشفسکی قطع رابطه نمود. او بطور پراکنده، و هر از گاهی، اشعاری نیز به سبک بودلر، پوشکین، لرمانتف، و گوگول سروده است.

ایوان تورگنیف در سال 1818 در خانواده ای مرفه و زمیندار در روسیه بدنیآ آمد و در سال 1818 در پاریس در میان خانواده یک زن خواننده اپرای مشهور فرانسوی درگذشت. وی در دانشگاه به تحصیل ادبیات و فلسفه پرداخت. او آن زمان در آثارش، روسها را برای حل مشکلات اجتماعی خود، هنوز ناتوان بحساب می آورد. مجموعه آثاری 10 جلدی از او در سال 1968 منتشر گردید. در پایان عمر او گویا به شخصیت واقعی خود یعنی "عرفان عاشقانه" بازگشته بود.

عنوان رمان (پدران و پسران) او بیشتر اشاره به اختلاف جهانی و فرهنگی اجتماعی دونسل برای اصلاحات و انقلاب است تا اختلاف دونسل سنی. بار از ف، قهرمان رمان، جوانی نیهلیست

است که به رد اتوریتة و ارزشهای اخلاقی سنتی میپردازد. تورگنیف خود را مدافع ارزشهای لیبرالی فرهنگ اشرافی میدانست تا نماینده عقاید ادیکال. آنزمان جناح اصلاحگرای طرفدار فرهنگ غرب در مقابل جناح اسلاوگرای طرفدار فرهنگ ملی روس قرار داشت. قهرمان رمان رودین، آدم اضافی نام میگیرد چون بدلیل ضعف در عملی نمودن رویاها و ایده آلهایش دچار شکست میشود. داستایوسکی گرچه یکی از مخالفان تورگنیف بود، این رمان او را اثری درخشان معرفی نمود.

۱۲۷. ادبیات لمین پرولتاریا ! .

Jean Genet (1910- 19860)

ژان ژنت

نویسنده ای میان زندانیان غیرسیاسی

جان شنعه ! یا ژان ژنت، شاعر و نمایشنامه نویس فرانسوی، می توانست بچه محل ماباشد، اگر او همجنسگرا، فاحشه باز و فاحشه گر! نبود. وی در سال 1947، بعد از 15 بار زندان و محکومیت، به دلیل اصلاح ناپذیری، در فرانسه به حبس ابد محکوم شد. وی یکسال بعد بر اثر فعالیت‌های گروهی از نویسندگان و فیلسوفان فرانسه، از جمله سارتر، وی از زندان آزاد گردید و 4 سال بعد، سارتر در یک بیوگرافی بیادماندنی، با عنوان: "ژنت، شهید مقدس جامعه و بازیگر زندگی"، از او اعاده حیثیت نمود. ژان ژنت، زندگی محکومین و خلافکاران اجتماعی دهه 30 قرن بیستم فرانسه را بشکل ادبی به نظر خوانندگان رساند. او مینویسد که برای جرم و جنایت باید جامعه را مقصر دانست، چون آنها محصول یک جامعه بیمار هستند.

ژان ژنت بارها بدلیل: جیب بری، کیف زنی، دزدی، فاحشه گری و همجنسبازی، به زندان افتاده بود. او در سال 1944 در زندان، اولین مجموعه شعر خود یعنی "اعدامی" را منتشر نمود. بقول منتقدین ادبی، ژنت نویسنده ای است که خود از جهان توهین و تحقیر و لعنت آمده بود. و در اشعار، نمایشنامه ها و رمانهایش به طرح زندگی طرد شدگان و مجرمین از جمله: معتادها، زنده پوشان، بی سرپرستان، دلالها، آوارها، لاتها، باجگیرها، دیوسها، قرمساقها، پانداها، جاکشها، خانم رئیس ها، قاچاق چیها، تن فروشها، جاسوسها، چاقوکشها، شکنجه چیها، آدم کشها، رباخواران، تجاوزگران، منقلبها، رشوه گیرها و غیره! پرداخته بود.

ژان ژنت، مجرم خلافکار و ناسازگاری بود که سرانجام یکی از نویسندگان کلاسیک ادبیات فرانسه گردید. آثارش دیالوگهایی هستند میان انسانهای معمولی و استثناهای جامعه. بقول او برخورد ما با استثناها باعث میشود که با اصول معمولی بتوانیم کنار بیاییم. وی کوشید تا با کمک ادبیات، تابوشکن بی عدالتیهای جامعه گردد و سرانجام از یک انسان خلافکار، یک نویسنده تادیبی آوانگارد بوجود آمد. تاریخ ادبیات غرب او را در کنار نویسندگان دیگری از این نوع مانند: دساد، ویلون، ریمباد، و لاوترم قرار میدهد. او مثالی عملی و صادقانه برای فلسفه وجود آگزیستنسیالیستی سارتر شد. ژنت کوشید تا با کمک تئاتر پوچگرایی آبزورد و اسطوره های شرق به طرح افکار دادانیستی، سوررئالیستی خود برای مبارزه با ارزشها و نرمهای جامعه غرب برود. برای کشف اصول: اخلاقی، انتقادی، روشنگری ژنت، نیاز به یک نقد زیباشناسانه ادبی خاص است. به او لقب های نمایشنامه نویس اعتراض و شورش و بانی تئاتر خشن داده اند. او اخلاقگرایی است که خواننده را با نمایشنامه پوچی زندگی آشنا میکند. ژنت میگفت که ادبیات، هنری است بدون فلسفه وجود اخلاقی، چون نوعی نیهیلیسم ضروری زمان خود است. او ادامه میدهد که صحنه تئاتر، خانه مرگی در همسایگی ما است که در روی آن، آزادی اجرای هر نمایشی وجود دارد. تئاتر، مخالف مقوله زندگی است، چون آن، جشن پوچی و نیستی زندگی است.

ژان ژنت در سال 1910 در بخش زایمان بیمارستانی در فرانسه بدنیا آمد. چون پدرش ناشناخته و مادرش دچار فقر بود، با موافقت مدیریت بیمارستان، دهقانی او را به پسرخواندگی خود پذیرفت و مادر ژان کوچک را با دست خالی! به خانه فرستادند. او بعدها در 10 سالگی، نخستین بار به علت سرقت مسلحانه! به زندان تادیبی نوجوانان محکوم شد و در آنجا بقول خودش با توهین و تحقیر و ضرب و شتم انسان آشنا گردید. ژنت بعد از اینکه در 20 سالگی از زندان فرار نمود، مدتی عضو ارتش نامنظم لژهای فرانسه در خارج شد و بعد از فرار از ارتش تا سال 1939 در بعضی از شهرهای بزرگ اروپا، آواره و بی خانمان به فاحشه گری و دزدی پرداخت، گرچه او در زندان، آموزش شغل کتابفروشی دیده بود. ژنت در 20 سال پایان عمر خود، اثری منتشر نکرد و در سال 1986 بر اثر بیماری سرطان درگذشت.

وی میگفت که جامعه ای که مجرم تربیت کند، منحرف است و نه فرد. او کوشید با کمک آثار ادبی خود، ظرفیت و نیروهای منفی انسان در جامعه غیر عادلانه را نشان دهد. در نظر او مجرم معمولاً نقشی رابازی میکند که جامعه به وی محول کرده، بدین دلیل محکومین نیز باید توهین و حکم تنفر اجتماع را بپذیرند. به نظر روانشناسان، او تا مرز فلسفه خودیابی اگزیستنیالیستی سارتر پیش رفت و کوشید پیشداوریها، قضاوتها و لعنت های اخلاقی جامعه بورژوازی را محکوم کند. جامعه شناسان او را مثالی نمونه و زنده برای زندگی اجباری بر اساس فلسفه وجود سارتر دانستند. ژنت جهان محکومین را جهان توهین، تحقیر، ترس، خجالت و شرم نامید، یعنی جهان لعنت شدگان در مقابل جهان انسانهای معمولی و نرمال! سارتر میگفت که سختی زندگی، انسانی مثل او را وادار کرد که در زندگی نقشی بازی کند. ژنت غیر از هواداری از جنبش سیاهان آمریکا و سازمان چریکی راف آلمان، با حضور خود در بیروت به افشای قتل عام فلسطینی ها در اردوگاههای صبرا و شتیله در سال 1982 پرداخت.

از جمله آثار او در زمینه تاتر: خادم و کنیز، تحت نظر، بالکن، دیوار، و سیاهپوستان هستند. معجزه گل سرخ، خانم عزیز ما، جشن مردگان، شکایت و زاری، اعدامی، و یادداشت های روزانه یک دزد، از دیگر آثار او هستند. در آغاز، 5 رمان وی در میان خوانندگان با موفقیت چندان روبرو نشد.

ژان ژنت با اشاره به فرهنگ غرب، از اخلاق و زیبا شناسی آثار افلاتون انتقاد کرد و مینویسد که در جامعه غرب، الاهی عشق دینوسیوزی دوره باستان، اکنون به عنوان بت خشونت و اعمال جنسی تبدیل شده! و نور قرمز و چراغهای نئونی مورد استفاده تبلیغات تجاری را همچون چراغهای قرمز بوردل ها و اطاق فاحشه خانه ها، برای یک منتقد زیباشناسی، تداعی کننده بازماندههای فرهنگ آرکائیک دوران توحش و جاهلیت! و قربانی کردن انسان و ریختن خون او میدانست!

Jean – Jacques Rousseau (1712 – 1778)

۱۲۸- ژان ژاک روسو

سری هم به زندگی دیگران زدن!

یک انسان شرفمندی نوشت که بیوگرافی؛ یعنی زندگی دیگران را ورق زدن. روسو را خودخواه ترین متفکر تاریخ فلسفه غرب می شمارند، گرچه راسل او را برای قرن 18 فیلسوف میدانست و نه در زمان ما. امروزه به او غیر از فیلسوف و فیلسوف فرهنگی، نویسنده، نظریه پرداز: سیاسی، فرهنگی، تعلیم و تربیت، منتقد اجتماعی رادیکال عصر روشنگری، تنورسین انقلاب خرده بوروایی، و یکی از معلمین فکری انقلاب 1789 فرانسه میدانند. او غیر از پوشیدن لباس ملی ارمنی به تن، و کلاهی پوستی به سر، در تمام طول عمر خود کوشید تا به گونه ای، دیگران را تحریک کند و یا در میان افشاری از مردم جلب نظر نماید.

اودر کتاب اتوبیوگرافیک خود یعنی “اعترافات”، بدون تعارف و رودرواسی، حرفه‌هایی را میزند که امروزه برای خواننده باورنکردنی هستند. کتاب اعترافات او را یکی از صادق‌ترین اتوبیوگرافی‌های ادبیات جهانی میدانند. بدلیل خلق آثار ضد دینی و ضد حکومت مطلقه، تاج و ممبر، دربار و کلیسا، به تعقیب او پرداختند. روسو برای نخستین بار در تاریخ سیر اندیشه، جامعه را مسئول زندگی فلاکت بار فرد معرفی نمود و با طرح تئوری سیاسی دولت، جرقه‌ای برای انقلاب مردمی زد. از جمله سخنان مشهور او این بود که گفت، انسان آزاد بدنیا می‌آید ولی در میان زنجیرها به اسارت کشیده میشود. دو کتاب امیل و قرارداد اجتماعی، باعث شدند که او اثر ترس تعقیب، به انگلیس فرار نماید. و در حالیکه کتاب امیل از مشهورترین کتابهای تربیتی قرن شد، ولی خود او 5 فرزندش را بدلیل فقر مالی به خانه بی سرپرستان تحویل داد.

غیر از شرح معنی واقعی آزادی، در نظر مارکسیستها، او به کشف تئوری دوران ساز “مالکیت خصوصی” نائل آمد و آنرا عامل نابرابری اجتماعی دانست و تذکر داد که آن “حق طبیعی” نیست. روسو میگفت که اگر جلو مالکیت خصوصی را می‌گرفتند، اینهمه: جنگ، جنایت، قتل، رنج و وحشت، بوجود نمی‌آمد. و در یک اجتماع، انسانها در رابطه با هم نیاز به قراردادهای اجتماعی دارند ولی هر قرارداد اجتماعی، “عادلانه” نیست. روسو باتوجه به غرایز طبیعی انسان می‌نویسد که آزادی یعنی سرکشی در مقابل قوانین و اصولی که انسان برای خود تعیین کرده. او با توصیه “بازگشت مجدد انسان به طبیعت”، تمدن صنعتی را، راهی به “ترکستان” نامید. و نتایج: جامعه، علم، هنر، را برای انسان، منفي شمرد. در نظر او، زشتی‌های جهان، محصول تمدن انسان هستند. روسو با اعتراف به احساسات انسانی، به رد هرگونه دروغ و ریای اخلاقی، پرداخت که در پروسه تمدن بوجود آمده‌اند. در نظر او، علم و هنر موجب از بین رفتن صفات طبیعی انسان شده‌اند. روسو مالکیت خصوصی را مهمترین زنجیر انسان آزاد و طبیعی شمرد. او ابایی ندارد که بگوید بجای عقل باید انسان به احساسات و غرایزش متکی شود و انسان طبیعتا و ذاتا موجودی است نیکو صفت. مشهوریت روسو از آزمان شروع شد که او طی یک مسابقه مقاله نویسی در سال 1749، علم و هنر را از جمله دلایل سقوط اخلاقی جامعه معرفی کرد.

روسو با حمله به حکومت مطلقه حاکمه زمان خود، دولت و بی عدالتی را نتیجه “مالکیت خصوصی” دانست. اوسازمانهای غلط اجتماعی را دلیل فاسد شدن انسان شمرد. در نظر او حقیقت رانیا باید از طریق عقل بلکه با کمک احساسات طبیعی و انسانی جست. او میگفت که انسان موجودی است دوشخصیتی، از جمله: برده-آزاد، نیکو-بدخو، فعال-تنبل. در نتیجه دونا لیسیم آزمان طبیعت و عقل-احساس و اخلاق- از این طریق توجیح شد. خلاف هابس که انسان را گرگ نامید - روسو تصویری بهشتی از اجداد انسان ترسیم نمود و مدعی شد که مالکیت خصوصی، انسان را آنچنان به قتل و جنگ وادار کرده است. او تویی روسو؛ انسان طبیعی در یک جمهوری شهر-دولتی باستان است و میگفت که خدای دین، دیگر نباید ماورای قانون طبیعت و قوانین منطقی، بر انسان حکمرانی کند. روسو حکومت جمهوری را تنها فرم قانونی دولت دانست که بر اثر یک قرارداد اجتماعی عادلانه تشکیل میشود. انسانشناسی خوش بینانه روسو، خلاف بدبینی فلسفه تاریخ هابس بود.

از زمان روسو تاکنون مشاهیر زیادی از آثار او استفاده نموده‌اند؛ از جمله: گوته، کانت، نیچه، تولستوی، فرانکلین، روبسپیر، و ناپلئون. کانت میگفت که روسو نه تنها او را برای راه فلسفه آماده نمود بلکه موجب شد تا او برای انسان، ارزش و احترام قائل شود. تاکید روسو روی احساسات و شور و شوق انسانی باعث شد که رمانتیکها او را یکی از اجداد فکری خود بحساب آورند. اگر انسان مورد نظر هابس موجودی است فردگرا و ضد جمع، انسان مورد تعریف روسو، موجودی است اجتماعی. از جمله اشتباهات روسو ولی این شد که به رد تقسیم قوا در شهر-دولت، های کوچک خود پرداخت. و زن را موجودی مطیع مرد تعریف نمود. و تاثر را باعث فساد اخلاق در جامعه بحساب آورد. از جمله مخالفان روسو، دیدرو بود که گفت

، او آدم را بیاد شیطان، جهنم و ارواح لعنت شده، می اندازد. روسو خود را تحت تاثیر وطن پرستی و جمهوریخواهی یونان باستان و نویسنده ای بنام پلوراک دانست.

ژان ژاک روسو، نویسنده سوئیسی تبار در سال 1712 در شهر ژنو بدنیا آمد و در سال 1778 در فرانسه درگذشت. پدرش ساعت ساز بود. چون مادر روسو حین زایمان درگذشت، روسو بعدها با شرمندگی میگفت که تولدش به قیمت جان مادرش تمام شد. او در مسائل فکری و آموزشی، خودآموز بود. و در طول عمر، به شغل هایی مانند: خدمتکاری، معلم خصوصی، صندوقداری، و مقاله نویسی پرداخت. روسو در تمام عمر در حال فرار، مهاجرت و سفر بود و در کشورهایمانند، سوئیس، فرانسه، انگلیس، و ایتالیا زندگی نمود. او سفر و مهاجرت را نوعی الهام فکری میدانست و سالها با کمک سرمایه زنان اشرافی بیوه و پولدار زندگی نمود. او در سال 1742 با دیدرو و سایر دانشنامه نویسان فرانسوی آشنا شد و برای آنها مقالاتی پیرامون موسیقی نوشت. در خاتمه، 5 سال بعد از پایان انقلاب فرانسه، جسد روسو را در سال 1794 به احترام، در آرامگاه پانتئون در کنار ولتر به خاک سپردند.

از جمله آثار او: امیل یا پیرامون تربیت - قرارداد اجتماعی - اعترافات - علت نابرابری میان انسانها - بدون عجله، با پای پیاده، در دامن زیبایی طبیعت - منولوگهای یک راهپای تنها - ژولیا یا نامه های دو عاشق - بحثی پیرامون موسیقی مدرن - عاشق خود - و غیغوی روستایی - هستند. کتاب تربیتی امیل، موثرترین کتاب آموزشی جهان غرب شد. روسو را بخاطر این کتاب، نیوتون جهان اخلاق نامیدند. کتاب "نامه های دو عاشق"، انتقاد از محدودیت های قشری و فرهنگی جامعه ارتجاعی است. کتاب قرارداد اجتماعی، اثری است پیرامون فلسفه دولت.

روسو تاثیر مهمی روی کمونهای سوسیالیستی اولیه در قرن 19 گذاشت. گرچه او و لیبرالیسم کشورهای انگلوزاکسن، هر دو تحت تاثیر هابس و لاک هستند، طرح آنها برای یک قرارداد اجتماعی، با هم فرق دارد. تاکید لیبرالها روی آزادی فرد به هر قیمتی، و تاکید روسو روی آزادی فرد در ارتباط با منافع جمع است. امروزه تاثیر روسو روی انقلاب فرانسه و مکتب رمانتیک اروپایی، ثابت گردیده. جنبش یاکوبی به رهبری روبسپیر در زمان انقلاب فرانسه را نیز زیر تاثیر ایده های فلسفی، تربیتی و سیاسی روسو میدانند. در جهانی بی او، ما شاهد: نوعی میهن پرستی یونانی، قدری مسیحیت، و سیاست جمهوریخواهی شهر-دولت های یونانی هستیم. او در زمانی نوشت که دین نیاز به دگم ندارد، که کلیسا دیگر بجای روشنفکران، کتابهای آنان را میسوزاند. به نظر مورخین، تصور روسو از جامعه و دولت را باید در محدوده شهرهای کوچک و شورای شهر بررسی نمود.

۱۲۹- پایان سفر ادبی - خیالی به دور فرنگ.

یوناتان سوئیفت Jonathan Swift (1667 – 1745)
گزارشی ادبی از سرزمین مرداب ها و برده ها.

یوناتان سوئیفت، طنزنویس و روزنامه نگار دوره روشنگری انگلیس، گویا خود هیچگاه نخندید. در یک گواهی پزشکی از سال 1742، زمانیکه وی 75 ساله شده بود، آمده که سوئیفت بر اثر عوارض ناشی از عفونت گوش و شنوایی، جنون گرفته و قابل محاکمه نیست. او یکی از مهمترین هجونویسان زبان انگلیسی و خالق آثار وسیع و متنوعی در زمینه های: ادبیات، دین، تاریخ، اقتصاد، و غیره است. وگرچه در ایرلند بدنیا آمده، ولی انگلیسی تبار بود و بارها به استثمار و استعمار ایرلند اعتراض کرد. سوئیفت با احساس همدردی، کشور ایرلند را سرزمین باتلاقها و بردهها نامید. رمان "سفرهای گولور" او، اثری است: روشنگرانه، فلسفی، واقعگرایانه، هجوی و اوتوپستی، که موجب مشهوریت جهانی نویسنده شد. کتاب مشهور دیگر سوئیفت "نبرد کتابهای قدیم و جدید در کتابخانه شهر" نام داشت.

که پیرامون جنبش ادبی مدرن و هواداران ادبیات باستان است. او در آثارش نه تنها به انتقاد از سازمانها و مؤسسات دولتی و دینی و اجتماعی، بلکه به نقد طبیعت انسان نیز میپردازد. امروزه میتوان بر این باور شد که سوئیفت با کمک طنز و هجو به جنگ شاه و شیخ مسیحی زمان خود رفت. او باتکیه بر شرف روشنگرانه به مخالفت با خرافات، بنیادگرایی، جاسوسی و خیرچینی پرداخت. سوئیفت، یکی از شخصیت های ادبی فضای سیاسی زمان خود بود و با طنزهای آموزشی ضد دینی و سبک ساده و نبوغ آمیزش، به آگاهی مردم پرداخت. طنز فشرده، بنیادین و مهاجم او جهان را آزار داد، و نه سرگرم نمود. هدف طنزش، لذت زیباشناسانه نبود، بلکه احساس شرم و گناه و ناراحتی وجدان، درخواننده و بیداری و تکان نظرات اصلاح گرایانه اقشار پیشتاز جامعه بود. و یا تنها هدف تضاد حرفهای سوئیفت، شوکه نمودن خواننده و به تعجب آوردن او است و نه موضعگیری فلسفی، گرچه ادعا میشود که هر هجوگویی، نماینده نوعی جهانی، و هر طنزی، سلاحی ایدئولوژیک است. سوئیفت به زیر سؤال بردن نظرات و اصول حاکم پرداخت تا انسان را به تفکر وادار نماید، به این دلیل او را نویسنده ای میدانند برای هرکس، هر دوره و هر جامعه ای. طنز سوئیفت را نامحدود و بی نهایت دانستند. نبوغ او در آنجاست که گاهی سخنی میگوید، ولی منظور دیگری دارد. آثار سوئیفت رادرنکار شکسپیر، از بهترین نوع نثر زبان انگلیسی بشمار می آورند. هیچ نثری در تاریخ ادبیات انگلیس، انفجاری آنچنان خطرناک و عجیب از نبوغ را به نمایش نگذاشت. طنزهای او اغلب: عصبی، بدون تعارف و گاهی تهوع آور و خطرناک هستند. سومین اثر مشهور سوئیفت، رمان “داستان بشکه ها” بود. در این رمان، دریانوردانی که مورد حمله نهنگ های دریایی قرار میگیرند، بشکه هایی خالی را روی نهنگ ها می اندازند؛ به امید اینکه نهنگهای مهاجم، کشتی آنان را غرق نمایند. چندسال بعد از نشر این کتاب، سوئیفت گویا روزی آنرا در دست گرفت و بعد از خواندن چند جمله، بخود میگوید که او واقعا آن زمان چه نویسنده نابغه ای بوده است!

در میانه قرن نوزدهم کتاب “سفرهای گولپور” بصورت سانسور شده و بدون 2 بخش آخر آن، داستان کودکان و نوجوانان شد. سوئیفت گویا تحت تاثیر رابله این رمان او تویستی و خیالی را نوشت. چهارمین بخش کتاب فوق، یا هو نام دارد. در نظر منقدین، سوئیفت در این بخش به تمسخر خدا و انسان پرداخته و ناامیدانه به هومانیزم، شک خود را بیان میکند. از جمله دیگر موضوعات کتاب: نیروهای غریزی انسان، تاریخ جدید علم و سیاست، تشنگی انسان به علم و آموزش، تمسخر خردگرایی دین مداران، علما و غیره است. او در این رمان از سبک قدیم ادبیات باستان استفاده کرده؛ یعنی کوچولوهارا غول پیکر و غولها را فسقلی، توانایی ها را ناچیز و ضعفها را عظیم نشان میدهد. و یا مخالف موضوعی را ادعا میکند، که منظور واقعی او است. حقیقت و درد و رنج، جوری در سراسر کتاب پخش شده اند که خواننده غربی، گاهی خود را شاگرد فسقلی ها و گاهی هوادار غولها میدانند. برای پاره ای از خوانندگان صادق، کتاب فوق میتواند آینه ای باشد برای نشان چهره واقعی انسان.

ولتر، سوئیفت را با رابله و سروانتس مقایسه نمود. خلاف دانیل دفو، که بدون شرط، کاملن برای توسعه و شکوفایی نظام سرمایه داری استعماری جدید انگلیس تبلیغ میکرد، سوئیفت به تضادهای اجتماعی، از جمله: درد و رنج و استثمار مردم ایرلند از طریق نیروهای اشغالگر انگلیس پرداخت. نقد تخصصی و دانشگامی کوشید تا برعکس نقد عصر ویکتوریایی، بجای سوئیفت مذهبی و مسیحی، سوئیفت را اخلاقگرا، روشنگر و خردگرا مطرح نماید، و دندانهای تیز هنری او را قدری سوهان دهد. در طول قرن بیست، وحدت نظر همگونی درباره آثار سوئیفت بوجود نیامد. لاورنس در آثار او تمایلات رمانتیک را کشف کرد. اخلاق گرایان، آثار سوئیفت را نشانی از بی ادبی و لمپن بازی زبانی بحساب آوردند. برتون در مقایسه با سوررئالیست ها، سوئیفت را نوعی آنارشیزم، با تمایلات توتالیتر و جهانی اشرافگرایی نامید. فمنیست ها، تمسخر زنان در آثار سوئیفت را گناهی نابخشدنی شمردند، گرچه سوئیفت

به تمسخر مردها و حتا خود نیز پرداخت . او اغلب خود، یکی از قربانیان کبیر طنز هایش است

یوناتان سویفت در سال 1667 در دوبلین دنیا آمد و در سال 1745 بر اثر جنون در آنجا درگذشت. پدرش کارمند اداره دادگستری و سویفت سالها بدلیل مادی و شغلی ، اسقف کلیسای مهم و بزرگی بود. او از خانواده ای روحانی برخاسته و دکترای الهیات گرفته بود . درتاریخ بیوگرافی نویسی در غرب ، بندرت زندگی و آثار نویسنده ای مانند سویفت را این چنین زیر زربین گرفته و فرضیات و حدسیات گوناگون در باره اش به ثبت رسانده اند. بعد از 250 سال هنوز تعداد کتابهای بیوگرافی پیرامون سویفت آنچنان بیشمار است که حتا کارشناسان ، توانایی بررسی همه آنها را ندارند. سویفت در سال 1714 یک محفل ادبی با سایر شاعران و نویسندگان کشورش تشکیل داد. او برای نشر آثارش نیازی به جبران مالی نداشت ، چون بدلیل درجه دار! کلیسا بودن ، حقوق کلانی به جیب میزد ، ولی با اینهمه همیشه برخوردار شجاعانه و انتقادی با کلیسا و دولت داشت . او به مخالفت با مالیات کلیسایی و تحقیر کاتولیکها از طریق پروتستانها پرداخت . زندگی او ، زندگی یک روشنفکر ایرلندی در زمان استعمار انگلیس است . طنز ، تناقض ، افکار مشوش ، قطع مدام مسیر زندگی ، و آواره گی ، از آنجمله هستند. گرچه او در زندگی نقش های گوناگونی بازی نمود، ولی تنها طنزنویسی او را از نظر روانی ازضا میکرد . نبوغ او را باید از لحظه های جنونش جدا کرد. رفاه نسبی مالی باعث شد که سویفت به آفرینش اثری در زمینه های : شعر ، داستان ، مقاله ، سفرنامه و غیره بپردازد.

او با کمک هجو و طنز به کمبودهای جامعه و زمان خود پرداخت . موضوع مهم آثارش ، تشخیص فرهنگی جامعه بحرانزده و بیمار است . و با معرفی شبه دانش ها ، به انتقاد از علما و دانشمندان زمان خود پرداخت . سویفت مسیحیتی را نمایندگی میکرد که : خردگرا ، ساده گرا و خیرخواهانه باشد. او میگفت که عقل و حقیقت انسان را به سعادت نمیرسانند ، چون سعادت در این جهان (بخوان استعمار و استثمار!)، غیرممکن است ولی آنها باید آدم را بسوی نظم و انسانیت هدایت نمایند. او مینویسد که نویسنده باید آینه ای را جلو مردم بگیرد تا آنها خود را در آن به بینند ، حتا اگر اینکار با اغراق های قلمی همراه باشد. سویفت در آثارش به انتقاد از آثار : دکارت ، ارسطو ، هابس و باکون نیز پرداخت .

از جمله آثار سویفت : کلیسا و علم ، سفرهای گولیور به دور جهان ، داستان بشکه ها ، توصیف ریزش باران ، نامه های دستمال فروش ، موفقیت بزرگ ، اشعاری درباره مرگ دکتر سویفت ، مقالات درخشان و تفکرآمیز ، مجموعه آثار چهار جلدی ، مقالات آزادیخواهانه، یک پیشنهاد فروتنانه ، نبرد کتابها ، و نامه ها و یادداشت هایی برای معشوق ، هستند. ولی مشهوریت سویفت آنزمان بدلیل مقالات آزادیخواهانه بود. شعر مشهور او ؛ مرگ دکتر سویفت ، مانند سفرهای گولیور ، اثری است روانشناسانه و خردگرایانه . مجموعه سفرهای گولیور ، اثر اصلی او است . در کتاب داستان بشکه ها ، سویفت تقاضای مداراگرایی مذهبی و خیرخواهی دینی می نماید و به تمسخر دیکتاتوری در الهیات می پردازد

۱۳۰- یادی از نویسنده ی رمان پاشنه آهنین .

جک لندن ، میان ادبیات ماجراجویی و ادبیات کارگری . Jack London (1876-1916)
طبیعت خشن و سرمایه داری وحشی در ادبیات .

شاید فقط خدایان باستان بدانند چه دفعاتی من رهگذر، از جلو ویتترین کتابفروشی ها یا روی سنگفرش خیابان ها و یا روی گاری دستفروشی ها، رمان "پاشنه آهنین" جک لندن، نویسنده

آمریکایی رادیده و تحقیر آمیز از کنار آن گذشته، آنهم با منطق اینکه، ترجمه بد و زبان بیگانه - یا اصل بدبینانه ثبت شده ای، که کتابی راکه ساواک اجازه نشر دهد، نمی تواند رنجی از ما را کاهش دهد.

جک لندن، غیر از رمانهایی پیرامون زندگی کارگران کشور خود، خالق داستانهایی ماجراجویانه شبه "کلبله دمنه ای" نیز است. طبق ادعای مورخین ادبی چپ، او در بیشتر آثارش منتقد نظام سرمایه داری و مدافع سوسیالیسم و انقلاب کارگری است. او نظم سرمایه داری را مشمول قانون گرگها میدانند و غیر از رمان تئوریک سوسیالیستی، یکی از کلاسیکهای بین المللی ادبیات سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری بود. و با وجود جهانیابی التقاطی و متناقض اش، تعثیر مهمی روی ادبیات انقلابی کارگری بین المللی از خود بجا گذاشته است. ونسلی از نویسندگان انقلابی ادبیات کارگری تحت تعثیر بعدی او قرار گرفته اند.

وی تضادهای زمان و جامعه خود مخصوصا تضاد میان طبقه کارگر و سرمایه داری در سالهای بعد از 1900 را نشان میدهد. کتاب "پاشنه آهنین" او رمانی است آرمانگرایانه درباره شورش تودههای تحت فشار قرار گرفته. غیر از ایده های انقلابی، خواننده در این داستان بلند، شاهد سبک درخشان و استعداد داستان نویسی او نیز میگردد. نه تنها جرج اورل و تروتسکی، بلکه بوخارین و رادک، نیز به تحسین این رمان پرداخته و از دوراندیشی انقلابی آن به شگفت آمده بودند.

منبع غالب آثار جک لندن، زندگی پر ماجرا - یا ماجراجویانه وی میباشد، به این دلیل مهم ترین اثر او را، زندگی اش میدانند، چون وی سالها زندگی ماجراجویانه ای داشت. جک لندن رایکی از کلاسیک های ادبیات ماجرای نیز بحساب می آورند. وی یکی از شورشگرانی بود که به زندگی ماجراجویانه پرداخت. او با کمک جهان جانوران و مناظر طبیعی، یکی از نویسندگان توانای رمان ماجراجویانه شده است. وی انتقاد اجتماعی را گاهی با کمک داستانهایی پیرامون حیوانات مطرح می نماید. رمانهای ماجرای او از یک طرف مشوق قهرمانی های عجیب در شرایط فوق العاده هستند - و از طرف دیگر بطور واقعگرایانه فقر بیچارگان را نشان میدهند. آثار او را میتوان خط و مرزی میان تمدن صنعتی - و طبیعت وحشی بشمار آورد. وی توضیح میدهد که برای موفقیت در جامعه صنعتی سرمایه داری، انسانها باید از صفات طبیعی گرگها بهره گیرند.

جک لندن از نظر ادبی زیر تعثیر : استوتسن و کیپلینگ - و از نظر فلسفی زیر تعثیر : داروین، اسپنسر، نیچه، و مارکس بود. جهانیابی او مخلوطی است از نظرات: مارکس، نیچه و اسپنسر. امروزه اشاره میشود که او طرح های اجتماعی سوسیال-داروینیستی را با ایدههای سوسیالیستی مخلوط می نمود. در آثار او اغلب عقاید گوناگون از جمله: داروینیسم، هومانیزم مسیحی، نیهلیسم طبیعتگرایانه، عقاید جبر اجتماعی، و غیره در کنار هم قرار میگیرند. آثار جک لندن، دانش وی پیرامون نظرات: کانت، مارکس، نیچه، یانگ، داروین و اسپنسر را نشان میدهند. طبق شواهدی او در غالب سفرهای ماجرای خود آثاری از داروین و میلتن را در کوله پشتی اش همراه خود جمل می نمود. وی میکوشد تا نشان دهد که برای بقای عمر در طبیعت وحشی - و سرمایه داری خشن، انسان باید همچون " ابرمرد " نیچه ای زندگی کند.

چون آثار آغازین او در سبک رمانتیک بودند، منقدین او را در ابتدا " کیپلینگ آلاسکایی " لقب دادند. وی گرچه تاکید خاصی روی ماتریالیست بودن خود داشت، محققین بعضی از آثارش را ایده آلیستی بحساب می آورند. در آثار او خواننده شاهد فردگرایی و جمعگرایی در ادبیات میشود. امروزه ارزش خاصی برای آثار او در رابطه با موضوع نژادپرستی در آمریکای آن زمان قائل میشوند. او خالق آثاری ناتورالیستی پیرامون " حلی آبادهای " شهر لندن نیز است. جک لندن در آثارش به توصیف : جهان تجمع کارخانجات دودی، کوچه های آلوده، سالن های خوش گذرانی، و میخانه های شهر سانفراسیسکو، نیز میپردازد. از جمله فعالیت های اجتماعی جک لندن این بود که پیرامون انقلاب و سوسیالیسم به نقاط گوناگون آمریکا سفر می نمود. در رمان

و داستان های او، طبیعت، قطب مخالفی است در برابر تمدن و صنعت زده گی سرمایه داری. وی میکوشد تانشان دهد که چگونه بازگشت به دامن طبیعت، موجب نوزایی غرایز طبیعی از دست رفته، موجود زنده میشوند. از نظر فلسفی او میکوشد تا به استتیک نمودن توانایی های غریزی نخستین انسان بپردازد.

جک لندن از خانواده ای خرده بورژوا، ولی نیازمند برخاسته بود. او می بایست از 16 سالگی برای تامین مالی خانواده به کارهای فصلی و موقت می پرداخت. وی گویا بعد از مطالعه مانیفست کمونیسم، در سال 1896 وارد حزب سوسیالیستها شد و خود را یک سوسیالیست "غیر علمی" نامید. مقالات آزمون او تمایلات سوسیالیستی و انقلابی اش را نشان میدهند. در بیش از 50 اثر او میتوان بطور مستقیم و غیرمستقیم با بخشی از تاریخ اجتماعی آمریکا آشنا گردید. منقذی نوشته است که آمریکا موجب مرگ زودرس جک لندن و مارک تواین شده است چون کسیکه آشکارا در آنجا به طرفداری از سوسیالیسم بپردازد، مورد حمله نابودکننده مامورین دولت یا منقذین ارتجاعی و محافظه کار قرار میگیرد.

جک لندن گرچه نویسنده ای از میان خلق است، از نظر ادبی ولی مقلدی نیافت. نقد و بررسی آثار او را خوانندگان با خرید کتابهایش بعهد گرفته و نه ادیبان غرض ورز دانشگاهی و مطبوعاتی آزمون.

جک لندن با نام حقیقی "جان گریفیس چابینی" در سال 1876 در آمریکا بدنیا آمد و در سال 1916 در سن 40 سالگی بدلیل افسرده گی ناشی از الکلی شدن دست بخود کشی زد.

جک لندن خالق داستان، رمان، ناول و مقاله های سیاسی و فلسفی است. از جمله آثار او: آوای وحش، گرگ دریا، پاشنه آهنین، مارتین عدن، خون گرگ، شاه الکلی، پسر مرگ، بچه های آلاسکا، جنگ میان طبقات، انقلاب و مقالات دیگر، در جنگلهای شمال، روی مرزهای سفید، جانوری در عمق جامعه، دره ماه، ژاکت اجباری، خانم کوچک ولی صاحبخانه ای بزرگ، ماجرای کارگر راه آهن، دردهای دریایی، و غیره هستند. مجموعه آثاری 31 جلدی از او میان سالهای 1932 - 1924 نیز منتشر شده اند. تاکنون آثار وی یا به غالب زبانهای دنیا ترجمه شده و یا بصورت فیلم درآمده اند. قهرمان بعضی از آثارش: سگ، گرگ، ویا سگ گرگهای سفیدی هستند که در داستانهایی ماجراجویانه به مبارزه با طبیعت، انسان زورگو و جامعه ماشینی می پردازند.

۱۳۱- آوای وحش ادبی کارگران

عنوان زیبای رمانهای؛ گرگ دریا، خوشه های خشم، آوای خشم، سپید دندان و غیره را خواننده نه تنها مرهون نویسندگان آنها است، بلکه زبان شیرین ترجمه فارسی یکی از این نویسندگان فراموش نشدنی، بانام مستعار، جک لندن، نویسنده آمریکایی است. نام واقعی او؛ جان گریفی چینی می باشد. جک لندن با کمک حدود 50 اثر ادبی خود، مستقیم یا غیرمستقیم، به تجزیه و تحلیل جامعه آمریکا در دوره خاصی پرداخت. آثار مهم او پیرامون موضوعاتی مانند؛ بیکاری، مبارزات کارگری ویا ناآرامیهای اجتماعی آغاز نظام سرمایه داری در آمریکا هستند. او خود مدتی به دلیل آواره گی، ماجراجویی و بی خانمانی در زندان بود. جک لندن تنها نویسنده ای است که بعضی از آثارش در دوره حکومت شوروی استالینیستی، آلمان هیتلری، و آمریکای روزولتی با تیراژ بالا منتشر شدند. به اشاره گروهی دیگر از منتقدین ادبی، آثار او نه تنها در نظام سلطنتی پروس و جمهوری وایمار، بلکه در دوره فاشیسم هیتلری و سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، یعنی اشغال متفقین، در آلمان اجازه نشر داشتند. او سالها در بعضی از کشورهای اروپا در کنار همینگوی و توماس وولف، از محبوب ترین نویسندگان آمریکایی بود. در کشورهای بلوک شرق سابق به او عنوانهایی مانند فرزند خلق یا نویسنده طبقه کارگر دادند. در شوروی، او از پر خواننده ترین نویسندگان خارجی بود. در سال 1975 حدود 13 میلیون جلد از آثارش به

زبانهای جمهوری های مختلف ترجمه شد و از بازار گردید. جک لندن حتا بعد از انقلاب اکتبر مورد تحسین لنین در بستر مرگ قرار گرفت. ن. کروپسکایا، همسر لنین در کتاب "آنطور که لنین بود" مینویسد، دو روز قبل از مرگ لنین، او از من خواست تا رمان "عشق به زندگی" جک لندن را شبها برایش بخوانم، لنین بارها به خنده افتاد و کتاب را برای ادامه در روز بعد، روی میز اطاق خوابش می گذاشت.

جک لندن در سال 1876 در آمریکا بدنیا آمد و در سال 1916 در آنجا درگذشت. چون پدرش فالگیر بود، در دایره المعارف های سوسیالیستی او را نویسنده ای خرده بورژوا میدانند که به خدمت زحمتکشان درآمده بود. جک لندن، خود زندگی سخت و پرماجرایی داشت. او به شغل های گوناگون، از جمله: روزنامه نگاری، کارگری، کارخانه، راهزنی، پلیس دریایی، ناخدای کشتی، دانشجویی، خبرنگاری، کارگری معدن طلا، و غیره پرداخت.

جک لندن در سال 1879 در سن 20 سالگی به یک محفل و جمعیت "اشتراکیون-عامیون"! پیوست که به بحث پیرامون مانیفست کمونیست و آثار مارکس، کانت، نیچه و اسپنسر می پرداختند. او چندین بار کاندیدای احزاب و سازمان های سوسیالیست برای شغل شهرداری شد و هر بار به سخنرانی های انقلابی در اجتماعات سوسیالیستی آمریکایی می پرداخت. او سرانجام بر اثر کار و تلاش زیاد، بیماری، اعتیاد به الکل و افسردگی روحی در سن 40 سالگی درگذشت. یابه روایتی خودکشی نمود.

جک لندن در بعضی از آثارش اشاره میکند که مبارزه طبقاتی کارگران و سرمایه داران اجتناب ناپذیر است. او در تمام عمر مبلغ سوسیالیسم و انقلاب کارگری و منتقد نظام سرمایه داری بود. به تجزیه و تحلیل قانون جنگل و گرگ صفتی آن پرداخت و از نوگرایی سوسیالیسم و نیروی فرح بخش طبیعت حمایت نمود. با وجود تنوع آثار او، در آنها همیشه دوانگیزه مهم، یعنی رابطه انسان با طبیعت و رابطه فرد با اجتماع مطرح میشوند. او دارای داستان هایی ماجراجویانه درباره حیوانات نیز هست.

از جمله آثار او: رمان پاشنه آهنین، آوای وحش، گرگ دریا، در جنگلهای شمال، دره ماه، آلاسکا، الکل شاه، انسانهای اعماق اجتماع، ماجرای ریل و وی، چگونه سوسیالیست شدم، جنگ بین طبقات، مجموعه مقالات سوسیالیستی، انقلاب و مقالات، خون گرگ، مارتین عدن، و غیره هستند. او رمان "انسانهای اعماق اجتماع" را بهترین اثر خود میدانست. این کتاب داستانی است ناتوالیستی که در سال 1903 نوشته شده و درباره فقر حلی آبادهای شرق لندن است. کتاب دیگر او "پاشنه آهنین" رمانی است آینده نگر و آرمانگرا درباره شورش مردم تحت فشار و مبارزه خونین کارگران در آمریکا که پیشگویانه نزدیک شدن فاشیسم در غرب را اخطار میدهد. تروتسکی این رمان را در سال 1936 بهترین سند شناخت پروسه تشکیل فاشیسم دانست. جرج ارول گویا رمان "1984" خود را تحت تاثیر آن نوشت. رمان "مارتین عدن" کتابی است آموزشی و اتوبیوگرافیک که شامل غالب دانسته ها و نظرات جک لندن میباشد. در رمان "گرگ دریا" ناخدا لارس جهت مبارزه با جامعه و طبیعت، انسان برتر نیچه را بیاد خواننده می اندازد. از جمله دلایل محبوبیت جهانی جک لندن این بود که مثلا بین سالهای 1913 تا 1958 حدود 42 اثر از کتابهایش بصورت فیلم درآمدند. غیر از لنین، متفکرینی مانند تروتسکی، بوخارین و رادک به تحسین و تمجید و دورانیشی کتاب "پاشنه آهنین" او اشاره نمودند. جک لندن نه تنها نویسنده ای عدالتخواه و سوسیالیست است، بلکه خالق آثاری ماجراجویانه درباره انسان، طبیعت و جانوران نیز میباشد. با وجود عقاید متناقض، او با ایده های انقلابی و استعداد داستانسرایی درخشان خود، تاثیر مهمی روی ادبیات و انقلاب بین المللی کارگری گذاشت.

بورژوازی حاکم در دولت، سالها او را مخرب دمکراسی آمریکایی نامید و کتابهایش را از کتابخانه های عمومی شهرهای پاکسازی کرد.

روزولت می گفت او نه تنها درباره گرگها حرفی برای گفتن ندارد بلکه از سگهای آمریکا هم بی خبر است. باین وجود، دهها سال بعد، یعنی در سال 1975 در آمریکا 17 شکل گوناگون از کتاب “آوای وحش” در بازار وجود داشت که بعضی از آنها برای کودکان و نوجوانان تهیه شده بودند. به نظر جامعه شناسان ادبی، سفیدپوستان قشر مرفه آمریکا کوشش نمودند و رانویسنده جوانان معرفی نمایند که مبارزه داروینیستی تنازع بقا یعنی هرکس ضد هرکس را در آثارش تبلیغ میکند. آرزوی آنها این بود که بچه هایشان با مطالعه کتابهای جک لندن همچون گرگهایی بشوند که در جامعه درنده آن زمان طعمه خود را بیابند. این سوء تفاهم پیرامون آثار او، بحران روشنفکران بی خط بخشی از خوانندگان آثار جک لندن را نشان میدهد. خوانندگانی که در آثار او با بعضی نظرات همضم نشده و جویده نگردیده؛ سوسیال داروینیستی، گاهی راسیستی شوینیستی و نیچه ای آشنا میشوند.

آثار جک لندن مانند زندگی او پر از تضاد و تناقض بود. آنها گاهی حاوی داروینیسم، هومانیزم مذهبی مسیحی، نیهیلیسم ناتورالیستی، جبرگرایی اجتماعی، فردگرایی و سوسیالیسم در کنار هم بودند. او برای سوسیالیستها پیشگام مبارزه اجتماعی و برای مورخین ادبی، استاد داستان کوتاه نویسی است. فرانس یونگ میگوید، از جمله تراژدیهای جک لندن این است که مانند تراژدی تمام نویسندگان آمریکا نمی تواند تصمیم بگیرد که برای ناشر و فروش بنویسد یا برای نجات بشریت. آپتون سینکلر می نویسد، جک لندن همدرد رنجبران بود، اشکهای او به خاطر فقیران شرق لندن مانند گریه های مسیح درباره ساکنین شهر اورشلیم بود. تروتسکی کتاب “پاشنه آهنین” او را چهارچوبی برای تحلیل اجتماعی بی عدالتیهای سرمایه داری لخت و عریان میدانست. به نظر او زندگی شخصی قهرمان رمان، سرنوشت عمومی بشریت در دوره سودپرستی و استثمار است. با وجود تنوع آثار و کیفیت گوناگون و خوب و بد کتابهای او، جک لندن را باید یکی از چهره های مهم ادبی آمریکا دانست.

۱۳۲- نویسنده ی ورق پاره های شیطان .

نامی ناشناس روی موج رادیوی جوانی!

ژان پاول

Jean Paul 1763 1825

درگرماي تابستاني جنوب، درحین تعطیلات مدارس، چند ماهی قبل از شروع انقلاب، هر ازگاهی که مادربال رادیوهای فارسی زبان خارجی می گشتیم، گاهی روی موج رادیو فسقلی مان، فرستنده ای ظاهر میشد که فقط نقل قولهایی از “ژان پاول” را تکرار میکرد. محفل دوستان جوان ما آنزمان نمیدانستند که منظور، ژان پاول سارتر فرانسوی، یا ژان پاول آلمانی، یا آن، نام مستعار یک ثنورسین انقلابی است.

امروز در اینجا به طور خلاصه به معرفی ژان پاول آلمانی پرداخته میشود. او بین سالهای 1825 تا 1763 زندگی نموده و نام واقعی و کامل او: یوهان پاول فریدریش ریشتر است. مارکس در یک رابطه دیگری او را “داروسازی ادبی” نامیده بود. ژان پاول گویا بدلیل فقر مالی بیشتر اوقات، در جوانی، یا مطالعه میکرد و یا نتایج مطالعاتش را یادداشت مینمود. و بعدها در آثار ادبی اش آنقدر لغات خارجی بکار میبرد که فقط قشر روشنفکر نوشته هایش را می فهمیدند. ممکن است مارکس به این دلیل او را داروساز ادبی نامیده باشد.

او نویسنده پر خواننده و مدرن زمان خود بود که خلاف جو فرهنگ و ادبیات حاکم شنا میکرد و به ادبی نمودن زندگی فرهنگ عصر خود پرداخت. با نگاه امروزی، میتوان او را یکی از مهمترین نویسندگان اروپا بحساب آورد. زنان تحصیل کرده قشر مرفه گویا آنزمان علاق خاصی به او و آثارش از خود نشان دادند.

رمانهای انتقادی - اجتماعی ژان پاول سالهاست که مورد نقد مارکسیست-لنینیستی قرار گرفته اند. چون آنان نه تنها حاوی ایده آلهای هومانیزم کلاسیک آلمان و انقلاب فرانسه، بلکه جنبش میهن پرستانه و آزادیخواهانه علیه اشغال ناپلئونی بودند. او یکی از پیشگامان ادبیات دمکراتیک و معترض نیز است. آثار او نشان از مسئولیت جهانوطنی هومانیزستی در خود دارند. او از موضع دمکراتیک خرده بورژوازی متحدخلق، به تضاد روشنگری ایده آلهای مترقی اروپا - و روابط عقب افتاده ملوک الطوائفی آنزمان میپردازد. و علاقه خاصی به انسانهای فقیر و معمولی جامعه خود داشت. قهرمانان خرده بورژوازی او در فضایی تنگ روستاها یا شهرکهای کوچک زندگی میکنند.

آثار او را امروزه تربیتی-آموزشی بحساب می آورند که ضد سردی ایده آلهای زیبا شناسی کلاسیک آنزمان بودند. در آثار او غیر از طنز احساساتی، فلسفه، روانشناسی، دانش استتیک و مسائل علمی آنزمان مطرح میشوند. شرایط معمولی زندگی را بهتر به خواننده بشناسانند. دوئالیسم هنری او نه تنها شامل ادبیات و واقعیات بلکه با خیالپردازی طنزآمیز به استفاده از واقعگرایی و ایده آلیسم نیز میپردازد. کتاب "کودکستان زیباشناسی" ژان پاول حاوی تئوری رمان و طنز است. آثار اجتماعی و واقعگرایانه ضد کلاسیک او غیر از مزاح های دوستانه شامل خیالپردازی های گروتسک نیز میباشد. او از سال 1800 بدلیل آثار فلسفی و تربیتی اش در اروپا معروف گردید. خویشاوندی او با ادبیات رمانتیک را به سبب خیالپردازی های عجیب، تمایلات گروتسک و مخالفت با ادبیات "عروضی"! آنزمان کشورش میدانند. او میکوشد تا شک شوخ طبع را در مقابل جادوهای ایده آلیسم قرار دهد. رمان مدرن دایره المعارفی فعلی ریشه خود را در آثار او می جوید، چون در زمان حال، باز هم علاقه به هزارتوی پیچیده روایت داستانی، بازار داغی پیدا کرده است.

ژان پاول از نظر فلسفی گویا مخالف فیخته بود و از نظر ادبی زیر تاثیر رمان انگلیسی مخصوصن نویسندگانی چون اشترنه و فیدلینگ میباشد. او میان دو سبک ادبی رمانتیک و کلاسیک قلم زد. آرنو شمیت، سبک مدرن ادبی او را آغاز ادبیات قرن بیست اروپا بشمار می آورد، گرچه آنزمان گوته و شیلر به حمایت ادبی و شغلی از او نپرداختند و ژان پاول مجبور شد که سالها در فقر و گوشه گیری زندگی کند. آثار او زیر تاثیر پایان زندگی، همیشه سایه مرگ را بالای سر خود می بیند. ژان پاول با کمک طنز به انتقاد از انگل صفتی حکومتهای مطلقه و محلی آنزمان آلمان میپردازد که قادر به اتحاد علیه اشغال فرانسوی ناپلئونی نیستند. وی میگفت که هر مهاجم آسمانی، سرانجام باید به غار زمینی خود بازگردد.

از جمله آثار ژان پاول: تیتان، زندگی خوشگذرانانه دختر دبیرستانی، کتاب کوچک آزادی، کودکستان زیباشناسی، فرود و سقوط آلمان، اعلان جنگ علیه جنگخواهی، منتخبی از ورق پارههای شیطان، دکتر کوه گربه ای، مؤمنین صحرايي، درسهای آموزشی، مقالات فرهنگی- تاریخی، هرپرز، زندگی ك.ف. و دست مخفی لوگه، هستند. کتاب "هرپرز" اثری است پیرامون آزادیخواهی و جمهوری دوستی. "مسیح مرده"، بخشی از يك رمان او را، در رابطه با مخالفت با پوچگرایی ادبی قرن 19 غرب، بارها به زبانهای خارجی ترجمه کرده اند. مجموعه آثاری 10 جلدی ژان پاول در سال 1960 در آلمان منتشر گردیده است.

پدر او يك روحانی جزء بود. و بعد از مرگ پدر، ژان پاول به سبب فقر مالی مجبور شد که تحصیل فلسفه و الهیات خود را ناتمام بگذارد و زیر فشار فقر، فقط به مطالعه و یادداشت برداری بپردازد. او در آثارش از زنان فقیری میگوید که بدلیل فشار مالی، اکثر اوقات خود را به نظافت در خانه -ویا نظم آفتابه و لگن ناچیز خانگی میپردازند!.

ژوان دامون - ژیمنس ، شاعر اسپانیایی ، برنده جایزه نوبل ادبیات سال 1956 و نماینده مدرنیسم ادبی و شعر مطلق ، و معلم یک نسل از شاعران جوان کشورش ، کوشید از پرداختن به تضادهای اجتماعی خودداری کند .

او میگفت که بجای زیبایی ظاهری ، ساده گی مطلق شعر مهم است . شعر عریان او را شعر مدرن لخت نامیده اند . منقدین ادبی مینویسند اگر شعر لورکا در رابطه با واقعیات اجتماعی سروده شده است ، شعر رامون ژیمنس حاوی استتیک صوری است . کمیته نوبل دلیل اعطای آن جایزه به وی را تفکرات عالی ، جلا و پاکیزه گی هنری ، در شعر اعلان نمود .

رامون ژیمنس در ششال 1881 در ایالت اندلس در جنوب اسپانیا دنیا آمد و در سال 1958 در کشور اسپانیایی زبان پورترکو در آمریکای جنوبی در مهاجرت درگذشت . پدرش تاجر فروش شراب بود . او در جوانی به تحصیل حقوق در دانشگاه پرداخته بود . در سالهای کودکی ، وی در مدرسه شبانه روزی احساس تنهایی و دوری از ولایت می نمود . بعدها او به دلیل افسرده گی ، مدتی ساکن بیمارستان روانی شد . او غیر از شعر ، مترجم و ناشر مجلات ادبی نیز بود . ژیمنس در جوانی دلخواهانه به آمریکای شمالی مهاجرت نمود و در آنجا با یک زن مترجم معروف ازدواج کرد . وچون در زمان اعطای جایزه نوبل ، همسرش در بستر مرگ بود ، او از رفتن به شهر اسلو خود داری کرد و نوشت که جایزه نوبل حق همسر او است که 40 سال مشوق ، پشتیبان و یار وی بوده است .

مهمترین اثر ژوان رامون ژیمنس رمان " من و الاغم پلاترو " است . از جمله دیگر آثار او - ابدیت ها ، ستاره و آسمان ، ماهیت عمیق ، بمیر قلب ولی بخوان ! ، سرودهای غمگین ، یادداشتهای روزانه یک شاعر ، اقلیت قدرتمند ، اسپانیایی ها در سه جهان ، آهنگ و قافیه در شعر ، ناله های پاک ، تنهایی خوش آیند ، اشعار زیبا ، و اشعار مثبت هستند . رمان " من و الاغم " بر اثر ترجمه های زیاد ، کتاب درسی ، خلقی و هنرمندانه ای در کشورهای اسپانیایی زبان شد . آثار بی شمار او غالباً کتاب شعر هستند ، آنان مهمترین بخش زبان اسپانیایی می باشند . در آثار شاعر ، غم و ماتم اندلسی مشاهده میگردد . در کتب درسی مدارس اسپانیا ، 138 داستان از وی درج شده است .

ژیمنس یکی از مهمترین شاعران قرن 20 و نماینده مدرن ادبیات اسپانیایی ، زیر تاثیر شعر روبین داریو بود . مهمترین شاگرد ژیمنس ، گارسیا لورکای معروف می باشد . افکار روشنفکرانه ژیمنس زیر تاثیر والری و بیت هستند . او میگفت که شعر ، خالق واقعیات ، - و واقعیات خالق شعر است . شعر نو او تاثیر مهمی روی اشعار آلبرتی و لورکا بجا گذاشت . لورکا با اشاره به آثار بیشمار ژیمنس ، به او لقب فرمانده کل قوا داده بود . ژیمنس تاثیر مهمی نیز روی گروه ادبی " نسل 27 " گذاشت . وی در شعر ، رهبر و سازمانده مدرنیسم و مثالی عالی برای شعر کشورهای اسپانیایی زبان قاره آمریکای لاتین بود . کمیته نوبل با اعطای جایزه نوبل به ژیمنس ، احترامی به اعدام و مرگ زودرس لورکا و ماخادو نیز نمود . پانته ایسم و خیالپردازی ژیمنس زیر تاثیر مطالعه آثار فلسفی اسپینوزا است . امروزه اشاره میشود زمانیکه ژیمنس آغاز به سرودن شعر نو نمود ، ادبیات اسپانیایی زبان کشورهای آمریکای لاتین از شعر کلاسیک فاصله گرفته بود .

در اشعار رامون ژیمنس غیر از مناظر زیبای طبیعت اندلس ، صدای غمگین و لطافت عارفانه نیز مشاهده میشود . وی در اسپانی ، معروف به این است که با حداقل تعداد واژهها ، تاثیری حداکثر در کیفیت شعری بجا می گذارد . منقدین چپ اشاره میکنند که رنج و احساس از خود بیگانگی او نشان از نارضایی خرده بورژوازی در جامعه کاپیتالیستی است . در شعر ژوان

رامون ژیمنس گاهی روح تبدیل به شناخت عرفانی جهان مطلق می‌گردد. از جمله موضوعات مرحله سوم شعر او، خدا و ماهیت عمیق روان، و خلسه شاعرانه است. 9.

۱۳۴- از خودکشی اکسپرسیونیستی تا وزیر فرهنگ کمونیستی.

تاریخ ادبیات غرب، سوسیالیست‌ها را سانسور می‌کنند یا فراموش نموده؟ نویسنده میان ادبیات اکسپرسیونیستی و رئالیسم سوسیالیستی.

Johannes Robert Becher (1891- 1958), Hermann Kant (1926 -

یوهان. ار. بشر-، شاعر، نویسنده آلمانی، و سیاستمدار فرهنگی، در آغاز یکی از رهبران جناح چپ مکتب ادبی اکسپرسیونیستی، و در پایان یکی از پایه‌گذاران ادبیات ملی سوسیالیستی در آلمان شرقی سابق بود. او در سال 1910 به تقلید از کلاسیک‌نویسنده معروف آلمانی، همراه نامزدش دست بخودکشی زد، ولی جان سالم بدر برد، در حالیکه معشوقه اش کشته شد. یوهان بشر در دهه بیست قرن گذشته مارکسیست گردید، گرچه او از خانواده ای مرفه برخاسته بود و پدرش قاضی معروفی در شهر مونیخ بود. در اشعار آغازین و اکسپرسیونیستی او سخن از سقوط بورژوازی و پیروزی پرولتاریا رفته است. او در پایان جنگ جهانی دوم بعد از بازگشت از تبعید در شوروی، در آلمان شرقی به مقامات سیاسی و فرهنگی بالایی رسید؛ از آنجمله: رئیس دانشکده هنر، وزیر فرهنگ، و عضو کمیته مرکزی حزب سوسیالیست ها.

یوهان بشر در سالهای جوانی حکومت آلمان شرقی یکی از تنورسین های ادبیات رئالیسم سوسیالیستی (یا واقع‌گرایی اجتماعی) گردید. در نظر او ادبیات، کار حزبی و سازمانده کمونیستی است. او با شعار: "هنر، سلاح است" خواهان یک ادبیات انقلابی و یک استتیک (زیباشناسانه) عمل‌گرا شد. وی از آغاز تمایل به شعر سیاسی داشت. اشعار اکسپرسیونیستی او نیز در خدمت یک اتوپی (آرمان) جدید انسانی بودند. او می‌گفت که اتوپی نیز بخشی از جنبش کارگری و انقلابی است. وی در طول عمر خود از اکسپرسیونیسم رادیکال (بنیادین) به سیاستمدار فرهنگی رسید. او در رویای یک انقلاب ادبی، با سنت ادبی گذشته خود قطع رابطه نمود. یوهان بشر شاعری است که به یک کمونیسم آرمانی اعتقاد داشت. وی در سالهای تبعید در شوروی از سخنرایی های ادبی و هنرمندانه و زیباشناسانه به شعر خلقی و سوسیالیستی رسید.

در نظر یوهان بشر ارثیه هومانیزم شهروندی باید کوششی در راه جامعه ای ادبی باشد. او با مسئول نمودن ادبیات برای اهداف سیاسی از امکانات زبانی و ادبی خود صرف نظر نمود. بعضی از اشعار ضد جنگ او در آغاز در سبک ادبیات خلقی شبه کلاسیک و ادبیات سنتی بودند. از جمله موضوعات اشعار او: شکایت علیه جنگ، آرزوی صلح، برادری و اتحاد خلقهای اروپا هستند. او ریلکه، وورلاین، و بودلر را شاعران دوران زوال - و هلدلین، ویتمن، و شیلر را شاعران امید و انقلاب نامید. لوکاچ در بعضی از آثار او تاثیر جیمز جویس را میدید.

یوهان. ار. بشر گرچه در سال 1917 از شوروی حمایت نمود، ولی در سال 1919 رسماً وارد حزب کمونیست آلمان شد. او از سال 1917 تحت تاثیر عمل، نظر و تنورسین های جنبش انقلابی و کارگری از جمله نظرات لیبکنشت و روزا لوکزمبورگ بود. وی در حین جنگ جهانی اول وظیفه شاعر را آماده گی برای وقایع و تغییرات جهانی آینده اعلان نمود. وی می‌گفت که شاعر باید یکی از سخنگویان و سازمانده های ادبیات انقلابی و کارگری باشد. یوهان بشر در سال 1925 بدلیل کتاب شعر " جنازه روی تخت سلطنت " دستگیر شد ولی با کوشش و اعتراض: برشت، ماکسیم گورکی، و توماس مان، از زندان آزاد شد. او در سال 1933 با قدرت رسیدن فاشیسم به شوروی فرار کرد و تا پایان جنگ جهانی دوم در آنجا ماند. وی در سال 1949 سرود ملی آلمان شرقی را سرود. او از زمان جنگ جهانی اول کوشید تا ادبیات را سیاسی نماید. وی با شکست سازمان اسپارتاکوس خطاب به راست‌گرایان جاکم گفته بود که: " شما لیبکنشت و روزا

لوکزمبورگ راکشتید ولی مغز و قلب کارگران را نخواهید توانست نابود کنید " او با اشاره به امور روزمره کارگران در روابط تولیدمدرن یک مبارزه انقلابی را ضروری میدانست. از جمله موضوعات اشعار او: درد ورنج سالهای تبعید، تنهایی، اشتیاق دیدار وطن، پوچی جنگ، خاطرات گذشته، و تحسین حکومت شوروی بودند. او با اشاره به جنبش کارگران انقلابی، آثارش را در خدمت انقلاب سوسیالیستی قرارداد. یوهان بشر بعد از بازگشت به آلمان شرقی به فعالیت سیاسی و فرهنگی عظیمی پرداخت. او خواهان طرحی شاعرانه برای یک ادبیات ملی با محتوایی سوسیالیستی بود. گروهی از مورخین ادبی، زندگی و کوششهای او را تداعی نامهایی چون برشت و توخولسکی بشمار می آورند.

یوهان بشر در جوانی اکسپرسیونیست و معتاد به مورفین بود. در خودکشی دوفره گویا او به نامزدش شلیک کرده بود. وی در بیوگرافی پدرش، یک نماینده بورژوازی و یلهلمی رامیدید. او از خدمت نظام در آلمان سرپیچی کرد. وی در دانشگاه فلسفه، ادبیات و پزشکی خوانده بود. او در مسکو سردبیر مجله ادبیات بین الملل بود و در آلمان پایه گذار مجله فرم و محتوا، و ناشر مجله هفتگی "یکشنبه" شد. دولت آلمان شرقی به پاس خدمت فرهنگی او، دو جایزه و مدال بنام وی تعیین نمود.

از جمله آثار او: شکست و پیروزی، جنازه روی تخت سلطنت، نقشه کبیر، سعادت جهان و هفت گناه، وداع، نبرد زمستانی، بازگشت به وطن، ترانه های جدید آلمانی، قدم میانه قرن، چهار جلد زحمت و کوشش، دفاع از شعر، نیروی شعر، اصلی شاعرانه، خطاب به اروپا، برادری و آهنگ های ماشینی، ماوزمان ماقرن بیست، تو همیشه مورد عشق هستی، درباره ادبیات و هنر، کشتی گیر، زمین، ترحم بهار، اشعاری برای یک خلق، روی قبر لنین، سرودها، به پیش، شهری گرسنه، رقص مرگ آلمانی، یقین از پیروزی و امید روزهای کبیر، تشکر از استالینگراد، رمان بصورت شعر، تنها جنگ عادلانه، اشعار منتخب دوران تبعید، سرودی برای روزا لوکزمبورگ، و پیام شاعر آلمانی به اتحاد جماهیر شوروی، هستند.

باید اشاره کرد که مکتب اکسپرسیونیسم آلمان بخشی از نویسندگان تبعیدی و فراری از فاشیسم را بخود مشغول کرده بود. بعضی از منتقدین ادبی بورژوازی پیرامون تغییر و تحول زندگی ادبی یوهان بشر مینویسند او که با سرگردانی عارفانه آغاز کرده بود، بعد از فریاد انتقام جویانه تروریستی به بوروکراتیسم استالینیستی رسید. توضیح دیگر اینکه گروهی از مهمترین شاعران مکتب اکسپرسیونیسم آلمانی در جنگ جهانی اول کشته شدند و گروه دیگری همچون: کافکا، برشت، و دوبلین، هر کدام به راه خاص خود رفتند.

هرمان کانت: هرمان کانت، نویسنده آلمانی متولد هامبورگ، مهمترین نماینده ادبیات و معروترین نویسنده آلمان شرقی سابق بود. او در محله ماهیگیران بدنیآ آمده بود و شغل برقکاری آموخته بود. پدرش یک باغبان ساده بود. وی بعد از پایان جنگ جهانی دوم در شرق آلمان ماند و به تحصیل زبان و ادبیات پرداخت. امکانات نظام سوسیالیستی آلمان به او این شانس را دادند که از شغل کارگری به استادی دانشگاه، نویسندگی و درجه تحصیلی دکترا برسد. او نخستین بار از سبک و فن مدرن نویسندگی در آلمان شرقی استفاده نمود و موجب معروفیت بین المللی ادبیات کشورش شد. هیچکس مثل او نماینده سنبلیک کشورش نبود چون نه تنها رئیس کانون نویسندگان بلکه نماینده مجلس و عضو کمیته مرکزی حزب بود. بعد از انحلال نظام استالینیستی آلمان شرقی او متهم شد که حدود 14 سال با سازمان امنیت آن کشور همکاری نموده و درباره مخالفت بعضی از نویسندگان و فرهنگیان گزارش داده. در ادبیات، او گرچه یک وفادار به حزب حاکم بود ولی با روش دیپلماتیک و به صورت طنز به انتقاد از نظام و مقامات حکومتی پرداخت. از نظر کیفیت ادبی او خود را به اهمیت توماس مان برای بخش دیگر آلمان بشمار می آورد.

گرچه آثار او را بخشی از مکتب ادبی واقعگرایی اجتماعی (رنالیسم سوسیالیستی) میدانند، او شخصاً در تمام عمر روشنفکری شکاک ماند. از جمله موضوعات آمده در آثار او:

عشق، بازسازی بعدازجنگ، مسئولیت، تقصیر، وسالهای جنگ و آواره گی هستند. او غیر از انتقاد از مقامات حزبی، از فرقه گرایی و جزم گرایی آنان نیز شکایت نمود. در پاره ای دیگر از آثارش او تحول پیچیده آگاهی تاریخی انسان در نظام سوسیالیستی را مطرح میکند. او بدون فراموش نمودن طنز به شرح زندگی انسانهای ساده جامعه میپردازد و برای فهم شرایط زمان حال، بخاطرات گذشته خود رجوع میکند. او را وقایع نگار سالهای بازسازی اقتصادی آلمان شرقی نیز نامیده اند. وی خواهان همکاری فرهنگی در اروپا است. او با سبک روایتی مدرن دائم از زمان حال به گذشته پل میزند و میکوشد تا با کمک تاریخ گذشته کشور، مسئولیت و تقصیر فرد در جامعه را عمده نماید. هرمان کانت هنر را عیاشی و هرزه گی قانونمند و منضبط میدانند. او با کمک طنزی سرگرم کننده خالق رمانهای آموزشی و تربیتی است. رمان "اولا" او یکی از پر خواننده ترین آثار آلمان شرقی بود.

هرمان کانت تاکنون به دریافت جوایز: هاینه وزارت فرهنگ، جایزه ملی آلمان شرقی، و جایزه دوستی خلقهای شوروی سابق، نایل آمده است. او سالها به نشر آثار طنز دار ژورنالیستی در مجلات مهم پرداخت و بعد از انحلال استالینیسم و کمونیسم دولتی آلمان شرقی به خلق خاطرات غیر انتقادی اش پرداخت.

از جمله آثار او: کمی دریای جنوب، یک سرپیچی، رمان اولاً، اجازه نشر، اقامت، مجموعه، اتوبیوگرافی اسپان، یادی از زمان حال، کلاغ دریایی کوموران، اوکارینا، دوره برنز، بازی کلام، مجموعه داستان، در باره مدارک، الیزه زیبا، روز قدرانی، و ناخن و یا میخ سوم، هستند.

۱۳۵- نویسنده پسامدرن طبقه متوسط .

به مناسبت مرگ نویسنده آمریکایی. John Updike (1932- 2009)

جان آپدیک، نویسنده پست مدرن طبقه متوسط آمریکا چند روز پیش در آغاز ماه فوریه در سن 77 سالگی درگذشت. او در سال 1932 در شهر کوچکی در آمریکا بدنیا آمده بود. گرچه وی خالق شعر، داستان کوتاه، نقد و مقاله بود، آثار اصلی او لی در زمینه داستان بلند و رمان هستند. او ادامه دهنده رمان مدرن بین سالهای 1955-1995 در کنار جان ایروینگ و کارول اوت شد. آثار او میان رمان مدرن و پست مدرن قرار دارند. وی مهمترین نویسنده زمان حال آمریکاست که به توصیف زندگی روزمره شهروندان طبقه متوسط مرفه آمریکا میپردازد. انسانهای متوسط شهرهای کوچک، حاشیه ای و دور افتاده آمریکا، قهرمانان داستانهای کوتاه و بلند او هستند. وی از اینطریق به معرفی تحولات اجتماعی و سیاسی آمریکا در 40 سال اخیر پرداخت. او خالق آثار بیشمار و متنوعی در غالب ژانرهای ادبی است.

پدر جان آپدیک یک آموزگار معمولی بود. جان مدتی کایکاتوریست مصبوعات شد و در دانشگاه در رشته ادبیات درس خوانده بود و مدتی منقد ادبی و ویرایشگر مجلات ادبی بود. جان آپدیک همچون فیلیپ روت یکی از نویسندگان روشنفکر شرق آمریکا بود. سینکلر لویز یکی از معلمان ادبی جان آپدیک بود. بعضی از قهرمانان آثار آپدیک تقلیدی ادبی از کتاب اولیس، اثر جیمز جویس هستند.

از جمله مهمترین آثار آپدیک: قلب خرگوشی، روابط بهتر، زن و شوهر، زیر ماه فضانوردان، رابیت درسکوت، برنامه خدا، ماه یکشنبه ای، اتوبیوگرافی خاطرات و اعتماد به نفس، بامن از دواجی عاشقانه کن، زنان جادوگر شرق آمریکا، اسب بالدار، و جشن عصرانه هستند.

کتاب رابیت در سکوت و کتاب قلب خرگوشی را منقدین ادبی مهمترین آثار جان آبدایک میدانند. کتاب جشن عصرانه یک تراژدی-کمدی است. در آثار دهه 80 او بیشتر عناصر پست مدرن مشاهده میشوند. در بعضی از آثارش جنبه های سوررئالیستی و کویبستی نیز دیده میشوند. او در پایان از رئالیسم به رئالیسم جادویی رسید. وی گرچه در سنت رئالیسم نوشت ولی افکار پسامدرن و سبک اکسپریمنتی در آثارش دیده میشوند. امروزه او را از جمله نویسندگان رئالیستی و واقعگرا بشمار می آورند.

آبدایک در آثارش به توصیف افراد طبقه متوسطی میپردازد که گرچه در امور روزانه عصبی میشوند ولی آگاهانه متحمل تمام رنجهای روزمره زندگی میگردند. او پوچی زندگی بعضی از افراد طبقه متوسط در شهرهای کوچک و دور افتاده را نشان میدهد. قهرمانان او بر اثر نابودی چهارچوب مذهبی-اخلاقی گرفتار نوستالژی عشق و روابط جنسی و ترس از مرگ میشوند. آبدایک در آثارش به موضوعات سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی جامعه آمریکا نیز اشاره میکند. او اغلب به موضوعات آبرورد روزانه، جنبه اسطوره ای میدهد. وی به انتقاد از مسیحیت پوریتانی آمریکا نیز میپردازد که زنان را گاهی به اتهام جادوگری مورد تعقیب قرار میدادند. مسائل روز داخلی و خارجی جامعه آمریکا نیز بخش دیگری از موضوعات آثار او هستند؛ از جمله: حکومت آیزنهاور، جنگ ویتنام، جنبش سیاهان، جنبش جوانان و دانشجویان، بحران نفت در دهه 70، سفر به کره ماه، سقوط سفینه چلنجر، بحران انرژی در سال 1979، گروگانهای آمریکایی در ایران، مسائل تبت و چین، مبارزات دالایی لاما، انفجار هواپیما در لوزر، و نیکسون و واترگیت.

قهرمانان آثار جان آبدایک در جهانی بدون خدا برای یافتن معنی زندگی در جامعه آمریکا سراغ روابط جنسی و عشق میروند و اروس؛ خدای عشق بجای خدای مسیحی قرار میگیرد. فمینیست های ادبی اشاره میکنند که غالب قهرمانان آثار او مردها تشکیل میدهند و نه زنان. در آغاز هر رمان او گردآوری اسناد، مدارک و اخبار سیاسی، فرهنگی و اجتماعی اهمیت خاصی دارد. او غالب اطلاعاتش را از رسانه ها، مطبوعات و بخشهای رادیو، تلویزیون و برنامه های ورزشی و سرگرم کننده میگیرد.

جیمز جویس - تبعیدی یا خارج نشینی؟

سؤال این است که اگر از ایرانشناسی پرسیده شود محمد علی جمالزاده و یا صادق هدایت مهاجر بودند یا تبعیدی. او چه خواهد داد؟ شاید مناسب ترین جواب این باشد که او بگوید: این هر دو نویسنده به گونه ای قربانی نظام حاکم یا فرهنگ غالب آن زمان جامعه خود بودند.

این پرسش را در مورد جیمز جویس نیز میتوان مطرح نمود. جیمز جویس نویسنده ایرلندی میگوید: او در سال 1902 در سن بیست سالگی با احساساتی چون یک شهید و قربانی اجتماعی دوبلین را به قصد اقامت در پاریس ترک کرد و حتا این اقدام را بدون تقاضای دریافت پاس انجام داد تا احساس مهاجر و قربانی بودن را همیشه در خود زنده نگه دارد. در این رابطه او نمایشنامه؛ در تبعید؛ را نیز نوشت. از جمله ادعاهای بحث انگیز جویس این است که میگوید: برای درک آثارش باید با بیوگرافی او آشنا بود. او انتظار دارد که خواننده بقیه عمر خود را فقط صرف خواندن آثار او کند! امروزه میدانیم که جویس نویسنده ای اهل مطالعه بود و بیشتر آثار ادبی جهانی را دقیقاً مطالعه نمود؛ در جوانی شاعر بود و داستانهای کوتاه رئالیستی نوشت و بعدها دست به نوشتن رمان زد. معروف ترین رمانهای او؛ اولیس؛ و؛ بیداری فینگان هستند. در دوران اقامت در پاریس به علت فقر مالی مدتی طرفدار سوسیالیستها شد. اگرچه غرور شخصی و افتخار او زبانزد دوست و آشنا بود ولی مدام از دیگران پول قرض میکرد و یا سر دیگران کلاه میگذاشت! در اوقات فراغت برای دیدن مجسمه الهه های نیمه لخت دوران باستان به موزه های قدیمی شهر میرفت! الیوت درباره او میگوید: جویس به ادبیات قرن 19 پایان داد و در زمینه رمان اثری نو خلق کرد. نقاش مجاری؛ ناجی میگوید:

جویس را میتوان نویسنده عصر صنعت و ماشین به حساب آورد. او با حروف و کلمات و زبان مانند یک مهندس عمل میکند. جیمز جویس در سال 1882 در ایرلند بدنیا آمد و در سال 1941 در سویس در گذشت. او سالها در خارج از وطن زیست و به علت نیاز شغلی معلم خانگی زبان شد. فعالیت ادبی نبوغ آمیز او در سرآغاز قرن بیستم در زمان بحرانهای اجتماعی شروع گردید. او برضد روشهای ادبی غالب که از زمان رنسانس در اروپا مرسوم بودند قد علم کرد و با کمک فن و تکنیکهای ادبی غیر اروپایی تجربه های جدیدی را آزمایش کرد. اهمیت خلاقیت و نوگرایی ادبی او را میتوان با نوگرایی پیکاسودر نقاشی مقایسه کرد. جویس همچون پروست پایه گذارتدوین رمان مدرن است.

شاید اگر فقط کتاب؛ در تبعید؛ را مینوشت دیگران او را شاگرد چخوف به حساب می آوردند ولی او فلوربت؛ تولستوی؛ دیکنز؛ سویفت؛ و ایبسن را از آموزگاران ادبی خود میداند. اهمیت او برای ایرلند مانند ارزش ایبسن برای ادبیات ملی نروژ است. جویس برای طرفداران آوانگارد یک قهرمان پیشگام و شاید یک مقدس ادبی بود. زمان آغاز فعالیت ادبی او همزمان بارشد ادبیات آوانگارد در اروپا است. جویس میگوید: جهان ماسکی به چهره زده و وظیفه ادبیات برداشتن این ماسک است؛ تنها ادبیات است که به انسان اجازه بازی با زبان و کلمات را میدهد تا آنها را تجربه کند. شاید این یکی از دلایل محبوبیت جویس میان طرفداران ادبیات آوانگارد باشد. جویس همچون شکسپیر غالباً به موضوع و مقوله خیانت می پردازد. قهرمانان آثارش همچون خود او در دوران جوانی علاقمند به تاریخ و زبان هستند. جویس میخواهد قدرت و جاذبه جادویی زبان و کلمات را نشان دهد. جویس در رمان؛ اولیس؛ سعی کرد فرم رمان نویسی را منحل کند و در آخرین اثرش؛ بیداری فنیگان؛ کوشش نمود خودسرانه اقدام به انحلال زبان کند. او میگوید کسیکه قادر به فهم رمان اولیس نباشد؛ زندگی را هم نخواهد فهمید. کتاب اولیس را میتوان موزه سبکهای ادبی از مد افتاده دانست که شامل گنجی از خلاقیت زبانی است. او در این کتاب از تمام فنون نویسندگی مرسوم پیش از خود استفاده نمود و اسطورهایی از کتابهای مذهبی و آثار نویسندگانی مانند: هومر؛ شکسپیر و واگنر را در آن بکار گرفت. اولیس را میتوان اثری هنری ناتمام به حساب آورد که هرکس طبق توانایی و سلیقه خود میتواند آنرا تفسیر کند. جویس در زمینه رمان نویسی تأثیری مهمتر از همینگوی بر نسل های جوان بجای گذاشت. آثار او حاوی استتیک مدرن یعنی زیبایی شناسی نویی هستند. از جمله بازیهای روش نویسندگی او این است که مثلاً در کتاب؛ بیداری فنیگان؛ به خلق کلمات مرکبی با بیش از صد حرف الفبا میپردازد؛ یا اینکه او با زبان زنی بیش از پنجاه صفحه متن را بدون مکث و نقطه و ویرگول در باره آرزوهایش خیالپردازی میکند و یا از 350 رودخانه جهان نام میبرد؛ به امید اینکه بقول خودش روزی دانش آموزان بودیستی روستایی از ارتفاعات هیمالیا نام رودخانه ولایتشان را در کتاب او به بینند؛ خوشحال شوند و احتمالاً احساس غرورکنند.

۱۳۶- نویسندگانی که خواننده را به گریه انداختند.

Joseph Roth (1894 – 1939)

ادبیاتی که ما را به گریه انداخت.

در جلسه فصلی، ولی مجازی معرفی کتاب در کانال 2 تلویزیون کشور میزبان، آقای روشن و خانم سیمین نیز کتابهای مورد علاقه شان را معرفی نمودند؛ خانم سیمین از کتاب کم حجمی با عنوان "مجموعه قصه ها"، بقلم منصور یاقوتی (یا نوشته ع. درویشیان؟)، سخن گفت که چندسال پیش موجب جاری شدن اشک در چشمانش شده بود، آقای روشن که مقیم کشور اتریش است، بیاد کتاب "مارش و پیاده روی های آقای رادتسکی"، نوشته یوسف رود افتاد که گویا هر از گاهی بعد از خواندن آن، موجب یک دل سیری گریه، برای او در غربت گریه میشود.

قهرمان آثار یوسف رود، نویسنده یهودی تبار اتریشی؛ بقول هرمان هسه، معمولن: زنان آزادیخواه، جوانان نسل بربادرفته بین دو جنگ، فراریان، تعقیب شده گان، بی وطنان، مجروحان جنگی، و جنگ زده گان زمان جنگ و بعداز جنگ، هستند. یوسف رود غیر از قربانیان جنگ و دیکتاتوری، در آثارش به رنج های انسان معمولی باتکیه بر مشاهداتش در امور روزانه می پردازد. وی میگفت که باید با کمک جادوی اخلاقی واژه، به مبارزه با فاشیسم و توحش دیکتاتوری پرداخت.

رمان اجتماعی انتقادی روانشناسانه (مارش رادتسکی) باکمک غم و طنز و شکاکی، پیاده روی مرگ آور نسل آقای رادتسکی رادر طول تاریخ اجتماعی شرق اروپا بین سالهای 1859-1916؛ از حکومت سلطنتی به جمهوری و گذر به فاشیسم رانشان میدهد. این رمان مبارزه نسلها را، یک شاهد ابدی فرهنگ داستانسرایی اروپایی نیز نامیده اند. یوسف رود در این رمان بدلیل خطر فاشیسم، سراغ نوستالژی گذشته ها افتاده و از کسانی میگوید که بجای آینده، بیشتر به گذشته می پردازند. این رمان را فرار بی پایان یک نویسنده معترض ناراضی نیز نامیده اند. پیرامون زندگی، مبارزه، فرار و مرگ غم انگیز یوسف رود در اقامتگاه بی سرپرستان در پاریس در سال 1939 نوشته شده که بندرت تضادهای جهانی که اودر آن میزیست، این چنین در مراسم خاک سپاری کسی خود را نشان داه اند؛ چون در حالیکه روی قبرش روحانیون و روضه خوانان کاتولیک و یهودی به صف ایستاده بودند، خانواده سلطنتی برکنار شده اتریش، تاج گلی پیچیده در پرچم دورنگ زرد و سیاه - و انجمن کمونیستی نویسندگان کارگری-انقلابی آلمانی، دسته گلی پیچیده در پرچم سوسیالیستی سرخ آنزمان، روی آرامگاه او قرار دادند.

مجموعه آثار یوسف رود در سالهای 1933-1945 بدلیل حاکمیت فاشیسم ممنوع شده بودند. او غالب آثارش را در هتل، مسافرخانه، و کافه ها نوشته بود. پیش از آن، وی بین سالهای 1923-1932 به کشورهای اروپایی سفر میکرد تا برای مطبوعات مترقی آنزمان، گزارشات سفری تهیه کند. وی در سال 1933 با روی کار آمدن فاشیسم در کشورهای آلمانی زبان، به فرانسه مهاجرت نموده بود، ولی بدلیل الکلی شدن، پیش از مرگ در اقامتگاه بیچاره گان زندگی مینمود. بقول منتقدی، او به الکل پناه برد، بدون اینکه کوشش برای جستجوی وطن را هرگز کنار بگذارد. گرچه اودر طول عمر، به مبارزه با تمایلات راستگرایی در سیاست و فرهنگ زمان خود پرداخت، در پایان عمر بدلیل ناامیدی و بدبینی، از افکار سوسیالیستی و غرور یهودی بودن خود دست کشید و به فعالیت ضد کمونیستی و ضد صهیونیستی پرداخت.

یوسف رود، تحت تاثیر: رئالیسم فرانسوی، روسی، امپرسیونیسم اتریشی، و درسهای مکتب ژورنالیسم، با کمک مقالات و داستانهایش بطور شورانگیزی به مبارزه با فاشیسم پرداخت. او امروزه وقایع نگار ادبی فراز و فرود حکومت سلطنتی اتریش-مجارستان بحساب می آید. وی بعد از سرخورده گی از سوسیالیسم، در مقابل بربریت حاکم زمان خود، به دفاع از نظم پیشین و کهن پرداخت، گرچه به نقل از منقدین چپ، غالب آثار او بر اصولی هومانیتیستی متکی هستند. سبک او را میتوان گونه ای رئالیسم روانشناسانه اتوبیوگرافیک نامید که حاوی عناصر نوستالژیک غم ورنج و افسرده گی است. در پایان عمر او کوشید تا با کمک عناصر رپرتاژی به رئالیسم کلاسیک بازگردد. بدبینی فرهنگی در آثار یوسف رود، موجب شد که به انقلاب جواب منفی دهد و از شکاکی و رادیکالیسم شورشی اولیه خود، سراغ مسیحیت سنتی و حکومت مشروطه غربی برود. وی بدلیل ناامیدی ناشی از وضعیت سیاسی اروپای آنزمان، مدعی شد که اصول اخلاقی مسیحیت 2000 ساله و یهودیت 5000 ساله(?) رانباید فراموش نمود. منتقدین چپ بعدها جهانیابی او را: صوری، سمبولیک، و فردگرایانه دانستند.

یوسف رود خالق رمان، نوول، داستان، مقاله، و رپرتاژ است؛ از آنجمله: پیغمبر لال، لانه عنکبوتی، هتل سافوی، افسانه یک آدم مقدس الکلی، شورش، مارش رادتسکی، سپیر بدون پدرش، تاراباس یامهمان این زمین، اعتراف و پشیمانی یک قاتل. رمان (الکلی مقدس)، شرایط نویسنده در زمان مهاجرت را نشان میدهد. داستان پیغمبر لال، به مشاجرات بین هواداران لنین

و تروتسکی اشاره می نماید. در رمان ایوب، به بحران عقیدتی، آواره گی، و بی وطنی، بزبان مدرن اشاره میشود. اودراین رمان، بسیاری از تجربیات مذهبی و یهودی دوران کودکی و جوانی خودرا مطرح می نماید. مقاله جامعه شناسانه کوچ، اشاره ای است به مهاجرت یهودیان اروپای شرقی به اروپای غربی، آمریکا، و فلسطین.

یوسف رود، از یهودیان فقیر اسلاو شرقی اروپا است که بین سالهای 1894-1939 در اتریش زندگی نمود. وی در دانشگاه، فلسفه، زبان و ادبیات آلمانی خوانده بود. اودرآغاز کتاب اتوبیوگرافیک اش مینویسد "مخوف ترین خاطره ام، غیرازجنگ، نابودی وطنم بود؛ یعنی تنها چیزی که دارا بودم". امروزه نقد ادبی بطور کلی، آثار یوسف رود را نشانه: آواره گی، مهاجرت، فرار، سرگردانی، و بی وطنی او میداند.

۱۳۷. کافکا و ادبیات کابوسی جهان.

بی قانونی قوانین دولت خودسر.

نگاهی ادبی به وضعیت کافکایی.

Franz Kafka (1883-

فرانس کافکا .

1924)

حتا امروزه تفاسیر و معانی گوناگونی از آثار فرانس کافکا، نویسنده اتریشی، آلمانی زبان میشود. منتقدین لیبرال اورابا جرج ارول مقایسه میکنند که خودسری قوانین نظام های توتالیتر مانند فاشیسم و استالینیسیم را افشا میکند، و منتقدین ادبی چپ، در آثار کافکا، بحرانهای سرمایه داری غرب را در لباس بیگانگی انسان و ترس او از هستی و جامعه می بینند، که تعثیر مهمی روی ادبیات بورژوایی بجا گذاشت. آنها مدعی هستند که آثار کافکا بدلیل تقویت مکاتب نیهیلیسم و اگزیستنیالیسم فرهنگی، با تمام نیرو و سرمایه، مورد سوء استفاده ایدئولوژی امپریالیسم قرار گرفته است. سوسیالیست های دمکرات، "بهار پراگ" در کنفرانس کافکا در سال 1963 کوشیدند که با کمک نقد آثار کافکا، به افشای نظام بوروکراتیک استالینیستی حاکم خود بپردازند. بعضی دیگر در آثار کافکا، مانند هرمان هسه، اختلاف نسل ها از جمله درگیری پدر سنتی مردسالار، با پسر و دختر مدرن را می بینند. در نظر آنها، انسان بعداز بد رفتاری های پدر و بزرگسالان، بعدها در جامعه، قربانی دادگاهها، سازمانهای دولتی و نیروهای امنیتی حاکم، در جامعه میشود.

در تمام آثار کافکا، ترس، وحشت، ناامنی و سرگردانی، از جلو چشم خواننده، رژه میروند. در رمان قصر او، یک بنده خدایی سحرگهان از خانه اش براه می افتد، ولی هیچگاه به مقصد نمیرسد، چون معمورین خودسر امنیتی دولت، او را در بین راه ربوده اند. در اثر دیگری از کافکا، معمورین مخفی، سحرگهان در خانه ای را میزنند و ساکن بی خیر آن خانه را بدون دلیل و حکم بازداشت، همراه خود میبرند. در رمان مسخ، قهرمان فلک زده داستان، بیشتر به مسیر خطرناک محل کار فکر میکند تا به مسخ و حشره شدن ناخوش آیندش در حالت خواب و کابوس شب گذشته!

کافکا نه تنها شاهد تناقض های عصر و جامعه خود شد، بلکه او اشاره به مشکلات شخصی و اجتماعی انسانهای اطرافش میکند. موضوع: تنهایی، بیگانگی، نیروهای سری و مرموز، درد و رنج انسان در جهان و جامعه، در همه آثار او مطرح هستند. در وضعیت و بن بست هزارتوی "کافکایی"، در فضایی کابوسی، فرد قربانی نیروهایی میشود که خارج از حوزه قدرت او هستند. در این هزارتوی اکسپرسیونیستی، سرگردانی، ترس و احساس گمشده گی، قهرمان داستان را آزار میدهند. احساس و تجربه های بیگانگی در شرایط "کافکایی"، نتیجه از خودبیگانگی انسان در جهان مدرن سرمایه داری زمان کافکا است. واقعیات تهدیدکننده

ناشناسی مانند: جامعه، سازمانهای اداری دولتی، خدای قهار، همنوع، تمام افکار انسان قربانی و ضعیف را، به خود مشغول می نمایند.

کافکا امروزه یکی از مهمترین نویسندگان ادبیات بورژوازی جهان بشمار میرود. او را یکی از رئالیست های واقعی و دقیق ادبیات قرن بیست نیز بحساب می آورند. گرچه او در آغاز، اکسپرسیونیست بشمار میرفت، ولی امروزه یکی از مهمترین نویسندگان ادبیات آلمانی زبان قرن گذشته بشمار میرود. تعثیر او روی ادبیات مدرن غالب کشورها، غیرقابل انکار است. گرچه ادبیات کافکایی را ادبیات کابوسی می نامند ولی کافکا، بی صبری را گناه بزرگ نویسندگی نامید. او با توصیف جزئیات رئالیستی، معمولن در شرح داستان و قهرمان، از خیال بسوی واقعیت - و یا از رئال به سمت خیال میرود. ادیبان پان آمریکایی و جانبدار محافل یهود،

گرچه کافکا را به اهمیت: جویس، بکت، پروست، فلور، هاینه، و گوته میدانند، ولی قرن بیست را قرن کافکا و فروید نامیدند و نه قرن پروست و جویس. کافکا تعثیر مهمی روی: سارتر، کامو، و برتون بجا گذاشت، او ولی خود از ریلکه و ژان پاول، تعثیر پذیرفت. صاحب نظری بنام آن، کافکا را، دانتی قرن بیست نامید و گفت اگر انسان بخواهد از نویسندگانی نام ببرد که مانند: شکسپیر، گوته و دانتی، برای عصر خود مهم بودند، باید از کافکا نام برد. و کانتی مدعی شد که کافکا از جمله نویسندگانی است که قرن بیست را به واضح ترین شکل ممکن، به قلم آورد.

آثار کافکا شامل: سه رمان، چند دفتر خاطرات روزانه، سفرنامه، داستان کوتاه، ناول، نامه، و جملات قصار، هستند؛ از آنجمله: مسخ، قصر، محاکمه، بازداشتگاه محکومین، حکم دادگاه، نامه ای به پدر، درپیشگاه قانون، هنرمند گرسنه، ساختمان دیوار چین، تهیه مقدمات عروسی، اعراب و شغال، آمریکا، وکیل جدید، در گالری، پیامی شاهانه، درغم پدرخانه، یک کاغذ کهنه، یازده پسر، قتل برادر، برج، گزارشی برای دانشکده، کلاغ شکارچی، سی داستان کوتاه، و نامه هایی به میله نا، هستند. مجموعه آثار 7 جلدی کافکا در سال 1976 منتشر شد، و دستنویس کتاب محاکمه او در سال 1988 در لندن از طریق آلمان غربی به قیمت بیش از سه میلیون مارک برای موزه ای خریداری شد، گرچه کافکا با فروتنی وصیت کرده بود که غالب آثارش را بعد از مرگ بسوزانند!

فرانس کافکا در سال 1883 بدنیا آمد و در سال 1924 به علت بیماری سل درگذشت. او از یهودیان آلمانی زبان آنزمان مقیم چکسلواکی، ولی با ملیت اتریشی بود. خانواده وی از اقشار متوسط بازاری شهر پراگ بودند. طرح تضادهای طبقه متوسط در جهانی بیگانه و اجباری، بخشی از زمینه کار آثار او هستند. کافکا در نوجوانی نه تنها با محافل سوسیال-دمکراسی بلکه با انجمن های آنارشستی نیز رفت و آمد داشت. چندین سال کار در شرکت بیمه حوادث دولت پادشاهی اتریش، باعث شد که کافکا آشنایی زیادی با شرایط کارگران در نظام سرمایه داری داشته باشد. به نقل از دوستان، در جلسات متن خوانی، کافکا حین خواندن داستانهای خود، اغلب با صدایی بلند می خندید.

دهها سال است که: روانشناسان، اسطوره شناسان، مارکسیست ها، مذهبیون یهود و مسیحی، و ساختار شناسان ادبی، میکوشند که آثار کافکا را از جنبه: هنری، دینی، اجتماعی، روانشناسی، و فلسفی، معنی و تفسیر نمایند. کافکا، آزادی فرد را مخالف احساس خودتقصیری او میدانند و با اشاره به کانت میگفت که انسان باید به سن بلوغ آگاهی و روشنگری برسد، و نه اینکه همیشه مطیع و گوش بفرمان، که در برابر زورگویی اعتراض نمی نماید.

بخش مهمی از منقدین ادبی نیز، آثار او را شرح و وصف سرگردانی و ناامنی قوم یهود اروپای آنزمان بشمار می آورند و احتمال میدهند که اگر کافکا زنده میماند، یا از طریق فاشیسم بقتل میرسید و یا به فلسطین مهاجرت میکرد.

۱۳۸- مارکس ، - از آغازگران فرهنگ سکولار .

مارکسیسم، - آغاز سوسیالیسم، پایان فلسفه؟ . Karl Marx (1818 – 1883)

اینجا حقیقت است، در مقابل آن زانو بزنید! لاورا، دختر مارکس، در سال 1865، مصاحبه کوتاهی با پدرش انجام داد که در اینجا می آید:
نویسنده مورد علاقه ات کیست؟ - دیدرو
شاعران مورد علاقه ات کدامند؟ - شکسپیر، آشیلوس، و گوته
سرگرمی مورد علاقه ات چیست؟ - میان کتابها لول خوردن
قهرمان مورد علاقه ات در تاریخ؟ - اسپارتاکوس، کپلر (منجم آلمانی)
شخصیت مورد علاقه ات در ادبیات؟ - گرنتشن (معشوقه مفیتوس شیطان در نمایشنامه فوست گوته)

از چه نویسنده ای متنفرید؟ - مارتین توپر (نویسنده انگلیسی)

غذای مورد علاقه ات؟ ماهی

گل مورد علاقه ات؟ - غانی نباتی

رنگ مورد علاقه ات؟ - قرمز

صفت انسانی مورد علاقه ات؟ - ساده گی

صفت مورد علاقه ات در میان مردها؟ - نیرو، و قدرت

احساس سعادت در نظر شما؟ - در حال مبارزه بودن

احساس بدبختی در نظر شما؟ - گوش بفرمانی، اطاعت، زیردستی

چه گناهی را می بخشی؟ - ساده لوحی

از چه گناهی متنفری؟ - موش مرده گی، خزیدن

صفت مورد علاقه ات در میان زنان؟ - ضعف، پاسیو بودن

صفت اصلی خودتان؟ - سخت کوشی، پایداری در کوشش

اسم مورد علاقه تان برای دختر بچه ها؟ - جنی، لاورا

ایده آل و شعار مورد علاقه تان؟ - هر عملی انسانی است، هیچ عملی غیر منتظره نیست

شعار مورد علاقه تان؟ - به هر چیزی قدری باید شک کرد.

مارکس رابعداز هگل آخرین متفکر خالق سیستم فلسفی میدانند. او در ردیف اندیشمندان قرن 19 غرب بود. وی در نوجوانی نماینده دمکراسی انقلابی بود و میگفت که فلسفه بعد از عملی شدن آن، حذف خواهد شد. ماتریالیسم مارکس خلاف ماتریالیسم فویرباخ، علمی، تاریخی، و آته ایستی است. او حتا در زمان تالیف دکترایش خود را با 2 آته ایست فرهنگ یونان یعنی با ابیکور و دمکریت مشغول نمود. اگر هگل خلقها را ناقل جنبش دیالکتیکی میدید، مارکس، طبقات را عامل این حرکت میدانست. او میگفت چون هر طبقه دارای ایدئولوژی خاص خود است، انتقاد اجتماعی اجبارا به انتقاد از ایدئولوژی کشیده میشود. مارکس هر مکتب فلسفی را نوعی ایدئولوژی میدانست و میگفت که فلسفه سنت کلاسیک، یعنی فلسفه پیشین، همیشه بصورت ایدئولوژی طرح میشد تا طبقه حاکم در پشت آن چهره خود را ببوشاند، به این دلیل در مارکسیسم فلسفه همیشه موضوع نقد ایدئولوژیک بود. آنطور که فلسفه در پرولتاریا سلاح مادی خود را میدید، پرولتاریا در فلسفه نیز سلاح فکری خود را می جست. فلسفه عمل مارکسیستی خلاف فلسفه تاریخ هگل نه تنها مربوط به گذشته و زمان حال، بلکه مربوط به آینده نیز است. فلسفه بدون آزادی و بر خاستن پرولتاریا، به واقعیت نمی پیوندد، - و پرولتاریا نمی تواند بر خیزد و آزاد گردد، بدون واقعیت بخشیدن به فلسفه. همانطور که پرولتاریا در فلسفه سلاح مادی می یابد، فلسفه در پرولتاریا اسلحه خود را می یابد. نه تنها افکار میخوانند که واقعیت شوند بلکه واقعیات نیز میخوانند که عمل

گردند. مخالفین مارکس مدعی بودند که او در غالب نظرانش، اتوپیستی است و در نئومارکسیسم، آثار جامعه‌شناسی او، غالباً با فلسفه عوضی گرفته میشوند.

مارکوزه میگفت که مارکسیسم یک دکترین سیاسی است و علمی بودنش، حزبی است، و آثار مارکس بیشتر روشنگری فرانسوی هستند تا فلسفه آلمانی، و آثار او را نمی‌توان فلسفه دانست چون تمام مفاهیم تئوری مارکسیستی، مقوله‌های اجتماعی و اقتصادی هستند، حتا آثار آغازین او نیز فلسفی نیستند. مارکس تحت تأثیر پدر خود با آثار ولتیر و تحت تأثیر پدرزنش، یعنی وستفالن، با سوسیالیسم تخیلی فرانسه آشنا گردید. منقدین غرب حتا ماتریالیستهای شوروی سابق را ادامه دهندگان ماتریالیسم فرانسوی میدانستند. نوزایی ماتریالیسم، در عصر روشنگری فرانسوی بود. در مارکسیسم مبارزه علیه هر نوع متافیزیک انجام میگرفت. مارکس مدعی بود که حتا فکر و روح نیز ماده هستند؛ فقط نوع دیگری از ماده یا فقط جور دیگری به نظر میرسند.

مارکس دیالکتیک هگلی را ماتریالیستی نمود. اهمیت او در رادیکال بودنش است. هگل کوشش نمود تا روح و واقعیت را باهم آشتی دهد. مارکس در سال 1841 دکترای خود را در باره "فلسفه طبیعی دمکری و اپیکور" نوشته بود. او از طریق موضوع دکترای خود به این نتیجه رسید که آشتی میان دین و عقل غیر ممکن است. اگر برای هگل دین نخستین سکوی پله خودآگاهی خلق بود، - برای مارکس دین تریاکی برای آرامش و سکوت آن بحساب می‌آمد. هگل معتقد به موجوداتی مرموز و اسطوره‌ای بود که همچون روح دلیل تحولات تاریخی میشوند. برای مارکس نه روح بلکه ماده نیروی محرک تاریخ است. مارکس با ادعای فلسفه فعال عمل به انتقاد از مواضع هگلی‌های چپ پرداخت. فلسفه کلاسیک آلمان از طریق هگل به نقطه اوج خود رسیده بود. در آثار هگل عقل و واقعیت شباهتهایی دارند، آنان پایه‌های هومانیزم دمکراتیک و آغازی برای دعوت به تفسیر جهان نزد مارکس شدند. گروهی از مورخین سیراندیشه مدعی هستند که فلسفه تاریخی مارکس مخلوطی است از نظرات هگل و تئوریهای اقتصاددانان کلیسیایی. گروه دیگری نزدیکی مارکسیسم به هگل‌گرایی را، انحراف مارکسیسم از هگل‌گرایی میدانند.

مارکس میگفت که کاپیتالیسم یعنی استثمار کارگران. او با صفت بت نامیدن کالا در سرمایه‌داری، به انتقاد از ایدئولوژی بورژوازی پرداخت. کتاب سرمایه او اشاره ای است به از خود بیگانگی انسان در نظام سرمایه‌داری. وی میگفت که بیگانگی انسان را میتوان از طریق حذف مالکیت خصوصی برطرف نمود. ریشه جهانی جدید مارکس را آن زمان میتوان در کتاب "یازده تذر باره فویرباخ" در سال 1840 مشاهده نمود. مارکس مدعی بود که در دمکراسی حقیقی، دولت سیاسی از بین میرود. راسل گرچه مارکس را فیلسوف میدانست، ولی متعجب بود که چرا او مدعی علمی نمودن مفهوم سوسیالیسم شد. راسل میگفت که در غرب هیچکدام از جنبشهای مهم کارگری نتوانستند از مسیر سوسیالیسم دمکراسی به جنبش مارکسیسم برسند. او اشاره میکند که انقلابیون مهم همیشه برای نقشه‌های اتوپیستی خود چک سفید کشیده یا امضاء نموده‌اند.

مارکس اشاره میکند که تحت تأثیر کتاب "ماهیت مسیحیت" فویرباخ، ماتریالیست و ضد دین گردید. او میگفت که در جهان، غیر از طبیعت و انسان، موجود و چیز دیگری وجود ندارد. از طریق مارکس نخستین بار انتقاد استراکت از دین، تبدیل به انتقاد اجتماعی مشخص گردید. او ماتریالیسم آنتروپولوژیک را تاریخی نمود و میگفت که فقط آینه‌ایست که میتواند به خودمتکی باشند و نه به آسمان و وحی. برتراند راسل طلبکارانه مینویسد که مارکس حق ندارد فلسفه خود را علمی بنامد چون او غالباً دچار عملگرایی و مسائل سیاسی روز زمان خود بوده است.

در نظر مارکس، دین موجب میشود که انسان آگاه به فقر و بیچاره‌گی خود نشود، چون دین فلک زده‌گان را با قول جهانی دیگر آرام میکند. مارکس در نوشته "پیرامون موضوع یهودیان"، بین آزادی سیاسی و آزادی انسانی فرق میگذارد و حتا اولی را بورژوازی مینامد. او کمونیسم را

تکمیل ناتورالیسم یعنی هومانیزم میدانست،- و هومانیزم کامل را برابر ناتورالیسم بحساب می آورد. مارکس، فلسفه تاریخی را نخستین بار از نظر لغوی از ولتیر گرفت، آگوستین مقدس کوشید تا تاریخ را تعریف نماید، ولی معنی واقعی یا اوج آنرا هگل و مارکس تعریف نمودند. پیش از آندو فیلسوفی بنام ویکو در قرن 18 کوشید تا فلسفه تاریخ را نیز تعریف نماید. مارکس غیر از مطالعه آثار هگل، در کلاس درس دانشگاه به شنیدن سخنرانیهای: باور، ساویگنی، و شلگل میرفت. او مهمترین آثارش یعنی سه کتاب: مانیفست کمونیسم، ایدئولوژی آلمانی، و تزهایی درباره فویرباخ، راباکمک همکارش، یعنی انگلس نوشت. مانیفست کمونیسم او را انجیل سوسیالیسم مارکسیستی، لقب داده اند. عنوان دیگر کتاب خانواده مقدس، "نقد انتقادی" بود.

گرچه پدر و مادر مارکس هر دو در یک خانواده روحانی یهودی تربیت شده بودند، با این وجود سنت هومانیزم و روشنگری قبلا در خانواده آنان مطرح بود. مارکس در دانشگاه به تحصیل حقوق، فلسفه، و تاریخ پرداخته بود. امروزه اشاره میشود که مارکس جوان با مارکس نویسنده کتاب سرمایه متفاوت هستند. مارکس را بعدها پایه گذار کمونیسم علمی یعنی مارکسیسم نامیدند. او فقط 65 سال عمر نمود. مارکس به راهنمایی انگلس، نخستین بار به مطالعه دقیق اقتصاد سیاسی پرداخت. او سالها در فقر زیست و چندن تن از کودکانش به علت نبود امکانات پزشکی لازم و فقر مالی، درگذشتند. مارکس در سال 1843 زمانی که به پاریس رفت تا علیه ارتجاع دولت پروسی به مبارزه ادامه دهد، از دمکرات انقلابی بودن به کمونیسم روی آورد. او در اواخر سال 1844 در پاریس با انگلس ملاقات نمود. دولت پروس آلمان، او را در ماه مه 1844 بعنوان فردی بی وطن بار دیگر از آلمان اخراج نمود. او در طول آواره گی خود مقیم شهرهای پاریس، بروکسل، کلن، و لندن گردید. شاید مشاجره با آنا شیشتهایی مانند باکونین موجب شد که مارکس نظر تحقیر آمیزی نسبت به قوم اسلاو داشته باشد. بعد از مرگ مارکس، انگلس طی 12 سال آخر عمر خود کوشید تا آثار سیستماتیک و دوائر المعارفی او را بعنوان سوسیالیسم علمی، تکمیل و منتشر نماید.

۱۳۹- رمانی به درازای آمریکا! (ادبیات و سوسیال دمکرات ها)

بنیاد مطالعه کتاب کشور فلان (x) از 52 شخصیت مشهور خواست که طی شرکت در جلسه ای کتاب یا نویسنده مورد علاقه خود را معرفی نمایند. آنها باید از تاثیر ادبیات در زندگی شان گزارش دهند. آثار فوق کتابخانه ای میشوند ضد فراموشی. هر اعترافی درباره نویسنده یا کتابی، نشانی از اتوبیوگرافی آن شرکت کننده نیز است. چند سال پیش کتابی بعنوان " چگونه مارسل پروست باعث تغییراتی در زندگی ام شد "، منتشر شد. زمانی که از برشت سؤال شد او چه کتابی را همراه خود خواهد برد اگر به جزیره ای پرت افتاده تبعید شود، برشت گفت لابد خنده تان خواهد گرفت؛ کتاب انجیل را همراه ام خواهم برد.

در اینجا نظر چند تن از شرکت کنندگان سوسیال دمکرات کشور مذکور را با هم می خوانیم: وزیر سابق فرهنگ که استاد فلسفه نیز است میگوید او کتاب دکتر ژیاگو را در 12 سالگی برای جشن تولد اش هدیه گرفت. او از آن زمان تاکنون کتاب فوق را پنج بار خوانده. او با کمک آن کتاب نخستین بار با جنس زن آشنا شد! و آن کتاب سبب شد که او سالها دوستدار ادبیات روس مخصوصا داستایوسکی، تولستوی و تورگنیف شود. ولی برای او عظمت پاسترناک به اندازه اهمیت هومر در ادبیات جهانی است.

وزیر سابق کار که اکنون به سن بازنشستگی رسیده از کتاب مقدس انجیل تعریف میکند. به نظر او در انجیل میتوان با تمام ژانرها مانند: داستان جنایی و پلیسی، سفرنامه، درام درباری و حکومتی، تراژدی خانوادگی، گزارش جنگی، افسانه و قصه، مشاوره و راهنمایی، و مقالات فلسفی آشنا شد. در سرود سلیمان میتوان داغترین اشعار عاشقانه را زمزمه کرد:

آه عروس من / چه زیباست بازی عشق/ نامزد بازی ات/چه ابدی است خاطره/ شیر و عسل زیر زیانت.

درداستان یونس، زیبا و عمیقترین داستان آسمانی ثبت گردیده یونس باید در شهر نینوا به دستور حاکمین بالایی ممبر برور و به فاحشه ها، حيله گران و رباخواران خبر دهد که نزدیک شدن روز قیامت اجتناب ناپذیر است.

ولی گناهکاران حرفهای او را جدی نمی گیرند چون میدانند و تجربه کرده اند که تنبیه و قصاص خدا آهسته و طولانی و ترحم و شفقت او سریع و کوتاه است. درداستان ایوب خواننده از خود میپرسد چرا خدای عادل، انسان نیکو و مفلوکمانند ایوب را آنچنان بیرحمانه آزار میدهد. آیا نباید به رحمان و رحیم بودن خالق شك کرد؟ ایوب به انتقاد از خدایی میپردازد که حتی آه ایستهای امروزی به تعجب می افتند. آه ایست ها با نفي خدا پا به فرار گذاشته و مشکل خود را با او حل میکنند. ولی ایوب رو در روی خدا می ایستد و با او بحث می نماید و او را به محاکمه می کشاند.

یکی دیگر از شرکت کنندگان، از زمانی میگوید که خود هوادار هیپی ها بوده و در سال 1976 میخواست به قول خودش ادبیات را زندگی کند. او از رمان جک کرواک، نویسنده آمریکایی با عنوان “در بین راه” میگوید (1)؛ جک کرواک در سال 1969 درگذشت و 1974 پایان جنگ ویتنام بود. کرواک نویسنده ای بود از نسل بربادرفته، نسل هیپی ها، آنارشیستهای غیرسیاسی، نسل آوانگارد، نسل معترض. این رمان او را میتوان سفرنامه مدرنی به درازای کشور آمریکا دانست؛ از شمال به جنوب، از نیویورک تا مرز مکزیک. آمریکادر سال 1976، 200مین سال استقلال خود را جشن گرفت. بعضی از هیپی های توریست غرب می خواستند در تکراس شاهد رژه سفیدپوستان باشند. سفر به آمریکا سفری ادبی با رمانی در سر بود. رمان “در بین راه” اثر کرواک، مانیفست هیپی ها، هم قطب نمای سفر بود و هم موضوعی برای خواندن هیپی ها مانند افراد رمان، سفری 35000 کیلومتری درپیش داشتند، از مرز کانادا تا مرز مکزیک. آنها میخواستند وارد آمریکای ادبی کرواک شوند. سفر حدود دو ماه طول کشید. آنها می خواستند: در بین راه بودن، هیچگاه به مقصد نرسیدن، طول مسیر و وسعت فضا را احساس کردن، در مثل های ارزان خوابیدن، ساندویچ و هامبورگر خوردن، اتو استپ زدن، پشت پیکاپ های بی چادر نشستن، را شخصا تجربه کنند، ماشین دست دومی به قیمت 500 دلار میخرند که بعد از طی 10 مایل پنچر میشود و سیاهپوستهای شهرک کوچک بین راه تعجب میکنند که مرد سفید دچار اشکال شده و نیاز به کمک دارد، توریستهایی که خود شخصیت رمان شده اند. هیپی ها از دختران چشم چران آمریکایی یاد میکنند که به دلیل تعصب فرهنگ پوریتانی از همدم شدن با جوانان غیرخودی شرم دارند. از مرز مکزیک یاد میکنند که موج جمعیت مسافرین، آنها را مانند رودخانه ای شست و به آنطرف ایستگاه کنترل برد. آنها از ساحل خلیج مکزیک میگویند، زیر نخل ها، در کافه های کوچک، در کنار اقیانوس آرام، که شاهد هیپی های پابرنه با کلاههای حصیری، آبجوهایی مع الشعیری ارزان، و زنان نیمه لخت شورتی شدند. با این وجود متأسفانه دختران رمان جک کرواک هیچگاه و هیچ کجا در انتظار آنان صف نکشیده بودند.

چهارمین شرکت کننده، یکی از هواداران جنبش دانشجویی دهه هفتاد است. او به جانبداری از داستان کوتاه آمریکایی میگوید هرکس تصور خاصی از واقعیاتی دارد که يك داستان یا رمان شرح میدهد. رایموند شارلی در رمانش مینویسد: آنچنان احساس خلاء و پوچی می کردم مانند فضایی میان کهکشانیها، به خانه که رسیدم نوشابه ای را باز کردم و کنار پنجره اطاق رفتم. داستانهای شاندلی برای من ملموس تر از آثار: داستایوسکی، تولستوی، توماس مان، کافکا، همینگوی، و سینکلر لویس هستند. شاندلی با کمک ادبیات، جهانی میسازد که انسان خود را در آن احساس میکند. به نظر من، این است هنر واقعی! او در باره قهرمان داستانی می گفت، من او را همیشه در خیابانهای خلوت، در اطاقهای خالی، سرگردان و بی هدف، ولی شکست ناپذیر

می بینم. اینگونه قهرمانان به انسان امید و دلداری می‌دهند. یعنی ما ممکن است تنها و بی هدف ولی هیگاه شکست خورده نباشیم.

از میان شرکت کنندگان جلسه، زن شاعری می‌گوید هر روز بدون شعر، یک روز از دست رفته است. شعر ژانری است میان زبان و موسیقی. انتظار دوستدار شعر بیشتر از زیبایی و قافیه بندی شاعرانه است. قانون شعر مانند قانون شطرنج بازی است، شاعر ممکن است خوب یا بد بازی کند. از جمله تاثیرات شعر ممکن است آن، وسیله ای برای گذر زمان ناخوش آیند، خشن، غمگین یا وسیله ای برای ثبت لحظه های زیبا و نیکو باشد.

- یکی دیگر از شرکت کنندگان درباره مارسل پروست، نویسنده مورد علاقه اش، می‌گوید رمان "در جستجوی زمان بر باد رفته"، اثری است 3000 صفحه ای درباره عشق. او در این کتاب جملاتی طولانی می‌نویسد که نیاز به عادت دارند. رمان ماجرای نویسنده شدن یک جوان است که دائم پایش در زندگی به سنگ می‌خورد، بدون آنکه آن سنگها را او بسوی پلیس و بورژوازی پرتاب کند.

- پروست می‌نویسد، بهشت واقعی، بهشتی است که انسان از دست داده باشد. اینها همه اعترافات یک نویسنده همجنسگرا است که دورویی، بحران و فشار فرهنگ زمان خود را به محاکمه می‌کشاند.

Jack Kerouac, *Unterwegs (on the road)*

۱۴۰- دو شاعر عرب .

محمود درویش فلسطینی، - خلیل جبران لبنانی .

Khalil Gibran (1883 - 1931), Mahmoud Darwish (1942 - ?)

خانه ام میگفت
 کلبه را ترک مکن
 تاریخ ات آنجاست .
 کوچه ام میگفت
 خیابان را دنبال کن
 آینده ات آنجاست .
 من به هر دو؛
 خانه و کوچه ام گفتم
 نه گذشته ای دارم و نه آینده ای .
 اگر اینجا بمانم
 مانندم،
 رفتن است
 و اگر بروم
 رفتنم،
 ماندن است .
 فقط عشق و مرگ
 استاد عمل اند .

خلیل جبران شاعر و نقاش لبنانی در سال 1883 در بیروت بدنیا آمد و در سال 1931 در سن 48 سالگی بر اثر بیماری الکلی در مهاجرت در نیویورک درگذشت . او از یک خانواده مسیحی مارونی عرب برخاسته بود . وی در آمریکا سالها مسئول ادبیات مهاجر و تبعید عرب بود . او را مهمترین نماینده ادبیات مدرن و رمانتیک عرب نامیده اند . مجموعه آثار او

همچون شعر فوق، ترکیبی از میان راه بودن است - یعنی نه اینجا نه آنجا، نه اکنون نه فردا، و جدایی کلمل میان جهان و خدا و من. با این وجود او در شعرش به وحدت دوئالیسم بصورت متعالی یعنی عشق، مرگ، خدا، و شعر، میرسد. زندگی او نیز دچار دوئالیسم بود / لبنان و آمریکا، عربی و انگلیسی، محبوب عربی و مهاجر دردمند. مادر او در سال 1895 همراه فرزندان به آمریکا مهاجرت کرده بود. دو سال بعد خلیل جبران به دلیل استعداد ادبی با کمک یک بورس تحصیلی به لبنان بازگشت تا زبان و ادبیات عرب را مطالعه نماید. او در 16 سالگی در آمریکا در شهر خود نقاش معروفی بود. در غرب نیز او ابتدا بعنوان نقاش مشهور شد. ضربه های روحی خانوادگی مانند مرگ خواهر، برادر و مادر، موضوعات آثار ادبی و هنری او شدند.

در جهان عرب او نخستین بار از طریق کتاب عروس چمن مشهور شد. در شعر او یک سادگی غیر مصنوعی وجود دارد که سنبل ادبیات مدرن جوان عرب است. او با کمک زبان شاعرانه و آهنگین با سنت عربی زبان، وداع کرد. بخش مهمی از اشعارش پیرامون انتقال اجتماعی هستند. او در اشعارش نشان میدهد که چگونه عشق جوان و مدرن بر اثر معیارهای سنتی قدیمی عرب دچار سرکوب میشود.

در سال 1932 کتاب پیامبر او در غرب مشهوریت فوق العاده ای یافت. او از سال 1912 ساکن شهر نیویورک بود. در غرب به او عنوان فیلسوف و عالم خلورمیان داده اند. آثار عرفانی بعدی او موفقیتی نیافتند. امروزه اشاره میشود که تاثیر او روی ادبیات عرب ماندنی است. او جستجوگری است که مژده نیل به هدف را پیشگویی میکند. کتاب ارواح او انتقاد از مذاهب در لبنان است. در کتاب طوفان او خواهان آهنگ در شعر است. از جمله دیگر آثار او - بالهای شکسته، دیوانه، روح شورشی، و عیسی ولد انسان، هستند.

محمود درویش شاعر فلسطینی را مهمترین شاعر مدرن زمان حال ادبیات عرب، مبارز آزادی، صدای خلق فلسطین و ناجی زبان عربی می نامند. او تجربیات آواره گی و بی وطنی خود را بصورت منحصربفردی به شعر درآورد. در شعر او زندگی مهاجر و تبعیدی، سنبل زندگی غالب انسانها است. آثار و زندگی او رابطه نزدیکی با تاریخ وطن اشغال شده اش دارند. او در سال 1942 در روستای جلیله در اسرائیل امروزی بدنیا آمد. پدرش یک روستایی مرفه بود که در حین نخستین جنگ اعراب و اسرائیل به لبنان فرار نموده بود. گرچه او امروزه در رامله، در فلسطین اشغالی زندگی میکند ولی او خود را یک تبعیدی ابدی میداند. موتور شعر او آواره گی و بی وطنی است. او مجبور شد که وطنی از واژهها در غربت برای خود بسازد. محمود درویش تا سال 1961 عضو حزب کمونیست اسرائیل بود ولی در سال 1970 به مصر فرار نمود. در شهر حیفا در اسرائیل او بارها به سبب کوششهای سیاسی و ادبی دستگیر شد و به زندان افتاد.

منبع الهام شعر او، ادبیات عرب، و ادبیات کشورهای آمریکای لاتین مخصوصا اشعار پابلو نرودا هستند. او کوشید تا ادبیات مترقی عبری اسرائیل را نیز به خوانندگان عرب در مجله ای ادبی به سردبیری خود معرفی نماید. محمود درویش در شهر قاهره سالها مسئول مرکز تحقیقات سازمان آزادی بخش فلسطین بود. او خود در لبنان شاهد محاصره شهر از طرف نیروهای اسرائیل گردید. سالهاست که جلسات شعرخوانی او در کشورهای عربی سالنهایی پر از شنوندگان را شاهد هستند. او شعر خود را سیاسی نمی داند گرچه منفذین ادبی به او لقب شاعر شهادت و صدای خلق فلسطین داده اند. در شعر او عناصری از ادبیات فارسی، یونانی و مسیحی نیز مشاهده میشوند. در سالهای اخیر شعرش بسوی سنبل و اسطوره راه یافته است. گروهی دیگر شعر او را میان اسطوره، سیاست و علیه جنون بحساب می آورند. از جمله آثار او - برگهای درخت زیتون، عاشقی از فلسطین، حافظه ای برای فراموشی، و چرا اسب را تنها گذاشتید؟، هستند. 10

Kleist , Heinrich v. (1777 1811)

هاینریش کلايست

ترور معشوقه بیمار – پیش از خودکشی !

آیا يك نمايشنامه نويس بااستعداد 33ساله ولي نااميد و بریده، اجازه دارد پیش از خودکشی، حتا باتوافق قبلي، نامزد بیمارش را که به سرطان مبتلا شده، نیز بقتل برساند، ولو اینکه وي يك سروان اخراجي ارتش در دولت پروس آلمان در 200 سال پیش باشد؟! امروزه مبارزين فمینیست جواب منفي داده و خواهان بسته نشدن آن پرونده هستند، چون براساس قوانین فعلی، وي قاتل يك زن شوهردار بیگناه شده است!

از آن زمان تاکنون محققین ادبی نیز جویای دلایل خودکشی “هاینریش کلايست”، داستان سرا، و نمايشنامه نويس آلمانی زمان دولت پروس هستند؛ از آنجمله اشاره به: بحران روحی بدلیل کج فهمی فلسفه کانت، ناآرامی های سیاسی و اجتماعی ناشی از حمله ناپلئون به آلمان، فشار مالی، بیکاری و شکست در اهداف فرهنگی و نویسندگی و یا حتا بیماری روحی وي میگردد.

او براساس فلسفه کانت، به توانایی انسان برای کشف حقیقت شك نمود و در نامه ای خطاب به خواهرش، پیش از خودکشی نوشت که: “حقیقت این است که در روی این کره خاکی، کسی نمیتواند به من کمک کند و با رضایت کامل این اقدام را یا بشاشیت غیرقابل بیان انجام میدهد.” او از يك خانواده نظامی برخاسته بود و در 15 سالگی بدلیل مرگ والدین وارد دانشکده افسری دولت پروس شد و لي در سن 22 سالگی آنرا ترك نمود چون “اطاعت کورکورانه” در ارتش و داد و قال های مراسم صبحگاهی، بقول خودش، او را بیاد “يك مجسمه زنده زورگویی” می انداختند. مورخین چپ مدعی هستند که او بدلیل وابستگی طبقاتی به: اخلاق، معیار و مقیاس های اشرافی، میخواست در زمان مدرن، به روشنگری بپردازد و زندگی کند، و این غیرممکن بود.

کلايست بدلیل زندگی کوتاه ولي پرماجریش، تمام نمايشنامه ها و داستانهای خود را فقط در طول 10 سال آخر عمر نوشت. او گویا در حین سپاهیگری با ادبیات و فلسفه روشنگری آشنا شد. کلايست پایه گذار نوول مدرن آلمانی نیز است و در کنار ژان پاول، و هلدین، سومین ادیب مخالف محفل گوته-شلگل و کلاسیک شهر فرهنگی و ایماز بود. او به تقلید از: مولیر، شکسپیر، شیلر، و سروانتس، خالق نمايشنامه های سیاسی طنزآمیز شد. سرانجام از آغاز قرن 20 مورخین ادبیات به او رتبه و لقب “کلاسیک” دادند. ترجمه آثار کلايست در زبانهای مهم فرهنگی غرب، تعثیری بجاماندنی روی ادبیات و تاریخ اندیشه اروپا گذاشته است. کلايست را یکی از پیشگامان تئاتر پوچی و آیزورد زندگی انسان غرب نیز میدانند. مشهوریت او در قرن بیست بدلیل کشفیات جدید صاحب نظران مکاتب مدرن و پست مدرن بوده که نمايشنامه ها و داستانهایش را در سطح ادبیات جهانی بشمار آوردند. کلايست با براه انداختن مجلات، روز نامه ها و کار فرهنگی، میخواست که وحدتی میان: ادبیات، فلسفه، و هنر برقرار کند و با کمک مقالات و آثار ادبی اش، به اصلاح نظام دیوانی و ارتش دولت پروس بپردازد.

قهرمانان آثار او خلاف شخصیت های اخلاقگرای شیلر، معمولاً احساس گرا هستند. او نه تنها مخالف رمانتیسم جوان، ایده آلیسم روشنگری، و محفل کلاسیک و ایماز، بلکه به مخالفت و مبارزه با تمام جریانهای ادبی و فکری زمان خود پرداخت. کلايست در غمنامه های نمایشی و تراژدیك اش به افشای ادبیات اوتوپیستی-اومانیستی محفل گوته در شهر و ایماز در شرق آلمان پرداخت، گرچه خود میان دو مکتب آن زمان حاکم، یعنی رمانتیسم و کلاسیسم، از نظر استتیک سرگردان بود. بحرانهای شخصی و روانی او را امروزه میتوان در آثارش ملاحظه نمود.

کلايست يکي از پايه گذاران روزنامه نگاري مدرن 200 سال پيش آلمان نيز است. نوول هاي مشهور او نشان از اسنادي و درخشش زبان نوشتاري وي ميدهند. او را امروزه مهمترين نمايشنامه و داستان نويس آلمان ميان دورههاي کلاسيسم و رمانتيسم بحساب مي آورند. او در کنار "هبل" يکي از کشف کنندگان "طنز هنرمندانه" در ادبيات آلمان است. کلايست کوشيد تا مرزهاي ميان تراژدي و کمدی را در نمايشنامه نويسي مخدوش کند. گرچه تراژدي هایش تمايلات آستي پذيرانه دارند ولي در کمدیهاي او بيننده شاهد خصوصيات ادبيات "گروتسک" است. رئاليسم زنده و پرنيروی او در داستان نويسي شباهتي به گزارش نويسي هنرمندانه دارد. گرچه او خود زير تعثير مکتب رمانتيک است ولي کوششي شجاعانه براي خلاقيت رئالستي و واقعگرايانه در ادبيات نمود. کلايست در مقاله "پيرامون تئاتر عروسکي" به طرح افکار استتيک و جمالشناسانه! خود در ادبيات پرداخت. از جمله موضوعات مرکزي و تصورات اش در ادبيات: خانواده، عدالت، دولت، جنگ، جنس نازنين زن!، احساسات، دوستي، و شور و شوق و اشتياق نوخواهانه هستند.

کلايست در سال 1799 به تحصيل فلسفه پرداخت و آثار کانت، تکان و زلزله اي در افکار او ايجاد نمودند. او ميگفت که عقل، توانايي کافي براي کشف حقيقت و شناخت را ندارد. شک گرايي انتقادي فلسفه کانت موجب کج فهمي، سرگرداني و تمايلات عقل گريزانه وي شد. او به جانبداري از احساسات مطلق ميگفت که آگاهي موجب نابودي روح و روان روشنفکر رمانتيک ميشود، چون فقط احساسات داراي يك معيار و ميزان مطلق هستند. در نظر کلايست، تنها انسان عملگرا، زيبا و مالک حقيقت است. آثار آگازين او غالبا مبارزه ميان احساسات مطلق و واقعگرايي ظاهري و صوري هستند. کلايست، در بند اخلاق اشرافي-درباري طبقه خود درجا زد و ميخواست مشکلات دوره مدرن زمانش را باکمک ابزار پيشامدرن مانند، دوئل، رمانتيسم، سرنوشت، و توصيف هاي قرون وسطايي، حل نمايد.

عنوانهاي مقالاتي از او مانند: نويسنده جهان، من-اتفاق، شناخت-خطا، احساس-سرنوشت، مستقيم-باواسطه، نشان از شخصي ديدن و غير طبقاتي فهميدن مشکلات جامعه اش ميباشند. فلسفه ايده آليسم حاکم و تحولات و شعارهاي ترفيخواهانه انقلاب فرانسه، در تصميمات او بي تعثير نبودند. او که مدتي هوادار طبيعت گرايي روسو بود، سرانجام بجاي کمونهاي دهقاني، سراغ ناسيوناليسم رفت و آثاري ميهن پرستانه نوشت و ميگفت که براي انسان، ادامه زندگي گاهي مهمتر از قبول مرگ بر اثر همه ايدئولوژي ها ميباشد، گرچه احکام اخلاق نيز ميکوشند تا انسان را براي کارهاي عجيب قانع نمايند. روانشناسان سالها فکر ميکردند که در آثار آگازين او ميتوان نشانه هاي بيماري و زوال دروني را کشف نمود؛ به اين دليل او شهامت براي ادامه زندگي را در جواني از دست داده بود.

هاينريش کلايست ميان سالهاي 1777 و 1811 زندگي نمود. دو تن از افراد خانواده وي از شاعران و نويسندگان مشهور آن زمان آلمان شدند. کلايست ميخواست فيلسوفي عالم يا نويسنده بزرگ ملي کشورش شود. او در دانشگاه، بعد از استعفا از ارتش، به تحصيل: فلسفه، علوم سياسي و قضايي، فيزيک و رياضي پرداخت. اقدام او براي راه انداختن کتابفروشي و بنگاه نشر، بدليل قوانين اداره سانسور، باشکست روبرو شد.

زمانیکه کلايست خواست از برلين اشغال شده، ديدن کند، از طريق نيروهاي ناپلئوني، به اتهام جاسوسي و خبرچيني، دستگير شد و مدت شش ماه در زندان بسر برد. وي پيش از خودکشي گفته بود که مشکلات زندگي به اندازه کوههاي قفقاز روي شانه هایش سنگيني ميکنند.

غير از دو مجموعه داستان، 230 نامه، از او چندين نمايشنامه و نوول، از جمله: کوزه شکسته، زلزله در شيلي، شاهزاده فريريش، و دهها اثر ديگر بجا مانده، از جمله:

Amphitryon, Pentheslea, Das Kätchen v. Heilbronn, Die Marquise von O,
Michel Kohlhaas

Knut Hamsun (1859 – 1952)

تداخل داستان کوتاه با یک بیوگرافی ؟

آقای هامسون را خانم آنا به من معرفی نمود. در 2 سال اول دوران تحصیل خوابگاه دانشجویی ما همیشه یاکنار ایستگاه راه آهن یاکنار خط راه آهن بود. تق تق قطار را همیشه می شنیدیم. در 2 سال دوم دوران تحصیل خوابگاه ما یادرنکار فرودگاه یادرنکار اتوبان شهر بود، ولی همیشه پارک زیبایی در نزدیکی خوابگاه نیز بود ؛ گاهی با یک دریاچه کوچک مصنوعی و گاهی همراه چند قفس حیوانات وحشی برای بچه ها واطفال. در غالب روزهای تابستان حدود ساعت 3 عصر قدم زنان به پارک محل میرفتم و قدری کنار دریاچه روی نیمکتی می نشستم. آنا را نخستین بار در آنجا دیدم؛ غالب روزها از جلو من رد میشد و گاهی در چندمتری من روی نیمکتی می نشست و سیگاری روشن میکرد. قیافه ای پسرانه داشت، موهای کوتاه مجعد سیاه رنگ شده اش بیشتر جلب نظر میکرد. شلوارلی رنگ پریده ای به تن داشت. با قدری دقت میشد حدس زد که او دختری 30-35 ساله باشد. از اینکه خلاف سایرین در دریاچه شنا نمی کرد، تعجب میکردم، بنظرمی آمد که خیلی در فکر وجدی است یا دچار اضطراب است ولی رفتار و نگاهش مودبانه بنظرمی آمدند. از اینکه سیگار میکشید تعجب میکردم، چون بندرت میشد زنی سیگاری در پارک یافت. بعد از چند روز دیدن و شاهد سیگار کشیدنش بودن، کنجکاوشدم تا با او وارد حرف و بحث شوم. تا آنروز فکر میکردم آدمی دولیتی است یعنی یکی از والدینش عرب یا آفریقایی باشند، چون بنظرم او دورگه وانمود میکرد. شاید با وی احساس همدردی میکردم چون من نیز خود خارجی بودم، در چندسال پیش راحت تر میشد با رختری وارد بحث و حرف شد، ولی از آن روز که فمنیست ها در رادیو و تلویزیون، بدون ضرورت و دلیل سر حرف باز کردن با زنان راه، نوعی مزاحمت دانسته، من هم قدری محتاط شده و آنرا شکار مخفی و پررویی بحساب می آوردم، گرچه اکنون خیلی از نظرات آنان اکنون اعتبار خود را از دست داده و مثل دستورات و اخلاق به اصطلاح مائوئیستی اکنون فراموش شده اند. گاهی فکر میکردم آنا عمدا در نزدیکی من روی نیمکت می نشیند و سیگارش را می کشد، شاید من نیز برای او موجودی عجیب بنظرمیرسم، چون او نیز هر روز مرا میدید که با ساکی مسافرتی و کتابی در دست روی نیمکتی در پارک نشیسته و همچون مرتاضهای هندی به عالم فکر فرو رفته یا به دورستها؛ به میان جنگل و وسعت آب دریاچه خیره شده ام.

هر بار که او را میدیدم 3-4 سؤال در ذهنم مطرح میشد؛ آیا او خارجی است؟ مرد اسا یا زن؟ چرا اینقدر غمگین و در خود فرو رفته بنظر میرسد؟ از کجا راه افتاده و به کجا میرود؟. نه تنها لباسهایش قدری رنگ و رو رفته بودند بلکه آرایش چندان شدیدی نیز نمی نمود. گاهی یک شال یا دستمالی فلسطینی نیز روی شانه می انداخت. سرانجام روزهای تابستان به آخر نزدیک میشدند و پائیز غم انگیز فرا میرسید. آنا را باز هم 2-3 بار در هفته میدیدم که از درون پارک می گذشت، بنظر می آمد که او راه طولی را پیاده میرود. حتی گاهی فکر میکردم چون او بلیط قطار و اتوبوس ندارد، پیاده میرود، گاهی هم فکر میکردم او برای هواخوری و ورزش قدم میزند، ولی یقین داشتم که او در روز راه درازی را می پیماید. غربی ها میگویند بهترین زمان برای آشنایی با جنس مخالف ، موقعی است که غیر منظره باشد و خود را آماده نکرده، تصمیم نگرفته و نقشه نکشیده باشی ؛ یعنی بطور طبیعی و بدون غرض سر حرف را باز کنی.

از اینکه آنا غالبا سیگارش را در حضور و نزدیکی من می کشید، میدانستم که او نیز خیالی، غرضی و یا حتی ترسی از من ندارد ؛ شاید او هم کنکاو بود و می خواست بداند من چه فلک زده ای هستم . یک روز بعد از اینکه روی نیمکتی در چندمتری من نشست و استراحتی به درازی کشیدن یک سیگار نمود، بپا خواست تا به راهش ادامه دهد، به چندمتری من که رسید، با لبخند و شوخی به او گفتم که حالا بعد از سیگار، انرژی لازم را یافته ای. ولی لبخند

و عکس العمل اش نشان داد که زبان مرا کاملا نمی فهمد و او نیز خارجی است، ولی از شنیدن کلمات سیگار و انرژی منظوم را فهمید و مهربانانه خداحافظ کرد. چندرور بعد که او را دوباره دیدم، با انگلیسی شکسته بسته با او وارد بحث شدم و پرسیدم که او کجایی است و چه کار میکند. از اینکه شنیدم اهل کشور نروژ است و شغل آشپزی را آموخته، قدری تعجب نکردم، چون دورگه بنظر رسیدن او را به دلیل خون اسکیمویی در او میدیدم. چون انگلیسی هردو ما کامل نبود، در ادامه بحث اینطور فهمیدم که پدرش گویا سوئدی و مادرش نروژی باشند. در آن روز من کتاب درباره ادبیات اسکاندیناوی در دست داشتم. بعد از چند لحظه ای پرسید که نویسنده مشهور نروژ کتوت هامسون را می شناسم. من گرچه نام این نویسنده را بارها شنیده بودم ولی نمیدانستم کجایی است و چه کتابهایی را نوشته. یک هفته بعد در حین اینکه آنا کتابی در باره بیوگرافی هامسون را به من معرفی نمود، درباره آن نویسنده چنین گفت:

این نویسنده بین سالهای 1859-1952 زندگی کرده است و در سال 1920 جایزه نوبل را با خاطر دو کتاب مشهور خود یعنی رمانهای "گرسنه" و "برکت زمین" دریافت کرده است. هامسون دوبار کوشید تا به آمریکا مهاجرت کند و در آنجا ساکن شود، ولی بعد از 4 سال اقامت باکینه از جامعه صنعت زده آمریکا بازگشت و در روستاهای نروژ به تبلیغ زندگی ساده کشاورزی در دامن طبیعت پرداخت. او همچون روسو شعار "بازگشت به دامن طبیعت" را در آثارش تبلیغ نمود و به توصیف زندگی سخت ماهیگیران و روستائیان نروژی پرداخت. مهمترین اشتباه هامسون در زندگی اش دفاع از حمله آلمان هیتلری به نروژ بود، او میگفت برای جلوگیری از خونریزی بیشتر باید با اشغالگران همکاری نمود. شعار فاشیسم یعنی "خون، زمین، اسطوره" را گویا او عوضی برداشت نموده بود. در سال 1948 دادگاه ملی نروژ هامسون را به جرم خیانت به وطن به جریمه نقدی کلانی محکوم نمود و تمام دارایی او را مصادره کرد. هامسون در سن 90 سالگی باز هم دچار فقر شد، چون او در کودکی نیز در خانواده مستمندی بزرگ شده بود، پدرش خیاط ساده ای بود و او بین سنین 18-8 سالگی به کارهای کودکان و ادار شده بود. از نظر ادبی و عقیده، او زیر تاثیر نیچه و داستایوسکی است، او ولی روی توماس مان و کافکا تاثیر گذاشت. فن رمان نویسی او را بعدها نویسندگانی مانند جویس، فاکنر، و ویرجینیا وولف، کامل تر نمودند. او یکی از نخستین استادان رمان مدرن در غرب است. هامسون در زمینه ادبیات، خالق آثاری مانند رمان، ناول، داستان، مقاله، شعر، درام، و سفرنامه است. از دیگر آثار او: زندهای کنار چاه، آواره، بچه های زمان خود، دریانوردی به دور زمین، رازها، روزها، آقای پان، آخرین بخش، ویکتوریا، طبق روز و سال، حلقه بسته میشود، آخرین شادی، لعنت شیطان، زیر ستاره های پاییز، آوای جنگل، ملکه تمارا، در سرزمین افسانه، افق، شاه صبا، بازی زندگی، شعور و روانشناسی، معما، و زندگی فرهنگ مبتذل آمریکای مدرن، هستند. مخالفت او با جامعه صنعتی و دمکراتیک آمریکا از موضعی ارتجاعی و خردگريزانه بود. در مقابل رئالیسم انتقادی ایسن، هامسون مبلغ ضمیر ناخودآگاه و روانشناسی در معرفی شخصیت های ادبی آثارش است. در اشعار رمانتیک او، هماهنگی روان و طبیعت، مطرح میشوند. هامسون با تحسین زندگی روستایی، تولید و فعالیت انسان در طبیعت را، پایه وجود و ترقی جامعه میداند. او با تنفر از غوغای زندگی شهری و جامعه مدرن صنعتی، خواهان زندگی ساده اولیه انسان در دامن طبیعت است و میگوید که جامعه مدرن شهری باعث اغتشاش روانی انسان فعلی شده است. محافظه کاری رمانتیک هامسون موجب شد که او نه تنها در جنگ جهانی اول، بلکه در جنگ جهانی دوم نیز از فاشیسم آلمان دفاع نماید. او خواهان یک جامعه و زندگی اوتوپی دهقانی و روستایی بود. گرچه او یکی از معروفترین نویسندگان اروپا در پایان قرن 19 و آغاز قرن 20 بود، تحولات سیاسی و فرهنگی و جنبش دانشجویی در دهه 60 قرن گذشته باعث شدند که آثار او محبوبیت خودمیان خوانندگان را از دست بدهند. منقدین ادبی باتاکید روی: ترجیح طبیعت به تمدن، تمایل به تاریخ زدایی، تبلیغ جامعه ماقبل سرمایه داری، هواداری از نظام پدرسالاری و

فئودالیسم پیشین، در آثار او، تمایلات فاشیستی را می بینند، گرچه طنز آثار او حتی ایدئولوژیها را نیز به تمسخر میگیرد. با این وجود هامسون به جنبش آوانگارد ادبی در قرن 20 تحرکی مهم داد.

۱۴۳- پیرامون مفهوم فرهنگ

فرهنگ، آینه آزاد انعکاس شکوفایی فکر و استعداد است، واحه ارزش ها در برهوت سودجویی و تعصب است، فرزند و زائیده تاریخ است، عامل ارزش دهنده به زندگی است. به زبان دایره المعارفی، فرهنگ مجموعه ارزش ها، هنرها، عادات، آداب و رسوم، عقاید، نظریات، اخلاقیات و حقوق است. و به زبان آدم شوخ طبعی، برای فرهنگ، غیر از نیاز به ورزش و غذا، انسان قدری هم به هنر نیاز دارد. در دانش مارکسیستی، فرهنگ یعنی روبنای یک نظام اجتماعی و اقتصادی. فرهنگ، نوع زندگی گروه یا خلقی مشخص در مکانی معین و در دوره ای مشخص است. فرهنگ، فضایی است برای مطرح کردن هویت خود. مقوله ای است محدودتر از جامعه و اقتصاد، ولی وسیع تر از تئوری و ایدئولوژی. فرهنگ را انسان بوجود می آورد، نه طبیعت. فرهنگ و تمدن دو طرف سکه یک جامعه هستند. در قرن 19 فرهنگ را به معنی تمدن نیز بکار میبردند، یعنی مجموع آفریدههای مادی، و معنوی در جامعه. سرودهای هومر تا شعارهای روی دیوار تا اوراد شیطانی، هر یک به نوعی، بخشی از فرهنگ هستند. آرایش مو، جویدن آدامس، عادات غذایی، نامیدن خاله و عمه، چنانچه جنبه زیبایی شناسی آنها مد نظر باشد، نیز بخشی از فرهنگ می باشند. بعد از کلمه طبیعت، مقوله فرهنگ از پر تعریف ترین مفاهیم لغتی است. آنها دو همزاد، ولی متضاد و رقیب هم هستند. جامعه شناسان مدعی هستند که فرهنگ به معنی امروزی، نخستین بار در آغوش عصر روشنگری بدنیا آمد. آنها تمدن را محصول قرن 18 و فرهنگ را تئوریزه شده، قرن 19 میدانند، یعنی دو صفت عمده عصر جدید، ولی دست در دست هم. با توسعه استعمار و آغاز کلنیالیسم در قرن 19، نیاز به تعریف مقوله فرهنگ نیز احساس شد. بر اثر پدیده ناسیونالیسم و کلنیالیسم، تعریف و معنی فرهنگ دوچندان گردید. درگیری میان فرهنگ و تمدن بخشی از مبارزه میان مدرنیته و سنت گرایی نیز میتواند باشد. بخشی از مورخین میگویند، خلاف تمدن، فرهنگ عصر روشنگری، حامل بت های افتخارآمیزی از قبیل: دولت سکولار، ترقی و پیشرفت اجتماعی، و بلوغ سیاسی و دفاع از آزادی است. در زبان عامیانه، فرهنگ گاهی به معنی تمدن، شهروندی و یا ادب شخصی بکار برده میشود. فرهنگ غالباً موضعی انتقادی در مقابل دولت، تمدن و علائم آن دارد. هرچه دولت بی رحم تر و تمدن غارتگرانه تر باشند، نیاز به انتقاد فرهنگ لازم تر است. فرهنگ یعنی انتقاد از زمان حال و با دیدی سنجش گرانه نسبت به ارزشها. فرهنگ یا نقد اوتوپی است یا چگونگی و توضیح نوع زندگی، یا خلاقیت هنری و فکری می باشد. هر در، متفکر آلمانی، اولین بار مقوله فرهنگ را به معنی مدرن و بعنوان مشخصه هویت انسان یا گروه بکار برد. او میگوید فرهنگ سعی بر آن دارد که قطب مقابل جهانی شدن تمدن باشد. فرهنگ مجموعه ای است رنگین از تنوع خصوصیات خلقها و ملتها، در صورتیکه تمدن خواهان همگونی و یکپارچگی جهانی است. با ورود به قرن بیستم، بدبینی، یاس و سرخوردگی فرهنگی در غرب نیز آغاز شد. فرهنگ در دوره دیکتاتوری، نقش سیاسی بخود میگیرد و مردم عبادی سیاستمدار را به شاعر میدهند چون مبارزه به علت خطرهای سیاسی، شکل فرهنگی بخود میگیرد. فرهنگ گاهی باید میان بورژوازی با ادب و خلق خشکین شورشی، یکی را انتخاب کند و چون فرهنگ خواهان میانه روی، هماهنگی و آرامش و ضد سیاست بازی است، ملایمت را انتخاب میکند. میانه روی همیشه یکی از تقوای فرهنگی بوده. در زبان عامیانه میگویند،

آدم با فرهنگ کسی است که آب دهن اش را روی قالی نیندازد ، اسیر جنگی را آزار ندهد و یا نارنجک توی کتابفروشی دگراندیشان پرت ننماید .

فرهنگ معمولا صفاتی محلی ، ملی یا ایلی، قومی ، قبیله ای دارد تا جهانی . پست مدرنها و رمانتیکها ، بهایی عراق آمیز به فرهنگ میدهند . برای رمانتیکها هر فرهنگی جالب است و ارزش خاص خود را دارد ، مخصوصا اینکه اگر مورد هجوم تمدن و جامعه مدرن قرار گیرد . اگر تمدن پدیده ای صوری ، سطحی ، بیگانه ، سؤال برانگیز ، مکانیکی ، سودجویانه و مادی است ، فرهنگ نشانه تکامل ، هماهنگی ، پیوستگی ، ایده آل خواه ، خودکفا ، هدفمند و جامع است . عنوانهای قدیمی مانند ، فرهنگ ساده ، ابتدایی ، عقب افتاده ، محلی ، در فلسفه پست مدرن نام رمانتیک ، فولکلوریک و خلقی بخود میگیرند . در این زمینه آدم بیاد مائوئیست های طرفدار نظریه محاصره شهرها از طریق روستاها می افتد . پسامدرنها با کمک پست رمانتیک به یاد نوستالژی فرهنگی گذشته می افتند . آنها فرهنگ قومی و اقلیتی را ایده آلیزه کرده و به آسمان میرسانند . برای رمانتیکهای رادیکال ، هنر و خیالپردازی و فولکلور ، بیان نوع خاص انرژی خلاق انسانی هستند . فرهنگ به معنی شهروندی ، مفهومی است در مقابل بربریت دیکتاتوری . یعنی میتوان از فرهنگ خشونت و بربریت ، یا از فرهنگ قوم بربر شمال آفریقا ، و یا از فرهنگ نفوذ عروسک باربی در میان کودکان پنج قاره جهان نام برد . منظور اینکه هر کدام فرهنگ خاص خود را دارد .

صاحبنظران میگویند ، فرهنگ مدرن نیست ، بلکه پیشامدرن و یا پسا مدرن است و چنانچه در زمان حال مطرح شود ، یا سایه گذشته است یا پیشگویی آینده . فرهنگ و جامعه زمان حال ، همیشه از طرف شاخه های اقتصاد و سیاست غرض ورز ، تحت فشار قرار میگیرند ، یعنی برای رشته های سیاست و اقتصاد ، دو بخش جامعه و فرهنگ ، بی اهمیت و بی ارزش هستند . باید در جواب آنهايي که میگویند ، فرهنگ در بحران است ، گفت : فرهنگ و بحران همیشه دست بدست هم بوده اند . با اشاره به شرایط فعلی و جنگ فرهنگی غرب و شرق باید گفت : مهمترین مشکل ، اختلاف فرهنگی نیست ، بلکه اختلاف در درجه آگاهی سلطه گران و آتش بیاران معرکه و طرفین دعوا است .

در تاریخ اندیشه انسان ، افرادی مانند : هنری جیمز ، الیوت ، گاندی ، مارکس ، آدرنو ، و والتر بنیامین از جمله کسانی هستند که به بحث پیرامون مفهوم فرهنگ پرداختند . بنیامین مینویسد : نوستالژی و شور و شوق فرهنگی میتواند نقشی انقلابی داشته باشند . آدرنو میگفت : نازیها شانس پیروزی فرهنگیشان را در اقدام به قتل عام دگراندیشان می دیدند . اگر فرهنگ زورگویی وجود داشته باشد ، حتما فرهنگ مقاومت هم وجود خواهد داشت . الیوت مدعی بود که انسان در حالت خواب هم دارای فرهنگ است ، چون بخشی از فرهنگ غریزی است . او توصیه میکند که هرکس باید در ولایت خود بماند تا دچار بیگانگی فرهنگی نشود ، گرچه خود او آمریکا را ترک کرد و تا نفس آخر در مهاجرت زیست .

۱۴۴- داستان کوتاه غرب؛ چند پرسش !

آن هایی که داستان کوتاه نوشتند .

داستان کوتاه ، رمانی است پنج دقیقه ای !؟

درازی داستان کوتاه . Kurzgeschichte – Short Story – Kurze Geschichte ؟

آیا داستان کوتاه اروپا در قرن بیست ، همان داستان کوتاه (شورت استوری) آمریکا در قرن نوزده است؟

آیا سبک داستان نویسی همینگوی و فاکنر- در قرن بیست توانسته جای استاد و نظریه پرداز داستان نویسی، مانند ادگار آلن پو در آمریکای قرن 19 را بگیرد؟ چرا باید خواندن متن یک داستان کوتاه سه تا پنج دقیقه طول بکشد؟ آیا باید یک داستان کوتاه حاوی دو تا 4 هزار واژه باشد یا حدود 1200 کلمه کافی است؟

چرا انسان رمان زده فعلی غربی؛ مخصوصاً زنان اهل کتاب!، حاضر نیستند یک کتاب داستان رمان را با بهترین کتاب، "مجموعه داستانی" تعویض کنند؟ آیا آنطور که لوکاچ قبلن گفته بود، انسان جامعه فشار و بحران زده سرمایه داری، میخواهد خود را در هزارتوی گمشده گی داستان بلند - و نشئه گی اعتیادی فکری، سرگردان کند تا شوک و ضربه های روحی و جسمی 12 ساعت کار ناخوشایند و ملال آور روزانه را فراموش نماید؟

آیا مکتب داستان کوتاه نویسی اروپا در قرن 20 شامل دو سبک: چخوف-همینگوی و یا کافکا-بورخس شده است؟ چه کسانی چخوف را مهمترین آموزگار داستان نویسی قرن 20 مینامند؟ چه افرادی داستان "حاجی مراد قفقازی" تولستوی در قرن 19 را بهترین اثر داستان نویسی غرب معرفی کردند؟

آیا آنطور که ادعا میشود برای شکوفایی داستان کوتاه در یک جامعه، نیاز به رونق و آزادی مطبوعات برای چاپ و نشر؛ بدون ترس و لرز!، داستان است؟ آیا در جامعه ای که هر سه هفته یکبار روزنامه و یا مجله ای ادبی-فرهنگی را ممنوع میکنند، شانسی برای موفقیت داستان کوتاه دختران حوا و پسران آدم! وجود دارد؟

آیا انسان عاجل و بی پول نظام سرمایه داری بدلیل کمبود وقت و جیب خالی علاقه به مطالعه داستان کوتاه؛ آمده در مطبوعات را، به خرید رمانهای گران چند صد صفحه ای کتابفروشی ها ترجیح میدهد؟

آیا تعریف مشخص و مطمئنی میان: داستان، حکایت، قصه، داستان کوتاه، ناول، داستان بلند، لطیفه و غیره وجود دارد؟ آیا تعداد اسامی آمده در داستان کوتاه باید مانند رمانهای داستایوسکی؟ بیشتر! از تعداد جملات متن باشند؟!، گرچه طبق تئوری غربی ها، داستان معمولن پیرامون زندگی یک شخص و فرد است.

آیا برای مطالعه داستانهای ترجمه نشده، حتمن باید یک زبان فرنگی! آموخت تا با مشاهیر ناشناخته شده داستان نویسی کشورهای ماوراء البحر و ماوراء النهر بهتر آشنا گردید، و نه فقط داستانهای منتشر شده بنگاههای: فرانکلین غربی و پروگرس شرقی و مدرسه بغدادیه وسطی! راخواند.

آیا دوران جنگ سرد ابرقدرتها باعث شد که دو گروه داستان نویسی در ادبیات جهان تبلیغ شود؛ بدون آنکه داستان نویسان جوان کشورهای جهان سوم از مقاصد غیرفرهنگی غرض ورزانه آنان خبری داشته باشند؟ چه کسانی در تاریخ ادبیات و تئوری داستان نویسی، به طرح سؤال: چخوف یا همینگوی - ، بورخس یا تورگنیف - ، کافکا یا اسحاق بابل - ، نابوکف یا هایپریش بول - ، می پردازند؟

آیا بهتر نیست داستان نویسان دوران بلوغ!، همزمان، آغاز به مطالعه آثار داستان نویسانی مانند: مویساد، مارک تواین، گوگول، پوشکین، جک لندن، ایروینگ، لاورنس، کنراد، جویس، هنری جیمز، بالزاک، و غیره بنمایند؟

آیا داستان کوتاه غرب، ژانری مطبوعاتی و محصول ژورنالیسم مدرن در دوران تجدد خواهی بود؟ آیا مدرنیته اجتماعی نیاز به آزادی مطبوعات و شکوفایی داستان کوتاه اجتماعی و واقعگرایانه دارد، آیا آنطور که "اوکونور" نویسنده ایرلندی میگوید، داستان کوتاه، هنری است تنها؛ چون بهترین ژانر برای توصیف انسانهای نسل بربادرفته، حاشیه ای و طرد شده، در جامعه است؟ آیا داستان کوتاه در بعضی جاها سکوت میکند تا خواننده فعال شود و خود به فکر خلاق بیفتد؟

آیا دلیل داستان نویسی بعضی از اهل قلم به سبب ترس و احتیاط آنان از فرم های طویل تر مانند رمان و ناول است؟ اگر اینطور باشد باید پاره ای از شاعران تازه کار را ترسو ترین آنان دانست!

آیا داستان کوتاه ینگی! آمریکایی توانست داستان کوتاه کشورهایمانند : فرانسه، ایتالیا، روسیه، آلمان، و غیره را نیز تحت تاثیر خود قرار دهد؟
آیا آزمایشی و “اکسپری منتل” بودن داستان کوتاه دلیل رونق آن: در مجلات، سایت ها، و روزنامه ها، و جلسات قصه خوانی، شده است؟

به ادعای مورخین ادبی، چرا آمریکایی قرن 19 سرزمین مناسب و “مدینه فاضله ای” برای اشاعه داستان کوتاه شد: حضور مطبوعات آزاد: محلی، ایالتی، ولایتی، سراسری- و یا ساده گرایی فرهنگی خواننده شهرستانی – یا فقر و آسمان جلی مهاجران جدید- یا گاوچرانان “کابویی” چکمه پوش آس و پاس کلبه های چوبی؟

غیر از استادان داستان نویس ذکر شده در بالا، کدام استاد دانشگاهی ادبیات امروزه، نام داستان کوتاه نویسانی مانند:

پاولدینگ، کرانه، ایروینگ، مل ویل، فیتزجرالد، ویلیامز، مالاموند، سالینگر، آدیدک، کاپوته، توماس ولف، بالدوین، آو. هنری، بیرسه، هارته، جان چیور، رایموند کراور، فلانری اوکونور، شرود آندرسن، و غیره در آمریکا – و:

هبل، هوفمن، کلايست، هرمان کانت، آنا زگر، مارتین والسر، سیگفريد لنس، اریش، بورشرت، توماس مان و غیره در آلمان – و:

تورگنیف، چخوف، گوگول، پوشکین، اسحاق بابل و غیره در روسیه – و:
کیپلینگ، فورستر، ماوقام، کنراد، گرین، آ. هوکسلی، لاورنس، ویرجینیا ولف، جویس، دوریس لسینگ و غیره – در انگلیس را میداند!

چرا اروپا داستان کوتاه بعد از جنگ جهانی دوم خود را کاملن مستقل از داستان کوتاه (شورت استوری) آمریکایی قرن 19 میداند؟ آیا واقعن چخوف، کافکا، بل، همینگوی، فاکنر، و بورخس، توانستند اتوریته ادگار آلن پو در داستان نویسی را کاهش دهند؟

۱۴۵- آخرین عاشق؟

سلام خسته نباشی! این سطور بدستت که رسید دست از هرکاری بردار. دیروز برایت کارت پستالی نوشتم ولی جرئت پست کردن آنرا نداشتم کارت پستالی رنگ پریده حاوی سلامی از غرب. چندروزی است که نامه نخوانده برگشت شده. اگرچه توداخل گلویم گیرکرده ای ولی من زاری نمیکنم چون میگویند مرد نباید گریه کند! هیچگاه پل کمان ابرویت را فراموش نمیکنم ابرویی همچون ابروی خواجه های حرمسرای عهدقاجار. تو میخواهی به کشورهای ماوراء اقیانوس بیایی ولی از پرواز میترسی! سفر باکشتی هم ماهها طول میکشد. فکر نمیکنم کوتاه ترین راه اینهمه طولانی باشد. کوتاه ترین فاصله بین دو نقطه یا بین دودلدار خطی مستقیم است به شرطی که مانعی در سر راه نباشد. من هم در اینجا دور از تو میخواهم از روی سایه ام بپریم ولی افسوس که خورشید همیشه اینهمه افقی میتابد. شهرمان واقع در نزدیکی دره نئاندرتال است شهری که سنگرهای دوره جنگ در آن جزء آثار باستانی شده اند. رادیو ایروان هم مدتی است که خفه خون گرفته و صدایش بدون پارازیت شنیده نمیشود. از روزی که آمده ام اینجا نمیدانم دنبال چه هستم. یادی از آن روزهایی که باهم بودیم بدون اینکه یکبار اسم همدیگر را ببریم. در نیمه شب زمان جدایی ما گربه هادر سرما با صدای یلند به دیالوگ پرداخته بودند. هنگام صرف شام از بارانی میگفتی که در چشم هایت بود. موقعی که موهایت را دم اسبی می بستنی آدامس را اینقدر باد کردی که ترکید و روی لب و صورت ات چسبید. دست های عرق کرده ات پر از سخن و کله ات پراز خاطره بود. یاد آن لحظه ها که روی صندلی

پارك مي نشستني كيف ات را خالي ميكردني كيفي پراز شعر و كاغذ يادداشت شعرهايي كه من در زير باران براي گفته بودم. آن روزها مي گفتم اگر من اسم گل رابياورم سرراحت نرگس سبز ميشود اگر بياد پرنده اي بيفتم قمرهاي همسايه سرود كاكايوسف را سرميدهند و من غروبها در حاليكه بيادت آواز ميخواندم اسلحه را پر ميكردم و در را دوقفله محكم مي بستم تا ناشناسي نالوطي وارد نشود! گاهي تانكي پراز سرباز سر ميرسيد با سرعت در طول خيابان حركت ميكرد و در هر دو طرف مسير سيم خاردار ميكشيد. بر اثر صداي پاي سربازان نه تنها قلب من بلکه حصارخانه هم ميترسيد. عده اي با موتور تریل گاز ميدادند عده اي شب نامه پخش ميكردند. گاهي خيال ميكردم گرگ صحرا در خيابان ولو است گرگي كه از زير تيرهاي چراغ برق زوزه كنان هراسان ميگذشت در حاليكه من در قفسه بودم كه در آن به اندازه كافي جابري من و تو و حيوان درنده ديگري وجود داشت. از آن روزكه خود را شناخته ام زبانه به لكنت افتاده. هر لباسي از كم دخا طره به تن ام تنگ مي آيد. چه روزها كه از باجه تلفن سعي كردم به تونگ بزنم. در داخل اتوبوس شهري براي شعر سروردم. در ايستگاه راه آهن براي نامه پست كردم. سخن کوتاه! ماجرا ادامه دارد ولي اي كاش بدون من. دوست دارم باز كودك كردم زيبا و صبور آهسته با هم پير شويم يا اينكه شايد مجنون گرديم. همراه توبه جنگل شهر بروم در ترامواي شهر بنشينيم تورادر انعكاس شيشه ها به تماشا بنشينم از ايستگاهي به ايستگاهي تنگاتنگ بغل هم به آخر ايستگاه برسيم و به مقصد كه رسيديم روي چمن بلواري در حال دراز كش براي گيتار بزنم و تو آواز خوانان بگويي: گلهارانچين صفحات آلبوم را نشمار حيف از هر غنچه اي افسوس براي هر شكوفه اي و من براي شعر بخوانم دوبيتي هايي از فايز دشتستاني باباطاهر همداني وحشي بافقي. گاهي با خود ميگويم اي كاش باز مي آمدني و بهار رابه اينجا مي آوردني و به زانوي زمستان يك قندره يا اردنگي ميزدي تا زانوي لرنانش همچون ميز پلاستيكي به جنبش مي افتاد. اگرچه هر از گاهي در روزنامه هاي ديوارش شهر بيايشرمي صحبت از حماقت جمعي جوانان ميرود من بياد روزهايي مي افتم كه همراهت به سينما مي رفتيم در رديف آخر مي نشستيم صداي خش خش پاك ت ذرت هنوز در گوشم و بوي هواي سالن سينما هنوز در دماغ ام است و ما در لحظه جدائي همچون آدمهاي سنتي به هم دست ميداديم و تو از كوهنوردي هاي آخر هفته ميگفتي كه در دامن طبيعت روي صخره سنگي مي نشستني دست ها را به دور زانو قفل ميكردني و سرت را پائين مي انداختي تا ديگران از تو عكسي بگيرند و تو آن عكس را به گلچين آلبوم من بيفزايي. مدتي است كه به سيكي ابرها حسادت ميكنم مخصوصا به سيك باليشان. اغلب به زمان فكر ميكنم به تاريخ به چنگيز به نادر آه! بهتر است سكوت كنم. ديروز بعد از ماهها به كليساي شهر رفتم پريروز به كنسرت تا موزيك باروك بشنوم بياد گله هايي مي آيم كه گفتم: هر شعر صورت جلسه اي است گاهي فكر ميكنم ميخواهي همه چيز را از من پس بگيري: عكسها نامه ها اشعار اشكها پيراهن سياه عزا حنا خودت را!

۱۴۶- ادبيات و نيازهاي ديگر آدم!

يا

Lawrence, D. H (1885 – 1930)

دي. اچ. لاورنس

انتقاد ادبيات عشقي-اروتيك، از سرمايه داري!

كتاب رنگين كمان جناب لاورنس، نويسنده انگليسي نيمه اول قرن بيستم، حدود 30 سال سانسور شد و اجازه نشر نيافت. گرچه لاورنس فرزند يك كارگر معدن و در فقر و تنگدستي زيسته بود، ولي او بجاي شعارهاي معمولي و ابتدائي: نان - كار - مسكن - آزادي!، سراغ نيازهاي غريزي-طبيعي و عشقي-جنسي، انسان غربي رفت و كوشيد تا با طرح آنها در ادبيات

، خشم سرمایه داری و کلیسای مسیحی پوریتانی را برانگیزد، و سرانجام در حین جنگ جهانی اول، به اتهام جاسوسی برای آلمان پروسی، او را وادار به فرار و مهاجرت از کشورش نمودند. لاورنس یکی از منتقدین عوارض صنعتی شدن جوامع غربی در آغاز قرن بیست بود. او پروسه صنعتی و مکانیکی شدن جوامع و انسانها را مرگ آورنامید، چون شور و شوق و عشق و محبت بتدریج در روابط انسانی بطور سیستماتیک نابود میشوند. لاورنس نظم طبیعت و ریشه طبیعی انسانیت را مهمتر از ترقی اقتصادی و فردگرایی در نظام سرمایه داری میدانست. غیر از عواقب صنعت، او به انتقاد از بنیادگرایی مذهبی مسیحیت انگلیس پرداخت که غرایز طبیعی انسان را سرکوب میکنند. و سرانجام به نقل از منتقدین مارکسیست، اوزیر تاثیر خردگرایی اواخر دوره بورژوازی، به متافیزیک پناه برد و با تکیه بر روابط انسانی به انتقاد از سودجویی سرمایه داری، اصول و اخلاق بورژوازی پرداخت. او در آثارش به مسائل جنسی در رابطه با تولید مثل و ازلی دانستن نیروهای طبیعی، اهمیت اغراق آمیزی داد. لاورنس اخلاق مسیحی بورژوازی را مخالف غرایز و قوانین طبیعی و روان ناخودآگاه انسان میدانست. او با مطرح نمودن مسائل: عشقی، احساسی، اروتنیک در ادبیات، موجب خشم سردمداران فرهنگی جامعه گردید. لاورنس از نابودی: محیط زیست، طبیعت بکر، روابط رمانتیک جوانی، روابط زناشویی و خانوادگی، در رابطه با سرکوب غرایز، طبیعت گرایی، و ساده گرایی انسان اولیه، سخن راند. او در مورد رابطه زن و مرد گاهی وارد فلسفه و حوزه عرفان میشد. هرمان هسه مدعی شد که لاورنس از موضع ناتورالیستی به انتقاد از جهان صوری، مجازی و مرده، و عناصر: پول و ماشین، در سرمایه داری می پرداخت.

او در تمام عمر به بیماری سل مبتلا بود و آنرا مزاحم خلاقیت ادبی دانست. با این وجود مورخین ادبی حجم آثار او را با حضور دائم: آوارگی، مهاجرت، فقر و اختلافات زناشویی و بیماری، قابل تحسین میدانند. او در زمینه های: شعر، رمان، ناول، داستان کوتاه، مقاله، نمایشنامه، سفرنامه و نظرات فلسفی، دست به قلم زد. خواننده در آثارش شاهد سمبولهای: جانوری، گیاهی، رنگ، صدا و منظره میشود که اغلب احساسات و شرایط روحی قهرمان داستان را در میان میگذارند. آثار لاورنس جنبه های قوی شخصی و اتوبیوگرافیک دارند. او را میتوان پایان و تکمیل سنت عظیم رمان قرن بیست انگلیس دانست. لاورنس از سال 1955 نماینده ملی و بین المللی ادبیات کلاسیک مدرن انگلیس نیز بشمار می آید. منتقدین در آثار او جنبه هایی از مکاتب و سبکهای: رئالیسم، سطحی گرایی ناتورالیستی، روانشناسی و فوتوریسم می بیند. لاورنس از سبک ادبیات تجربی و "اکسپریمنتل" و بازی و نوآوریهای مدرن ادبی، خودداری نمود.

گروهی به لاورنس لقب نویسنده فیلسوف یا روانشناس نویسنده دادند. او نظرات فلسفی، سیاسی یا اخلاقی خود را بصورت مقاله مطرح میکرد و آنان را خردگرایی پسامدرن خلاقیت نامید. از جمله سخنان مشهور او این بود که میگفت: جهان ظاهر، واقعی نیست، و جهان غیرظاهر، واقعیت دارد. سالها به او اتهام داشتن عقده تربیتی-روانشناسی "ادیپوس" زده شد، تا اینکه سرانجام او در سال 1915 به انتقاد از تحلیلهای ادبی روانشناسانه پرداخت. کتاب "سکس و گفتن" میشل فوکو را تحت تاثیر نظرات اخلاقی-سیاسی و طبیعت گرایی-ساده گرایی، پورنوگرافی و آزادی زوایا جنسی لاورنس میدانند. او در سالهای مهاجرت از موضع تلخ و سرخوده گی به انتقاد از: سوسیالیسم، دموکراسی و فعالیت سیاسی پرداخت و گاهی نظرات شبه فاشیستی را تبلیغ می نمود. و میگفت که در غرب مقوله های: اسطوره، دین، و رهبری باید جامعه را متحد نمایند و بجای ایدئولوژی نژادی فاشیسم، از ایدئولوژی نژادی جهانی-آسمانی! سخن گفت.

لاورنس یکی از نویسندگان مورد اختلاف صاحب نظران در قرن بیست بود. یوسف کنراد او را مبتذل نامید. جویس نوشت که لاورنس، نویسنده ی واقعا ضعیف و بدی است. ولی طرفداران لاورنس نظرات دیگری را نمایندگی میکردند. آرمین آرنولد در سال 1972 نوشت که آثار

لاورنس را باید در مدارس تدریس کرد چون او مثل دیکنز نه تنها لذت آور بلکه مفید برای همه می باشد. فمینیست ها به او فیلسوف شاعر لقب دادند.

دی. اچ. لاورنس بین سالهای 1885 و 1930 زندگی نمود. او در انگلیس بدنیا آمد و در جنوب فرانسه بر اثر ابتلا به بیماری سل درگذشت. خاکسترش را بدلیل هواداری او از یک فرقه شبه بودیستی-سرخیوستی، در رودخانه ای درمکزیک پخش نمودند. پدرش کارگر معدن و مادرش معلم دبستان بود. لاورنس خود چندسالی آموزگار دبیرستان در انگلیس شد. او از سال 1914 با یک زن آلمانی بنام فریده ازدواج نمود. در زمان جنگ جهانی اول به سبب اتهام جاسوسی برای آلمان، او به کشورهای: سیلان، استرالیا، آمریکا و مکزیک فرار نمود. لاورنس در تمام عمر در حال سفر، فرار و مهاجرت، در فقر و تنگدستی زندگی کرد. او گویا نقاشی نیز مینمود و در سال 1929 نمایشگاه تصاویرش را بهم زدند و از نشان دادن آنها در انگلیس جلوگیری کردند.

از جمله آثار او: رنگین کمان، عصا، خانم چاترلی و صفر زنهایش!، زنان عاشق، پسران و معشوق های زن، طاووس سفید، دختران از دست رفته، مجموعه مقالات (بازی و نقش روان نا خودآگاه)، کنگرو، مار پرداز، و صبح های مکزیک، هستند. دو رمان رنگین کمان و خانم چاترلی، سالها در غرب ممنوع شدند. طاووس سفید، اولین رمان لاورنس بود. سه مجموعه داستان او را مهمترین آثارش میدانند. به رمان رنگین کمان کتاب نسل ها لقب دادند. پسران و معشوقه های زن. را رمانی آموزشی و اتوبیوگرافیک بشمار می آورند. از لاورنس دو سفرنامه جالب نیز بجا مانده.

۱۴۷- ادبیات در خدمت روشنگری.

نویسنده میان دین و سلطنت.

روشنگری- و برادر خواندن ادیان.

لسینگ . Lessing , Gotthold Ephraim (1729 – 1781)

سه شعار جاودانه! ادبیات روشنگری غرب: انسان دوستی، عقل گرایی، و مدارایی با عقاید و نظرات دیگران، بودند. لسینگ، نویسنده آلمانی در 250 سال پیش، مهمترین نماینده ادبیات روشنگری و پایه گذار ادبیات ملی، با کمک آثارش، افکاری پیرامون این سه خواسته را به میان انسانهایی برد که تحت فشار: دین ارتجاعی، حکومت مطلقه، و استثمار فئودالی، قرار داشتند. او با سلاح آزاداندیشی که آن زمان جر می نابخشودنی بود، به تحقیر آخوندهای مسیحی پرداخت. چپ ها او را امروزه یک دمکرات بورژوایی میدانند که آن زمان صفی ترقی خواه بود، چون علیه شاه و شیخ و خان قد علم کرده بود. لسینگ میگفت که نه صاحب و مالک حقیقت بودن مهم است بلکه کوشش و زحمتی که انسان در راه کشف آن متحمل میشود، ارزشمند است. او غیر از پایه گذاری تئاتر ملی آلمان، بنیادگذار یک استتیک رئالیستی در ادبیات ملی و بورژوازی کشورخود نیز بود. و در یک بحث و جدل فلسفی-تئوریک خطرناک با بنیادگرایی دینی و روشنگری فریبکارانه خرده بورژوازی به فلسفه “ پانته ایسم “ رسید که آن زمان اوج تفکر فلسفی-تاریخی زمان اش بود. پانته ایست ها طبیعت را خدا و سبب هر پدیده ای می دانستند!

لسینگ باتکیه بریک زیباشناسی واقعه گرایانه، خلاف همکاران اجیر درباری خود، خواهان بازگشت ادبیات به زندگی شد و تقاضای آزادی ادبیات از فشارهای دین و سلطنت گردید. وی میگفت که ادبیات نه برای حاکمان و اشراف، بلکه برای شهروندان نوشته میشود. او از این راه آرزوها و تصورات شهروندان ترقی خواه را ابراز نمود و به عنوان نویسنده سرانجام رؤیاهای دوره روشنگری آلمان را به قلم آورد. لسینگ خلاف نویسندگان پیش از خود، بجای فرار از واقعیات اجتماعی، شخصا با مسائل و نیازهای شهروندان روبرو شد. و با اشاره به

تئوري ادبي خود میگفت که جهان ادبي باید مستقل باشد و نه وابسته به دولت و یا دین. او با کمک نقد و نظریه های ادبي و نمایشی به انتقاد اجتماعي زمان خود پرداخت. وزیرپوشش مبارزه با نمایشنامه نویسی کلاسیک فرانسه، به مبارزه با فرهنگ رسمي و درباري کشور خود پرداخت و با نوشتن نمایشنامه هایی به نظریه های تئاتر خود جامه عمل پوشید. نمایشنامه (امیلیا گالوتی) او را امروزه نخستین درام سياسي در ادبیات آلمان بحساب می آورند. اونه تنها خالق ادبیات مدرن، بلکه یکی از نوگرایان نمایشنامه نویسی آلمان و نقد آن در زبان مادري است. وی میگفت بجای “غول های زیبایی” ادبیات درباري، باید معیارهای معمولي انسانی، هدف قرارگیرند و در غمنامه (فیلتوتاس)، غیر انسانی بودن جنگ، قهرمان پرستی کور، و تحقیر رواقی مرگ دردولت پروس رامورد سرزنش قرار داد. لسینگ با کمک ادبیات؛ مخصوصا تئاتر، کوشید در راه وحدت ملي آلمان که آنزملن دچار ملوک الطوائفي بود، اقدام نماید. او نخستین نویسنده آلمانی است که میخواست از طریق ادبیات و نقد ادبي، امرار معاش نماید.

پیرامون نمایشنامه (خانم سارا سامبسون) او، در گزارشي از سال 1755 آمده که بینندگان همچون مجسمه حدود سه ساعت درجای خود گریه کنان خشک زده بودند. لسینگ میخواست بجای حاکمان و اعضای طبقه اریستوکرات، شهروندان معمولي را وارد نمایشنامه های تراژدي اش بنماید چون تا آنزمان فقط در نمایشنامه های کمدی به مردم معمولي نقشی واگذار میشد. وی میگفت که ما میخواستیم انسانهای معمولي را روی صحنه ببینیم و نه نمایندگان اصناف را. او از تراژدي بجای آموزش و شعار، انتظار احساس همدردی با قربانیان را داشت و کوشید تا تئاتر را محلی برای جدل های فکري و مکانی برای عقل گرایی نماید. لسینگ تحت تاثیر نمایشنامه نویسی انگلیس، خالق غمنامه های دمکراتیک آلمانی گردید.

نخستین کمدی واقعه گرایانه آلمان یعنی نمایشنامه (مینا پارنهم) لسینگ، در دولت پروس ممنوع گردید. چون او میگفت که “ادیان وحی بی” اساسی هستند برای رسیدن به یک دین عقلگرای جهانی، کلیسای قدرتمند آنزمان، دولت را وادار نمود تا لسینگ نتواند در موضوعات دینی، دخالت کند. ولسینگ مجبور شد سکوی حمله را به تئاتر و ادبیات بکشانند. نمایشنامه (ناتان، یهودی دانا) ی او نظراتی پیرامون انسان دوستی و مدارای دینی و عقیدتی و دگراندیشی را بیان میکند. این نمایشنامه علیه تعصبات مذهبی و فشار فکري به دیگران نیز است. دو شخصیت مهم این اثر یعنی سلطان صلاح الدین ایوبی و ناتان یهودی، هستند. زمان حادثه، در دوره جنگهای صلیبی مرحله سوم! یعنی ساهای 1189-1192 میباشد. این نمایشنامه را گویا لسینگ تحت تاثیر نول دکامرون، اثر “بوکاسیو” ایتالیایی نوشته باشد. نمایشنامه (ناتان، یهودی دانا) امروزه غیراز مدارس، در برنامه ثابت تئاترها نیز قرار دارد تا عقاید 250ساله لسینگ پیرامون ادیان: اسلام، مسیحیت، و یهودی را مطرح کند. او در این نمایشنامه از پیروان همه ادیان میخواهد که به همدیگر احترام بگذارند و همدیگر را کافر! ننامند و به نقل از ضرب المثلی عامیانه، به خواهش “عیسی به دین خود – و موسی به دین خود” احترام بگذارند. نمایشنامه ناتان در زمان فاشیسم ممنوع بود ولی از سال 1945 تاکنون یکی از پربیننده ترین درام های کلاسیک آلمان شده است.

لسینگ غیراز آشنایی با ادبیات رم و یونان باستان، با آثار شکسپیر، مولیر، دیدرو و ولتر نیز آشنا بود. رمانهای انگلیسی؛ خصوصاً آثار ساموئل ریچاردسن و هنری فیدلینگ نیز روی وی اثر گذاشتند. او آشنایی دقیقی نیز با کمدیهای فرانسوی و تراژدیهای انگلیسی زمان خود داشت. منفدین چپ یا مارکسیست، همچون (مهرینگ) آلمانی و (چرنیشفسکی) روس، او را نویسنده ای مترقی نامیده و درکنار کلاسیک های فرهنگ ملي چون: گوته، شیلر، هردر، و هاینه قرار میدهند. چرنیشفسکی او را در طراز پوشکین نیز بحساب می آورد و در او یک دمکرات انقلابی و پیشتاز زیباشناسی واقعه گرایانه ادبی را میدید که معلم دمکراتهای انقلابی قرن 19 نیز گردید.

مارکسیستها ادعا نمودند که بورژوازی ارتجایی قرون 19 و 20 به ایده‌های مترقی قرن 18 پیشینیان خود یا خیانت نموده و یا به جعل آنان پرداخته‌اند.

گاتهودل افراهیم لسینگ در سال 1729 در آلمان دنیا آمد و در سال 1881 در آنجا درگذشت. پدرش یک روحانی پروتستان بود که به حمایت از اصلاح‌گرایان دینی زمان خود پرداخت. گروهی از محققین لسینگ را روشنفکری لائیک می‌نامند. او در دانشکاه غیر از فلسفه و زبان‌شناسی، الهیات و پزشکی نیز خوانده بود. و با وجود شغل‌های روزنامه‌نگاری، کتابداری، کتابفروشی، ترجمه و نقد ادبی، سالها در فقر نسبی زیست.

آثار لسینگ شامل: نمایشنامه، قصه، شعر، و مقالات انتقادی فرهنگی، فلسفی، و دینی هستند؛ از آنجمله: نامه‌های مربوط به ادبیات جدید، درام هامبورگی، هدفه مین نامه ادبی، و غیره. مجموعه آثار او تاکنون در زبان‌های بیشماری ترجمه گردیده‌اند.

۱۴۸- تولستوی، خالق سومین زن "نانجیب" ادبیات جهان!

تولستوی میان اخلاق مسیحی و ادبیات انتقادی. (Lew Tolstoi (1828- 1910)

منتقدی ادبی، خانم "آنا کارنینا" قهرمان خیالی زن رمان تولستوی را در کنار "مادام بواری" فلور و خانم "عفی بریست" فونتان، سومین زن مشهور "نانجیب" ادبیات جهانی نامید!، گرچه لنین در سال 1908 مقاله‌ای با عنوان "لئو تولستوی، بعنوان آینه انقلاب روسیه" منتشر کرده بود. در غالب کتب تاریخ ادبیات جهان، تولستوی را در کنار داستایوسکی و بالزاک، یکی از غول‌های ادبیات جهانی؛ مخصوصاً در ژانر رمان بحساب می‌آورند. موضوع اصلی رمان (آنا کرنینا) را میتوان تراژدی عشق در میان طبقه اشراف آنزمان دانست، ولی زن ایده آل جهانبینی تولستوی، "ناتاشا"، قهرمان رمان (جنگ و صلح) است. در بعضی دیگر از رمان‌هایش، تولستوی به انتقاد از: دولت، کلیسا، نظام بورژوا-فئودالی روسیه تزاری، سیستم مالک‌الرعیتی، تمدن و صنعت بورژوازی آنزمان جدید، می‌پردازد.

غالب آثار تولستوی را اتوبیوگرافیک ورنالیسم پلاستیکی او را، اخلاقی بحساب می‌آورند. تولستوی در طول سال‌های عمر از فرهنگ زیباشناسی طبقه اشراف مرفه خود بسوی نظرات اخلاقی و اجتماعی تمایل یافته بود. منتقدین او را یک اریستوکرات شرمنده و پشیمان نامیدند، چون او میخواست جبران ظلمی که طبقه و اجدادش به دهقانان نموده بودند، بنماید. کوشش‌های او برای اصلاح نظام مالک‌الرعیتی، با سوء ظن دهقانان محل زندگی اش روبرو شد. لنین مینویسد که او از موضوعی ساده لوحانه به انتقاد و افشای زمینداران کلان پرداخت. چون او کوشید تا تضاد موضوعات اجتماعی را تبدیل به اهمیت موضوعات اخلاقی بنماید، منتقدین چپ او را متهم کردند که کوشیده است تا از این طریق جلو مبارزه طبقاتی سوسیالیستی و مارکسیستی جدید زمان خود را بگیرد.

نظریه مبارزه منفی او بدون خشونت اجتماعی مورد توجه گاندی در جنبش ضد استعماری علیه انگلیس قرار گرفت و نظرات او درباره هستی، بیگانگی در زندگی، پوچی و معنی ظاهر، نیز بعدها مورد توجه اگزیستنسیالیست‌ها و مارکسیست‌ها قرار گرفت. فلسفه مسیحی غالب رمان‌های او، پرسش پیرامون معنی زندگی و تاکید روی پوچی هستی است. نظرات شبه فلسفی او را گاهی یک آنارشیسم مسیحی عقلگرا و یا یک آنارشیسم سیاسی نامیده‌اند. او خواهان اصلاح مسیحیت از معجزه و جزم بود و جنایت را محصول سقوط اخلاقی افراد در جامعه میدانست. وی نه تنها خواهان آزادی فرد بر اساس یک مسیحیت ابتدایی بود، بلکه فعالیت‌های شدید علیه حکم اعدام نیز آغاز نمود. بدلیل انتقاد از کلیسای ارتدکس روس، مسیحیت بوروکراتیک و کلیسای شرق اروپا، وی در سال 1901 از عضویت در کلیسا محروم گردید. وی با انتقاد از جامعه بورژوا-فئودالی روسیه، تضادهای آنرا نیز نشان داد، غیر از آن او به انتقاد از هنر، موسیقی و

زندگی ملال آور کارمندان دولت تزاری پرداخت. درباره وضعیت ادبی مرگ، او نیز یکی از اسنادان قلم است.

تولستوی تعثیر مهمی روی مکاتب ادبی رئالیسم و ناتورالیسم بعد از خود بجا گذاشته است. او همچون داستایوسکی خود را با روانشناسی انسان سرگرم نمود. در ادبیات جهانی، اسامی چون: رومن رولان، هاپتمن، توماس مان، و آنا سگر، راتحت تعثیر او میدانند. پاره ای از رمانهای او را میتوان شاهکاری در ادبیات توصیف غم انگیز جنگ بشمار آورد. وی میگفت که هنر میتواند گاهی یک مرانامه را اصلاح نماید. تولستوی گرچه در فلسفه اخلاق شاگرد شوپنهاور است ولی از نظر ادبی او تحت تعثیر لسینگ، پوشکین، و چرنیشفسکی بود. او همچون داستایوسکی تاسیسات زندان و بازداشت را مکانی برای توهین و تحقیر و نابودی شخصیت انسان میدانست. در پایان عمر، ایده آل او، واقعیت بخشیدن به اصول اخلاقی اش شده بود. از جمله نظرات عجیب او این بود که میگفت، موسیقی نقش منحرف کننده ای روی اخلاق دارد و روابط جنسی زن و شوهر، اغلب موجب جدایی و اختلاف آنان میگردد. در غالب رمانهای او اشاره به خیانت زن و مرد طبقات اشراف آن زمان به همدیگر در روابط زناشویی شان میشود. پیرامون محتوای آثارش گفته بود که هر رمان او از اول تا آخر حامل محتوای خاص خود است.

تولستوی در جوانی باتکیه بر تئوریهای تربیتی روسو به ساختن مدارس برای روستازاده گان پرداخت و حتی برای آشنایی بیشتر بانظام تربیتی غرب، به چند کشور اروپایی آن زمان سفر نمود. او یکی از روشنفکرانی است که از طبقه خود جدا شد تا با کمک مسیحیت غیر کلیسایی اش به خدمت به رعایا پردازد، گرچه دهقانان به دیده یک ارباب زمیندار به وی مینگریستند. تولستوی با بازگشت به یک مسیحیت آغازین، خشم کلیسای ارتدکس درباری روس را برانگیخت. از دیگر اصول اخلاقی او: خدمت به دیگران، نفی استفاده از خشونت در حین اعتراض، و پناه به عرفان مسیحی بود. در گروه دیگری از آثارش پیرامون: عشق، ازدواج، و تلاق بحث میگردد. او عشق به خدا را موجب عشق به انسان میدانست و پیرامون اوضاع رنجبران گفته بود که تمام خانوادههای خوشبخت شبیه هم هستند، ولی هر خانواده بیچاره ای، با دیگری فرق دارد و به نوع خاص خود فلک زده است.

از جمله رمانهای تولستوی: جنگ و صلح، آنا کارنینا، رستاخیز، رقص روی کشتی، قزاق ها، اعترافات من، قاضی مراد، مرگ ایوان ایلیچ، و کتاب سه جلدی اتوبیوگرافیک او هستند. و از جمله نمایشنامه های وی: قدرت تاریکی، و جنازه زنده، میباشند. پاره ای دیگر از آثار او: انتقاد از الاهیات جزمی، فردای زمین داران کلان، و غیره نام دارند. نمایشنامه هایش غالباً پیرامون روابط ارباب و رعیتی هستند. او رمان (جنگ و صلح) خود را در حد حماسه الیاس هومر مهم میدانست. در این کتاب به حدود 250 نام در رابطه با موضوع داستان اشاره شده است. موضوع اصلی کتاب، جنگ های ناپلئونی در روسیه و زندگی اشراف در آغاز قرن 19 بود. و رمان (آنا کارنینا) را داستایوسکی در ادبیات غرب بی همتا میدانست. پیرامون کتاب (مرگ ایوان ایلیچ)، مویاساد گفته بود که حاضر بود تمام آثارش را با آن رمان تعویض نماید. ناپکوف آنرا بهترین اثر تولستوی و هایدگر آنرا خطاب به فلسفه اگزیستنیالیستی خود میدانست. از جمله موضوعات کتاب، غیر از مقدس مابی، اشاره به پوچی زندگی انسان زمان تزاری است. رمان رستاخیز او نشان میدهد که هرچه تولستوی اخلاقگراتر میشد، از نبوغ هنری-ادبی اش کاسته میشد. کتاب سه جلدی اتوبیوگرافی تولستوی را چرنیشفسکی، دیالکتیک روح او نامیده بود. در داستان و نوول های قفقازی او از طبیعت کوهستانی و مردم سرکش قفقاز سخن گفته بود. در نظر تولستوی، قفقاز، وطن کوه نشینان یاغی است و نه مکانی برای اشغال گران روس. تولستوی در اینگونه آثار نشان میدهد که چگونه آن زمان در ایالات قفقاز، استبداد اروپایی تزاری با استبداد فئودالی آسیایی با هم برخورد میکنند. او در آنجا با سبک رمانتیک پوشکین و لرمانتف از توصیف قفقاز، که خارج از روسیه را رمانتیک می نمودند، قطع رابطه نمود و فقر و زورگویی و بیچاره گی مردم را نشان داد. امروزه آثار

تولستوی را پلی میان مزایای زمینداران کلان، روانشناسی دهقانان بی چیز، و جهان خارج میدانند.

لئو تولستوی بین سالهای 1828 تا 1910 زندگی نمود. شرمندگی او از طبقه اش چنان بود که چکمه و لباس دهقانی می پوشید و به کار مزرعه داری پرداخت. گرچه او از سال 1882 زیر نظر پلیس امنیتی تزاری بود ولی در زمان جیات اجازه بیان و عمل بیکرانی داشت. بعد از مرگ غیرمنتظره او در ایستگاه قطار شهر آستاپف، از طرف دولت نزار سه روز اعلان عزای ملی شد. در غالب کشورهای اروپایی مجموعه آثار چند جلدی او سال ها است که به چاپ رسیده است.

۱۴۹- تولستوی میان اخلاق مسیحی و ادبیات انتقادی.

Lew Tolstoi (1828- 1910)

منتقدی ادبی، خانم "آنا کارنینا" قهرمان خیالی زن رمان تولستوی را در کنار "مادام بواری" فلور و خانم "عفی بریست" فونتان، سومین زن مشهور "نانجیب" ادبیات جهانی نامید!، گرچه لنین در سال 1908 مقاله ای با عنوان "لئو تولستوی، بعنوان آینه انقلاب روسیه" منتشر کرده بود. در غالب کتب تاریخ ادبیات جهان، تولستوی را در کنار داستایوسکی و بالزاک، یکی از غولهای ادبیات جهانی؛ مخصوصا در ژانر رمان بحساب می آورند. موضوع اصلی رمان (آنا کرینینا) را میتوان تراژدی عشق در میان طبقه اشراف آن زمان دانست، ولی زن ایده آل جهانی تولستوی، "ناتاشا"، قهرمان رمان (جنگ و صلح) است. در بعضی دیگر از رمانهایش، تولستوی به انتقاد از: دولت، کلیسا، نظام بورژوا-فئودالی روسیه تزاری، سیستم مالک الرعیتی، تمدن و صنعت بورژوایی آن زمان جدید، میپردازد.

غالب آثار تولستوی را اتوبیوگرافیک و رئالیسم پلاستیکی او را، اخلاقی بحساب می آورند. تولستوی در طول سالهای عمر از فرهنگ زیباشناسی طبقه اشراف مرفه خود بسوی نظرات اخلاقی و اجتماعی تمایل یافته بود. منتقدین او را یک اریستوکرات شرمنده و پشیمان نامیدند، چون او میخواست جبران ظلمی که طبقه واجدادش به دهقانان نموده بودند، بنماید. کوشش های او برای اصلاح نظام مالک الرعیتی، با سوء ظن دهقانان محل زندگی اش روبرو شد. لنین مینویسد که او از موضعی ساده لوحانه به انتقاد و افشای زمینداران کلان پرداخت. چون او کوشید تا تضاد موضوعات اجتماعی را تبدیل به اهمیت موضوعات اخلاقی بنماید، منتقدین چپ او را متهم کردند که کوشیده است تا از این طریق جلو مبارزه طبقاتی سوسیالیستی و مارکسیستی جدید زمان خود را بگیرد.

نظریه مبارزه منفی او بدون خشونت اجتماعی مورد توجه گاندی در جنبش ضد استعماری علیه انگلیس قرار گرفت و نظرات او درباره هستی، بیگانگی در زندگی، پوچی و معنی ظاهر، نیز بعدها مورد توجه آگزیستانسیالیست ها و مارکسیست ها قرار گرفت. فلسفه مسیحی غالب رمانهای او، پرسش پیرامون معنی زندگی و تاکید روی پوچی هستی است. نظرات شبه فلسفی او را گاهی یک آنارشیسم مسیحی عقلگرا و یا یک آنارشیسم سیاسی نامیده اند. او خواهان اصلاح مسیحیت از معجزه و جزم بود و جنایت را محصول سقوط اخلاقی افراد در جامعه میدانست. وی نه تنها خواهان آزادی فرد بر اساس یک مسیحیت ابتدایی بود، بلکه فعالیتت شدیدی علیه حکم اعدام نیز آغاز نمود. بدلیل انتقاد از کلیسای ارتدکس روس، مسیحیت بوروکراتیک و کلیسای شرق اروپا، وی در سال 1901 از عضویت در کلیسا محروم گردید. وی با انتقاد از جامعه بورژوا-فئودالی روسیه، تضادهای آنرا نیز نشان داد، غیر از آن او به انتقاد از هنر، موسیقی و زندگی ملال آور کارمندان دولت تزاری پرداخت. درباره وضعیت ادبی مرگ، او نیز یکی از استادان قلم است.

تولستوی تعثیر مهمی روی مکاتب ادبی رئالیسم و ناتورالیسم بعد از خود بجا گذاشته است. او همچون داستایوسکی خود را با روانشناسی انسان سرگرم نمود. در ادبیات جهانی، اسامی چون: رومن رولان، هایتمن، توماس مان، و آنا سگر، راتحت تعثیر او میدانند. پاره ای از رمانهای او را میتوان شاهکاری در ادبیات توصیف غم انگیز جنگ بشمار آورد. وی میگفت که هنر میتواند گاهی یک مرانامه را اصلاح نماید. تولستوی گرچه در فلسفه اخلاق شاگرد شوپنهاور است ولی از نظر ادبی او تحت تعثیر لسینگ، پوشکین، و چرنیشفسکی بود. او همچون داستایوسکی تاسیسات زندان و بازداشت را مکانی برای توهین و تحقیر و نابودی شخصیت انسان میدانست. در پایان عمر، ایده آل او، واقعیت بخشیدن به اصول اخلاقی اش شده بود. از جمله نظرات عجیب او این بود که میگفت، موسیقی نقش منحرف کننده ای روی اخلاق دارد و روابط جنسی زن و شوهر، اغلب موجب جدایی و اختلاف آنان میگردد. در غالب رمانهای او اشاره به خیانت زن و مرد طبقات اشراف آن زمان به همدیگر در روابط زناشویی شان میشود. پیرامون محتوای آثارش گفته بود که هر رمان او از اول تا آخر حامل محتوای خاص خود است.

تولستوی در جوانی باتکیه بر تئوریهای تربیتی روسو به ساختن مدارس برای روستازاده گان پرداخت و حتا برای آشنایی بیشتر بانظام تربیتی غرب، به چند کشور اروپایی آن زمان سفر نمود. او یکی از روشنفکرانی است که از طبقه خود جدا شد تا با کمک مسیحیت غیر کلیسایی اش به خدمت به رعایا پردازد، گرچه دهقانان به دیده یک ارباب زمیندار به وی مینگریستند. تولستوی با بازگشت به یک مسیحیت آغازین، خشم کلیسای ارتدکس درباری روس را برانگیخت. از دیگر اصول اخلاقی او: خدمت به دیگران، نفی استفاده از خشونت در حین اعتراض، و پناه به عرفان مسیحی بود. در گروه دیگری از آثارش پیرامون: عشق، ازدواج، و تلاق بحث میگردد. او عشق به خدا را موجب عشق به انسان میدانست و پیرامون اوضاع رنجبران گفته بود که تمام خانوادههای خوشبخت شبیه هم هستند، ولی هر خانواده بیچاره ای، با دیگری فرق دارد و به نوع خاص خود فلک زده است.

از جمله رمانهای تولستوی: جنگ و صلح، آنا کارنینا، رستاخیز، رقص روی کشتی، قزاق ها، اعترافات من، قاضی مراد، مرگ ایوان ایلیچ، و کتاب سه جلدی اتوبیوگرافیک او هستند. و از جمله نمایشنامه های وی: قدرت تاریکی، و جنازه زنده، میباشند. پاره ای دیگر از آثار او: انتقاد از الاهیات جزمی، فردای زمین داران کلان، و غیره نام دارند. نمایشنامه هایش غالباً پیرامون روابط ارباب و رعیتی هستند او رمان (جنگ و صلح) خود را در حد حماسه الیاس هومر مهم میدانست. در این کتاب به حدود 250 نام در رابطه با موضوع داستان اشاره شده است. موضوع اصلی کتاب، جنگ های ناپلئونی در روسیه و زندگی اشراف در آغاز قرن 19 بود. رمان (آنا کارنینا) را داستایوسکی در ادبیات غرب بی همتا میدانست. پیرامون کتاب (مرگ ایوان ایلیچ)، موپاساد گفته بود که حاضر بود تمام آثارش را با آن رمان تعویض نماید. ناپکوف آنرا بهترین اثر تولستوی- و هایدگر آنرا خطاب به فلسفه اگزیستنیالیستی خود میدانست. از جمله موضوعات کتاب، غیر از مقدس مابی، اشاره به پوچی زندگی انسان زمان تزاری است. رمان رستاخیز او نشان میدهد که هرچه تولستوی اخلاقگراتر میشد، از نبوغ هنری- ادبی اش کاسته میشد. کتاب سه جلدی اتوبیوگرافی تولستوی را چرنیشفسکی، دیالکتیک روح او نامیده بود. در داستان و نول های قفقازی او از طبیعت کوهستانی و مردم سرکش قفقاز سخن گفته است. در نظر تولستوی، قفقاز، وطن کوه نشینان یاغی است و نه مکانی برای اشغال گران روس. تولستوی در اینگونه آثار نشان میدهد که چگونه آن زمان در ایالات قفقاز، استبداد اروپای تزاری با استبداد فئودالی آسیایی با هم برخورد میکنند. او در آنجا با سبک رمانتیک پوشکین و لرمانتف از توصیف قفقاز، که خارج از روسیه را رمانتیک می نمودند، قطع رابطه نمود و فقر و زورگویی و بیچاره گی مردم رانشان داد. امروزه آثار تولستوی را پلی میان: مزایای زمینداران کلان، روانشناسی دهقانان بی چیز، و جهان خارج میدانند.

لئو تولستوی بین سالهای 1828 تا 1910 زندگی نمود. شرمندگی او از طبقه اش چنان بود که چکمه و لباس دهقانی می پوشید و به کار مزرعه داری پرداخت. گرچه او از سال 1882 زیر نظر پلیس امنیتی تزاری بود ولی در زمان حیات اجازه بیان و عمل بیکرانی داشت. بعد از مرگ غیرمنتظره او در ایستگاه قطار شهر آستاپف، از طرف دولت تزار سه روز اعلان عزای ملی شد. در غالب کشورهای اروپایی مجموعه آثار چند جلدی او سال ها است که به چاپ رسیده است.

۱۵۰- داستان يك نامه سرگردان.

من این نامه را از بین جاده قم برای می نویسم. تو اگر غیرت داشتی پیره زن را نمی گذاشتی و بروی آنجا در مملکت فرنگی ها در جلو ادره سوسیال آمت-سوسیال آفیس-و تعمیم اجتماعی، برای گدایی! من حالا می فهمم که غیرت دخترانی مثل صغراخانم از مردانی چون تو بیشتر است. درد او توی گلوئی من و توی آخرین مهره ستون فقرات تو بزند. او توی ولایت غریب چقدر به درد ما خورد. ولی تو خاک بر سر قدکوتاه فقط همچون نی همبونه زنان دماغت را باد می انداختی و سیگار کون پنبه ای دود می کردی. یاد عموحسن سبزی و بی بی حوای خدابامرز بخیر، آنها لااقل از من و تو بیشتر غیرت و جربزه داشتند. آخر، یکروز هم آنجا خود را بر باد خواهی داد. من، تو که بیاد می آفتی، اینقدر از دست این دوره و زمانه عصبانی میشوم که بدنم به لرزه می افتد. بیاد پارسال همین وقت می افتم که توی دشت و ماهورهای ولایت، بوی خوش چویل و تره و بوسور، صدای گریه و زاری پیره زنهای بیوه و پسر مرده، صدای گهواره و ننو و لالایی بچه ها، صدای بانگ خروس و جیک جیک جوجه ها، صدای پارس سگان، سگ سیاه، سگ دم کله، بیاد سواران اسب سوار، بیاد الاغ های دیزه و سرخه می افتم. بیاد شلوارهای قرقری، شلوار دبیت حاج علی اکبری، کلاه خسروی، چوخالوئسی، گرز بلوطی، شال چهل گزی، گیوه های ملکی. بیاد قندهای تعاونی، روغن های کوپنی عموحمزه می افتم، دلم تنگ میشود، برای تونامه مینویسم، ولی جوجه خان، آقاجهانگیر، آنهارا پاره میکند و با لهجه لرفرنگی میگوید: پدر سوخته ها! هنوز هم در خارج دست از سرمان برنمیدارند. او نمیداند من بچه کوزری، اهل پرنبشته شوشتری، از ولایت جهانگیری، در آنجا برای خود برو و بیایی داشتیم. خاک بر سرت! آن موقع که تو همچون مرغابیهای پاکوتاه، نزد سلمانی های چهارراه زیتون پادویی میکردی، و آن زمان که دایی هایت توی گرمای تابستان آب هویج و یخ در بهشت می فروختند، من توی داروخانه های درمان روستایی برای ایل چهارلنگ پزشکی میکردم و به فردوس خانم و شهلائی جنگ زده دارو میدادم. حالا تو بچه شهریار، مرا، جوان مچوند را دست می اندازی. پدرت هم توی آغاجاری با خارشتری کولر آبی درست میکرد. حالا هم خودتان آمده اید در غرب و گبر بیوه زنهای خارجی افتاده اید و برای ما حتا يك نامه هم سیاه نویسی نمی کنید. به امامزاده بابا زاهد گیلانی، کله برفی، کله سوار، به امامزاده منگشت، به شاه قدیدی، به امامزاده بویر، بویرممد صالح قسم! اگر خون به دلم نمودی، همچون پدر خدابامرز ام، گیوههایم را به پایم می کشم، يك ترکه بادامی به دستم میگیرم، سوار الاغ سرخه میشوم، می آیم در آن خراب شده پیدایتان میکنم و يك من تف آبدار توی صورت تان می اندازم. چرا اینچنین از خدا و بنده خدا روبرو تافته ای و نمی گویی، من پسر بیوه زن بیوه از ایل موری ام؟! به داش حسین بگو، من هم قدری پیر شده ام، پاهایم مثل تو تاب و رداشته اند و باد به مزاجم بند نمیشه. به روجا جان هم بگو، دردت توی گردن من و ممد جاده قمی بزند، اگر مدرسه رفتی و نوشتن یادگرفتی، برای عمو سهراب نامه بنویس. اگر ننوشتی، می آیم در آن ولایت سرت را به رسم روزگار می تراشم و سوار گاو زردی می نمایم ات و توی محل می گردانم ات به بقیه هم بگو، ما می خواستیم در ولایت مان، مال کریم و بی بیان را بصورت تگزاس و آرکانزاس در آوریم، ولی سیددعانویس آمد و ولایت و مملکت را بقول همدانی ها ضایع کرد و بچه محلها را آواره کرد. حالا آنها در کافه های

ارامنه، پلیز پلیز میکنند. در این فرنگ ناکجاآباد هم به لطفا میگویند: بیته، به آب میگویند: واسر، به نان میگویند: بروت. دشنام که میخواهند بدهند، میگویند: آرشلوخ، یعنی کون سوراخ. دیگر از بس درد دل کردم، خسته شدم، آب دهنم کف کرده، آرنج هایم کرخ و بی جان شده اند. در ضمن، پشت بام خانه را بچه ها کاه گل نمودند، خیالتان از این بابت راحت باشد. فاطمه گنجشکی هم بدون گواهینامه تراکتور میزند، البته فقط بین دوقریه اطراف شهر! چون، در شهر جلوگیری میکنند از زنان پشت فرمان. تکانههایی تراکتور به نظر آنها ضرر دارد.

۱۵۱. تئاتر و دوگانگی انسان بورژوازی .

جایزه نوبل برای یک نمایشنامه نویس . Luigi Pirandello (1868- 1936)

لوجی پیراندلو، یکی از مهمترین نمایشنامه نویسان و داستانسرایان دوران مدرن ایتالیا در قرن بیست، بعد از برشت و بکت، استاد نمایشنامه نویسی نیز بحساب می آید. او 40 ساله بود که نخستین نمایشنامه خود را نوشت و در سال 1934 جایزه نوبل برای ادبیات را از آن خود نمود. وی در تمام آثارش بیرحمانه به بحران هویت انسان غربی میپردازد و از خودگریزی و متزلزل بودن شخصیت انسان بورژوازی رانشان میدهد. و در آثارش در جستجوی هویت انسان است؛ جستجوی واقعیت و خیال در رفتار و شخصیت انسان. او میگوید که تضاد شرایط باعث میشود که انسان به حمل یک ماسک چهره یابه بازی یک نقش و ادراک گردد. دو شخصیتی انسان و موضوعات ظاهر و باطن، انسان را در چنگال خود قرار داده اند، بدون اینکه او موفق بیافتن راهی خروجی گردد. منقدین چپ مینویسند که پیراندلو با نمایشنامه های ناامیدکننده اش به سرگردانی و دو شخصیتی بودن انسان او را در دوره بورژوازی پرداخت. وی میگفت که نمایشنامه باید تاثیری خارج از تئاتر روی بیننده داشته باشد.

پیراندلو با قطع رابطه با سبک تئاتر پیشین اروپا، راه شکن تئاتر مدرن و خیالی شد. او تاثیر مهمی روی تحول تئاتر مدرن از خود بجای گذاشت. وی میگفت که زندگی گاهی: یک نمایش است، گاهی یک جنگ، گاهی یک آموزشگاه، گاهی همچون عالم برزخ، گاهی یک دکان، و گاهی هم پله ای است برای ورود به جهنم. او مشهورترین نمایشنامه نویس دهه بیست قرن گذشته بود. وی با آثار غالباً روانشناسانه خود به تحلیل تجزیه شدن انسان به ماسک ظاهر و یک هستی حقیقی میپردازد. وی میگفت که ماسک چهره انسانها باعث میشود که آنان نتوانند به یک حقیقت مطلق در خود، در جامعه و در زندگی برسند. شرح و توصیف تراژدی- کمدی بحران شخصیت انسان در جامعه سرمایه داری، موضوع مرکزی تمام آثار او است، که بافتی پیچیده از ظاهر و باطن، واقعیت و خیال رانشان میدهند. و اختلاف میان شخصیت واقعی انسان و نقشی که او در جامعه و خانواده بازی میکند، رانشان میدهد، بر اثر فشارهای اجتماعی، خود فریبی انسان تا دوگانگی شخصیت و جنون او، پیش می آید. پیراندلو بار در حقیقت عینی به دفاع از حقیقت شخصی و فردی میپردازد. او نمایشنامه نویس دوره بین دو جنگ جهانی اول و دوم در غرب است. نمایشنامه های پیراندلو معمولاً محصول نول های ادبی او بودند. وی نخستین نویسنده مدرن ایتالیا با اعتباری جهانی است. در آثارش او گاهی به رابطه: نویسنده، منتقد، خواننده، مفسر و بیننده درباره واقعیت و خیال می پردازد. کمیته اعضای جایزه نوبل دلیل اعطای آن جایزه به وی را به سبب کوشش برای نوگرایی درام و هنر نمایشی او اعلان کرد.

پیراندلو، بعد از شکسپیر و ایبسن، مهمترین نمایشنامه نویس غرب بحساب می آید. او در آثارش کوشید تا سبک نویسندگی شکسپیر و ایبسن را با هم متحد کند. از جمله شاگردان او: یونسکو، بکت، ژنت، و پینتر هستند. وی در کنار چخوف، استریندبرگ، برشت و بکت، از جمله مشهورترین نمایشنامه نویسان اروپا است. او گرچه تحت تاثیر مولیر بود، شاگرد شکسپیر

نیز بحساب می آید. همانطور که چخوف شاگرد ایبسن نامیده شده است. او و برشت رامسئول تحولات تئاتر آوانگارد زمان حال نیز میدانند. تئاتر مدرن زمان جنگ جهانی اول ایتالیا روی تئاتر آوانگارد فرانسه و تئاتر فوتوریستی و اکسپرسیونیستی آلمان بنا شده بود. پیراندلو موجب پیوستگی و اتحاد هنر نمایشی قرن 19 و 20 شد و آنرا بسوی موضوعات اگزیستنسیالیستی مدرن هدایت نمود. او راهنمای نویسندگان اگزیستنسیالیستی مانند سارتر و نویسندگان تئاتر آبزورد مانند یونسکو و بکت- و تئاتر حماسی-روایتی برشت بود. در زمان پیراندلو قطع رابطه با تئاتر ناتورالیسم خلاف امروزه یک جنجال بحساب می آمد.

پیراندلو در سال 1868 روی جزیره سیسیل در ایتالیا بدنیا آمد و در سال 1936 در شهر رم درگذشت. وی از خانواده مرفه ای برخاسته بود چون پدرش دارای یک معدن استخراج گوگرد بود. او در شهرهای گوناگون اروپا به تحصیل ادبیات و زبانهای رومی پرداخت. بعد از پایان تحصیل، همسروی به سبب ورشکستگی مالی معدن گوگرد خانواده پیراندلو، جنون گرفت و به شکایت از شوهرش پرداخت. پیراندلو در سال 1891 دکترای خود را درباره لهجه های مردم جزیره سیسیل نوشت. گرچه مورخین ادبی او را یک سوفسطایی کلاسیک نامیده اند، او در سال 1924 وارد حزب فاشیست ایتالیا شد و در سال 1894 به هواداری از جنبش شکست خورده سوسیالیستهای جزیره سیسیل پرداخته بود.

از جمله آثار پیراندلو: 6 نفر در جستجوی یک نویسنده، هاینریش چهارم، تحولات جناب پاسکال، 246 نول و داستان برای یکسال، کلاه جنونی، چند جلد کتاب شعر، عشق بدون عشق، بهتر از پیشین، زاری های رودراین، انسان نمیداند چگونه، یکی هیچکس صد هزار، ابتذال با شرف بودن، ماسک های بی پرده، اگر اینطور به نظر تان میرسد، امروز عصر بازی میشود، اگر آدم کسی باشد، آدم می چرخد، پیرها و جوانان، طردشدگان، بازی نقش، هرکس به نوع خود، آنطور که تو میخواهی، هستند.

مجموعه آثار او از جمله رمانها، ناولها، و مقالاتش تاثیر مهمی روی ادبیات غرب از خود بجا گذاشته اند. وی در رمانهایش به موضوعات اجتماعی می پرداخت. رمانها و ناولهای رئالیستی اش با عناصر تراژدی- کمدی، به زندگی مردم سیسیل میپردازند. او غیر از اعلان علاقه به موضوعات روانشناسی، به شرح رنج و سرنوشت انسانهای معمولی نیز می پرداخت. دو اثر او یعنی نمایشنامه های: هاینریش چهارم، و 6 نفر در جستجوی یک نویسنده، باعث شدند که او را یکی از نوابغ ادبی بنامند. شخصیت های نمایشی او میان جنون واقعی و جنون نمایشی در حال نوسان هستند. منقدین ادبی، هاینریش چهارم او را با هاملت، اثر شکسپیر مقایسه میکنند.

با وجود خلق آثار گوناگون، پیراندلو در تمام عمر یک نول نویس ماند و حدود 240 نول را منتشر نمود. رمان مایتا پاسکال، موجب شهرت جهانی پیراندلو شد و به چند زبان خارجی ترجمه شد. وی با کمک علایق اکسپرسیونیست، به تئاتر حماسی-روایتی، تئاتر آبزورد، تئاتر تظاهراتی، و درام روانشناسانه، و تئاتر اگزیستنسیالیستی، نیرویی تازه داد. در پایان عمر او به مسائل فولکلوریک مردم جزیره سیسیل پرداخت و از طرح مسائل بورژوازی و جهانی دوری نمود. او را راهگشای تئاتر مدرن، تئاتر آبزورد، تئاتر تظاهراتی و درام روانشناسانه نیز میدانند. پیراندلو در آغاز کار نویسندگی، در مکتب ناتورالیسم قلم زده بود. او همچون مردم جزیره سیسیل میگفت که طنز نویس کسی است که تضادهای انسان و زندگی را افشاکند و دروغ، ریا، و دورنگی انسانها را نشان دهد. امروزه ادعا میشود که نمایشنامه های پیراندلو، راهنمایی مهمی برای تئاتر جهانی شده اند.

۱۵۲- سال های میلادی ادبیات کارگری؛ گورکی و دیگران.

ادبیات میان میدان سرخ و خوابگاه بی خانمان ها.

باردیگر در فضای ادبی انقلاب نافرجام همسایه شمالی!

(1868) تولد گورکی در شهر نیژنی گراد روسیه، انتشار رمان (احق) داستایوسکی. (1869) پایان رمان (جنگ و صلح) تولستوی. (1870) تولد لنین، انتشار رمان (سقوط) گونچارف. (1871) انتشار رمان (غول‌ها) داستایوسکی، از استراوسکی یک نمایشنامه واز تورگنیف یک داستان بلند منتشر میشوند. (1873) تولستوی مشغول رمان (آنا کرینا) بود.

(1877) انتشار آخرین رمان تورگنیف یعنی (سرزمین نو)، پایان شعرگونه (چه کسی در روسیه خوشبخت است؟) اثر نکراسف. (1879-1884) ماکسیم گورکی به شغل‌های: پستی، طرفشو، نجار، و شمایل ساز، می پردازد. (1880) انتشار (برادران کارمازف) اثر داستایوسکی، بحران روحی تولستوی و رد هرگونه استفاده از خشونت در مقابل دشمن از طرف او، آغاز فرقه تولستوی گرایی در میان هواداران وی. (1881) مرگ داستایوسکی، سوء قصد چریک‌های خلق گرا به تزار الکساندر اول و قتل وی. (1883) پلخانف و سایر مهاجرین در خارج از روسیه، تشکیل گروه مارکسیستی روسیه (مبارزه برای آزادی کار) میدهند، مرگ تورگنیف، چخوف اولین داستانهای خود را منتشر میکند. (1885) نخستین تماس گورکی با محافل ممنوعه جوانان انقلابی شهر قازان. (1886) نمایشنامه (قدرت کسوف) تولستوی. (1888) تماس گورکی با جنبش چریکی خلقگرا. (1889) نخستین دستگیری گورکی در شهر نیژنی گراد. (1890) آشنایی گورکی با کورولنکو، راهنمای او در مسائل ادبیات مبارز. (1891-1892) پیاده روی گورکی در جنوب روسیه، انتشار نخستین داستان گورکی یعنی (مکار چودر). (1893) انتشار داستانهایی از گورکی در مطبوعات آن زمان به راهنمایی ادبی کورولنکو. (1895) لنین به سازماندهی و اتحاد محافل مارکسیستی زیر عنوان (اتحاد مبارزان برای آزادی کار طبقه کارگر) میپردازد و از این طریق پایه‌گذاری (حزب انقلابی مارکسیستی روسیه) را مطرح میکند. (1896) گورکی در نیژنی گراد به کار ژورنالیستی می پردازد، نمایشنامه (مرغ ماهیخوار) چخوف منتشر میشود. (1897) لنین برای مدت سه سال به سیبری تبعید میشود، انتشار (انسانهای از دست رفته) گورکی. (1898) آغاز مکاتبات گورکی و چخوف. (1899) انتشار رمان (رستاخیز) تولستوی.

(1900) انتشار نخستین شماره جرقه (ایسکرای) لنین، دیدار گورکی با تولستوی، انتشار (سه رفیق) گورکی، انتشار نمایشنامه (جنازه زنده) تولستوی. (1901) گورکی مدیر نشر (دانش) میشود، دستگیری و زندان گورکی در شهر آرساماس، (سه خواهر) چخوف منتشر میشود، (سرود مرغ توفان) گورکی زیر چاپ می‌رود. (1902) لنین کتاب (چه باید کرد؟) را منتشر میکند، نامزدی گورکی برای آکادمی و وزارت فرهنگ، و مخالفت تزار با آن، استعفای چخوف و کورولنکو از آکادمی بدلیل دخالت تزار در امور فرهنگی، نمایش (بی سرپنایان) گورکی در تاتر مشهور مسکو. (1903) جایزه گریبایدف برای نمایشنامه (خرده بورژوا)، آخرین نمایشنامه چخوف یعنی (باغ آلبالو) به زیر چاپ می‌رود. (1904) انتشار (یک قدم به پیش، دو قدم به عقب) لنین، مرگ چخوف. (1905) حادثه (یکشنبه خونین) در شهر پتروگراد، تیراندازی به تظاهرات کارگران، دستگیری گورکی، تظاهرات خارجی مخالفت آمیز، برای آزادی او، ورود به حزب کارگری سوسیال دمکراتیک روسیه، نخستین دیدار با لنین، شورش ملوانان در رزمناو پوتمکین. (1906) سفر گورکی به آمریکا برای گردآوری حمایت مالی از انقلاب، رمان (مادر)، نخست به زبان انگلیسی در نیویورک منتشر میشود، انتشار نمایشنامه‌های (دشمنان) و (بربرها)، دواثر گورکی. (1907) دیدار میان لنین و گورکی در لندن به مناسبت پنجمین جلسه حزب سوسیال دمکراسی کارگران روسیه. (1908) همکاری لنین با گورکی در نوشتن (پرولتاریا)، انتشار مقاله (نابودی شخصیت). (1910) یک رمان و یک نمایشنامه گورکی با اسامی افراد منتشر میشوند، مرگ لئون تولستوی. (1911) همکاری گورکی

با نشریه (ستاره) لنین، انتشار یک داستان در مجله (جهان امروز). (1912) گورکی مسئولیت بخش ادبی روزنامه (پراودا) را که لنین سردبیر آنست، بعهده میگیرد، داستان (چگونه انسان متولد شد) در مجلات ادبی منتشر میشود. (1913) بازگشت گورکی از مهاجرت، انتشار در مجله اتوبیوگرافیک (دوران کودکی ام). (1915) گورکی سردبید مجله (وقایع نگاری)، تنها مجله آزاد روس که علیه ناسیونالیسم و امپریالیسم مبارزه میکند، میشود، نخستین ملاقات میان گورکی و مایاکوفسکی. (1916) رمان (در جستجوی نان) با عنوان (در غربت انسانها) منتشر میشود، انتشار داستان (یک روز نیک) در روزنامه (واژه روسی)، نوشته لنین (امپریالیسم، بالاترین مرحله سرمایه داری) نیز منتشر گردید.

(1917) پیروزی انقلاب فوریه، بازگشت لنین، تشکیل جمهوری شوراهای، شکست حکومت تزاری، پایه گذاری روزنامه (زندگی نو) با کمک لنین، اثر لنین (دولت و انقلاب) منتشر میشود. (1918) آغاز جنگ داخلی، گورکی به نفع انقلاب دست به یک فعالیت فرهنگی-سیاسی میزند و بنگاه نشر (ادبیات جهانی) را تأسیس میکند، انتخاب گورکی در کمیته اجرایی (شورای شهر پتروگراد). (1919) گورکی عضو (انترناسیونال کمونیستی) میشود و کتاب (خاطرات باتولستوی) را مینویسد، او مجله کودکان (نور شمالی) را نیز منتشر میکند. (1920) کتاب (چپ رادیکال، بیماری کودکی کمونیسم) لنین منتشر میشود، گورکی در پتروگراد مسئول کمیته ای برای بهتر نمودن شرایط زندگی دانشمندان میشود. (1921) او مسئول بخش فرهنگی روزنامه شورایی (سرزمین سرخ نو) میشود، تقاضای شوروی از غرب برای کمک به رفع گرسنگی در شوروی بدلیل جنگ داخلی، به سفارش لنین، گورکی برای معالجه بیماری سل خود به خارج میرود، آلکسی تولستوی نخستین بخش کتاب خود را با عنوان (راه پردرد) منتشر میکند. (1922) گورکی مشغول انتشار بخش سوم کتاب اتوبیوگرافی خود (دانشکده های من) است. (1923) مکاتبات نامه ای هیجان انگیزی میان گورکی و رومن رولان و استفان تسوایگ، انتشار داستان (آتش) در مجله صحبت. (1924) مرگ لنین، گورکی خاطراتش بالنین را در (ارثیه) و در مجله (همعصر روس) منتشر میکند. (1925) انتشار داستان (رهبر) در مجله (گارد جوان)، کار روی کتاب (کلیم سیم جین). (1926) گورکی مکاتبات وسیعی را با نویسندگان جوان شوروی آغاز میکند، او مشوق پیشرفت نویسندگان جوانان میگردد. (1927) گورکی به انتقاد از مهاجران ضد انقلاب سفید و دروغ هایشان درباره اوضاع شوروی می پردازد، شعر مایاکوفسکی (خوب و زیبا) منتشر میگردد. (1928) بازگشت گورکی به میهن و سفر به نقاط گوناگون روسیه، انتشار نخستین بخش رمان (دن آرام)، اثر شولوخف. (1929) انتشار گزارش سفرهای گورکی در شوروی (در طول شوروی)، در کنگره پنجم شوراهای او بعنوان عضو کمیته اجرایی مرکزیت انتخاب میگردد، رمان تاریخی آلکسی تولستوی (پتر اول) منتشر میگردد.

(1930) مرگ ماساکوفسکی. (1931) گورکی به انتشار (تاریخ جنگ داخلی) می پردازد. (1932) تغییر نام شهر محل تولد گورکی از نیژنی گراد به گورکی آباد! (1934) گورکی نخستین سخنران کنگره سراسری نویسندگان شوروی است و بعنوان منشی اول آن انتخاب میگردد. مرگ غم انگیز پسر گورکی با نام ماکسیم. (1935) رمان رولان به دیدار گورکی می آید، سفر گورکی به کنگره جهانی پاریس با عنوان (در دفاع از فرهنگ) بدلیل بیماری اولغومیشود. (1936) مرگ گورکی در مسکو و دفن خاکستر او در دیوار کرملین در میدان سرخ. Maxim-Gorki. (1868-1936)

۱۵۳- یادبود شاعر اعدامی خارجی در ایران

Ossip Mandelstam (1891 – 1938)

اوسپ ماندلشتام

جاي تعجب يا مایه سرور است که يك خانه فرهنگی ويك مجله ادبي، اجازه یافتند براي سالگرد روانشاد اوسيب ماندلشتام، شاعر و قرباني فضاي شخصيت پرستي نظام استالينيستي، مراسمي در تهران برپاکنند، درحاليکه براي قربانيان خودي، بدون مزاحمت ثارالله و حزب الله و جيش الله، نمیتوان حتا درمسجد، يك فاتحه اي هم خواند؟! . امروزه در پاره اي از منابع ادبي ادعا ميشود که ماندلشتام يکي از شاعران مهم شوروي سابق بود. اودر اشعارش بارها خبر از تهديد مرگ داده بود و ميگفت تنها حق شاعر دريك نظام قلدري، سايه دائم مرگ است. ماندلشتان 2 بار دستگير؛ يکبار به سه سال و بارديگر به پنج سال زندان و کاراجباري در اردوگاهها محکوم شد، ولي بار دوم درحين اسارت، اورادريکي از اردوگاههاي کار “مجمع الجزاير گولاک”! دوره استالين به قتل رساندند. آنا آخمتوا، شاعره مبارز و همکار او، که خود نيز همسرش را از دست داده بود، توانست پيش از اعدام از ماندلشتام در اردوگاه کارديدن کند. ماندلشتام در ميان اعضاي گروه ادبي اوجگرايان “آکمتيسم”، درکنار گوميلف و آخمتوا، جوانترين آنان بود. اودر آغاز انقلاب اکتر، موافق جنبش مردمي بود ولي بعدها به مخالفت با بلشويکها پرداخت. درسال 1928 چند مجموعه شعر او باکمک نيکولاي بوخارين منتشر شده بود. توضيح اينکه بوخارين و گوميلف نيز بعد، و پيش از او، نيز بقتل رسيدند.

ماندلشتام رابايدشاعربزرگ دهه 30 قرن بيست شوروي دانست. اوپايه نظري جنبش ادبي جديد “اوج گرايي” رادرمقاله (سحرگاه آکمتيسم) در سن 20 سالگي ريخت. ونه تنها موجب تفکري نو در ساختار و محتواي شعر قرن 20 روسيه شد بلکه تکاني بجاماندني به فرهنگ جهاني داد، شعر او گرچه از نظر فن ادبي، سنتگرايانه و شاگرد پوشکين است، ولي از نظر محتوا، اويک آوانگارد ميباشد. ماندلشتام يك اوجگراي آکمتيست است و نه يك سوررئاليست. اورا فرزند تمدن در شعر ناميدند. جنبش اوجگرايي آکمتيسم فرزند خلف جنبش سمبوليسم بود و عکس العملي “نوکلاسيک” در برابر آن شد. ماندلشتام، گوميلف و آخمتوا، از جمله پايه گذاران محفل ادبي “صنف شاعران” نيز بودند. مکتب اوج گرايي، يك محفل مبلغ فرهنگ و تمدن جديد و دوره باستان غرب بود. اولين مجموعه شعر ماندلشتام يعني کتاب (سنگ)، آنتي تزي بود عليه روانشناسي و ايده آليسم مکتب سمبوليسم. اودرمقاله ديگري با عنوان (کلام و فرهنگ)، اصول شاعري خود را مطرح نمود و ميگفت از جمله معاني و امکانات شعر بايد دفاع از استقلال هنر باشد. ماندلشتام کوشيد تا با بعضي از جنبه هاي فرهنگ استالينيستي مانند: تبليغات اغراق آميز، ايجاد ترس و وحشت، يك شکلي و يك بعدي فرهنگي، به مبارزه بپردازد. اودر چهارچوب مکتب اوجگرايان باکمک شعارهاي: ديالوگ، شفافيت، گفتن، دمکراسي، آزادي و بازگشت به تمدن و فرهنگ افتخار آميز! گذشته، به جنگ اهداف بلشويکها مانند: مبارزه طبقاتي، ديکتاتوري پرولتاريا، فرهنگ در خدمت سياست، و ترويج دکترين يك ايدئولوژي، رفت.

ماندلشتام در آثارش به تحسین از فرهنگ و تمدن: يونان، رم، بيزانس، و کشورهای روسيه و فرانسه ميپردازد و با نوستالژي خاصي به شرح: هنر معماري و مجسمه سازي در تمدن و فرهنگ غرب اشاره ميکند. در شوروي سابق، ضرب المثلي ميگفت که چون غالب روشنفکران مبارز اجازه سفر به آتن و رم و زيارت تمدن باستان را نداشتند، غالبين به گرجستان و ارمنستان ميرفتند تا در تفليس و ايروان از باقيماندههاي فرهنگ رم و يونان و هلن و بيزانس، ديدار کنند. آنان ارمنستان و گرجستان را نوعي وطن کلاسيک فرهنگ يوناني ميدانستند. خواننده در آثار ماندلشتام شاهد مجموعه (ارثيه فرهنگي) وخاطرات نوستالژيك تمدن دوره باستان ميشود. او شناخت عجيبي از جهان هلني، فرهنگ رم و بيزانس، مراسم مذهبي مسيحي و اشراق يهودي، داشت و به شرح زيبايي مطلق معماري ساختمانهاي قديمي، کليساهاي بزرگ گوتيك و شکوه و جلال فضاي مذهبي عبادتگاهها و زيارتگاهها، مي پرداخت، مثلا در شرح (مسجد حاجي صوفياي) استانبول به فرمهاي معماري در طول تاريخ و در زمان فرهنگهاي دوره: جاهليت!، مسيحيت بيزانس، و تسلط اسلام، اشاره ميکند.

غالب اشعار او : فلسفی ، مذهبی و هنری هستند و در شعرش، ما شاهد علاقه به فرهنگ یونانی ، یهودی و لاتین می‌شویم . گرچه ماندلشتام در مقایسه با پان اسلاویست های ناسیونالیست روس ، یک غربگرا یا غربزده بود . ولی در شعرش "روایت روانشناسانه" و رئالیسم فولکلوریک، دست در دست هم، ایستاده اند. رنج و تجربه های تلخ شخصی را او بصورت سمبول و نشانه زمان و مشخصه نظام خشن حاکم مطرح کرد. ماندلشتام اطلاعات عمیقی از ادبیات ایتالیا و فرانسه و روسیه نیز داشت. او غیر از پوشکین، زیر تعثیر : گوگول ، داستایوسکی ، بلای ، و دانته، نیز بود. ماندلشتام مینویسد در یک جهان پر هرج و مرج، انسان تنها ، نیاز به عشق ، محبت ، گرمی و امید زندگی دارد.

اوسیب ماندلشتام در سال 1891 در یک خانواده یهودی در شهر ورشو آنزمان دنیا آمد و سالهای کودکی اش در شهر مهم و بزرگ آنزمان یعنی شهر پتروگراد سپری گردید. پدرش بازرگان بود . او در فرانسه و آلمان به دانشگاه رفته ، سالها در تفریس و قفقاز زندگی کرده و از روسیه ، لیسانس بازرگانی گرفته بود . امروزه در پاره ی از منابع غربی گفته میشود که استالین از یک شاعر جسما بیمار و رنجوری چون ماندلشتام وحشت داشت و دستور به کنار زدن او داد . سالها بعد یعنی در سال 1955 در آمریکا نخستین مجموعه آثار ماندلشتام منتشر گردیدند. در شوروی، در سال 1956 از او اعاده حیثیت شد و تنها یک جلد از اشعارش در سال 1973، منتشر گردید.

از جمله آثار ماندلشتام : میخانه آمریکایی ، مسجد حاجی صوفیه ، کلیسای نتردام ، بازی فوتبال ، بی خوابی هومر ، یک انقلابی دکابریست ، خش خش زمان ، تمبرهای مصری ، برادران! شفق آزادی را جشن بگیریم ، مجموعه مقالات ادبی و فرهنگی ، مجموعه شعر تریستیا ، چکامه هایی برای بنهون و باخ ، مجموعه شعر کتاب سنگ ، درباره ماهیت و اژه ، پیرامون بوتیقای شعر ، مجموعه شعر کتاب دوم ، و مقالاتی پیرامون سفر به ارمنستان، هستند.

۱۵۴- درس های نقد و ادبیات غرب !.

رمان هفت جلدی زندگی های برباد رفته . Marcel Prost (1871 – 1922)
در مسابقه بامرگ؛ رمان ثبت خاطرات گذشته .
رمان زوال و زندگی بربادرفته یک نویسنده و دو طبقه دیگر.

مارسل پروست، نویسنده فرانسوی، در کنار جویس ایرلندی و موسیل اتریشی، مهمترین پایه گذار رمان مدرن غرب بحساب می آید. او همچون کافکا و توماس مان یکی از بزرگان رمان اروپایی میباشد. در این "مسجدجامع" خاطرات، اوزوال و سقوط زندگی: اشراف، بورژوازی کلان و خدمتکاران آنان را در فرانسه توصیف میکند. این رمان را پایان شکوهمند رمان کلاسیک و آغاز رمان مدرن غرب نیز مینامند و آنرا مسابقه و رقابتی با زمان و سند نویسنده علیه مرگ هم نامیده اند. پروست گرچه اخلاقگرا نیست ولی به خواننده می آموزد که چگونه بیشتر و بهتر به انسان عشق بورزد. گروه دیگری مطالعه این رمان را موجب کاهش حسادت انسانی میدانند. از جانب چپ و راست و لیبرال به او القابی مانند: بورژوا، نیمه یهود، همجنسگرا، قرتی و غیره داده شده است. لیبرالها موضوع رمان را تاثیر مخرب زمان روی انسان و جهان میدانند. چپ ها او را پیشگام مدرن اواخر دوره بورژوازی بحساب می آورند که کوشید با کمک یادآوری واقعیات گذشته، به کشف حقایق عینی زمان حال برسد که به طرح نوع بورژایی عشق در آثارش میپردازد . به اعتراف پروست روزی خیس نمودن حبه قندی در چای یا بیسکویتی در قهوه موجب جهانی از خاطرات کودکی او شد؛ مزه و بو هایی که نوستالژی سالهای گذشته را در انسان زنده میکنند. پروست از کلاسیک های رمان مدرن است که به طرح زندگی تراژدی-

کمدی اشراف و بوژوازی زمان خود پرداخت. رمان برای او رودخانه یا اقیانوسی از خاطرات است.

مارسل پروست بعد از سالها رنج به سبب بیماری نفس تنگی در تنهایی مرد برای او مراسم خاکسپاری دولتی و سراسری انجام نشدگرچه او روزه او را مهمترین رمان نویس فرانسوی قرن 20 بحساب می آورند. او یکی از غولهای رمان نویسی مدرن غرب نیز است. وی کوشید از مشخصات مثبت نویسندگان رمانتیک و رئالیستیش از خود در آثارش استفاده نماید. او میگفت که کتابها فرزندان سکوت و تنهایی نویسنده هستند. امروزه ادعا میشود که در رمان او نه تنها فلسفه رمان وجود دارد بلکه آثارش بوفیقای رمان نویسی نیز هستند. پروست بدلیل بیماری علاج ناپذیر آسم اش رمان را در مسابقه بامرگ نوشت. وی مینویسد که با وجود نقش نابودکننده زمان، هنرمند در اثرش جاودانه میشود. در نظر او، جهان زندگی با کوشش نویسنده، به یک اثر هنری جاودانه تبدیل میشود و نویسنده یک رسانه خاطرات خود میگردد. او خلاف دوره باروک میگفت که بهشت نه در آن جهان است بلکه در این جهان و از طریق هنر قابل تصور است. آثار او راجع به جهان نمایی اجتماعی و تصویری از عصرش میدانند. با اشاره به فریاد گفته میشود که در آثار او هنر نقش یک خاطره غیر ارادی ضمیر ناخودآگاه رابعده میگردد. در آثار پروست گرچه قهرمان رمان به رقص مرگ مشغول است ولی خواننده احساس خطر شخصی نمیکند. با رمان مشهور "زمان از دست رفته" پروست، غرب حوزه رئالیسم و پسارئالیسم را ترک نمود. آن رمان همچون رمان اولیس جویس و رمان قصر کافکا به مفهوم مدرنیته فرهنگ غرب می پردازد.

از جمله موضوعات رمان هفت جلدی مشهور او: زیبایی شناسی، ماجرای درایفوس، یهودی ستیزی، حسادت، دوستی، خاطره، ادبیات، مرگ، تنهایی، داستانسرایی، عشق، جامعه، هنر، اروتیک، و هم جنسگرایی می باشند. این رمان قطور و مهم قرن بیست گرچه طنزآمیز ولی بسیار مشکل است. جلد ششم آن با عنوان "زندانی" اغلب موجب شکست خواننده برای ادامه مطالعه میشود. زمان آفرینش آنرا بین سالهای 1913 تا 1922 بشمار می آورند. گرچه پروست از نظر زیبایی شناسی نویسندهگی تحت تاثیر روسکین انگلیسی است ولی او احترام خاصی برای آثار فلور و بالزاک قائل بود. این رمان به تمام زبانهای زنده دنیا تاکنون ترجمه شده است. گروه دیگری این جام جهان نمای هنر اکسپرسیونیستی را تحت متافیزیک هنری افلاتون میدانند. این اثر یک خاطره هزارتویی از جامعه فرانسه در اواخر قرن 19 بشمار می آید.

عنوان های گوناگون هفت جلد رمان (زمان از دست رفته) پروست بترتیب بصورت زیر هستند: در جهان اسوان، در سایه شکوفه های دوشیزه گان، جهان گورمان، جهان زنان و مردان همجنسگرا، زندانی، فراری، و زمان بازیافته. راوی داستان با کمک فن خاطره و تداعی به شرح داستان میپردازد؛ او بطور غیر ارادی به یاد گذشته های خود می افتد. تعثیر نظریه ضمیر ناخودآگاه فروید را میتوان در این رمان احساس نمود. سه داستان عشقی-جنسی از جمله دیگر محتوای این رمان چند هزار صفحه ای هستند. تا میانه قرن بیست منقدین هنوز به بررسی آن می پرداختند. گروه دیگری قهرمانان رمان را افرادی نابغه در طنز میدانند که نشان میدهند حقیقت نه تنها تلخ بلکه گاهی طنز آمیز نیز میباشد.

باید اشاره کرد که زمان مارسل پروست زمان خلق رمانهای چندجلدی بود؛ از جمله رمان ده جلدی ژان کریستف اثر رومن رولان. بکت پروست را با داستایوسکی مقایسه میکرد که خالق تراژدی نویسی زمان خود بود و همچون آثار شکسپیر حسادت عشقی-جنسی در آثار پروست جای خاصی داشت چون او تنها عشق واقعی را عشق به مادر میدانست و گاهی قهرمان داستان برای دسترسی به شناخت و دانش از عشق کمک میگردد. محققین امروزی در آثار پروست شاهد توجهات انسان شناسی، روان شناسی و تجزیه تحلیل اجتماعی می گردند. با اشاره به پروست گفته میشود که اغلب بین زندگی و آثار نویسنده میتواند یک ارتباط و قانون علیت مستقیم وجود داشته باشد. به این دلیل او را گاهی یک جوان الکی خوش نیز می نامند.

۱۵۵- درس های نقد و ادبیات غرب !

رمان هفت جلدی زندگی های برباد رفته . Marcel Prost (1871 – 1922)
 در مسابقه بامرگ؛ رمان ثبت خاطرات گذشته .
 در سایه شکوفه های دوشیزه گی سال های برباد رفته .
 رمان زوال و زندگی برباد رفته یک نویسنده و دو طبقه دیگر .

مارسل پروست، نویسنده فرانسوی، در کنار جویس ایرلندی و موسیل اتریشی، مهمترین پایه گذار رمان مدرن غرب بحساب می آید. او همچون کافکا و توماس مان یکی از بزرگان رمان اروپایی می باشد. در این "مسجد جامع" خاطرات، اوزوال و سقوط زندگی: اشراف، بورژوازی کلان و خدمتکاران آنان را در فرانسه توصیف میکند. این رمان را پایان شکوهمند رمان کلاسیک و آغاز رمان مدرن غرب نیز مینامند و آنرا مسابقه ورقابتی با زمان و سندنویسندگی علیه مرگ هم نامیده اند. پروست گرچه اخلاقگرا نیست ولی به خواننده می آموزد که چگونه بیشتر و بهتر به انسان عشق بورزد. گروه دیگری مطالعه این رمان را موجب کاهش حسادت انسانی میدانند. از جانب چپ و راست و لیبرال به او القابی مانند: بورژوا، نیمه یهود، همجنسگرا، قرتی و غیره داده شده است. لیبرالها موضوع رمان را تاثیر مخرب زمان روی انسان و جهان میدانند. چپ ها او را پیشگام مدرن اواخر دوره بورژوازی بحساب می آورند که کوشید با کمک یادآوری واقعیات گذشته، به کشف حقایق عینی زمان حال برسد که به طرح نوع بورژایی عشق در آثارش می پردازد. به اعتراف پروست روزی خیس نمودن حبه قندی در چای یا بیسکویتی در قهوه موجب جهانی از خاطرات کودکی او شد؛ مزه و بو هایی که نوستالژی سالهای گذشته را در انسان زنده میکنند. پروست از کلاسیک های رمان مدرن است که به طرح زندگی تراژدی- کمدی اشراف و بورژوازی زمان خود پرداخت. رمان برای او رودخانه یا اقیانوسی از خاطرات است.

مارسل پروست بعد از سالها رنج به سبب بیماری نفس تنگی در تنهایی مرد. برای او مراسم خاکسپاری دولتی و سراسری انجام نشد گرچه او روزه او را مهمترین رمان نویس فرانسوی قرن 20 بحساب می آورند. او یکی از غولهای رمان نویسی مدرن غرب نیز است. وی کوشید از مشخصات مثبت نویسندگان رمانتیک و رئالیستیش از خود در آثارش استفاده نماید. او میگفت که کتابها فرزندان سکوت و تنهایی نویسنده هستند. امروزه ادعا میشود که در رمان او نه تنها فلسفه رمان وجود دارد بلکه آثارش بوتیقای رمان نویسی نیز هستند. پروست بدلیل بیماری علاج ناپذیر آسم اش رمان را در مسابقه بامرگ نوشت. وی مینویسد که با وجود نقش نابودکننده زمان، هنرمند در اثرش جاودانه میشود. در نظر او، جهان زندگی با کوشش نویسنده، به یک اثر هنری جاودانه تبدیل میشود و نویسنده یک رسانه خاطرات خود میگردد. او خلاف دوره باروک میگفت که بهشت نه در آن جهان است بلکه در این جهان و از طریق هنر قابل تصور است. آثار او را جام جهان نمایی اجتماعی و تصویری از عصرش میدانند. با اشاره به فریاد گفته میشود که در آثار او هنر نقش یک خاطره غیر ارادی ضمیر ناخودآگاه رابعهده میگردد. در آثار پروست گرچه قهرمان رمان به رقص مرگ مشغول است ولی خواننده احساس خطر شخصی نمیکند. با رمان مشهور "زمان از دست رفته" پروست، غرب حوزه رئالیسم و پسارئالیسم را ترک نمود. آن رمان همچون رمان اولیس جویس و رمان قصر کافکا به مفهوم مدرنیته فرهنگ غرب می پردازد.

از جمله موضوعات رمان هفت جلدی مشهور او : زیبایی شناسی، ماجرای در ایفوس، یهودی ستیزی، حسادت، دوستی، خاطره، ادبیات، مرگ، تنهایی، داستانسرایی، عشق، جامعه، هنر، اروتیک، و هم جنسگرایی می باشند. این رمان قطور و مهم قرن بیست گرچه طنز آمیز ولی بسیار مشکل

است. جلد ششم آن با عنوان "زندانی" اغلب موجب شکست خواننده برای ادامه مطالعه میشود. زمان آفرینش آنرا بین سالهای 1913 تا 1922 بشمار می آورند. گرچه پروست از نظر زیبایی شناسی نویسنده‌گی تحت تاثیر روسکین انگلیسی است ولی او احترام خاصی برای آثار فلور و بالزاک قائل بود. این رمان به تمام زبانهای زنده دنیا تاکنون ترجمه شده است. گروه دیگری این جام جهان نمای هنر اکسپرسیونیستی را تحت متافیزیک هنری افلاتون میدانند. این اثر یک خاطره هزارتویی از جامعه فرانسه در اواخر قرن 19 بشمار می آید.

عنوان های گوناگون هفت جلد رمان (زمان از دست رفته) پروست بترتیب بصورت زیر هستند : در جهان اسوان، در سایه شکوفه های دوشیزه گان ، جهان گورمان، جهان زنان و مردان همجنسگرا، زندانی، فراری، و زمان بازیافته. راوی داستان با کمک فن خاطره و تداعی به شرح داستان میپردازد؛ او بطور غیرارادی به یاد گذشته های خود می افتد. تعثیر نظریه ضمیر ناخودآگاه فروید رامیتوان در این رمان احساس نمود. سه داستان عشقی-جنسی از جمله دیگر محتوای این رمان چند هزار صفحه ای هستند. تأمیانه قرن بیست منقدین هنوز به بررسی آن می پرداختند.

۱۵۶. کارگران و مبارزه طبقاتی در رمان .

ادبیات چپ ؛ تبلیغی ولی انسانی . - Martin Andersen / Martin Nexo (1869 – 1954)

فرار ادبی از کاپیتالیسم به استالینیسم .
شاگرد کفاش نویسنده ی طبقه کارگر شد .

موضوع آثار مارتین آندرسن یا (مارتین نکسو)، نویسنده دانمارکی، اتحاد و مبارزه کارگران و ففتر اجتماعی در غرب است. او نخستین نماینده ادبیات انقلابی و کارگری در شمال اروپا در کشورهای اسکاندیناوی بود ، وی نخستین نویسنده اهل اسکاندیناوی است که به موضوعات اجتماعی پرداخت. برای نخستین بار در ادبیات دانمارک، توسط او پرولتاریا و مبارزه اجتماعی ظاهر شدند. رمان های مارکسیستی او گرچه تبلیغاتی ولی انساندوستانه هستند. در آثار او نقش تاریخی طبقه کارگر در کشورهای صنعتی، پایه های استتیک و تئوریک ادبی او گردید. او در نوجوانی به دلیل فقر خانوادگی به شغل های چوپانی، کفاشی، نوکری و معلمی پرداخت و با کار کودکان در آندوره آشنا شد. پدر وی نیز یک سنگتراش معمولی بود. وی از طریق سفر به اسپانیا و ایتالیا در سال 1902 و نزدیکی به انقلاب روس در سال 1905، بانقش تاریخی طبقه کارگر آشنا گردید، و با فقر در جنوب و شمال اروپا در آغاز قرن بیست آشنا شد. او به علت مارکسیست شدن، از سال 1949 مقیم آلمان شرقی بود.

"آندرسن نکسو" در رمان، جای زیادی را به بحث های سیاسی و ایدئولوژیک میدهد . او بین سالهای 1910-1917 هوادار سوسیال دمکراسی بود و بعدها کمونیست شد. هومانیزم او تحت تاثیر مارکسیسم و پروتستان های مسیحی اسکاندیناوی است. وی در سال 1937 عضو حزب کمونیست کشورش یعنی دانمارک شد . برای اوسوسیالیسم نه موضوعی اقتصادی و نه آرزویی سیاسی بلکه عشقی به نیکوسرشتی انسان نوین بود. ستونهای اصلی رمانهای وی روی خوشبینی به پیروزی، و اتحاد زحمتکشان میباشند. آندرسن بر اثر تجربه های شخصی به این نتیجه رسید که پرولتاریای شهری آلمان، بسیار بیچاره تر از کارگران روستایی بود. منقدین ادبی او را مهمترین نماینده ادبیات رئالیسم سوسیالیستی در شمال اروپا میدانند. او نخستین بار در ادبیات اروپای غربی به شرح زندگی یک نماینده مبارزه طبقاتی از طریق هنری و ادبی پرداخت و با کمک قهرمانان کارگری آثارش به تحول و پیشرفت جنبش انقلابی کارگران کمک نمود. وی میگفت که خواننده باید با بی عدالتی های اجتماعی آشنا گردد و آنرا تبدیل به یک

آگاهی طبقاتی نماید تا موجب تغییرات اجتماعی شوند. آندرسن با کمک خاطرات اتوبیوگرافیک اش کمک مهمی به ادبیات سوسیالیستی جهانی نمود.

از جمله آثار مارتین آندرسن نسکو: 4 رمان انقلابی و کارگری: پله جهانگیر، دیته دختر ماهیگیر بچه آدم، مورته سرخه، و مسافران صندلیهای خالی، هستند. او خالق آثار دیگری مانند: سرزمین الهی، 4 جلد خاطرات، تقابل با صبح جوان، دوجهان، روزهای آفتابی، بازی لوتری، ژانت، نسل بر باد رفته، گناهان، یک مادر، تپه های موش کور، در تحسین عمق، و مجموعه نوله های سایه ها، نیز است.

شاهکار او رمان "پله جهانگیر" است که به 20 زبان خارجی ترجمه شد. در این رمان نخستین بار یک نماینده طبقه کارگر، قهرمان رمان میشود که بر اثر آگاهی طبقاتی وارد مبارزه اجتماعی میگردد. او نه تنها سنبل جنبش انقلابی کارگری است بلکه آن رمان سنبل حماسه و روایت داستانی طبقه کارگر است. آن زمان در تعدادی از مطبوعات سوسیال دموکراسی کشورهای اسکانندیناوی این رمان بصورت دنباله دار منتشر گردید. رمان "پله جهانگیر" او گذر نویسنده از رئالیسم انتقادی به رئالیسم سوسیالیستی رانیز نشان میدهد. در رمان "دیته، دختر ماهیگیر، بچه انسان" او به تحسین از زنان کارگر و انقلابی میپردازد. این رمان بصورت فیلم نیز درآمد.

آندرسن در زمان خود با کمک مقالات، سخنرانی ها و سفرنامه ها به طرفداری از شوروی و مبارزه علیه ضد کمونیستهای غرب پرداخت. وی در زمان جنگ جهانی دوم به سبب دفاع از شوروی، از کشور خود اخراج شد و به شوروی رفت. در آن زمان فاشیستها او را به بهانه هواداری از سوسیالیسم تحت تعقیب قرار دادند. وی در سال 1941 توسط نیروهای نازی آلمان دستگیر شد ولی توانست در سال 1943 فرار کند و دوباره به شوروی برود. او از جمله نویسندگانی بود که نازیها در سال 1933 کتابهایش را در مراسم کتابسوزی به آتش کشیدند. آندرسن در زمان جمهوری وایمار به سبب حکومت سوسیال دمکراتها و در آلمان شرقی به دلیل حاکمیت استالینیستها، خوانندگان زیادی داشت و در کشورهای بلوک شرق او را در رتبه کلاسیکها بشمار می آوردند. در زمان جنگ سرد، در کشورهای پیمان ناتو، او محبوبیتی نداشت ولی در کشورهای پیمان ورشو، یکی از پر خواننده ترین نویسندگان خارجی زمان خود بود.

آندرسن غیر از سمبولیسم، بین سالهای 1903-1893 زیر تاثیر ادبیات لیبرال بورژوازی ناتورالیستی بود. او بعدها ولی با کمک ادبیات به آگاهی طبقاتی پرولتاریا کمک نمود و با انتقاد از فرمیسم سوسیال دمکراتها، آنرا ارتجاعی نامید. او دریکی از رمانهای کارگری اش سیاست فرمیستی سوسیال دمکراتی را مورد نقد قرار داد. وی گرچه تحت تاثیر نویسنده دانمارکی و برنده نوبل "هنریک پونتوپیدر" به مسائل مردمی پرداخت ولی خلاف او خوشبینانه مسائل را طرح نمود. او با توصیف واقعگرایانه محیط اطراف و امید سوسیالیستی، خواهان تغییرات اجتماعی شد. او میگفت حتی اگر مقدمات عینی و ذهنی برای انقلاب آماده نباشند، طبقه کارگر باید برای اتحاد سراسری خود کوشش نماید، چون تجربه فقط از طریق عمل ممکن است. بعدها تعداد بیشماری از نویسندگان رئالیستی غرب تحت تاثیر او قرار گرفتند.

ماکس فریش - و روشن فکران بیچاره!

۱۵۷. علیشاد لربچه

Max Frisch (1911 – 1991)

جنایت های 13 سال حاکمیت فاشیسم در نیمه اول قرن گذشته در غرب، باعث شد که اغلب نویسندگان کشورهای آلمانی زبان بعد از پایان جنگ، بجای طرح ادبی مسائل طبقاتی، حدود یک ربع قرن به شرح جنایت های نژادی نازیسم بپردازند. ماکس فریش، نویسنده آلمانی زبان

سوئیسی، و خالق نمایشنامه های انتقادی-رنالیستی، نه تنها پیرامون نارسایی های جامعه مدرن بورژوازی قلم زد بلکه به تاکید خاصی روی: هستی، آزادی، هویت، تقصیر، و مسئولیت فرد، مخصوصا روشنفکران غرب پرداخت. او با اشاره به رفتار جامعه فاشیست با: یهودیان، کولیها، و کمونیستها، به بحث تراژدی قربانی شدن انسان از طریق همنوعانش پرداخت. موضوع دیگر آثار او، شرح خرابه های جنگی اروپای آزد شده بود. او گرچه خود را شاگرد برشت میدانست ولی به مخالفت با هرگونه دگم و ایدئولوژی گرایی پرداخت و میگفت که دیکتاتورها، دیوارهای مدل چینی، میسازند تا از ورود آینده به کشورشان جلوگیری نمایند. او مدعی شد که زندگی انسان اغلب وابسته به حوادث اتفاقی است. و از گذشته شده گان جنگ و فاشیسم خواست! که در ادبیات به طرح موضوعاتی بپردازند که زندهها از آنها واهمه دارند. او مینویسد که در جامعه بحران زده بورژوازی، خردگرایی مدتها است که در خدمت خردگریزی قرار گرفته است.

در نظر منتقدین ادبیات، موضوع آثار ماکس فریش اغلب تضاد میان روشنفکران و جامعه بورژوازی است. در جامعه بحران زده، پاره ای از روشنفکران، مدام اتوبیوگرافی خود را با داستان های خیالی و ادبی تعویض میکنند. ماکس فریش خلاف برشت اغلب میان شک اخلاقی و امید در نوسان بود. او با اشاره به خردگرایی انسان و هویت شخص، مدعی است که جامعه و جهان سرمایه داری میکوشد تا انسان را بی شخصیت نماید. خلاف نمایشنامه هایش که به موضوعات سیاسی میپردازد. رمانهای او اغلب شرح سرنوشت خصوصی روشنفکران بعد از شکست فاشیسم است. او به شرح تیزبینانه و روانشناسانه انسانهایی می پردازد که در جستجوی هویت خود هستند و میگفت که در جامعه ای از خودبیگانه، بحران خصوصی فرد نتیجه بحران اجتماعی زمانش است. و تصویر غلطی که جامعه و انسانهای غرض ورز اطراف، از کسی میسازند، موجب بحران روحی شخص قربانی شده میشوند. او از جمله مسائل بیگانگی تمدن زمان حال را، مشکل انسان برای قبول یا رد "خود" و آزادی از زندانی که دیگران آنها برایش تصویر کرده اند، میدانست. کوشش او در راه خلق ادبیات برای جهانی انسانی است. گرچه او زیر تعثیر کیرکگارد مدعی شد که در یک شرایط عمیق و مطلق طرد شده، انسان حتما برای انتخاب خود نیز ناتوان است.

مورخین ادبیات مدعی هستند که ملاقات فریش با برشت در سالهای 1947-48 تعثیر مهمی روی زندگی نویسندگی وی گذاشت. او سالها خود را با تئوری "تاتر روایتی" برشت مشغول نمود ولی نسبت به نقش و نیروی تعثیر ادبیات در اجتماع بسیار شکاک تر از برشت بود. خلاف برشت، او امیدزادی به نقش فرد برای مبارزه آزادیبخش میدانست تا به نیروی جمع. او زیر عنوان یکی از نمایشنامه هایش را "قطعه آموزشی، ولی بدون آموزش" نام نهاد و در مورد انقلاب پرولتری برشت، شدیداً ابراز شک نمود.

پاره ای از محققین ادبیات، غالب آثار او را اتوبیوگرافیک میدانند. منتقدین او آثارش را غالباً گزارش گونه مینامند تا ادبیات، چون خواننده در آثار او نمیتواند مرز بین حقیقت و خیالپردازی را تشخیص دهد. مخالفان او آثارش را حاوی: خودخواهی معلمانه، حاشیه پردازی بیوگرافیک - و نمایشنامه هایش را غالباً نزدیک به تاتر مبتذل و جنجالی میدانند. ماکس فریش مانند مونتاین میگفت که نویسنده باید به خواننده از همان نخستین سطر، احساس: خصوصی بودن، صداقت، و خانگی را تلقین نماید. همه این زحمات او را میتوان کوشش دیگری برای انسانی نمودن جهان، دانست.

در نظر فریش، سرزمین ادبیات را جامعه شناسان فراموش کرده اند و آمارهای جامعه شناسی به مسائل فرد و شرح شخصیت او بی توجهی مینمایند. فقط در ادبیات است که میتوان معنی و امکانات داستانهای زندگی را به آزمایش گذاشت، فقط نویسندگی با واقعیات سروکار دارد و در حین نوشتن است که انسان متوجه و احساس واقعیت میکند. در جامعه بحران زده از خودبیگانه، هنرمندان و روشنفکرانی که در جستجوی هویت خود هستند، میخواهند گذشته

خود را از سینه تاریخ پاک کرده تا بتوانند زندگی جدیدی را آغاز کنند. هر "من" یك نقش است، چون روشنفکران همچون تعویض لباس به آزمایش زندگی‌نامه های گوناگون خود می‌پردازند. اوبه تکنوکرات‌های تحصیل‌کرده اشاره میکند که فکر میکنند همه چیز رامیتوان باکمک ضرب و جمع پیشبینی نمود، در صورتیکه تضادها و واقعیات زندگی پیچیده را نمیتوان حتا باکمک تجزیه و تحلیل شرح داد. اینگونه نظرات موجب شد که جنبش سراسری دانشجویان در سال 1968 اروپا، به مخالفت سیاسی با ماکس فریش بپردازد.

او بین سالهای 1911 تا 1991 در سوئیس زندگی نمود، گرچه اغلب در سفر بود. و در دانشگاه ادبیات و معماری خوانده بود و سالها یك زندگی مشترک با شاعره اتریشی، اینگریگ باخن داشت. او غیر از جایزه ادبی جرج بوشنر، جایزه کتابفرشی های آلمان در سال 1976 رانیز از آن خود نمود. یکی از جملات قصار او این بود که گفته بود: "کورتز از کورها، ترسوها هستند".

از جمله نمایشنامه های او: آندورا، آنان دوباره آواز میخوانند، آتش افروز، بیوگرافی-یک بازی . و از جمله رمانهای او: آقای ساکتی- استیلر، جناب فابر، اسم من- گانتلباین . و از جمله داستانهای بلند او: موناتوک، انسان ظاهر میشود، ریش آبی، دیوارچین، عشق دون ژوان به هندسه، سوئیس- بدون ارتش، سوئیس- بعنوان وطن، اوراق کیسه نانی، یادداشتهای روزانه با ماریون، یادداشتهای روزانه منتشر شده سال 1950، و خاطرات منتشر شده سال 1972، هستند.

اولین موفقیت ادبی فریش در سال 1945 بانشر: سفر به شهر پکنگ، و نمایشنامه: آنان دوباره آواز میخوانند، آغاز شد. مشهورترین رمان او: آقای ساکتی یا استیلر، پیرامون فردی است نقاش و مجسمه ساز. کتاب موناتوک او، داستانی بلند و اتوبیوگرافیک است. آقای فابر، گزارش پیرامون یک مهندس است. او هر چیزی را که نتواند با کمک جمع و ضرب حساب نماید، بی معنی و غیر مهم میداند؛ از جمله: عشق، دین، هنر، وضعیت روحی و غیره. یادداشتهای روزانه ماکس وبر شباهت زیادی به آثار خیالی- ادبی دارند. و آثار ادبی- خیالی او، گزارشی از تجربه ها و خاطرات روزانه اش هستند. عنوان کتابها و آثارش معمولاً خبر از بحران هویت نام، شخص و فرد هستند.

۱۵۸- جوانمرگی آنارشیست ها در فقر و تنهایی .

خشم، شورش، و آغاز آزادیخواهی طبیعتگرایی. Max Stirner (1806-1856)

بنام خلق و خشم!، خشم اهمیتی مهمتر از انقلاب داشت، خشم نوعی شورش فردی است. آنارشیست ها هم در راه آزادی خون دادند. ماکس اشتیرنر، اسم مستعار "یوهان کاسپر اشمیت"، فیلسوف آلمانی، نظریه پرداز آنارشیسم و یکی از مهمترین نمایندگان فردگرایی است. او یکی از هگل گرایان چپ نو و یکی از مخالفان کمونیسم زمان خود بود. آنارشیسم اوریشه در مکتب طبیعتگرایی (فیزیوکراتی) داشت و نه بر اساس یک نظریه اجتماعی. دولت پروس آلمان، فیزیوکراتی انقلابی او را، ضد فلسفه معرفی نمود. گرچه او دست به سلاح نبرد، در فقر و تنهایی در سن 50 سالگی جوانمرگ شد. اثر معروف او "فرد و مالکیت اش" نام داشت که در سال 1845 یک جنجال فرهنگی سیاسی برپا نمود، ولی به زودی آن و مؤلفش فراموش شدند. اندیشه های او در ادبیات، از جمله روی داستایوسکی اثر گذاشته اند. صفت مشترک اشتیرنر بانیچه را "خود" مرکز بینی اش میدانند. اشتیرنر در کتاب "ایدولوژی آلمانی" مورد بررسی و انتقاد مارکس و انگلس قرار گرفته است.

ماکس اشتیرنر یک نویسنده شورشی است. او یک مبارزه فردگرایانه رادیکال و آنارشیستی را تبلیغ مینمود. شورش او علیه نظام فئودالی و حکومت سلطنتی دولت پروس نیز قابل اهمیت است. او با تاکید روی نقش فرد، یکی از پیشگامان اگزیتنسسیالیسم اندیشمندانی مانند

کامو، سارتر، یاسپرس، و هیدگر است. با توجه به فرد گرایی زمان حال، نظراتش میتوانند اکنون نیز موضوع روز باشند. او در محفل "آزادان" با نظرات چپ هگلی آشنا گردید. اداره سانسوردولت پروس پیرامون تاخیر در چاپ اثرش اعلان کرده بود که نشر آثار او جامعه را تهدید نمیکنند ولی بیچاره گی فلسفه اجتماعی و سیاسی را نشان میدهند! اشتیرنر میگفت که خدا، شاه، میهن، و شیخ، شباهي مخوف هستند که باید از طرف شورشگران، کیش و رانده شوند. دولت و جامعه هم میتوانند دشمن آزادي شخص باشند. طبق نظر او هر پدیده ای که مزاحم شکوفایی و فردگرایی شود، باید مورد مبارزه قرار گیرد.

نظرات او را امروزه، نشانه نوستالژی آزادي، سرگردانی، هدف جویی و فردگرایی میدانند که محصول دوران ارتجاع سیاسی و اجتماعی 200 سال پیش آلمان؛ فاقد انقلابی چون فرانسه و انگلیس، میدانند. شرایط تاریخی که دلیل ظهور انقلابیون و معترضین چون: مارکس، انگلس، نیچه، و او شد.

ماکس اشتیرنر - یا یوهان کاسپر اشمیت، بین سالهای 1806 تا 1856 در آلمان زندگی نمود. او بعد از تحصیل فلسفه و الهیات، چند سالی آموزگار، مترجم و روزنامه نگار بود. ترجمه آثار آدام اسمیت از جمله کارهای او هستند. وی چون دارای پیشانی بلندی بود، در زمان دانشجویی او را اشتیرنر نامیدند که به معنی "پیشانی بلند" است. او 31 ساله بود که همسر اولش در حین زایمان کودک اش درگذشت. اشتیرنر همراه همسر دومش دکان شیرفروشی راه انداخت، ولی ورشکسته شد و بعزت بدهکاری های ناشی از فقر، دوبار به زندان افتاد. غیر از کتاب "فرد و مالکیت اش"، اشتیرنر خالق مقالات، نقدها و ترجمه هایی نیز است. پایان نامه لیسانس او پیرامون تعلیم و تربیت، "قوانین مدارس" نام داشت. از او آثار کوتاه و اعتراضات کتبی دیگری نیز بجا مانده.

اشتیرنر مینویسد که آزادي فرد نمیتواند بوسیله جامعه بلکه باید توسط خود او صورت گیرد. او بجای انقلاب اجتماعی، انقلاب درونی فرد را توصیه میکرد. وی با انتقاد از کمونیسم میگفت که در این نظام، شعار رفاه عمومی به معنی رفاه فرد نیست و چون جامعه ماورای فرد قرار دارد، در نتیجه کمونیسم نیز آزادي فرد را محدود میکند. در نظر اشتیرنر "منیت فرد" خالق واقعیات و حقایق است. مارکسیستها امروزه او را نماینده يك ایده آلیسم ذهنی میدانند که فردگرایی مطلق را نمایندگی میکند و سخنوری و شعارهای ظاهری و انقلابی اش را، با نظرات ارتجایی لاپوشانی میکرد.

آثار او امروزه تداعی کننده مقوله های: آزاد از تسلط، حاکمیت و اعمال قدرت هستند. او قاطعانه مخالف هرگونه وحدت کلیسا و دولت بود و میگفت که باید با عقل ستیزی دین، مبارزه نمود. وی با اشاره به زمان خود میگفت که در دولتی که آرامش و سکوت بالاترین وظیفه باشد، آزادی خواهان را یاغی مینامند. وی توصیه مینمود که فرد نباید هیچگونه ملاحظه و رعایتی در مقابل: دولت، دین، اخلاق و غیره بنماید. و در مدارس هدف تعلیم و تربیت باید آموزش هویت و شخصیت آزادي خواهی باشد و لازم نیست که ما اخلاق را از منابع دست دوم مانند کلیسا و مدرسه بیاموزیم، چون انسان ذاتا نجیب و کبیر! است. در تعلیم و تربیت باید بچه ها را از زنجیر دین، دولت، و کلیسا آزاد نمود. او خود سري، شورش، بی تربیتی!، و اعمال آزادي اراده شخصی محصلین را موجب سنگ بنای انسان از ادب بودن، بعدی آنان میدانست. اشتیرنر با اشاره به انقلاب در جامعه فرانسه میگفت که در جاهای دیگر آزادي عمل مطرح است و در دولت پروس آلمان، آزادي آرزو نمودن مخفیانه -، در انقلاب فرانسه، برابری شهروندان مطرح بود، در آلمان برابری زیردستان موعظه میشود، در حالیکه در فرانسه، يك آزادي انقلابی جا افتاده، در دولت پروس بحث از آزادي مسیحی میشود. در آلمان میخواهند حتا عشق را يك موضوع دولتی کنند و خطاب به مردم میگویند که آنها آزاد هستند تا وظایف شان را انجام دهند.

از جمله آموزگاران او: هگل، فویرباخ، و بانور، در محفل آزادان بودند. امروزه ابرمرد نیچه را طرحی از نظرات او میدانند. تاچه میزان نیچه تحت تاثیر اشتیرنر است، نامشخص میباشد چون

نیچه منابع تحقیقی خود را دقیق نمیگوید. فردگرایی افراطی اخلاقی اشتیرون بر اساس نظریه شناخت فیشته است. و از جمله هدفهای عملی آنارشیسم را آن میدانست که انسان باید به هیرچیزی که نیاز دارد، دست بیندازد!

۱۵۹- سالگرد مرگ شاعر شورشی.

اگر شاعری انقلابی و پرشور، بعد از پیروزی انقلاب دلخواهش، دست به خودکشی بزند یا خواهان انقلاب دوم یعنی انقلاب فکری و فرهنگی شود، نباید پرسید عیب کار در کجاست یا تقصیر از کیست؟ شاعر خارجی مورد نظر ما 37 ساله بود که به دلیل سرخورده گی در عشق یا اعمال خفقان دولتی در جامعه، خودکشی نمود. او در جلسات شعرخوانی اغلب با پیراهن زرد پر رنگی سالن محل شنوندگان را تبدیل به صحنه تئاتر یا رینگ بوکس ورزشی می نمود. او نه تنها خود را آوانگارد میدانست بلکه از نظریه پردازان جنبش ادبی فوتوریستی شد. دیگران او را به این دلیل شاعر و انسان عصر آینده نام گذاشتند. در جلسات شعرخوانی، غیر از پیرهن زردش، قدبلند و هیکل ورزشکارانه اش جلب نظر میکرد.

گرچه زبان شاعرانه اش تلگرافی، ولی کاملاً انقلابی بود. در اشعارش: فریاد، شکایت، تحریک و اعتراض، گوش آسمان را به خراش می انداخت. او شاعری دقیق با لحن و سخنی لخت و عریان بود. به نقل از وایتمن، شاعر آمریکایی می گفت: فریاد خشن و وحشی شاعر باید سقف جهان را به لرزه اندازد. اشعارش دیالوگ هایی با خواننده و شنونده بودند. او در طول عمر کوتاه خود به دلیل مبارزات اجتماعی سه بار به زندان افتاد.

مایاکوفسکی، شاعر، نقاش و نمایشنامه نویس مورد نظر ما، در سال 1893 در شهر کوچک بغدادی در ایالت گرجستان در جنوب روسیه تزاری به دنیا آمد. او هم ولایتی استالین نیز بود. مایاکوفسکی در سال 1930 در دوره حکومت لنین به دلایل غیرمشخص خودکشی نمود. او در سال 1922 با وجود آوانگارد بودن به جنبش ادبی-هنری فوتوریست ها پیوست و در طرح و ثبت دو مانیفست آنها یعنی: گورتان را گم کنید - و- یک توگوشی برای سلیقه مرسوم عمومی - فعال بود.

فوتوریستها خود را پیشتازان فرهنگ جدید بعد از انقلاب میدانستند. به نظر آنها هنر فوتوریستی وظیفه ای اجتماعی دارد. آنها میگفتند باید جهانی نو، با کمک واژهها ساخت نه با کمک نظریه ها. آثار آنها کوششی بود تا انتظارات جامعه از شاعر را برآورده کنند. به عقیده آنها شاعر، نویسنده شعر نیست، بلکه وسیله ای است برای تولید شعر در پروسه خلاقیت هنر. مایاکوفسکی به اشعارش نام هایی تحریک کننده و یا تبلیغاتی داد، از جمله: فرمانی به ارتش هنر - از خیابانی به خیابانی - ابرها در خستک تنبان - زیردریایی ستون فقرات - مصاحبه با مامور اداره مالیات-سرنشین اتومبیل - رژه چیگرایان-درودی رفیقانه - شاعر کارگران- و سرودی برای انقلاب.

مایاکوفسکی تحت تاثیر اشعار لرمانتوف نه تنها شاعران زیادی را زیر تاثیر گذاشت، بلکه بهترین آثار او، بعدها به ادبیات جهانی قرن بیستم جهت داد. در زمان حکومت شوروی سابق، مایاکوفسکی در کنار پوشکین، لرمانتوف، و نکراسوف از پرخواننده ترین شاعران کشور شد. در نمایشنامه: توفان نوح، نوشته مایاکوفسکی، طبقه کارگر و سرمایه دار به دلیل توفان و سیل در یک کشتی نجات سوار میشوند و به جستجوی بهشت موعود می پردازند. آنها انواع نظامها مانند: پادشاهی-الهی-جمهوری-دمکراسی - و سوسیالیسم را آزمایش میکنند و چون در آسمان و یا بهشت، حوصله شان سر میرود، کارگران سرمایه داران را به دریا می اندازند و به زمین بر میگردند و سعی میکنند در آنجا آرزوی بهشت و اتوپی را عملی سازند. یادآوری اینکه همانطور که شاهد بودیم، ساختن بهشت زمینی تا آمدن گورباچف ادامه داشت. و قس علیهذا!

پاسترناک در رابطه با استالین که سالها بعد از مرگ مایاکوفسکی گفته بود: او بهترین و با استعدادترین شاعر کشور شوراهای بود، نوشت: این دومین کوشش دولتی و حزبی برای قتل یک شاعر ترقی خواه بود.

لنین که گویا به هنر مدرن مخصوصا به فوتوریسمها علاقه ای نداشت، در باره مایاکوفسکی گفته بود: کمونیسم مورد دلخواه آنها، کمونیسم شلوغ کاری و خروس جنگی است. او لوناچارسکی را مامور نمود تا جلو جنبش فوتوریستها را بگیرد. جو فرهنگی رسمی دولت، سالها فوتوریستها را نیهلیستهای آنارشیست نامید و دلیل شور و آتش سرودهایشان را بلغورهای ناشی از تب شدید سرماخورده گی دوران کودکی نام گذاشت.

ادبیات آوانگارد جهانی هنوز که هنوز است برای آثار مایاکوفسکی ارزش فراموش نشدنی قایل است. شور و احساسات اجتماعی و زیبایی شناسی او ما را بیاد: صمد - سعید - و خسرو ایران می اندازد.

۱۶۰- زنان شاعر و مردان نویسنده در تارنما

McCullers, Carson (1917 - 1967)

عکس های زیبایی تارنمایی تنی چند از زنان شاعر خودی اینروزها در محله ما موجب بحثی شده که چرا بعد از اینکه مردان هموطن از ژانر شعر به داستان کوتاه نویسی، روی آوردند، زنان هم میهن، دوباره سراغ شعر رفته و تقریبا در هر سایت کامپیوتری میتوان شاهد رقمی از اشعار معمولاً؛ زیبا، اجتماعی، انتقادی، فمینیستی و گاهی هم ناسیونالیستی یا مردستیزی آنها شد؟! آیا این پدیده نشانی از ادامه پویا نبودن فرهنگی، یا محدودیت باقیماندههای رمانتیک، آن است؟! چون در سایر جوامع پیشرفته، بعد از پشت سر گذاشتن حتماً مرحله رمان نویسی، آنها سالها است که وارد ژانرهای جدی تر یا مرحله نقد و مقاله نویسی: فرهنگی، فلسفی، اجتماعی، زیباشناسانه، غیره و ذالک شده اند. یا اینکه بدلیل فشارهای عاطفی و خانوادگی و یا نبود وقت و آرامش لازم برای بعضی از این دوستان مبارز فرهنگی، شعر تنها نوع رسانه یا ارضای احساسات انسانی و شخصی است؟! باید پرسید چرا بعد از اینکه غالب پسران آدم، میدان شعر را خلوت کردند، دختران حوا اکنون با قدری تاخیر تاریخی به رنسانس دوباره آن کمر بسته اند؟! آیا باید آنرا بخشی از ادبیات زنان تحت فشار قرار گرفته، دانست و یا اینکه ادبیات عام؟! به امید آنکه در آینده نزدیک، بخشی از این انرژی شعر و شاعری حتماً ترقیخواهانه، صرف مسایل دیگر، از جمله، فلسفه، اندیشه، نقد و بررسی، ترجمه، جامعه شناسی و غیره گردد.

حال بعد از اشاره مختصر فوق، اکنون در اینجا به زندگی و آثار زن نویسنده ای پرداخته میشود که گرچه بیش از نیمی از عمر خود را بیمار، معلول و فلج بود، ولی او در راه و هدف نویسندگی اش، به شکل خستگی ناپذیری کوشید تا با خوانندگان آثارش در رابطه ای انسانی باقی بماند.

خانم مک کولرز در سال 1917 در آمریکا متولد شد و در سال 1967 بعد از چند سکنه، در آنجا درگذشت. مورخین چپ ادبیات با اشاره به سه اثر مشهور او یعنی: قلب، یک شکارچی تنها - ساعت بدون عقربه - و دوشیزه فرنگی، او را نویسنده ای انسان دوست میدانند که به موضوع تنهایی روحی انسانهای جوان شهرهای کوچک ایالات جنوب آمریکای سرمایه داری پرداخت، انسانهایی که در جامعه ای از خودبیگانه؛ مخصوصا در زمان بحران و تحولات اجتماعی، در جستجوی فردیت خود هستند. تاکید او بطور سنبولیک پیرامون غیرانسانی بودن و زوال یک نظم اجتماعی و دورنگی و دورویی یک جامعه بیمار میباشد. مسئله و موضوع دوم انسان شکمسیر در آثار وی: تنهایی، افسرده گی روانی و شکست یا غیرممکن بودن ارتباط انسانی با همنوعان است. معمولاً قهرمان آثار او در محیطی فاسد و روبه زوال محاصره شده است. موضوع سوم آثارش، مشکلات و سرگردانی دوران بلوغ انسان است و مسئله چهارم نوشته هایش، شرح زندگی غم انگیز انسانهایی است که از نظر جسمی و یا فکری معلول و یا بیمار

بوده و درگیر نرّمهای سنتی اجتماعی میباشند. مک کولرز رویاهای سالهای بلوغ را تنها دوره شاعرانه زندگی انسان دوزخ سرمایه داری نابکار میداند.

او سالهای کودکی را خود در يك خانواده متوسط مرفه گذرانده بود پدرش کارگاه تعمیر یا مانوفاکتور ساعت سازی داشت و در جوانی بعد از تحصیل ،وی پیمان نواز در يك گروه کنسرت بزرگ شد ، تا اینکه در 30 سالگی بر اثر سکت، نیمی از بدنش فلج گردید . عنوان نخستین داستانی که وی نوشت “کودک نابغه” نام داشت . این عنوان خیالی میتوانست نشانی از زندگی واقعی خود نویسنده باشد. حادثه غم انگیز دیگر زندگی مک کولرز ،خودکشی شوهر، بعد از ازدواج مجدد با وی بود. او کوشید بعد از انتشار 4 رمان موفق، به نمایشنامه نویسی بپردازد .

مک کولرز سعی کرد تا در رمانهایش به موضوعاتی مانند : معنی زندگی ، عشق ، رابطه انسانها، ایزوله شدن فرد، و جستجوی خود ،بپردازد ؛ موضوعاتی که حتا امروزه در جوامع صنعتی و خرده بورژوازی از اهمیت خاصی برخوردارند. او مینویسد که زندگی گرچه آستان خوشبختی نیست ، ولی ارزش زیستن را دارد. آثارش گاهی هم شرح مبارزه قهرمانان با رویاها و آرزوهای غیر عملی خود در جامعه طبقاتی سرمایه داری هستند. گروه دیگری از منتقدین ، داستانهایی او را تحت تعثیر روانشناسی فروید گرایی و رمانهای رمانتیک شوالیه گران میدانند. تبحر در سبک و انشای نویسنده و شرکت همدردانه با قهرمان مفوک داستان، موجب اهمیت و عظمت آثار او گردیدند. بیمار و فلج و غیرنرمال بودن جسمی و ظاهری وی ،سبب شد که او بتواند پیروزمندانه تعثیر متقابل فرد و جامعه روی همدیگر را دقیقتر توصیف کند. گرچه آثارش در غالب کشورهای غربی ترجمه شده اند ، ولی او هیچگاه به مشهوریت جهانی و ادبی واقعی لازم نرسید.

گراهام گرین درباره وی گفته بود : من خانم مک کولرز را به فاکنر ترجیح میدهم چون او با روشنی و شفافیت بهتری مینویسد، و او را برتر از لاورنس می شمارم چون او پیامی ایدئولوژیک به خواننده تلقین نمیکند. وی مک کولرز و فاکنر را تنها نویسندگان بعد از لاورنس نامید که دارای حساسیت نو شاعرانه بودند. ویلیامز در باره مک کولرز نوشت که بعد از مرگ مالویل،فلک نویسنده دیگری مانند وی در آمریکا نزناید . ادوارد آلبی، نمایشنامه نویس مشهور، او را يك جادوگر ادبی نامید . به اشاره مورخین ادبی ، مک کولرز در مقایسه با سایر نویسندگان همعصر خود، میان خوانندگان و منتقدین ادبی، شانس و محبوبیت بیشتری یافت. وی ، غیر از فرانسه ، در آلمان مورد تحسین انسنبرگر و زیگفرید لینز قرار گرفت.

از جمله آثار او : قلب ، يك شکارچی تنها – سرودهایی از قهوه خانه ایی غمگین – ساعت بدون عقربه – دوشیزه فرنگی – اختلافات زناشویی – يك سرباز و يك زن – چشم طلا – و غیره هستند. رمان قلب تنها ، پیرامون جوان کر و لال و تنهایی است که در ساختمان ویرانی زندگی میکند . انتقاد نویسنده در این اثر، پیرامون فقدان : دوستی ، محبت ، و همدردی میان انسانها است. مشهوریت نسبی او امروزه بخاطر این رمان بود. بهترین رمان او را “ دوشیزه فرنگی “ میدانند . آن داستان دختر جوانی است که میخواهد در زندگی زناشویی برادرش شرکت نماید. مک کولرز ادعا کرد که این رمان را حدود 20 بار اصلاح نموده تا در آن نشانی از پیشداوری و ابتذال روانشناسانه بروز نکند. منتقدین ادبی ، این رمان را ادبیات سالهای بلوغ جوانی نامیده و آنرا تقلیدی از آثار سالیانگرم معرفی نمودند. رمان کوتاه سرودهای قهوه خانه ای، درباره تنگ نظری ساکنین يك شهرستان پرت افتاده جنوب است که بر اثر ورود انسان معلول و کوژپشتی ، دچار اغتشاش گردیده ، چون آن جناب با تنها زن بیوه پولدار شهر همخانه نیز شده . رمان فوق حاوی جنجال و احساسات و ترانه های مردمی و ارزشهای اخلاقی آن شهر ناکجاآباد داغان است . گروهی از صاحب نظران ، این نوول را مهمترین اثر خانم مک کولرز میدانند. در اثر دیگری از او، خواننده به سربازانی برخورد میکند که به دلیل فشارهای روانی و عاطفی پادگانی، دچار پریشانحالی شده و گاهی خودکشی میکنند . کتاب

ساعت بدون عقربه ، پیرامون اختلافات نژادی و تنهایی سیاهان بندری است . در این رمان که در زمان فلج بودن نویسنده نوشته شده، قهرمان داستان ، دکتر دارو سازی است که خود سرطان خون گرفته و درحال جان به جان آفرین دادن، است. کتاب چشم طلا را تقلیدی از فاکنر میدانند که طبق مد روز به مسایل اختلافات نژادی ایالات جنوب آمریکا میپردازد. مک کولرز کوشید تا در آغاز نمایشنامه ای به سبک اونیل و رمانی به روش لاورنس بنویسد، گویا بدون موفقیت لازم .

۱۶۱- باختین، مارکسیسم، فرهنگ و رمان

هورای بورژوازی برای چپ های متزلزل . -Michaeil Bachtin (1895-1975)

میشائیل باختین ، زبانشناس و نظریه پرداز ادبیات و فرهنگ ، فیلسوف انتقادی یا رویزیونیست روزهای آغازین انقلاب اکتبر ، در سال 1895 در روسیه دنیا آمد و در سال 1975 در شوروی سابق درگذشت .

آثارش غیر از استتیک فلسفی در باره رابطه نویسنده و قهرمان داستان هستند . مشهوریت بعدی او در غرب مدیون مبارزه وی علیه فرهنگ انحصاری استالینیستی بود . باختین و کتاب مشهور وی یعنی " نویسنده و قهرمانش " تحت تاثیر آثار لوکاچ و کتاب " تئوری رمان " او بودند .

باختین در سال 1929 دستگیر و در سال 1938 به سبب بیماری ، یک پای خود را از دست داد . سخنرانی معروف او در باره " خدا و سوسیالیسم " در سال 1918 انجام گرفت . امروزه اشاره میشود که اگر او در سال 1929 دستگیر نمیشد و در مسکو میبود ، یقیناً جان سالم از محاکمه و ترورهای استالینیستی دهه 30 بدر نمی برد .

در دهه بیست قرن گذشته محفل باختین در شوروی تصمیم به انتشار مجموعه " فلسفه زمان حال اروپای غربی " گرفت . باختین یعد از مرگ در سال 1975 ، در کشورهای انگلیسی زبان بعنوان نابغه علوم انسانی معروف شد . او را یکی از نخستین دانشمندان علوم اجتماعی اروپا در قرن 20 بشمار می آورند . گرچه غالب آثار او با تاخیری 70 ساله وارد غرب شدند ، در دهه هفتاد، وی در غرب مشهور گردید .

امروزه اشاره میشود که آثار او متکی به سنت فلسفی غرب از جمله - انسانشناسی کانت ، فرد و ذهن گرایی کوهن ، اخلاق پدیده شناسی شلر ، و افکار اجتماعی زیمل هستند . پدیده شناسی هوسرل روی مفهوم سازی باختین نیز تاثیر مهمی از خود بجا گذاشت . همدردی و اعتراف به گناه در آثار باختین بر اساس اخلاق پدیده شناسی ماکس شلر است . هنریک برگسن که در آغاز قرن بیست در روسیه خوانندگان زیادی داشت ، نیز روی باختین بی تاثیر نبوده است . باختین در مخالفت با نظریه فروید پیرامون " من اسیر آن است " می گفت که ضمیر آگاه خیلی پیچیده تر از ضمیر ناخودآگاه در روان انسان است . باختین غیر از وطن خود، در کشورهای آلمانی زبان ، انگلیسی زبان ، لهستان ، فرانسه ، وایتالیانیزمشهور شد . منفردین ادبی مدعی هستند که در آثار باختین ، نویسنده و قهرمان داستان ، با هم در زندگی دیدار و برخورد میکنند. مهمترین اثر باختین یعنی کتاب " نویسنده و قهرمانش در وحدت استتیک " تحت تاثیر انگیزهها ، منابع و بحث های روز قرن بیست مانند - مارکسیسم ، فرمالیسم ، نوکانتیسم ، پدیده شناسی ، فلسفه زندگی ، و فلسفه دین بودند . تاثیر مکتب فرمالیسم روی باختین چنان قوی بود که او در سال 1928 مقاله " مشکل محتوا ، فرم ، و موضوع در خلاقیت کلام " را منتشر نمود .

غالب آثار آغازین باختین آمیخته با نظریه فلسفه زندگی هستند . او میگفت که کتاب اتوبیوگرافی مطمئن تر از کتاب بیوگرافی است . در نظر او ، هنر ، کار با مواد خام است ، و اهمیت و معنی استتیک همیشه بر اثر رابطه هنر و زندگی بوجود می آیند . باختین میگفت که باید در زندگی و هر لحظه آن ، موضعی ارزشی بگیریم یا ارزشمدارانه رفتار کنیم . در نزد او اشیاء ، انسانها ، و حوادث ، همیشه در یک افق دوردست ، با ارزشها آمیخته میشوند .

باختین خالق نظریه رمان و نظریه داستان روایتی بلند است . نظریه رمان و استتیک فلسفی او در نظریه ادبیات مدرن ، بخشی از عرضه های فرهنگی مهم قرن بیست هستند . او که فیلسوف فرهنگ و نظریه پرداز ادبیات است ، در سال 1941 در انستیتو گورکی در مسکو پیرامون ادبیات جهان تحقیق می نمود . مارکسیست بودن باختین کورکورانه نبود چون او همیشه در فلسفه زندگی یک رابطه دیالکتیکی میان فرد و جمع را عمده میکرد . وی همچون مارکس ، هستی انسان را پدیده ای اجتماعی میدید . باختین در سال 1926 به سبب ترس از تعقیب گاهی با نام مستعار کائائف مقاله مینوشت . او میگفت که رابطه میان خدا و انسان مانند رابطه نویسنده و قهرمان اثر است . رویونیست بودن وی در آنجاست که به بهانه انتقاد از تئوریزه شدن زندگی ، به اصول عقلگرایانه عصر روشنگری ، جوابی منفی داد .

او مینویسد که وظیفه یک استتیک آینده نگر در آنجاست که مرزها را تعیین کند و این کوشش نه در تئوری فلسفی و نه در استتیک هنر ، بلکه در یک اخلاق زندگی باید انجام گیرد . مبارزه عصر روشنگری و عصر رمانتیک در تاریخ فرهنگ اروپا به اشاره نیچه از زمان جدل خدای آپولو و خدای دیونیس در یونان آغاز شد .

نیکولای باختین گفته بود که خلاقیت حقیقی خود را در آنجا نشان میدهد که نه بشکل آغاز یا ادامه ، بلکه بشکل نوزایی و تولد ، ظاهر میشود . در هنر باید انسان از نظر استتیک تحت تاثیر آن چیزی قرار گیرد که از نظر اخلاقی ، عملاً دنبال میکند . مخالفین باختین با اشاره به پیروی او از الله دیونیس ، مدعی هستند که او به حاکمیت استالین ، حالتی رسمی داد .

باختین در مقاله " هنر و مسئولیت " در سال 1919 ، خواهان جدایی مارکسیستی میان هنر و زندگی شد . وی در سال 1929 در رابطه با رمان چند صدایی ، مقاله " مسائل خلاقیت هنری داستایوسکی " را منتشر نمود . امروزه اشاره میشود که مقدمه باختین بر مجموعه آثار دو جلدی تولستوی ، از پایگاهی مارکسیستی نوشته شده است .

دو همکار سابق باختین یعنی " مدودف " و " ولوشینوف " آزمان دو کتاب با عنوانهای " مارکسیسم و فلسفه زبان " و " فرویدیسم و روش علم ادبیات " را منتشر کردند . امروزه در بعضی از محافل ادبی ادعا میشود که این دو کتاب را نیز احتمالاً باختین نوشته است .

کتاب " نویسنده و قهرمانش " را کوششی برای خروج از گمراهی پست مدرن میدانند که مدتهاست به مرحله افسردگی و شکست رسیده است . در سال 1971 در جشن 150 مین سالگرد تولد داستایوسکی ، در مقاله " مسائل ادبی آثار داستایوسکی " ، باختین اشاره نمود که نوگرایی رمان اروپایی از طریق داستایوسکی انجام گرفته است .

در سال 1986 دو کتاب " جستاری در باره بوتیقا و نظریه رمان " و " استتیک خلاق هنری واژه " از او نیز منتشر شدند . مقاله " داستان روایتی و رمان " باختین ، روش شناسی تحقیقی رمان است . آرشیو آثار باختین اکنون در انستیتو گورکی در شهر مسکو نگهداری میشود .

Michel Foucault (1926 – 1984)

۱۶۲- میشل فوکو

از فلسفه طبقاتی تا فلسفه عشقباری !
تعریف تروریستی فلسفه غرب از انسان مدرن ؟

میشل فوکو ، فیلسوف “ساختارگرای” فرانسوی ، نخستین قربانی بیماری علاج ناپذیر ایدز در میان متفکران بود. گرچه او در دهه شصت قرن گذشته مدتی عضو حزب کمونیست فرانسه شد ولی از فلسفه “مبارزه طبقاتی” دست کشید و سراغ موضوعات دیگر انسان مانند : عشق، ارویتیک و روابط جنسی ، رفت و به دفاع از حقوق همجنسگرایان پرداخت. او این گونه مسائل را نیز بخشی از مبارزه فرهنگی خود شمرد و در رابطه با همجنسگرایی اش دهها کتاب و مقاله منتشر نمود. او میگفت که غرب با تکیه بر عقل گرایی و هومانیزم ذهنی خود ، از اوایل قرن گذشته به تعریف تروریستی از انسانهای نوگرا پرداخته و آنان را به بهانه های گوناگون ، یا روانه زندان ، تیمارستان ، بیمارستان ، تبعید و بازداشتگاه نموده و یا در سر هر چهارراه ، کوچه و خیابان و مکانی ، با نصب کردن دوربین های مخفی و ویدئو ، انسان را به اتهام تروریستی، همه جا زیر نظر گرفته است. شاهکار فوکو ، کتاب “روابط جنسی و حقیقت” نام داشت، ولی او با کتاب “جنون و جامعه” مشهوریت جهانی یافت . فوکو مشهورترین فیلسوف فرانسه بعد از سارتر است . صاحب نظران او را طیب “فرهنگ” جامعه فرانسه نیز نامیده اند. انتقاد فوکو از هومانیزم و ذهنی گرایی ، تکرار انتقاد نیچه از سنت عقلگرایی غرب است . او همچون نیچه در جستجوی “شکل خاصی” یا شکل دیگری از زیستن بود. در نظر او ، فلسفه یعنی چهارچوب های فکری و ارزشی ، برای اینکه انسان بتواند جور دیگری زندگی کند. فوکو میگفت که فلسفه ، جنبشی است که با کمک آن ، انسان خود را آزاد کرده یا حقایق قدیمی را بی اعتبار نموده . او میپرسد که چرا جنون گرفته ها مثلاً حق ندارند تا نوع دیگری از زندگی را عملی کنند ؟ . فوکو بدلیل همجنسگرایی ، تمام عمر، خود را تحت تعقیب اخلاق و ارزشهای جامعه معیوب، احساس میکرد و بقول ریچارد سنت ، فقط در بستر مرگ، احساس تحت تعقیب بودن را از دست داد.

فوکو مینویسد که ریشه بیماریهای روانی را باید در “ساختارهای” غلط اجتماعی یافت ، چون فرهنگ خردگرای غرب ، سازمانهایی را تشکیل داده تا دگر اندیشان را محدود کند و یا رفتار دیگران را تابوگونه معرفی نماید . در نتیجه ، در اینگونه موسسات و سازمانها ، خواست فشار به دیگران همیشه حاکم و حاضر است . توضیح اینکه ، فوکو بعد از خروج از حزب کمونیست فرانسه، به حمایت از قربانیان استالینیزم در اروپا پرداخت . در نظر او ، تاریخ روابط : جنسی ، عشقی ، سکسی ، و جنون ، تاریخ فرهنگ نیز است . ادعای تحت فشار قرار دادن علائق از طریق ساختارهای اقتدار گر، بر اساس نظریه فروید بود . فرضیه های فوکو نه تنها فرهنگ گذشته غرب را زیر سؤال برد ، بلکه قصد انفجار آنان را نمود. و اتهام آناشیت زدن به او ، تاکنون کمکی به جواب انتقادهایش ننموده است .

ساختارگرایان میگویند که امروزه وظیفه فلسفه، وداع با “جستجوی حقیقت” مطلق است ، چون ما در جهانی چند بعدی و یا در چند جهان موازی هم، زندگی میکنیم و هدف دیگر، پرده زدایی از حقیقت نیست، بلکه موضوعات: فرهنگی، سیاسی، تاریخی و انسانی برای مردم اهمیت یافته اند. چهار متفکر ساختارگرای مشهور قرن گذشته : فوکو ، لاکان ، رونالد بارت، و اوی اشتراوس، بودند. فوکو و هم سن و سالهای فرانسوی اش مانند : لاکان ، دریدا ، و دلوز را امروزه “پسا ساختارگرایان” مینامند. ساختارگرایان فلسفی در يك موضوع باهم وحدت نظر داشتند؛ آنان همچون سارتر، همه مخالف فلسفه ذهنگرا و جانبدار : زندگی ، سیاست ، و هستی شدند و زمینه کار همه آنان ، تحقیق پیرامون “گفتمان های ساختاری شده” بود. آنان میخواستند که پروسه تشکیل و نقش ساختارهای اجتماعی-انسانی را روشن نمایند ؛ تا اینکه سرانجام فلسفه ساختارگرایی، خود ، علم زده شد و به فلسفه فرمالیسم ، ختم گردید . فوکو بعدها خود را نه تنها ساختارگرا ندانست بلکه در مبارزه با آن کوشید. “گفتمان” ، بحث و جلسات کلان و عمومی بودند که در چهارچوب آنها، بین انسانها ، رابطه و تماس برقرار میگردد، فوکو بر این باور بود که در گفتمان ها نیز مانند : خانواده ، جسم ، اخلاق ، و سازمان ، به انسان اعمال زور و قدرت میشود. و یا بقول نیچه ، در گفتمانها نیز “اراده” برای

بقدرت رسیدن وجود دارد. به این دلیل هدف همیشه؛ در محفل ها ، حذف یا مطیع نمودن دیگران بودن است. فوکو را میتوان اندیشمندی شکاک نیز دانست ، چون او به تمسخر میگفت که حقیقت نیز “تاریخ” خاص خود را دارد .

میشل فوکو در سال 1926 در فرانسه بدنیا آمد و در سال 1984 در سن 57 سالگی در اثر ابتلا به بیماری ایدز درگذشت. او فرزند یک پزشک بود و خود در دانشگاه روانشناسی و فلسفه خوانده بود. فوکو در شهر آفتابی کالیفرنیا در آمریکا، در حال ساختن محل و مکتبی برای هواداران اپیکوری اش بود که غیرمنتظره خبر بیماری ایدز را دریافت نمود. از جمله آثار او : روابط جنسی و حقیقت ، جنون و جامعه ، حفاری و باستانشناسی در علوم انسانی ، استفاده از غرایز و نفسانیات ، به فکر خود بودن ، و تعقیب و تنبیه – تولد زندان ، هستند.

فلسفه فوکو را فلسفه “اشتها” در فلسفه زندگی نیز نامیده اند. او به انتقاد از محدودیت های گوناگون، برای “نوع دیگری” زیستن پرداخت. فوکو نارضایی از روابط : عشقی، جنسی و اروتیک را حوزه ای نامید که در هومانیزم غرب سزاوار انتقاد است و میپرسد که چگونه فعالیت جنسی انسانها، بخشی از اخلاق حاکم شد . او با کمک استتیک هستی، به تعریف آزادی روابط جنسی –عشقی ، پیش از مسیحیت پرداخت. درنظر او، یونانیها و رومیهای باستان، پیشنهادات و راههایی را کشف نمودند که موضوعات جنسی و عشقی را حل نمود. او به تعریف و تحسین از روابط عاطفی اریستوکراتهای یونان باستان پرداخت. و قصد داشت اینگونه روابط احساسی بین انسانها را در مجتمه ای در کالیفرنیا عملی نماید.

او میگوید که در یک جامعه بوروکراتیک، دیگر جایی برای طرح آرزوها نمانده است . در مقابله با عقلگرایی و با تکیه بر نیچه میگفت که فلسفه قرن 20 باید صحنه تئاتری را آماده کند تا “زردشت” مورد نظر نیچه ، روی آن به رقص درآید و توی دهن آپولو، خدای عقل و منطق ، بزند. او قصد نمود تا به تجزیه و پاشیدگی هومانیزم غرب کمک کند. انتقاد او از خردگرایی، بدلیل مبارزه برای آزادی “ نوع دیگری ” زیستن است و میگفت که بر اثر عقلگرایی، مدل غربی، انسانیت تاریخی مورد نظر مارکس و هگل، انسانیت مکتب پوزویتیسم و مثبت گرایی آوگوست کنت ، و انسانیت اگزیستنیالیستی سارتر ، در حال از بین رفتن هستند. او خواهان تحولی در ارزشها شد تا انسانها بتوانند: جور دیگری فکر کنند، زندگی نمایند، و یا به عمل بپردازند . صاحب نظران، فوکو و سایر “پست ساختارگرایان” را زیر تاثیر یک هایدگر “نیچه ای ” نیز میدانند . او در فلسفه میخواهد که بطور رادیکال به درون تاریکیهای: ضمیر ناخودآگاه، جهان اسطورهها، و فرهنگ فولکلوریک مردم، برود تا به کشفیات حفاری و باستانشناسی جدیدی نائل آید . در نظر او وظیفه یک دانش غیر هومانیزستی ، آنست که به نابودی ذهنگرایی و تاریخگرایی روشنفکری بپردازد.

۱۶۳. گاهی کتاب مشهورتر از نویسنده آن میشود.

سروانتس ورمان دن کیشوت در ادبیات جهانی غرب .

Miguel Cervantes (1547 – 1616)

برای بعضی از ماها ممکن است ،هاملت مشهورتر از شکسپیر، تورات مشهورتر از موسی، شاهنامه مشهورتر از فردوسی، و دن کیشوت مشهورتر از سروانتس، باشند. میگول سروانتس، نویسنده اسپانیایی متولد در 400 سال پیش، یکی از بزرگترین داستانسرایان تمام دورهها و خالق رمان مدرن، دریک خانواده ساده و معمولی بدنیا آمده بود. او در ادبیات جهانی غرب در ردیف دانته و شکسپیر بشمار می آورند. کتاب 2 جلدی دن کیشوت او تاکنون به 68 زبان ترجمه شده و 2300 بار منتشر شده است. تنها در زمان خود او این کتاب

16 بار تجدید چاپ گردید. در زمان فوق خواننده امروزی با فرهنگ و زبان گروه‌های گوناگون: پیشه وران، چوپانان، دانشجویان، سربازان، فواحش، جاکش‌ها، پانداها، خلاقان، پاسبان‌ها، کولیها، قماربازها، ادیبان، هومان‌نست‌ها، و روحانیون آزمون‌جامعه اسپانیا آشنا می‌شود. سروانتس چون در سال 1571 در جنگ دریایی میان اسپانیا و ترکیه شرکت کرده بود، نه تنها دست چپش را از دست داد بلکه 5 سال اسیر نیروهای ترک، و سپس برده دزدان دریایی در الجزایر گردید.

شاهکار سروانتس، رمان دوجلدی دن کیشوت است. قهرمان این رمان، دن کیشوت، یک اشرافی‌تنگ‌دست بایک بیوگرافی تراژدی-کمدی می‌باشد. کتاب فوق را بعد از کتاب انجیل، اثری مردمی در غرب بحساب می‌آورند. سروانتس برای نخستین بار از طریق این کتاب به مسائل ادبی زمان خود پرداخت. این رمان غیر از نقد ادبی، انتقادی از جنگ طلبی دوران شوالیه‌ها و سوارکاران اسپانیا نیز است. در این کتاب پیچیده روان‌شناسانه، از 700 شخصیت نام برده شده است. در آینه آن کتاب، هم رئالیست‌ها، هم ایده‌آلیست‌ها، و هم رمانتیک‌ها خود را دوباره می‌یابند. اگر هاملت را منتقدین ادبی، اولین و بهترین نمایشنامه بدانند، دن کیشوت را نخستین و بهترین رمان غرب بشمار می‌آورند. دن کیشوت رابادو قهرمان دیگر تاریخ ادبیات غرب، یعنی فاوست اثر گوته، و هاملت اثر شکسپیر مقایسه می‌کنند. بخش اول رمان دن کیشوت در سال 1605 و بخش دوم آن در سال 1616 منتشر شدند. در دوران رمانتیک، آنرا مبارزه تراژدی‌یک ایده‌آل‌ها علیه واقعیات بشمار می‌آورند. بخش اول این رمان شامل سه موضوع: طنزی بر رمان شواله‌ای، عشق قرون وسطایی، و بحث‌های هنری ایده‌آل‌های افلاتونی هستند. در این بخش دن کیشوت انسانی است عملگرا، ولی در بخش دوم رمان، دن کیشوت خیالپردازانه علیه غول‌های آسیاب بادی به مبارزه می‌پردازد. این کتاب در مجموع مثالی است پیرامون رفتار انسانی، و نه فقط نقد و طنزی بر ادبیات سوارکاری سرگرم‌کننده آن زمان. دن کیشوت بعد از مطالعه رمان‌های سوارکاران، در جهانی خیالی، دچار نوستالژی قهرمان‌گری می‌شود و با اعمالی تراژدی-کمدی دست به ماجراجویی برای نجات نیکی می‌زند. او به سبب مطالعه رمان‌های سرگرم‌کننده شواله‌ای آن زمان، از واقعیات دور شده و دچار خیالپردازی و افسانه زده‌گی می‌شود. او از جمله وظایف عیاری خود، اجرای صلح، مبارزه علیه فقر و بی‌عدالتی، و کمک به یتیم‌ها، زنان بیوه، و دختران جوان را دارد.

سروانتس خود زندگی پرماجری داشت. او به شغل‌های سربازی، ملوانی، دریانوردی، و مامور مالیاتی، دست زد و نه تنها اسیر ترک‌ها و زندان سلطنتی اسپانیا شد، بلکه در زمینه نمایشنامه‌نویسی نیز دچار شکست گردید.

این کتاب را کوششی در راه رئالیسم مدرن نیز بحساب می‌آورند که با 1100 صفحه آن همچون کتاب کمدی الهی دانته، انجیل واقعیات بخشی از تاریخ اسپانیا شمرده شده است. این رمان نه تنها آینه‌ای از درد ورنج انسانی است بلکه مانند دینی در اسپانیا در مقابل مسیحیت کاتولیکی قرار گرفت. منتقدین ادبی، امروزه بخش اول آنرا مربوط به دن کیشوت و بخش دوم آنرا درباره زندگی خود سروانتس بشمار می‌آورند. چون سروانتس در این رمان، قادر به نوشتن، و دن کیشوت قادر به عمل است، آندو هم‌دیگر را از این طریق تکمیل می‌کنند. به ادعای روان‌شناسان، خیلی از ماها چهره‌هایی سروانتسی هستیم، یعنی ترکیبی از خصوصیات دن کیشوتی و سانچویی؛ چهره دیگر آن رمان.

امروزه میتوان رمان نویسی در غرب را مدیون آثار سروانتس و شکسپیر دانست. سروانتس روی فلور، استاندال، مارک تواین، توماس مان و غیره نیز تاثیر گذاشته است. شکسپیر گویا در سال 1611 رمان دن کیشوت را مطالعه کرده باشد. او و سروانتس در یک روز در گذشتند. سروانتس را میتوان در ردیف تولستوی، گوته و مونته‌گنی بشمار آورد. او و شکسپیر موجب رشد ادبی تورگنیف، استاندال، پروست، و داستایوسکی شده‌اند. بعد از مرگ سروانتس، رمانتیک‌ها نخستین بار به کشف او موفق شدند. گروه دیگری از منتقدین ادبی، سبک داستان‌سرایی

اورا، رمانتیک-متافیزیک نامیده اند. ژانر رمان از زمان او تا دوره پروست احترامی اخلاقی-متافیزیک یافت.

سروانتس در آثارش خالق تمام ژانرهای ادبی مانند شعر، درام، رمان، و نوول است؛ از آنجمله: محاصره نومانیا، لاگالاته، دن کیشوت، نوولهای نمونه، سفر به پاراناس، رنج و زحمتهای پرزیل و سیگموس، هستند. در کتاب محاصره نومانیا، یک شهر اسپانیایی در مقابل سلطه گران رومی به دفاع از خود میپردازد. در کتاب لاگالاته، او به طرح زیبایی و تکامل انسان در فلسفه رنسانس میپردازد که مطابق آموزش درس های عشق نوافلاتونی هستند. کتاب رنج و زحمت پرزیل، به ادعای او نمونه ای است که تمام جنبه های رمان نویسی زمان خود را شامل میشود. از 60 نمایشنامه سروانتس تنها 18 عدد آنها به زمان ما رسیده است. سروانتس خالق نخستین نمایشنامه تراژدیک ملی اسپانیا است که در آن به عناصر هنری دوره باروک میپردازد. نمایشنامه های متنوع اودارای عناصری: اتوبیوگرافیک، تاریخی، ادبی، خلقی و فولکلوریک می باشند. او در نمایشنامه هایش خواننده و تماشاچی را به جالب ترین وجه هنر و نبوغ انسانی در عصر جدید و استتیک دوره باروک جلب می نماید. بعد از رمان دن کیشوت، مجموعه نوولهای سروانتس از شاهکارهای ادبی او هستند. نوولهای او تاثیر مهمی روی ژانر نوول و نوول نویسی قرن 19 غرب از خود جا گذاشتند. نوولهای او با کمک وظایفی اجتماعی-اخلاقی، زندگی تازه ای به ژانر نوول دادند.

گرچه ادعا میشود که رمان دن کیشوت در دوره طلایی اسپانیا نوشته شده است ولی جامعه اسپانیا آن زمان احترامی خاص برای مرگ و عزاداری قائل بود. این رمان را نگاهی بدبینانه به دوره پایان قرن 16 نیز بشمار می آورند. سروانتس نخستین بار به زندگی تراژدیک اشخاصی در عصر جدید میپردازد که از شناخت واقعیات عاجزاند. گرچه این رمان نگاهی ناامیدانه یا بدبینانه به ایده آنها را نشان میدهد ولی آن خوشبینانه به توانایی های انسانی هم اشاره میکند که قادر به حل مشکلات در زندگی خود هستند. با وجود اشتباهات مدام دن کیشوت، تصمیم به ادامه زندگی و عملگرایی، فلسفه خوشبینانه او میباشد. خواننده این کتاب زیر تاثیر دائم طنز و تراژدی قرار دارد، و در نزد خواننده، چهره تراژدیک دن کیشوت ایجاد همدردی میکند، چون انسان در هستی شناسی او، خود را می بیند. نقدی نوشته است که تعداد دن کیشوت ها به اندازه تعداد خوانندگان است، مانند تعداد هاملت ها میان خوانندگان و تماشاگران آن. دن کیشوت و جوان روستایی همراهِش یعنی سانچو، تشکیل جهانی دنیالیستی و ثنوی میدهند، و در حالیکه سانچو عملگرا و هوشمند است، دن کیشوت با حداقل امکانات جنگی سوارکاری با یابوی زهوار در رفته خود، قصد نجات جامعه اسپانیا را دارد.

۱۶۴- بورژوازی و شاعر جمهوریخواه اش

John Milton (1608 – 1674)

جان میلتون

خدا و جزای شاعر جمهوری خواه !

میلتون را نخستین شاعر جمهوریخواه بریتانیا در 350 سال پیش میدانند و زمانیکه او در سن 44 سالگی قدرت بینایی خود را از دست داد، کلیسا و روحانیون مسیحی، آن واقعه را دلیل جزا و عقوبت الهی برای کسانی دانسته که علیه شیخ و شاه روشنگری میکنند. در نظر خواننده، عجیب است که جنبش جمهوریخواهی یک کشور غربی در 350 سال پیش دارای شاعر مبارز خود باشد. پیرامون او در تاریخ ادبیات، آمده که میلتون از موضع ضد فئودالی، ضد کلیسای و ضد سلطنتی و به هواداری از جمهوریخواهی بورژوازی، انقلاب و جنبش جدید را آن زمان به آواز کشید. او نه تنها یکی از مهمترین شاعران انگلیس، بلکه قبل از جان لاک، یکی از بنیادگذاران لیبرالیسم عصر جدید بود. نبوغ او را در حد دانته و شکسپیر میدانند. تا زمان پیش

از او، غالب شاعران غرب دمخور دربار سلطنتی بوده و مدیحه سرایی میکردند. اوشاعر جمهوریخواهی است که دین و دولت و اخلاق حاکم را به زیر سؤال برد. میلتون در 20 سال آخر عمر در نابینایی کامل بسر برد، با این وجود او خالق آثار فناناپذیری مانند: بهشت گمشده و بهشت بازیافته، است. اودرکنار شکسپیریکی از مشهورترین نویسندگان انگلیسی است. توانایی ادبی او را در وضعیت کوری، با هومر مقایسه میکنند. امروزه میدانیم که غیر از هومر، نیچه و میلتون، بورخس و جویس نیز در مقطعی از زندگی خود کور و نابینا شدند.

میلتون کتابسوزی دربار و کلیسا را با آدم کشی یکی دانست. او طی سالها مبارزه، خواهان آزادی مطبوعات، اصلاحات دینی، آزادی حق طلاق، حق خلق برای برکناری حاکم مستبد، منع دخالت دین و کلیسا در زندگی مردم، آزادی فرد در تمام حوزههای زندگی و دین، تجدد خواهی و سیاست تعلیم و تربیت دمکراتیک، شد. او سالها تحت تعقیب قرار گرفت، مدتی مخفی شد، و چند ماهی نیز به زندان افتاد، ولی بدلیل مشهوریت اجتماعی، سپس آزاد گردید.

میلتون یکی از مبارزان تحول دولت مطلقه سلطنتی بسوی جمهوری، پیش از دمکراسی است. اونه تنها به دفاع از انقلاب بورژوازی ضد سلطنتی، بلکه به تایید حکم مجلس جمهوری، برای اعدام چارلز دوم، پادشاه مستبد انگلیس، در سال 1649 شد. میلتون، به مبارزه علیه کتابسوزی، سانسور، تعقیب و زندانی نمودن مبارزین دوره حکومت چارلز دوم پرداخت.

او میگفت که اگر ما جنگ و مبارزه سیاسی را ببازیم، در مبارزه فرهنگی باید پیروز شویم، اگر پاهایمان را به زنجیر بکشانند، از دستهایمان باید استفاده کنیم. منقدین ادبی مذهبی، دانته را شاعر کاتولیک ها و میلتون را شاعر پروتستانها نامیدند. رمانتیکهای ادبی سالها تحت تعقیب این شاعر انقلابی جمهوریخواه بودند. نخستین بار، ولتر موجب مشهوریت میلتون در سایر کشورهای اروپایی شد. او در جوانی به مطالعه اشعار هومر و ورژیل پرداخته و سالها تحت تعقیب اشعار چوچانی و گله داران تئوکریت در دوره یونان باستان بود. او کوشید به تقلید از تراژدیهای یونان باستان و نمایشنامه های تراژدیك شکسپیر، آثاری والا تر از مکتب بیافریند.

جان میلتون در سال 1608 در لندن بدنیا آمد و در سال 1674 در آنجا درگذشت. پدرش غیر از شغل وکالت، سالها صراف نیز بود. او 8 ساله بود که شکسپیر درگذشت؛ البته اگر شکسپیر واقعن زیسته باشد! مرگ دوستان، خویشان، و همزمان، تعقیب غم انگیزی روی اشعار مرثیه ای اوجا گذاشت: از جمله مرگ مادر جان، مرگ یک همکلاسی عزیز، مرگ پسر، و اعدام چند تن از همسنگران اجتماعی همعصر او. میلتون در سال 1949 مدتی منشی وزارت امور خارجه در دولت جمهوریخواه کرومول بود و از حکم مجلس برای اعدام پادشاه دفاع کرد و سرانجام در سال 1659 مخفی گردید.

میلتون غیر از علاقه به آثار کلاسیک یونان باستان، به مطالعه نویسندگان مدرن رنسانس نیز پرداخت. او را روشنفکرترین شخصیت ادبی قرن 17 انگلیس میدانند و مانند سایر نویسندگان، او آثاری گاه متضاد و متناقض به قلم درآورد. اشعارش غالبن زیر تعقیب حوادث سیاسی و تجددخواهی فرهنگی انزمان هستند. به نقل از منتقدین ادبی، در اشعار او احساس گرایی بر عقلگرایی تقدم دارد. امروزه فمنیستها از میلتون ایراد میگیرند که او 350 سال پیش به زن نگاهی شیئی و جنسی داشت. در نظر آنها میلتون مرگ و یا اخراج حضرت آدم(ص) را بدلیل توطئه و شرکت حضرت حوا(ع)، علیه او میدانند. پاوند و الیوت، میلتون را مقصر تحولات نامناسب و نازی بعدی شعر انگلیس دانستند. پاره ای از آثار آنزمان میلتون شباهت به ادبیات علمی-خیالی(ساینس فیکشن!) امروزی دارند. گروهی دیگر اشعار او را براساس اخلاقی سنتی، ارتجاعی و گذشته گرا میدانند. میلتون در یک سفر توریستی-آموزشی به جنوب اروپا، شخصن با جناب گالیله آشنا گردید.

آثار میلتون را میتوان ادامه تکامل روشنگری دوره رنسانس دانست. شعر او اغلب حاوی افکار فلسفی و سیاسی است. میلتون کوشید با کمک: اسطورههای کهن، علم نجوم سدهای میانه، و دستاوردهای دانش جدید زمان خود، درک نوینی از جهان در عصر خود بیابد. در نظر مذهبیبون

، موضوع اصلي آثار ميلتون ، مبارزه نيروهاي آسماني با نيروهاي زميني و جهنمي است . مشهوريت او امروزه شايد بدليل افكار جمهوريخواهي و فعاليت هاي اجتماعي اش باشد تا زيباشناسي ادبي آثار اش .

از جمله آثار او : بهشت گمشده ، مقالات جدلي ، ترانه ها ، نمايشنامه هاي ماسكي ، بهشت بازيافته ، شعربلند نمايشي (سامسون مبارز) ، درباره تربيت ، عارف ، حكومت شاه و درباريان ، دفاع از خلق ، دفاع از خود ، راه ساده و تشكيل دولت آزاد ، صبحگاه ، تولد مسيح ، آدم بشاش ، مرثيه اي براي دوست ، درباره آزادي مطبوعات ، ادعاي طلبكاري حاكيت شاهان ، تصاوير آموزشهاي مسيحي ، تاريخ انگليس هستند . درام شعري (سامسون مبارز) حاوي شوق و شور انقلاب ضد فئودالي است .

ميلتون خالق حماسه شعري (بهشت از دست رفته) در سال 1667 ، زمانيكه او كاملن قدرت بينايي اش را از دست داده بود ، ميباشد . عنوان قبلي اين اثر : (جناب آدم ، بدون بهشت) بود . قهرمان اصلي كتاب ، آقاي شيطان است و آن اثري است احساسي و شوق آميز و نه عقلگرا . ميلتون در اين كتاب بطور نمادين و با كمك نيروهاي آسماني و گناه انساني ، اشاره به مبارزه براي انقلاب آن زمان مترقي بورژوازي ، ولي ضد فئودالي مي نمايد . مورخين ادبي براي نظرند كه او شعر حماسي (بهشت گمشده) را تحت تعبير هومر و ورژيل نوشت . قهرمانان آثارش ، غير از شيطان و ابليس ، غالبن : الهه ها ، فرشته ها ، ملائك ! ، و يا انسانهاي اسطوره اي ايده آل مانند آقاي آدم و خانم حوا هستند . عيسامسيح او همچون ژنرال پاتون ! با يك گروهان فرشته هاي مسلح به جنگ ابليس بيچاره مي رود تا دمار از روزگار اين موجود پيشتاز برآرد . در اين كتاب شيطان قبلن يك فرشته ناز و زيبا رو بوده كه بدليل اعتراض و سركشي هاي كفرآمیز ، تغيير هويت داده و رويژيونستي شده است . امروزه در ولايات و سرحدات آمريكا اشاره ميشود كه شيطان ، مشهوريت خود در غرب را مديون ميلتون است .

اويكي از نمايندگان روشنگري انگليس زمان خود بود و چون در دولت موقت انقلابي مرحوم كرومول شركت داشت ، رابطه نزديكي با غالب حوادث تاريخي زمان خود يافت . ميلتون رفتار انسان را ميان مسئوليت فرد و ضرورت تصميمات اخلاقي قرار ميدهد . در جهانبيني او مكانهاي گوناگوني مانند : زمين ، آسمان ، دوزخ ، بهشت ، و هرج و مرج جهاني كائنات ، قرار دارند . او به رد تئوري تشكيل جهان از “هيچ و پوچ” پرداخت . آب

۱۶۵- به موازات ادبي کشور میزبان

اگر بشود سخنان مورخين اجتماعي فرهنگ را عموميت داد ، بايد گفت كه در آغاز ، در كشورهاي مختلف ، قبائل بيشمار با لهجه هاي گوناگون وجود داشتند . گاهي مردم شمال بلبستان زبان مردم جنوب آن کشور را نمي فهميدند . بعدها در كنار لهجه هاي قبائل و ولايتي ، و زبان اداري دولتي ، يك زبان نوشتاري جديد نيز رشد كرد . وبا ايجاد زبان نوشتاري ، ادبيات كتبي متولد شد . ولي در اينجا بايد پرسيد چه آثاري را ميتوان آثار ادبي دانست ؟ آيا تقسيم ادبيات به : مبتدل ، مسئول ، و يا ادبيات هنرمندانه و ادبيات سرگرم كننده درست است ؟

اينجا و آنجا ادعا ميشود ؛ زمانيكه يونانيها و روميها آثار ادبي آفريدند و در تاتر هایشان نمايشنامه اجرا كردند ، در غالب كشورهاي ديگر حتا از وجود خط نوشتاري هم خبري نبود . جملات جادويي و يا مذهبي ، در اين گونه جوامع ميبايست موجب آزاد شدن زندانيان و يا بردهها ، يا بهبود پاي شكسته اسب مجروحي ميشد . مورخين رومي ، ديگران را برير و وحشي مي ناميدند . هنوز از “كشور شاعران و متفكران” نشانه اي نبود . ادبيات دوران انتقال يا تحول ، از جاهليت و كفاري به مذهبي كدام هستند ؟ آيا داستانهاي قهرماني و پهلواني بعضي از كشورها شباهتي به تراژديهاي يونان دارند ؟ در تراژديها معمولا نشان داده ميشود كه چگونه انسان با همه تلاشهايش براي بدست گرفتن سر نوشت محكوم ، باشكستي تلخ روبرو ميشود .

چه کسی نخستین بار تمام قبایل يك کشور را بصورت مملکتی واحد باهم متحد نمود؟ چه کسانی خلاف حاکمین پیش از خود به فکر : آموزش و پرورش، ادبیات و هنر، علوم و غیره در برنامه سیاست و هدف يك دولت افتادند؟ چه کسانی نخستین بار به جمع آوری فرهنگ مردم؛ اشعار، افسانه ها، کلمات قصار، ضرب المثل ها، حماسه های قهرمانی ایالات و قبایل گوناگون افتادند؟، گرچه گاهی آنها جاهلانه و کفرآمیز و ابتدایی بودند.

چه کسانی به فکر حفاظت از زبان کتبی سراسری افتادند تا از هجوم واژه‌های خارجی و کلمات عامیانه جلوگیری کنند؟ چه کسی دستورداد تا کتابهای دینی: قرآن، انجیل و تورات را از زبانهای بیگانه به زبان ملی یا مادری يك مملکت ترجمه کنند تا آنها در تمام نقاط کشور و برای همه قابل فهم شوند؟ اولین رمان منظوم را چه مادرمرده ای نوشت؟ اولین زن شاعره که بود؟ عیارها، شوالیه ها، سرداران و امیران، پهلوانان و قهرمانان، چرا وارد ادبیات شدند؟ در غرب به اسب سواران تادندان مسلحی که با وسایل سنگین رزمی شان، گوش بفرمان ارباب و حاکمی به میدان جنگ میرفتند، شوالیه گفتند.

سرانجام در عوض ادبیات مذهبی خرافاتی اسطوره ای آنجهانی، ادبیات درباری اشرافی این جهانی اهمیت یافت. باید پرسید اولین ستاره و یا چهره هالیوودی مشهور ادبیات در آندوره چه کسی بود؟ آغاز ادبیات کلاسیک در چه زمانی شروع شد؟ ادبیات درباری در چه قرون حاکم بود؟ آیا رابطه ای میان ادبیات و جنگهای مذهبی یا جنگهای صلیبی وجود دارد؟ آیا ادبیات شوالیه ای و قهرمانی خاص جنگهای مذهبی وجود دارد؟ گفته میشود که هدف ادبیات قرون وسطا، آفرینش آثار جدیدی نبود، بلکه آنها داستانها و اسطوره‌های قبلی را به شکل هنری و ادبی جدیدی به بازار فرستادند. از جانب دیگر ادعا میشود که در کنار ادبیات درباری شوالیه ای، ادبیات قهرمانی و سرودهای پهلوانی با تکیه بر سنت باستان اقوام آریایی آفریده شد. و ادبیات درباری مدح و ثنایی کشور “ گل و بلبل “ چند قرن طول کشید؟ کدام شاعران به انتقاد از تقواهای مذهبی درباری و زندگی بریز و بپاش، پرخوری و مست بازی و عشق‌بازیهای حرمسرای و ولخرجی پرداختند؟

بالجاده شهرها و تقویت فرهنگ شهری بورژوازی، صنف شوالیه ها، سرداران و امیران نیزضعیف گردید و در شهرها به محتوا بیشتر از فرم توجه شد. نخستین داستانهای ساده مردمی نوشته شد؛ داستانهایی که مقدمه رمان نویسی شدند، گرچه نقل حماسه های قهرمانی درباری نیز در شهرها ادامه داشت. اینگونه ادبیات ساده و سرگرم کننده را تئوریسین های ادبی بورژوازی، ادبیات مردمی نامیدند، درحالیکه غالباً نه طبقاتی بودند و نه مبارزاتی.

در اشعار و سرودهای جدید از : زندگی و مرگ، طبیعت و فصلها، جشنها و عشق؛ یعنی از احساسات انسان ساده و خلقی نقل میشد. در این دوره ادبیات نشان داد که تنها کار و نان انسان را ارضا نمیکند، بلکه شعر و فرهنگ نیز از جمله نیازهای فرهنگی انسان شهروند شدند، تا اینکه در قرن 16 حتما کفاش و نجار نیز امکان شاعر شدن یافتند.

از چه زمانی ادبیات يك کشور به زبانهای خارجی ترجمه شد؟ چاپ سیاه و دزدانه، بدون اجازه مؤلف از چه زمانی شروع شد؟ بهلول و ملانصرالدین و یا هنرمندانی با ماسک دیوانگی و دلکمی نشان دادند؛ اگر سرنشینان زورقی ضعیفهای خود را بشناسند، میتوانند سالم به ساحل برسند. آنها با اسلحه طنز، آینه ای جلو سایر اقشار و طبقات گرفتند تا ثروتمندان و حاکمان و قدرتمندان به ضفف ها و گناهان خود آگاه شوند.

روشنفکران، دیگر جواب را نزد کلیسا و کتب مذهبی نجستند، بلکه سراغ فیلسوفان و شاعران باستان و یا دوره هومانیزم رفتند. مارتین لوتر در رابطه با ترجمه انجیل گفت که فقط الاغ ها اثری را موبه مو و کلمه به کلمه ترجمه میکنند، در صورتیکه مفهوم و محتوای يك جمله مهم است و نه ترجمه ای صوری و مجازی. نیچه کتاب انجیل توسط مارتین لوتر، را موفق ترین کتاب ترجمه تاریخ اندیشه بشر نامید. تا اینکه در يك دوره ای، انسان جهان را دره زاری نامید، چون جنگهای مذهبی در قرن 17 میلادی، طاعون با نام “مرگ سیاه“، و تعقیب زنان به بهانه

جادوگری، وجود فقر و آواره گی باعث قربانیان زیادی شد. در این دوره نیز ادبیات و شعر رونق داشت، چون آنها خواهان نظم نوینی شدند. شاید به این دلیل در آن سالها فرم مهم شد. بحث تراژدی و کمدی صاحب نظران ادبی را نیز بخود مشغول نمود.

شاعری کوشید تضاد زمان را در قالب شعر زیر بیان کند :

من نمی دانم ، چه می خواهم تو نمی خواهی ، آنچه می دانی

از نظر عده ای زندگی و هرچه این جهانی است، تار و بی معنی می باشد. و در قطب دیگر، امیدهای تازه با کمک رونق کشفیات و مخترعات و رونق علوم طبیعی، به انسان امید میدادند. براین اساس ادبیات، آینه تضادهای زندگی شد.

قرن میان 16-17 را هنر باروک نامیدند. در غالب کشورها تجربیات ادبی شباهتهای زیادی باهم داشت. دوره باروک نیز تضادها را نشان میداد: قصرهای باشکوه درباری، مجاور کلبه ها و حلی آبادها، گرسنگی در مقابل ریز و پاش ثروتمندان. هنر می بایست نیز به ظاهر و باطن، گذر زمان و ابدیت، دانش و ایمان، می پرداخت یا آنرا منعکس میکرد.

اشرفزادگان تحصیل کرده و روشنفکران بورژوازی ولی اشک تمساح برای زبان و ادبیات ریختند و شعار دفاع از خلوص آنها را مطرح کردند. مبارزه با کلمات خارجی و جلوگیری از ورود لهجه های محلی را شعار سیاست فرهنگی دولت ساختند. هدف آنها نه دفاع از زبان و ادبیات ملی و سراسری، بلکه عمده کردن هویت ملی و ناسیونالیستی خود بود.

گروه دیگری پرسیدند؛ وظیفه ادبیات چیست؟ با تکیه بر شعارهای رنسانس و هومانسیم، ادبیات، دیگر فقط در خدمت اشراف نبود، بلکه شهروندان معمولی نیز سراغ رمان و شعر رفتند. در این زمان روسو آب پاکی روی دست سایرین ریخت و ادعا کرد که فرهنگ باعث جدایی انسان از طبیعت و بیگانگی اوشده. و بهتر است انسان رمانتیک دوباره سراغ احساسات و غرایز طبیعی اش برود و نه دنبال عقل و جدل. رمانتیکها مردم را دلدادی میدادند و میگفتند؛ انسان گرچه فناپذیر است، ولی او آبستن نیروی آسمانی و نبوغ آمیز نیز میباشد. بعد از دوره کوتاه رمانتیک،

گوته و شیلر در آثارشان از انسان خواستند که برای آزادی و عدالت کوشش کند. و بتدریج شورشیان جوان انساندوست انقلاب فرانسه پا به سن کهولت گذاشتند. شیلر میگفت؛ انقلاب فرانسه نشان داد که تنها عقلگرایی عصر روشنگری موجب نجات بشر نمیشود، بلکه باید به زیارت کعبه هنر و ادبیات و فرهنگ رفت تا بتوان انسان نوین آینده را تربیت نمود.

۱۶۶- محمد اقبال، - رنسانس اسلام مدرن .

شاعر شرق ، - و انترناسیونال اسلامی . Mohammad Iqbal (1873 – 1938)

محمد اقبال ، شاعر ملی پاکستان ، فیلسوف ، سیاستمدار ، و خدانشناس اسلامی ، مبلغ یک انترناسیونال اسلامی و فلسفه محبت و عمل بود. او مدعی بود که انترناسیونال پیشنهادی اسلامی اش ، و رای مرز ، فرهنگ ، کشور ، ملیت ، زبان ، و نژاد است . او کوشش برای نوزایی و اصلاح جهان اسلام نمود و سعی کرد تا فرهنگ شرقی و اسلامی را با افکار و تمدن اروپایی با هم ادغام نماید. وی میگفت که پیام شرق ، پیام عشق و تنها راه رسیدن به شناخت حقیقت است. او در آثارش برتری اسلام بر فرهنگ غربی را تبلیغ می نمود. او برای استقلال پاکستان از زیر سلطه هند نیر کوشش کرد.

اشعار وطن پرستانه او به زبان اردو ، دعوت به مبارزه استقلال طلبانه علیه سلطه هند بر پاکستان هستند . سرود "هند" او شعری حماسی ملی و خلقی گردید. گرچه او خود شاهد استقلال پاکستان در سال 1947 نشد ، ولی امروزه او را پدر فکری و فرهنگی پاکستان نو

بحساب می آورند. اواز طبقه متوسط بود و در سال 1873 در ایالت پنجاب، در شمال غربی هند، در پاکستان امروزی بدنیا آمد و در سال 1938 در لاهور درگذشت. وی در سال 1905 برای تحصیل رشته حقوق و فلسفه به اروپا رفت تا افکار فلسفی و ادبی اروپایی را همراه خود به پاکستان بیاورد. وی غالب آثارش را بعدها بزبان فارسی نوشت تا از آن طریق معروفیت جهانی بیابد.

مجموعه آثار او هم زیرتاثیر آثار مشاهیر ادبی غرب و هم تحت تاثیر آثار کلاسیک زبان و فرهنگ فارسی و ایرانی هستند. او غیر از عرفان اسلامی و کتاب قرآن زیرتاثیر متفکرین غرب مانند برگسن، نیچه، و گوته نیز بود. وی بعدها به نقد و برخورد به آثار مارکس، لنین، لاک، کانت، شوپنهاور، کنت، بیرون، تولستوی، هگل، اینشتین، و برونینگ، ازدید اسلامی پرداخت. وی از نظر ادبیات غرب زیرتاثیر کتاب فاوست گوته، کمدی الهی دانته، و بهشت گمشده میلتن بود. آثار او بعدها تاثیر مهمی روی شاعران جدید زبان اردو گذاشت. او موضوع دکترایش در آلمان را "تحول و پیشرفت متافیزیک در ایران" انتخاب نمود. وی در ادبیات شعر جهانی علاقه خاصی به آثار هاینه و گوته داشت، و مخصوصاً احترام خاصی برای افکار گوته داشت. و در جواب کتاب دیوان غرب و شرق گوته، کتاب پیام شرق خود را منتشر نمود. ابلیس و شیطان در آثار او چهره‌هایی شورشی در دین و اجتماع هستند. در آثار او یک منیت شخصی با مشاهیر فرهنگ غرب و جهان اسلام و چهره‌های اسطوره‌ای مذهبی ادبی، دیدار میکند.

آثار متنوع ولی پرتضاد او شامل شعر، فلسفه، جامعه‌شناسی، و فرهنگ اسلامی هستند که خالی از تفر به هند میباشند. از جمله آثار او - پیام شرق، سرودهای مذهبی ایرانی، جاویدنامه، بانگ درا، بالهای جبرئیل، بانگ اذان، هیمالیا، هدیه حجاز، مسافر، چه باید کرد؟، و اسرار خودی هستند. او کتاب جاویدنامه را شاهکار خود نامید که جام جهاننمای فلسفه وی نیز میباشد. این کتاب همچون کمدی الهی دانته، کتابی است که تبلیغ رنسانس اسلامی و فلسفه عمل و تئوری اجتماعی میکند. او در آثارش به نقد و بررسی سنت مدرنیته غرب نیز میپردازد. گرچه غالب آثار او بزبان فارسی هستند ولی اشعارش بزبان اردو سروده شده‌اند. دو موضوع مهم دیگر آثار او؛ رازهای شخصیت انسان، و شور و شوق مذهبی و اسلامی می‌باشند.

محمد اقبال میان سالهای 1873-1938 زندگی نمود و در سال 1922 از ملکه انگلیس لقب و عنوان "جناب" را دریافت کرد. او در آثارش نه تنها برای آزادی جهان اسلام، بلکه برای زندگی صلح آمیز میان مسلمانان و هندوهای کشور هند نیز کوشش نمود. او گرچه در آغاز به رد صوفیسم و عرفان اسلامی، بدلیل منفعل بودنش پرداخت ولی بعدها سنت اسلام ایرانی را تبلیغ می‌نمود. او مبلغ فلسفه عمل و فلسفه فردگرایی نیز بود. ستون و موضوع اشعار و آثارش، اغلب محبت، آزادی شخصی، و اعمال نیک میباشند. او می‌خواست با وحدت فرهنگ اروپایی و سنت اسلامی، اسلام را به اهمیت آغازین اش در صدر اسلام برساند.

۱۶۷- ملانصرالدین - پیش از و بعد از "مشروطیت"

یا

یادی از "مولانا" ملانصرالدین!

آخرین طنزی که خلق الله درباره ملانصرالدین ساخت، این بود که بر روی سنگ مزار او بجای سال وفات او، یعنی سال 683 هجری، بطور معکوس، رقم 386 را حک نمود، تا حتا قبر او هم محلی برای خنده و سبکبالی و بی‌خیالی گردد و مرگ و زمان را برای دوستداران او بی اهمیت جلوه دهند. شوخی دیگر این بود که در روی قبر او یک عمده بسیار بزرگ

از سنگ مرمر ساخته اند تا به بازدیدکنندگان و زوار بفهمانند که آنجا جایی غم و افسردگی نیست. چه نیکوست گر شادی همه جا بر ماتم پیروز می‌شد!

به نظر محققین ترک "مولانا" ملانصرالدین در سال 1208 میلادی (603 هجری) در روستای حورتو در حومه شهر "سفر هزار" در جنوب ترکیه بدنیا آمد. او در سال 1237 میلادی به شهر اخشهر کوچ نمود و در سال 1284 میلادی در آنجا دارفانی را وداع گفت. چون پدر او روحانی روستای محل اقامت بود، او هم به رسم آنروزگار از دوران کودکی لباس آخوندی بتن کرد. عده ای او را همعصر مولوی رومی و عده ای همعصر تیمور لنگ، حاکم جبار آن زمان میدانند، گرچه حدود یک قرن اختلاف سلیقه در مورد این قضاوت وجود دارد. در مورد شغل او هم شایعات گوناگون وجود دارد، عده ای او را معلم مکتب خانه میدانند، عده ای آخوندی سبک سر و عده ای درویشی جهانگرد، آواره و فراری بحساب می آورند. قضاوت مورخین و محققین درباره شخصیت و طنزهای او هم مختلف است، یکی او را از چهره‌های درخشان فرهنگ عامیانه و فولکلوریک کشورهای خاورمیانه میدانند، دیگری او را بعنوان سقراط توده‌ی عوام میدانند که با کمک ادبیات شفاهی از جمله طنز و نثر کوتاه داستانی، به پند و اندرز جوانان می‌پردازد و به پیران درس هشدار می‌دهد. گروه سوم او را یکی از نمایندگان فکری، اخلاق و صفات و شخصیت شرقی بحساب می آورند. طنزهای او اغلب مضمونی انتقادی، فلسفی، اخلاقی، تحریک کننده دارند که بعزت ظرافت و سادگی قابل فهم خاص و عام هستند. او در کشورها و فرهنگهای گوناگون بانام و بیوگرافی مختلفی بین مردم معروف است. شهرت او در طی قرن‌ها و کشورهای مختلف با کمک نقل‌ها و قصه‌گوهای حرفه‌ای، بیشتر گردید. او حتی امروزه در زبانها و لهجه‌های کشورهای بیشماری نامی ناشناخته نیست، قرنهاست که توده‌های بیسواد و گروه‌های باسواد شرق دربار او افسانه‌سرای می‌کنند. او غیر از رود ولگا، در روی جزیره کریم در کشور اوکراین، در جنوب سیبری، در جنوب ایتالیا و حتی تاملرهای کشور چین، چهره‌ای معروف است. در اغلب فرهنگها، مثل ایران، ترکیه، کشورهای عربی، آذربایجان کردستان، تاجیکستان، ارمنستان، مناطق قفقاز، یونان، آلبانی، اقلیتهای یهود، بربرهای شمال آفریقا، او بنام ملا نصرالدین، و در میان ترکهای آسیای میانه به "افندی" معروف است که به معنی آقا و سرور است. چینی‌ها هم به پیروی از ترک‌زبانان آسیای میانه به او "آفان-تی!" می‌گویند. اغراق نیست اگر بقول شاعر بگوییم که او شهره‌ی آفاق است: از استانبول تا عدن، از سمرقند تا صوفیه، از نیشابور تا قونیه، از مراکش تا پکن. در میان مهاجرین گوناگون هم او چهره‌ای آشناست؛ در میان کارگران مهاجر غرب، در نزد ارمنیان مهاجر در آمریکا، در میان یهودیان مقیم اسپانیا. غیر از طنز و نثر کوتاه، بنام ملا، ضرب‌المثل و جملات قصار هم آورده می‌شود. با آغاز صنعت چاپ، شهرت "ملا" جهانی تر شد، چون او با اتوریته نام خود، جایی نام بعضی از طنزگویان فرهنگ‌های دیگر راهم گرفت. در ادبیات تاتارها: احمد آغاچ، در ادبیات ترکمن: کمینه، در ادبیات ازبک‌ها: نافوی، در ادبیات قرقیزها: الدقوز، و در ادبیات فارسی و عربی: بهلول بتدریج معروفیت خود را به نفع "ملا" از دست دادند. بیشترین آثار کتبی منسوب به ملا متعلق به میانه قرن 19 میلادی است که به زبانهای فارسی، ترکی و عربی نوشته شده‌اند. معروفیت او در قرن اخیر تاحدی است که در اوایل دهه 90، تلویزیون هند، یک سری از طنزهای او را به زبان هندی در سراسر کشور پخش نمود و این حاکی از آنست که هندوها و بودیستهای شبه‌قاره هند هم با نام ملا آشنا هستند. در سراسر جهان، در کتابخانه‌های مختلف بیش از 30 نسخه گوناگون از مجموعه طنزهای ملانصرالدین نگهداری میشوند. قدیمترین طنزی که بصورت دستنویس مانده و به او نسبت می‌دهند، در سال 1625 میلادی نوشته شده. بعضی از محققین حدود 300 طنز کوتاه و بلند را به او نسبت می‌دهند. او اغلب یا حوادث و اتفاقات زندگی روزمره را به طنز میکشد یا افراد خسیس، حیله‌گر، دغلکار، و دروغگو، مقدس‌نما، رشوه‌خوار، ریاکار، متظاهر به علم و دین، و دلدادگان دروغین و دمدمی مزاج را، او به تمسخر و کنف کردن بازرگانان و دلالهای سودجو و دوره‌گرد، رباخواران انگل

منش، مذهبیبون کم طاقت، قضات رشوه خوار و کینه جو میپردازد. او به اقشار و گروههای مرفه خان و مالک، بازاری و قاضی و حکمران و به جانبداری از مردم محتاج و غریب و آواره، حمله میکند. از حاکمان بی آبرو انتقاد میکند یا آنان را به تمسخر میگیرد. طنز او معروف به طنز مؤثر است که بقول دهخدا میتوان آنرا جزو ادبیات “چرند و پرند” به حساب آورد. علاقه به بحث و طنز و حمله به تابوها از مشخصات آن است. حمله به تابوهایی که به علت تعصبات قومی، سیاسی و مذهبی، تنها از طریق ادبیات شفاهی و طنز محفلی، آسیب پذیر هستند. او پایه گذار نوعی طنز اخلاقی و پند و اندرزی است که به انتقاد از حاکمان و جباران خشن و بدنام میپردازد. طنز او خلاف طنز مرسوم در غرب، جنبه های منفی سیستم اجتماعی و فرهنگی را افشا میکند. او ظاهرا آدم عامی و ساده لوحی است که با دیدی شبه فلسفی، مسائل اجتماعی، مذهبی، سیاسی، عرفانی، عشقی، خانوادگی و غیره را به نقد میکشد و تمسخر میکند. باین وجود عده ای از طنزهای منتسب به او، هم بی معنی بودن، ساده، بی ادبانه، خشن و دل آزار، هستند. طنز او اغلب بی رحم، بی تعارف و مستقیم است ولی او با ابزار صداقت، شجاعت، سادگی و مهربانی، منظور خود را هنرمندانه میرساند. او منتقدی سازشکار و بی خطر نبود، او ادیبی حاضر جواب، تیزهوش، زبردست و تیزبین است که در شرایط مختلف وجود خطر را احساس میکرد و تصویری دائم متغیر بخود میگرفت تا به چنگ حاکمان و پرونده سازان نیفتد.

از جمله محققین طنزهای ملا نصرالدین، محقق ادیب ترک، محمد توفیق (1843-1892) میلادی است که برای اولین بار به گردآوری طنزهای ملا پرداخت. او در شناخت علمی و معرفی جهانی ملا نقش مهمی داشت و کتاب مجموعه طنز “ابو آدم و ملانصرالدین” را در سال 1890 میلادی منتشر کرد، ولی از اوایل قرن بیستم، عده ای ناشر و سانسورچی در ترکیه دست به پاکسازی طنزهای ملا زدند، مثلا طنزهای تند سیاسی، مذهبی، عشقی، جنسی و غیره را حذف نمودند و سعی کردند به او چهره ای ترک زبان بدهند تا بتوانند او را نماینده اخلاق، طنز و روحیه ترکی، معرفی کنند.

غیر از عامل خط و زبان مشترک برای معروفیت ملا در کشورهای عربی-اسلامی، عوامل سیاسی و تاریخی مانند قرنهای حاکمیت دولت عثمانی در مناطق گوناگون یا رابطه جوامع ترک زبان آسیای میانه و بعضی خلقهای ایالات قفقاز و جاهایی که فرهنگ عثمانی-اسلامی حاکم بود، در اشاعه ی شفاهی و معروفیت طنزهای ملا نقش مهمی داشتند. در بعضی از طنزها و قصه های قدیمی تر، که از طریق شفاهی به قرن ما رسیده اند، میتوان گاهی نوعی عرفان شرقی یافت که حتما امروزه دارای رمز و راز خاص مذهبی-فلسفی هستند. ادریس شاه، صوفی ترک، در آثار پراکنده خود، ملا را بصورت یک درویش و مولا معرفی میکند. شاید به این دلیل و دلیلهای سیاسی و جغرافیایی، ترکهای نسل قرن اخیر اصرار بیشتر به ترک نمودن ملا کردند، در حالیکه طبق نظر عده ای از شرق شناسان در اسناد و مدارک اصلی و قدیمی تر، هیچ سندی دال بر ترک بودن ملانصرالدین وجود ندارد. اثبات دقیق تاریخی زمان، مکان و ملیت ملانصرالدین تاکنون ممکن نشده. قدیمی ترین مجموعه ی طنز منسوب به او به زبان ترکی از لئامی چلبی (فوت 1531 میلادی)، نویسنده ی ترک است که او را همعصر سید حمزه، شاعر قرن 13 میدانند. جهانگرد ترک، مولا اولیه چلبی (میانه قرن 17م) مدعی است که شخصا از قبر ملانصرالدین در شهر اخشهر دیدن کرده است و او را هم دوره تیمور لنگ (1336-1404م) میدانند. در بعضی از طنزها، ملا همراه و همچادر تیمور لنگ در جنگها و شب نشینیها است که دائم با تیمور کلنجر میرود و هر شب بیم آن دارد که او را نفله کند. گوته شاعر آلمانی باتکیه بر این ادعا در کتاب خود “دیوان شرق و غرب” در فصلی بنام تیمور، از ملا به نیکی یاد میکند. به دلیل اینهمه گفته ها و شایعات و دلایل شوق آتش فولکلوریک و فرهنگ مردم دوستی، از اوایل قرن بیستم در ترکیه ی فعلی، قبر همنامی را به درست یا به غلط! بنام ملانصرالدین واقعی پذیرفتند و در تبلیغات فرهنگی اینچنین کوشش و ذوق از خود نشان دادند. ادارات فرهنگ

و جهانگردی و آثار باستانی ترکیه برای معرفی ملا به توریست‌ها و محافل علمی و دانشگاهی اروپا، امروزه بعنوان يك شخصیت واقعی و تاریخی ترك استفاده میکنند و باكمك مجسمه و قبر او سعی میکنند از نام او، چهره و شخصیت کامل و با افتخار ترك را نشان دهند، اگرچه طنزهای منسوب به ملا نصرالدین حقیقی از پایان قرن 15 میلادی در زبان ترکی وجود دارند.

گروهی از شرقشناسان، ملانصرالدین را ادیبی عرب بنام "چوقا یا جها" میدانند که در قرن هفتم میلادی در عراق میزیسته و از سالهای 1800 به بعد، به علی در میان جوامع غیر عرب، نام آشنای ملانصرالدین بخود گرفته. در ادبیات عرب، او مجنون شوخ طبع دیوانه ای است که به مزاحگویی در میان مردم میپردازد. نسخه نویسان عرب قبل از صنعت چاپ، قرن‌ها طنزهای او را از طریق دستنویسی، تکثیر و پخش کرده و در کتابخانه‌های خلفای اهل ذوق نگهداری نموده‌اند. در ادبیات عرب در قرن 12 میلادی، معروفیت چوقا به اوج خود رسید. طنز معروف "دانا و نادان" یا "آنهايي که میدانند، برای آنهايي که نمیدانند، تعریف کنند" که اکنون در اکثر منابع منسوب به ملا است، اولین بار در دایرة المعارف نویسنده ی عرب ساکن اسپانیا، بنام احمد ابن محمد ابن عبد ربي (وفات 940) ثبت شده. بقولی این اتفاق در شهر طائف در یمن، در رابطه با محمد بن اسحاق ابن ابراهیم سیماری، معروف به ابو ال انبار (وفات 888 م) که شاعر هم مجلس خلیفه ی عباسی، ال متوکیل و ال معتمد بود، پیش آمد. با این وجود این طنز و داستان در قرن 16 میلادی در ترکیه به ملانصرالدیم نسبت داده شده و به نام او راهی محافل و اذهان گردیده. اینها همه نشان میدهد که شخصیت و نام ملا در اغلب کشورها از طریق اینگونه طنزها جا افتاده و حالت بومی و ملی آنجا را بخود گرفته و این سوء تفاهم را پیش آورده که او متعلق به آن فرهنگ و کشور خاص است.

در اواخر قرن دهم میلادی کتابفروش بغدادی؛ محمد بن النذیم، از طنزهای جالب چوقا یا ملا نصرالدین نام میبرد. فیلسوف عرب، ابن غازی، در اواخر قرن 12 میلادی مدعی است که نام کامل چوقا: ابو ال قشن دوغین ابن ثابت است، که مردی عالم و باایمان و شوخ طبع بود. او ادامه میدهد که: این تقصیر همسایه‌ها و بچه‌های بی سرو پا محل! بود که از عالم مؤمنی مثل ابوال قشن، چهره‌های طنزگو و تمسخرآمیز ساخته و او را وارد ادبیات طنز عرب کردند. محققین عرب بعضی دیگر از طنزهای ملا را به جلال الدین تاسیوتی (فوت 1505 م) نسبت میدهند.

در اروپا نخستین چاپ ماشینی آثار ملا که شامل 134 طنز است متعلق به سال 1837 میلادی است که با استناد بر بعضی از دستنویسهای قدیمی تر ترجمه شده‌اند. در میان قشر کتابخوان اروپا، ملا از حدود سالهای 1850 میلادی نامی آشناست. گوته شاعر آلمانی و بنیادگذار ادبیات جهانی مینویسد که ملا، تنها آدم زیرک و شوخ مزاج نبود که دیگران را دست می انداخت، بلکه او سخور و متفکری است که کمبودها و روابط ناسالم بین انسان و جامعه در شرق را نشان میدهد. کتابی با عنوان "گنجینه ی طنزهای ملا" در سال 1855 میلادی به زبان آلمانی در اتریش منتشر شد، ولی سالها این کتاب بدلیل سانسور ممنوع گردید، چون یکی از مشاورین مسیحی پادشاه اتریش آنرا مبتذل و غیر اخلاقی ارزیابی کرده بود. نخستین محقق اروپایی آثار ملا، آلبرت ولسکی محقق چک است که تنوع شخصیت و طنزهای ملانصرالدین و ارتباط جهانی طنزهای پراکنده ی او در اکثر نقاط مختلف را نشان داد. او در سال 1911 مجموعه ای حاوی 555 طنز منسوب به ملا را انتشار داد. او برای تهیه این مجموعه از منابع ترکی، عربی، فارسی و از منابع بربر، صربی، کواتی، اسپانیایی، مالتی و سیسیلی استفاده نمود. در سال 1939 در شوروی سابق کتابی معروف بنام "ملانصرالدین، شورشگری اهل بخارا" انتشار یافت که باكمك از افسانه‌های کشورهای آسیای میانه و قفقاز، آن، ملا را انقلابی مبارز ایرانی ضد استثمار و ضد ارتجاع معرفی میکند.

بزرگترین مجموعه طنزهای ملا را محقق روس: "م.س. خاریتونوا" در سال 1986 منتشر کرد. این مجموعه شامل 1238 طنز کوتاه است که از 24 زبان مختلف، از جمله زبانهای

خلق‌های گوناگون منطقه کوهستانی قفقاز و جمهوری‌های آسیای مرکزی کمک گرفت. میخائیل گورباچف هم در سال 1985 در جلسه شرکت برای خلع سلاح در پاریس با کمک طنزی از ملا و در انتقاد از ژورنالیست‌ها می‌گوید: داستان ما مانند داستان ملانصرالدین است که همراه پسرش هر جوری سوار الاغ می‌شد، مورد سرزنش و بازخواست رهگذران و روستائیان قرار می‌گرفت، تا اینکه آنها در انتهای راه مجبور می‌شوند، الاغ را خود حمل کنند تا از شر مزاحمت دیگران راحت شوند!

اسناد و مدارک موجود امروزه شخصیت تاریخی و واقعی ملا را گاهی چنان متناقض معرفی می‌کنند که حتی می‌شود به وجود او شک نمود. در هر مقطع از تاریخ، تعثیرات محلی و بومی بر روی نام و طنز و بیوگرافی او را نباید دست کم گرفت. در بعضی از محافل علمی-تحقیقی از او فقط تصویری یکجانبه نشان داده شده و در پیام او جذابیت و انتقاد و ظرافت فکر و اخلاق شرق مورد بی‌توجهی واقع شده. او سنبل و مغناطیسی برای جذب و تصاحب طنزها و قطعات نثر کوتاه در جوامع شرق است. سؤال این است که آیا میتوان با کمک اینگونه طنزهای کوتاه که غالباً از طریق شفاهی به دوران ما رسیده‌اند، از نظر تاریخی و جغرافیایی، ملیت ملا را تعیین کرد؟ آیا ممکن است شخصی را که در زمانها، مناطق، خلقها و زبانهای گوناگون، محبوبیت یکسانی دارد به ملت و کشور و دین خاصی نسبت داد؟ به این دلیل شاید بهتر است که ملا، شخصی عام و جهانی بماند و به کشور و فرهنگ خاصی نسبت داده نشود تا بتوان بدون پیشداوری از نقش متنوع تاریخی و استعداد ادبی او سودبرد. در زبانهای گوناگون آسیایی، آفریقایی و اروپایی، صدها طنز به او نسبت میدهند و در آغاز هر تحقیقی تعیین هویت او باز هم مشکل‌تر میشود و به نقل طنزی از او: بهتر است آنهايي که جریان را میدانند، برای آنهايي که آنرا نمیدانند، تعریف کنند!

و به نظر محققین چپ، او يك ماتریالیست منتقد و خوشبین اینجهانی است که برای آزادی بیان و اندیشه دست به یقه ی حاکمان و مقدس نمایان شد و گاهی باید احتیاط میکرد تا نفله نشود، چون پیش از او، چه تعداد از اهل ذوق و ادب که از طرف جباران و مرتجعین، مهره شورشگر و کافری نخوردند و پوست پر از گاه آنان را به دروازه شهرهای قرون وسطایی نیاویختند؟ آنهايي که دیدند برای آنهايي که ندیدند تعریف کنند، تا از این طریق رعب و وحشت اندازند و منتقدین را به سکوت و سازش و فرار وادار کنند یا به مصاحبه تلویزیونی بکشانند. جامعه مردسالار هم در این بلیشوی تاریخی بیکار ننشست و طبق اصل، هرکس زورش به هر کی میرسد، ذوق و شوخ طبعی هنری بخرج داده و در صدها طنز خودساخته ی با مزه و بی‌مزه، با غرض و بی‌غرض، نام ملا را بهانه نموده و به تقلید از او به تمسخر زنان و هموعان پرداخت. دهقانان، روستائیان، عشایر و کارگران ساده دهات و شهرها، هنوز که هنوز است خلاف جوانان مدرن شهرها و قشر روشنفکر، طنزهای ملا را ساده و قدیمی و بی‌معنی و ارتجاعی و ملال آور میدانند، بلکه همچون گذشته معنی و طنز خاص پوشیده در آنها را قدر می‌نهند. حتی سالها پیش در شهر پکن در چین، گاهی در يك روزنامه دیواری عصر، به زبان چینی و اویغوری، طنزهای او به خوانندگان معمولی و ساده معرفی میشد و آنها شاید اغلب، خود یا زمانی آشنا، را در آن طنزها باز می‌یافتند.

۱۶۸- مولیر، آوانگارد زمان خود؟

قدیمیان نگفته نگذاشتند. سابقاً نقل قول میشد که هنر تنها داروی نجات بشریت است چون از میمون‌ها انتظار آموزش اخلاقی نمیتوان داشت. بزرگان تاریخ و افراد کبیر هم نه سلامتی تن و نه آرامش روح میتوانند بما بدهند، هزینه خوبیها و نیکیها را باید با قیمت گزاف پرداخت. نه خنده نشان سادیسم شخصی و مردم آزاری است و نه گریه علامت مازوخیسم و خودآزاری.

مولیر، ادیب، نمایشنامه نویس و هنرپیشه فرانسوی را بزرگترین کم‌دی نویس تاتر اروپا بشمار می‌آورند. آنتول فرانس می‌نویسد: مولیر يك لحظه کوتاه از وجدان آگاه بشریت بود که 350 سال پیش همچون جرقه‌ای در جو تاریک فرهنگی اروپا درخشید. او منتقد تیزبین زمان خود شد که همیشه يك پا در آستانه در زندان داشت و چون کولیهای مهاجر دایم در سفر بود. مولیر در سال 1673 بطور غم‌انگیزی روی صحنه تاتر حین بازی در نمایش (خسیس) در سن 51 سالگی درگذشت. او آخرین دم و نفس اش را هم حتا تقدیم تماشاچیان هنر نمود. از دیگر آثار او نمایشنامه دشمن انسان - و مریض حال - می‌باشند. مولیر یکبار به سبب بدهکاری و گرفتن وام برای راه اندازی تاتر خود یکسال به زندان افتاد. عشق او به ادبیات و نمایشنامه نویسی باعث شد که هرگونه رنج و تحقیری را بپذیرد. بعد از مرگ زودرس اش، روحانیون مسیحی از خاکسپاری او در آرمگاه رسمی کلیسای شهر جلوگیری نمودند و حین خاکسپاریش به صدادر آوردن ناقوس کلیساها و زمزمه دعاها حاضرین ممنوع گردید، فقط صنف کارگران شغل پدری اش بودند که جسد او را تا گورستان گمنامان بدرقه نمودند. مولیر با کارهایش خشم روحانیونی را برانگیخت که مخالف هر گونه تاتر و نمایشی، مخصوصاً کم‌دی بودند. آنها او را متهم به کفر و خدانشناسی کردند. صدسال بعد از مرگش دوستان او هنر اجازة یافتند برای او سنگ قبر مناسبی تهیه و نصب کنند.

مولیر بین سالها 1622 تا 1673 در پاریس زندگی نمود. نام اصلی اش پوکولین بود، پدرش از کارگران بخش دکوراسیون داخلی قصرهای لودویک 14 پادشاه فرانسه بود. زندگی مولیر سرشار از کار و مبارزه، شهرت و شکست، رضایت‌های کوتاه لحظه‌ای و درد و رنج‌های بزرگ مداوم بود. سرنوشت او خود يك کم‌دی تراژدی بدون وقفه شد. او نه تنها منتقد روحانیون مسیحی و مکتب ارتجاعی مدرسین اسکولاستیک، بلکه دشمن افشار و طبقات اشراف، فئودال و بورژوا بود. در آثارش انسان عقلگرا و خردمند همیشه پیروز است. نمایشنامه‌هایش دارای جنبه‌هایی قوی از انتقاد اجتماعی می‌باشند. او به انتقاد از روحانیونی پرداخت که زیر ماسک مسیحیت به حيله گری، نفاق، دورویی و فریب مردم ساده و زحمتکش مشغول بودند. در زمان مولیر از بیست میلیون ساکنین فرانسه بیش از دو میلیون گداهای خیابانی بودند، در حالیکه شکوه و جلال، ولخرجی و ریخت و پاش دربار لودویگ 14 در جهان شهره آفاق بودند، پادشاهی که با کلاه گیس زنانه و چکمه‌های رزمی و شمشیری بدست، دامن چاکدار و ماکسی ابریشمی، با ادا و اطوار، شرف یابان را به حضور خود می‌پذیرفت. مولیر در آثارش نشان میدهد که قشر بورژوا قبل از اینکه طبق دلایل مارکس گرفتار مبارزه آشتی‌ناپذیر پرولتاریا گردد، دچار اعتراض و خشم زن و فرزند و نوکر و کلفت خود شد که به هر قیمتی برای اعاده حیثیت و حقوق انسانی شان مبارزه میکردند.

مولیر میکوشد تا تاتر سرگرم‌کننده درباری را به تاتر مردمی و انتقادی تبدیل نماید. او با درام کم‌دی به مسایلی می‌پردازد که از زمان اریستوفان، در یونان باستان تا زمان یونسکو در پاریس مطرح شدند، یعنی به ضعف‌های شخصیتی انسان مانند غیبت، خیانت، دسیسه‌چینی، توطئه، افراط، بی‌مایگی، غرور، حسد، حسابگری فرصت طلبانه و مقام طلبی. او به موضوع اختلاف و خیانت‌های زناشویی می‌پردازد، مسئله‌ای که طی قرن‌ها همیشه در ادبیات فرانسه در باره رابطه‌های سه نفره زن و شوهر مطرح بوده. شاید به این دلیل گروهی از منتقدین ادبی، مولیر را فیلسوف اخلاقی و مصلح اجتماعی میدانند.

لایبنیتس میگوید: برای اصلاحات اجتماعی فرانسه، احتیاج به کم‌دی‌های مولیر بود نه به خوشونت‌های دولتی، هر زمان که برای مبارزه با حماقت، احتیاج به لبخند عقل و خرد باشد، مولیر اسلحه قلم را تیز میکند و به مبارزین میدهد. انتقاد او از سفسطه‌های ارتجاعی مکتب مدرسین قرون وسطایی موجب عمل‌گرایی علمی و ترقی‌خواهی اجتماعی گردید.

M.E. Montaigne (1533-1592)

موننتي ، نویسنده فرانسوي را ، پدر مقاله نویسی در غرب، در 450 سال پیش می نامند. او خالق ژانری ادبی-فلسفی بنام مقاله بود و با مجموعه “مقالاتش” نه تنها ژانری جدید بلکه تحولی فکری از زمان عصرنو تا زمان حال را موجب شد، گرچه درجایی گفته بود که محتوای تمام مقالاتش، خود وی هست. فلسفه اومانیسم فرانسوي با نام موننتي شروع شد و در کنار دکارت ، او از پایه گذاران فلسفه جدید بود، گرچه بعضی از منتقدین او را “فیلسوفی غیر فلسفی” نام گذاشتند. با وجود اینکه مقالاتش اغلب غیرسیستماتیک و اتوبیوگرافیک گونه هستند، ولی آنها حاوی سبک درخشان نویسنده گی وی میباشند. او در مقالاتش باسبکی آزاد، افکار خود را پیرامون موضوعاتی مانند : ادبیات، هنر، سیاست، تربیت، دولت، جامعه، دین و یا مسایل روزمره چون: رفاقت، شکنجه و یا در مخالفت با تعقیب دگراندیشان بیان نمود. مهمترین موضوع آثارش، دفاع از شرف و حیثیت انسانی و آزادی دگراندیشی بود. او تحمل دگراندیشان را بزرگترین صفت و تقوای دینی و اخلاقی میدانست. موننتي با فلسفه شک گرایي اش به مخالفت با مکتب مدرسین اسکولاستیک قرون وسطا پرداخت. خردگرایی و شکاکي او را بر اساس فلسفه رواقی، مخصوصا اپیکور میدانند. او در مخالفت با زنجیرهای مذهبی و فئودالی به دفاع از آزادی شخصی پرداخت. مجموعه مقالاتش صد سال بعد یعنی در سال 1676 از طرف واتیکان ممنوع شدند ، و این اقدام کلیسایی موجب شد که روشنفکران روشنگر بعدی ، از آن زمان تا امروز به نقد و اهمیت به آثارش بپردازند. یادداشتهای ادبی روزانه او نیز سند مهمی از سیر تاریخ اندیشه از اواخر دوره اومانیسم فرانسوي هستند. جمله معروف فلسفی اش به تقلید از پیرون ، اندیشمند یونانی، این بود که پرسید : “ ما چه میدانیم ؟”.

موننتي را میتوان یک اخلاق شناس دانست تا یک اخلاقگرا. او بجای وصف اخلاق، اصول رفتار و کردار انسان را مورد توجه قرار داد و در عوض آموزش درسهای اخلاقی، به انسانشناسی پرداخت. موننتي پایه گذار اخلاق شناسی فرانسوي نیز به شمار می آید. موضوع آثارش اغلب انسان است، چون به نقل از او: “هر انسانی، آینه انسانیت جامعه است”. گروهی از اهل نظر، آثار او را بخشی از تئوری و نظریه شناخت و یا فلسفه زندگی به حساب می آورند. موننتي می نویسد که وظیفه فلسفه آنست که ذات و ماهیت انسان را روشن نماید. او یکی از منتقدین فرهنگ زمان خود بود و به سیاست استعماری و اشغالگرانه آن زمان اروپا در قاره تازه کشف شده آمریکا ، اعتراض کرد و نابودی بومیان و سرخپوستان از طریق مهاجمین اسپانیایی را ، بربریت نامید.

آثار موننتي، تکانی اجتماعی برای جنبش روشنگری فرانسه آن زمان گردید. او خواست که میان اخلاق و فرهنگ باستان و عصر جدید پلی بزند و از انسان گرایی در مقابل سیاست تفتیش عقاید کلیسایی دفاع نماید. موننتي کوشید با کمک فلسفه باستان یونان به مبارزه با اسکولاستیک مدرسین بنیادگرا بپردازد. صاحب نظران چپ ، او را مبارزی مسالمت جو و روشنفکر نماینده منافع بورژوازی نوپا، در مقابل نظام فئودالی و مسیحیت مذهبی می شمارند. موننتي به شکل رئالیستی و واقعگرایانه به شرح زندگی فردگرایانه پرداخت و در آثارش به مبارزه با : اتوریته، دگماتیسم و جزم گرایی، و بنیادگرایی ارتجاعی ارتدکسی، پرداخت. کتاب چهار جلدی “مجموعه مقالات” وی شامل بیش از هزار صفحه است.

موننتي همچون هر اکلیت میگفت که چون جهان ذهن و عین دائم در حال تغییرات است، بنابراین آن قابل شناخت نیست. او ادعای شناخت حقیقی جهان را دیوانگی روشنفکرانه نامید و با تکیه بر نظرات فیلسوفی بنام سنکا گفت که به فرهنگ گذشته و سنتی باید با دیدی انتقادی نگریست. شک گرایی موننتي نقطه عطفی در زمان عصر روشنگری شد. از جمله جنبه های فلسفه شک گرایان این بود که گفتند دانش و عمل انسان نسبی و غیر پایدار میباشد. او همچون طرفداران فلسفه رواقی میگفت که انسان نباید از مرگ وحشت داشته باشد، چون ؛ فلسفه یعنی

مقدمات آشنایی با مرگ. او شناخت حقیقت مطلق و دلایل آفرینش جهان را غیرممکن دانست و خواهان جدایی عقل از ایمان گردید و مکتب ایده آلیسم را به شارلاتانی، حيله و فریب خلق الله! متهم نمود. او به عادلانه بودن ذاتی انسان، نیز متأسفانه شك داشت. مونتئی را میتوان یکی از اجداد فلسفه وجود، یا اگر بیستنیالیسم دانست.

نام اصلی میشل مونتئی (M.E. Montaigne 1533-1592)، میشل ایکوام بود. او سیاستمدار، حقوقدان، فیلسوف، و اومانیسم بود. پدرش از تاجرین شراب، ماهی، و مواد رنگرزی، زمان خود بود که بدلیل ثروت کافی، از طرف پادشاه فرانسه، لقب اشراف گرفت و توانست قصری باشکوه بخرد. مادر مونتئی گویا از یهودیان مهاجر پرتغالی به فرانسه بود. به سبب رفاه خانوادگی، مونتئی بجای تربیت مذهبی کلیسایی، یا نظامی و ناسیونالیستی، از تربیتی اومانیستی روشنفکری، برخوردار شد. او در زندگی شاهد جنگهای مذهبی اواخر قرن 16 فرانسه شد. مقالات او را تصویری رنگین از زندگی اش بشمار می آورند. یکی از آثار مشهور او خاطرات سفرهایش به آلمان، ایتالیا و سوئیس بود. مونتئی چند سالی نیز شهردار شهر بوردو در فرانسه شد، ولی دعوت هاینریش چهارم برای مقامی درباری را رد نمود و به کار نویسندگی و تئوریک در قصر خود پرداخت. از جمله دیگر مبارزات او مخالفت با سازمانهای اجتماعی-سنتی مانند: ازدواج، کلیسا، تاجگذاری و غیره بود. دلیل آشتی مونتئی با موضوع مرگ را، حوادث ناگوار زمانش مانند: شیوع طاعون، وجود جنگ، آدم کشی و آتش سوزی، یا وقایع خصوصی زندگی اش مانند: مرگ 5 فرزند خردسال و بیماری سنگ کلیه او میدانند.

میشل مونتئی، یکی دیگر از معلمان خود را، سقراط نامید. او پیش از روسو، خالق یکی از روشهای تعلیم و تربیت در غرب بود. استفاده بیشمار او از نقل قولهای دوره باستان را، میتوان آینه عقاید شخصی او دانست. پاسکال ولی از جمله مخالفان سرسخت مونتئی بود. او آثار مونتئی را ضد مسیحی و خودخواهانه نامید. تاکید مونتئی روی آزادی فرد، این سوء تفاهم را بوجود آورد که عده ای او را به جنون خودبینی و خودپرستی متهم کنند. اندیشمندان انگلیسی، مخصوصا فرانس بیکن و شکسپیر، از تحسین کنندگان آثار مونتئی بودند. بحث های مونتئی پیرامون مقوله های زندگی و پیری، باعث تحسین باکون شد. از جمله دیگر طرفداران مقاله نویسی مونتئی، میتوان از: ولتیر، روسو، ژید و نیچه نام برد. نیچه میگفت که برای تحمل جهان انسان باید با مونتئی دمخور و همخانه گردد، و بحث های مونتئی پیرامون مرگ، موجب علاقه انسان به ادامه زندگی میشوند، چون او به خواننده درس مقاومت برای ادامه زندگی میدهد. نیچه خود را از جمله خویشاوندان فکری مونتئی دانست و او را همچون شوپنهاور، از آموزگاران کبیر انسان غربی دانسته و صداقت او را قابل تحسین شمرد. استفان تسوایک، مونتئی را یکی از پیشاهنگان مدرنیته و دانش نو دانست که در مقابل تاریک اندیشی زمان خود قد علم کرده بود. گوته هم گویا از قلم و عقاید مونتئی به شگفت آمده بود.

۱۷۰- مویاساد؛ نبوغ در نول نویسی .

Maupassant, Guy de (1850 –

ادبیات تهوع، محصول ابتذال مدرنیته ؟
(1893)

موپاساد، نویسنده فرانسوی، استاد داستان، رمان و ناول نویسی قرن 19، و مهم‌ترین نویسنده واقع‌گرای فرانسه، از نظر سبک ادبی شاگرد فلور بود. منقذی پیرامون او نوشته است که او همچون فلور میخواست با کمک ادبیات تهوع، ابتذال مدرنیته زمان خود را نشان دهد. از جمله آثار او: 260 ناول، 6 رمان و 3 سفرنامه مشهور هستند. او در سفرنامه هایش به انتقاد از سیاست استعماری فرانسه در شمال آفریقا میپردازد.

منقذین چپ می‌نویسند که موپاساد گرچه نویسنده ای طبیعت‌گرا بود ولی توانست موضوعات مشخص تاریخی - اجتماعی را در ادبیات مطرح نماید. او داستان‌سرایی توانا با سبکی کامل، درخشان و طنزآمیز است و در کتاب‌هایش به طرح هنری روابط انسانها در جامعه ای فاسد و انحلال خانواده‌های بورژوازی میپردازد. موپاساد از انسانهای "چوخ بختیاری" میگوید که برای موفقیت شغلی حاضرند دست به هر فرصت طلبی و افتضاهی بزنند. او باشکافی فلسفی به دورویی اخلاقی انسان‌هایی میپردازد که برای عشق، دوستی و رفاقت ناتوان و به تقلید از غرایز فردگرایانه و رفع نیازهای مبتذل خود هستند. قشر مرفه جامعه شهر پاریس آن زمان نیز از جمله زمینه های انتقادی آثار ادبی موپاساد بودند. وی از ژورنالیست هایی میگوید که برای بالابردن تیراژ فروش مطبوعات خودی به طرح اغراق آمیز مسائل: جنسی، فساد، و توطئه گری می‌پردازند. شرح زندگی فواش نیز در آثار او جای خاصی داشت.

موپاساد در جوانی باشعر و نمایشنامه نویسی آغاز کرده بود. وی با ذره بین فلسفه شوپنهاور مخصوصاً نظریه "اراده قدرت" وی، به موضوعات اجتماعی مینگریست. او از جامعه ای میگوید که عشق بازی در بستر، ممکن است سرانجام به یک قتل ختم گردد یا جامعه ای که حداقل سالی یکبار روی فاحشه خانه های نیمه علنی آن تابلو: "به سبب شهادت جانگداز حضرت مسیح از پذیرش مشتری معذوریم!"، آویزان میشود. او همچون شکسپیر به توصیف عظمت زندگی میپردازد بدون آنکه به تحقیر و کوچک نمودن انسانهای شرکت کننده آن بپردازد. صحنه حادثه غالب آثار او استان نرماندی در شمال فرانسه بود؛ جایی که او طبیعت و مردم اش را بخوبی میشناخت. چند ناول او نیز پیرامون: کابوس، اشباح، و نیروهای مافوق طبیعی هستند. در بعضی از آثارش او به موضوعات غمگین و افسرده نیز میپردازد و در پاره ای از داستانها، بیماران سیفلیسی قهرمان کتاب هستند.

موپاساد حتی امروزه یکی از نویسندگان مورد علاقه قشر کتابخوان فرانسه است. او یکی از اعضای گروه طبیعت‌گرای اطراف زولا بود که با سبک مختصر و کوتاه مینوشت. موپاساد از طریق فلور با محافل آوانگارد در دهه های 70 و 80 قرن 19 آشنا شد. او گرچه شاگرد استادی مانند فلور بود ولی هیچگاه به نبوغ استادانی چون چخوف و تورگنیف نرسید. چخوف حتی برای شرح ابتذال جامعه روس از موپاساد آموخته بود و موپاساد از نظر محبوبیت داستانهای عامیانه اش، بهتر از آلن پو بود. موپاساد گرچه از نظر هنری به درجه کیفیت کارهای: همینگوی، هنری جیمز، تورگنیف، و چخوف نرسید ولی به مشهوریت و محبوبیت آنها رسید.

گایده موپاساد بین سالهای 1850 تا 1893 در فرانسه زندگی نمود. او در خانواده ای اشرافی در نرماندی در شمال فرانسه بدنیا آمده بود و چندسالی همکار وزارت فرهنگ و آموزش فرانسه بود. وی بعد از ترک تحصیل در رشته حقوق، بطور حرفه ای بکار نویسنده گی پرداخت. از جمله شباهتهای موپاساد با نیچه این است که تقریباً همعصر بودند و همچون نیچه بر اثربیماری سفلیس به جنون رسید و همچون او در سن جوانی در 43 سالگی درگذشت. از نظر شباهت ظاهری نیز مانند نیچه سیل‌های قطوری داشت.

از موپاساد حدود 300 اثر مانند: داستان، ناول، رمان، و سفرنامه بجا مانده؛ از آن جمله: قلب ما، جهاز، بل امی، حوری، یک زندگی، دوبرادر، قوی چون مرگ، سفرنامه زیر آفتاب، خانواده تلیر، دوشیزه فیفی، خواهر و برادر روندولی، و مجموعه آثار 12 جلدی وی. رمان

مشهور "بل امی" اثری است و اقعگرایانه که باسبکی انتقادی و طنزآمیز به معرفی قشر مرفه آنزمان شهرپاریس می پردازد. این رمان تا سال 1887 حدود 51 بار تجدید چاپ شده بود.

۱۷۱- نجیب محفوظ، پیش از مرگ!

پیش از اینکه نجیب محفوظ نویسنده مصري چندي پیش فوت نماید، وي حدود 44 رمان مشهور نوشته بود. او در سال 1911 میلادي در قاهره بدنیا آمد و بعد از پایان دبیرستان به تحصیل فلسفه در دانشگاه پرداخت، سپس به شغلي اداري در دانشگاه و سازمان اوقاف کشور مصر مشغول گردید، چون به نقل از او: در کشورهای عقب افتاده، هر نویسنده یا هنرمندی، قبل از هرگونه خلایقي نیاز به يك شغل نان آور دارد. مبارزات سياسي و جنبي او از دوران جواني عليه استعمارگران انگلیس و سلطنت پادشاهي فاروق شروع گردید. اگرچه او از قشر مرفه شهر وند قاهره بود ولي در آثارش به توصیف مشکلات همه انسانهاي اطراف خود پرداخت. او در طول عمر طولاني خود فقط دو بار کشورش را ترک نمود. او غیر از رمان و داستان، چند فیلمنامه نیز نوشت. او در سال 1988 جایزه ادبي نوبل را از آن خود نمود. مشهورترین اثر او کتابي است با عنوان (بچه هاي محل ما). بعد از اعلان جایزه نوبل براي او، موجي از اخبار موافق و مخالف پیرامون او در رسانه هاي جمعي مصر پخش گردید. گروههاي بنیادگرای اسلامي ادعا کردند که او بدلیل انتقاد از دین، رعایت و تبلیغ معیارهاي استتیک و زیبایی شناسي هنري غرب، و پخش و نشر سازشکاری اجتماعي و سياسي بين روشنفکران عرب و طرفداري از پروسه صلح بين مصر و اسرائیل، این جایزه را از غریبها بعنوان پاداش دریافت نموده است. بدلیل اینگونه تبلیغات منفي، در سال 1994 سوء قصدي به جان او انجام گرفت که نزدیک بود به مرگ او منتهی شود. نقد ادبي چپ بر این باور بود که نجیب محفوظ در آثارش، برای آخرین بار و به طریق بنیادین و برای همیشه با دین تصفيه حساب نموده است! شاید غیر از دلایل بیماری و کهولت، به سبب پخش اینگونه نظرات و ادعاها بود که نجیب محفوظ در جشن دریافت جایزه نوبل شرکت نمود و تنها برای حضار، پیامي کتبي فرستاد. او نخستین نویسنده ي عرب زبان و از محدود دریافت کنندگان نوبل غیر مسیحي و غیر یهودي ادبیات است. گرچه از سال 1943 در مصر جایزه اي برای بهترین رمان سال تعیین شده، ولي قشر روشنفکر افراطي، سالها هنر رمان نویسي را پر حرفي خاله زنانه اي برای شکم سیرها بحساب مي آورد. نجیب محفوظ در زمینه ادبیات عرب خود را زیر تاثیر منابع اسلامي نیز میدانست. از جمله اعترافات طنزآمیز او در حضور روزنامه نگاران این بود که بستن کراوات را هیچگاه یاد نگرفت و بهترین غذای مورد علاقه اش، سوپ آب لوبیا است!، همانطور که جالب ترین ژانر ادبي براي او مطالعه رمان است. از جمله ابرازهاي ملي گرایی او این بود که میگفت؛ گرچه خلق مصر از نظر صنعت از قافله جهانی عقب افتاده ولي از نظر فرهنگي از ابر قدرتهاي اتمی پیشرفته تر است! به نظر، او این تمدن و فرهنگ مصر بود که پیش از هفت هزار سال پیش، حتا قبل از یونانیها، به کشف و خلق خدا و وجدان پرداخت. از نظر موضع سياسي، او خود را بخشي از جناح چپ جنبش ملي مصر میدانست! و بسته به محفل شنوندگان اطراف خود، گاهی از سوسیالیستهای تخیلي سیصدسال پیش فرانسه و گاهی از ظهور مسیحایی امام مهدی عسکری دفاع میکرد، گاهی بازگشت بدوران پرشکوه و جلال اهرام فراعنه مصر و گاهی خواب صدر اسلام را میدید! در "مانیفست" خود که اغلب در حضور روزنامه نگاران و معمرین امنیتی لباس شخصی بیان میکرد، تاکید مینمود که او نه تنها به اسلام اعتقاد دارد بلکه به سرزمین پدریش عشق میورزد، اتحاد ساکنین مصر را میخواهد و آرزوي وحدت دنیاي عرب را دارد، طرفدار عدالت و برابري است، به آزادي و دمکراسي احترام میگذارد، از عقل و منطق در رفع مشکلات کمک میگیرد، جویاي حقیقت است و در آثارش از هنر و زیبایی و لذات ناشی از آنها دفاع میکند.

اواوضاع جوامع اسلامي گله و شکایت مي نمود و میگفت که به علت بیسوادی حاکم، اکثر مردم حتا نمی توانند تصوري از شغل نویسنده داشته باشند و فکر میکنند که نویسندگی نوعی بازی و سرگرمی و توطئه گری کناهکارانه است. اومشهوریت نویسندگی خود دردوران جوانی را مدیون سید قطب میدانست. او سید قطب را یکی از اولین و معروفترین منتقدین ادبی کشورهای عربی میدانست. سید قطب بعدها بعلت عضویت در سازمان اخوان المسلمین و اقدام جهت سرنگونی جمال عبدالناصر در سال 1966 اعدام گردید.

نجیب محفوظ در آغاز فعالیت ادبی خود تصمیم گرفت چهل رمان پیرامون مصر باستان و فراز و فرود فراغه بنویسد تا جنبه های ملی تاریخ مصر را به نمایش بگذارد. جنبش ملی و استقلال طلبی سالهای 1920 تا 1930 موجب علاقه روشنفکران و نویسندگان به دوران باستان در ادبیات شده بود و رمانتیکهای اجتماعی، ترمیم و بازسازی "قناتها" را راه نجات کشاورزی کشورهای "شرق ال اوسط" با آب و تاب خاصی پیشنهاد می نمودند. نقد ادبی به سه رمان اولیه او نام بامسمای "مکتب فرعون" داد. او با گزارشهایی از "عهد حجر" میخواست مرهمی برای زخمهای جدید ساکنین جلگه های اطراف رودخانه نیل بیابد ولی بعد از مدتی دست از نوشتن رمانهای تاریخی کشید و به موضوعات روز جامعه اطرافش پرداخت. محفوظ بعد از دوره رمانهای تاریخی، به نوشتن آثار رئالیستی و واقعگرایانه پرداخت و درشش رمان جدید، زندگی، تغییر و تحولات طبقه متوسط شهری مصر را از زمان جنگ جهانی اول به نمایش گذاشت. ادب شناسان اینگونه آثار او را تحت تاثیر ادبی نویسندگان قرن 19 اروپایی، از جمله والتر اسکات میدانند. محفوظ با اعتقاد عمیق انسان دوستی، به خلق رمان و داستان و فیلمنامه پرداخت. او از پایه گزاران ادبیات مدرن غرب نیز است، گرچه ادبیات جدید عرب، دهها سال زیر تاثیر ژانر داستان نویسی بوده. خلاف سایر کشورهای عربی، در مصر از سال 1940 علاقه به رمان نویسی در بین اهل قلم آغاز گردید و حتا از طرف وزارت فرهنگ، سالانه جایزه ای برای بهترین رمان سال، تعیین گردید. در آثار نجیب محفوظ، جبر و اختیار، دومقوله فلسفه ای اسلامی، مدام در حال نبرد باهم هستند. پرسشهای فلسفی در آثار او اغلب منتهی به آرزوی عملی نمودن نوعی سوسیالیسم تخیلی ادبی میشوند. اتفاقات سرنوشتی، بخش دیگری از موضوع آثار او را تشکیل میدهند. سرنوشت در آثار او، دشمنی است که حتا اربکار بردن خشونت و زور نیز خودداری نمی کند. از نظر سبک ادبی، او از بکار بردن لهجه ها و گویش های عامیانه و محلی در آثارش خودداری نموده و تنها زبان گرامری ادبی را بکار میبرد. لوئیس اسود در این زمینه خطاب به او گفته بود که اگر نویسنده ای نتواند و یا نخواهد از لهجه ها و گویشهای عامیانه در آثارش استفاده کند، بهتر است که دست از نویسنده گی بردارد و سراغ "آهنگری" برود. نجیب محفوظ، بزرگترین دشمن هنر را تقلید و کپی کردن چشم بسته میدانست. او میگفت که آزادی در جامعه موجب شکوفایی علم و فرهنگ و آموزش میشود. به نظر او ادبیات باید مسایل اجتماعی را برای خواننده بصورت هنری و جذاب در آورد، چون هنر و ادبیات موجب جلای شخصیت انسان، رضایت روحی، صداقت و صفای قلبی، میشوند. به عقیده او فرهنگ اغلب کشورهای شرق، چنان قوی و زیباست که آنها نباید ترسی از هجوم فرهنگ غرب صنعت زده داشته باشند. او در رابطه با فرهنگ اسلامی به نقل از داستانی میگفت که در جنگی با سپاهیان دولت بیزانس که سپاه اسلام پیروز شده بود، مسلمانان، اسیران جنگی خود را با چند صد کتاب مربوط به فرهنگ و تمدن یونانی در زمینه های علم و پزشکی و فلسفه مبادله نمودند، گرچه یقینا آنها میدانستند که آن کتب، باقیمانده و نتیجه فرهنگ و تمدن دوران "جاهلیت" و خدانشناسی دوران باستان بود. نجیب محفوظ خود دوستدار آثار: دیکنز، مولیر، سوفوکلس و شکسپیر بود. آثار اجتماعی و واقعگرایی انتقادی او خواننده را بیاد داستانهای مویساد و چخوف یا رمانهای توماس مان و داستایوسکی، می اندازند. و در ادبیات جهان، او آثار: تولستوی، کافکا، پروست، جویس، ایسن، فلوربت، استاندال، سارتر، کامو، همینگوی و فاکنر را فراموش نشدنی میدانست.

۱۷۲- بچه پولدارهایی که انقلابی و روشنگر شدند .

- نویسنده شاکي و ادبیات افشاگر
 - نویسنده ي افشاگر اصلاحات دروغین
 - انتقاد سوسیالیسم تخیلی، از بوروکرات ها و اصلاحگرایان بی عمل

ن . شچدرین ، نام مستعار نویسنده ای است بنام (میخائیل سالتیکف شچدرین) ، نویسنده سبک طنز رئالیستی ادبیات روس در قرن 19 است. شچدرین در آغاز، نام راوی دریک داستان بلند میخائیل سالتیکف بود، که بعدها نام مستعار وی گردید.

شچدرین ، گویا آنطور که منتقدین لیبرال در غرب ادعا میکنند، بر اثر یک سوء تفاهم ناخواسته ، نویسنده مورد علاقه استالین شد . ولی اگر اینطور باشد ، چرا لنین نیز احترام خاصی برای شچدرین و آثار ادبی اجتماعی وی قائل بود. گورکی نیز میگفت که برای آشنایی با اوضاع اجتماعی روسیه در نیمه دوم قرن 19، باید به مطالعه آثار سالتیکف پرداخت . کتاب (یادداشت های روزانه ایالتی) شچدرین را آغاز ادبیات (شاکي و افشاگرانه) روسیه تزاری مینامند. شچدرین در تمام طول عمر خود به ایده‌های سوسیالیسم تخیلی وفادار ماند و در آن راه مبارزه نمود . او نقش اجتماعی ادبیات را غیرقابل گذشت و غیرقابل تصور میدانست. شچدرین بر اثر شرایط اجتماعی آنزمان ، برای بهبود زندگی انسان ، به تغییر و تحول اجتماعی اعتقاد داشت و نه به انقلاب بنیادین . شچدرین را اولین نماینده مکتب طنز رئالیستی روسیه می نامند. او با طنزی روشنگرانه و گزنده به حمله و انتقاد از روابط اجتماعی جامعه طبقاتی تزاری پرداخت . او در دهه 40 قرن 19 در محفل پتراشفسکی با ایده‌های سوسیالیسم تخیلی سنت سیمون و فوریه آشناگردید و حدود چهار دهه به انتقاد از بوروکراتی فاسد تزاری ، رفتار زمینداران قدر و زورگو ، پرحرفی ، روده درازی و روشنفکران لیبرالها و خشونت و اوقات تلخی نمایندگان سرمایه داری روسیه پرداخت. اوسرانجام در دهه 40 قرن 19 بدلیل تبلیغ ایده‌های روشنگرانه و سوسیالیسم تخیلی ، محکوم به 7 سال تبعید گردید . شچدرین زیر تاثیر ایده های دمکراتیک انقلابی به مبارزه با تزاریسیم و نظام مالک الرعیتی آن پرداخت و بعد از بازگشت از تبعید، یکی از رهبران جنبش دمکراتیک انقلابی روس شد. او در بیشتر آثارش به علل عقب افتادگی جامعه روس و دستگاه بوروکراتیک امپراطوری تزاری پرداخت و زمانیکه به انتقاد از ایده‌های اوتوپی رمان (چه باید کرد ؟) چرنیشفسکی پرداخت ، این اقدام او را انشعاب در موضع (نیهلیست ها) لقب دادند.

آثار کتبی شچدرین شامل : رمان ، داستان ، نمایشنامه ، قصه ، یادداشت و مقاله هستند. در تاریخ ادبیات ، طنز او را گاهی با سویتت مقایسه میکنند. اودرجوانی به (پوشکین جدید) روس مشهور شد. امروزه شچدرین را تحت تاثیر گوگول و مکتب ناتورالیسم او بشمار می آورند. او درمقابل (زبان اربابی) گوگول ، از (زبان رعیتی) عامیانه درآثارش استفاده نمود و رئالیسم شاعرانه تورگنیف را درمقابل رئالیسم (تلخ ، وحشت آور و اغلب طنزآمیز) شچدرین قرار میدهند. اگر تورگنیف از زمینداران ، مالکین و اشرافی گزارش میدهد که با زنان زیبایی دهقانان روابط عاشقانه دارند ، شچدرین خبر از زنان خوشگذران : کارمند و مقامات بالای لشکری و کشوری و دربار میگوید که به استثمار جنسی و احساسی : گماشته ها، نوکران ، درشکه چی ها و کالسکه چی های فقرزده می پردازند. غالبین درپشت آثار ادبی شچدرین پیرامون زندگی اجتماعی مردم ، هدفی تحقیقی ، جامعه شناسانه و علمی قرار دارد. فرهنگنامه آثار او شامل واژه‌های اقشار و گروه‌های گوناگون جامعه ، از جمله : سرباز ، ژاندارم، دهقان ، بازرگان ، روحانی ، قاضی و غیره هستند. او آنزمان بااستفاده از زبان عامیانه و یا قصه های کلیله و دمنه ای، باعث گيجي و سردرگمي سانسورچیان حکومتی شد.

اوبانتشار اولین اثرش یعنی (یادداشت های ولایتی) در سال 1856 ، رهبر طنز ادبی اجتماعی روسی و جهانی شد . کتاب طنزآمیز (قصه ها) ی او بیان کننده واضح جزئیات عقاید سیاسی وی می باشند. این کتاب که که با عنوان (نیکی ها و پلیدی ها) در غرب ترجمه گردید ، در میان جنبش کارگری آن زمان اروپا، طرفداران زیادی یافت . کتاب (یادداشتهایی از مراکز ایالتی) او ، مقالات طنز و افشاگرانه ای پیرامون عقب ماندگی روستاهای روسیه تزاری است . شچدرین در دو کتاب (تاریخ شهر) و (اربابان پمپادور) به افشای حکومت مطلقه و تظاهر مقطعی تزاریسم به اصلاحگرایی و لیبرالیسم پرداخت . او در (داستانهای بیگناه) و (نشانه های زمان) به انتقاد از اشراف ضد اصلاحات و لیبرالهای پرحرف و بی عمل اشاره نمود . شچدرین به معرفی نظام اداری فاسد و رشوه خواری میپردازد که فاقد توانایی اصلاحگریانه است . مکانیسم بوروکراتیک و ساختار نظام: نمایندگی و سلسله مراتبی، در امپراطوری تزاری نیز مورد تجزیه و تحلیل قلم شچدرین واقع شدند . شچدرین در کتاب (سفر به پاریس) به انتقاد از سرمایه داری در غرب و در کتاب (مناظرزیبایی زمان حال) به مبارزه با ارتجاع فئودالیسم روس پرداخت . خاطرات شچدرین در غرب، با عنوان (درخارج) ، انتقاد از لیبرالیسم ، پارلامنتاریسم ، پروسه صنعتی و مکانیکی شدن جوامع غرب و جمهوری سوم فرانسه و آلمان بیسمارکی در دهه 70 قرن 19 است . شخصیت های آثار او اغلب از میان : حاکمان ، زمینداران ، کارمندان دون ! و ارشد ، نظامیان ، تجار و بازرگانان ، زوار ، مسافران ، مؤمنین ، مجنونهای خدایپرست ، و دیوانه های نابغه ، هستند . در کتاب (چگونه يك دهقان شکم دو گروهان ژاندارم را پر میکند؟) ، او به اطاعت کورکورانه و برده وار دهقانان روس اشاره می نماید . شچدرین باتکیه بر مکتب ادبی ناتوریسم ، در کتاب (تضاد و تناقض ها) ، به جنایات و خطرناک بودن حاکمیت نیکولای اول اشاره نمود .

او سالها در کنار نکراسف دبیر مجله (اوراق سالنامه میهنی) بود و همچون هرتسن و داستایوسکی بدلیل تبلیغ ایده های سوسیالیسم تخیلی، سالها در تبعید بود . نمایش وحشیگرانه اعدام مصنوعی داستایوسکی در میدان شهر دریک سحرگاه سرد و یخزده به جرم شرکت در جلسات این محفل، در تاریخ مبارزه عدالتخواهانه ، بی نظیر است . لنین بعدها مجله هرتسن را آغاز (شکست سکوت برده وار) نامید . شچدرین درخارج ، از طریق تورگنیف با فلور و زولا شخصا آشنا شد .

از جمله آثار شچدرین : چگونه يك دهقان شکم دو گروهان ژاندارم را پر میکند؟ ، نامه هایی به عمه جان ، نامه هایی درباره ولایات دورافتاده، یادداشتهایی از نقاط پرت افتاده ، سفر به پاریس ، مناظر و زیبایی های زمان حال ، داستانهای بیگناه ، نشانه های زمان ، آقایان و خانمهای خانواده پمپادور، قصه ها ، تضادها و تناقض ها ، يك موضوع بسته بندی شده . و از جمله رمان های او : اربابان تاشکندی ، اربابان خانواد کولولف ، تاریخ يك شهر، منظره های مدرن ، و زندگی يك نجیب زاده ، هستند .

ن . شچدرین یا میخائیل سالتیکف شچدرین، در سال 1826 در شهر پتروگراد در خانواده های زمیندار و کارمند دربار دنیا آمد . پدرش از اشراف و مادرش ، دختر یکی از بازرگانان ثروتمند بود . شچدرین از سال 1855 تا مرگ نیکولای اول در تبعید بسر برد و در آنجا با فقر و فلاکت ایالات و ولایات دورافتاده روس آشنا شد، ولی بعد از انتشار اولین آثارش یعنی : (تضادها و تناقض ها) و (موضوعی بسته بندی شده) ، به معاونت فرمانداری در رازان انتخاب گردید . در سالهای اقامت در رازان بر اثر جدیت و شهامت در امور اصلاحات، به او لقب (معاون روبس پیر) دادند .

دو اثر مهم شچدرین ، دو رمان : اربابان تاشکندی و اربابان خانواده کولولف، هستند . شچدرین در کتاب تاشکندیها به افشاگری معمران استعماری تزاری میپردازد که خودرا زیر لوای فرهنگدوستی مخفی کرده اند . در زبان رمز شچدرین ، تاشکند نماد تمام روسیه و جامعه ای عقب مانده ، رشواره خوار و فاسد ، در امپراطوری حکومت تزاری است . تاشکند ، سنبل

جایی است که بقول معمورین تزاری میتوان توی دهن مردم زد. بعدها گویا شهر ایروان، این شهرت سنلیک نژادپرستانه را بخود گرفت. اواز سکوت کارمندان و معموران متوسط و پائین گزارش میدهد که فقط دستوربگیرانی هستند که به آزار و استعمار مردم نواحی ایالات آسیایی می پردازند. شچدرین نام هایی نمادین مانند: آدم بی خیر و بی مصرف، یا احمق آباد را نام های نظام استعماری دانست.

ولی شاهکار شچدرین، رمان (اربابان خانواده گولوف) است که شرح زوال سه نسل یک خانواده اشرافی زمیندار است. در تاریخ ادبیات جهانی این رمان را رقیب رمان (تارلف، حیلہ گر و خرمقدس) مولیر بشمار می آورند. این کتاب، غم انگیز ترین رمان اجتماعی ادبیات روس است که زوال: روانی، اخلاقی، و فیزیکی خانواده ای ثروتمند و مقتدر را شرح میدهد و آنرا در کنار بهترین آثار تولستوی و تورگنیف، عجیب ترین کتاب رئالیسم انتقادی ادبیات روس بشمار می آورند. منتقدین ادبی مدعی شدند که شچدرین بدون این رمان، بعنوان یک ژورنالیست طنز نویس در تاریخ ادبیات روس ثبت میشد. او در این کتاب، صفات و عوارضی مانند: الکلی شدن، بدمستی روزانه، تنبلی، بی غیرتی و بی عملی را آغاز (وجدان وحشی شده) و زوال خانوادههای اشراف و زمیندار روس نامید.

N. Stschedrin (1826 – 1889)

یا با نام اصلی:

Michail Saltikow, Schtschedrin (1826 – 1889), Nadine Gordimer (1923 - ?), Wislawa Szymborska (1923 - ?)

۱۷۳- زنان،- از رئالیسم سوسیالیستی تا رئالیسم انتقادی .

دو زن، و دو جایزه ادبی نوبل .

در اینجا بطور مختصر به زندگی و آثار دوزن برنده جایزه نوبل در ادبیات اشاره میشود. یکی لهستانی است که در مکتب رئالیسم سوسیالیستی سرود- و دیگری اهل آفریقای جنوبی است که به سبک رئالیسم انتقادی نوشت.

خانم نادینه گوردیمر، نویسنده سفیدپوست آفریقای جنوبی به دو دلیل نویسنده ای خودمانی است. اول اینکه او خالق رمانها و داستانهای سیاسی ضد آپارتهاید و ضد نژادپرستی سفیدان حاکم در آفریقای جنوبی است، دوم اینکه در غالب آثارش مارکسیستها و کمونیستها سفیدپوست، و لیبرالهای هومانیست به پشتیبانی از جنبش ضدآپارتهاید سیاهان میپردازند، و تحت فشار و تعقیب حاکمان سفیدپوست آن کشور فرار میگیرند.

نادینه گوردیمر ریشه های اروپایی دارد. مادرش یک زن انگلیسی، و پدرش یک یهودی از کشور لیتوانی بود. او در آثارش به توصیف زندگی سیاهان فقیر جامعه میپردازد و در مصاحبه ای گفته بود که همیشه با محافل روشنفکری چپ درکشورش در تماس بوده است. موضوع غالب آثار او رابطه میان سیاهان و سفیدپوستان است. او خواهان جامعه ای آزاد و بدون تبعیض نژادی میباشد. او با جامعه راسیستی برخوردار ادبی می نماید. آثارش پیرامون شرایط آفریقای جنوبی در زمان حکومت آپارتهاید است. او از عقل و اخلاق شهروندان سفیدپوست تقاضا دارد که بخاطر یک هومانیسم لیبرال در مقابل تبعیض نژادی مقاومت کنند.

نادینه گوردیمر در یک خانواده بازرگان دریکی از شهرهای صنایع معدن آفریقای جنوبی بدنیا آمد. وی در دوران کودکی چون اجازه نداشت در بیرون از خانه با سیاهان بازی کند، خود را با کتاب و مطالعه مشغول نمود. او در دوران نوجوانی تحصیلات دانشگاهی اش را ناتمام گذاشت و بطور تمام وقت خود را در خدمت مطالعه و خلق ادبیات قرارداد. او را آلمان وجدان آفریقای جنوبی نامیدند. گرچه دیگران او را فمینیسم میدانند، او خود را مبارزی علیه راسیسم بحساب می

آورد. نادینه گوردیمر یکی از پایه گذاران شورای نویسندگان مستقل آفریقای جنوبی در زمان آپارتهاید بود. زمانیکه در دهه 50 قرن گذشته یک گروه سفیدپوست روشنفکر به مخالفت با سیاست آپارتهاید پرداخت، او به این گروه پیوست. در سال 1962 بعد از دستگیری ماندلا، کنگره ملی آفریقا تمایلات مارکسیستی یافت. بعد از انقلاب و پیروزی جنبش سیاهان، او به نلسن ماندلا برای نوشتن بیوگرافی اش کمک نمود.

در زمان آپارتهاید بعضی از آثار گوردیمر به اتهام تمایلات کمونیستی ممنوع شدند. او در مصاحبه ای گفته بود که "من چیز زیادی درباره حزب کمونیست نمیدانم ولی با چند نفر از آنان دوستی نزدیک داشتم. من شاهد شهادت آنان بودم که به من نیز جرئت مبارزه و از خودگذشتگی دادند". گروهی از منقدین ادبی با اشاره به آثار او مدعی شدند که در آثارش نقل قولهای مارکسیستی زیادی شده. نادینه گوردیمر خلاف همکاران سیاه پوستش گرچه مورد سانسور قرار گرفت ولی وادار به مهاجرت و زندان نشد. یکی از دلایل اعطای جایزه نوبل در سال 1991 به او این بود که او با کمک توانایی قلمی اش کوشید تا به وقایع تاریخی شکلی اجتماعی و امروزی بدهد. برای این هدف کمیته نوبل به سه اثر او یعنی - داستان پسر، خانواده یولی، و داستانهای کوتاه وی، اشاره نمود. کمیته اعطای جایزه نوبل با تحویل این جایزه به او، رد راسیسم و مخالفت با حاکمیت سفیدان بر سیاهان را نشان داد.

گوردیمر تاکنون خالق 13 رمان، 10 جلد کتاب داستان کوتاه، 150 مقاله، و دهها سخنرانی و مصاحبه بوده است؛ از آنجمله - 6 قدم زمین، غریبه ای میان غریبه ها، مهمان محترم، صاحب، دختر بورگر، یک بازی طبیعت، داستان پسر، انسان بدون همراه، سلاح خانوادگی، مردی خیابانی، جادو زدایی، و انگیزه عاشق شدن، هستند. او در آثارش پائیدگی یک جامعه راسیستی را پیش بینی میکند. روابط خصوصی میان سیاهان و سفیدان نیز موضوع بعضی از آثار او هستند. او به سفید های چپ و لیبرال اشاره میکند که از مبارزات جنبش کنگره ملی آفریقا حمایت میکنند. رمان "دختر بورگر" او را مهمترین رمان سیاسی وی میدانند. بعضی از رمانهایش سالها در آفریقای جنوبی سانسور شدند، ولی عجیب است که او خود را نویسنده ای سیاسی نمیداند بلکه هنرمند بشمار می آورد. بعضی از آثارش اکنون در حال فیلم شدن هستند. او در آثارش به توصیف انسانهایی میپردازد که در شرایط بحران وجودی، دچار خشونت راسیسم یک دولت زورگو میگردند.

گرچه نویسندگان مورد علاقه گوردیمر، - کافکا، پروست، جویس، و فورستر، هستند، او در رئالیسم انتقادی تحت تاثیر نظرات لوکاچ است. او از آغاز با دفاع از آزادی بیان و ادبیات، به مبارزه علیه دولت پلیسی پرداخت. هومانسیم شجاعانه و شهادت اجتماعی او باعث شد که او علیه خشونت و بی عدالتی علیه سیاهان، اعتراض نماید. رمانهای جدید او نشان ناتوانی لیبرالهای سفید طبقه متوسط در مبارزات اجتماعی بعد از انقلاب هستند.

ویسوا چیم بسکا، شاعر لهستانی و برنده جایزه نوبل در سال 1996 است. او در آغاز خالق چند کتاب شعر در مکتب رئالیسم سوسیالیستی بود. امروزه اشاره میشود که آثار او را نمی توان وابسته به یک مکتب ادبی خاص بشمار آورد، گرچه اشعارش در سنت ادبیات فلسفی بشمار می آیند. بخشی از اشعارش نه تحت سنت تاریخی و نه تحت تاثیر مکتب رئالیسم سوسیالیستی هستند، بلکه فرد با همه رنجهای و ضعف هایش مورد توجه قرار میگیرد. گروه دیگری شعر او را در مکتب ادبیات کلاسیک بشمار می آورند، چون زبان در دوره شکاک مدرن و پست مدرن برای شاعر، عنصری بیگانه شده است. جایزه نوبل به آثاری تقدیم شد که پرسش واقعیت انسانی را عمده میکند و رابطه بیولوژیک و تاریخی را بطور طنز، ولی دقیق مطرح می نماید.

در نظر او زندگی یعنی رد، انکار، ونفی پوچی. او میگوید که در زندگی هیچ سئوالی مهمتر از سئوالات ساده لوحانه نیست. او در اشعارش با طرح پرسشهای ساده لوحانه به نقش

خرابکارانه تمدن صنعتی فعلی میپردازد. امروزه اشاره میشود که اودرسالهای 1956/1957 بادوکتاب شعرش خط ایدئولوژیک حزب کمونیست حاکم در لهستان رانمایدگی میکرد. امروزه سؤال میشود که در آثار او تا چه اندازه ایدئولوژی لنینستی و تئوری ادبی رئالیسم سوسیالیستی مطرح میشوند. در پاره ای از اشعار او ساده گی و انعکاس افکار فلسفی وجود دارند. او مدعی است که حتی افکار ساده لوحانه نیاز به یک اندیشه فلسفی دارند. چون او در اشعارش از زبانی ساده، روزمره، و عامیانه استفاده میکند، غالب اشعارش برای هر کسی قابل فهم هستند. او بعدها غیر از مارکس و لنین، تحت تاثیر فلسفه هایدگر و سارتر قرار گرفت. منقد با ذوقی ادعا نمود که اشعار او همچون موسیقی موتزارت، آهنگین، - و همچون موسیقی بتهوون، پرهیجان و خشم انگیز هستند.

غیر از 200 شعر مهم و مشهور، او خالق آثار دیگری از جمله - پایان یک قرن، پتی را صدا بزن، منظره ای شنی، نمک، دلیل زندگی مان، خدا حافظ تا فردا، آینده خاطرات مان، گپی با گونتر گراس، اشعار منتخب، به هر حال، رقمی بزرگ، انسانها روی پل، آغاز و پایان، و غیره است. او همچون تئوریسین های لیبرال درباره مارکسیسم بعدها نوشت که به هر ایدئولوژی که مدعی داشتن جواب برای هر پرسشی است، باید شک نمود. او یکی از مترجمین مهم شعر فرانسوی بزبان لهستانی بوده است.

وی در سال 1923 بدنیامد و در سال 1962 از حزب متحد کارگری لهستان خارج گردید. او از زمان اجرای حکومت نظامی در سال 1981 به همکاری با جنبش وحدت کارگری به رهبری لخ والسا پرداخت. او از جمله پایه گذاران کانون مستقل نویسندگان لهستان بود. وی غیر از جوایز گوته و هردر، برنده جایزه ادبیات نوبل در سال 1996 بود. آثار او نقش مهمی در ادبیات زمان حال کشور لهستان داشته اند.

گوردیمر در دانشگاه به تحصیل جامعه شناسی و زبان و ادبیات لهستانی پرداخت. وی میگوید که گرچه شعرش زنانه نیست ولی زن بودن در جهان امروز یکی از جنبه های هستی زندگی بشر است. او در پاره ای از اشعارش به زندگی ناامن، اتفاقی، غیر قابل شناخت و غیر قابل پیش بینی انسان، اشاره میکند. وی در رابطه با حکومت های دیکتاتوری گفته است که شغال هیچگاه به انتقاد از خود نمی پردازد.

۱۷۴. چرا می نویسید، چگونه می نویسید؟

نویسندگی - پرسش های ما، جوابهای شما.

- آیا بر اثر نویسندگی قدری مغرور یا خوخواه شده ای؟
- آیا در آثارتان از موضوعات خصوصی، بیوگرافی یا توبیوگرافیک استفاده می کنید؟
- چگونه آغاز می کنی، آیا قبلا یاد داشتهایی را تهیه کرده ای؟
- بامداد مینویسی یا باخوکار یا با ماشین تایپ یا با کامپیوتر؟
- موضوع را قبلا در سرآماده کرده ای یا حین نوشتن بیاد می افتد؟
- دروغهای زبردستانه ادبی چه موقع حین مطالعه یا در زندگی به حقیقت نزدیک میشوند؟
- آیا آموزگاری ادبی داشتی یا کتاب جالبی روی نویسندگی ات تاثیر گذاشته است؟
- آیا نویسندگی وسیله ای برای رابطه برقرار کردن با دیگران است؟
- آیا از طریق نویسندگی می خواهی فراموش نشدنی، بیادماندنی، و ابدی شوی؟
- مارکز میگفت مینویسد برای اینکه دیگران به او عشق بورزند، حق با او است؟
- چه معیارهایی برای ادبیات خوب داری؟
- چگونه آغاز می کنی؟

علاقه به جلسات شعر و داستان خوانی خود، داری یا از آن بیزاری؟ یا بخاطر معروفیت، فروش کتاب یا رابطه با خواننده آنرا انجام میدهی؟
آیا پدر و مادرت اهل مطالعه، باسواد، بودند، آیا در خانه کتابی غیر از حافظ یا شاهنامه یا قران داشتید؟

در دوران کودکی و نوجوانی دسترسی به کتاب و کتابخانه داشتی؟
چه کسی ترا با کتاب آشنا نمود، چند سال داشتی؟
چرا می نویسی، چگونه می نویسی؟
آیا نقل قول: "تجربه، تقلیدی از ایده است" حقیقت دارد؟
نخستین بار چه زمانی شروع به نویسندگی نمودی؟
معلم ادبی و مطالعاتی ات چه کسی، یا کسانی بودند؟
نیچه مینویسد: "موضوعاتی که در داور باشند، در خاطره می مانند"، آیا درد و رنج موجب نویسندگی میشود؟

چگونه می نویسی؟ پروسه نوشتن ات از کجا شروع میشود و به کجا ختم میگردد؟
چند بار شعر، داستان، یا مقاله ای را پاکنویس می کنی؟
آیا در مدرسه، در دبیرستان، و در انشاء نویسی، شاگرد موفق بودی؟
والس میگوید: "کسی دست بقلم میبرد که احساس کمبود کند"، آیا می نویسی تا مسئله ای را حل نمایی؟

چه دلیلی باعث شد که شروع به نویسندگی کنی؟
در ادبیات بیشتر آثار خارجی را مطالعه کردی یا آثار ایرانی را؟
برای نوشتن به چه شرایطی نیاز داری؟
آیا درآمدی از طریق نویسندگی داشته ای؟ هزینه کار نویسندگی ات در ماه چقدر است؟
در نظر شما ادبیات برای سرگرمی، لذت، آگاهی، مبارزه یا خوددرمانی است؟
آیاتاکنون اثری را منتشر کرده ای، با سرمایه خود یا با کمک بنگاه نش؟، در خارج یا در داخل؟
آیا نویسندگی دارای یک مسئولیت اجتماعی است.
کار نوشتن برایت ساده است یا مشکل و رنج آور؟
آیا دفترچه یادداشت یا دفتر خاطرات داشته ای، از چه سنی آغاز به یادداشت نویسی نمودی؟
انتقاد منفی از نوشته هایت موجب خشم و دلخوری ات میگردد؟
آیا تاکنون از اسم مستعار یا "امضاء محفوظ" استفاده نموده ای؟

۱۷۵- ارزیابی های روستایی ولایت، تا زشتی های اداری دولتی پایتخت شاهانه .

گوگول، غریبه ای شهرستانی در پایتخت تزاری . Nikolai Gogol (1809 – 1852)

نیکولای گوگول، مهمترین نویسنده روس زمان خود، یکی از کلاسیک های ادبی و پایه گذار رئالیسم انتقادی در ادبیات روس است، گرچه او در پایان عمر نظراتی بدبینانه و ناامیدانه رانمایدگی میکرد. وی با انتقاد از فقر شهرها، نظام بوروکراتی تزاری، سیستم مالک الرعیتی و افشای طنزآمیز طبقه اشراف، به زوال اخلاقی روسیه فئودالی اشاره نمود که دچار فساد، گندیدگی و زوال شده بود. منبع غالب آثار او، زندگی روستایی مردم اوکراین و محیط اجتماعی شهر پتروگراد، پایتخت آن زمان روسیه تزاری هستند. آثار او را از این جهت، ادبیات افشاگرانه می نامند، چون او دولت بوروکراتیک نیکولای اول را، غیر عمدی! افشا میکند.
مشهوریت ادبی گوگول را امروزه بدلیل: نمایشنامه بازرس، رمان ارواح مرده، و نوول شنل میدانند. داستان بلند شنل او را میتوان مانیفست استتیک مکتب ناتورالیسم نامید که حتا امروزه به طرق گوناگون تفسیر و معنی میشود. داستایوسکی درباره اهمیت آن برای ادبیات روس گفته

بود که: همه ما از آستین شنل گوگول بیرون آمده ایم. و اخیراً نویسنده ای هلندی گفته بود که هیچ چیز بی عیبی در جهان وجود ندارد، غیر از داستان شنل گوگول. گروهی از منتقدین غرب مدعی هستند که مهمترین رمان های روس در مهاجرت نوشته شده اند، از آنجمله رمان ارواح مرده گوگول. غیر از تورگنیف، هر تسن و داستایوسکی، فراریان از نظام استالینیستی؛ مانند سولژنیسین و نابکوف نیز در خارج از میهن خود، آثاری فنانا پذیرجا گذاشته اند. طبق روایتی، زمانی که گوگول آن زمان در حال "قصه خوانی" بخش هایی از رمان ارواح مرده بود، پوشکین از میان شنوندگان فریاد زد: خدای من، در چه روسیه غم انگیزی زندگی می کنیم! پیرامون این رمان تاکنون قضاوت های گوناگونی شده است، منقدین مختلف، آنرا رئالیستی، ناتورالیستی، عرفانی، خیالی و غیره نامیده اند. در آنجا سخن از جامعه ای است که بر اساس بوروکراتی و نظام ارباب و رعیتی تزاری اداره میشود؛ در یک سیستم فاسد دولتی که شهردار، قاضی، مسئول فرهنگ، رئیس شهربانی و ژاندارمری!، رئیس اداره پست، هر کدام برای خود، خدایی در یک امپراتوری کوچکی هستند، در نظامی که ارباب و فئودالها برای اینکه از بانکها وام بگیرند، لیستی از ارواح و نام مرده گان تهیه کرده و تحویل میدهند تا نشان دهند، رعایای کافی در روستاهای آنان به بیگاری مشغول هستند، ولی در زمان تحویل مالیات سرانه، آنها را مرده اعلان کرده تا از پرداخت "باج" معاف شوند. چون آن زمان دهقانان را نفوس مینامیدند، این کتاب گاهی با عنوان "نفوس مرده" روانه بازار شده است.

به گوگول الغابی مانند: رئالیست، ایده آلیست، و رمانتیک نیز داده شده است، گرچه سبک گروتسک طنزآمیز او را آن زمان رئالیست می نامیدند. خلاف نظر منتقدین، او میگفت که کمدهایش سیاسی نیستند بلکه اخلاقی می باشند. او همیشه اصرار داشت که خود را نویسنده ای متافیزیک بداند تا رئالیستی. رمانهای انتقادی-اجتماعی او را چه رمانتیک و چه رئالیست بنامند، مهم اینست که او در هر دو حالت هومانیت بود، گرچه زمان او طلب ادبیات رئالیستی می نمود، چون روزهای رمانتیسیم سپری شده بود و مکتب ادبی رئالیسم با عصای دادخواهی اش در جلوی در خانه اشراف، بورژوازی، کلیسا، و دولت نگهبانی میداد. غالب آثار او حاوی سبک کمدی-تراژدی نیز هستند، اگرچه او یک جهانی بینی بدبینانه را مطرح می نمود. امروزه ادعا میشود که به سبب مذهبی شدن و ایده های اخلاقی، در پایان عمر، از قدرت خلاقیت هنری او کاسته شده بود و به دلیل حالات مذهبی-عرفانی، او از ایده های نخستین سبک رئالیستی خود جدا شد و دچار افسرده گی روحی گردید.

نابکوف از موضع بورژوا-اشرافی خود درباره گوگول مینویسد: نزدیک بود که او نویسنده فرهنگ فولکلوریک اوکرائینی و قصه های رمانتیک رنگین شود. گوگول غیر از بایرون، پوشکین، گوته، شیلر، و فس، در پایان عمر تحت تاثیر آثار ادبی تیک، والتر اسکات، و هافمن قرار گرفت. دوتن از منقدین مشهور آن زمان یعنی بلینسکی و چرنیشفسکی، او را به ترتیب: ناتورالیست و رئالیست نامیده اند. بلینسکی در سال 1848 در نامه ای به گوگول، به اهمیت او برای رئالیسم روسیه اشاره میکند. پوشکین و بلینسکی مشوق سبک رئالیستی گوگول بودند، چون در آغاز او با سبک رمانتیک شروع نموده بود. کتاب ارواح مرده او را گرچه آن زمان شاهکاری در ادبیات انتقادی-اجتماعی میدانستند، ناسیونالیست هائیز آنرا حماسه ای ملی برای روسیه بشمار می آوردند. بولگاکف و ارنبورگ از جمله نویسندگانی هستند که بعدها تحت تاثیر گوگول قرار گرفتند. غیر از آندو، گوگول تاثیر مهمی روی سبک داستانویسی و تاتر اروپایی از خود جا گذاشته است. در نمایشنامه نویسی، او مخالفت شدیدی با نمایشنامه نویسی سنتی روس داشت.

گوگول غیر از نخستین رمان روس، و داستانهای فولکلوریک، خالق بهترین ناولهای رمانتیک و کمدهای کلاسیک ادبیات روس است. او با کمک زبانی عامیانه، طبیعی، روزمره و طنزی آزادبخش، به خواننده یک واقعیت تلخ اجتماعی خنده آور و انسانی را عرضه میکند. خلاقیت زبانی، قدرت، و وسیله زبان، موجب جهانی شدن آثارش شده اند. وی میگفت چون در جهان

بدی و پلیدی حکومت میکنند، راه نجات در عشق و هنر خلاصه شده است و برای انسانهایی که هنوز "سنگ قلب" نشده اند، راه نجاتی وجود خواهد داشت.

از جمله آثار گوگول: بازرس، شنل، ارواح مرده، یادداشتهای یک دیوانه، دماغ، اعترافات نویسنده، رم، ازدواج، انتخاب عروس، غریبه ای اهل پایتخت، میرگراد، تاراس بولبا، غروب روی فرورک، مبارزه آزادیخواهان خلق اوکرائین علیه لهستان اشغالگر، و مجموعه آثار پنج جلدی او میباشند.

نیکولای گوگول، باتباری لهستانی در سال 1809 در کشور اوکرائین در خانواده ای زمیندار مرفه دنیا آمد و در سال 1852 در فقر، تنهایی و جنون درگذشت. وی سالهای پایان عمر تاحد جنون آمیزی مذهبی و خرافاتی شده بود. او در عمر کوتاه خود، قبل از شغل نویسندگی، به شغلهای معلمی و هنرپیشه گی نیز پرداخته بود. امروزه اشاره میشود که او رابطه بیمارگونه ای نسبت به زنان زمان خود داشت.

۱۷۶- غرب بیاد دوره رمانتیک افتاده است.

تقاضای کمک اروپا از فرهنگ رمانتیک .
رمانتیک ها ؛ بچه پولدارهای جوانمرگ ؟

Novalis (Friedrich Hardenberg), (1772 – 1801)

شکست استالینیسیم در شرق اروپا، ناتوانی ایدههای روشنگری در مقابل با رشد بنیادگرایی دینی، و یکه تاز شدن سرمایه داری گلوبال، موجب شده اند که اخیرا بخشی از روشنفکران غرب، سراغ رمانیک دویست سال پیش خودبروند؛ غافل از آنکه اینگونه رمانتیسیم نه تنها غیر از عشق به زیباییهای طبیعت، عناصر مهمی از عرفان دینی مسیحیت را نیز تبلیغ میکند، وغالب آنان، روشنفکرانی از طبقات اشراف مرفه بودند که یاد رگم معشوق، یا در شرایط جنگهای ناپلئونی، یا در اثر پیش بینی مرگ زودرس خود، معمولا به آخ و واخ و تقاضای کمک از عرفان دینی می افتادند.

نوالیس، یکی از مهمترین نمایندگان ادبیات رمانتیک آلمان در قرن 18 بود. مرگ زودرس نامزد 15 ساله وی دلیل اولیه نوستالژی مرگ، این شاعر شد. وی را نه تنها شخصیتی جادویی بحساب می آورند بلکه نامش را تداعی آهنگ و موسیقی میدانند. او همراه شلگل یکی از نظریه پردازان و موتورهای رمانتیک آغازین ادبیات آلمان بود. نام مستعار او؛ یعنی نوالیس در زبان لاتین به معنی زمین نوآباد است. نوشته های وی، برنامه ای برای نوگرایی فرهنگی و استتیک شدند. بعد از مرگ نامزد، او بجای فکر خودکشی، تصمیم به نوشتن، خواندن و جدل کردن، یعنی ادامه زندگی گرفت. وی میگفت که رمانتیک ها باید جهان زشت را به رویایی زیبا- و رویا را به جهانی عملی تبدیل کنند، چون رمانتیک ها میتوانند با کمک خیال و رویا، خالق واقعیات جدید خاص خود شوند. وی با اشاره به فعالین روشنگری میگفت که نه عالمین، با دانش شان، بلکه هنرمندان مستعد خیالپردازی و احساسات، میتوانند جهان زندگی را واقعا بفهمند. امروزه رمانتیکها را یک جنبش پیچیده فکری؛ محصول جنگهای ناپلئونی بحساب می آورند. آنان به شعار روز یعنی: "الهه های الهام باید در زمان جنگ خفه! شوند" گوش فرا ندادند. رمانتیک ها میخواستند با کمک ادبیات و هنر از زشتیهای واقعیات فاصله بگیرند. گروه دیگری از آنان مدعی شدند که ادبیات رمانتیک میتواند نیروی جادویی برای واقعیت دادن بخود بشود.

نوالیس، بدون شک یک شاعر واقعی بود. او را امروزه خالق ایده آلیسم جادویی نیز مینامند، گرچه بخش اعظم آثارش، نوشته های تئوریک او پیرامون رمانتیسیم و عرفان بودند. گرچه او در 29 سالگی همچون نامزدش بر اثر بیماری آنزمان علاج ناپذیر سل درگذشت، لوکاچ

اورا در سال 1907 تنها شاعر واقعی مکتب رمانتیک نامیده است. اشعار طنزآمیز، آرام، و پرشور و شوق او، شکوفه های غمگینی روی درخت ادبیات جهانی، نمایندگی نمودند. در آثار او یک رابطه مهم بین: طبیعت، تاریخ، افسانه، و اسطوره وجود دارد. آنان نه تنها تقاضای احساس و رویا در هنر می نمودند بلکه خود را با مفاهیم و مقوله هایی مانند: ابد، اذل، جهان نامتناهی، جهان محصور، عرفان، عالم خیال و غیره مشغول نمودند. مورخین، جنبه سیاسی ادبیات و فرهنگ را در تضاد با ناپلئون و جنکهای اشغالگرانه ناپلئونی در اروپا می بینند. در جای دیگری ادعا شده است که زنان نیز برای نخستین بار در دوره رمانتیک باره انداختن محفل و سالنهای ادبی امکان فعالیت و شکوفایی ادبی - هنری یافتند.

نوالیس شعر را یک صداقت مطلق نامید و میگفت که نابخه کسی است که با ساخته های خیالپردازانه، چنان بیافریند که گویی آنان اشیایی واقعی هستند، چون فقط یک هنرمند میتواند معنی زندگی را حدس بزند، و شعر باید مرکز فلسفه شاعر باشد و هر چه نوشته ها، شاعرانه تر باشند، آنان به حقیقت نزدیک تر هستند. اولین جمله قصار نوالیس این بود که نوشت: "ما همه جا در جستجوی مطلق ها و غیر مشروط ها هستیم، و ل به کشف اشیاء و شروط برخورد میکنیم". از جمله انگیزه های مرکزی آثار او: رویا، عشق، عرفان، اشراق، نوستالژی مرگ، شب نشینی و شب پرستی هستند. یکی از اهداف رمانتیکها این بود که بطور مجازی خود را در: شور و شوق و رویا و خیال و مرگ نوستالژیک، محو نمایند. نوالیس بعد از مرگ معشوقه، تمایلات عرفانی یافته بود، او مرگ جانگداز همسر آینده خود را در (سرودی برای شب) ابدی نموده است. اشعار مذهبی او درباره مرگ نامزدش، محتوایی عرفانی دارند.

نوالیس از نظر فلسفی شاگرد: فیثسته، شیلر و شلگل بود. او خود را با فلسفه زمانش یعنی فلسفه کانت نیز مشغول نمود. در ایده آلیسم جادویی او، یک "من" احساساتی در مقابل یک "من" عقلگرای فیثسته قرار دارد. او در سال 1799 با افکار کلاسیک شیلر در ادبیات قطع رابطه نمود و در جلسه معروف رمانتیک ها شرکت نمود. غالب اعضای رمانتیک آن جلسه، زنان شاعران، نویسندگان و فیلسوفان آن زمان بودند. امروزه رمانتیک هارا خویشان فکری جنبش ادبی (طوفان و هجوم) میدانند که عقلگرایی ملال آور جنبش روشنگری را رد می نمودند. نوالیس گرچه در آغاز شاگرد گوته بود و او را حاکم واقعی روی ادبیات کره زمین دانست. ولی بعدها آثار گوته را به سبب (آته ایسم هنری) شان رد نمود. گوته هم با (داستان های خانگی و بورژوازی) و مذهبی نامیدن آثار نوالیس، از نشر آنان در رسانه های نیمه دولتی جلوگیری کرد. سوررئالیست های فرانسوی بعدها نوالیس را یکی از آموزگاران خود بشمار آوردند.

عرفانی شدن نوالیس از آنجاست که در آثار او یک نوستالژی رمانتیک مسیحی مرگ در مقابل زندگی این جهانی قرار میگیرد. در غالب آثار رمانتیک های آندوره، خواننده شاهد مسیحیت گرایی در کنار طبیعت پرستی رمانتیک میشود. اشعار او را میتوان نه تنها نوستالژی برای ابدیت، بلکه پیامی برای یک شور و شوق جهان متعالی دانست، که میکوشند واقعیات سیاسی غیر عادلانه را تبدیل به نوستالژی مذهبی نمایند. سرودهایی از او به سبب مذهبی بودنشان در زبان آلمانی، دهها سال است که به تملک کلیسای مسیحی اروپا درآمده اند. مقاله سیاسی (مسیحیت یا اروپا)ی او نیز انتقادی عرفانی است که مورد استفاده ارتجاع کاتولیکی از نظر سیاسی قرار گرفت. او بعنوان شاعر سیاسی، بانوشته (مسیحیت یا اروپا) وارد فضای فرهنگی شد و خواهان وحدت اروپا بر اساس یک مسیحیت مرسوم در سده های میانه گردید. امروزه اشاره میشود که نوالیس گرچه مدافع ایده های مسیحی سده های میانه است، ولی او مخالف ارتجاع نظام فئودالی اروپا بود.

نوالیس مینویسد که فلسفه، روح زندگی او و کلیدی برای شناخت خود بود. او تفکر را یک رویای احساسی نامید؛ احساسی که مرده باشد. گرچه شب پرستی نوالیس را نیهلیسم نامیدند، وی میگفت که در شب، انسان بدون ماسک تظاهر، است، و در لحظه خواب، انسان اسیر تفکر عقلگرا نمیکردد. او میکوشد تا بر شکاکیت کانت غالب گردد، ولی چنان باهوش بود که اسیر جزم ها

نگردد. نوالیس از طریق آشنایی و اشتغال با علوم تجربی و طبیعی، به نظرات رمانتیک رسیده بود. او میکوشد تا به علوم با دیدی: هنرمندانه، ادیبانه و شاعرانه بپردازد. نوالیس در آغاز نویسندگی خود، خالق جملات قصار، و مقالاتی کوتاه پیرامون تئوری شناخت در هنر بود. بعدها ولی آثار دیگری از قبیل: شعر، رمان و داستان منتشر نمود، از جمله: گل‌های آبی، سرودی برای شب، هاینریش آفتردینگ، مسیحیت یا اروپا، گرد و غبار شکوفه‌ها، اشعاری مختلط، و ترانه‌های مذهبی. مجموعه شعر (گل‌های آبی) او در قرن بیست مورد توجه سمبولیست‌ها قرار گرفت. در مقاله (مسیحیت یا اروپا) او به رد اصول روشنگری و عقلگرایی می‌پردازد. او کوشید تا در قصه نویسی به نقل امور روزانه در ادبیات بپردازد. فریدریش هاردنبرگ، متخلص به نوالیس بین سالهای 1772 و 1801 در آلمان زندگی نمود. او از خانواده‌ای اشرافی برخاسته بود و بعد از تحصیل حقوق، علوم طبیعی و رشته معدن شناسی، به ادبیات و فلسفه علاقه‌مند گردید. نوالیس غیر از موضوعات ادبی، استتیک و زبانی، خود را با مسائل فلسفه تاریخ، سیاست و دین نیز مشغول نمود. وی گویا پیش از مرگ زودرس خود، به برادرش گفته بود که: "چنانچه جان سالم بدر ببرم، آنموقع خواهید دید که شعر واقعی چیست و من چه اشعار و ترانه‌هایی در سر داشتم".

۱۷۷- مشاهیر ادبی فراموش شده و جایزه نوبل

هرسالی یک نوبل، یک درام، یک فرزند!

Paul Heyse (1803 – 1914), Theodor Mommsen (1817- 1903)

هایزه، نویسنده آلمانی، استاد و تئوریسین نوبل نویسی، برنده جایزه نوبل برای ادبیات در سال 1910 بود. کمیته نوبل دلیل اعطای آنرا: هنرمندی در خلق آثاری در زمینه‌های درام، نوبل، شعر و رمان" اعلان نمود. اما منتقدین هایزه آنزمان اعطای جایزه فوق به او را حمایت از مخالفت با ادبیات مدرن آلمان دانستند. فونتان؛ منقد ادبی آلمان در قرن 19 به طنز پیرامون پرکاری و استعداد هایزه نوشت: "هر دو سالی یک فرزند، هر سالی یک درام و هر 6 ماهی یک نوبل". پاول هایزه خالق ادبیات مستقلی بود که نه منقدین مسیحی و نه منقدین ناتوریستی آنزمان میتوانستند با آن موافق باشند، چون هایزه نویسنده محبوب محافل فرهنگ بورژوازی و مورد تمسخر محافل ناتوریستی بود. توماس مان نیز نوشت که او نماینده بورژوازی در ادبیات و هنر بود و منقدین سنتی و ارتجاعی او را نویسنده‌ای غیر اخلاقی معرفی نمودند. هایزه و محافل بورژوازی آنزمان آموزگاران خود را در ادبیات کلاسیک جستجو می نمودند.

هایزه نه تنها در زمینه‌های درام، نوبل، شعر و رمان مستعد بود بلکه در تمام فرم‌های ادبی، استادی توانا بود. او گرچه آنزمان یکی از معروف‌ترین و موفق‌ترین نویسندگان زمان خود بود، امروزه فقط تئوری‌های نوبل نویسی او بیاد تاریخ ادبیات مانده و گرچه وی علاقه خاصی به نمایشنامه نویسی داشت، شاهکار هایش ولی در نوبل نویسی بوده اند. او غیر از رمان، خالق نوبل‌های مهم تاریخی-ادبی بود. کتاب "تئوری حمله شاهینی" او درباره سبک نوبل نویسی، امروزه نیز مورد توجه محافل ادبی و تئوریک است.

هایزه در ادبیات، هنرمند فرم است چون او خواهان فرم هنری شاعرانه و زیباشناسانه است. او بجای علاقه به ابعاد سیاسی، اجتماعی و تاریخی قهرمانان آثارش، شیفته شور و شوق آنان میشود و بجای موضوعات تاریخی-سیاسی به طرح مسائل سرنوشتی، روانی، اخلاقی و شخصی قهرمانان داستان می‌پردازد. او در انقلاب 1848 آلمان علاقه زیادی به مبارزات آزادیخواهانه داشت. در رمانهای او خواننده متوجه نظرات آته ایستی وی میشود. او از موضع لیبرال-آته ایستی

به یک استتیک جهان ظاهر در آثارش می پردازد. او در مبارزات فکری دهه 40 قرن 19، در دورانی پرتضاد هنوز تحت تاثیر رمانتیک حاکم بود. وی شخصا نویسنده ای مستعد و با فرهنگ وزیرتعییر ادبیات کلاسیک خلقهای دیگر بود. آثار زیباشناسانه او به تقلید از گونه نه تنها در خدمت جامعه بلکه مورد حمایت اریستوکراتی جامعه و در بار قرار گرفتند. او آنزمان با اغلب ادیبان مشهور زمان خود از جمله با تورگنیف در مکاتبه بود. با شروع جنگ جهانی اول، دوره بورژوازی آلمان که هائزه موفقیت اش را مدیون آن بود، نیز به پایان رسید.

ماکسیمیلیان دوم، پادشاه استان بایرن آلمان در آنزمان میخواست که شهر مونیخ را در مقابل دوشهر وین و برلین، مرکز ادبی-فرهنگی کشورش قرار دهد، به این دلیل از هائزه دعوت نمود تا نه تنها مشاور ادبی او بلکه به تشکیل محافل و انجمن های ادبی-هنری بپردازد. محفل های ادبی "تونلی روی رودخانه"، "سوسمار" و "محفل" شاعران و نویسندگان مونیخ" از جمله فعالیت های هائزه در آن شهر بودند. با این وجود او نسبت به دربار شاه، نویسنده ای غیر انتقادی نبود. گرچه به او حقوق ماهانه چربی میدادند، او هیچگاه نویسنده ای درباری نگردید. محافل بورژوایی آنزمان در هائزه "مردآینده" فرهنگ را میدیدند. هائزه گرچه روشنفکری لیبرال، ولی انسانی غیر سیاسی بود. او در سال 1868 به نفع نویسندگان محروم از مزایای اضافه حقوق خود جلوگیری نمود. هائزه حتا نخستین بار خواهان تشکیل یک نوع سندیکای نویسندگان و انجمن ژورنالیستها و نویسندگان، در آلمان شد.

او در دانشگاه به تحصیل تاریخ هنر، زبانهای رومی و ادبیات باستان پرداخته بود. پیروی نیز محقق زبان و استاد دانشگاه در رشته لغت شناسی و زبانهای باستان بود. استعداد زبانی هائزه رامیتوان در ترجمه آثار ایتالیایی و اسپانیایی او دید. او آنزمان به معرفی ادبیات ایتالیایی به آلمانیها پرداخت. فونتان؛ منتقد مشهور، به استعداد عجیب زبانی هائزه اشاره نموده است.

غیر از موضوعات روانشناسانه، قهرمانان نوول های او اریستوکراتهایی هستند که دنبال عشق و لذت هستند. او بجای موضوعات تاریخی و سیاسی از موضوعات شخصی، روانی، اخلاقی، سرنوشتی و عشقی قهرمانانش میگوید. هائزه میگفت که او مخالف طرح زشتی ها در ادبیات است و نمی خواهد درد و رنج انسانی را در هنر مطرح نماید. برای او و محافل بورژوازی، طرح صداقت در فرم و علاقه به سبک عالی در ادبیات مهم بود. او غیر از شعر هنرمندانه، خالق تراژدی و درام های تاریخی نیز بود. موضوع غالب نوول های او دوره ویلهلمی تاریخ آلمان است. او مدعی بود که نویسنده باید علاقه خاصی به قهرمانان ادبی آثارش داشته باشد. در آثار او خواننده شاهد زنانی زیبا و مردانی ضعیف النفس! میشود. او امروزه در حاشیه تاریخ ادبیات غرب قرار گرفته است یعنی تاثیر و مشهوریت او فقط محدود به زمانش بود و نه امروز.

مجموعه آثار 42 جلدی او شامل 150 نوول، 8 رمان، و 60 نمایشنامه و ترجمه اشعاری از زبانهای ایتالیایی و اسپانیایی است. از جمله آثار او: در بهشت، عبور از سختی ها، اسطورهها و رازها، تئوری نوول نویسی، بچه های جهان، لا آرابیاتا، پایان دون ژوان، آندریا دلفین، اعترافات و خاطرات دوره جوانی، گنجینه نوولهای خارجی، گنجینه نوولهای آلمانی، ترانه های اسپانیایی، ترانه های ایتالیایی، و نوول های اخلاقی، هستند.

تئودور مومزن، مورخ آلمانی، در سن 84 سالگی برنده جایزه نوبل ادبیات در سال 1902 شد. وی تنها مورخی است که جایزه نوبل را از آن خود نمود. اثر معروف او: تاریخ رم می باشد. این اثر جای خاصی در ادبیات جهانی در رشته تاریخ دارد. او در این کتاب به بهانه تاریخ روم به موضوعات سیاسی و اجتماعی زمان خود پرداخت. کتاب چند جلدی تاریخ رم او شامل بخش های: ادبیات، هنر، جغرافی، فرهنگ سیاسی، قوانین کشاورزی، مدیریت، دولت داری و غیره است.

مومزن بدلیل شرکت در انقلاب ماه مارس آلمان از شغل استادی دانشگاه محروم شده بود. او بعدها چهره ای اسطوره ای و بیادماندنی زمان خودش. مومزن میگفت که تحقیق تاریخی بدون سواد فلسفی غیرممکن است. تاریخ نویسی او زیرتعییر افکار و اندیشه انقلاب 1848 آلمان بود. آثار او غیر از سبک روشن علمی دارای ارزش گذاری سیاسی مسئولانه نیز هستند. او مدعی بود که در تاریخ نویسی از روش فلسفی استفاده میکرد. مومزن نه تنها دارای زبانی زنده و امروزی است بلکه با کمک واژههای امروزی به مدرن نمودن موضوعات پرداخت. آثار او آنزمان با تیراژی بالا به غالب زبانهای خارجی ترجمه شدند.

تاریخ نویسی او آموزش سیاسی در خدمت تبلیغات ناسیونال-لیبرالی وی و تمایلات و ارزشهای سیاسی- اخلاقی برایش مهمتر از ارزشهای علمی بودند. ایده آل عالی او در کنار حقوق انسانی فرد، حفظ و وحدت ملی در تاریخ نویسی است. او بدلیل اختلاف مرامی با بیسمارک به تحقیر و توهین به وی پرداخت. چون مومزن در آثارش به جنبه های مثبت سزار روم پرداخت، مخالفین مومزن او را یک امپراتور درزمینه تاریخ نویسی علمی و یک نظامی قلم بدست نامیدند. مومزن مدتی نماینده مجلس پارلمان دولت پروس و نماینده رایشتاگ بود. وی در آنجا از موضع چپ لیبرال به مخالفت با سیاستهای بیسمارک پرداخت.

مومزن در آثارش وحشتی نداشت که از مفاهیم و عناوین مدرن زمان خود برای تاریخ رم آنزمان از جمله واژههایی مانند: شهردار، کشاورز، حزب، سرمایه دار، کارخانه دار و غیره استفاده کند. از جمله آثار او: تاریخ رم باستان، قوانین سیاسی رم، و قانون جزای رم هستند.

۱۷۸- مردان جدی اهل رقص نیستند!

تصادف نویسنده با مسائل کشورش . Norman Mailer (1923 – 2007)
درگذشت نویسنده ضد جنگ؛ ولی جنجالی آمریکا .

هفته گذشته، نورمن مایلر، نویسنده و ژورنالیست جنجال برانگیز آمریکایی در سن 85 سالگی درگذشت. یکی از آثار او با عنوان طنزآمیز " مردان جدی اهل رقص نیستند " میباشد. او از مهمترین نویسندگان و منتقدین فرهنگی نیمه دوم قرن بیست آمریکا بود. وی میگفت که " قهرمان کسی است که در زیر یوغ دیکتاتوری حتا برای دفاع از آرمانهایش، زمین و آسمان را نیز به لرزه درآورد". او نه تنها نویسنده و منتقد فرهنگ و اخلاقگرا بلکه یکی از مبارزان و فعالان سیاسی-اجتماعی، و متظاهر! رسانه های جمعی آمریکا نیز بود. وی در جامعه آمریکا، اخطار و هشدار دهنده به مردم و دولت مردان شد.

مایلر جامعه آمریکا را متهم نمود که با کمک سکس گرایی و تبلیغ خشونت، به جوانان، از آغاز درس آدم کشی را آموزش میدهند. او رسانه های جمعی آمریکا را متهم نمود که با تبلیغ ترس و وحشت در میان مردم بی اطلاع، کوشش برای تخصصی نمودن آدمکشی می نمایند، و اتوریته ارتش برای موفقیت شخصی، از جمله اهداف امپریالیستی دولت برای سوء استفاده از افراد است. نورمن مایلر را نماینده " ژورنالیسم نو " میدانند که با کمک آثارش، شکایتی رئالیستی علیه پوچی جنگ نمود. آثار وی حاوی یک مسئولیت سیاسی-اجتماعی هستند. وی مینویسد که به سبب باقیماندههای سیاست زمان جنگ سرد، دمکراسی و آزادی فرد، تحت خطر و کنترل شبکه ای از ابزارهای دولت مدرن قرار گرفته اند.

نورمن مایلر خالق: رمان، داستان کوتاه، مقاله، گزارش، و متون سخنرانی های بیشماری است. سبک جدید او ترکیبی است از واقعگرایی و خیالپردازی. وی با کمک آثار ضد جنگ، جنایت های آمریکا در جنگل های آسیای شرقی را وارد اطاق خوانندگان غربی نمود تا هرگز فراموش نشوند. از جمله مسهورترین آثار او: برهنه ها و مردهها - اسیر سکس - مردان جدی اهل رقص نیستند- تبلیغی برای خودم - جنگ صلیبی آمریکا- جنگ غیرمقدس یانکی-

نیکسون در میامی و محاصره شیکاگو- سرود مامور اعدام- داستان اسوالد، قاتل کندی - شب - بیرحم - مثال شکار یک خرس - لشکر هایی از درون شب - پارک گوزنها- کابوس- مبارزه - آتشی روی ماه - اتوبیوگرافی ام - روی پله های پنتاگون و وزارت جنگ - پیام مسیح - و معرفی هنرمند بعنوان مردی جوان، هستند.

مایلر غیر از روانشناسی ویلیام رایش و نویسندگان گروه بیت دهه 60، تحت تاثیر ادبی نویسندگانی مثل سینکلر و اوپتون نیز بود. اواز نظر استتیک و جهان بینی زیر نفوذ ایده های دسپاسوس و درایسر است. مایلر بیش از هر نویسنده دیگری نقش نویسنده به شکل موسسه ای فعال و عمومی را از نسل خود را نشان داد. جهان بینی اگزیستنسیالیستی و زندگی آوانگارد او در روانشناسی وجودشناسی اش مطرح گردیده اند. اوبا اشاره به معلم ادبی اش، همینگوی، آرزو داشت که مهمترین رمان قرن بیست را روانه بازار نماید. مایلر همچون نویسندگان نسل بیت، خلاقیت هنری دسته ای را به سبب رواج سکس گرایی و خشونت در جامعه آمریکا دانست. وی در رابطه با حمله نظامی آمریکا به عراق، از سیاست های بوش شدیداً انتقاد نمود.

منقدین چپ پیرامون نورمن مایلر اشاره نموده اند که کوشش و مسئولیتهای هومانستی او برای یک جامعه مترقی سرانجام دچار اغتشاشات ایدئولوژیک و " دکادنس " وی شدند، چون در پایان، آثارش اغلب دارای صفاتی فردگرایانه، آنارشستی، و زوال گرا گردیدند.

نورمن مایلر از جمله آمریکایی های یهودی تبار است که بین سالهای 1923 تا 2007 زندگی نمود. وی در دانشگاه مهندسی هواپیماسازی و هوا نوردی خوانده بود. او در سال 1967 حین تظاهرات ضد پنتاگون در جلو وزارت جنگ آمریکا دستگیر گردید. وی یکبار کاندیدای انتخابی شهرداری نیویورک نیز بود. مایلر در سال 2002 در رابطه با اعتراض به حمله نظامی آمریکا به عراق، موفق به دریافت جایزه صلیب افتخاری کشور اتریش شد. از جمله موضوعاتی که در آثار او مطرح شده یا مورد انتقاد ژورنالیستی-اجتماعی وی قرار گرفته اند میتوان از : افشای حکومت ایدئولوژیک ستیز مک کارتی، جنبش صلحخواهی، تبلیغات سوء رسانه های جمعی، جنبش دانشجویی سال 1968، مسایل نژادی، ساخت بمب اتم، جنبش حقوق شهروندی، حمله نظامی آمریکا به ویتنام و عراق، بوجه های فضانوردی، خواسته های اجتماعی نسل بیت، سوء استفاده از ورزش بکس، و غیره نام برد.

۱۷۹- روی قله ها بندبازی کردند بعضی شاعران .

به مناسبت مرگ آخرین شاعر واقعی شهر . Peter Ruehmkorf (1929 – 2008)

در قله های سر بلند کوهها

بندبازی کردیم،

غیر از کلام رویایی در سرنبود

میان دوست هالو و دوست هاین .

اعتراف کردیم،

کسیکه شعر گوید دیوانه است

و آنکس که آنرا حقیقت داند دیوانه خواهد شد.

گرچه در نبردهای گوناگون شکست خوردیم

از هویت مان ولی شرافتمندانه دفاع نمودیم .

پیتر رومکورف ، شاعر آلمانی، هفته گذشته در سن 79 سالگی درگذشت. اومتولد شهر هامبورگ بود و در دانشگاه در رشته های : ادبیات، روانشناسی، تاریخ هنر، و تعلیم و تربیت درس خوانده بود. او نه تنها عضو گروه ادبی 47 بلکه یکی از موفق ترین شاعران سیاسی آلمان

بود. مادرش معلم و پدرش عروسک باز تئاتر بودند. وی در آغاز با 5 نام مستعار: جان فریدر، یوهان فوننار، ازیلی مایر، لئو دولترکی، و موسکاته دست بقلم زد. وی سالها ویرایشگر بنگاه نشر روولت در آلمان بود و جوایز گوناگون ادبی از جمله: جایزه بوشنر، رینگل ناتز، هولزهف، شهربرمن، کستنر، و مقاله نویسی مووک را دریافت نمود. او سالها در دانشگاههای داخل و خارج، ادبیات مدرن آلمان و تئوری ادبی را درس داد. وی مورد احترام کشورهای سوسیالیستی سابق بود و در سال 1955 با هیئت جوانان به چین، 1952 در چهارمین کنگره دانشجویان در پراگ، و در سال 1975 در بازیهای جهانی جوانان در مسکو شرکت کرد. او یکی از فعالان جنبش دانشجویی سال 1968 و یکی از مخالفان انرژی اتمی آلمان غربی بود. وی غیر از مقاله، نمایشنامه و قصه، خالق اشعاری انتقادی، طنزآمیز، مهاجم، شکاکانه و گاهی ناامید علیه دولت امپریالیستی، نوکر صفتی، برده داری مدرن، استثمار، سرمایه، و مالکیت بود. وی میگفت که هر هنری، سیاسی است، به این سبب به انتقاد از استتیک گرایی روشنفکرانه پرداخت. او کوشید تا در اشعارش تعادلی میان سنت ادبی و انتقاد اجتماعی برقرار نماید. انتقاد اجتماعی او با کمک شعر طنزآمیز و شک گرایانه است. از جمله تضادهای زندگی زمان حال در آثار او، تضادهای فردی و اجتماعی هستند. غیر از ارزش گذاری ادبی با کمک نقد، او کوشید تا رابطه ای میان هنر و جامعه برقرار نماید.

او در شعر مدرن، خویشاوند انسنزبرگر و گاتفرید بن و در شعر کلاسیک شاگرد مورگن اشتاین و فوگل و ایده بود. وی در سنت باروک و روشنگری به انتقاد از برشت و اکسپرسیونیست ها پرداخت. انتقاد اجتماعی و طنزآمیز او خواننده را بیاد اشعار هاینه می اندازد. او میکوشد تا شاگرد باوفای هاینه باشد. طنز گزنده شاعران قرون 17 و 18 آلمان بی تاثیر روی او نبود. خصوصیات اشعارش همچون پاره ای از شاعران معروف کلاسیک و رمانتیک آلمان، اجتماعی بودن و استتیک گرایی است.

خلاف سنت ادبی دهه 50 قرن گذشته، در آغاز اشعارش ترکیبی از اکسپرسیونیسم و هدفهای مهاجم سیاسی بودند. آثار پایانی او ولی تحت تاثیر موضوعات اتوبیوگرافیک وی می باشند. او مخالف مدرنیته راحت طلب در ادبیات بود. وی میگفت که شعر کودکی است اتفاقی، و هر سهل انگاری در کنترل آن موجب سقوط اش می گردد و گاهی همچون ریاضیات، آن نیاز به سیستمی آهنگین دارد. او کوشید تا با کمک نقل قول، کولاژ و مونتاژ برخورد دیگری با سنت ادبی بنماید و از طریق زبان عامیانه، لهجه، زبان تبلیغاتی و بازاری به سنت ادبی و ادبیات زمان حال برخوردی انتقادی بنماید. او به تصور رمانتیک از هنر مندی پایان داد و میگفت باید بر مرز میان نظم طبیعی و نظم اجتماعی غالب آمد.

رومکورف کوشید تا رابطه ای میان شعر و موسیقی جاز برقرار نماید. شعر او را بخشی از فعالیت نشر سیاسی اش و فعالیت سیاسی-مطبوعاتی او را بخشی از زندگی شاعرانه اش به حساب می آورند. توانایی او در قصه نویسی نیز قابل توجه است. او بجای جهانی بهتر در جستجوی یک اتوبیوگرافی مشخص بود.

از جمله آثار او: بازگشت به فرهنگ، شعر و موسیقی جاز، یادداشتهایی درباره ادبیات و شعر، صحنه هایی از زندگی اقتصادی دوره باستان، بیوگرافی چند شاعر و نویسنده جوان مرگ آلمانی، شعر و سیاست، محافظان طویله گاه، اشعاری درباره عشق و مرگ و طبیعت و هنر، سالهایی را که می شناسید، جادوی شعر، اشعار ماقبل آخر، اشعاری داغ، قطعات هنری، تاریخ مصرف تا سال 1999، تفریحات زمینی، من و دو شاعر دیگر، مجموعه اشعار، تعمیرکاران می آیند، دارایی مردم، 13 شاعر آلمانی، آخرین شعر، از من به شما برای ما، یادداشتهای روزانه ممنوعه ام، ترانه آلمانی ها، و 3 جلد یادداشتهای شعر و ادبیات، هستند. و بلاگ نویسنده

پیتر وایس ، - ادبیات سیاسی . Peter Weiss (1916-1982)

پیتر وایس ، نویسنده یهودی تبار آلمانی ، خالق دو اثر "استتیک مقاومت" و "وداع با والدین" است. او میگفت که ادبیات هر کشور بخشی از سیاست و تحولات اجتماعی و تاریخی آن است. وی در نمایشنامه "تروتسکی در تبعید" ، موضع مارکسیستی خود را اعلان نمود. سوسیالیسم او مخالف استالینیسم و دگم های آن در کشورهای بلوک شرق سابق بود. او وقایع نگار انتقادی عصر زمان خود است. وی مینویسد که درون حزب بودن، مانع خلاقیت ادبی میشود.

در آثار او وحدت ماکسیسم و انترناسیونالیسم با ادبیات مشاهده میگردد. مورخین ادبی چپ ، آن زمان مواضع او را انتقادی، رئالیستی، و ضدامپریالیستی میدانستند که به طرح پاره ای از جنایات امپریالیسم در جهان میپردازد. پیتر وایس کوشید تا نقش بورژوازی آلمان در نابودی یهودیان در زمان فاشیسم را نیز افشاکند. او در رابطه با جنگ ویتنام به دفاع از مبارزه مسلحانه توده ای علیه امپریالیسم آمریکا پرداخت.

آثار او آن زمان بخشی از مکتب ادبی آوانگارد و سوررئالیسم اروپایی بودند. خصوصیت نمایندگان ادبیات آوانگارد آن زمان ، نارضایی آن در رابطه با برخورد زبان و ادبیات با واقعیات اجتماعی و سیاسی بود. آثار نخستین پیتر وایس ، در رابطه با چهارچوب اینگونه ادبیات آوانگارد نوشته شدند. او خلاف ادبیات درونگرایی آن زمان، به مسائل جهان بیرونی انسان و اجتماع پرداخت. وی بارها در کنار برشت به بحث امکانات یک هنر و ادبیات مسئول سیاسی اشاره نمود. او میگفت که تئاتر و سیاست باید به وقایع جهان بپردازند. وی برای انسان یک فردگرایی رادیکال با مسئولیت انقلابی و اجتماعی آرزو می نمود. در آثار او مبارزات ضدفاشیستی نیز مشاهده میگردد. او در آثارش برخوردی ادبی-روایتی با سنت انقلاب اجتماعی می نماید. وی بارها پرسید که ادبیات و هنر چه فواید و اهداف سیاسی و حقیقت جویی دارند. او طبق تجربه شخصی ادعا نمود که انسان در دوران مهاجرت و بیگانگی؛ بدون زبان، بدون هویت میگردد. او جهان سرمایه داری را یک تیمارستان و خانه جنون نامید و در آثارش برای فهم زندگی خود و جهان کوشش نمود.

پیتر وایس در سال 1916 در روستای نوآوس در اطراف برلین در خانواده ای یهودی بدنیا آمد و در سال 1982 در شهر استکهلم در سوئد درگذشت. پدر وی یک ثروتمند چک و مادرش یک زن هنرپیشه سوئیدی بود. پدرش عضو حزب سوسیال دمکرات آلمان و یک تاجر صنایع بافندگی بود. پیتر وایس در انگلیس به تحصیل رشته عکس برداری و در شهر پراگ به تحصیل رشته نقاشی پرداخت. وی در ابتدا ملیت و پاسپورت سوئیدی و در پایان ملیت و پاسپورت سوئیدی داشت. او در سال 1934 با قدرت رسیدن فاشیسم به سوئد مهاجرت نمود و غالب سالهای عمر خود را در لندن، پراگ، سوئیس و سوئد گذراند. وی زمانیکه در جنگ داخلی اسپانیا در کنار کمونیستها شرکت کرد از محاکمات نمایشی استالین در شوروی با خبر گردید. او در کشور سوئد سالها به شغل کارگری پرداخت و چندسالی عضو حزب کمونیست آن کشور بود.

پیتر وایس ، خالق مقاله، نمایشنامه، رمان ، و داستان است. او یکی از نویسندگان نمایشنامه نویسی مدرن بود. غالب داستانها و رمانهای او اتوبیوگرافیک هستند. از جمله آثار او – 3 جلد رمان استتیک مقاومت ، وداع با والدین ، تعقیب و قتل ژان پاول مرآت ، سرود وحشت ، درباره تاریخ ویتنام ، هلدلین شاعر ، نقطه فرار ، تروتسکی در تبعید، دفتر خاطرات میان سالهای 1960-1980 ، سایه بدن در شبکه چی ، بحث سه آدم رهگذر، برج، رمان بیمه ، و مهمان مارکس جوان ، هستند. او نمایشنامه ای هم درباره سیاست استعماری آن زمان کشور پرتغال نوشت. وی میگفت که سوسیالیسم انسانی فقط در اتوبیوگرافی ممکن است. در آثار او وحدتی از تضاد نیز مشاهده میگردد.

درنمایشنامه های او عناصر فلسفه آیزورد و خشونت تحت تاثیر آثار ژانیت ، استریندبرگ ، و بکت دیده میشوند . او همچون برشت خواهان نمایشنامه نویسی سیاسی بود و همچون برشت کوشید تا مواضع پرتضاد "سیاست ، استتیک ، و ایدئولوژی " را در آثارش بیان نماید. داستانسرایی او زیرتاثیر جویس و ویرجینیا ولف بود . او در دوران جوانی به مطالعه آثار – آرپ ، جویس ، و خانم گترود ه اشتاین پرداخته بود. کافکا و استریندبرگ نیز روی رمان نویسی او تاثیر گذاشتند. او همچون هرمان هسه به سبب آواره گی و بی وطنی ناشی از جنگ و حاکمیت فاشیسم، در جستجوی وابستگی به جایی، مکانی و گروه و فرهنگی ، بود. منقدین ادبی امروزه اور در ادبیات آلمانی زبان در کنار گونتر گراس ، مارتین والسر، و اووه جانسن ، میگذارند.

اوتاثیر مهمی روی تئاتر سیاسی ار خود بجا گذاشت. در آثار او خواننده با بازی – هنر، سیاست، فرهنگ ، ادبیات ، و تاریخ ، روبرو میگردد. نثر آغازین او شدیداً اکسپریمنتل و اتوبیوگرافیک بود که به موضوعات تنهایی و ترک شدن انسان میپردازد. نمایشنامه های سندی ، آموزشی ، و تبلیغی او حاوی عناصر انتقاد اجتماعی هستند. او در آثارش مینویسد که به سبب یهودی و کمونیست بودن ، احساس بیگانگی و تنهایی میکرد. به این دلیل در آثارش خواهان وابستگی به محفل ، جا و مکان، و فرهنگ و سرزمینی است. احساس هیجان او در نمایشنامه هایش میان تضاد و عمل – و یا – فردگرایی و سوسیالیسم هستند. وی به تجزیه مدام طبقه کارگر در اروپا از سال 1918 نیز اشاره می نماید.

خلاف معمول، علم و هنر تاریخ، به سبب عدالت اجتماعی، گرچه به موضوع تاریخ پیروزی میپردازد، ولی امید به آزادی رانیز مطرح می نماید. او در آثارش درس مقاومت میدهد؛ از آنجمله در غرب مقاومت در مقابل فاشیسم هیتلری و در اروپای شرقی آلمان، مقاومت در برابر استالینسم و سوسیالیسم سربازخانه ای اش. او همچون سوررئالیستها و نمایندگان مکتب "رمان نو" روی توضیح جزئیات عینی تاکید میکند، و ادبیات سیاسی او تا مرز نزدیکی به تبلیغات مرامی پیش میرود . وی در آثارش مدافع قاطع انقلاب و دوستی خلقها است گرچه گاهی از مواضع شکاک و فردگرایی رادیکال . او در طرح تضاد میان احساس فردگرایی و افکار اجتماعی، جانبداریک انقلاب سوسیالیستی است . از جمله موضوعات آثار او – تاریخ پرتضاد چپ اروپایی ، بحث استتیک ماکسیستی از زمان جنگ جهانی اول در سال 1914 ، و تاثیر هنر و ادبیات سیاسی در مبارزات اجتماعی ، هستند. او در آثارش گرچه گاهی التاطی ولی یک مارکسیست خواهان تحول اجتماعی است .

۱۸۱- کارگران جهان با طبقه متوسط متحد شوید !

بحران سرمایه داری و جشن تولد آنارشیستی . – Pierre-Joseph Proudhon (1809 – 1865)

در پانزدهم ژانویه امسال، دویستمین سالروز تولد یوسف پرودن، آنارشیست فرانسوی بود. او بین سالهای 1809-1865 زندگی نمود. در رابطه با سالروز تولد او، غیر از لموند دیپلماتیک، روزنامه تاتس (چنگ پنجه) آلمانی نیز به این مناسبت یادی از وی نمود و مقالاتی منتشر کرد. در تاریخ فلسفه و جنبش اجتماعی قرن 19 اور امتفکر و پدر آنارشیسم فرانسوی نامیده اند. مارکسیستها ولی نظرات او را اتوبیستی، خرده بورژوازی و ارتجاعی نامیده و آنهار محصول ایدئولوژی دوران بحران دانستند. مارکس آلمان به تمسخر شعار "وحدت پرولتاریا و طبقه متوسط" او پرداخت و در رابطه با کتاب "فلسفه فقر" او، کتاب "فقر فلسفه" را منتشر نمود. پرودن با کتابی در سال 1840 با عنوان "مالکیت چیست؟، مالکیت دزدی است!" مشهور شد. او در این اثر نظم سیاسی و اجتماعی آنارشیستی را، ایده آل اجتماعی بدون رقیب نامید. وی میگفت که حذف اتوریته باید

از طریق روشنگری، افشاگری و تغییرات سیستماتیک فردی ممکن گردد و زندگی سیاسی باید با زندگی خصوصی افراد هماهنگی داشته باشد، و وقتی اجبارهای اجتماعی کنار بروند، جامعه آزاد با جامعه آناشیسستی به واقعیت می پیوندد. او در نظام سرمایه داری حاکم زمان خود، دیکتاتوری پول و سودجویی را میدید.

پرودن از خانواده تهیدستی برخاسته بود. گئورگ سورل، او را بزرگترین فیلسوف اجتماعی قرن 19 فرانسه نامید و میشل سوره حتی در قرن گذشته به نشرپاره ای از آثار او پرداخت. پرودن، ژورنالیست و ناشری بود که در زمینه سیاسی دست به فعالیت عمیق زد. او خود را طرفدار سوسیالیسم علمی میدانست. وی مینویسد همانطور که عدالت را باید در برابری جستجو کرد، جامعه باید نظم را نیز در آناشیسیم جستجو کند. در نظر پرودن آناشیسیم نظم است بدون اعمال قدرت و حاکمیت. او میگفت که مالکیت دزدی است. وی پیش بینی کرد که قرن بیست، قرن حاکمیت سیاسی فدرالها خواهد شد. وی میگفت که پرولتاریا موظف است تا آنرا عملی نماید و سوسیالیسم چیزی غیر از برقراری فدرالیسم نیست.

مارکس در سال 1844 در زمان تبعید در پاریس با پرودن آشنا شد. اصطلاح و مفهوم "مبارزه طبقاتی" را او از پرودن گرفت. پرودن در مقابل جمعگرایی مارکس، طرفدار دفاع از حقوق آزادی فرد بود. او با پیشنهاد مارکس در انترناسیونال اول مخالفت کرد و به طرح مالکیت فدرالیستی پرداخت، و در نامه ای به مارکس مینویسد که مخالف اتوریته و خواهان تحمل دگراندیشان است. او از مارکس میخواهد که اعمال انقلابی را وسیله رفرفرم و اصلاحات معرفی نکند. در حالیکه مارکس از سال 1847 برای اصل "طبقه علیه طبقه" تصمیم گرفت، پرودن سرنگونی حاکمیت بورژوازی را از طریق پرولتاریای سازماندهی شده ممکن میدانست. مارکس در کتاب "فقر فلسفه" به رد شعار وحدت پرولتاریا با طبقه متوسط او پرداخت. او در آنجا مینویسد که همچون نظری، محصول فکری یک روشنفکر خرده بورژوا است که مدام میان سرمایه، کار، اقتصاد سیاسی و کمونیسم سرگردان شده است.

از جمله آثار پرودن، عدالت در انقلاب و کلیسا، یادداشتهای روزانه، درباره اصول فدرالیسم و ضرورت پایه گذاری یک حزب انقلابی، مالکیت و مالکیت فدرالی، و ایدههای اصلی انقلاب در قرن 19، هستند. در کتاب یادداشتهای روزانه پرودن، عناصر یهودی ستیزی دیده میشود. او در بعضی از آثارش خود را با موضوعاتی مانند، بورس بازی، حقوق زنان، صنعت راه آهن، و عبادتهای روزه یکشنبه، مشغول کرد. وی سرانجام در سال 1852 در کتاب "ضرورت حزب انقلابی" اعتراف نمود که برای انسان؛ این جانور دوپا!، نظم سوسیالیستی آناشیسستی غیر عملی است.

هواداران او امروزه مدعی هستند که پرودن بعنوان یک متفکر دیالکتیکی میدانست که هر اتویی غیر عملی است. او در زمان خود پایه گذار بانک مردم، تئوری کمک دوجانبه اقتصادی، و وام های بدون بهره به کارگران بود. غیر از آن او خواهان دمکراسی کارگری از طریق رفرفرم شد و برای تغییر قانون انتخابات به نفع طبقه کارگران کوشش نمود. اصلاحات خواهی او در زمینه اقتصادی و اجتماعی متکی به شعار کمک متقابل بود. او از طریق انقلاب کارگری پرودن خواهان فدرالیسم سیاسی، خودگردانی و مخالف شدید روحانیون مسیحی زمان خود بود. او سالها برای اتویی خود یعنی نظام فدرالیستی مبارزه کرد. وی طرفدار پیشه وران و صنعتگران خرد نیز بود. او از آن زمان سوسیالیست دهقانان خرد و استادکاران و پیشه وران صنعتی نامیدند. او مدعی بود که اگر تولیدکنندگان خرده مبادله کالا با کالا بپردازند، جامعه نیازی به نظام سرمایه داری ندارد. او عملی شدن خواسته های خود را در جامعه ای فدراتیو با تولیدکنندگان و مالکین خرد میدید. پرودن در سال 1848 از طریق انتخابات آزاد بعنوان سوسیالیست وارد مجلس ملی فرانسه شد. در مجلس فرانسه او خواهان کاهش اجاره خانه و کاهش بهره وام به زحمتکشانش گردید. به سبب مبارزات ضد مذهبی، ضد ناپلئون سوم، و ضد مالکیت خصوصی، او سالها به زندان افتاد و سرانجام در سال 1858 به بلژیک فرار کرد و در سال 1962، سه سال پیش از مرگ، دوباره به

فرانسه بازگشت نظرات او حتی امروزه میان پاره ای از سندیکا‌های آنارکوسندیکالیستی چپ اروپا طرفدارانی دارد. او در نیمه دوم قرن 19 به افشای سیستمهای نئولیبرالی نئوبنپارتنی پرداخت. وی در رابطه با نظرات مارکس گفته بود که وظیفه ما آن نیست که در مغمزمان یک اتوبی غیر عملی و یک نظم اجتماعی خیالی بسازیم و آنرا میان مردم تبلیغ کنیم.

۱۸۲- هیچکدام تان را بیدارت- تاگور نشد .

شاعر ، واسطه ای میان فرهنگ شرق و ادبیات غرب.

Rabindranath Tagore (1861 – 1941)

رابیندرات تاگور (1861-1941) ، شاعر و فیلسوف هندی، برنده جایزه نوبل ادبیات سال 1913 و خالق شعر، رمان، درام، مقاله، داستان کوتاه، ناول، و جملات قصار، واسطه ای بود میان فرهنگ شرق و غرب. او گرچه از خانواده ای زمیندار و ثروتمند؛ ولی با فرهنگ بنگالی، برخاسته بود، در آثارش به مبارزه با فئودالیسم و کلنیالیسم و سیستم کاستی هند پرداخت. او یکی از کلاسیکهای ادبیات بنگالی و یکی از نویسندگان ادبیات جهانی است که به مخالفت با امپریالیسم انگلیس پرداخت.

از طریق او برای نخستین بار جایزه نوبل به یک غیر اروپایی اعطا گردید. چون آن زمان دریافت جایزه نوبل اقدامی به شناخت فرهنگ آسیایی نیز بود، او از این طبق نماینده فرهنگ آسیایی شد. کمیته نوبل دلیل اعطای آن جایزه به وی را : " به سبب زیبایی و بشاشیت ادبی در شعرش که در لباس ترجمه، بخشی از ادبیات غرب شد " اعلان نمود. او از این راه موفق به زدن پلی میان ادبیات مردمی اروپایی و فرهنگ سنتی هند گردید. اروپا با کمک آثار او با ادبیات هند آشنا شد.

تاگور در آثار فلسفی-سیاسی اش غیر از استقلال هند، خواهان ترقی اجتماعی بود. شعر او روی سنت قدیمی و خلقی ادبیات هند بنا گردیده است. او در تمام ژانرهای ادبی خالق آثار فراموش نشدنی بود. از جمله صفات آثارش: ساده گی زبان، شرح دقیق و رئالیستی زندگی انسانهای معمولی و ساده است. او در شعرش از واژهها و استعاره‌های محدودی استفاده میکرد. آثارش منعکس کننده هومانیتی عمیق، میهن پرستی، جهانوطنی، و ایمان نامتناهی به ترقی بشریت است. او در آغاز، آثارش را به زبان بنگالی می نوشت و بعد خود، آنها را به زبان انگلیسی ترجمه می نمود. تصویر جهانی که او در شعرش میدهد، در میان بنگالها تبدیل به یک دین شده بود. چون او در دوران کودکی در میان کاخ و قصرهای مرفه رشد نموده بود، بعدها در آثارش غیر از عشق به آزادی و راز و رمزها، یک نوستالژی رمانتیک نسبت به دور دستها و کشورهای خارج دیده میشود. او در آغاز تحت تعثیر رمانتیک نو اروپایی- و در پایان تحت تعثیر مکتب ادبی اکسپرسیونیسم بود.

آندره ژید در سال 1914 معروفترین کتاب شعر او را یعنی "قربانی ترانه " را به زبان فرانسوی ترجمه نمود. بیت درباره ترجمه انگلیسی این کتاب گفته بود : " من آنرا روزها همراه خود در ایستگاه راه آهن و در اتوبوسهای دوطبقه و در رستورانها همراه خود داشتم، چون آن به شرح جهانی می پردازد که من مدتها در جستجوی اش بودم ". شعر او تحت تعثیر فلسفه و الاهیات برهمایی دارای خصوصیات عرفانی، و رمانتیک است. او با کمک دیالوگ هایی میان خدا و انسان، خدایا گاهی معشوق و گاهی آقا و ارباب خطاب میکند. تاگور در زمینه نقاشی، موسیقی و فیلم نیز آثار مهمی از خود بجا گذاشته است. بعدها او افسوس روزهایی را می خورد که بطور ناشناخته میتواندست بمیان مردم برود و هنوز الاهه الهام خلاقیت شاعرانه او را ترک نکرده بود.

تاگور گرچه در 17 سالگی برای تحصیل به انگلیس رفته بود، غیر از مبارزه علیه استعمار، جنگ و فاشیسم، بعدها به شرکت در جنبش استقلال طلبانه هند علیه استعمار انگلیس

پرداخت. او در آثارش خواهان آشتی با سنت فرهنگی هند گردید. تاگور در تمام مسائل سیاسی و اجتماعی زمان خود شرکت کرد و چون گاندی با حرف و عمل خواهان مبارزه ضد استعماری و پیشرفت اجتماعی در هند بود. وی گرچه از خانواده ای مرفه بود، مدافع انسانهای استثمار شده، مخصوصاً دهقانان گردید. وی خواهان بلند نظری و آزادی سیاسی و مذهبی میان مردم نیز بود. تاگور بعد از جنگ جهانی اول با سخنرانی هایی که پیرامون صلح در کشورهای مختلف نمود، خواهان دوستی خلقها با همدیگر شد و با احساس احتمال جنگ جهانی دوم به موضع گیری ضد فاشیستی و ضد آلمانی پرداخت. او در ولایتش پایه گذار مدرسه و دانشگاهی شد که خواهان عملی شدن ایده آلهای شرق و غرب در آن گردید. زمانی که تاگور شنید که گاندی در سال 1920 خواهان مبارزه با استعمار اروپائیان شده، گفت: " چه طنز سر نوشت گونه ای که من در این سوی اقیانوسها، در آمریکا، خواهان برادری فرهنگهای شرق و غرب میان خلقها میشوم و گاندی در وطن خواستار مبارزه با خارجیان گردیده است". در سال 1921 گاندی شخصا به دیدار او رفت.

تاگور از دوران کودکی سفرهای گوناگونی به اروپا و آمریکا نمود، گرچه در انگلیس تحصیل رشته حقوق را ناتمام گذاشته بود. بعد از سفر به شوروی در سال 1930 گویا عملی شدن پاره ای از ایده آلهای خود را در آنجا میدید. وی در لندن با مشاهیر ادبی آن زمان انگلیس مانند شاو، بیت، پاوند، و راسل آشنا شد. 157 ترانه مشهور او حین سفری 16 ماهه در سال 1912 به انگلیس و آمریکا نوشته شدند. تاگور از خانواده ای بنگالی-برهمایی و پدرش یکی از اصلاحگرایان دین هندویی بود. او حین اداره زمینها و بینگاههای ملکی پدری با فقر و نیازمندی مردم معمولی آشنا شد. مدرسه ای که او در سال 1901 بنیاد نهاده بود، بعدها یکی از دانشگاههای معتبر هند گردید.

گرچه در دههای 10 و 20 قرن گذشته در غرب یک تاگور گرایی بوجود آمده بود، بعد از جنگ جهانی دوم، او قدری فراموش شد. از جمله موضوعات شعرا و غیر از طبیعت و عشق، یک نوستالژی نسبت به خدا دیده میشود. خالق نزد او وحدتی سنبلیک از فلسفه و عرفان بود. او در رابطه با عشق بخدا حتا خالق اشعاری شبه اروتیک است و عشق به طبیعت او به سبب عشق به خدا است. در اغلب دیالوگهای شاعرانه او با خدا، غیر از عرفانی رمانتیک، افسرده گی و غم احساس میگردد. در وطنش او را دهها سال همچون انسانی مقدس بحساب می آوردند. وی از اینکه انسان کامل و متعالی نیست، به شکایت و زاری می پردازد. دلیل جذابیت شعرش غیر از رابطه با ایده آلیسم فلسفی، به سبب بازی زبانی میان فضایی اروتیک و ایده آلیسم فلسفی میباشد. در سال 1950 شعر " تو حاکم روح تمام انسانها هستی" سرود ملی هند گردید.

از تاگور میان سالهای 1914-1921 حدود 20 کتاب در زمینه های شعر، نمایشنامه، داستان، رمان، مقاله و اتوبیوگرافی منتشر شده است. مجموعه آثار ادبی-فلسفی او به 28 جلد میرسند. آثار وی به اغلب زبانهای زنده جهان ترجمه شده اند، از آنجمله: رمان گورا، نامه هایی از روسیه، خانه ایستاده گی، غروب آفتاب قرن، بحران تمدن و صنعتی شدن، زمانی که روح ام آزاد شد، باغبان، هدیه ای عاشقانه، بخواب روح، شب ارضا، سنگهای گرسنه، پرنده سرگردان، اتحاد بشریت، و قربانی شعر، هستند. در کتاب "بحران تمدن و صنعتی شدن" او به محکومیت امپریالیسم می پردازد. در رمان "گورا" او مبارزه ضد استعماری هند را توصیف می کند. در کتاب " زمانی که روح ام آزاد شد" وی به شکایت علیه فاشیسم در جنگ داخلی اسپانیا می پردازد. غیر از اینها، از او حدود 2000 تابلو نقاشی و 2000 آهنگ از ترانه هایش نیز بجا مانده است.

۱۸۳- رونالد بارت که بود؟

Roland Barthes (1915-1980)

فلسفه ساختارگرایی، چپ نبود.

رونالد بارت ، نویسنده ، فیلسوف ، جامعه شناس ، ادیب ، منتقد فرهنگی ، روانشناس ، زبانشناس ، و معنی شناس فرانسوی از هواداران و نمایندگان فلسفه ساختارگرایی در کنار اشتراوس ، دریدا ، فوکو ، لاکان ، و آلت هوسر است . او یکی از موضع گیران حوادث ادبی فرانسه ضد راسین بود که میگفت چون امکانات زیادی برای تفسیر و تاویل ادبیات وجود دارد ، پس ادبیات قابل تعریف نیست .

رونالد بارت نه تنها تحت تاثیر شدید آثار نیچه بود بلکه او در تمام آثارش خود را با نوشته های برشت نیز مشغول نمود . وی میگفت که نویسندگی پدیده ای اجتماعی است . رونالد بارت را میتوان نماینده فضا و زندگی فرهنگی فرانسه بعد از جنگ جهانی دوم دانست . مشهوریت تئوری علامات و نشانه های او چنان جهانی بود که دانشمندان و نویسندگانی مانند امبرتو اوکو را نیز تحت تاثیر خود قرار داد . او از طریق مقالات درخشانش به طرح نظریه علامات و نشانه های زبانی و ادبی پرداخت .

بارت زیر تاثیر برشت نوشت که تئاتر نه جای هنرپیشگی بلکه جای هنر تماشایی و آموزش مبارزه اجتماعی است و تئاتری که قوانین استتیک برشت را رعایت نکند یک شبه تئاتر است . او همچون یاکوبسن و زاوسه اشتغال به مارکسیسم و تئاتر برشت برای اش مهم بود . امروزه ادعا میشود که او در مقالاتش منقد سرسخت ایدئولوژیها بود . وی میگفت که میان روابط اجتماعی قدرت و جهان مصرف یک ارتباط زنجیره ای وجود دارد . او رسانه ها را مقصر سیستم اشاعه بت ها و کالاهای مصرفی و مد میدانست . در نظر او چون هر زبانی روی یک سیستم و ساختاری سوار شده ، داشتن یک زبان غیر بتی ، غیراسطوره ای و غیر مصرفی مشکل است و هر چیزی را که جامعه برای یک هدف خاص مناسب بداند بصورت بت و اسطوره در می یابد .

رونالد بارت توانست از طریق تجزیه و تحلیل طنزآمیز بت ها و اسطوره ها در جامعه سرمایه داری مرز میان فرهنگ مسئول و فرهنگ مبتدل را مخدوش نموده و خوانندگان زیادی بیابد . در تکامل تئوری علامات زبانی ، فردیناند زاوسه یکی از شاگردان او بود .

مورخین چپ مینویسند که ساختارگرایی یک فلسفه پایان بورژوازی است که در فرانسه رشد نمود و ضد تاریخ گرایی و دیالکتیک تاریخی بود . در ساختارگرایی ما شاهد تضاد بورژوازی امروزی با مسیر قانونمندی تاریخ هستیم . این فلسفه خود زیر تاثیر فلسفه زندگی ، فلسفه وجود ، پدیده شناسی ، فروید گرایی ، کانت گرایی و مثبت گرایی است . ضعف این جریان فلسفی در آنجاست که سیستم و متد را بصورت علم زبانشناسی ، جامعه شناسی و فرهنگ شناسی مطلق می نماید . چون ساختارگرایی مدعی است که آن تنها علم است ، پس تفسیری ناقص از ساختار واقعی دارد . در فرانسه غیر از علم زبانشناسی ، ساختارگرایی ، متد و روشی عمومی برای علوم دیگر از جمله انسانشناسی شد .

رونالد بارت در سال 1915 در فرانسه بدنیا آمد و در سال 1980؛ همچون آلبرت کام، و در یک سانحه اتوموبیل کشته شد . پدر او نیز در جنگ جهانی اول در دریای شمال جان خود را از دست داده بود . وی در دوران جوانی در دانشگاه به تحصیل ادبیات فرانسه و ادبیات کلاسیک یونان پرداخت . عنوان پایاننامه دانشگاهی او " تراژدی یونانی " بود .

از جمله آثار او - عشق به نوشتن ، نقد روایتی آثار ادگار آلن پو ، قطعاتی پیرامون زبان عشق ، در باره من ، ماجراجویی معنی شناسی ، زبان مد روز ، بت های روزانه مانند مد و ادبیات تبلیغی روی شانه های ایدئولوژی خرده بورژوازی ، انبارک روشن ، و غیره هستند .

ساختارگرایی در دهه 60 قرن گذشته زیر تاثیر یاکوبسن در فرانسه و بعدها زیر تاثیر روان پژوهی لاکان و نقد مارکسیستی آلت هوسر ، نقد پدیده شناسی و هرمنوتیک بوجود آمد . نمایندگان ساختارگرایی در فرانسه ، انسانشناسی لوی اشتراوس ، ایده های فوکو ، و نقد ادبی

رونالد بارت بودند . امروزه ادعا میشود که آغاز جنبش دانشجویی سال 1968 ، ناقوس مرگ مکتب ساختارگرایی بود .

ساختارگرایان از نظر تئوریک ، بت پرستی کالایی و اسطوره گرایی را راستگرایانه میدانند و میگویند آوانگارد هیچگاه نتوانست منقد واقعی بورژوازی بشود چون روشنفکران آن از این طبقه بودند و یا از نظر مالی از آنجا تامین میشدند ، و بقول گورکی چون خرده بورژوازی از شناخت خود ناتوان است ، آن اغلب جانبدار ایده‌های فاشیستی میشود .

۱۸۴- از جوی مولیان – تا آب رکن آباد .

رودکی و حافظ در منابع غرب . Rudaki (859-941), Hafez (1325-1390)

رودکی ، شاعر، خواننده و موسیقی دان تاجیک ، پایه گذار شعر کلاسیک فارسی در بیش از هزار سال پیش است. از حدود صد هزار شعر او، حدود 1000 شعر بجا مانده که در ژانرهای گوناگون سروده شده اند. زبان فارسی نو بعدها شامل زبان دری، زبان فارسی ، و زبان پارسی شد . او نه تنها شاعری متفکر بلکه استادی در شعر اروتیک استتیک است . وی غیر از انتقاد از بی عدالتی و زورگویی ، دارای جهان بینی پانته ایستی (طبیعت خدایی) نیز بود .

ابو عبدالله جعفر بن رودکی در سال 859 میلادی در رودک سمرقند دنیا آمد و در سال 941 در آنجا درگذشت . به روایت تاریخ ، او در 8 سالگی حافظ قرآن بود و شعر میسرود. وی در موسیقی ، شاگرد بختیار ، استاد فلوت آن دیار بود ، حکومت سامانیان در قرن 9 و 10 برای شکوفایی فرهنگی جامعه خود کوشید تا ادبیات اسلامی را با ادبیات پیش از اسلام آشتی دهد. در دربار نصر دوم، ابول فضل بلعمی وزیر مشوق ادبیات و افرادی چون رودکی بود. بامرگ بلعمی حضور او در دربار پایان یافت و در سال 937 رانده شد و به روستای محل تولدش بازگشت و در فقر درگذشت .

از رودکی غیر از غزل و جملات قصار، اشعاری درباره عشق و شراب و اشعاری مدحی بجا مانده . غیر از کتاب عشقی سندیادنامه ، رودکی افسانه های 2000 ساله کتاب کلیله و دمنه را که از زبان سانسکریت ترجمه شده بودند ، به شعر درآورد. کتاب کلیله و دمنه افسانه هایی بودند از زبان یا پیرامون حیوانات و جانوران . شعر او میان لذت جویی طبیعی و بیان بدبینی و یاس نوسان دارد. از جمله دیگر موضوعات اشعارش ، جستجوی سعادت ، اهمیت عشق ، دانش ، تجربه ، هنر، مرگ اجتناب ناپذیر، بی وفایی روزگار و سایر موضوعات مرکزی زندگی انسان هستند.

ساده گی غزلهای رودکی بعدها مورد تقلید شاعران جوان آینده قرار گرفت . از آن زمان زبانی که الفبای آن عربی و فارسی بود و قوانین جدید هنر شعر سرایی را تعریف نمود ، شعر فارسی را تحت تاثیر خود و اشعار رودکی قرار داد. چنانچه کوری و نابینایی مادر زاد رودکی صحت داشته باشد ، او را مهمترین شاعر نابینای ادبیات جهان در کنار هومر، شاعر یونانی ، میدانند. دولت حاکم آن زمان برای تبلیغات سیاسی خود به مداحی شاعرانی چون رودکی نیز نیاز داشت .

شمس الدین محمد حافظ ، مهمترین شاعر فارسی زبان و استاد غزل است . او نه تنها زیبایی های زندگی از جمله عشق و شراب را به آواز درآورد بلکه به انتقاد از ریای دینی و اسلام نمایی فریب آمیز پرداخت. با وجود لباس عرفانی اشعارش ، او آزاداندیشی و انتقاد اجتماعی را تبلیغ میکند . غزلهای او اوج ادبیات فارسی و شعر کلاسیک فارسی را نشان میدهند. غیر از عشق و شراب ، دوستی و زیبایی طبیعت ، او به موضوعات دین ، ادبیات ، و حاکمان نیز میپردازد. سمبل ها و استعاره های گوناگون در اشعارش موجب شدند که از شعر او تفسیرهای گوناگون

بشود. آثار او بدون شک، بخشی از ادبیات جهانی هستند. خواجه و حافظ دو لقب احترام آمیز هستند که او مفتخر به آنان شد. او با کمک زبان عالم غیب خود، عشق و شراب را درکامل ترین فرم در ادبیات فارسی مطرح نمود. دیوان حافظ همچون کتاب قرآن، مهمترین کتاب کتابخانه های خصوصی گردید.

بعداز مرگ حافظ، اشعارش که شامل 500-600 غالباً غزل هستند، در سال 1390 میلادی در دیوانی گرد آوری شدند. موضوع غالب اشعار طبیعت گرایانه عرفانی او عشق و شراب هستند. عرفان اسلامی اشعارش نشانه توانایی او در بازی با زبان فارسی و عربی است. شیراز محل زندگی حافظ، آلمان محل روشنفکری و فرهنگی مهمی بود. او در شعرش تجربه های انسانی را نیز بصورت شعر مطرح می نماید. حافظ زبان فارسی را به نقطه عالی خود رساند چون شعرش دارای دو صفت اعتبار جهانی و زیبایی ابدی است. مانیفست اخلاقی حافظ و انتقادش از روحانیون مسلمان نما و دربار، موجب خشم قدرتمندان گردید. امروزه اشعار حافظ غیر از ایران، در افغانستان، پاکستان، هند، ترکیه، و کشورهای آسیای مرکزی خوانندگانی دارند.

موضوع متضاد اشعار حافظ شامل - احساس و عقل، این جهانی و آن جهانی، لذتی و آموزشی، و رنجی و سعادت، هستند. او خالق اشعاری اروتیک، عشقی و لذت جویانه نیز است. حوضه اشعار او از شوق ذوب با خدا، تا لذت جویی در زندگی، وسعت دارد. محتوای قوی، طنز زبانی، نقل قولهایی بازی گرانه از شعر سنتی ایرانی، باعث بی نظیری شعر او شده اند. منقدین مدعی هستند که بدون شناخت عرفان اسلامی و صوفی گری، شعر حافظ قابل فهم نیست، چون او احتمالاً خود عضو یک محفل صوفی بوده است. از اینکه خدا و معشوقه را با یک ضمیر مطرح میکند، نشان از به اوج رساندن عشق انسانی و احترام به معشوقه را نشان میدهد. چون زبان فارسی فقط یک ضمیر سوم شخص مفرد یعنی "او" دارد، مترجمین غربی مدعی هستند که عشق او گاهی هم جنس گرایانه نیز میتواند استنباط گردد. حافظ میان عشق به خدا و عشق به انسان فرقی نمی گذاشت. در نظر او که لقب زبان عالم غیب گرفت، همه چیز روی به وحدت دارد، از جمله - نزدیکی مرگ، لذت زندگی، مستی و وحی، رستاخیز، هنر، زندگی و غیره.

اوتاثیر عمیقی روی ادبیات و شاعران غرب از جمله گوته و دیوان شرق و غرب اش گذاشت. گوته میگفت که شعر حافظ ساختاری دیالکتیکی و محتوایی انتقادی شکاکانه دارد. مترجمین مشهوری مانند ریکرت نخستین بار اشعار حافظ را در اروپا به زبان آلمانی ترجمه و موجب معروفیت وی شدند. او در بعضی از اشعارش غیر از بیان شور و شوق و بی خیالی، به تحسین بعضی از حاکمان زمان خود نیز میپردازد. بخشی از اشعار او مداحی هستند، چون ادیبان آن زمان از نظر مادی یا وابسته به مدارس آموزشی درس قرآن و اسلام بودند، و یا در دربار حاکمان در جلسات فرهنگی شرکت میکردند.

حافظ میان سالهای 1325-1390 میلادی در شیراز در شرایط فقر زندگی نمود. چون او پدرش را در کودکی از دست داد، مادرش او را برای آموزش علوم اسلامی به مدرسه فرستاد. بعدها گویا او در مکاتب اسلامی، قرآن درس میداد. او گاهی روابط حسنه ای با دربار حاکمان داشت و گاهی به سبب توطئه روحانیون دولتی، بدلیل آزاداندیشی و یا به اتهام بی ایمانی، او را طرد نمودند، گرچه حافظ همیشه علاقمند بود که عضو محفل فرهنگی دربار باشد. سرانجام او در سال 1369 میلادی در دربار حاکمی بنام مظفرالدین، قربانی سیاسی شد و با کمک نظامیان و روحانیون دربار، وادار به گوشه گیری گردید.

آه سرنوشت ،
چیزی برای گفتن نیست ،
کاری برای انجام نمانده ،
و وحشت آنچنان عظیم .
در لحظه هایی مشخص ،
احساس تنهایی نمودن ؛
طرد شده ، تنها با خود ،
خطر آنجاست ، ای جان .

ساموئل بکت ، نمایشنامه نویس و داستانسرای ایرلندی ، برنده جایزه نوبل ادبیات سال 1969 بود. مشهورترین نمایشنامه او " در انتظار گودو " است . بکت ، یک ایرلندی مهاجر بود که در فرانسه بعد از جنگ جهانی دوم، مسکن گزید و وطن دومی یافت . مسئولان تئاتر بعد از پایان جنگ ، مدعی شدند که مکتب رئالیسم ادبی دیگر قادر به شرح و توصیف رنج جامعه و زندگی مردم نیست.

منفدین چپ نوشتند که ساموئل بکت ، نماینده اصلی ادبیات زوال بورژوازی است. بکت در نمایشنامه " در انتظار گودو " مینویسد که معمولا انسان در تمام عمر خود در انتظار چیزی است ، و سرنوشت یعنی در " اطاق انتظار " زندگی بودن . نمایندگان اقشار رو به زوال معمولا در انتظار - شکست، مرگ ، ناامیدی، سرگردانی، جنگ و غیره هستند . و نمایندگان اقشار پویا و مردمی معمولا در انتظار - انقلاب ، پیروزی، انسانیت، سعادت، زیبایی و غیره می باشند. در این نمایشنامه ، انتظار در مقابل عمل - تراژدی در مقابل کمدی - غم در روبروی شادی - و خوشبینی در مقابل بدبینی ، قرار میگیرند. در این اثر ساموئل بکت ، دو انسان سرگردان، آواره و بی خانمان به نامهای استراگون و ولادیمیر در میانه راهی به ناکجا آباد ، منتظر شخص سومی بنام گودو هستند که قول تغییر زندگی را به آنان داده ، و این فرد سوم یعنی گودو، به وعده اش عمل نمی نماید و آنان را روزها در انتظار ناخوشایند میگذارد. آندو راه چاره دیگری غیر از انتظار در سکوت نمی بینند. انتظار آنان، بحث و جدلی روی خاطرات گذشته است یا میکوشند در جستجوی بحث یک معنی برای زندگی باشند. بکت در اینجا به مقوله انتظار از دید بورژوازی مینگرد ، در صورتیکه مقوله انتظار در میان زحمتکشان - تداعی - کوشش، مبارزه، پیروزی ، سعادت ، امید، تحول و ترقی و زیبایی است.

ساموئل بکت ، نویسنده ایرلندی را بعضی از مورخین ادبی، مهمترین نمایشنامه نویس قرن 20 نامیده اند . وی در کنار اوژن یونسکو، یکی از نمایندگان تاتر آبزورد و ادبیات آگزیستانسیالیستی غرب است . وی یکی از پرخواننده ترین نویسندگان قرن 20 نیز بود ، و شاید آخرین نویسنده مهم قرن 20 نیز باشد.

بکت ، خالق شعر، داستان، رمان ، و نمایشنامه بود. 3 رمان تریلوگی او - مولای ، مرگ مالونه ، و گمنام نام دارند. سه نمایشنامه او - در انتظار گودو ، پایان بازی، و روزهای نیک، نام دارند. درام های آبزورد او بشکل آوانگارد ، پوچی و بی معنی بودن زندگی انسان و هستی جهان رانشنل میدهند. شخصیت های نمایشنامه های بکت خلاف شخصیت های نمایشنامه های سارتر و کامو، کم حرف هستند و مخالف پرگویی و روده درازی می باشند. امروزه تحقیقات فلسفی مفصلی روی آثار بکت از نظر جستجوی مفاهیم آبزورد، آگزیستانسیالیسم ، و معنی زندگی ، انجام شده است. دورمان دیگر بکت یعنی " آنطور که او هست " و " مورفی " محتوایی تراژدیک - کمدی دارند.

آثار بکت گرچه زیرتاثیر جویس و پروست هستند ولی خواننده را بیاد آثار کافکا و فلسفه "زندگی وحشتناک" شوپنهاور می اندازند. معلمان ادبی بکت، درام نویسان دوره رنسانس ایرلند بودند. در رمان سه جلدی تریلوگی او فلسفه دکارت مشاهده میگردد. آثار او انتقادی طنزآمیز از ادبیات اروپایی آن زمان نیز هست. بکت تاثیر مهمی روی نمایشنامه نویسان جدید مانند - پابنتر، آلی، و استوپارد، گذاشته است.

بکت در آثارش هنرمندانه به طرح تنهایی انسان در نظام سرمایه داری و جامعه طبقاتی می پردازد. وی میگفت ما باید یاد بگیریم به خدا عشق بورزیم؛ بدون اینکه از آن خدا انتظار محبت متقابل داشته باشیم. و گرچه زندگی ارزشی ندارد ولی آنرا باید تا آخرین لحظه زیست، و گرچه نویسنده چیزی برای گفتن نمی یابد، با این وجود او باید سخن بگوید.

اجداد "هیگنوتی" و پروتستان ساموئل بکت در دوره جنگهای مذهبی فرانسه میان کاتولیکها و پروتستانها، به ایرلند فرار نموده بودند. بعدها بکت بعد از پایان جنگ جهانی دوم به سرزمین اجدادی خود یعنی فرانسه باز گشت. وی در توصیف شخصیت های ادبی اش، به آنان علاقه شخصی خود به موسیقی را نسبت میدهد. قهرمانان آثار بکت انسانهای بی ریشه و آواره ای هستند که بطور تراژدی-کمدی پوچی و بی معنی زندگی انسان اسیر جامعه سرمایه داری را نشان میدهند. وی از موضع دکاندس (زوال) به تصویر غیر انسانی بودن جامعه پایان بورژوازی میپردازد و زوال و انحلال بی معنی بودن و خالی بودن آن جامعه را نشان میدهد. آثار بکت این تناقض را نشان میدهند که او چیزی را که گفتنی نیست، بگوید. بکت میکوشد تا با کمک زبان، واقعیات را روشن نماید. در نظر او چون ادبیات مدرن محتوایی برای مطرح کردن ندارد، باید خود روال روایت و نوشتن را موضوع نویسندگی نمود. او دلقک بازی و طنز ادبی را نوع استعاری زندگی روزمره در جامعه خرافاتی و طبقاتی میداند.

۱۸۶- تبعید، میان سکوت و دیالوگ های آبزورد؟

ساموئل بکت؛ میان رمان و تئاتر آبزورد.

Samuel Becket (1906- 1989)

ساموئل بکت

بکت، نمایشنامه نویس ایرلندی، دهها سال در پاریس بصورت مهاجر زیست و به زبان فرانسه نوشت. او غیر از اوژن یونسکو، یکی از نظریه پردازان و پایه گذاران تئاتر آبزورد غرب است. با اشاره به آثار او انگارد، ولی پوچگرای وی گفته میشود که نمایشنامه های آبزورد و نیهلپستی او محصول طبیعی و نهایی ادبیات سرمایه داری غرب در قرن بیست بودند. در نظر بکت ادبیات آبزورد و پوچگرا، ریشه در فلسفه "انتظار" دارند، و چون ادبیات مدرن غرب حرفی برای محتوایی روشنگرانه ندارند، به این دلیل اغلب خود "روایت" موضوع داستان میگردد. بکت خلاف اوژن یونسکو نه از طریق حذف منطق و قانون علیت در دیالوگ، بلکه به دلیل غیبت یک وابستگی قابل فهم در متن و دیالوگها بایکدیگر، آبزورد بودن زندگی انسان غربی و جهان را نشان میدهد. کمیته نوبل دلیل اعطای آن جایزه به وی در سال 1969 را: "اوج هنری آثارش باتکیه بر موضوع تنهایی انسان مدرن" اعلان کرده بود. رقیب مهم بکت در منفی بافی ادبی، کافکا است. هر شخصیت داستانی بکت تقلیدی از "شکارچی"، شخصیت پوچگرای کافکا میباشد. در آثار بکت غیر از دیالوگهای بی معنی و آبزورد، به بازی زبان و واژهها، اهمیت خاصی داده میشود. نشخوار و تکرار زبانی، وارونه جلوه دادن ساده لوحانه جریان و مفهوم دیالوگها، یکی دیگر از خصوصیات تئاتر آبزورد است. وضعیت سکوت و حتا نفس کشیدن، یک بازی زبانی در متن میشوند، و تنها نشانه اظهار وجود قهرمان داستان، یا حرف زدن بی ربط میباشد یا در نفس کشیدن و انتظار بدون دلیل اش. در آثار بکت، انسانهای مهاجر و تبعیدی بدون رابطه

باهم، در کنار یکدیگر ایستاده اند، ولی وابستگی خاصی به همدیگر ندارند، تنها دلیل نزدیکی شان، شرایط خاصی است که آنها در آن قرار گرفته اند.

ساموئل بکت، نمایشنامه نویس و داستانسرای ایرلندی، نخستین نمایشنامه نویس مدرن زبان انگلیسی بود. او خالق: شعر، داستان، رمان، درام، مقاله، و نمایشنامه رادیویی نیز است. وی نمایشنامه های خود را آوانگارد بحساب می آورد. گرچه در تاریخ ادبیات، وی را نمایشنامه نویس میدانند، ولی او همیشه خود را نویسنده رمان میدانست. نخستین رمان او "مالوی" در دهه 30 قرن بیست، در طول دو سال، بیش از 42 بار از طریق ناشرین برای چاپ رد شد ولی سایر رمانهای او در دهه های 50 و 60 حامل یک رادیکالیته جنجالی شدند.

بکت از موضع ادبیات زوال، انحلال و سقوط زمان، در آگاهی انسانهای بی ریشه و از خود بیگانه را توصیف میکند. او نه تنها ابتذال و سقوط جامعه بورژوازی را به انتقاد میکشد بلکه غیر انسانی بودن جامعه را نیز به تصویر میکشاند. در غالب آثار او انسانهای بی ریشه، تنها و از خود بیگانه، هستی و جهان، پوچ و بی معنی شده اند. مارکسیست ها او را یکی از نمایندگان ادبیات زوال بورژوازی بحساب می آورند. ادعا میشود چنانچه حین مطالعه رمانهای بکت ایجاد بی حوصله گی شود، آن اتفاق را بی حوصله گی خواننده از هستی خود میدانند. با این وجود در آثار بکت، تمام کوشش انسان غربی آن است که در جهانی که پوچ و بی معنی و آبرورد و نیهلیستی شده است، خود را ثابت کند یا به طریقی اظهار وجود نماید.

مهمترین نمایشنامه تاتر آبرورد "در انتظار گودو" اثر او میباشد. در آنجا غالبین "آدم لالی عساکش دست آدم کوری میشود"؛ و زبان مانند سبک او، گرچه صوری، مجازی و بدون تصویر است، ولی ساده و طنز آمیز میباشد. چون بکت در تمام آثارش تمایل به سبک مینی مالیستی در نوشتن دارد، او را آوانگارد نیز مینامند و آثارش با وجود نفی و منفی گری ظاهری، بدون نقطه هدف متافیزیکی نیستند. هدف او گاهی در نوشتن، ساختن یک فضای تنهایی زبان با خود است، که در مرز میان مرگ و سکوت قرار دارد. و نمایش هایش با وجود ناامیدی و تلقین سرگردانی، ولی جدی هستند؛ شرح انسانهایی که در وابستگی و نیاز به همدیگر، در ناکجا آبادی، از خود بیگانه، میان مرگ و زندگی در انتظاری غیر واقعی بسر میبرند.

پیرامون آثار بکت گفته میشود که در آنجا، هنر یک وسیله بی پایان برای نمایش غیر ممکن ها در هنر میشود، و چون بکت در ادبیات مدرن یک نویسنده یاغی است، میکوشد تا از مرزهای: فرهنگی، زبانی، سبکی، نظری، و غیره بگذرد. منبع و سرچشمه آثار او ریشه در: سنت، تاریخ ادبیات، فلسفه، هنر و موسیقی چندین کشور اروپایی از جمله: ایتالیا، فرانسه، ایرلند، انگلیس، و آلمان دارند. آثار او به دو دلیل جهانی هستند: یکی اینکه چون ریشه در ادبیات جهان دارند. و دوم اینکه چون برای گسترش ادبیات جهانی نوشته شده اند. امروزه تحقیقات گسترده ای روی جنبه های فلسفی آثار او مانند: آبرورد بودن، نیهلیسم، آگزیتنیسیالیسم شدن، و معنی جویی، متمرکز شده است، گرچه خواننده گاهی فکر میکند تنها ارتیه فرهنگ کهن اروپایی برای بکت فقط امکان بازی زبانی بعنوان خلاء فرمی از فرهنگ و هنر میباشد.

چون بکت تحت تاثیر شدید جویس، آثارش را به دو زبان انگلیسی و فرانسوی نوشته است، منقدین ادبی هر دو کشور او را از آن خود میدانند. آثار بکت اغلب انعکاس درام ارسطویی در کلاسیسم فرانسوی هستند. از آموزگاران بکت، بزرگان رنسانس درام ایرلند مانند: جان سینگ، و سین اوکاسی، میباشد. بکت میکوشد در آثارش از ساده گی و ظرفیت عظیم بازی در زبان انگلیسی استفاده کند، گرچه او به تمسخر زبان علمی و فلسفی نیز میپردازد و تقلید طنز آمیزی از درام ارسطویی می نماید.

از جمله نمایشنامه های بکت: در انتظار گودو، پایان بازی، روزهای خوش، - و از جمله رمان های مشهور او: مالوی، مولونه می میرد، و گمنام، هستند. او آثاری نیز درباره پروست و جویس منتشر نمود. بکت در پایان عمر برای همکاری بسوی رسانه های مدرن مانند: رادیو،

تلویزیون و سینما رفت . او بین سالهای 1906 تا 1989 زندگی نمود و تا آخرین لحظات عمر در کار ادبی فعال ماند. وی در خانواده ای مرفه در ایرلند بدنیا آمد ولی اجدادش ریشه آلمانی و فرانسوی داشتند. او در دانشگاه در رشته های : زبان ایتالیایی، زبان فرانسوی، و ادبیات مدرن، درس خوانده بود.

۱۸۷- وداع با شعر و شاعره های غرب .

شعر - از دختر برقکار - تا دختر اسقف .

Sarah Kirsch (1935 - ?), Gabriele Wohmann (1932 - ?)

نیچه میگفت

در یک روز آفتابی خنک

روی سخره سنگی در یونان

تنها نشسته بود .

ناگهان زردشت با کوله باری از راه

از آنجا درگذشت .

نیچه میگفت

دیگر تنها نبود .

و

سارا میگفت

در یک روز گرم و سبز تابستان

در مسکو

روی صندلی پارکی

تنها نشسته بود .

او در آنجا

تنهایی خود را

تا مغز استخوان احساس نمود

چون در سمت چپ

و

در سمت راست اش

خود او؛

یعنی سارا نشسته بود .

نام واقعی سارا کیرش ، شاعره آلمان شرقی سابق ، پیش از ازدواج با یک شاعر ، اینگرید برنشتاین بود . او خالق داستانهای اجتماعی-انتقادی ، رمان ، و اشعار خصوصی و بدبینانه است . ترجمه از زبان روسی نیز یکی از مشغله های ادبی او است . وی گرچه آثاری به نثر نوشت ولی بیشتر یک شاعر است تا یک نویسنده . اشعارش مشاهدات اتوبیوگرافیک غیر روشنفکرانه ولی آهنگین با تمایل به ساده گی و سکوت و غم و سرخورده گی در دوران کودکی ، رویا و امید به صلح ، انساندوستی ، سعادت ، طبیعت و مناظر طبیعی چهار فصل سال هستند . زمانی که سارا کیرش به لغو شهروندی ترانه سرای سیاسی ساکن آلمان شرقی ، یعنی وولف بیرمن اعتراض نمود ، او را از کانون نویسندگان آلمان شرقی و حزب کمونیست آن کشور اخراج نمودند . سرانجام او در سال 1977 با اعلان ورشکستگی سوسیالیسم استالینیستی ، به آلمان غربی مهاجرت نمود، یا فرار کرد .

در آثار سارا کیرش معمولاً زنان، قهرمان داستان هستند. او غیر از تعثیر آدلبرت اشتیفتز، زیر تاثیر شعر مدرن روس؛ مخصوصاً آثار آنا آخمتوا و آکساندر بلوک است. در شعر او طبیعت بعنوان آینه بیان روابط انسانی و شرایط اجتماعی است. او شاعر عشق و طبیعت، عشق و روابط زن و مرد با کمک اسطوره‌های طبیعی و تصاویر افسانه‌ای است. اشعار او با کمک عناصر سبک رمانتیک، صاف، سبکیال و بازیگوشانه هستند. او از آهنگ و قصه گویی علیه واقعیات وحشت آور اجتماعی استفاده میکند. موضوع دیگر آثارش در باره معشوقه‌های دوردست، خاطره، امید و پیشگویی شکست است. او در پایان با بازگشت به زبان سنبلیک و تصویری سده‌های میانه، مسیر دیگری را در پیش گرفت.

سارا کیرش در سال 1935 در آلمان شرقی بدنیا آمد، پدرش برقکار کارخانه بود. او در آنجا به تحصیل رشته بیولوژی، ادبیات و نویسندگی پرداخت و مدتی کارگر کارخانه قند و شکر بود. وی میگوید که ساده لوحی و بی تجربگی باعث شاعری اش گردید، چون بدون مطالعه زیاد شعر، شروع به سرودن نمود. وی برنده جوایز ادبی بیشمار از جمله جایزه ادبی بوشنر است.

از جمله آثار خانم سارا کیرش - یک روز در مسکو، اقامت در روستا، کلمات جادویی، چه تابستان عمیقی، کارولین خانم منتظر قطرات آب است، باد از پشت سر، عمق رودخانه، موجهایی به بلندی کوه، یادداشتهای روزانه، زندگی ساده، کتاب تصاویر و نقاشی، چسب سر گربه، اشعار زمستانی، وسعت زمین، زندگی گربه‌ای، صد شعر، گرمای برف، معلق، عشق غازی، توضیح چند خبر، کتاب کودکان، ستاره گمراهی، گپی با محصلین، اشعار منتخب، تعویض جنس، بادکنک هوایی، راههای روستایی، زندگی ساده، نظم و نثر، پرش در فضا، قبل از طلوع آفتاب، و غیره هستند.

خانم گابریله ووهمن، شاعره آلمانی نه فریاد خشمگین فمینیسم و نه شاعر درونگرایی مسائل روانی انسان و نه طراح و مبلغ اتوپی اجتماعی است. در آثار او خواننده با تنهایی، سرخورده گی، مطرود بودن، دستکاری و مغزشویی انسان در یک جامعه سرمایه داری بدون امید و بدون آینده است. او بیشتر در آثارش به بحث و نقد خود و برخورد با خود میپردازد. او به انتقاد از طبقه متوسط مرفه آلمان در دهه 70 آدناتور و حرص و طمع هایش میپردازد. گابریله ووهمن خالق دهها رمان و صدها داستان کوتاه است. او غیر از شعر، استاد نثر کوتاه از جمله نمایشنامه رادیویی و تلویزیونی نیز است. در آثار او علاقه به شرح جزئیات، کمبودهای اجتماعی روزمره، مونولوگهای انسانی، روابط میان انسانها، مکانیسم فشار خانواده، غیاب عشق و همدردی و گرمی انسانی و برخورد با مرگ و بیماری است.

گابریله ووهمن یکی از نویسندگان پرکار زمان حال آلمان است. او در طول 40 سال 80 کتاب داستان و رمان و شعر منتشر نمود. آثار وی چنان بشمارند که خواننده بسختی قادر به همراهی آثار ادبی او است. او از نظر ادبی تحت تاثیر جویس، پروست، و ساراتوات است. طنز تلخ و گزنده او زیر تاثیر دورنمات میباشد. چون تمام آثار او اتوبیوگرافیک هستند، منفدین از وی ایراد میگیرند که او فقط از سوراخ در زندگی خود به جهان بیرون مینگرد. او با زبانی فشرده و رئالیستی به تفسیر زندگی روزمره و ناتوانی انسان در ارتباط گیری با یکدیگر میپردازد. از جمله دیگر موضوعات آثارش، ترس، بیماری، ازدواج، عشق های جنبی، الکل، تلویزیون، غم و شرح محیط اطراف خود هستند. او زیر تاثیر فرهنگ زمان خود میگفت که کودکان نباید ابزاری برای آزمایش روشهای تربیتی گردند.

گابریله ووهمن در سال 1932 در خانواده ای روحانی مسیحی در آلمان غربی بدنیا آمد و به تحصیل زبان و ادبیات آلمانی و رمی، فلسفه، و موسیقی پرداخت. تحول و تغییر ادبی او میان توصیف منفی روزمرگی و جهانی مثبت و انساندوستانه است.

از جمله آثار او – زیباترین در کشور ، داستان زنان ، داستانهای 30 ساله ، مقالات اتوبیوگرافیک ، نکاتی برای خواننده ، وداع طولانی ، منظور جدی ، جشن روستایی ، مهمان کدخدا ، خدمتکار مطیع ، اکنون و هیچگاه ، با یک چاقو ، طمع ، سیر روی کرسی ، تنهایی و عاشقی ، تابستان روستایی ، پر فروش ، لطفا نمک ، شاید او موضوع را بفهمد ، روی صندلی در اتوبوس ، انتخابات ایام عید ، زنان به چهره توجه میکنند ، پاولین خانم تنها میماند ، قماربازی ، لطفا تمیز ، ولی آن بدترین نبود ، ناقص العضو ، حمام سلامت ، زیبا و جالب ، وداع با خواهر ، نامزد ازدواج ، نوه و نبیره ، صدای فلوت ، بهانه برای همین ، بیاد ماه مه ، من میتوانم آن باشم ، مسیر زیبا ، لانه رضایت و امنیت ، منظور جدی ، ولی تازه آن بدترین نبود ، پیروزی علیه غروب ، نوشیدن زیباترین است ، تئاتر از درون ، شکار غریزی ، هر چیز زمانی دارد ، سفر با مادر ، منم بهتر نمیدانم ، میخوام بنویسم ، لطفا نمیرید ، خواهران ، حمله متقابل ، داستانهای 20 ساله اخیر ، ویلهلم چاقالو ، پنج شنبه بیا ، ما یک خانواده هستیم ، روزی مناسب ، کمک گوته ، بلبل ها هم چیزی نمیدانند ، روز تولد ، در بین راه ، باید نوشت ، و غیره هستند .

۱۸۸- سارتر؛ فلسفه از طریق ادبیات

سارتر ، یکی از روشنفکران قرن گذشته غرب (– 1905) Jean-Paul Sartre
1980

ژان پاول سارتر ، نویسنده و فیلسوف فرانسوی ، پسر عموی آلبرت شوایتزر ، نیکوکار مشهور سوئیسی بود . او نه تنها نماینده مکتب اگزیستنسیالیسم فرانسوی و یکی از اخلاق‌گرایان واقعی زمان خود بلکه یکی از روشنفکران چپ‌گرای قرن گذشته نیز بحساب می آید . سارتر همچون کامو و نیچه از جمله اگزیستنسیالیستهای آته ایست اروپایی است . وی مذهبی بودن را ، خودکشی فلسفی نامید . در مرکز فلسفه هستی و وجودگرایی او ، آزادی مشخص انسانی قرار دارد . وی میگفت که انسان از لحظه تولد به آزادی محکوم است . او فلسفه خود را هومانسیم واقع‌گرایانه نام نهاد . وی تنها معنی زندگی اش را در کار نویسندگی میدید . آزادی ، مفهومی مرکزی و اصلی در فلسفه او بود . غیر از هوسرل و هایدگر ، نظرات او متکی به عقاید کیرکه گارد ، یاسپارز و هگل نیز هستند . او از پایه گذاران فلسفه وجود فرانسه بشمار می آید .

سارتر ، مارکسیسم اگزیستنسیالیستی خود را بدون دگم بحساب می آورد . او هومانسیم را منبع مشترک مارکسیسم و فلسفه هستی گرایی دانست و مارکسیسم را فلسفه زمان خود معرفی نمود . اگزیستنسیالیسم او آته ایستی بود . او فلسفه اگزیستنسیالیسم را تبدیل به یک جنبش فکری بین المللی نمود . سارتر ایمانی خاص به تحلیل مارکس از سرمایه داری داشت . در زمان سارتر فلسفه وجودگرایی فرانسه در غالب کشورهای غرب ، فلسفه مد روز شده بود . او مینویسد که انسان نباید به هیچ سازمانی مانند : خدا ، اخلاق ، و حقیقت ، باور داشته باشد . او در پایان عمر تحت تاثیر نظرات فروید نیز قرار گرفت . گروهی از منقدین چپ او را نماینده یک فلسفه ذهنی و فردگرایانه میدانند که در آن اعتراضات روشنفکران خرده بورژوا علیه جامعه غیر انسانی امپریالیستی بیان میشوند ، فلسفه سارتر در نظر آنان تاثیر مهمی روی نظرات رویونیستی زمان اش از خود بجا گذاشت چون سارتر در پایان عمر در لباس چپ‌گرایانه ، موضعی ضد کمونیستی و ضد استالینسیم روسی بخود گرفته بود .

سارتر ، غیر از سه اثر فلسفی ، خالق آثاری ادبی در زمینه های : رمان ، نمایشنامه ، مقاله ، و بیوگرافی نیز بود . از نظر ادبی او تحت تاثیر : آندره ژید ، داستایوسکی ، و ویکتور هوگو ، است و به نقد آثار : بودلر ، مالر مه ، و فلوربر ، پرداخت . سارتر میگفت که نثر ، وسیله بیان مناسبی برای واقعیات سیاسی است ، نه شعر که تحت تاثیر تاییدیه زبان قرار دارد . او با موضعی

انتقادی نسبت به شعر، مسئولیت پیامبرانه ای برای فرم های جدید نثر قائل بود. سارتر دریکی از آثارش باکمک تجزیه و تحلیل خود، موجب نوزایی اتوبیوگرافی نویسی در قرن بیست نیز بود. وی کوشید تادر آثارش: مسئولیت، آزادی، و تنهایی انسان را به نمایش بگذارد و میگفت که آبرورد بودن زندگی نباید موجب غیراخلاقی بودن انسان شود چون انسان مثلن میتواند باکمک نویسندگی به مسئولیت خود عمل نماید.

سارتر گرچه در سال 1958 با ورود نیروهای شوروی به مجارستان، با کمونیسم قطع رابطه نمود و از حزب کمونیست فرانسه خارج گردید، ولی در فعالیتهای سیاسی اش همیشه از موضع چپ ها حمایت می نمود. او در مبارزه با امپریالیسم و دفاع از حقوق انسانی، همیشه در نزدیکی کمونیسم قرار داشت. وی از دهه 60 میلادی قرن گذشته وارد فعالیتهای سیاسی برای چپ های فرانسوی شده بود. او به محکوم نمودن سیاست استعماری فرانسه در ویتنام و الجزایر نیز پرداخت. سارتر اعتراف نمود که در طول یک سالی که در زمان جنگ جهانی دوم در زندان فاشیست های آلمانی بود، از فردگرایی به جمعگرایی تمایل پیدا نموده است.

در نظر سارتر، تنها تجربه اصلی انسان مدرن، تهوع او از هستی است چون در جهان امروزی حتا در دین نمی توان یک معنی برای زندگی یافت و انسان تنها دلیل هستی خود را در: اتفاق، پوچی، و آبرورد بودن، می بیند. او تولد خود را حتا یک تهوع ضروری نامید، و مینویسد که انسان یک " حرص پوچ " است که در جستجوی هستی میباشد. امروزه گروهی از منقدین مدعی هستند که نظرات بدبینانه سارتر را باید در رابطه با عواقب جنگ جهانی دوم و اشغال فرانسه از طریق آلمان دانست، همانطور که فلسفه های دیگر؛ آموزگار او، محصول شکست آلمان در جنگ جهانی اول بود. سارتر در جای دیگری مینویسد که فرقی بین هستی انسان و آزادی او وجود ندارد، چون آزادی همچون رعد و برقی ناگهانی با تولد انسان، به او اصابت می نماید. در نظر سارتر آزادی انسان، برخورد با مفهومی بود که موجب استقلال فرد از خودش گردید.

سارتر اشاره میکند که از دوران نوجوانی آرزو میکرد که روزی کتابهایی بنویسد که همچون پروانه هایی رنگین روی قفسه های کتابخانه ملی فرانسه بنشینند. محتوای غالب آثار او، تنهایی انسانی است که بر اثر آگاهی از هستی پوچ و بی معنی، بوجود می آید، به این دلیل کلیسای واتیکان از سال 1948 ممنوعیت نشر بعضی از آثار او در ایتالیا را اعلان نمود.

از جمله آثار ادبی و فلسفی سارتر: دیوار، اسیران، تهوع، جامعه بسته، شهیدان بدون قبر، فاحشه محترم، دست های آلوده، نمایشنامه مگس ها، در پشت درهای بسته، شیطان و خدای عزیز، بیوگرافی فلوربت، رمان 4 جلدی راههای آزادی، هستی و نیستی، بازی تمام شده، کلمات، ادبیات چیست؟، علیه بی عدالتی، نقد عقل دیالکتیکی، کمونیست ها و صلح، نکر اسف و ضد کمونیست های فرانسه، و آیا اگزیستنیالیسم انسانی است؟، می باشند.

سارتر در سال 1905 در خانواده ای بورژوا در فرانسه بدنیا آمد و در سال 1980 در آنجا درگذشت. چون پدرش در جوانی درگذشت، سارتر نزد پدر بزرگ و مادر بزرگ اش رشد نمود. یکی از نصیحت های مادر بزرگش این بود که انسان نباید در زندگی به چیزی بچسبد، بلکه مدام جاری باشد و سر بخورد، نه اینکه جایی ریشه بزند. او کتابخانه پدر بزرگش را همچون عبادتگاهی میدانست که میتوانست عطش او به کتاب را خاموش کند. سارتر در تمام عمر کوشید تا خود را بخشی از پرولتاریا بداند چون از ریشه های بورژوازی خود شرمگین بود. او بین سالهای 1952 تا 1956 عضو حزب کمونیست فرانسه شد. و در سال 1964 بدلائل سیاسی از دریافت جایزه نوبل برای ادبیات خودداری نمود. سارتر در پایان عمر بدلیل نابینایی بین سالهای 1973-1980 از نویسندگی دست کشید ولی در فعالیتهای اجتماعی فعال ماند. امروزه ادعا میشود که بدلیل رواج نظرات پست مدرن در فرانسه، عقاید سارتر محبوبیت خود را در میان قشر کتابخان از دست داده اند.

سارتر و خانم سیمین دوبوار از پایه گذاران زندگی زن و مرد، ولی بدون ازدواج باهم در غرب هستند. آندو علنا به رد تک همسری پرداختند و قرار گذاشتند تا روابط عاطفی و عشقی خود با زنان و مردان دیگر را آشکارا به اطلاع همدیگر برسانند.

۱۸۹- ادبیات تبعید غرب - یکی خودکشی کرد، دیگری وزیر فرهنگ شد.

ادبیات - فرار از فاشیسم، مهمان استالینسم.

Stefan Zweig (1881- 1942), Arnold Zweig (1887 - 1968)

استفان تسوایگ و آرنولد تسوایگ، خلاف تصور پیشین من، نه تنها برادر نیستند بلکه هم وطن نیز نبودند. استفان، نویسنده اتریشی است که 10 سال بعد از فرار از فاشیسم، بدلیل بربریت آن در اروپا، در برزیل خودرا گشت. آرنولد ولی نویسنده ای آلمانی است که به به قدرت رسیدن فاشیسم به فلسطین آنزمان مهاجرت کرد و بعد از پایان جنگ جهانی دوم، به آلمان شرقی رفت و بدلیل هواداری از مارکسیسم، در آنجا وزیر فرهنگ گردید. استفان از نظر سیاسی یک لیبرال مشروطه خواه اروپایی و آرنولد، یک سوسیالیست جهانوطن بود. هر دو ولی یهودی تبار بودند که خود را هومانیتست بشمار می آوردند. پدر استفان یک کارخانه نساجی و پدر آرنولد یک کارگاه زین اسب سازی داشت. در مراسم خاکسپاری استفان دولت برزیل آنزمان بدلیل مشهوریت جهانی وی اعلان عزای ملی نمود، و بعد از مرگ آرنولد در آلمان شرقی، او را در قبرستان مشاهیر بخاک سپردند. من در زمان نوجوانی بارها نام استفان تسوایگ را روی جلد کتابهای پشت ویتترین کتابفروشی ها دیده بودم، ولی از نام آرنولد تسوایگ خاطره ای ندارم. احتمالاً بدلیل سوسیالیست بودن وی، آثاری از او در دوران شباب! من، ترجمه نشده بود.

استفان تسوایگ تحت تعثیر امپرسیونیسم شهر وین، سمبولیسم فرانسوی، و رمانتیک نو، در آغاز خالق آثاری از جمله اشعاری بود. آثار داستانی و روایتی او ولی تحت تعثیر تحلیل روانشناسی فروید می باشند. او در دهه 20 قرن گذشته یکی از پر خواننده ترین نویسندگان آلمانی زبان جهان در داخل و خارج از کشورش بود. خودکشی او که خود را شهروند هومانیتست اروپایی میدانست، را به سبب حضور بربریت فاشیسم و جنگ جهانی در آنزمان میدانند.

وی در دانشگاه به تحصیل فلسفه، ادبیات و زبانهای رومی پرداخته بود. او کوشید تا ادبیات را در خدمت تفاهم خلق ها قرار دهد و واسطه ای میان انسانها، فرهنگها، شود و به منظور این هدف به معرفی و ترجمه آثار ادبی کشورهای دیگر پرداخت. او خود را مانند آراسموس هلندی، "انسان میان روی" می دانست. و در جنگ جهانی اول با کمک نویسندگان مشهوری چون: هرمان هسه، جیمز جویس، و رومان رولان، به تشکیل انجمنی برای دفاع از صلح پرداخت. ماکسیم گورکی بعد از ترجمه وسیع آثار او در شوروی گفته بود: " فکر کنم تاکنون کسی مثل او در باره عشق این چنین مهربان ننوشته باشد". امروزه اشاره میشود که سرنوشت او مثالی است برای تراژدی یک هومانیتست جهان وطن صلح خواه در آنزمان. آثار او نماینده یک انترناسیونالیسم ادبی-شهروندی هستند. او با زبانی آهنگین در آثارش اهمیت خاصی برای مونولوگ های قهرمانان قایل بود.

در آثار او در مقابل اراده فرد، اراده قوی تاریخ قرار دارد. او ولی بجای دیدن پروسه های: اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی،- از جامعه و تاریخ تفسیرهای روانشناسانه می نمود. استفان تسوایگ در جنگ جهانی اول به کشور سوئیس و در جنگ جهانی دوم، به انگلیس و برزیل پناهنده و تحت تعثیر عواقب جنگ جهانی اول، پاسیفیست شده بود. توماس مان او را مهمترین محصول روشنفکری جنگ جهانی اول دانست. مادر استفان از خانواده ای بانکدار بود و او

بدلیل رفاه مالی، به نویسندگان بیشماری در سالهای تبعید کمک نمود. چون فاشیسم و دیکتاتوری به نابدی: ایده‌های انسانی، عشق، آموزش، ترقی و تحول فکری پرداخت، خودکشی استفان تسوایگ را، توماس مان، پیروزی موقت فاشیسم بر روشنگری دانست. او غیر از ترجمه آثاری از بودلر و بن جانسون و بیوگرافی‌هایی پیرامون ماژلان، کازانووا، فروید، و ماری استوارت، خالق زندگینامه‌هایی درباره: داستایوسکی، بالزاک، استاندال، نیچه، تولستوی، دیکنز، هلدلین، و کلايست نیز بود. او اینگونه مشاهیر را غولهای ادبی غرب نامید.

استفان تسوایگ کوشید تا در مقابل قهرمان پرستی تاریخی فاشیسم، به معرفی شخصیت‌های انسان‌دوست تاریخ فرهنگ بپردازد. از جمله آثار او: لحظه تولد انسانیت، جنون احساسات، بی‌صبری، عشق اریکا خانم، خانه‌ای در کنار دریا، جهان دیروز، رازهای سوزان، زن کم‌حرف، ترس، بازگشت لنین به روسیه با قطار آلمانی، نوول شطرنجی، سیم‌تار نقره‌ای، یوسف فوخه، درمان از طریق فکروفرهنگ، نمایشنامه‌ی یرمیانس، مهندسان جهان (بالزاک، داستایوسکی، دیکنز)، بیوگرافی‌های امیل فرهازن، و غیره هستند. عنوان پایان‌نامه دکترای او در جوانی: ریشه‌های مدرنیته فرانسوی، بود.

آرنولد تسوایگ، نویسنده آلمانی، خالق آثاری اجتماعی، انتقادی درباره جامعه امپریالیستی زمان خود بود. او در آغاز به انتقاد شدید از نظام شاهنشاهی ویلهلم آلمانی پرداخت و در پایان تحت تعزیر مارکسیسم، آثاری خلق نمود.

او گرچه مهمترین نویسنده چپ لیبرال اواخر دوره وایمار در آلمان بود، در آغاز تحت تعزیر تحلیل روانشناسانه و امپرسیونیسم مینوشت ولی بعدها سوسیالیست و مارکسیست شد که برای یک نظام اجتماعی هومانیتی کوشش می‌نمود. آرنولد تسوایگ در آثارش به تفسیر مبارزه میان فرد، جامعه، دولت، اختلافات عشقی و خانوادگی، و مسائل یهودیان اروپا در جهان مدرن در آغاز قرن 20 پرداخت. قهرمانان آثارش غالباً روشنفکران خرده بورژوا هستند. موضوعات یهودیان شرق اروپا را او با کمک فلسفه مذهبی مارتین بوبر مطرح نمود. او در پایان کوشید تا با کمک ابزار سنتی رمان رئالیستی، به توصیف مبارزه طبقاتی و تبلیغ برای یک کمونیسم مسئولانه بپردازد.

آرنولد در رابطه با دو جنگ جهانی آلمان مینویسد که در هر جنگی نه ارزشهای والا بلکه اهداف مادی مورد نظر هستند و در ماشین بی‌رحم جنگ، قدرت، دیگر حق و قانونی را نمی‌شناسد. او نشان میدهد که چگونه جنگ گرایی پایه‌های حقوق فرد و اخلاق را زیر پا می‌گذارد. آرنولد در آثارش مبارزه میان بوروکراتهای ارتش و اخلاق هومانیتی در زمان جنگ را نشان میدهد. در آثار او سلاح انسانیت، پاسیفیستی است که با خودداری از اعمال خشونت و حمایت از ترقی و انسان‌دوستی حتی در انقلابات کوشش میکند. آنزمان چپ‌ها و لیبرال‌ها به او لقب "سرباز شجاع صلح" داده بودند.

آرنولد تسوایگ خالق آثاری در زمینه‌های: رمان، داستان، درام، و مقاله است؛ از آنجمله: زن جوان، جنگ کبیر مردان سفید، زمان مناسب، آتش‌بس، رویا و خیال‌گران و پرخرج هستند، کنعان، نو، تربیت و ردون، رمانی از جنگ جهانی اول، به قدرت رسیدن یک شاه، پرسشهایی درباره کلاودیا خانم، و نمایشنامه‌های هابیل، هستند. بین سالهای 1959 و 1967 منتخبی وسیع از آثار او منتشر شدند.

او به تحصیل: تاریخ، فلسفه، هنر، زبان‌های مدرن، و روانشناسی پرداخته بود. آرنولد تسوایگ در سال 1915 جایزه ادبی کلايست و در سال 1950 جایزه ملی آلمان شرقی را از آن خود نموده بود. وی از سال 1933 بعد از مهاجرت به فلسطین، به فعالیت مطبوعاتی علیه فاشیسم پرداخته بود و در سال 1941 به تشکیل انجمنی برای حمایت از شوروی علیه فاشیسم کمک نمود. وی مدتی رئیس انجمن قلم آلمان شرقی نیز بود.

لوکاچ بیچاره بخش مهمی از زندگی خود را با این موضوع مشغول نمود که چگونه میتوان همزمان به لنین و توماس مان عشق ورزید؟! او مینویسد امید وار بودن حق طبیعی هر انسان است. توماس مان بین سالهای 1875-1955 زندگی نمود و در سال 1929 یعنی 4 سال قبل از آمدن نازیها جایزه نوبل را از آن خود نمود. فاشیسم آلمان بعد از بقدرت رسیدن از او سلب ملیت نموده و او را تبعید نمود. توماس مان یکی از مهمترین رمان نویسان قرن بیستم جهان و یک سردار توانا در امپراطوری ادبیات بود. او میخواست با کمک زبان و ادبیات به انسانی و دمکراتیک کردن جهان بپردازد. او کمونیست ستیزی زمان خود را جنون عصر نامید و میگفت فقط در لباس سوسیالیسم، دمکراسی حق زندگی و اخلاق دارد و جهان برای او بدون صفات و عناصر کمونیستی غیر قابل تصور است. او میگفت کتاب پرفروش و موفق نه یک اتفاق ادبی بلکه یک پدیده جامعه شناسانه است. اهل نظر، آثار او ترکیبی از خلاقیت هنری و مسئولیت روشنفکرانه اجتماعی میدانند. او میگفت گرچه هنر ماهیتا مقوله ای غیر طبقاتی است ولی در سبک و شکل بیان، وابستگی طبقاتی را نشان میدهد. توماس مان در آثارش با توانایی هنرمندانه، زمان را تبدیل به ذهن و عینیت کرده و واقعیت را در قالب واژه - و واژه را به لباس واقعیت در آورد. منتقدین ادبی چپ بعد از استالین، دیگر او را نویسنده بورژوا و ناسیونالیست ننمایند بلکه نماینده نوعی هومانیسیم ترفیخواهانه یعنی موضع گیری برشت در مقابل موضع گیری لوکاچ عقب نشینی نمود. او سرانجام داستانسرایی شد انساندوست و نه ملی گرا. مان در آثارش اتحاد اشرفیت فنودال با سرمایه داران کلان را به طنز کشید. او شکست اخلاقی، نظری، و اقتصادی بازرگانان مرفه را نشان داد و با آثار رئالیستی اش ضرورت پروسه سقوط و نابودی جامعه بورژوازی را نشان داد. مان توانایی شرح و توصیف واقعیات با کمک ابزار زبان را به نمایش گذاشت. او در مقالاتی، با افکار ارتجایی و واپسگرایانه بورژوازی به مبارزه پرداخت. آثارش نشانه نوعی زندگی خلافکارانه طبقه سرمایه دار است. رمانها و نولهایی توماس مان نیم قرن فضایی ادبی اروپا را بخود مشغول نمود، و آثارش در بیش از 40 کشور جهان ترجمه شدند. رمانهای اجتماعی و واقعگرایانه هستند. به نقل از منتقدین، او تمام سبکهای نثر داستانسرایی قرن بیستم در غرب را به تکامل و نقطه اوج خود رساند. نسل اهل مطالعه، او را در کنار هرمان هسه لازم و جالب میدانست. بقول ادیبان، او میتوانست با کمک زبان خسوف و کسوف ادبی بیافریند. امروزه او را یکی از مشهورترین داستانسرایان قرن بیستم ادبیات جهان میدانند.

درباره وطن او باید اشاره کرد که قرنهای آلمانیها در شعر و نمایشنامه آثاری از: گوته، شیلر، و هاینه برای معرفی و عرضه داشتند. ولی در زمینه رمان غیر از کتاب درد و رنج و رتر جوان، اثر گوته اروپا رمانی آلمانی نمی شناخت. توماس مان با رمان خانواده بودن بروک، برای ادبیات آلمان مشهوریت جهانی کسب نمود. او با نوشتن این رمان نشان داد که یک نویسنده توانایی رئالیست است. اهمیت آن کتاب را میتوان به اندازه کتاب جنایات و مکافات داستایوسکی و یا توانایی روایتی کتاب انجیل دانست. توماس مان در آثارش یکی از طرز نویسان ادبیات آلمانی نیز است. صاحب نظران بر این نظرند که در آینده یکبار دیگر رنسانس آثار توماس مان به وقوع خواهد پیوست. او خود را شاگرد تولستوی، داستایوسکی، گوگل و بالزاک میدانست.

مخالفین، توماس مان را به سبب مواضع گیریهای ناسیونالیستی اش تا پایان جنگ جهانی اول، یک نویسنده جنگ طلب و شوینیستی میدانستند. امروزه کسی به اشتباهات سیاسی او در حین جنگ جهانی اول فکر نمیکند. متأسفانه نویسندگان مبارز هم عصر او مانند: برشت، دوبلین، و موزیل، برای آثار او ارزشی قائل نبودند. منتقدین خارجی نیز سالها بر این عقیده بودند که

نویسندگان آلمانی استعداد داستان‌سرایی و هنری ندارند بلکه همیشه فقط قصد آموزش، شعارگویی، و تحقیق و بررسی ادبی-جامعه‌شناسانه دارند. گروهی دیگر طنز او را همدردی و یا دلسوزانه نمی‌دانستند بلکه تمسخرآمیز، کینه‌توزانه و عقده‌گرایانه؛ از موضعی بورژوا منش. منتقدی دیگر میگفت بدون توماس مان در تاریخ ادبیات جهان اتفاقی نمی‌افتاد، ولی بدون برشت و کافکا، جهان از نسلی از نویسندگان جوان محروم میشد. با اشاره به اینکه در هستی و زندگی، بهانه‌ای برای بی‌تقصیری وجود ندارد، گروهی او را نویسنده‌ای عیسی منش میدانند تا نیچه‌گرا. جمعی آثارش را دایرة المعارف جهان‌نمایی از توانایی زبان بشمار می‌آورند، و گروهی دیگر سبک نوشتاری او را اشرافی، تظاهرآمیز، غیرصادقانه و بزدلانه می‌نامند. بخش دیگری به تحقیر او را فرزند خلف فرهنگ بورژوازی آلمان بشمار می‌آورند. ولی امروزه از موضعی غیر استالینیستی باید اعتراف کرد که همه این عیب‌های کوچک و بزرگ برای خالق 6-7 شاهکار ادبی جهانی قابل چشم‌پوشی هستند.

تاریخ نویسان امروزه می‌گویند، چنان در زمینه سیاست نازیها جنایت پیش آمد که حتا نویسنده‌ای غیرسیاسی مانند توماس مان نیز دست به فعالیت سیاسی زد و مجبور به دخالت در مسایل سیاسی روز گردید. هیتلر و فاشیسم چنان جنایت کردند و گندش را در آوردند که هنرمند زیباگرایی مانند او نیز از برج عاج خود پائین آمد و مبارز ضد دیکتاتور شد. او برای دفاع از حرمت و شرف انسان به مبارزه اجتماعی با فاشیسم، دیکتاتوری و بربریت پرداخت. او بعد از پایان جنگ جهانی اول، در دهه 20 قرن گذشته، یک دمکرات ضد فاشیسم شد و در دوره جمهوری وایمار تا سرکار آمدن هیتلر و کسب قدرت، او موضعی جمهوریخواهانه و دمکراتیک گرفت.

اومبیاست میان ناسیونالیسم و هومانیزم - یا ملی‌گرایی و انسان دوستی دست به انتخاب میزد. در زمان جنگ جهانی دوم نام او در خارج از آلمان در تضاد و در قطب مقابل نام هیتلر تداعی میشد. او از سال 1940 طی پیامهای رادیویی به مبارزان ضد فاشیسم پیوست و بعد از پایان جنگ به سوئیس رفت و از زندگی در آلمان چشم پوشید. به نظر مورخین اهمیت اجتماعی و تاریخی او مهمتر از آثار ادبی؛ رمانها، داستانها و مقالاتش است.

توماس مان در آغاز با نوشتن نوول و داستانهای بلند مانند: فریب خورده - مرگ در شهر ونیز - اعترافات فلیکس لافرن - تونیو کروگر - و تریستان شروع کرد. از جمله آثار دیگر او: مجموعه مقالات و سخنرانیها - و 5 جلد کتاب یادداشتهای خصوصی روزانه - و رمانهایی مانند: کوه جادویی - خانواده بودن بروک - عالیجناب اعلیحضرت - ماریو و جادوگر - کتاب سه جلدی یوسف و برادرانش - لوته در وایمار - و دکتر فاستوس هستند.

رمان یوسف و برادرانش رمانی است تاریخی که درگیری بربریت و انسان دوستی را نشان میدهد. نوول اعترافات فلیکس لافرن یکی از بهترین آثار او است. کتاب ماریو و جادوگر تمایلات ضد فاشیستی نویسنده را نشان میدهد. کتاب فریب خورده زیباترین نوول قرن نام گرفت. کتاب کوه جادویی، تجزیه و تحلیل سیر ایدئولوژی بورژوازی، از ایده‌آلهای روشنگری تا تمایلات فاشیستی است. در این کتاب کوشش روشنفکران برای هنر هومانیزستی و تکامل انساندوستانه آن در زیر شرایط سخت و بحران سرمایه‌داری به بحث کشیده شده. کتاب لوته در وایمار، تسویه حساب با جامعه بورژوازی آلمان و فرهنگ و فلسفه آن است که نشان از نوستالژی گذشته ترقیخواهانه بورژوازی زمان گوته دارد. انتشار کتاب 5 جلدی یادداشتهای و خاطرات روزانه توماس مان در سال 1982، کمک مهمی بود برای درک بهتر نویسنده، آثار و شرایط زندگی فرهنگی-اجتماعی اش.

۱۹۱. اعتراض و شورش ادبی - طبقاتی یا بورژوازی؟ .

Thomas Bernhard (1931 – 1989)

در رابطه با توماس برنهارد نویسنده اتریشی میگویند افشاگری از طریق جنجال ادبی . یتیمی و بیماری سبب نویسندگی شد . پرخاش به خوانندگان یا مبارزه با دولت لیبرال ؟ . شورش علیه حماقت های روزمره گی . نویسنده میان پوچگرایی و شلوغکاری . و قرتی بازی ادبی . برنهارد میگفت او مینویسد تا ثابت کند در جهانی زندگی میکنیم که آن بدترین نوع ممکن است چون تنها مرگ پاسخگوی پرسشهای ماست . برای او زبان نشانه ناتوانی و شکست است . او به تحقیر و خشونت محیط پیرامون و جامعه اطرافش میپرداخت و همیشه ادعا میکرد که با کمک نویسندگی و تمرین آواز خوانی پیروزی مرگ را دهها سال به عقب انداخت . در نظر او زندگی گذرگاهی است از میان جهنم . به این دلیل برای او تنها فرم زندگی نویسندگی بود . خواننده عکس توماس برنهارد را که می بیند نزد خود میگوید او چه انسان مهربان و لطیف و محترم و مودب و زیبا و بورژوا و نازنازو و آرام و سوسولی است . ولی با آشنایی بیشتر با بیوگرافی وی خواهد فهمید که او احتمالا به دلیل یتیم شدن در سالهای کودکی و ابتلا به بیماری سل و نفس تنگی چه آدم تلخ و نا امید و پرخاشگر و خود خواه و پوچگرا و اغراق گر و جنجالی و تحریک کننده خشم دیگران و تنها و گوشه گیری است که حتا چاپ و نشر آثارش را در وطنش تا زمان مرگ ممنوع میکند .

از جمله حوادث ناگوار دوران کودکی او این بود که هیچگاه پدر خود را ندید چون 9 ساله بود که پدرش را در جنگ جهانی دوم از دست داد . مادر او دختر یک نویسنده مشهور اتریشی بود . پدر برنهارد یک نجار جوانی بود که بر اثر یک رابطه " نامشروع " با مادر برنهارد صاحب فرزندی شده بود . به این دلیل برنهارد و مادرش سالها در اقامتگاه زنان و کودکان بی سرپرست بسر بردند و بعد از اینکه مادرش نیز در جوانی فوت نمود تربیت او را مادر بزرگ و پدر بزرگ اش بعهده گرفتند . او در باره دوران کودکی اش بعدها یک اتوبیوگرافی پنج جلدی ! نوشت . توماس برنهارد در سال 1931 در هلند بدنیا آمد و در سال 1989 در اتریش درگذشت .

آثار او را گزارشی خیالی پیرامون انسانهایی میدانند که بدلیل احساسات بیمارگونه شان جهان را بشکل جهنم می بینند . او در آثارش با تنفر و تمایلات نیهلیستی اشاره به ابتدال فرهنگی غرب و موضوعاتی مانند غم و بیماری و مرگ و سقوط و جنون و سکوت و تروریسم و تمایلات فاشیستی و شکاکی به امکان شناخت میکند . حمله به کلیسا و سیاست و فرهنگ و جهان بی نظم و پر هرج و مرج و دروغهای زندگی و فرهنگ و اجتماع و سیاست از دیگر هدفهای اوست .

او در نوشته هایش به بحث و مبارزه ای مونولوگی و فردگرایانه با جهان و جامعه میپردازد و میگوید در جهانی زندگی میکنیم که نه تنها محکوم به مرگ است بلکه مرگ و نابودی در همه جا چون یک بیماری واگیر انسان را تعقیب میکنند و تمام " بازیهای آخر " انسان به مرگ و بیماری و پیری ختم میشوند . وی نظری منفی نسبت به جهان و انسان و جامعه داشت . غالب آثار برنهارد شامل مونولوگهای درونی با جملاتی پیچیده و طویل هستند و زبانش فشرده و با انرژی است که ناخوشایندی های زندگی را اجبارا ولی موفقیت آمیز توصیف میکند . او با زبانی تصویری به درد و رنج جهان خود میپردازد . در نمایشنامه های تراژدی - کمدی او به روابط مشکل هنرمندان با جهان و جامعه میپردازد . در نوشته هایش تعثیراتی از برشت و بکت و تراکل مشاهده میگردد .

آثار او شامل رمان و داستان و نمایشنامه و شعر و بیوگرافی و نقد ادبی هستند ؛ از آنجمله جامعه شکار ، قدرت ، عادت ، مشاهیر ، داستانها ، بتون ، یک دوستی ، ظاهر فریبکار ، سوار کار ، سفره آلمانی ، سه روز ، زندگینامه ورژیل ، کارخانه آهنگسازی ، رفتن ، مصلح جهان ، جشنی برای بوریس ، علت ، زیرزمین ، نفس ، تصمیم ، سرما ، گوشه گیری ، یک کودکی ، منکر و دیوانه . انسانهای آسیب دیده ، روی زمین ولی در جهنم ، زندانی ، منقد

فرهنگی، رئیس جمهور، ایمانوئل کانت، پیش از بازنشستگی، کمدی روح آلمانی، میدان قهرمانان، ویرایشگر، سرما، پسرخواهر ویتگنشتین، ارزان خور، استاد پیر، ساده پیچیده، کوشش برای نجات، مضخرف، مصاحبه، حادثه، سه مجموعه شعر، شلوار نو آقای پیمان، می باشند.

از جمله جوایز دریافتی برنهارد، جایزه شهر برهن، جایزه دولت اتریش، جایزه بوشنر، و جایزه پن کشور اتریش هستند. توماس برنهارد پایاننامه دوره هنرپیشگی خود را در باره برشت نوشت. او در دانشگاه در رشته های موسیقی و هنرپیشگی و آواز و کارگردانی تحصیل کرده بود. احتمالان بدون اتمام.

۱۹۲- ما و مشاهیر فرهنگی غرب.

شاه انگلیس و اعدام توماس مورس.

Thomas Bernhard (1931- 1989), Thomas Morus (1478-1535)

توماس مورس، نویسنده، فیلسوف، هومانیت، و سیاستمدار انگلیس در پنج قرن پیش، یکی از آغاز گران هومانیتسم اولیه سرمایه داری است. شاهکار او در فلسفه سیاسی و ادبیات اتویستی (ناکجا آبادی، بهشت زمینی) رمان " اتوپیا " است. او این کتاب را در سن 38 سالگی نوشت. وی مهمترین نماینده سوسیالیسم اتویستی و هومانیتسم است. این رمان او سنتی برای ادبیات اتویستی اروپا گردید. او بر اساس این کتاب، خالق رمان سیاسی و ادبیات ضد دولتی بشمار می آورند. وی در بخش نخست این رمان به انتقاد شدید از اوضاع اجتماعی و سیاسی آن زمان انگلیس و در بخش دوم آن به طرح یک دولت ایده آل بر اساس اصول کمونیتسم آغازین می پردازد. این رمان دیالوگی او در دو بخش نوشته شده است. توصیف شرایط اقتصادی، اجتماعی، و نظم دولتی جزیره خیالی اتوپیا بعدها مدلی برای ژانر رمان اتویستی در غرب شد. توماس مورس در سال 1535 از طریق هاینریش سوم اعدام شد چون او حاضر نشد اتوریتته شاه و سلطنت بر کلیسا و دین در انگلیس را تایید کند.

توماس مورس دولت پادشاهی انگلیس را متهم نمود که از توطئه های پولداران علیه زحمتکشان حمایت می نماید. او بعدها آموزگار اتویست های آینده گردید. اتویست ها مبارزان اجتماعی بودند که در فلسفه سیاسی به طرح یک بهشت این جهانی یا ناکجا آبادی پرداختند. در سوسیالیسم تخیلی توماس مورس، مالکیت شخصی وجود ندارد چون او آنرا عامل بی عدالتی، استثمار، و نابرابری اجتماعی میدانست. او مالکیت جمعی را در جامعه تبلیغ می نمود. وی میگفت بهترین تقوا، نیکوکاری است چون آن، رنج مردم را کاهش میدهد. توماس مورس با آثارش پایه گذار یک سنت تفکر سیاسی گردید. با دیدامروزی رمان اتویستی او از خیلی نظرها کتابی است لیبرال، گرچه او آته ایست ها را آن زمان فقط قابل مدارا میدانست. نظام اتویستی او قادر است بدون درس های اخلاقی دین مسیح روی پای خود دوام بیاورد؛ اگر انسانها این چنین فردگرا نبودند. تئوری سیاسی توماس مورس متکی به نظرات افلاتون و پیکو میراندولا بود. وی در آن زمان 6 ساعت کار جسمی در روز را کافی میدانست. تا مردم بتوانند به مشغله های فکری و عملی دیگر مانند هنر، ادبیات، فلسفه، تفریح، و تحقیق در علوم تجربی بپردازند. منقدین او امروزه مدعی هستند که تنوع در امور زندگی بخشی از احساس رضایت و سعادت انسان است ولی در نظامهای سوسیالیستی و اتویستی این چنین خواسته ها انکار میشوند. از جمله نویسندگانی که در ادبیات غرب رمان اتویستی را ادامه دادند میتوان از جرج اورل، آلدوس هوکسلی، یونی سامیاتین، ویلیام مورس، فرانس باکون، توماس کامپلا، و لویز مرسیر، نام برد.

توماس مورس از نظر فلسفی تحت تاثیر اپیکور و اراسموس بود. او از طریق دوستی نزدیک با اراسموس نتردامی، با اندیشه های هومانستی او آشنا گردید. وی از نظر سیاسی متکی به نظرات افلاتون و آوگوستین است. راسل مینویسد که او از نظر انساندوستی جالبتر از اراسموس بود. کتاب خیالپردازی سیاسی او یعنی رمان "اتوپیا" تحت تاثیر کتاب "دولت" افلاتون است. توماس مورس با انتقاد از رنسانس متکی به افلاتون طرح یک دولت ایده آل بدون مالکیت خصوصی را ریخت. طرح های اجتماعی- کامپلا، باکون، فوریه، سنت سیمون، آن، و پرودن، ادامه نظرات سوسیالیستی او بودند. از جمله نویسندگان ادبیات لاتین مورد علاقه او/ ورژیل و سیسرو هستند. نظرات توماس مورس نزد مارکس و انگلس نیز مشاهده میشوند. هر دو مدعی بودند که طرح کمونیسم اتوپیستی را به کمونیسم علمی هدایت کردند.

توماس مورس در سال 1478 در انگلیس دنیا آمد و در سال 1537 اعدام شد. 400 سال بعد پاپ از او در سال 1935 اعاده حیثیت نمود و او را مقدس دانست. توماس مورس در خانواده ای مرفه دنیا آمد، پدرش یک قاضی معروف دولتی بود. او در دانشگاه به تحصیل فلسفه، حقوق، زبانهای کلاسیک، و الهیات پرداخته بود. از جمله آثار او - رمان اتوپیا، تاریخ ریچارد سوم، بیوگرافی پیکو میراندولا، مقالاتی علیه اصلاحات دینی، بهترین قانون دولتی و جزیره اتوپیا، و چند اثر تاریخی دیگر هستند. مجموعه آثار او در سال 1963 منتشر شدند. او پیش از اعدام گفته بود که خادمان شاه بهتر است ابتدا خادمان خدا باشند.

۱۹۳- ما و ادبیات زنان .

جایزه نوبل برای ادبیات سیاه . Toni Morrison (1931- ?)

تونی مورین، نویسنده، ناشر، منقد ادبیات و فرهنگ، یک زن سیاهپوست آمریکایی است که در سال 1993 برنده جایزه نوبل در ادبیات شد. او یکی از مهمترین نویسندگان زمان حال ادبیات سیاه و تاریخ نویسی ادبی آمریکا است. او در رمانهایش به دفاع از هویت و فرهنگ آمریکایی های سیاهپوست میپردازد. مورین تاکید خاصی روی ادبیات سیاهان و مسایل و شرایط اجتماعی زنان آمریکا دارد. از جمله موضوعات آثار او - نژادپرستی، برده داری، بی وطنی، خشونت، تحقیر نژادپرستانه، و یادآوری کابوس های گذشته تاریخ آمریکا است.

طبق ادعای بعضی از مورخین در طول 300 سال گذشته آمریکا، بیش از 60 میلیون سیاهپوست جان خود را از دست داده اند. یکی از کوششهای مورین احترام به این قربانیان نژادپرستی است. او در رمانهایش به تجربه آمریکایی های سیاهپوست در جامعه ای که سفیدپوستان حاکم هستند، میپردازد. یکی از تئوریهای او این است که بدون سیاهان، سفیدپوستان آمریکا همچون کشورهای بالکان به جان هم می افتادند. احساس سفید بودن و تحقیر مشترک سیاهان موجب شد که آنان با هم وحدت کنند و اعلان ملتی بنام آمریکا بنمایند. او میکوشد با کمک قلم اش صدای ادبی سیاهان مظلوم باشد و تاریخ سیاهان را بخش مهمی از تاریخ جامعه آمریکا بنماید. او در رمانهایش به شرح و تفسیر و نمایش زندگی سیاهان میپردازد. در نظر او هویت سیاهان آمریکایی شامل - ارثیه آفریقایی فرهنگ آنان، دوره برده داری، مبارزه برای آزادی و تساوی حقوق، میباشد. او در جای دیگری نشان میدهد که چگونه نرم های اجتماعی سفیدپوستان به ضرر سیاهپوستان در ساختارهای خانواده گی نفوذ کرده اند. او از دختران جوان سیاهی میگوید که به سبب تضاد، نفوذ معیارهای استتیک سفیدپوستان از طریق آرزو، مد، راسیسم، سینما، و تبلیغات، دچار دوگانگی، بیگانگی، و بیماری تنفر از خود میشوند. او به انتقاد از قوانین و ارزشهای سفیدپوستان میپردازد که به ضرر سیاهپوستان بکار گرفته میشوند.

چون آثار او شامل زنان مبارز و مستقل و جالب است ، او را فمینیست و گاهی مارکسیست نامیده اند . او با اعتماد به نفس خاص خود میگوید که افتخار میکند که زنی سیاهپوست است . رمانهای او اشاره ای به 2 نوع تحقیر در جامعه سرمایه داری آمریکا است - سیاه بودن و زن بودن . مبارزه مهم او ولی علیه حاکمیت مردان سفیدپوست جامعه آمریکا است. او یکی از صداهای روشنگر ، خلاق ، و مستقل ادبیات زمان حال آمریکا میباشد. وی با اشاره به اهمیت دوستی و رفاقت میان زنان و اهمیت آن برای ادامه زندگی ، مدعی است که جامعه مردسالار فاقد زبان رابطه برای دوستیابی است .

از جمله آثار تونی مورین - بچه آدم ، چشمان بسیار آبی ، سولا ، سرود سلیمان ، جاز ، بهشت ، بچه تیر ، بلوود ، و مجموعه مقاله ها است . از او غیر از 7 رمان ، دهها سخنرانی و مقاله نیز منتشر شده اند . غالب آثار او به واقعیات اجتماعی آمریکا در نیمه اول قرن بیست میپردازند. مقوله های عشق ، مرگ ، فراموشی ، خاطره ، رنج ، جوانمردی ، و مقاومت ، در آثار او جای خاصی دارند. رمان "سولا" داستان بیگانگی و از خود بیگانگی یک دختر جوان سیاهپوست را نشان میدهد . کتاب "بچه آدم" او کوشش مهمی است روی تاریخ برده داری در آمریکا . کتاب " سیاه " او تاریخ 3 قرن رنج سیاهان را مورد نظر دارد . او پایاننامه دانشگاهی اش را درباره آثار ادبی فاکنر و ویرجینیا ولف نوشت .

تونی مورین در سال 1931 در یک خانواده فقیرکارگری در شهری وابسته به صنایع فولاد واقع در ایالت اوهایو با نام واقعی " خلوه آنتونی وفورد " بدنیا آمد . دوران کودکی اش مصادف شد با بحران اقتصادی نیمه اول قرن بیست در آمریکا. او از خردسالی با فرهنگ فولکلور سیاهان آمریکا از نزدیک آشنا گردید. او در دانشگاه به تحصیل علوم انسانی و زبان و ادبیات انگلیسی پرداخت . وی با یک معمار جامائیکایی ازدواج نمود ولی بعد از چند سال از وی طلاق گرفت. حاصل این ازدواج دو کودک هستند. وی سالها به شغل تدریس و همکاری با بنگاههای نشر پرداخته است. او بعد از تحصیل مدتی کلاس آموزش نویسندگی برقرار نموده بود .

وی غیر از فرهنگ شفاهی سیاهان ، تحت تاثیر مدرنیسم ادبی فاکنر در رمان است. او را اغلب با فاکنر مقایسه میکنند ؛ که پدر رمان نو در آمریکا بحساب می آید. روایت آهنگین آثارش تحت تاثیر ساختار موسیقی سیاهان است . نویسندگان مورد علاقه او غیر از فاکنر ، تولستوی و جان اوستن هستند . او در آثارش از فولکلوریک دوران کودکی اش نیز استفاده زیادی می نماید . وی خلاف هاریت بشر استو ، نویسنده رمان " کلبه عمو تام " ، جامعه را دو قطبی و سیاهان را قهرمان نمی نماید ، بلکه توصیفی واقعگرایانه از شرایط می نماید . زمانی که او همکار یک بنگاه نشر بود ، کوشش زیادی برای معرفی ادبیات سیاهان و ادبیات آمریکا نمود .

عناصر رئالیسم جادویی آثار او ناشی از فرهنگ خرافاتی و بومی سیاهان است . سه عنصر مهم آثار او ، موسیقی جاز ، سنت ادبیات شفاهی ، و ادبیات پیشین سیاهان ، میباشد . در تاریخ بردهها عناصر تاریخی با عناصر خیالی درهم آمیخته اند . او با مخالفت با ادبیات سرگرم کننده و ادبیات جامعه شناسانه سفیدپوستان آمریکا ، مدافع ادبیات تاریخی و سیاسی است . قهرمانان بعضی از آثارش برای جستجوی هویت تاریخی خود آمریکا را ترک میکنند و به قاره آفریقا باز میگردند . او میگوید که آگاهی ملی سفیدپوستان آمریکا، انگل وار متکی به نفی هم میهنان سیاه پوست شان بوده است . منتقدین ادبی پیش بینی میکنند که آثار او در قرن 21 نیز خوانندگان قابل توجهی خواهد داشت. بعضی از آثار او از جمله رمان بچه آدم تاکنون بصورت فیلم درآمده اند .

مرگ نویسنده تبعیدی غربی در تنهایی .

Uwe Johnson (1934 – 1984), Heinrich Mann (1871 – 1950)

یانسون ، نویسنده آلمانی بعد از فرار از استالینسم آلمان شرقی سابق، در 59 سالگی در تنهایی روی جزیره ای انگلیسی بدلیل سکتة ناشی از الکلی شدن درگذشت . جسد او را بعد از سه هفته همسایگان کشف کردند. روزنامه ای محلی در آن رابطه نوشت که : " مردی قوی هیکل با کتی چرمی سیاه و کلاهی پیشه دار هر روز ساعت 7 عصر وارد تنها میخانه روستا میشد و با صدایی گرفته " عصر بخیر " میگفت . سایر مهمانان کافه او را دقیقاً نمی شناختند، او آدم عجیبی بود که به تنهایی در خیابان پاراده شماره 24 میزیست. شایعه شده بود که او نویسنده آثار پلیسی است . در کافه فوق به وی نام مستعار چارلز را داده بودند. گاهی او با طرفیان خود در کافه بطور کوتاه درباره هوای روز بعد یا بازی فوتبال صحبت میکرد، یا در کافه چیزی میخواند یا یادداشتی برمیداشت . هر بار حدود 8 پوننتس مینوشید و نصف پاکت سیگار گاولویز میکشید و دقیقاً بعد از 2 ساعت کافه را ترک میکرد. پیش از آنکه 2 پک و دکابالیوانی آب گوجه فرنگی رانوشیده باشد. در لحظه ترک کافی کسی نمیدانست که اکنون یک نویسنده مشهور مهاجر بخانه میرود تا پشت میز نویسندگی اش بنشیند" . کتاب 4 جلدی "روزهای سال" را که در این 10 سال در آنجا نوشت، مهمترین رمان بعد از جنگ در ادبیات آلمان بحساب می آوردند. کسی نمیدانست که نویسنده ای ناشناخته، مخفی از انظار عمومی و وطنش به تنهایی در آن فضای روستایی جزیره میزیست. کسی نمیدانست که در غربت، ادبیات برای او ، وطن خاطرات شده بود. او غیر از رفتن به میخانه محل، کارتن ها شراب اسپانیایی را در خانه برای روز مبادا نیز انبار کرده بود. وی همیشه اصرار داشت که تبعیدی نیست بلکه فقط بخارج از کشورش مهاجرت نموده است. موضوع جنگ سرد و تقسیم آلمان بین دوبروک شرق و غرب، در مرکز آثار او قرار داشت. او در آلمان شرقی ممنوع الشغل شده بود چون از سازمان جوانان حزب کمونیست خارج گردیده بود. در آثاری دیگر او به موضوعاتی مانند جنگ ویتنام، ناآرامی های نژادی در آمریکا، قتل کندی و مارتین لوتر، و مشکلات بعد از جنگ در اروپا پرداخته بود. او چون از خانواده ای روستایی در آلمان شرقی برخاسته بود، در روی آن جزیره انگلیسی احساس راحتی میکرد .

بعدها نوشتند که چون مادر یانسون کارگر اداره راه آهن بود، او با زندگی کارگران آشنایی نزدیکی داشت، گرچه او از سوسیالیسم استالینیستی ناامید و سرخورده شده بود . او در غربت کوشید تا با کمک داستانسرایی و ادبیات، وطن از دست رفته را دوباره بیابد. برای او رمان، جهانی بود که در مقابل جهان واقعی قرار داشت. منتقدی گفته بود که آثارش اهمیت سیاسی و روشنگرانه دارند. یانسون در آغاز در سبک اکسپرسیونیستی مینوشت، مونتاز و مونولوگ، بخش مهمی از زبان نوشتاری او بودند. او در دانشگاه زبان و ادبیات آلمانی و انگلیسی تحصیل کرده بود . گروهی دیگر از منتقدین مدعی بودند که او زبان نوشتاری مادری را بدرستی نمیداند . گروهی هم نثر او را گرچه مشکل ولی شاعرانه، لطیف، رئالیستی ، دقیق و بی نظیر میدانستند. خواننده میتواند جهان خود را در آثار او دوباره بیابد.

اوه یانسون را گاهی با کافکا، توماس مان، موزیل، و کریستا ولف، مقایسه کرده اند. سبک داستان نویسی او شباهت هایی با همینگوی، جویس، و فاکنر داشت. او تحت تاثیر مارسل پروست نیز بود. ماکس فریش میگفت که ولایت یانسون باید یقین داشته باشد که او حافظه ای هومری داشت. فریش برای خرید یک خانه به او کمک مالی نموده بود. یانسون با گونتر گراس، و خانم باخمن؛ شاعر معروف، آشنایی نزدیک و با هانا آرنهت سالها در مکاتبه بود. یانسون به ترجمه اشعار هرمان مالوی نیز پرداخت. او سالها به تدریس هنر نویسندگی پرداخته بود. یانسون در سال 1960 جایزه ادبی فونتان و در سال 1971 جایزه بوشنر را از آن خود نموده

بود. او اعتباری عام برای استتیک ادبی آثارش قایل بود، و نه فقط پیرامون تقسیم آلمان. یانسون در آثارش می پرسید که آیا عملی نمودن یک سوسیالیسم دمکراتیک ممکن است یا نه.

از جمله آثار او: احتمالاتی درباره یعقوب، دونظر، روزهای سال، وضعیت همراه، امتحان سیکل، روز بخیر یعقوب، اینگرید بابندر، کاراش و نثرهای دیگر، و سفر به اتریش. او در سال 2000 صفحه ای "روزهای سال" را طی 15 سال تمام نمود. مجموعه مقالات او درباره تئوری ادبی در کتاب "قطارشهری برلین" گردآوری شده اند.

هاینریش مان - نویسنده آلمانی، یکی از رئالیستهای انتقادی مهم قرن 20 و مهمترین نویسنده ادبیات سیاسی زمان و نسل خود بود. وی در سن 69 سالگی بدلیل خطر فاشیسم، از طریق کوههای پیرنه با پای پیاده از فرانسه اشغال شده فرار نمود. او خالق مهمترین رمانهای تاریخی در ادبیات تبعید قرن 20 می باشد. وی برای مبارزه علیه فاشیسم خواستار وحدت کمونیستها با سوسیال دمکراتهای آلمان در زمان جنگ جهانی دوم شد. اگر یانسون را نویسنده میخانه ها نامیدند، هاینریش مان اروپای زمان خود را جهان فاحشه خانه ها نامید و خود با یکی از زنان شاغل در بارهای شبانه ازدواج نمود.

وی همیشه یک جمهوریخواه ادبی ماند و تا آخر به دست آوردهای ارزشهای روشنگری اروپایی ایمان داشت. وی میان نویسندگی و وظیفه انتقادی-اجتماعی فرقی نمی گذاشت. او میگفت که هنر باید در خدمت زندگی باشد و نویسنده چه در برج عاج روشنفکری و چه پشت تریبون سخنرانی باید به دفاع از اخلاق اجتماعی و سیاسی بپردازد. وی حتا پیش از آغاز جنگ جهانی دوم از اهل قلم می خواست تا علیه فرهنگ ارتجاعی شورش کنند و به فعالیت اجتماعی دست بزنند. وی می نویسد که در موضوع ادبیات و سیاست انسان قرارداد، و نویسنده باید مبلغ عدالت و متحد خلق در مقابل قدرت و زورگویی باشد. وی با اشاره به گوته می پرسد که او چه کوششی در مقابل انسان ستیزی شاهزاده های زمان خود نمود. وی نویسندگی را وسیله ای برای انتقاد اجتماعی بحساب می آورد. او سالها در تبعید به فعالیت افشاگرانه علیه فاشیسم آلمان پرداخت و تحت تعنیر استاندال، بالزاک، و زولا دوستدار ادبیات انتقادی و اجتماعی بود. او زیر تعنیر سنت انقلابی و دمکراتیک فرانسه، خواهان مسئولیت سیاسی برای روشنفکر بود و با کمک رمانهای طنزآمیز به انتقاد از جامعه امپریالیستی آن زمان پرداخت. وی یکی از مدافعان ارزشهای انسانی، سوسیالیستی و صلح خواهانه نیز بود و چون تمایل به طبقه کارگر انقلابی داشت، اهمیتی خاص و جهانی برای سوسیالیسم قائل بود. او همچون امیل زولا با تاکید بر ارزشهای انقلاب فرانسه، خواهان مسئولیت و فعالیت سیاسی میان روشنفکران بود. از دیگر زمینه های کار ادبی او انتقاد از میلیتاریسم و فرهنگ اطاعت و رزی بود. زمانیکه برادر جوانتر او یعنی توماس مان جایزه نوبل را از آن خود نمود، هواداران وی دست به اعتراض زدند، چون این جایزه را حق هاینریش مان می دیدند.

او در مقابل فاشیسم به دفاع از جمهوری و ایما در آلمان پرداخت و با انتقاد از جامعه پادشاهی و یلهلمی خواهان پایان فرهنگ بورژوازی شد. با انتقاد از سیستم اجبار آموزشی و فرهنگ اطاعت زبردستانه و یلهلمی به انتقاد از سیستم آموزشی امپریالیستی دولت پروس پرداخت. او سیاست و یلهلمی زمان خود را اتوریته و امپریالیستی نامید. محبوبیت او در زمان جمهوری و ایما در آلمان تا آن میزان بود که وی بعنوان رئیس آکادامی پروسی انتخاب شد.

او زیر تعنیر تئوری اجتماعی و ادبیات فرانسه مخصوصا آثار آفونس، مویساده، فلور، بالزاک و زولا بود. منفدین چپ بعضی از رمانهای تاریخی او را بخشی از رئالیسم سوسیالیستی آلمان بشمار می آورند، گرچه او در آغاز در سنت دو مکتب سمبولیسم و رمانتیک می نوشت. اکسپرسیونیست ها نیز او را یکی از پیشگامان مکتب خود بشمار می آوردند. توماس مان یکی از آثار او را: "سرودی عالی برای دمکراسی" نام نهاد. او نه تنها به انتقاد از اخلاق دورویانه خرده بورژوازی بلکه به توضیح کاپیتالیسم مدرن در آثار خود پرداخت. ناشناخته ماندن او

در میان اهل کتاب در غرب امروزی را بدلیل بی توجهی منقدین ادبی به آثار او، به اتهام ایدئولوژیک بودنشان میدانند.

از جمله آثار هاینریش مان : درباره یوآخیم، سرزمین موعود، دونظر، شهری کوچک، جوانی هانری شاه، بدطینت ها، استقبال از جهان، پروفیسور آنرات، زیردستان، فقر، مادام لگروس، مجموعه مقالات تنفر، فکرو عمل، دیدار با قرن، پایان یک دیکتاتوری، جالب و نوول های دیگر، امیل زولا، روزی خواهد آمد، از بیسمارک تا هیتلر، ونوس، دیانا، منور، الهه ها، نفس، ولتر و گوته، و در شکار عشق، هستند. کتاب اتوبیوگرافی او "دیدار با قرن" اثری است برای هومانایسم و آزادی. او پایه گذار کتابخانه "کتابهای ممنوعه" نیز بود. مجموعه آثار وی در سال 1962 در 25 جلد منتشر شدند.

هاینریش مان در جوانی شغل کتابفروشی و نشر کتاب را آموخته بود، ولی در سال 1933 بدلیل ممنوعیت قلم در زمان نازیها، چند روزی پیش از دستگیری از آلمان فرار نمود. وی گرچه در آمریکا جان خود را نجات داد ولی در آنجا در فقر، تنهایی، و گمنامی زندگی نمود. او در سال 1950 پیش از آنکه رئیس آکادمی هنر در آلمان شرقی شود، در آمریکا درگذشت. وی دعوت آلمان شرقی از خود را نوعی اعاده حیثیت از وی میدانست و از اینکه فاشیسم از او سلب ملیت نموده بود، احساس افتخار می کرد. وی غیبا از دولت آلمان شرقی یک دکترای افتخاری از دانشکده فلسفه دریافت نمود.

۱۹۵- شاعر و اتوپی کمونیسم .

ایستگاههای سیاسی یک نویسنده .

Vallejo, Cesar (1892 - 1938), Vargas Llosa, Mario (1936 - ?)

انسان بد زاده شد ،

بد زیست ،

مرده ای بد بود ،

و میرنده ای بد .

مترجم آلمانی اشعار فالیو ، شاهر پرویی ، آثار او را نشان از بدبینی و ناامیدی سرخپوستی نامید . سزار فالیو ، شاعر جوانمرگ کمونیست آمریکای لاتین بین سالهای 1892-1938 زندگی نمود و در سن 46 سالگی در مهاجرت در پاریس درگذشت .

او از سال 1922 در اروپا زندگی نمود . فالیو در سالهای مهاجرت در فرانسه در فقر زیست و در سال 1928 وارد حزب کمونیست گردید . او از خانواده ای متوسط برخاسته بود و پیش از مهاجرت در کشورش ، معلم خصوصی ، دانشجو و صندوقدار یک شرکت نیشکر بود .

آثار اجتماعی انتقادی فالیو شامل شعر ، درام ، رمان ، مقاله ، داستان و سفرنامه هستند . او یکی از پایه گذاران ادبیات مدرن زبان اسپانیایی و مهمترین نماینده شعر آمریکای لاتین در آغاز قرن بیست است گرچه از او فقط سه مجموعه شعر بجا مانده .

فالیو زندگی اش را در خدمت انقلاب زبان و انقلاب اجتماعی گذاشت . وی با ترکیب سوررئالیسم و رئالیسم ، مبلغ اتوپی کمونیسم در ادبیات بود .

آثار سزار فالیو نشان از مبارزه عظیم انسان علیه هستی و سختی های زندگی هستند . او در شعرش از استتیک رادیکال زبان و کوششهای اصلاحات اجتماعی استفاده میکند . در آثار و خواننده با عناصر مدرن سوررئالیستی و رئالیستی روبرو میشود . فالیو از ترکیب ادبیات مدرن اروپا و ادبیات آمریکای لاتین با ادبیات سرخپوستان ، ادبیات جدیدی بوجود آورد .

آثار او نشان از هومانستی جامع در خود دارند. وی با مخالفت با شعار " هنر در خدمت هنر " به رنج مردم در حاشیه جامعه مدرن پرداخت. شعر فالیو در خدمت مبارزه اجتماعی است. او خود شاهد استثمار جمعیت سرخپوست کشورش بود.

وی یکبار به اتهام شرکت در یک عملیات مبارزه مسلحانه دستگیر و مدتی به زندان افتاد. وی شاهد استثمار کارگران معدن پرو مخصوصا کارگران سرخپوست آن کشور بود.

فالیو در شعرش در جستجوی عشق و ارزشهای ابدی است. او از یکطرف یک جهانوطن کمونیست است و از طرف دیگر عاشق مارکسیستی سرخپوستهای بومی کشورش. وی میگفت که هستی یعنی قدمی روزانه بسوی مرگ اجتناب ناپذیر. او بجای شغل های بورژوایی، شاعر سنت رمانتیک مردم دوستی شد. در شعر او خواننده با اعتراض اجتماعی، از خودگذشتگی دینی، عشق اروتیک و ناله بیگانگی روبرو میشود.

سزار فالیو، جوان ترین کودک یک خانواده 13 نفری بود. وی در دانشگاه ادبیات اسپانیایی تحصیل کرده بود و پایاننامه دانشگاهی اش را در سال 1915 در باره رمانتیک در ادبیات اسپانیایی نوشت. او در فرانسه و در جنگ داخلی اسپانیا بعلت شغل روزنامه نگاری، به کمونیسم علاقمند شد. وی در سال 1930 به سبب کمونیست بودن از فرانسه اخراج شد و به اسپانیا رفت و در آنجا با گارسیا لورکا آشنا گردید.

فالیو به سبب زندگی مادی سخت به بیماری افسردگی دچار شد ولی بعد از سفر به شوروی و ورود به حزب کمونیست فرانسه دوباره در زندگی روزمره فعال و امیدوار شد. شکست جبهه جمهوریخواهان در جنگ داخلی اسپانیا از جمله علل افسردگی روحی او بودند. فالیو بعد از مرگش در سال 1960 بعنوان شاعر مهم زبان اسپانیایی مورد توجه منقدان و دوستداران شعر قرار گرفت.

از جمله آثار سزار فالیو، سرودهای انسانی، پستچی سیاه، سفر به روسیه، و لفرام برای یانکی، تریلسه، و هرولد سیاه، هستند. رمان " و لفرام برای یانکی " اولین نمایش مبارزه ضد امپریالیستی طبقه کارگر در آمریکای لاتین بشمار می آید. در کتاب " آوازهای انسانی " فالیو به مبارزه برای نجات انسان از توحش و بربریت جامعه طبقاتی میگوید. فالیو گرچه در آغاز متکی به مدرنیسم بود، بعدها ولی سبک مستقل خود را یافت و با استفاده از عناصر زبان عامیانه و زبان روزمره، با سنت ادبی گذشته قطع رابطه کرد. او در شعرش نه تنها خالق انقلاب زبان بلکه خواستار تغییرات اجتماعی است. فالیو از سال 1923 بعنوان مهاجر در پاریس بصورت ژورنالیست و فعال کمونیست زندگی نمود.

ماریو وارگاس لوسا، نویسنده پرویی، خالق رمانهای روانشناسانه و هومانسیم بورژوایی، خود از طبقه ای مرفه برخاسته بود. او با انتقاد از جامعه کاپیتالیستی کشور پرو و تصویری انتقادی از جامعه سرخپوستان لیما، جام جهان نمایی انتقادی از کشور پرو عرضه کرد.

وارگاس نه تنها به انتقاد از وضعیت آزادی بیان در کشورش بلکه به انتقادی علنی از دیکتاتوری نظامی کشورهای آمریکای لاتین پرداخت. او بعد از ترک دانشکده افسری، از سال 1958 ساکن اروپا و آمریکا شد.

وارگاس لوسا در زمان دانشجویی مدتی هوادار کمونیسم، بعد طرفدار سارتر، و سپس جانبدار فیدل کاسترو و جامعه مدل کوبا شد. بعد از سرکوب بهار پراگ توسط استالینیست های شوروی، او ضد کمونیست گردید و مارکوزه را شاعر درباری فیدل کاسترو نامید. او همچون آلبر کامو، به سبب خشونت و بنیادگرایی، ضد انقلاب و مخالف توتالیتاریسم چپ و راست شد. وارگاس بعد از جدایی از کمونیسم، هوادار اقتصاد لیبرال و دمکراسی مدل شمال اروپا گردید و به نقل از کارل پوپر میگفت که در جوامع آزاد، از جمله وظایف شهروندان آنست که نگذارند حکومت هایشان خشن و وحشی گردند.

ماریو وارگاس لوسا مدام ژانر نویسندگی اش را خلاف نظر منتقدین ادبی تغییر داده است. آثارش شامل رمانهای تاریخی، داستانهای اتوبیوگرافیک، رمان سیاسی اجتماعی، و رمان

تخیلی طنزآمیز هستند. رمانهای ضد ارتشی ضد دیکتاتوری او چنان جامع هستند که میتوانند در هر جامعه ای اتفاق افتاده باشند.

هر کدام از آثار او شامل عناصر اتوبیوگرافیک است. در آثار او غیر از طنز و اروتیک، جانبداری از سرخپوستان کشور پرو نیز می‌گردد.

ماریو وارگاس متولد 1936 میلادی و برنده جایزه نوبل ادبی در سال 2010 است. او در اروپا و آمریکا استاد دانشگاه و منقد ادبی بود، و در جوانی جزو سردبیران یک مجله ادبی کوبایی شد و در سال 1976 رئیس کانون نویسندگان کشورش گردید و در سال 1990 کاندیدای ریاست جمهوری کشور پرو بود ولی در انتخابات رای کافی در مقابل رقیبش نیلورد. وارگاس غالباً جمله ای از فلوربر را نقل میکند که گفته بود " هستی را فقط میتوان با کمک نشنگی ادبی قابل تجمل نمود " .

مهمترین آثار وارگاس - شهر و سگ ها، خانه سبز، بحث در کلیسای جامع، سرهنگ و گروهان زنان اش، عمه ژولیا و خطاط، جنگ در پایان دنیا، داستانهای مایتاس، جشن بز نر، اتوبیوگرافی ماهی در آب، جنبه دیگر زندگی، تحسین نامادری، نمایشنامه قصه گو، مرگ در آندن، رمز و رازهای دون ریگو، و زمان شور و شوق، هستند.

او در کتاب " داستانهای مایتاس " به زندگی و شکست یک مبارز تروتسکیست می‌پردازد. منظور نویسنده در رمان معروف " جشن بز نر " یک دیکتاتور ارتشی است. رمان " خانه سبز " او به تاریخ یک فاحشه خانه می‌پردازد که ارتش در جنگلهای آمازون ساخته بود تا ارتشی ها به زنان و دختران معمولی جامعه تجاوز نکنند. او در این رمان ارزشها و تصورات اخلاقی یک ارتش دیکتاتوری در یک کشور جهان سومی را نشان میدهد.

ماریو وارگاس به انتقاد از ارتشی فاسد و ناتوان می‌پردازد که در اداره یک فاحشه خانه ناتوان است ولی ادعای اداره جامعه فقر زده را دارد. در آثار او انتقاد از هرم حاکمیت در ارتشی است که خلاقیت فردی را نابود میکند، انتقاد از بچه ننه هایی که در ارتش، ظالم و زور گو میشوند. او به انتقاد از یک جامعه مفعول و غیرفعال می‌پردازد که ترسوها و فاسدان معیارها را تعیین میکنند. رمانهای ضد دیکتاتوری و رئالیستی انتقادی وارگاس در تمام دنیا مورد توجه روشنفکران اجتماعی قرار گرفته اند.

۱۹۶- نویسنده؛ شهره آفاق یا گمنام قبرستان پانتئون .

ویکتور هوگو، و جدا ناپذیری ادبیات از سیاست .

Victor Hugo (1802 – 1885)

انگار بعد از حدود دو قرن، مشهوریت ویکتور هوگو، نویسنده دوران رمانتیک، ولی اجتماعی فرانسه، به پایان خود نزدیک شده باشد. در جواب پرسش، بزرگترین نویسنده فرانسه کیست؟ آندره ژید بازهرخندی جواب داده بود: " متأسفانه ویکتور هوگو! ". منتقد دیگری گفته بود که: " ویکتور هوگو، دیوانه ای است که خود را ویکتور هوگو میدانند. ". ویکتور هوگو ولی با مواضع گوناگون سیاسی از آغاز طرفدار و مبلغ ادبیات اجتماعی بود. وی میگفت که ادبیات و سیاست از هم جدانشدنی نیستند. با این وجود بعد از مرگ وی، اعلان عزای ملی از طرف دولت شد و بخاک سپاری او در قبرستان مشاهیر یعنی قبرستان پانتئون انجام شد، تا آن زمان این امتیاز شامل مرگ هیچ ادیب منتقد مردمی نشده بود.

در تاریخ ادبیات غرب امروزه اشاره میشد که آثار او از ابتدا حاوی یک روشنگری انقلابی بودند، او از سال 1864 علناً سخن از " ادبیات خلقی " بمیان آورد، محبوبیت خاص آن زمان او بدلیل بعهد گرفتن نمایندگی یک هومانیسیم مبارزه جویانه و عدالتخواهانه در ادبیات بود. از آغاز، پیام و مسئولیت او، تربیت انسان و ایمان به نیرو و اراده انسان معمولی بود. گرچه

اودر آغاز آثاری رمانتیک آفرید ولی امروزه ما شاهد توانایی های متنوع و گوناگون او هستیم. او یکی از نویسندگان مردمی ادبیات جهانی است که نخستین بار به موضوعات کارگران نیز پرداخت. وی تحول، تکامل و پیشرفت انسان را از نظر اخلاقی و سیراندیشه نیز مورد توجه قرار داده است. در نظر او ادبیات نه تنها سرگرم کننده بلکه ایدئولوژیک نیز باید باشد. او نخستین بار توده های مردمی را در مرکز وقایع داستان و رمانهای خود قرار داد. وی میگفت که ادبیات نمی تواند از انظار و مشکلات عموم جدا شود. با توجه به زمان او باید گفت که وی آن زمان سنگی میان خانه شیشه ای: نظریه ها، سیستم ها، و بوتیقای ادبی حاکم انداخت تا آنان تکانی بخود بدهند.

رمانتیک شدن و ویکتور هوگو در آغاز وخلق آثاری در شعر، درام و داستان راباید به حساب تاثیر آثار شکسپیر و رمانتیک آلمان بشمار آورد. نمایشنامه نویسی رمانتیک او، ضربه ای عظیم به تئاتر کلاسیک فرانسه وارد آورد. او در مقدمه نمایشنامه (کرومول) برنامه ادبی و بوتیقای مکتب رمانتیک فرانسه را اعلان نمود. این مقدمه را امروزه یک مانیفست دوران ساز آن زمان رمانتیک حساب می آورند. وی خلاف استانداردها و بالزاک میگفت که درام نیز باید اجتماعی شود و به طرح واقعیات اجتماعی بپردازد. او صحنه تئاتر را مکانی برای انتقاد اجتماعی و اخلاق صحیح انسانی بشمار می آورد، چون صحنه تئاتر، جهانی است که سراغ سیاست میرود. بخاطر اینگونه نظرات آن زمان محافل طرفدار کلاسیک و رمانتیک به جان هم افتادند. رمانتیکسم او رابطه نزدیکی با مکتب سیاسی لیبرالیسم نیز داشت. او اینگونه رمانتیک را با دین مسیحی و حکومت مشروطه آن زمان سازگار میدید.

هوگو نخستین بار در سال 1819 در سن 17 سالگی یک جایزه شعر نویسی را از آن خود نمود و از لودویگ 18 یک بورس تحصیلی دریافت نمود. او بعدها شعرش را با موضوعات فلسفی مخلوط نمود و همچون ولتیر خود را شاعری سیاسی نامید. اشعار او آن زمان تحت تاثیر ادبیات شرق، غیر از انقلابی بودن، نگاهی به گذشته، توجهی به طبیعت، و یادی از غم ها را نیز در برداشتند. وی در نوجوانی گفته بود که او روزی به مشهوریت شاتوبریان خواهد رسید. هوگو را شکسپیر رمان نیز نامیده اند، گرچه او تحت تاثیر رمان تاریخی والتر اسکات است. از طریق آثار او خواننده امروزه میتواند با: انقلاب ژولای فرانسه، شورش کارگران پاریس، و سلطنت مشروطه و ارتجاع حاکم آن زمان آشنا گردد. رمان "گوژپشت نتردام" او را مهمترین رمان تاریخی دوره رمانتیک فرانسه بشمار می آورند. در رمان "بی نوایان"، او موفق شد که تمایلات گوناگون فلسفی، سیاسی، ادبی، و ایدئولوژیک زمان خود را با هم گره بزند. این رمان بدلیل کوششهایی برای تشویق انسانیت، سالها یکی از مهم ترین آثار پرخواننده فرانسوی بود. و رمان "درفش سیاه" او را بزرگترین اثر ضد برده داری سیاهان اروپای استعمارگر آن زمان میدانند. در رمان "سال 93" او در رابطه با روبسپیر و مارات، گویا مخالفت خود با خشونت در انقلاب اجتماعی را مطرح نموده است.

ویکتور هوگو بین سالهای 1802-1885 در فرانسه زندگی نمود. او چون فرزند یک ژنرال ناپلئونی بود، در دوران کودکی، سالها در اسپانیا و ایتالیا بسر برد. وی بعد از تحصیل در دانشگاه پلی تکنیک پاریس، بطور تمام وقت خود را در خدمت ادبیات اجتماعی قرار داد. هوگو در میانه سالی در آثارش دعوت به مبارزه علیه ناپلئون سوم نمود و او را ناپلئون حقیر نامید. هوگو سالها در مهاجرت دست به مبارزه سیاسی و بازگشت دمکراسی زد؛ در زمان او گویا ناپلئون های گوناگون در فرانسه برای کسب قدرت با همدیگر به مبارزه می پرداختند. هوگو از سال 1848 به مبارزه برای آزادیهای اجتماعی دست زد و سالها بعنوان نماینده مجلس و کاندید مقام رئیس جمهوری به دفاع از ایده های لیبرالی پرداخت. هوگو را تئوریسین و نماینده اصلی رمانتیک مترقی و چپ جمهوریخواه نیز نامیده اند. زمانیکه او نماینده جناح چپ مجلس بود، به کوشش برای آزادی پارتیزانهای انقلاب از زندان، اقدام نمود.

آثار او شامل: شعر، درام، داستان، رمان، مقاله سیاسی، اعلامیه، شبنامه، چکامه، و قصیده های منظوم، هستند، از آنجمله: رمان 5 جلدی بینوایان، گوزپشت نتردام، هونای، شاه سرخوش، ماسک خندان، افسانه جهان، رمان 1873، روی بلاس، در جواب پرونده شاکی، سالی وحشتناک، افسانه قرون، درفش سیاه، آخرین روز یک محکوم، درباره مرگ و زندگی یک آدم بیچاره، دریای کارگران، کارگران دریا، سال 93، برگهای پائیزی، اشعات و سایه ها، توجهات، شرقی، مجموعه چکامه و قصیدهها، و مقاله شکسپیر. تاکنون در فرانسه مجموعه آثار 43 جلدی و در خارج از فرانسه، مجموعه آثاری 21 جلدی از او نیز منتشر شده اند. گروهی از مورخین ادبیات امروزه مدعی هستند که قشر کتابخوان زمان حال، مولیر و مالر مه را بهتر می شناسد تا هوگو را، و رمانهای هوگو در رقابت با آثار استاندال، بالزاک و فلوربر، محبوبیت خود را از دست داده اند، و نمایشنامه های هوگو نیز غالباً فراموش شده اند، ولی اشعار وی در آینده شانس برای محبوبیت میان خوانندگان خواهند داشت.

۱۹۷- دوره های ادبی غرب و شاهکارهایش . Werke der Weltliteratur

1- دوره باستان، خشم و نفرین خدایان و اسطوره گرایی . افسانه ها، اثر ازوپ . اورستی، اثر آشیلوس . آنتی گون، اثر سوفکلس . مدآ، اثر اوریپیدس . لیبیسترات، اثر اریستفانس . رافینس و خلوچه، اثر لانگوس . آمفی ترون، اثر پلوتوس . انیس، اثر ورژیل . متامورفوزن، اثر اوید . اعترافات، اثر آگوستینس .

2- سدهای میانه؛ خداجویی و شوالیه ها . سرود قهرمانی، اثر سید . ترانه نیلونگ، اثر والتر فوگل و ابیده . پارزیوال، اثر آشنباخ . تریستان، اثر گوتفرید اشتراسبورگ . مرگ آرتوس، اثر توماس مالوری .

3- از رنسانس تا باروک . گانسوینزه، اثر پترارکا . اشعار فرانس ویلون . یهودی اهل توله دو، اثر فلیکس دوگا . زندگی یک رویا است، اثر پدرو کالدرون . ماجراجویی سیمپلیسموس، اثر گریملهاوزن .

4- دوره روشنگری و رمانتیک . زندگی و نظرات، اثر لاورنس اشترن . تام جونز، اثر فیدلینگ . خادم ارباب دوم، اثر گولدونی . کاندیده، اثر ولتر . یعقوب قدری و اربابش، اثر دیدرو . عشق های خطرناک، اثر پیره دلاکلوس . اما، اثر آوستن . فرانکن اشتاین، اثر ماری شلی . ایوان هو، اثر والتر اسکات . خویشوندی اختیاری، اثر گوته . میشل کولهاس، اثر هاینریش کلايست . مرد شنی، اثر هافمن . از زندگی یک آدم مفلوک، اثر یوسف آیشندورف . اشعار عجیب پیتر شلمی، اثر آلبرت خامیسو . آخرین مهیکان، اثر جیمز کوپر . موبی دیک، اثر هرمان ملویل . نامزدها، اثر آلساندرو مانزوتی .

5- دوره رئالیسم . اوج توفان، اثر امیلی برونته . لباس آدم ساز است، اثر گاتفرید کالر . اسب ابلق سوار، اثر تنودور اشتروم . پینوچیو، اثر کالرو کلودی . آلیس در سرزمین عجایب، اثر لوئیز کارول . جزیره گنج ها، اثر روبرت استون سون .

6- دوره ادبیات مدرن .

گرسنگی ، اثر کنوت هامسون . غم نامه ، اثر استریندبرگ . سفرهای نیل با غازهای وحشی ، اثر سلما لاگرف . تصویر دوریان گرای ، اثر اسکار وایلد . الاغ خانم ، اثر آرتور شنیتزر . یادداشتهای مالته ، اثر ماریا ریلکه . هرکسی ، اثر هوفمنتال . شش نفر در جستجوی یک نویسنده ، اثر پیراندلو . مانهاتان ، اثر دسپاسوس . شاهزاده کوچک ، اثر آنتونی اگزوپری . آن یک انسان است ؟ ، اثر پریمو لوی . لئوپارد ، اثر توماس لامپدوزا . باغهای کونتنتی ، اثر گیورتنی باساتی

7- شاهکارهای ادبی زمان حال در غرب .
 زنگبار یا آخرین دلیل ، اثر آلفرد آندرشن . اشرافی ، اثر سائل بلو . قصابخانه شماره پنج ، اثر کورت فونه گوت . تریلوگی نیویورک ، اثر پاول اوستر . زولاریس ، اثر استانیسلاو لم . سفر طویل ، اثر یورگ سمپرون .

۱۹۸- شاهکارهای ادبی غرب .

(بخش دوم)

الیاس و ادیسه ، اثر هومر . کمدی الهی ، اثر دانته . دکامرون ، اثر بوکاسیو . دون کیشوت ، اثر سروانتس . مقالات ، اثر مونتینی . رومئو و ژولیا ، اثر شکسپیر . هاملت ، اثر شکسپیر . دشمن بشر ، اثر مولیر . اعترافات ، اثر روسو . ناتان یهودی ، اثر لسینگ . رنجهای عاشقی ورتز جوان ، اثر گوته . فاوست یک و فاوست دو ، اثر گوته . ویلهلم تل ، اثر شیلر . قصه های خانگی کودکان ، اثر برادران گریم . مرگ دانتون ، اثر بوشنر . آلمان یک افسانه زمستانی ، اثر هاینه . قتل دونفره ، اثر ادگار آلن پو .

کوژپشت نتردام ، اثر ویکتور هوگو . رویاهای بربادرفته ، اثر بالزاک . بیچاره گان ، اثر ویکتور هوگو . اشرافی اهل مونت کریستی ، اثر آکساندر دوما . دماغ ، اثر گوگول . یوگنی اویگین ، اثر پوشکین . قصه ها ، اثر هانس کریستیان آندرسن . اولیور توئیست ، اثر چارلز دیکنز . مادام بواری ، اثر فلوییر . سفر به مرکز زمین ، اثر ژول ورن . تفسیر و گناه ، اثر داستایوسکی . جنگ و صلح ، اثر تولستوی . آنا کارنینا ، اثر تولستوی . الفی بریست ، اثر تئودور فونتان . ماجرای تام ساویر ، اثر مارک تواین . کتابهای جنگلی ، اثر کیپلینگ . قلب سیاهی ، اثر یوسف کنراد . خوشه های خشم ، اثر بودلر . نورا خانم ، اثر هنریک ایبسن . تصویر دوریان گرای ، اثر اسکار وایلد . باغ آلبالو ، اثر چخوف . خانواده بودن بروک ، اثر توماس مان . سیدارتا ، اثر هرمان هسه . محاکمه ، اثر کافکا .

اپرای سه شاهی ، اثر برشت . میدان آکس در برلین ، اثر دوبلین . در جستجوی زمان از دست رفته ، اثر مارسل پروست . ایس ، اثر جیمز جویس . دوشیزه دالووی ، اثر ویرجینیا وولف . الکترا باید ماتم زده باشد ، اثر اوناویل . شهر کوچک مان ، اثر توماس وایلد . جهان زیبایی جدید ، اثر هوکسلی .

رمان سال 1984 ، اثر جرج اورل . جامعه بسته ، اثر سارتر . طاعون ، اثر کامو . خانه برناردا آلیاس ، اثر لورکا . خیال ها ، اثر بورخس . در انتظار گودو ، اثر ساموئل بکت . اشتیاق ایستگاه آخر ، اثر تانیس ویلیامز . مرگ یک تاجر ، اثر آرتور میلر . پیرمرد و دریا ، اثر همینگوی . قاضی ، اثر دورنمات . هومو فابر ، اثر ماکس فریش . طبل حلبی ، اثر گونتر گراس . عکس جمعی با مادام ، اثر هاینریش بول . زبان نجات یافته ، اثر الیاس کانتی . لولیتا خانم ، اثر نابوکف . دکتر ژیاگو ، اثر پاسترناک . صد سال تنهایی ، اثر مارکز . قصه گو ، اثر ماریو وارگاس لوسا . 21

۲۰۰- در ادبیات، ضد کمونیست ها بیوگرافی کوتاهی دارند .

شاعر معترض و 80000 صفحه گزارش امنیتی .

بعد از انحلال نظام استالینیستی آلمان شرقی سابق و اشغال وزارت اطلاعات و امنیت آن کشور، مشخص شد که پرونده امنیتی "وولف بیرمند" ، شاعر و ترانه سرای آن کشور به حجم 80000 صفحه گزارش رسیده است ؛ احتمالاً مجموعه آثار این شاعر آن زمان 53 ساله، به این وسعت نبودند! بیرمن در سال 1953 از آلمان غربی سرمایه داری به آلمان شرقی سوسیالیستی مهاجرت کرده بود چون از خانواده ای کمونیستی برخاسته بود و پدرش رانازیا در سال 1943 در زمان جنگ جهانی دوم به جرم کمونیست و یهودی بودن و مبارزات ضد فاشیستی، در بازداشت به قتل رسانده بودند. او بعدها بدلیل انتقاد از سیستم استالینیستی آلمان شرقی، در سال 1963 از حزب کمونیست آن کشور اخراج و در سال 1965 ممنوع القلم گردید. در 11 مین پلنوم کمیته مرکزی حزب کمونیست آلمان شرقی، وی ممنوع الشغل شد و زمانیکه در سال 1976 بدعوت سندیکا های کارگری آلمان غربی جهت اجرای کنسرتی به آن کشور سفر کرده بود، به دلیل انتقاد از نظام آلمان شرقی، از وی سلب ملیت شد و اجازه نیافت تا به کشور خود بازگردد. بیرمن در نوجوانی؛ پیش از آنکه همراه مادر مبارز کمونیست اش به آلمان شرقی مهاجرت کند، عضو سازمان جوانان حزب کمونیست آلمان غربی بود. وی در اشعار، ترانه ها و کنسرت های خود به انتقاد از سرمایه داری، فاشیسم جدید، و استالینیسم سر باز خانه ای، پرداخت. او بعد از اخراج از آلمان شرقی و سلب شهروندی از وی، می پرسید : " چرا باید سلاح بدستان از گیتار بدستان این چنین بترسند ؟ "

بعد از سلب ملیت از او، گروه بی شماری از نویسندگان و هنرمندان مقیم آلمان شرقی با گردآوری امضاء در نامه سرگشاده ای به رسانه ها و کمیته مرکزی حزب کمونیست، خواهان همدردی و اتحاد با او شدند. این عمل موجب خشم دولت استالینیستی آلمان شرقی شد و به اخراج، تعقیب، و تنبیه 50 نفر از امضاء کنندگان فوق پرداخت که ضربه عظیمی به فضای فرهنگی آن کشور شد. از جمله امضاء کنندگان آن نامه اعتراضی سرگشاده، خانم های کریستا ولف، و سارا کیرش - و آقایان هاینر مولر، اشتفان هایم، یورک بکر، راینر کونسه، و غیره بودند. در بخش هایی از آن نامه آمده " بیرمند، شاعری منتقد و نا آرام ؛ همانطور که غالب شاعران پیشین معترض، بودند . جامعه سوسیالیستی باید خلاف جوامع دیکتاتوری توانایی پاسخ به اینگونه انتقادها را داشته باشد. بیرمن هیچگاه جای شک نگذاشت که طرفدار چه نظامی است. ماعلیه سلب شهروندی او اعتراض میکنیم و خواهان تجدیدنظر در حکم اعلان شده فوق هستیم. آیا آلمان شرقی باید از شاعران خود وحشت داشته باشد؟ " . بیرمن در آلمان غربی نیز به انتقاد از برنامه اتمی آلمان، و طرفداری از جنبش سندیکایی و سازمانهای مستقل مردمی پرداخت. او خود را مهمانی از آلمان شرقی میدانست که در آلمان غربی نیز نسبت به سوسیالیسم وفادار است. وی در زمان گورباچف و وحدت دو آلمان در سال 1989 در یک سخنرانی توده ای گفت که او خواهان اخراج "کله بتونی های حزب استالینیستی"، از سیاست است.

رسانه های آلمان شرقی سالها القابی مانند: دشمن اصولی سوسیالیسم، فردگرای آنارشیزم، ضد کمونیست، آلوده کننده حزب کارگران، شاعر دهن دریده، و غیره به او دادند و وی را لذت جو، فاسد و مبتذل نامیدند. بیرمن به طنز میگفت که او دشمن رسمی و شناخته شده استالینیسم است. آنها بیرمن را در کنار اشتفان هایم و هاینر مولر متهم به شکاک و آنارشیزم بورژوازی نمودند. بیرمن درباره برشت گفته بود که : " بهترین تصمیم او کمونیست شدن بود، و بدترین تصمیم او کمونیست ماندن بود " و کسیکه تغییر کند، نسبت به خود وفادار مانده است . و کسیکه خود را بخطر نیندازد، زودتر کشته خواهد شد . بخش دیگری از رسانه های آلمان شرقی مدعی

شدند که باخراج وی از کشور، موجب اسطوره شدن بیشتر او شده اند. بیرمن میگفت که یک رابطه دیالکتیکی میان انتقادیسیاسی و مسایل شخصی وجود دارد. انتقاد او شامل "جمهوری کپکی" و "کله بتونی های" استالینیستی کمیته مرکزی هستند. او اشاره به اختلاف ادعاهای آرمان گرایانه و واقعیات روزمره در آلمان شرقی می نمود.

بیرمن از زمان اقامت در آلمان غربی به انتشار مقالاتی درباره مسائل روز در مطبوعات ترقی خواه و چپ لیبرال پرداخته است. او تاکنون به دریافت جوایز: بوشنر، هلدلین، فونتان، شهر وایمار، و جایزه یهودیان گالینسکی، نائل آمده است. وی با گذشت زمان تمایلات بازگشت به ریشه های یهودی خودیافته است. به نقل از تاریخ، او در زمان حاکمیت فاشیسم در آلمان، بیش از 30 نفر از خویشاوندان خود را از دست داد.

اشعار و ترانه های هنرمندانه و اعتراضی او در سنت اشعار هاینه، برشت، و ویلون، هستند. او در اشعارش به استفاده از زبان عامیانه، زبان روزمره و نقل قولهای ادبی-سیاسی می پردازد. ترانه های صلح خواهانه، اشعار انتقادی-اجتماعی او بانگیزه های شخصی و تاریخی هستند. او در نوشته هایش، مهاجم، خشن و بی تعارف است. انتقاد، شکاک و سرزنش، از خصوصیات دیگر آثار او هستند. او در یکی از اشعارش میگوید: "سربازها همه یک اشتیاق دارند، مرده یا زنده"

وولف بیرمن، شاعر، نویسنده، خواننده، آهنگساز، و ترانه سرا، در دانشگاه اقتصاد سیاسی، فلسفه و ریاضیات خواننده بود. او مدتی در تئاتر برشت به فعالیت پرداخت. از جمله آموزگاران او، غیر از ژان پیره، هاینه، و برشت، ترانه سرایان سده های میانه مانند: ویلون و فرانسیس هستند.

از جمله آثار او: بازبان مارکس و انگلس - منتظر روزهای بهتر نباشید - یک زندگی پیش از مرگ وجود دارد - تاریخ، جریان سوسیالیستی خود را خواهد پیمود - با وجود این - نیمه زندگی - مرگ فرشته بدلیل سقوط از آسمان - جهان زیباست - برشت، نسل بعد از تو! - سیم چنگ موسیقی - آلمان، یک قصه زمستانی - نمایشنامه ازدها - ترانه های عشق، آوازهای تنفر - ارثیه - دلک صلح - ما و جنون امید - از سلب ملیت تا انقلاب نوامر - مجموعه اشعار - درباره آلمان، در میان آلمانیها - زندگی تلخ و شیرین - برای رفقایم - ای کاروس پرویسی - جهان وارونه - باریکادها و سخره میمونها - 13 سال در غرب - تمام ترانه ها - سقوط دادالوس - ترانه های عشقی - بوتیفای 8 پله ای شعر و ترانه - و بهشت روی زمین - هستند.

۲۰۱ - مقالات همراه در اینجا، شامل

ادبیات روس میان کلاسیک و رئالیسم سوسیالیستی .
 پنج جایزه نوبل، چهار در تبعید است .
 ادبیات رئالیستی در روسیه تزاری .

در تاریخ ادبیات روس خواننده شاهد سه دوره ادبی - از روشنگری تا دوره رمانتیک، از رمانتیک تا دوره رئالیسم، و از رئالیسم تا شروع انقلاب، میشود. ایمانوئل وگمن در کتاب تاریخ ادبیات روس مدعی است که مکتب ادبی رئالیسم، ادبیات انقلاب بود. او به وقایع تاریخی آن زمان اشاره میکند و مینویسد که در سال 1851 با اطلاع پیشین تزار الکساندر اول، که حاکمی لیبرال و روشنگر بود، تزار پاول اول، که حاکمی مستبد بود، بقتل رسید. این دوره زمان خلاقیت ادبی پوشکین و جنبش اجتماعی دکابریستها بود. بلینسکی، منقد ادبی معروف، به ترجمه آثار مشهور غربی مانند - گلداسمیت، والتر اسکات، بایرون، گوته، شیلر، فونتان ف پاری، هومر، و ورژیل پرداخت.

نیکلاوس اول که میان سالهای 1825-1855 تزار روسیه بود، در دوره حاکمیت خود دستور به اعدام 5 مبارز دکابریست داد. دکابریستها میگفتند که در روسیه تاج و سرپازخانه بر مردم حکومت میکنند و سانسور تا مرز آرزورد پیش رفته است.

در این دوره از طریق آثار گوگول، لرمانتف، و پوشکین، ادبیات تبدیل به سلاحی اجتماعی شده بود. هر تسن غیپگیویانه مینویسد که چون حاکمان آزادی را از مردم ربوده اند، ادبیات تنها تریبونی است که از آنجا میشود فریاد زد. منقدین ادبی به نقش پوشکین، گوگول و لرمانتف در رشد رمان روسی و عبور ادبیات رمانتیک به ادبیات رئالیستی اشاره میکنند.

پوشکین میان سالهای 1799-1837 زندگی نمود. در این زمان بلینسکی به کوشش نقد ادبی نیرویی تازه داد و نویسندگان مکتب ادبیات طبیعی و اهل قلمی مثل گوگول، لرمانتف، و پوشکین راه مکتب رئالیسم را در روسیه هموار کردند. غیر از فعالیتهای ژورنالیستی در این دوره، ادبیات نیز به طرح پرسشهای سیاسی اجتماعی پرداخت. نویسندگانی مانند هر تسن، چرنیشفسکی و دوبرولیب از طریق آثارشان، راه رفرم اجتماعی سال 1861 را صاف کردند.

سرانجام زمانی که در سال 1855 آلکساندر دوم و اصلاحگرایی اش جانشین نیکلاوس اول شد، روسیه نفس نسبتاً تازه ای کشید. در این دوره پوپولیستها نیز وارد مبارزه اجتماعی شدند و میخواستند تا روسیه را از طریق انقلاب اجتماعی نجات دهند. پلخانف با اشاره به آنان میگفت که ترور شخصی حاکمان نقش مثبت انقلابی ندارد. لنین در سال 1903 نخستین بار سخن از انقلابیون حرفه ای راند که در یک سازمان آهین فعالیت سیاسی اجتماعی می نمایند.

امروزه اشاره میشود که از طریق آثار ادبی تورگنیف، خواننده اطلاعات زیادی در باره روسیه پیش از انقلاب و بعد از آن بدست آورد. نویسندگان بعد از رفرم، پیشگامان رمان و ادبیات پرولتری قرن بیست شدند. در دهه 50 قرن 19، مکتب ادبی " هنر برای هنر نیز در روسیه تزاری بصورت مکتبی مستقل فعال بود. اسلاوگریان ناسیونالیست و غرب گرایان لیبرال در ادبیات این زمان بسیار فعال بودند. در پایان این سالها دو نویسنده مهم روس مانند داستایوسکی و تولستوی که در تاریخ ادبیات جهان، لقب غولهای ادبی گرفته اند، آغاز به خلاقیت رمان و ادبیات جاودانه کردند.

۲۰۲- ادبیات فلسطین - افسانه خاک !

ما درخت نارنجی داشتیم / و چون شکوفه هایش / آذین گردن دلدار بود / و موهایش بوی عطر میداد / درختمان را قطع کردند / تا بهار در چشمانمان خاموش شود. ذوقمندان به استعاره به اینگونه ادبیات فلسطینی، ادبیات درختهای قطع شده زیتون و نارنج و لیمو میگویند.

عنوان - ادبیات مقاومت- شاید از فرهنگ معاصر فلسطین به جامعه شناسی ادبیات ما وارد شده. خلیل بیداس، نویسنده فلسطینی میگوید: زندگی، مرگ و خلاقیت نویسنده واقعی در خدمت هنرش است. زمان تولد ادبیات داستانی فلسطین را باید سال 1937 دانست، روزی که کتاب داستانهایی کوتاه محمد سیف ایرانی، منتشر شد، گرچه منتقدین آثار او را بخشی از ادبیات گریه و زاری و ماتم و اشک میدانند. محمد شاهین، نویسنده دیگر فلسطینی، به علت توصیف آداب و رسوم و بکاربردن زبان عامیانه کوچه و بازار و معرفی زندگی روستایی، تصویری زنده از محیط اطراف خود نشان میدهد. او بعدها از نوشتن داستان کوتاه دست کشید و به خلق رمان پرداخت. ادبیات فلسطین را میشود شامل سه بخش دانست: ادبیات تبعید، یعنی ادبیاتی که در سایر کشورهای عربی از طرف فلسطینی ها نوشته میشود. ادبیات افراد مقیم اروپا و آمریکا را رسماً جزء این بخش بحساب نمی آورند. بخش دیگر، ادبیات نواحی اشغالی مانند نوار غزه و غرب رود اردن است. بخش سوم، ادبیات فلسطینی های درون و مقیم اسرائیل است. هر سه شاخه ادبیات فلسطینی، یعنی ادبیات تبعید، ادبیات مناطق اشغالی،

و ادبیات فلسطینی های درون اسرائیل نشان دهنده يك حرکت تكاملی در زمینه ادبیات داستانی هستند. داستان کوتاه در ادبیات فلسطین سه مشخصه دارد: حرکت از ادبیات تسلیم و ناامیدی به ادبیات معترض، و حرکت از ادبیات اعتراضی به ادبیات مبارز و انقلابی. اینگونه ادبیات سه خصوصیت دارد: ادبیات بومی و ملی خودی، ادبیات تقلیدی از نویسندگان مشهور جهانی، و ادبیات ترجمه شده. ادبیاتی که به دلیل فاجعه اشغال سرزمینها و رانده شدن مردم بوجود آمد، حاوی احساسات رمانتیک افسرده و مغموم است. ادبیات داستانی اوایل قرن بیستم فلسطین همچون سایر کشورهای خاورمیانه، دهها سال نتوانست با ادبیات نظمی و شعر رقابت کند، تا اینکه به علت فعالیتهاي رسانها مخصوصا مطبوعات، داستان کوتاه در میان خوانندگان موضوعات سیاسی و فرهنگی، دوستداران خود را پیدا نمود. در تاریخ ادبیات، ادبیات ملتزم، یعنی ادبیات مسئول همیشه اهمیت خاص خود را داشت. با نقد و بررسی ادبیات مدرن غرب مانند آثار جویس، کافکا، فاکنر، کامو، و ویرجینیا ولف، زیبایی شناسی و استتیک ادبیات مسئول نیز اهمیت خود را به نمایش گذاشت. در نیمه اول قرن بیستم، ادبیات مسئول سارتر و کامو، خوانندگان خود را نیز راضی نمود. ادبیات مارکسیستی و اگزیتنیستی ایدئولوژیک که جنبه تبلیغاتی واضح و قوی داشتند، در میان اهل کتاب با مشکل روبرو شدند. تضاد بین مرگ هزاران قربانی بدون مقاومت و رئالیسم سوسیالیستی ادبیات مسئول خوشبینانه کاملا آشکار شد. در میان قشر تحصیل کرده در خارج، ایدئولوژی مارکسیسم و ناسیونالیسم معمولا بدون برخورد انتقادی پذیرفته میشد. داستان کوتاه نویسی همچون سایر جوامع، تجربه و آزمایشی بود برای کارهای گسترده تر، از جمله خلق رمان. بعضی کارشناسان، اشاعه رمان نویسی را به سبب فعالان - ادبیات مقاومت- میدانند.

در مورد فلسطینی های ساکن درون اسرائیل میتوان گفت که آنها همیشه خود را در محاصره فرهنگی اسرائیل می بینند. آنها چون سایر فلسطینی ها به دلیل سرخوردگی از شکست ارتش های عرب به جانبداری از مبارزات و مقاومت چریکی در ادبیات پرداختند. آثار اهل قلم فلسطینی های ساکن اسرائیل فقط گاهی در نشریات مترقی و چپ اسرائیل از جمله در مجلات اتحاد، جدید و صبح چاپ و منتشر میشدند. تا سال 1981 لیست سیاهی از پنجاه کتاب ممنوع ادبی در اسرائیل تهیه شد. ورود و فروش ادبیات عرب مخصوصا ادبیات اعتراضی و مقاومت در نواحی اشغالی در کتابخانه ها و کتاب فروشیها زیر کنترل قوای اشغالی بود. امیل حبیبی، نویسنده زن فلسطینی مقیم اسرائیل میگوید: من در طنز اسلحه ای می بینم که ضعفهای شخصیت را می پوشاند، همانطور که بیان تراژدیك اثر، نیز این برجستگی را در خود دارد. از جمله دیگر نویسندگان فلسطینی که نه تنها در زمینه های داستان کوتاه بلکه در زمینه های: شعر، نمایشنامه، رمان، نقد ادبی. ترجمه، و روزنامه نگاری فعال هستند، میتوان از راشد ابوشوار، سمیره اعظم، توفیق فیاض، محمود شکیر، و یحیی یهلوف نیز نام برد.

۲۰۳- ادبیات و انقلاب.

بخش و دوره ای از ادبیات روس.

در تاریخ ادبیات روس، خواننده شاهد سه دوره ادبی - از روشنگری تا دوره رمانتیک، از رمانتیک تا دوره رئالیسم، و از رئالیسم تا شروع انقلاب، میشود. ایمانوئل وگمن در کتاب تاریخ ادبیات روس مدعی است که مکتب ادبی رئالیسم، ادبیات انقلاب بود. او به وقایع تاریخی آنزمان اشاره میکند و مینویسد که در سال 1851 با اطلاع پیشین تزار الکساندر اول؛ که حاکمی لیبرال و روشنگر بود، تزار پاول اول؛ که حاکمی مستبد بود، بقتل رسید.

این دوره، زمان خلاقیت ادبی پوشکین و جنبش اجتماعی دکابریستها بود. بلینسکی، منقد ادبی معروف، به ترجمه آثار مشهور غربی مانند - گلداسمیت، والتر اسکات، بایرون، گوته، شیلر، فونتان، پارنی، هومر، و ورژیل پرداخت.

نیکلاوس اول که میان سالهای 1825-1855 تزار روسیه بود، در دوره حاکمیت خود دستور به اعدام 5 مبارز دکابریست داد. دکابریستها میگفتند که در روسیه تاج و سرپازخانه بر مردم حکومت میکنند و سانسور تا مرز آرزورد پیش رفته است.

در این دوره از طریق آثار گوگول، لرمانتف، و پوشکین، ادبیات تبدیل به سلاحی اجتماعی شده بود. هرتسن غیبت‌گویانه مینویسد که چون حاکمان آزادی را از مردم ربوده اند، ادبیات تنها تریبونی است که از آنجا میشود فریاد زد. منقدین ادبی به نقش پوشکین، گوگول و لرمانتف در رشد رمان روسی و عبور ادبیات رمانتیک به ادبیات رئالیستی اشاره میکنند.

پوشکین میان سالهای 1799-1837 زندگی نمود. در این زمان بلینسکی به کوشش نقد ادبی، نیرویی تازه داد و نویسندگان مکتب ادبیات طبیعی و اهل قلمی مثل گوگول، لرمانتف، و پوشکین راه مکتب رئالیسم را در روسیه هموار کردند. غیر از فعالیت‌های ژورنالیستی در این دوره، ادبیات نیز به طرح پرسش‌های سیاسی اجتماعی پرداخت. نویسندگانی مانند هرتسن، چرنیشفسکی و دوبرولیب از طریق آثارشان، راه رفرم اجتماعی سال 1861 را صاف کردند.

سرانجام زمانی که در سال 1855 الکساندر دوم و اصلاح‌گرایی اش جانشین نیکلاوس اول شد، روسیه نفس نسبتاً تازه ای کشید. در این دوره پوپولیستها نیز وارد مبارزه اجتماعی شدند و میخواستند تا روسیه را از طریق انقلاب اجتماعی نجات دهند. پلخانف با اشاره به آنان میگفت که ترور شخصی حاکمان نقش مثبت انقلابی ندارد. لنین در سال 1903 نخستین بار سخن از انقلابیون حرفه ای راند که در یک سازمان آهنین، فعالیت سیاسی اجتماعی می نمایند.

امروزه اشاره میشود که از طریق آثار ادبی تورگنیف، خواننده اطلاعات زیادی در باره روسیه پیش از انقلاب و بعد از آن بدست آورد. نویسندگان بعد از رفرم، پیشگامان رمان و ادبیات پرولتری قرن بیست شدند. در دهه 50 قرن 19، مکتب ادبی " هنر برای هنر" نیز در روسیه تزاری بصورت مکتبی مستقل فعال بود. اسلاوگرایان ناسیونالیست و غرب گرایان لیبرال در ادبیات این زمان بسیار فعال بودند. در پایان این سالها دو نویسنده مهم روس مانند داستایوسکی و تولستوی که در تاریخ ادبیات جهان، لقب غولهای ادبی گرفته اند، آغاز به خلاقیت رمان و ادبیات جاودانه کردند.

۲۰۴- از تزارها تا رفا، ادبیات روس.

دوران کودکی ادبیات روس.

ادبیات همیشه انعکاس نوعی جهانی اجتماعی نویسنده و زمان خود بوده است. گرچه منابعی اشاره به وجود ادبیات روس از قرن 11 میلادی می نمایند ولی غالب کتابهای تاریخ ادبیات از قرن 17 به معرفی ادبیات این کشور میپردازند. ادبیات روس یکی از مهمترین ادبیات ملی جهان است که سهمی مهم در ادبیات جهانی دارد. از قرن 11 میلادی آثار و نویسندگانی به زبان اسلاو شرقی وجود داشته اند. در زمان تزارها، اروپایی نمودن جامعه و فرهنگ روس بیش از 120 سال طول کشید. در دهه 30 قرن بیست، مکتب ادبی رئالیسم سوسیالیستی کوشید تا مکتب ادبی حاکم در شوروی سابق گردد.

روسها وابسته به خانواده زبانی و قومی اسلاو هستند. قرنهای ترکهای تاتار و خزرها از همسایگان جنوبی اسلاوهای روس بوده اند. در سال 988 میلادی، مسیحیت دین رسمی روسیه شد. تاتارها بعدها سه قرن بر روسیه حاکم شدند. سرانجام خانواده رومانف در سال

1613 به تخت سلطنت روسیه نشست . پتر کبیر در سال 1689 تزار روسیه شد و 30 سال حاکم این کشور بود . وی میگفت که او " آموزنده ای میان آموزنده ها است " . وی در ابتدا شغل کشتی سازی را آموخته بود .

روسیه آنزمان با جمعیتی میان 8-12 میلیون نفر از جمله کشورهای با جمعیت متوسط در اروپا بود . شهر پتروگراد در سال 1703 بنا شد و در سال 1712 پایتخت روسیه گردید . در جنگ 1722 روسیه تزاری سواحل جنوبی و غربی دریای خزر را اشغال نمود . پتر کبیر توانست از نظر نظامی بر علیه کشورهای همسایه خود مانند سوئد ، ترکیه ، و ایران پیروز شد . پتر کبیر خود را تزاری فرهنگی میدانست که تحت تاثیر فلسفه لایبنیتس بود و سه بار شخصا با وی ملاقات نمود .

بر اثر قرنهای جدایی روسیه از اروپا ، جنبش رنسانس و هومانیزم با تاخیر فراوان در قرن 17 وارد روسیه شد . روسها بعدها از نظر ادبی ، استاد فرم رمان و داستان نویسی روایتی در جهان شدند . ادبیات روس از آغاز ادبیاتی با جریان غالب رئالیستی بوده . در قرن 18 و 19 ادبیات رئالیسم انتقادی و از دهه 30 قرن بیست ، مکتب رئالیسم سوسیالیستی در روسیه غالب شدند

میان سالهای 1854-1869 پوشکین نماینده ادبیات هنری استتیک، و گوگول نماینده ادبیات اجتماعی و انتقادی بودند . در زمان استالین، مکتب رئالیسم سوسیالیستی، ادبیات مدرن را به بهانه بورژوازی بودن رد نمود و آنرا نتیجه بحران جهان سرمایه داری دانست . تاریخ ادبیات روس در بند دگم های ادبیات رئالیستی، سالها به انکار ادبیات دوره باروک در ادبیات روس پرداخت .

در سال 1750 در روسیه تزاری چند نویسنده محدود بیشتر وجود نداشت . بعد از به قدرت رسیدن پتر کبیر، یک قرن و نیم طول کشید تا ادبیات روس محبوبیت جهانی یافت . صفات اروپایی ادبیات روس به سبب دو پایتخت مسکو و پتروگراد قرنهای گوناگون بودند ؛ پتروگراد بیشتر نماینده ادبیات غربی طرفدار هلند ، آلمان ، و فرانسه شد، و مسکو مبلغ ادبیات ملی روس و استقلال ادبی بود ، گرچه حاکمانی مانند تزار پاول ، نیکلاوس اول و استالین خواهان استقلال فرهنگی از اروپا بودند ، ادبیات روس ولی نتوانست از ادبیات اروپایی بی تاثیر بماند . حتی ریشه های فرهنگ اسلاوگرایان و غرب گرایان روسیه در روشنگری راسیونالیستی و فلسفه فرهنگی رمانتیک اروپا بودند، یعنی ادبیات آینه گفتمان میان این جریانهای سیاسی فرهنگی گردید . در سال 1999 در جشنی به مناسبت 200 مین سال تولد پوشکین گفته شد که او باید نقطه وحدت تمام روسها گردد .

ادبیات روس میان سالهای 1700-1790، میان باروک و کلاسیسم بود . در روسیه پیش از انقلاب اکتبر، مکتبهای ادبی مانند باروک ، کلاسیسم ، احساسات گرایی ، و روکوکو حاکم بودند . در تاریخ فرهنگی روسیه سه زن تزار بنامهای آنا ، الیزابت ، و کاترینای دوم نقش مهمی داشتند . اشاره میشود که در زمان کاترین دوم، ادبیات روی تخت سلطنت تزاری حاکم بود . وی با دیدرو ، آلبرت ، و ولتیر رابطه حضوری و مکاتبه ای داشت . دیدرو کوشید تا در سال 1774 او را برای لغو نظام مالک الرعیتی قانع نماید .

در سال 1748، آکادمی علوم ، و در سال 1755، دانشگاه مسکو و مرکزی برای تحقیق و تبلیغ ادبیات افتتاح شدند . کاترین دوم، تزاری مشوق ادبیات بود که به نشر مجله ای ادبی با عنوان " همه چیز " نیز گردید . در قرن 18 اشرافیت روس بود که به دلیل باسواد بودن ، قشر حامل ادبیات گردید . لوموسف یکی از آغازگرایان رفرم زبان و تئوری ادبی در روسیه تزاری است . در سال 1739 زبان اسلاوکلیسایی جای خود را به عناصر زبان امروزی روسی داد . گرچه لوموسف خود را خادم دولت و سلطنت تزار میدانست ، از زمان او زبان ادبی امروزی روس آغاز به رشد نمود و زبان رسمی روسیه فعلی شد .

دوره باستان ، حقایق و خیال ها .

درباره ادعای تاریخی رواج همجنسگرایی در مراکز آموزشی یونان و رم باستان امروزه اشاره میشود که این شایعه مخالف هدف آموزشی؛ که تربیت قهرمان و جهانپهلوان و گلاادیاتور بود ، میباشد ؛ چگونه ملیجک های قربانی نظام طبقاتی باستان، میتوانستند در سن بلوغ، سنبل شجاعت و جوانمردی و قهرمانی و دولتمردی و وطن پرستی و دانش دوستی بشوند ؟

حتی سقراط، معروف آنزمان ، جنبه جنسی- شهوی اروتیک همجنسگرایی را رد میکرد . افلاتون نیز کوشید تا از اروتیک یک روشنگری اجتماعی بسازد . گزنفون همچون سیستم نظامی اسپارت، نه تنها اروتیک را سانسور میکرد بلکه علیه آن نیز مبارزه مینمود .

افلاتون انقلاب اجتماعی توده ای را نتیجه جنون تودهها میدانست چون در نظر او حتی حیوانات اهلی پررو و طلبکار! میشوند . ارسطو میگفت اگر گروه کوچکی پولدار بر اکثریت فقیر جامعه حکومت کند آن نظام را الیگارشی ، و اگر اکثریت فقیر جامعه بر گروه کوچکی آدم پولدار تسلط یابند ، آنرا باید دمکراسی نامید .

امروزه اشاره میشود که در زمان سقراط و افلاتون هنوز علم منطق کشف نشده بود . فیلسوفی بنام منون میپرسد آیا سیاست آموختنی است ؟ و سقراط از او سؤال نمود که آیا تقوا یادگرفتنی است ؟ . او میگفت که بزرگترین تنبیه آنست که اگر انسان نتواند حکومت کند و از طریق حاکمان بی لیاقت بر او حکومت شود . ارسطو بعدها نوشت کسیکه خلاف اخلاق رفتار کند ، خلاف منافع خود عمل کرده است .

افلاتون در کتاب دولت مینویسد که ادبیات باید اخلاقی و آموزنده باشد و شاعران باید زیر نظر، و آثارشان باید سانسور شوند . او در این کتاب به انتقاد از هنر و ادبیات پرداخت، گرچه آندوره این اثر بعنوان فلسفه سیاسی و بعدها کتابی اخلاقی مورد توجه قرار گرفت .

دولت اتویستی افلاتون ، حاکمیت فیلسوفان آرزو شده است . او خلاف ماکیاولی، سیاست را میدانی با قوانین خاص خود میدانست . افلاون بدلیل تبلیغ سانسور ادبیات و هنر، و حاکمیت فیلسوفان ، متهم به بیگانه بودن با جهان و واقعیات شد . او انقلاب از پایین را قبول نداشت چون وی حاکمیت دمکراسی را رد میکرد .

افلاتون با رد انقلاب ، وابستگی خود به اشرافیت غیر دمکراتیک آتن را نشان داد ، گرچه او در شرایط استثنایی ، رشد دولت ایده آل بر اثر دمکراسی را پدیده ای ممکن بحساب می آورد . افلاتون با پیشنهاد حاکمیت فیلسوفان ، تنها ماند . بعدها کانت نوشت که تصاحب قدرت موجب فساد اخلاق و ناتوانی قضاوت عقل میشود .

امروزه اشاره میشود که کتاب سیاست افلاتون جوابی است به خواسته های دمکراتیک ولی فردگرایانه جامعه شهری آتن . افلاتون از سیاست اصلاحگرایانه دیون حمایت میکرد گرچه او به علت رفتار دیکتاتوری اش بعدها بقتل رسید . او حتی گاهی با دیکتاتورها همکاری نمود . دیونیس حاکم و دیکتاتور شهر سیراکوس گرچه از طرف مردم انتخاب شد ، بعدها تبدیل به یک دیکتاتور شد .

سقراط کوشید در مقابل تراسیماکوس ثابت کند که عدالت بر بی عدالتی مزیت دارد ولی او نتوانست این حکم را ثابت کند . افلاتون کوشید تا در کتاب دولت خود به حل این بحث کمک کند .

گزنفون را امروزه یکی از متفکرین مهم فلسفه سیاسی یونان باستان میدانند . او در کتاب " تربیت کورش " در باره رفتار حاکمان، به جمع آوری جملات قصار پرداخت . او توصیه میکرد که یونانیها باید مانند ایرانیان کشورشان را بصورت ایالتی- ولایتی اداره کنند . وی

مدعی بود که ایرانیان از طریق مادر کورش که از مادها بود با زندگی دولوکس و بریز و به پاش آشنا شدند ، چون قبلا مثل مرتاض های هندی زندگی میکردند .

گزنفون مینویسد که کوروش، بزبان امروزی، یک ماکیاولیست یعنی سیاستمدار قدرت بود ، گرچه او موجب آزادی یهودیان از زندان بابل شد . امروزه حکومت آنزمان کوروش را با حکومت اسپارت و پروس آلمان مقایسه کرده و به آن یک دولت پروس شرقی نام نهاده اند .

سرانجام با شکست ایران در مقابل دولت مقدونی ، فرهنگ هلنی بر فرهنگ خاورمیانه ای شرقی پیروز شد . از جمله دیگر خلقهای آنزمان دوره باستان ، کارتاژها ، یونانیها ، مصریها ، فنیقی ها و یهودیها بودند . اسکندر مقدونی آنزمان مبلغ اندیشه برادری میان خلقها بود . ایده حقوق بشر او ریشه در فلسفه حقوق طبیعی فیلسوفان رواقی داشت . جنبش مهم دیگر روشنگری یونان باستان ، سوفسطائیان بودند .

ارسطو پیرامون هدف دیکتاتوری، به طنز نوشت، که آنان دیکتاتور نشدند که سرما نخورند ! ، ولی موقعیکه اسکندر مقدونی ادعای خدایی نمود ، ارسطو حاضر نشد از وی اطاعت کند . خلاف برابری حقوق زن و مرد در کتاب افلاتون ، ارسطو زنان را همچون بردهها خادم و کلفت میدانست . اثر سیستماتیک ارسطو در باره سیاست ، کمتر از کتاب دولت افلاتون مورد توجه قرار گرفت . بخش مهم این کتاب انتقاد از نظرات افلاتون است . کتاب افلاتون نه تنها یک اثر مهم در فلسفه سیاسی است بلکه شاهکاری ادبی نیز بشمار می آید .

ارسطو با علمی نمودن رشته سیاست به یک انتقاد پلورالیستی از دولت متحد و مرکزی افلاتون پرداخت . خلاف فلسفه رواقی که به انتقاد از نظام برده داری پرداخت ، ارسطو بعضی از اسیران جنگی را ذاتا و غریزا برده میدانست . اپیکور که یک رواقی بود برای سعادت ، دوری از سیاست ، رد ازدواج ، و نداشتن فرزند را ، توصیه میکرد .

وجود شهر-دولت های بیشمار در یونان باستان موجب شد که بازاری از عرضه قوانین اساسی مختلف دولت داری در مجامع بحث و آموزش ، مشاهده گردد .

پیش از همه اینها و بحث فلسفی سیاست ، هومر به علت شبیه سازی انسان و خدایان و غیر محتمل دانستن پاره ای از اسطورهها ، مورد انتقاد قرار گرفته بود . رالف داهرندورف در سال 1966 به تحسین نخستین تئوریسین قدرت در فلسفه سیاسی یعنی تراسماکوس پرداخت .

دموستنس را بیدار کننده یونانیها برای آزادی و مبارزه اجتماعی میدانند . او به سخنرانی علیه زورگویان بر مردم پرداخت . سیموندس میگفت که فقط میان زورگویان و دیکتاتورها ، خودکشی ارزش زحمت آنرا دارد .

در تاریخ سیر اندیشه یونان باستان ، کلبی ها مثل آنارشئیستهای امروزی به هر نوع حکومت میپرداختند . پایه تفکر آنان ، دوری از سیاست ، ولی تبلیغ جهانوطنی بود . فیلسوفان خیابانی کلبی افتخار میکردند که زندگی سگی را عملی می نمایند . پیتر کاولما مینویسد که در نوستالژی انسانی یونانیها تبلیغ جهانوطنی میشد . کلبی ها و رواقیون از سیاست شهر-دولتی به سیاست جهانوطنی رسیده بودند .

سقراط با تکیه بر قرارداد اجتماعی میان دولت و شهروندان میگفت اگر هر محکوم به اعدامی دست به فرار بزند ، دولت دیگر قادر به ادامه کار خود نخواهد بود . توماس هابس بعدها نوشت که حتی قرارداد های اجتماعی نباید موجب شوند که انسان تن به حکم اعدام دیکتاتورها یا دموکراتها بدهد .

متفکران اخیر فلسفه سیاسی مانند راسل ، پوپر ، و والس در رابطه با دولت فیلسوفان افلاتون میگفتند که بهتر است شاهان و حاکمان به حرف و نصایح فیلسوفان گوش دهند . لنین گویا آخرین متفکری بود که ایده فیلسوفان در قدرت سیاسی را عملی نمود . پوپر میپرسد چگونه میتوان جامعه و دولت را سازماندهی کرد که آسیب سیاستمداران نالایق به حداقل ممکن برسد ؟

باز هم مرگ ناگهانی اسیر، در زندان دیکتاتور ! (Isaak Babel (1894- 1941)

روح نا آرام اسحاق بابل ، نامی در ادبیات جهانی – عبور ادبیات از دوزخ انقلاب – دیکتاتوری ؛ ابتدا اعدام ، سپس اعاده حیثیت! – خشونت و مهربانی مبارزین انقلابی – رنجهای نویسندگی و توصیه های پست مدرن .

با سپاس از پیشنهاد پست مدرن ها که میگویند ؛ کار نویسندگی نیز باید مانند هر عمل دیگری موجب تفریح ، سرگرمی و خلاقیت شود ، چون غالب اهل قلم به اندازه کافی، درد و رنج و بدبختی در طول عمر پرماجر ایشان کشیده اند !.

آن هایی که علاقمند به ادبیات ایالات و ولایات ماوراء النهر و قفقاز هستند!، میدانند که نام نویسنده ای بنام اسحاق بابل ، خواننده را بیاد دوره استالین و خشونت هایش می اندازد. داستانهای کوتاه کودکی کبوترخانه ام ، نام کتابی است که اسحاق بابل ، نویسنده یهودی تبار روس ، پیرامون رفتار خشن و تحقیرآمیز بومیان شهر اودسا در کنار دریای سیاه ، با ساکنین مهاجر و اقلیت های مذهبی و قومی ، محله ملداوی ، باتکیه بر خاطرات کودکی اش، در سال 1926 در شوروی سابق منتشر کرد. داستان کبوترخانه ها ، خاطرات کودکی بابل ، درباره خشونت مسیحیان اوکرائینی علیه یهودیان شهر اودسا می باشد .

سرنوشت غم انگیز اسحاق بابل ، استاد داستان کوتاه و شاگرد ادبی مویساد و چخوف ، سرنوشت تراژدیك نویسندگانی است که از فضای ترور، آدم ربایی و آدم کشی استالینیستی جان سالم بدر نبردند. او در سال 1939 طی يك توطئه امنیتی، دستگیر و به ادعای منابع غربی ، فوری سینه دیوار گذاشته شد . گرچه مقامات شوروی مرگ او را رسمن سال 1941 اعلام نمودند ، ولی بعدها به اشتباه و سوء تفاهمی اشاره کرده و از او در سال 1954 اعاده حیثیت نمودند و در سال 1985 از او رسمن بعنوان يك نویسنده مهم نام برده شد. به نقل از نقد ادبی ، گناه این نویسنده یهودی تبار روس ، که عینکی ذره بینی و قلبی پائیزی داشت ، این بود که خواست به تنهایی از دوزخ انقلاب بگذرد! . او به طنز در حین سخنرانی درکنگره نویسندگان در سال 1934 خود را بنیادگذار مکتب سکوت ادبی ! در دوره استالین نامید. در دوره ای ، نه تنها درباره او حرف زدن ممنوع شد ، بلکه پیرامونش فکرکردن نیز قدغن گردید، و آنهم نویسنده ای که از آثارش : گورکی ، مایاکوفسکی و رومن رولان ، به وجد آمده بودند. او توقف در کار نویسندگی در سالهای دیکتاتوری را حق سکوت هر نویسنده دانست و میگفت که حزب و دولت به نویسنده هر حقی را میدهند ، غیر از حق بدنوشتن را !.

پیرامون آثار اسحاق بابل گفته میشود که او بدون تفسیر و روانکاوی به شرح شرایط و روح زمان خود پرداخت. در توصیف شخصیت های آثارش ، تأکیدی قوی روی تضادهای درونی و روانی انسان میشود . او ناخودآگاه از استعارهها و واژههایی استفاده می نماید که هنوز بر اثر اصطکاک مبتذل رسانه ها و زبان دولتی، مستهک نشده اند. نخستین راهنمای ادبی بابل ، گورکی بود که متوجه کمبود تجربیات زندگی وی شد و او توصیه کرد که به میان مردم ! برود . اسحاق بابل بعد از این اشاره گورکی ، در تمام طول عمر کوتاه خود از شهری به شهری خانه کشی کرد . و ماجراجویی های سفر به نقاط مختلف شوروی ، او را سخت و واقعگرا ، و علاقه بیمارگونه ای به شرح قساوت ، خشونت و بدیها در او را زنده کرد. قهرمانان ادبی آثار بابل : می کشند ، می ربایند ، تجاوز می کنند ، نفرین و گاهی هم توبه می نمایند و اغلب زبانی رکیک و پر خاشاک دارند. انتقاد نقد ادبی چپ از وی، این شد که او به شرح رنگین و تصویری جنگ و مسایل اجتماعی میپردازد ، بدون اینکه خصوصیات قانونمندی تاریخی حوادث انقلابی را مد نظر داشته باشد. جای مهم بابل در ادبیات قرن 20 روس در آنجاست که وی بطور کوتاه

و مختصر، در زمان انقلاب و تحولات اجتماعی، به قتل های خودسرانه ای اشاره میکند که بدون بازخواست، جزا و جریمه می مانند و فراموش میشوند. آثار او حاوی زبان مرسوم زمان وی، یعنی واژه های زبان: دهقانان، نظامیان، انقلابیون، زبان رسمی و اداری بلشویکها و لهجه یدیش یهودیان جنوب روسیه هستند. غیر از موضوعات تراژدیک در آثار وی، خواننده شاهد عناصر سبک رمانتیک و خشونت های ناتورالیستی میشود. در داستانهای وی، نویسنده معمولاً راوی داستان نیز میباشد. بابل را در زبان ادبی، بیشتر یک انارشیزم بشمار می آورند تا یک رئالیست. خیالپردازی شاعرانه در آثار او جای خاصی دارد. امروزه بابل را یکی از آخرین نویسندگان رمانتیک روس یشمار می آورند که از شرح و توصیف اکسپرسیونیستی نیز در آثارش استفاده مینماید. اکسپرسیونیسم رمانتیک او سالها در شوروی مد روز شد، کوتاه نویسی هیجان انگیز او در داستان نویسی را اقتصاد هنری نامیدند. اسحاق بابل را یکی از رهبران مکتب ادبی جنوب و قفقاز در کنار دریای سیاه نیز نامیدند. در این مکتب، خواننده با رنگ محلی و بومی زبان و موضوع، زبان ماجراجویانه، و ترکیبی از رمانتیک و طبیعت، روبرو میشود. او در مورد خلاصه نویسی اش گفته بود که فقط نوابغ میتوانند از 2 صفت برای یک نام استفاده نمایند. وی افتخار میکرد که هیچگاه نباید در نوشته های اصلاح شده نهایی اش، حتا یک کلمه را پس بگیرد و خط بزند، چون او بعضی از داستانهای خود را حدود 20 بار اصلاح و ویرایش میکند.

بابل در داستان نویسی زیر تاثیر چخوف و موپاساد است. گورکی او را روشنفکر ادبی انقلاب نامید. و نقد ادبی، اهمیت آثارش را با بولگاکف مقایسه نمود. داستانهای بابل اغلب خواننده را به تفکر و جدل روشنفکری و میدارند. تضاد و تناقض شخصیت ها، از جمله وسایل سبک ادبی او بودند. او از جنگ و نابودی و فقر و مرگ، یک هنر و زبان ادبی ساخت. قهرمانان انقلابی آثارش دارای تضاد انتظارات ایده آلیستی و خشونت هستند. نقد دولتی به آثار بابل حمله نمود، چون در نظر آنها، سربازان ارتش سرخ به شکل قهرمان نشان داده نشده و آنان نیز مانند ضدانقلابیون گارد سفید به لپن بازی و الوات گری، خشونت و انتقام جویی میپردازند!

روانشاد اسحاق بابل، نویسنده، روزنامه نگار، ژورنالیست!، وقایع نگار، و مسافر و ولگرد ادبی!، در سال 1894 در یک خانواده بازرگان یهودی تبار روس در بندر جهانی و توریستی اودسا در ساحل دریای سیاه دنیا آمد. محل تولد او یعنی محله ملداوی را مارسه یهودیان نام دادند. یکسال پیش از انقلاب اکتبر و در حکومت تزاری، او را به جرم نوشتن داستانهای پورنوگرافیک ضد اخلاق تزاری! محاکمه نمودند. او در دانشگاه بازرگانی و روانشناسی خوانده بود. بابل در سه جنگ داخلی و خارجی میهن اش در سالهای 1911، 1917، و 1939 شرکت کرده بود و مدتی در تقلیس و نواحی قفقاز ژورنالیست بود. در دوره بگیر و بند، مادر، خواهر و همسرش به فرانسه و بلژیک پناهنده شده بودند و او هر از گاهی به دیدار آنها میرفت، ولی دوباره به شوروی باز میگشت؛ شاید یک اشتباه ساده لوحانه مرگ آور؟. بعد از اعدام در زندان، در سال 1957 نخستین بار آثار سانسور شده اش اجازه نشر یافتند. امروزه اشاره میگردد که او قربانی یک قوه قضایی وابسته سیاسی استالینیستی در سال 1939 گردید.

از جمله آثار او: لشکر سوارکاران، داستانهایی از شهر اودسا، دختر قزاق، آقای موپاساد، 2 نمایشنامه با عنوانهای: غروب آفتاب، و ماریا، و 5 فیلمنامه و یک مجموعه آثار 2 جلدی، ترجمه شده در خارج هستند.

اولین اثر منتشر شده او؛ داستانهایی از شهر اودسا، در سال 1931 است. معروفیت ادبی بابل بر اثر سری داستانهای: لشکر سوارکاران، بود که در آن با هنری خاص به شرح جنگ داخلی شوروی میپردازد. او از سربازان ارتش سرخ، از خشونت و مهربانی ها، از بی نظمی و انارشیزم، از لات بازی و قهرمان پروری، از آگاهی های روشنفکری، از مرغ

دزدي و آفتابه ربایي! ، از رمانتيك و رئاليسم آنان سخن ميگويد . بابل به شرح انسانيت و درنده گي ، خشونت و لطافت انقلابيوني اشاره ميکند که در خاتمه اغلب تسليم بدی و بي رحمي خود ميشوند . افسوس ! .

۲۰۷- بخش 4 .

مشاهير ادبی از 5 کشور
فرانسه ، امريکا ، انگليس ، آلمان
و چند کشور اسپانيایی زبان در ميان مقالات فوق .
27 اکتبر 2013
بيوگرافي ادیبانی از کشورهای مختلف ايتاليا ، اسکانديناوی ، اسپانيایی زبان ، آلمان ، فرانسه ، انگليس ، امريکا و خاور ميانه .

1. نوامبر 2013

بيوگرافي کوتاه نوابغ ادبی
غرب . از هومر تا برشت در ميان مقالات فوق .
بخش چهار .
فلسفه و ادبيات در مقالات فوق .
يونان و روم باستان و بيوگرافي مشاهير ايندو .
بيوگرافي کوتاه زنان در مجموعه مقالات فوق يا ذيل .
در بخش ادبيات ، تئوری و سياست
از آسيا ، اروپا و امريکا .

۲۰۸- دونام از آغاز و پايان فلسفه غرب

از تالس تا پست مدرن و برعکس .
پست مدرن و مرور فلسفه منتخب .

پيش از ميلاد. حدود - Peter Sloterdijk 1947, Thales von Milet (624 – 547)

دريك كتاب تاريخ فلسفه اي که من اتفاقي در دست گرفتم، بانام تالس ملطايي ، فيلسوف قرن هفتم پيش از ميلاد يونان شروع ميشود و بانام اسلوتکه ، فيلسوف پسامدرن زمان حال آلمان خاتمه مي يابد. اولي نقطه عطف گذر از عقايد اسطوره اي به نظرات منطقي و فلسفي بود ، و دومي طرح فلسفه پست مدرن در زمان فناوري ژن ، اينترنت و گلوبال شدن جهاني است .
اسلوتکه براي بازخواني آثار برگزيده تاريخ فلسفه، به نشر سري کتابهايي با عنوان “فلسفه اکنون !” پرداخت که ليوتار، فيلسوف پسامدرن فرانسوي، براي خروج از بن بست اندیشه و فلسفه فعلي، قبلا توصيه کرده بود. اسلوتکه مي نويسد که عملگرایی (پراگماتيسم) صنعتي عصر نو، زماني پيروز شد که موانع اخلاقي کنار زده شدند. او ميکوشد تا از طريق يك همه پرسی ، از ميان صد فيلسوف حرفه اي، جوابي براي سؤال ؛ چه وظايفي فلسفه در قرن 21 دارد؟ ، بيايد. در ميان آنان که اکثرا استاد فلسفه در غرب هستند ، اتو آپل ميگويد که فلسفه بايد مروج يك اخلاق جهاني براي يك جامعه بين المللي با تنوع و کثرت فرهنگي باشد.
اسلوتکه خود در مقدمه آن کتاب آرزو ميکند که درخت فرتوت فلسفه يکبار ديگر شکوفا شود؛ بدون سرخورده گي ، پرثمر، با شکوفه هاي بي شمار تفکر؛ سرخ، آبي ، سفيد، به رنگ

آغاز، مانند آزمون در یونان جوان، زمانیکه تئوری شروع شد، که ناگهان و بطور باورنکردنی، هرچیز روشنی، زبانی یافت برای بیان. اسلوتکه می پرسد که آیا انسان فعلی از نظر فرهنگ، واقعا آنقدر مسن است که چنین تجربه ای را تکرار کند؟

پیتر اسلوتکه منظور از بازخوانی آثار منتخب تاریخ فلسفه را افشای کوششی بنیاد گرایانه میداند که سعی میکند پایه های متافیزیک از دست رفته را دوباره بازسازی نماید، چون جهان مدرن از آن دست برداشت که «عقل و دانش» را به شکل «ایده» باصفاً متعالی به میان مردم نشرو تبلیغ نماید. او می پرسد چگونه انسان میتواند در یک تمدن جهانی دوردست زندگی نماید. در نظر اسلوتکه تئوری گمراهی و سردرگم فعلی؛ چه باهدف و چه بی هدف، بر اساس شرح غلط رابطه انسان با هستی بوجود آمده. در نظر او آغاز دیالوگ با طبیعت موجب پایان جنگ با آن میشود؛ همچنین جنگ با طبیعت انسان. اسلوتکه در مبحث های «انساندوستی بعد از هومانسیسم» و محیط زیست، خواهان اخلاقی است که بدون دشمن، باشد و اهداف اقتدار گرایانه نداشته باشد. در نظر او جامعه آینده، جامعه تعادل و احتیاط باید باشد، وگرنه نابود خواهد گردید، و عقلگرایی آینده باید میان هستی و احتیاط، تعادل برقرار کند. او مینویسد که ما در عصری زندگی میکنیم که ژن یک ماده اولیه برای تولید خواهد شد؛ مانند نقش زغال سنگ در دوره انقلاب صنعتی، و صنعت نمی تواند یک نیروی بیگانه باشد که به برده نمودن انسان و ماده کمک کند. او تقسیم جهان و هستی به ذهن و عین، و یا به (فرهنگ، انسانیت) و (طبیعت مکانیکی و انسان ستیزی) را غلط می شمارد.

پیتر اسلوتکه متولد سال 1947 است و اکنون در جنوب آلمان به تدریس فلسفه در دانشگاه می پردازد. از جمله آثار او: فلسفه اکنون!، فلسفه چیست؟، نقد عقل نیشدار کلبی، و نجات نیافت؛ که اشاره ای است به هایدگر و.

تالس، متولد بندر ملطا در ساحل غربی ترکیه امروزی، فیلسوف طبیعی و ماتریالیست ایونی، ریاضی دان، ستاره شناس، سیاستمدار، جغرافیدان، و هوا شناس، پایه گذار فلسفه طبیعی در قرن هفتم پیش از میلاد، یکی از هفت عالم خردمند و نخستین فیلسوف و دانشمند غرب نیز بشمار می آید. او جزو فیلسوفان پیش از سقراط، در کنار آناکسیماندر و آناکسیمنس، یکی از سه جهانشناس یونان باستان بشمار می آید. ارسطو او را پدر فلسفه غرب نامیده است. تالس آشنایی زیادی با فرهنگ مصر و بابل داشت و تحت تاثیر ریاضیات و علم نجوم آن دو فرهنگ بود. پدرش گویا از فنیقی های ساکن آسیای صغیر بوده باشد. در نظر تالس، آب، اصل و ماده تشکیل دهنده جهان و هستی است. او نخستین بار با کمک عقل و منطق و تجربه، به رد توضیحات اسطوره ای زمان خود پرداخت. تالس به تکمیل عبور و گذر اندیشه از افسانه به منطق کمک نمود. این نقطه عطف را تشکیل فلسفه و منطق غرب بشمار می آورند. آن زمان خدایان و الهه ها بعنوان «اصول طبیعت» مورد توجه انسان پرسشگر قرار میگرفتند. اسطوره ها، افسانه و داستانی بودند پیرامون خدایان، الهه ها، وقایع عجیب و انسانهایی که با آنان خویشاوندی داشتند. اسطوره ها آن زمان نقش توضیحی یا روشنگرانه داشتند و میکوشیدند به انسان کمک کنند تا او بتواند به شرح طبیعت و جهان پردازد. چون فلسفه آزاد شده از اسطوره، نیاز به مفاهیم فکری داشت، عناصری زبانی مانند: اثبات، آزمایش، برهان، و غیره وارد فرهنگ لغت بشر شدند.

تالس کوشید روش و متدی را تکمیل کند که همچون روش استقرایی امروزه، از خاص به عام، و از جزء به کل برود. گروهی نظریات او را نه فلسفه طبیعی، بلکه تئوری شناخت بحساب می آورند. در نظر تالس، پدیده زندگی، مقوله پایه ای تمام هستی؛ حتی در اشیاء و اجسام است. اثبات نمود که خدایان عقاید عامیانه را انسان متفکر نمی تواند تایید کند. در نظر او جهان، اجسام و اشیاء دارای روح یا نیروی هستند، به این دلیل او را گاهی پایه گذار یک الاهیات فلسفی یا الاهیات طبیعی در افکار فیلسوفان یونانی بشمار می آورند. جهان برای او پر

از خدایان و الهه ها است . تالس نه تنها همعصر لائوتسه ، بلکه نظراتش باوي نیز شباهتهایی داشتند.

از تالس آثار ناچیزی بجامانده و منابع پیرامون او شفاهی هستند و طبق نظر محققین، به گزارشات ارسطو درباره اونیز نمیتوان اعتماد نمود. تالس گویا برای جلوگیری از حمله شرق مخصوصاً امپراطوری ایران، خواهان وحدت شهردولت های ایونی در غرب آسیای صغیر شد و از حکومت فدرال ملطایی خواست که باپادشاه لید نیز متحدنشود. از جمله طنزهای پیرامون او این است که زمانیکه ازوي سؤال شد که چه چیز مشکل است، اوجواب داد، خودشناسی!، و در جواب چه چیز آسان است، او گفته بود، به دیگران نصیحت کردن!

هرودت مدعی است که تالس کسوف سال 585 را پیش بینی نمود و ارتفاع اهرام مصر را تعیین کرد و به جستجوی دلایل سیل سالانه رود نیل پرداخت و ثابت کرد که قطب دوبرابر شعاع است و فکر میکرد که کهربا و آهن را دارای روح هستند چون ذرات دیگری را بخود جذب میکنند.

تالس حدوداً بین سالهای 624-547 پیش از میلاد در غرب آسیای صغیر زندگی نمود و به نقل از افلاتون، زمانیکه وي در جستجوی ستارگان بود به درون چاهی افتاد و يك دختر خدمتکار اهل تراکی که شاهد حادثه بود، خطاب به وي گفته بود که شما فیلسوفان و علمای عظام! به جستجوی ناشناخته ها در دوردست می پردازید، ولی به خطر جلوی پایتان بی توجه هستید!

۲۰۹- شکست جنبش دانشجویی ولی نتایج مهم آن .

انقلابیونی که شصت ساله شدند .

زندانی عزیز ، در تابستان کوتاه آنارشی و شبان باتونهای دراز ، مبارزه ادامه دارد . شغل انقلابیون حرفه ای ، بازی با دینامیت در هسته های انقلابی تا مرز تابوردایی از اعمال خشن ، آرزوی ما شده . نظام خوک ها نظام اراده گرایان است . حال که انقلاب فرهنگی ، نابودی فرهنگی شد ، الهیات هم باید سکولار گردد. ما همه چیز می خواهیم و آنهم فوری ! وگرنه تنفر را به انرژی تبدیل خواهیم نمود چون ما همانهایی هستیم که پدر بزرگ و مادر بزرگان به شما اخطار داده بودند . سلول انفرادی نیز جنایت است ، به این دلیل ما نمی خواهیم فقط مبارزه قانونی کنیم بلکه امید به مقاومت پیروزمندانه داریم . سنگ های پرتاب شده ، دلیل نبودند ، بلکه تنها زبانی هستند که شما می فهمید . احتمال بمب سازی ، خلع سلاح و پا روی چنگال حاکمان گذاشتن ، ادامه دارد . زنده باد دانشجوی انقلابی ! مرگ بر شاه دوست های هورایی و هوراکش ! شعارهای دیواری نیز ادامه خواهند داشت .

اینها بخشی از شعرهایی بودند که جنبش دانشجویی غرب بین سالهای 1968-1972 در تظاهرات خود مطرح نمود . این جنبش با اعتراض به حمله آمریکا به ویتنام آغاز شد و بعدها به غالب کشورهای اروپایی مخصوصاً آلمان رسید . امروزه اشاره میشود که از دل آن جنبش بود که حزب سبز آلمان ، جنبش زنان ، انقلاب جنسی ، سازمان چریکی ارتش سرخ ، کشف و رواج قرص های ضد بارداری ، جنبش هیپی ، لغو ازدواج اجباری ، کنفدراسیون دانشجویی ، و غیره بیرون آمدند . اکنون میتوان گفت که شورش دانشجویان، جنبشی ضد اتوریته و بخشی از یک مبارزه ضد امپریالیستی جهانی بود . مارکوزه و تئوریسین های مکتب فرانکفورت در میان رهبران آن جنبش نقش مهمی داشتند . در حال حاضر غالب رسانه میپرسند که آن جنبش به کجا رسید و از اسطوره دانشجویی سال 68 میلادی چه چیزهای بجا مانده ؟ آن جنبش بخشی از بحران بورژوازی بعد از جنگ جهانی دوم در غرب بود . جذابیت آن جنبش به سبب نقش اتویی مارکسیستی است . آنان میگفتند که قانونی بودن خشونت وابسته به بلوغ مبارزه طبقاتی در جامعه دارد چون در دمکراسی بورژوایی ، قوانین بازی را حاکمان تعیین میکنند .

مارکوزه آنزمان از خشونت آزادی بخش میگفت. ضمیر شخصی "ما" نوعی رمانتیک جمعگرایانه بود. جنبش دانشجویی آنزمان را به کوشش برای بازگشت رمانتیک متهم کردند. آنها غالباً چپهای غیردگماتیک بودند که خواهان دمکراسی شورایی شده بودند. تحلیل طبقاتی آنان آنارشستی و یا مارکسیستی بود. آنان سوسیال دمکراتها را خائن به طبقه کارگر و در خدمت دمکراسی بورژوازی میدانستند. کتابهایی در باره مارکسیسم، لنینیسم، تروتسکیسم، مائوئیسم، آنارشسیسم، مکتب فرانکفورت، ادبیات کشورهای جهان سوم، فاشیسم، کتابهای روانشناسی و تعلیم و تربیت، تئوری انتقادی و غیره به تیراژی بالا رسیدند.

کتابی از روزا لوکزامبورگ با عنوان "نظریه عملیات و اقدامات غیرمترقبه و اضطراری" که مبلغ سوسیالیسم انقلابی و منقد لنینیسم و سوسیال دمکراسی کائوتسکی بود، سالها در کنار آثار هربرت مارکوزه و تئوری های مکتب فرانکفورت، در میان دانشجویان محبوبیت خاصی یافت. کاسترو، کونک ویتنامی، تروتسکی، دوتشکه، رابل، و چگوارا، از جمله دیگر رهبران سنیلک آنان بودند.

در دیدار شاه از آلمان آنزمان، ماموران ایرانی در لباس شخصی، با هورا کشی، با چوب و چماق به تظاهرکنندگان آلمانی حمله کردند که از طریق رسانه ها، ساواکی های هورایی یا هورا کش لقب گرفتند، و از دولت وقت آلمان انتقاد شد که چرا اجازه داده همچون مامورانی، دیدار شاه از آلمان را همراهی کنند و علناً به معترضین و دانشجویان حمله نمایند.

۲۱۰- یادى از نویسنده ی رمان پاشنه آهنین .

جک لندن، میان ادبیات ماجراجویی و ادبیات کارگری .

طبیعت خشن و سرمایه داری وحشی در ادبیات . Jack London (1876 – 1916)

شاید فقط خدایان باستان بدانند چه دفعاتی من رهگذر، از جلو ویتترین کتابفروشی ها یا روی سنگفرش خیابان ها و یا روی گاری دستفروشی ها، رمان "پاشنه آهنین" جک لندن، نویسنده آمریکایی رادیده و تحقیرآمیز از کنار آن گذشته، آنهم با منطق اینکه، ترجمه بد و زبان بیگانه - یا اصل بدبینانه ثبت شده ای که کتابی راکه ساواک اجازه نشر دهد، نمی تواند رنجی از ما را کاهش دهد .

جک لندن، غیراز رمانهایی پیرامون زندگی کارگران کشور خود، خالق داستانهایی ماجراجویانه شبه "کلبله دمنه ای" نیز است. طبق ادعای مورخین ادبی چپ، اودر بیشتر آثارش منتقد نظام سرمایه داری و مدافع سوسیالیسم و انقلاب کارگری است. اونظم سرمایه داری را مشمول قانون گرگها میدانند و غیر از رمان تئوریک سوسیالیستی، یکی از کلاسیکهای بین المللی ادبیات سوسیالیستی در کشورهای سرمایه داری بود. و با وجود جهانبینی التقاطی و متناقض اش، تعثیر مهمی روی ادبیات انقلابی کارگری بین المللی از خودجا گذاشته است. ونسلی از نویسندگان انقلابی ادبیات کارگری تحت تعثیر بعدی اوقرار گرفته اند.

وی تضادهای زمان و جامعه خود مخصوصاً تضادمیان طبقه کارگر و سرمایه داری در سالهای بعد از 1900 را نشان میدهد. کتاب "پاشنه آهنین" او رمانی است آرمانگرایانه درباره شورش تودههای تحت فشار قرار گرفته. غیر از ایده های انقلابی، خواننده در این داستان بلند،

شاهد سبک درخشان و استعداد داستان نویسی او نیز می‌گردد. نه تنها جرج آورل و تروتسکی، بلکه بوخارین و رادک، نیز به تحسین این رمان پرداخته و از دوراندیشی انقلابی آن به شگفت آمده بودند.

منبع غالب آثار جک لندن، زندگی پرماجرا یا ماجراجویانه وی میباشد، به این دلیل مهم ترین اثر او را، زندگی اش میدانند، چون وی سالها زندگی ماجراجویانه ای داشت .

۲۱۱- رمان های میلان کوندرا .

تجمع سیاست و فلسفه ، عشق و طنز .

میلان کوندرا ، شاعر ، رمان نویس ، نمایشنامه نویس ، مقاله نویس ، و خالق داستانهای کوتاه ، در سال 1929 میلادی در برون کشور چکسلواکی دنیا آمد و از سال 1975 بصورت تبعید در پاریس زندگی میکند و ملیت فرانسوی دارد .

او در ابتدا با شعر شروع کرد و قبل از ادبیات، طرفدار موسیقی جاز بود . وی در دانشگاه به تحصیل فلسفه و رشته فیلمسازی پرداخت و مدتی در شهر پراگ استاد تدریس ادبیات بود . کوندرا گرچه در ایران خوانندگان زیادی دارد ولی هنوز تمام آثارش بفارسی ترجمه نشده اند . کوندرا را مهمترین نویسنده زمان حال کشور چک در غرب میدانند . او تا سقوط نظام استالینیستی در کشورهای بلوک شرق سابق، در کشور خود ممنوع القلم و ممنوع به شغل بود . وی در دهه 50 قرن گذشته به نشر مقالات و نمایشنامه هایی پرداخت و در سال 1953 نخستین کتاب شعر خود یعنی " انسان ، باغی وسیع " را بچاپ رساند . وی در جوانی عضو حزب کمونیست شد و لی بعد از 2 سال به بهانه فردگرایی اخراج گردید .

چاپ نخستین رمان او با عنوان " شوخی " در سال 1964 موجب ممنوعیت و اخراج او از کار شد . وی به تمسخر چهره های افراد آن رمان پرداخت . در آثار میلان کوندرا مخلوطی از درام ، فلسفه ، و روانشناسی وجود دارد . بعضی از آثار او تاکنون بصورت فیلم درآمدند . کوندرا خالق ادبیات پست مدرن نیز است . در آثار او خواننده با زبانی توانا و تصاویری سوررئالیستی روبرو میشود . عشق و سیاست موضوعات مرکزی آثار روایتی او هستند . تصورات اروتیک و تجربیات سکسی در بعضی از آثار او با سوژهها و ایده های سیاسی مخلوط میشوند . منتقدین ادبی در آثار او عکس العملی در مقابل واقعیات تلخ و غم انگیز دوران استالین را می بینند . وی با شرح زندگی در اروپای شرقی زمان جنگ سرد، در رمانهایش مدعی بود که امکان و انتخاب و راه نجاتی نیست . رمانهایش نشان از بن بست های سیاسی و اجتماعی در نظام دیکتاتوری هستند .

غالب آثار او عنوانهای طنزگونه دارند ، از جمله – زندگی جای دیگر نیست ، رقص وداع ، خنده و فراموشی ، ارثیه خیانت شده ، عشق مسخره ، کلید دار ، شوخی ، هنر رمان ، سادگی غیر قابل تحمل هستی ، ابدیت زندگی ، هویت ، آهستگی ، بادی بنام یارومیر ، نادانی و غیره . موضوع بعضی دیگر از آثارش ، فشار به ملتها و انتقاد از سوسیالیسم استالینیستی است .

میلان کوندرا خالق رمانهای ساده ولی جدی و پر اهمیت است . او به طرح پرسش معنی زندگی در چهارچوب یک نظام سیاسی آزرورد و اتوریته میپردازد . وی غیر از رمان بخاطر مقالاتش نیز مورد توجه خاصی قرار گرفت . کوندرا از سال 1994 تاکنون حدود 4 جایزه از کشورهای آلمان ، اتریش ، فرانسه و غیره دریافت کرده است . وی در رمان، توانایی خاصی در توجه به شرح واقعیات دارد .

منتقدین ادبی به 7 اثر او اهمیت خاصی میدهند – از جمله رمان عشق مسخره از سال 1963 ، رمان شوخی از سال 1965 ، رمان رقص وداع از سال 1977 ، رمان لبخند

فراموشی از سال 1979، رمان غیرقابل تصور بودن و تحمل سبکی هستی از سال 1984، رمان آهستگی از سال 1995، و رمان نادانی از سال 2000. در رمان "عشق مسخره"، کوندرا با کمک 7 داستان در باره احساسات انسانی، به موضوع عشق و راه و بیراههای زندگی جمعی میپردازد. در رمان "شوخی"، نویسنده به تجزیه و تحلیل تفکر و رفتار نابودکننده دیکتاتوری و استالینسم میپردازد. در رمان "رقص وداع"، در آسایشگاه سالمندان حین یک رقص 8 نفره و آشنایی آنان با همدیگر، خواننده با جام جهاننمایی از روابط عشق و زناشویی روبرو میشود. در رمان "تحمل سبکی هستی" او در باره سالهای شکست بهار پراگ و دخالت دولت زورگو در زندگی خصوصی و دخالت ایدئولوژی در زندگی فردی افراد جامعه است. در رمان "آهستگی" شرح 12 داستان عشقی است، که گرچه قرنها با هم فاصله دارند ولی عمیقا از نظر موضوعی بهم گره خورده اند. در رمان "نادانی"، نویسنده به توصیف مهاجرت و بازگشت، فراموشی و یادآوری، و از اجتناب ناپذیری عشق سخن میگوید.

۲۱۲- پیرامون مجموعه قصه های هزارویکشب.

Milan Kundra (1929 -?)

اعراب به این کتاب "الف لیل و لیلیل" یا "کتاب خرافه" می گفتند؛ یعنی داستانهایی خودساخته و باورنکردنی. اهل قلم مسیحی کشورهای اروپایی، اینگون قصه هاراسالها "پچ پچ زنانه" دانستند و قشراهل کتاب کشورهای خاورمیانه قرنهای نظر مثبتی راجع به اینگون ادبیات نداشت. در قرن 19 میلادی در مصر حتما عقیده ای خرافاتی شایع شد که اگر کسی این کتاب را بخواند، در ظرف یکسال عجل سراغش را خواهد گرفت! و در تابستان سال 1985 میلادی، گروههای مذهبی علیه انتشار یک جلد کتاب مصور "هزار و یک شب" به دادگاه عالی کشور مصر شکایت نمودند و خواستار قذف شدن نشر آن شدند.

مورخین مینویسند که چهارچوب اینگونه قصه ها از قرون 4-5 میلادی در میان اقوام شرق، خصوصا کشورهای خاورمیانه وجود داشته. در قرن هشتم میلادی در نواحی بین النهرین، یعنی عراق امروز یک مجموعه به زبان فارسی با عنوان کتاب "هزار افسانه" ثبت شده که اعراب ولی به آن "الف خرافه" می گفتند.

قدیمترین نسخه خطی این کتاب در تاریخ اکتبر سال 879 میلادی در عراق نوشته شده، یعنی محل خلافت عباسیان که از سال 750 میلادی بر عراق و بعضی نواحی دیگر حکومت میکردند. تحقیقات جدید نشان داده که حتما امروزه اسامی کوچکی و خیابانها، محلات و سایر اطلاعاتی که در اینگونه قصه ها در مورد شهرهای بصره و بغداد، دمشق و قاهره، سمرقند و بخارا بکار رفته، اعتبار و صحت دارند. محمود سبکتکین، شاه غزنوی (998 - 1030) میلادی، که معروف به تشویق هنر، ادبیات، موسیقی و علوم معماری است، یکی از طرفداران نشر این کتاب در حیطه قلمرو حکومت خود بود. داستانهایی این کتاب که به نظر عده ای جزو ادبیات تربیتی هستند، باروش سرگرم کننده، هیجان انگیز و آموزشی به خلیفه های خشن درس ملایمت، مهربانی، عدالت و زیبایی دوستی میدادند.

قصه گوهی حرفه ای که در دربار خلفا و شاهزادگان به این شغل مشغول بودند، اغلب طبق سلیقه و هنر خود جریان داستان را تغییر میدادند؛ مثلن صحنه ها چنان ساخته و تعریف میشدند که گاهی در خاتمه بندرت شنونده و یا خواننده میتواندست آغاز داستان را بیاد آورد، یا مثلن در داستان "پادشاه"، قهرمان داستان سه بار بایک دختر مشخص عروسی میکند و این اغلب به دلیل فراموشکاری و سهل انگاری قصه گوئی است که بطور شفاهی این داستان را برای حاضرین بازگو میکرد.

استفان مالارمه Stephane Mallarme شاعر نوگرا و انقلابی بزرگ ادبیات فرانسه، بین سالهای 1842 و 1898 زندگی نمود. او دو نظر عجیب پیرامون شعر مدرن سمبولیک داشت. نخست اینکه، شعر هیچگونه نقش اجتماعی، اخلاقی یا ایدئولوژیک ندارد. دوم اینکه چون زبان واقعی روزمره، بورژواز زده شده و مبتذل است، شاعر باید با زبان سنبلیک، نمادین و رمز و رازی، با خوانندگان خود سخن بگوید.

او مینویسد که امکانات استفاده از توانایی های زبان باید وزنه ای در برابر زبان روزانه شود. مالارمه خود را مخالف شعر اعترافی یا مانیفستی میدانست. او موضوع و محتوای اصلی شعر خود را، توانایی ها و ظرفیت نامخود استفاده از زبان سمبولیک دانست و میگفت باید تا عمق استفاده از چندمعنی بودن واژه ها پیش رفت، بکارگرفتن چندمعنی داشتن واژه ها همیشه حق شعرو شاعر بوده. او ابائی نداشت که بگوید اشعار تیره و پیچیده اش برای یک قشر برگزیده روشن فکر غیر اجتماعی سروده شده اند. در نظر او هنر فقط برای گروه خاصی قابل فهم و قابل دسترسی است و شاعر باید از این گنج هنر، بشکل سزاواری محافظت نماید تا به نظر او هر بی پرومادری! وارد سرزمین هنر نشود، یعنی هنر برای کسانی است که معنی سنبل، نشانه، نماد، تصویر، رنگ و آهنگ را بفهمند. و هنر سمبولیستی، هنری است برای برگزیدگان و از ما بهتران!

ریشه مکتب سنبلسم فرانسه را باید در فلسفه رمانتیک آلمان جویاشد، چون آن با تکیه بر فلسفه شوپنهاور، نیچه، پلاتون، برگسن، و موسیقی واگنر بوجود آمده بود. سمبولیستها موضع خود را در برابر ناتورالیستها میدانستند، یعنی هنری که هدف و منظور اجتماعی، اخلاقی، ایدئولوژیک و سیاسی و رابطه ای با واقعیات ندارد و انعکاس احساسات شخصی هم نیست و میخواهد به ادعای خود، یک جهان زیبایی ذهنی با کمک تصاویر و نمادها بسازد. سمبولیستها بعدها مکتبهای ادبی خردگیزانه دیگری مانند: فوتوریسم، دادائیسم، سوررئالیسم، هرمنوتیک، و شعر مطلق رانیز تحت تاثیر خود قرار دادند و با مطرح کردن شعار "هنر برای هنر" به رد رابطه ذهن و عین پرداختند. سمبولیسم میخواهد با کمک نمادها به شناخت و فهم مقوله مطلق برسد، آن یک زبان محافظ است که میخواهد خود را از سطحی گرایی و روزمره گویی نجات دهد، جنبه فرهنگی و زیباییشناسی اشعار مالارمه تکیه بر یک زبان تصویری و سمبولیک دارد. والرئ شاکرد مالارمه از شعر مطلق سخن میراند که نه وابسته به زبان و نه وابسته به شرح واقعیات است. در نظر او شعر مطلق، جادوی زبان است که فقط متکی بر استفاده از آهنگ زبان میباشد. مکتب سنبلیسم، درام و رمان اروپارانیست تحت تاثیر خود قرار داد. مشهورترین شاعران سنبلیک فرانسه، غیر از مالارمه، والرئ، کلاودل، ژید، و پرزه هستند. مارکسیستها، تمایلات مکتب سمبولیستی را: ذهنی، ایده آلیستی، خداجویانه، عرفانی با ایده های مجازی و صورتی معرفی نمودند. پلخانف مینویسد که آن قشری که از هنر سمبولیسم استفاده نماید، نمیتواند در تحولات اجتماعی، اثری بگذارد، چون خود را با بکار بردن زبانی گنگ و نمادین، از چشم مردم قهرمان پرور! مخفی، پوشانده و طرد میکند.

مالارمه شکایت میکرد که با وجود این همه شاعر در طول تاریخ، انسان نتوانسته تاکنون یک زبان خالص روشن مطلق بیابد که از ورود مزاحمین و مهمانان ناخوانده در جهانش جلوگیری نماید. شاعر سنبلیک در شعر او همیشه در جستجوی معنی و هدف هستی و وجود بوده و وظیفه شاعر است که مفهوم مطلق را بیابد و آنرا بشناسد.

پیرامون بیوگرافی خصوصی او باید اشاره کرد که مالارمه پنج ساله بود که مادرش را از دست داد، در جوانی با دختری آلمانی ازدواج کرد و سالها دبیر انگلیسی در مدارس فرانسه بود. او رنگ آبی لاجوردی را رنگ رمز و رازی میدانست که قابل شناخت نیست. مالارمه در زمینه

شعر، تا سال 1884 در میان فضای ادبی فرانسه ناشناخته ماند. آندره ژید حکایت میکرد که خانه محقر مالارمه سالها پاطق شاعران جوان بود، گرچه اطاق نشیمن و آشپزخانه او یکی بودند! هستی شناسی شعر مالارمه بدین دلیل ایده آلیستی بود، چون او مینویسد که شناخت و واقعیت باهمدیگر رابطه ای ندارند. پیرامون آثار مالارمه، برشت گفته بود که چون اشعارش معنی و هدفی راندنیال نمیکند، آنها را باید پرستید، و یاباید به سطل زباله انداخت، او میخواست با سبکی مبتذل به جنگ ابتذال زبان برود، اشعارش ترس او از ابتذال را نشان میدهند. مالارمه مانند بودلر در هنر جویای ایده آل بود، ولی خلاف بودلر، برای او هنر کلید ورود به دنیای ایده آلهای نیست، بلکه قفلی است که هنرمند خود را درجایی محبوس و محصور میکند تا دور از کنجکاوئیهای مزاحمین به جستجوی ایده آلهای خودبپردازد. مالارمه، شاگرد بودلر، پایه گذار شعر مدرن در غرب است و در جوانی به سبک بودلر و محفل ادبی پاراناس به سرودن شعر آغاز کرد و از جنبه های کلاسیک شعر بودلر تقلید نمود. مالارمه تاثیر بزرگی روی والرې، شاعر دیگر فرانسوی گذاشت. آنها در روزهای چهارشنبه در خانه مالارمه، محفل: والرې، ژید، کلاودل را تشکیل میدادند. در آغاز، آثار آلن پو و بودلر به مالارمه الهام میدادند. او با زولا دوست بود، و آثار آلن پو را به فرانسوی ترجمه نمود. فهم اشعار مالارمه حتا امروزه نیز غیرممکن است. سارتر او را نویسنده ای مسئول میدانست و میگفت که او شاعر بزرگ ما است، چون اشعارش هم اجتماعی و هم شاعرانه هستند. اسکار وایلد در نامه ای مینویسد که شعر فرانسه چند نوکر و گماشته و فقط یک استاد دارد و آن مالارمه است. مورخین ادبی بر این نظرند که چنانچه غرب بخواهد بعد از نمایندگان شعر مدرن یعنی: والرې، لورکا، و بن وارد مرحله پست مدرن شود، ابتدا باید به نقد و بررسی آثار بودلر و مالارمه بپردازد. دریک طنز دیالوگی، زولا که همیشه با تکیه به علم صحبت میکرد، میگوید که تپاله گاو و پشگل گوسفند دو شیئی واقعی هستند! و مالارمه با اشاره به مکتب سمبولیسم خود جواب میدهد که: طلا و نقره نیز دو عنصری هستند که در دامن طبیعت، ولی متأسفانه بندرت یافت میشوند. منظور او این است که هنرمند باید به کشف و جستجوی کمیاب ها بپردازد و طلا را از مس جدا کند!.

از جمله آثار استقن مالارمه: پنجرهها، نسیم دریا، حاشیه گویی ها، آبی لاجوردی، چند مجموعه شعر، ایگیتو، طاس انداختن، رویاهای عصرانه الهه حاصلخیزی، آرامگاه ادگار آلن پو، و غیره هستند.

مالارمه در رابطه با شعر سمبولیسم میگفت که هر پدیده مقدسی خود را با چادر رمز و راز میپوشاند و طبیعت واقعی خود را از چشم تماشاگران مخفی مینماید. و در زیر ظاهر وجود، ماهیت حقیقی یعنی ایده آل های مطلق، خود را مخفی کرده اند. در نظر او، شاعر باید با هنری فراوان و ایدئولوژی ناچیز حرف بزند. مالارمه برای جستجوی مقوله مطلق، نیاز به زبان خالص و پاکی داشت. در نظر او، خواننده شعر باید خود را برای شناخت سنبل ها بگشاید و برای جلوگیری از هجوم زبان عامیانه مبتذل غیر شاعرانه بورژوازی، خود را جوری محصور نماید. امروزه، بعضی ها او را شاعری فیلسوف میدانند، چون مشکل شعرش در سبک نیست، بلکه در درک و محتوا است. غیر از نظم، آثار نثری او را ترجمه زیباشناسانه مد روز و روح زمان بشمار می آورند. موضوع اصلی شعر مالارمه، یعنی شعر مطلق او، معرفی پوچی و نیستی سمبولیک زبان بود.